

گزارش ۹۳

واکاوی و بررسی فرهنگ و رفتار توتالیتاریستی مسعود رجوی

نگاهی به واکنش‌ها و برخوردهای رهبری مجاهدین و مریدان حل شده در وی،
در برابر «گزارش ۹۲» و تحولات یک ساله گذشته (۱۳۹۳/۱۳۹۲)

ایرج مصداقی

تابستان ۱۳۹۳

فهرست مطالب

توضیح:	۷
پیشگفتار	۷
طرح یک پرسشنامه	۹
مجموعه سؤالات عمومی	۹
فصل اول - گزارش ۹۲ و بازتاب‌های آن	۲۹
ضرورت انتشار «گزارش ۹۲»	۲۹
هدف از انتشار «گزارش ۹۲»	۳۰
مخاطبان «گزارش ۹۲» چه کسانی هستند؟	۳۲
واکنش مجاهدین به «گزارش ۹۲»	۳۳
ترسیم‌کننده‌ی خط برخورد با «گزارش ۹۲» و منتقدان	۳۵
نگاهی به مقالات مجاهدین علیه «گزارش ۹۲»	۳۷
تشابه اقدامات گسترده‌ی رژیم و مجاهدین	۴۰
«گزارش ۹۲» و برنامه‌ی «دهماده‌ای» مریم رجوی	۴۱
نقطه قوت «گزارش ۹۲» عامل اصلی واکنش مجاهدین	۴۳
ناتوانی مجاهدین در پاسخ به «گزارش ۹۲»	۴۶
موفقیت «گزارش ۹۲» یا توهّمات نویسنده‌ی آن	۴۶
«گزارش ۹۲»، تکرار اتهامات رژیم و فاقد نوآوری	۴۸
انقلاب دیجیتالی و «گزارش ۹۲»	۵۱
تأثیرات «گزارش ۹۲» روی مجاهدین	۵۲
«گزارش ۹۲»، باطل‌السر رجوی	۵۵
فصل دوم - اتهامات مجاهدین و انگیزه‌ی آن‌ها	۵۸
چرا به اتهامات مجاهدین پاسخ نمی‌دهم	۵۸
زمینه‌سازی کشتار اشرف توسط منتقدان	۶۱
پیشی گرفتن از گوبلز	۶۵
دریافت پول از منابع نامشخص توسط منتقدان	۶۷
«چی، چند، چگونه؟ چه گرفتم؟»	۷۰

۷۰.....	چه کسی با سرویس‌های امنیتی خارجی روی هم ریخته است؟
۷۲.....	خودشیفتگی، «خودبزرگبینی جنون‌آمیز ایده‌الیستی» و فردیت نویسنده «گزارش ۹۲»
۷۲.....	آمادگی برای پرداخت هزینه در چالش کشیدن رهبری عقیدتی
۷۶.....	تهدید به قتل مخالفان مجاهدین در اروپا
۷۶.....	شیوه‌های مخرب و پردافعه‌ی مجاهدین
۷۸.....	فصل سوم - نگاه مجاهدین به زندانی سیاسی و استفاده‌ی ابزاری از آن
۸۱.....	من و امضاءکنندگان «بیانیه‌ی زندانیان سیاسی از بند رسته»
۸۲.....	سخنگویی شهدا و زندانیان سیاسی
۹۰.....	تواب، مقاوم، نادم، پابوس حاج داوود و ... در تفسیر مجاهدین
۹۳.....	ابتذال و بی‌اعتمادی حاکم بر روابط مجاهدین
۹۵.....	اخبار زندان و سرکوب زندانیان به روایت مجاهدین
۹۵.....	بازی با کلمات و سوءاستفاده از عواطف
۹۶.....	مسعود رجوی، زندانیان سیاسی و «بختک»
۹۷.....	فصل چهارم: ترفندهای مجاهدین برای مقابله با منتقدان و «گزارش ۹۲»
۹۷.....	حمایت از مجاهدین یا برخورد با «جریان انحرافی»
۹۸.....	چگونگی برخورد با جریان انحرافی و اپورتونیستی
۹۸.....	چرا بایستی مسعود رجوی مخاطب قرار می‌گرفت؟
۹۹.....	رمز ماندگاری در چیست؟
۱۰۰.....	باقی‌ماندن افراد شکنجه‌شده در روابط مجاهدین
۱۰۲.....	نقش منتقدان واقعی در رسیدن جامعه به دموکراسی
۱۰۴.....	فصل پنجم - مسعود رجوی و تأثیرات شخصیت او در مجاهدین
۱۰۴.....	ایدئولوژی حنیف، ایدئولوژی مسعود
۱۰۶.....	دروغ‌گویی نهادینه شده در مجاهدین
۱۱۰.....	مسعود رجوی رهبر و سمبل نسل فدا
۱۱۷.....	پیش بردن طرح‌ها با خدعه و نیرنگ در عین تنزه‌طلبی
۱۲۲.....	جا انداختن انقلاب ایدئولوژیک از طریق «نمایش‌های روح‌وضی»
۱۲۵.....	ضرورت مبارزه، یا نیاز مسعود رجوی
۱۲۶.....	نقش تعیین‌کننده‌ی شخصیت رهبران سیاسی و نیروهای تحت امرشان در هدایت جامعه

فصل ششم- «خیانت» چیست و «خیانتکار» کیست.....	۱۲۹
شبکه‌ی نفوذی مجاهدین در رژیم، قربانی «خیانت» مسعود رجوی.....	۱۳۰
چگونگی دگردیسی یک انقلابی.....	۱۳۸
فصل هفتم - تشابه رفتاری ولایت فقیه در ایران و عراق.....	۱۴۳
سرنوشت مسعود دلیلی، یادآور سرنوشت سعید امامی.....	۱۴۳
سناریوی سعیده پورآقایی و اکرم حبیب‌خانی.....	۱۵۰
فصل هشتم - لیبرتی، «لشکر فدایی»، «کانون شورشی» و ...	۱۵۲
اعتصاب غذا در لیبرتی و دستاوردهای آن.....	۱۵۲
در مفهوم «لشکر فدایی».....	۱۵۵
رهبری عقیدتی و بهره‌برداری از کشتار مجاهدین در عراق.....	۱۵۶
مجاهدین و نگرانی خانواده‌ها و بستگان ساکنان اشرف و لیبرتی.....	۱۵۷
اقدامات نمایشی در عراق و خارج از کشور.....	۱۵۸
مسعود رجوی و اعدام بیرحمانه‌ی غلامرضا خسروی.....	۱۵۹
سوءاستفاده از خون غلامرضا خسروی برای تخطئه‌ی منتقدان.....	۱۶۳
فصل نهم - شورای ملی مقاومت یک جریان مستقل یا ویتترین مجاهدین.....	۱۶۳
جعل تاریخچه‌ی تشکیل شورای ملی مقاومت.....	۱۶۳
مسئول شورای ملی مقاومت.....	۱۶۵
اعضای شورای ملی مقاومت.....	۱۶۵
سازمان‌های تشکیل‌دهنده‌ی شورای ملی مقاومت.....	۱۶۶
شورای ملی مقاومت ماشین امضای مجاهدین.....	۱۶۷
اعضای «مستقل» شورای ملی مقاومت در یک برش.....	۱۶۸
رئیس کمیسیون امنیت و ضد تروریسم شورای ملی مقاومت.....	۱۷۴
خستگی از مبارزه عامل جدایی از مجاهدین و پیوستن به رژیم.....	۱۷۶
عامل استعفای دو رئیس کمیسیون شورای ملی مقاومت.....	۱۷۷
استعفای رؤسای کمیسیون‌های شورای ملی مقاومت و خشم رهبری عقیدتی.....	۱۷۸
«استعفای مشکوک» و بیرون رفتن از «جبهه خلق».....	۱۷۸
رفتار مشترک مجاهدین و نیروهای نزدیک به آن‌ها.....	۱۷۹
شورای ملی مقاومت و برنامه دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی.....	۱۸۲

فصل دهم - مجاهدین، تلاش برای نفوذ در جامعه ایران و آینده‌ی این سازمان	۱۸۳
استفاده از پتانسیل‌های بین‌المللی یا اتکا به قدرت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای	۱۸۳
برنارد کوشنر حامی «مقاومت» یا نماد فرصت‌طلبی سیاسی	۱۸۵
ارزیابی نادرست مجاهدین از تحولات سیاسی فرانسه و عراق	۱۸۷
از تشکیل یگان‌های ارتش آزادیبخش در داخل کشور تا تشکیل ۳۲۰ انجمن در خارج از کشور	۱۸۹
تکثیر اشرف و کارزار سرنگونی	۱۹۲
خط مشی مجاهدین برای نفوذ در جامعه ایران	۱۹۴
دخالت در امور داخلی عراق و حمایت از نیروهای تحت هژمونی «داعش»	۱۹۶
مجاهدین، جام جهانی فوتبال، موفقیت تیم ملی ایران، شادی مردم	۲۰۰
مجاهدین، گروگان مسعود رجوی	۲۰۱
مجاهدین و آینده‌ی ایران	۲۰۳
پيوست	۲۰۵
مجموعه سؤالات راجع به گذشته‌ی نویسنده‌ی «گزارش ۹۲» و «گزارش» حاضر	۲۰۵

در سینه خود شراره‌ای آسمانی دارم که نامش وجدان است. (ویلیام شکسپیر)

آینده بی‌تردید قاضی «محشر» حقایق و واقعیت‌هاست. وقتی شرافت قلم سوگند به بیان حقایق و شرح مآوِقع بی‌کم و کاست می‌خورد، هرگز اسیر آن نمی‌شود که تیزی بیانش بر که می‌تابد و از که برمی‌تابد. در تمامی نوشته‌های من و به ویژه هنگام بازگویی و بیان واقعیت‌ها به عنوان یک اصل ضروری، حداکثر تلاشم را به خرج می‌دهم تا شادمانی و تلخکامی فرد و جریان، نظام‌ها و سازمان‌ها را در هر قالب و شکلی نادیده بگیرم. جزء به جزء اسناد و مدارک ارائه شده در نوشته‌های من راجع به مجاهدین یا به شهادت و حضور خودم و بازیافت دقیق آنها به مدد حافظه‌ام و یا آنکا به مستندات کتبی، و تصویری منتشر شده در تریبون‌ها و رسانه‌ها و ارگان‌های رسمی و در مواردی گفتگوهای شخصی‌ام با کادرها، اعضاء، هواداران و مسئولین مجاهدین و شورای ملی مقاومت بوده است.

نه متأثر از کیش قدرت و مواهب قابل کسب هستم و نه به خوان نعمت چکمه پوشان متکی به مسند قدرت چشم دارم. نه ترسی از آماج تیرهای زهرآگین شیدان و کاسبکاران سیاسی دارم و نه باکی از کین قدرت‌طلبان سیاسی و سازمانی و دولتمردان و سرکوبگران به دل راه می‌دهم. از همین روست که تاکنون علیرغم کینه‌توزی‌های رایج در جامعه‌ی سیاسی ایران آنچه را که در توان ذهن و عمل داشته‌ام به خدمت روشننگری گوشه‌هایی تلخ و شیرین از تاریخ معاصر ایران گرفته‌ام. این تفاوت تاریخ‌نویس قلم به مزد، میرزا بنویس متملق و روزنویس قدرت با کاوشگران و روشنگران حوزه‌های گوناگون تاریخ معاصر است.

بدیهی است که بیان حقایق و واقعیت‌ها در هر شکل و قالب، اعم از خاطره‌نویسی و مشاهدات، تا نقد نظرگاه‌ها و سیاست‌ها، کاربردی چندگانه داشته و دارند، اما این نهیب کودکانه که دم برنیاورید که وقت مناسبی نیست! یا مصالحه‌جویی‌های چند صدساله‌ی ملی که بهتر است این مسائل را داخلی حل و فصل کنید! کندکننده و یا متوقف کننده حرکت من نبوده و نیست. اگر استفاده‌ای از نوشته‌های من در هر دو جهت منفی و مثبت به نفع اهداف و امیال سیاسی و اجتماعی و یا حتی ایدئولوژیک خاص، سازمان، نظام و یا مکتبی مصادره شود ربطی به من ندارد. من تنها خود را موظف به بیان واقعیت‌ها می‌دانم.

پیش نیاز چنین اقدامی برای یک پژوهشگر در عرصه تاریخ مبارزاتی معاصر، عبور از کوره و کوران مبارزه و پرداخت هزینه‌های مربوطه است؛ تحمل دردها و رنج‌هایی که گاهی برای رهایی از تالمات آن در آزادی و اسارت با رضایت به پیشواز مرگ و اعدام رفتن است. از هرمنظر و نگاهی که به گذشته‌ام می‌نگرم در حد توانم در مبارزه‌ی صادقانه، از چیزی فروگذار نکرده‌ام. اما در این راه به سیاق همیشگی «مبارزات سیاسی» با بدست گرفتن علم «نقد و بررسی» از هرجهت تیغ به روی من کشیده شده است - چه باک - این شیوه‌ی مستور در تاریخ این مملکت بوده و هست و امیدوار باشیم که در آینده نخواهد بود.

هدف از این تلاش بی‌وقفه، آگاهی رساندن است و نه اثبات دیدگاهم. اتفاقاً آگاهی آن چیزی است که رهبران توتالیتر و مستبدان از آن می‌ترسند. اما علیرغم به کارگیری حداکثر تمهیدات ارتجاعی و واپسگرایانه این پدیده روزبروز در حال افزایش بوده است. بنابر این نیازی به ثابت کردن دیدگاه نیست چرا که کوشش در اثبات دیدگاه، ریشه در فقر آگاهی دارد.

توضیح:

بیش از یک سال از انتشار «گزارش ۹۲» یا «نامه سرگشاده به مسعود رجوی» می‌گذرد. همانطور که انتظار می‌رفت این «گزارش» واکنش‌های مختلفی را برانگیخت.

<http://www.pezhvakeiran.com/gozaresh92.html>

گزارش حاضر در کادر بیان یک تجربه‌ی غم‌انگیز و دردناک، پاسخی جامع به تمام زشتی‌هایی است که رهبری عقیدتی مجاهدین و وابستگی‌اش در یک سال گذشته و در واکنش به «گزارش ۹۲» مرتکب شده‌اند.

این گزارش را در فروردین ۱۳۹۳ نوشتم و قصد داشتم آن را به مناسبت سالگرد انتشار «گزارش ۹۲» در اردیبهشت‌ماه انتشار دهم. اما از آنجایی که مسئولان مجاهدین مدعی شدند: «گردهمایی ۲۷ ژوئن»، مصادف با ۶ تیرماه ۱۳۹۳ این سازمان در پاریس، «تاثیر مرگبار و خفه‌کننده‌ای برای خمینی و ازناپ [اذناب] دیر و دور و اخیرش دارد»، تصمیم گرفتم تا روشن شدن «تاثیر مرگبار و خفه‌کننده»ی این گردهمایی منتظر شوم تا مبادا این گزارش از «تأثیرات» این «رویداد بزرگ» و «خیر عظیم» سالانه که به خاطر برگزاری مسابقات جام جهانی فوتبال و شرکت تیم ملی فوتبال ایران در این دوره از مسابقات، ده روز به تعویق افتاده، بکاهد.

گردهمایی سالانه‌ای که مسعود رجوی از سال ۲۰۰۳ با تغییر تقویم «مقاومت» و جایگزینی ۱۷ ژوئن، روز دستگیری مریم رجوی در پاریس به جای ۳۰ خرداد (۲۰ ژوئن)، روز شهدا و زندانیان سیاسی و آغاز مقاومت سراسری مسلحانه، با برگزاری آن می‌کوشد در اذهان هوادارانش جا بیاندازد که اهمیت این روز و دستگیری مریم رجوی، از آغاز سرکوب تمام عیار خمینی و شروع مقاومت مسلحانه و آن‌همه جانفشانی و پایمردی و مقاومت مهم‌تر و تعیین‌کننده‌تر بوده است.

اگر پیامبر اسلام پس از پیروزی‌های اولیه، برای آن که توجه مسلمین را به مکه و دژ مستحکم و پایگاه اصلی «کفار» و دشمنان جلب کند و فتح آن را در دستور کار خود قرار دهد قبله مسلمین را از بیت‌المقدس به مکه تغییر داد، مسعود رجوی با به بن‌بست رسیدن استراتژی ارتش آزادیبخش و شکست تئوری جنگ آزادیبخش نوین، این جایگزینی را انجام داد که پیام آن تغییر نگاه از تحولات داخلی به خارجی است و به همین دلیل کلیه مدعوین و سخنرانان این گردهمایی، خارجی و به ویژه آمریکایی هستند.

خوشبختانه تأخیر در انتشار این «گزارش»، موجب غنی‌تر شدن آن و افزودن تحولات اخیر به مجموعه‌ی قبلی شد.

پیشگفتار

میهن ما در شرایط بغرنجی به سر می‌برد، نه تنها جان انسان‌ها بلکه سرمایه‌های مادی و معنوی‌مان نیز بیش از پیش در خطر قرار گرفته است. دامنه‌ی نابودی کشورمان به محیط زیست و حیات طبیعی کشور رسیده است. دریاچه‌ها، رودخانه، تالاب‌ها، مرداب‌ها، دشت‌ها و جنگل‌ها و مراتع و حیات وحش رو به نابودی می‌روند. تمامیت ارضی و موجودیت ایران با تهدید جدی روبروست. آلودگی هوا به یکی از دلایل اصلی مرگ‌ومیرهای زودرس تبدیل شده است، بیماری‌های ریشه‌کن شده دوباره باز می‌گردند و کشور با تهدید سونامی ایدز و گسترش بیماری‌های خطرناک عفونی و مزمن روبروست. فقر، فساد، فحشا و اعتیاد غوغا می‌کند. بیماری‌های عصبی و ناهنجاری‌های روحی و روانی ابعاد دور از انتظاری پیدا کرده و خشونت به سطح جدیدی ارتقا پیدا کرده است. برای تغییر نظام جمهوری اسلامی و ایجاد بستری مناسب جهت رشد و تعالی کشور، نیاز به بازبینی و کاوش گذشته در همه زمینه‌های سیاسی و اجتماعی است. امروزه ۳۶ سال از حاکمیت نظام جمهوری اسلامی می‌گذرد. جدا از مسئله‌ی سرکوب و رعب و وحشت حاکم بر کشورمان، وجود مسائل و مشکلات متعددی در اپوزیسیون رادیکال، موجب استمرار بقای نظام جمهوری اسلامی از یک طرف و بی‌اعتماد بخش قابل توجهی از مردم به «اپوزیسیون» و چشم‌دوختن به تغییرات از درون نظام شده است. هرکس به سهم خود موظف است راجع به آنچه تاکنون گذشته روشن‌نگری کرده، واقعیت‌ها را به مردم گزارش کند تا آن‌ها خود سره را از ناسره تشخیص دهند.

بیش از یک سال از انتشار «گزارش ۹۲» که گوشه‌هایی از «تاریخ پنهان» مجاهدین را بازگو می‌کند گذشت. در این گزارش به نقش رهبری فردی، کیش شخصیت و تمامیت‌خواهی و مریدپروری و رواج «بنده‌نوازی»، بعنوان یکی از عمده‌ترین دلایل شکست سیاست‌های مجاهدین و انزوای این سازمان و نیز زمینگیر شدن آن و

فاجعه‌هایی که تا کنون به بار آورده است، اشاره شده بود. این «گزارش» ریشه‌ی سقوط اخلاقی و روی‌آوری به دروغ و تزویر در سازمان را نیز در همین می‌دید. افسوس و صد افسوس، رهبری مجاهدین نخواست و یا نتوانست با مرور این «گزارش» بازنگری در خود و مسیری که در ۳۳ سال گذشته پیموده داشته باشد.

در «گزارش ۹۲» در برابر رهبری مجاهدین و «شورای ملی مقاومت» اش، پرسش‌هایی در میان گذاشته شد که تاکنون بی‌جواب مانده‌اند. چرایی‌اش را در فصل‌های پسین‌تر، همراه با اسناد و نمونه‌ها بازخواهید یافت.

* * *

«گزارش ۹۲» و «گزارش ۹۳» محصول بسته بودن راه هرنوع نقد و بررسی چالشگرانه و کارشناسانه در داخل مناسبات مجاهدین است.

«گزارش ۹۲» و «گزارش ۹۳» می‌کوشند توضیح دهند هر سازمان سیاسی-مذهبی و هر سازمان سیاسی-ایدئولوژیک که بر رهبری فردی و خداگونه استوار است و کیش شخصیت را پر و بال می‌دهد، سرانجامی جز فرو رفتن در مرداب تمامیت‌خواهی نخواهد داشت و هر کسی که در چنین روابطی قرار گیرد، به مرور از هرگونه فردیت و استقلال تهی گشته و بی‌آن‌که خود خواسته باشد و یا بداند، آجر دیواری خواهد شد که راه آزادی و اندیشیدن و رشد و شکوفایی را هم بر خودش و هم بر دیگران و جامعه می‌بندد.

«گزارش ۹۲» و «گزارش ۹۳» در واقع کوششی برای واکاوی و تحلیل زندان اندیشه و کردار و منش استبدادی است؛ کوشش برای رسیدن به فرهنگی است که از هرگونه مرادسازی و مریدپروری و بت‌سازی و بندگی برکنار است؛ فرهنگی که در آن، هر فرد، از آن‌جایی که پیش از هرچیز و نخست، خود را در برابر گفتار و رفتار و کردارش مسئول و پاسخ‌گو می‌داند، پس هر کسی را نیز، در هر رده و جایگاهی، می‌تواند به پرسش گیرد و از او درخواست پاسخگویی کند.

این دو «گزارش»، پیش از هرچیز، بازنشاسی توتالیترسم و تمامیت‌خواهی و نمود عملی آن است؛ این که این سیستم چگونه و برپایه‌ی چه مکانیسم‌هایی برپا شده و در چه فرامدی و چگونه انسان را به بنده و مرید و روبات دگرگون می‌سازد؛ چگونه فردیت و استقلال و اندیشیدن و پرسشگری را تا مسخ‌شدگی کامل، از فرد می‌گیرد و او را به درجه‌ای از شیئ‌شدگی می‌رساند که بتواند به فرمان و خواست رهبر، هر زمان که اراده کرد، با وجدانی آسوده و با افتخار دست به هر دروغ و جنایتی بزند و در این سرسپردگی کامل، حتا از قربانی کردن نزدیک‌ترین کسان خود نیز ابایی نداشته باشد و لحظه‌ای بر کارش درنگ نکند.

این دو «گزارش» ضمن آن که روند تقلیل انسان‌ها به مصادیقی از شعارهای ایدئولوژیک را تشریح می‌کنند، می‌کوشند نمونه‌ی ایرانی و شیعی آن‌چه را که کولاکوفسکی، هانا آرنت، مانس اشپرر، میلوش کوندرا، ویلهم راییش، ژبژک، و ... طی پژوهش‌های گسترده و عمیق خود از منظر روانشناسی و جامعه‌شناسی، درباره‌ی ساختار احزاب، سازمان‌ها و حکومت‌های تمامیت‌خواه (توتالیتز) و نیز روند و چگونگی پیدایش دیکتاتورها و پیشوایان مستبد، روایت کرده‌اند به دست دهد.

از سوی دیگر، این دو «گزارش»، گونه‌ای از خودکاوی و نگرستن به خود است. بازنگری و کنکاش در سیستمی است که ما اعضا و هواداران مجاهدین را وادار می‌کرد تا سال‌ها، مرید شدن خود را نبینیم و یا با هزار و یک توجیه و بهانه، پیوسته و بسادگی، چشم بر واقعیت‌ها بسته و در آن خودفریبی بزرگ شرکت داشته باشیم و فراموش کنیم که پیوستن‌مان به سازمان، برای چه و با چه هدفی بوده است. آن‌چه که ما در پی‌اش بودیم و برای تحقق‌اش مبارزه می‌کردیم، و نسل برآمده از انقلاب ضدسلطنتی برای تحقق آن از هفت دریا خون و شکنجه گذشت، رهایی انسان از بند هرگونه سرسپردگی و اسارت بود؛ براندازی رژیم و برپایی جامعه‌ای دموکراتیک و آزاد و عدالت‌گستر بود، نه فرو افتادن در گنداب «انقلاب ایدئولوژیک نوین»ی که رهبر عقیدتی‌اش همه را مرید و مطیع و حل‌شده در خود می‌خواست و به کمتر از آن رضایت نمی‌داد.

* * *

آن کسانی که تلاش می‌کنند تا نتیجه‌ی این گزارش‌ها و بیان واقعیت‌ها و حقایق را «دامن زدن به پاسیفیسم و دزدگی از مبارزه» نشان دهند، تنها به خود و مردم و آرزوهایشان جفا خواهند کرد. بعید می‌دانم مدعیان مزبور بتوانند دستاوردهای «اکتیویسم» مورد نظرشان را که عمدتاً هدر دادن خون و انرژی و سلب اعتماد عمومی بوده برشمارند. برخلاف ایشان، من هرگونه گزارش درست و منصفانه و مسئولانه از واقعیت‌ها و حقایق را؛ هرگونه واکاوی گذشته و علت‌جویی شکست‌ها و ناکامی‌ها را در راستای رهایی، امیدواری بیشتر و شکوفایی و شادابی می‌دانم؛ رها شدن انرژی‌ها و هرچه توانمندتر شدن برای شرکت در کارزاری سترگ که هدف والايش،

برچیدن بساط حکومت مذهبی است و برپایی جامعه‌ای دموکراتیک و مبتنی بر حقوق بشر و آزادی‌های فردی..

در برابر یاوه‌گویی‌ها و دشنام‌ها و اتهام‌های زشت و تکراری رهبری مجاهدین که در این یک سال منتشر کرده‌اند، هیچگاه از خود دفاع نکردم. زندگی شخصی و نیز فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی من مشخص و روشن است و همه‌ی نوشته‌ها و مصاحبه‌هایم در اینترنت در دسترس است؛ به‌ویژه آمار و موضوع نوشته‌ها و مصاحبه‌هایم از زمان انتشار «گزارش ۹۲» به بعد، نشان می‌دهد که در چه راستایی تلاش کرده و می‌کنم. هرکسی خواست، به سادگی می‌تواند با جستجو در اینترنت آن‌ها را پی‌گیری کرده و با دروغ‌ها و تهمت‌ها و ادعاهای رهبری مجاهدین سنجیده و دآوری کند. اما، در برابر افکار عمومی و رسانه‌های مستقل، اگر پرسشی داشته باشند، به ویژه در رابطه با مسائل مطرح شده در «گزارش ۹۲» و پی‌آمدهای آن در یک سال گذشته، هر لحظه که بخواهند، به حتم و با کمال میل پاسخ‌گو بوده، هستم و خواهم بود. و در «گزارش ۹۲» هم به روشنی مطرح کردم که در هرجمعی و هرکجا که مجاهدین اعلام کنند حاضر به گفتگو و بحث و مناظره پیرامون مسائل مطرح شده در «گزارش ۹۲» هستم.

این گزارش، نگاهی است به واکنش‌ها و برخوردهای رهبری مجاهدین و مریدان حل شده در وی، در برابر «گزارش ۹۲» و تحولاتی که در طول یک سال گذشته از سر گذرانده. در این نگاه، به واکاوی و بررسی فرهنگ و رفتار رهبری مجاهدین، به مثابه یک جریان تمامیت‌خواه و ارتجاعی، پرداخته و با ارائه‌ی نمونه‌ها و سندها، خواهم کوشید، تا آنجایی که در توانم هست، چرایی‌هایش را توضیح دهم. و با بیانی ساده و با ارائه‌ی نمونه‌هایی چند نشان دهم سازمانی که در زمان‌هایی دور، ادعای متری بودن و پیشتاز بودن داشت، تا چه اندازه در ورطه‌ی انحطاط فرهنگی و اخلاقی فرو رفته و سقف دروغ‌گویی و توطئه‌سازی را تا کجا بالا برده است.

طرح یک پرسشنامه

پیش از آن که به بررسی بازتاب‌های «گزارش ۹۲» بپردازم، به منظور روشن شدن هرچه بیشتر اذهان، پرسشنامه‌ای را که حاوی برخی از سؤالاتی که در فضای سیاسی اپوزیسیون ایران می‌چرخند و در «گزارش ۹۲» آمده‌اند، آورده و از کسانی که همچنان به مجاهدین علاقمندند می‌خواهم با مرور و تفکر در آن‌ها خواهان روشنگری در مورد «تاریخ پنهان» مجاهدین شوند.

همچنین از مردمی که با هواداران و اعضای مجاهدین روبرو می‌شوند می‌خواهم از آن‌ها و به ویژه کسانی که منتقدان مجاهدین را متهم به جانبداری از رژیم یا تلاش برای امدادسانی به حاکمان میهن‌مان می‌کنند درخواست کنند این سؤالات و ادعاها را تک به تک بخوانند و پاسخ دهند که آن‌ها را غلط یا درست می‌دانند، در جریان‌شان قرار ندارند، در مورد اتهامات بزرگ‌نمایی شده است، یا توضیحی روی آن‌ها دارند.

تأکید می‌کنم سؤالات و ابهامات مطرح شده در این پرسشنامه، تنها مربوط به منتقدان، مخالفان و ناراضیان مجاهدین نیست، سؤالات و شنیده‌های مردمی که به مجاهدین عشق می‌ورزند و یا می‌ورزیدند هم هست. با سکوت و یا فحش و ناسزا و توهین و افترا نمی‌توان زمینه‌ی سؤال را از بین برد. این شیوه‌ای شکست خورده است. برای روشن شدن فضای سیاسی، و تمرین اصل پاسخگویی که یکی از الزامات رسیدن به دموکراسی است پاسخ به این دسته سؤالات و یا سؤالات مشابه که به مدت سه دهه روی هم تلنبار شده یک نیاز مبرم است.

مجموعه سؤالات عمومی

- ۱- آیا مسعود رجوی وعده‌ی سرنگونی ۶ ماهه در سال ۶۰ داده بود؟ آیا وی در سه دهه‌ی گذشته در مقاطع دیگر وعده‌ی سرنگونی داده است؟ مجاهدین در دو دهه‌ی گذشته چند بار «فاز» و «مرحله» و «دوران» و «فصل» سرنگونی و «ساعت سین» و «تعیین تکلیف نهایی» و ... اعلام کرده‌اند؟ فرماندهان ارتش آزادیبخش چند بار آمادگی خود را برای حمله‌ی نهایی و سرنگونی رژیم اعلام کرده‌اند؟ در حال حاضر مجاهدین مدعی «مرحله‌ی پایانی رژیم» هستند، این مرحله چقدر طول می‌کشد؟ آیا زمان‌بندی برای آن قائل شده‌اند؟
- ۲- آیا مسعود رجوی در «جمع‌بندی یکساله مقاومت» در سال ۶۱، سرنگونی کوتاه مدت رژیم را یک تا سه ساله، میان مدت را سه تا پنج ساله و طولانی مدت را بیش از ۵ سال تحلیل نکرد؟ چند سال دیگر باید صبر کرد؟

۳- آیا مریم رجوی وعده نداد که سال ۲۰۰۰ آغاز دموکراسی در ایران خواهد بود؟ آیا مسعود رجوی وعده ن داده بود که خاتمی به دور دوم نمی‌رسد؟ آیا مسعود رجوی از دهه ۶۰ تاکنون بارها شرایط را با دوران صدارت چند هفته‌ای بختیار مقایسه نکرده است؟ آیا مسعود و مریم رجوی سال ۱۳۹۲ را سال سرنگونی اعلام نکرده بودند؟

۴- اگر این وعده‌ها محقق نشده، آیا هیچگاه دلایل آن توضیح داده شده است؟ کی و کجا؟ آیا در جوامع مترقی و پیشرفته وقتی وعده‌های رهبران سیاسی تحقق پیدا نمی‌کند آن‌ها مجبور به استعفا و کناره‌گیری نمی‌شوند؟

۵- حالا که مجاهدین از لیست تروریستی بیرون آمده‌اند و رژیم علاوه بر تحریم‌های «تسلیماتی - نفتی» که مجاهدین خواستار آن بودند، تحت شدیدترین تحریم‌های بانکی- بیمه‌ای و کشتیرانی و حمل و نقل و ... نیز قرار گرفته، «راه‌بند» سرنگونی چیست؟ بیرون آمدن مجاهدین از لیست تروریستی چه گشایشی در امر مبارزه ایجاد کرد؟ آیا مشکل اصلی در جلب حمایت مردم ایران نیست؟

۶- در شرایط کنونی که نام بسیاری از کارگزاران و مسئولان نظامی، سیاسی و قضایی رژیم به خاطر درگیری در پروژه‌های اتمی و تسلیحاتی و نقض حقوق بشر در لیست تحریم‌های سازمان ملل، اتحادیه اروپا و آمریکا قرار گرفته چه چیز «راه‌بند» سرنگونی است؟ آیا غرب بایستی وظیفه‌ی سرنگونی رژیم را نیز به عهده بگیرد؟ آیا خواهان حمله‌ی نظامی غرب برای سرنگونی رژیم هستید؟ مجاهدین از چه طریق و با چه استراتژی‌ای می‌خواهند رژیم را سرنگون کنند؟

۷- مسعود رجوی در مرداد ۱۳۶۰ به خبرنگار لوموند گفت: «من نیامدم در فرانسه بمانم و می‌خواهم هرچه زودتر به کشور بازگردم البته بعد از تحقق بخشیدن به اهدافی که از این مسافرت داشتم»؛ این «مسافرت» کی به پایان می‌رسد؟ چرا مسعود رجوی به جای بازگشت به ایران، به عراق «مسافرت» کرد و سپس دوران «غیبت» را شروع کرد؟

۸- آیا رفتن مجاهدین به عراق در دوران جنگ با توجه به روحیات مردم ایران، از نظر شما سیاستی درست بود؟

۹- آیا مجاهدین که گفته بودند حضور بیش از سه سال در عراق به ضرر این سازمان تمام می‌شود، حضور ۳۰ ساله در عراق به نفع این سازمان و اعتبار آن تمام شده است؟ مسئولان مجاهدین می‌گفتند پس از سقوط صدام حسین همه‌ی آن‌ها نظرشان بر خروج از عراق بود تنها مسعود رجوی با «درایت» و «تیزی» که دارد روی ماندن پافشاری کرد و آن‌ها را به اشتباهشان واقف کرد، آیا شما با پافشاری مسعود رجوی بر ماندگاری مجاهدین در عراق موافقید؟

۱۰- چرا مسعود رجوی که با وجود خطرات موجود، بر ماندگاری در عراق پافشاری می‌کند، بر روی ماندگاری در ایران پافشاری نکرد؟ چرا مسعود رجوی که حضور مجاهدین در عراق را سدی در مقابل بنیادگرایی می‌خواند، خود و نیروهایش در ایران نماندند که سدی در مقابل بنیادگرایی در «ام‌القر»ی ارتجاع باشند؟

۱۱- آیا شرایط بسته‌ی عراق و انزوای بین‌المللی این کشور از یک طرف و عدم تحقق وعده و وعیدهای مسعود رجوی و قادر نبودن وی به پاسخگویی، باعث ایجاد زمینه برای تشدید روند اختناق در مجاهدین و سرکوب شدید نیروها نشد؟

۱۲- آیا پروژه‌ای به نام «رفع ابهام» در سال ۱۳۷۳ زیر نظر و با هدایت مستقیم مسعود رجوی در عراق اجرا شده است؟

۱۳- آیا در پروژه‌ی «رفع ابهام»، زندانیان سیاسی سابق مقاوم، فرماندهان عملیات‌های مجاهدین در داخل کشور، مجاهدین قدیمی و با سابقه، کسانی که در عملیات‌های مجاهدین بارها زخمی شدند، اعضای خانواده‌های شهدای مجاهدین به شکل غیرمترقبه بازداشت و به زندان‌های مخفی «اشرف» افتادند؟

۱۴- آیا واقعیت دارد که مجید معینی که در مجاهدین «آقا» خوانده می‌شود و در تبلیغات مجاهدین از وی به عنوان «قهرمان شکنجه» در زندان‌های شاه یاد می‌شد در پروژه‌ی «رفع ابهام» به بند و زندان کشیده شد؟ آیا ضرب و شتم او حقیقت دارد؟ آیا پرت کردن او با چهره‌ای خونی به سلول حقیقت دارد؟ آیا «انقلاب کردن» او در این پروژه و توسط «معجزه‌ی مریم» واقعیت دارد؟

۱۵- آیا مجاهدین حاضرند شفاف‌سازی کرده، تعداد و اسامی کسانی را که در پروژه‌ی «رفع ابهام» ایشان به زندان‌های اشرف افتاد اعلام کنند؟

۱۶- آیا حقیقت دارد که افراد را تحت شکنجه، آزار و اذیت و یا با فریب و نیرنگ مجبور می‌کردند اعتراف کنند که «نفوذی» رژیم بوده و به مناسبات برگردند؟ آیا برای اعتراف به «نفوذی بودن» هر کس نایبستی از تخیل خودش استفاده می‌کرد؟ آیا اعتراف به «نفوذی بودن» کلید نجات محسوب نمی‌شد؟ آیا فیلم بازجویی از عاملان «قتل‌های زنجیره‌ای» را دیده‌اید؟ آیا اجبار فرماندهان و اعضای تیم‌های عملیاتی داخل کشور مجاهدین برای اعتراف به «نفوذی» بودن، شما را به یاد فشار بازجویان وزارت اطلاعات به عاملان «قتل‌های زنجیره‌ای» برای اعتراف به بهایی بودن و «نفوذی موساد» بودن نمی‌اندازد؟ آیا این مشابهت‌ها شما را نگران نمی‌کند؟

۱۷- آیا شهادت قربانیان زندان‌های مجاهدین و شیوه‌های بازجویی از آن‌ها در دوره‌های مختلف را خوانده‌اید؟ آیا شیوه‌های به‌کارگرفته شده از سوی بازجویان و شکنجه‌گران مجاهدین برای اقرارگرفتن از آن‌ها مشتمل بر شکنجه نیست؟ آیا صحنه‌های بازجویی متهمان قتل‌های زنجیره‌ای را به یاد شما نمی‌آورند؟ چه فرقی بین شکنجه‌گران رژیم و مجاهدین است؟

۱۸- آیا مجاهدین حاضرند نام کلیه‌ی کسانی را که به عنوان «نفوذی» رژیم در پروژه‌ی «رفع ابهام» کشف شدند اعلام کرده و در مورد سرنوشت این افراد اطلاع‌رسانی کنند؟ آیا مجاهدین حاضرند اسامی آن‌هایی را که به خاطر

برخوردهای انسانی و دیدن روابط پاک و انقلابی حاکم بر این سازمان دچار تحول درونی شده و به جای خدمت به رژیم با تکیه بر «انقلاب مریم» به صفوف مجاهدین پیوسته‌اند اعلام کنند؟ چند نفر از افرادی که اعتراف کردند «نفوذی» رژیم هستند همچنان در مناسبات مجاهدین حضور دارند؟

۱۹- آیا مجاهدین حاضرند با قربانیان این پروژه که تعدادشان در اروپا به سر می‌برند در یک بحث رودررو شرکت کنند و مستنداتشان را در اختیار مردم قرار دهند؟

۲۰- چرا مسعود رجوی پس از آزادی افراد از زندان، شخصاً با آنها دیدار و برایشان سخنرانی می‌کرد؟ آیا این پروژه با هدایت شخص وی و به بهانه‌ی توطئه‌ی رژیم برای ترور وی اجرا نشد؟ آیا نام این پروژه خود گویای ماهیت ضد حقوق بشری آن نیست؟ آیا رهبری مجاهدین حاضر است با پذیرش مسئولیت این پروژه‌ی ضدانسانی از قربانیان آن پوزش‌خواهی کند؟

۲۱- آیا پروژه‌ی «رفع ابهام» دیگری در «پایگاه منصوری» واقع در منطقه‌ی کردستان عراق در سال‌های ۱۳۶۳-۱۳۶۴ توسط مجاهدین اجرا شد؟

۲۲- آیا صحت دارد که مسعود رجوی پس از رسیدن خاتمی به دور دوم ریاست جمهوری، خطاب به مجاهدین در نشست عمومی گفته است هرکس که خواهان جدایی از مناسبات و خروج از ارتش آزادیبخش باشد با «مشت آهنین» روبروست؟

۲۳- افراد چرا می‌کوشیدند از «اشرف» فرار کنند؟ آیا کسی از «بهشت» فرار می‌کند؟ کدام پادگان نظامی در دنیا هست که سر سیم‌خاردهای آن رو به داخل باشد؟

۲۴- آیا افرادی که خواهان ترک مناسبات مجاهدین بودند پس از تحمل زندان در مجاهدین به مقامات عراقی و زندان ابوغریب تحویل داده شده‌اند؟ آیا در مورد وضعیت این دسته از زندانیان که به «امانتی» مجاهدین معروف بودند از دولت عراق پیگیری می‌کردند؟ آیا مجاهدین می‌دانستند این عده در زندان‌های عراق با شکنجه، تهدید تجاوز، تحقیر، آزار و اذیت و ... روبرو بودند؟ آیا افراد ناراضی در مناسبات مجاهدین تهدید به زندانی شدن در «اشرف» و سپس زندان ابوغریب می‌شدند؟

۲۵- آیا ادعای افراد مبنی بر این که افراد ناراضی تحت عنوان «نفوذی» و عامل وزارت اطلاعات و ... به زندان‌های اشرف منتقل شده‌اند نادرست است؟ آیا شهادت‌های متعدد مبنی بر شکنجه و تهدید به تجاوز و ... واقعیت دارند؟ آیا هیئتی در این رابطه تحقیق کرده است؟

۲۶- آیا افرادی که خواهان ترک مناسبات مجاهدین بودند به ایران بازپس فرستاده شده‌اند؟ آیا آماری از آنها در دست هست؟ آیا افرادی هستند که از آمریکا و اروپا توسط مجاهدین به عراق برده شده باشند و سپس به ایران بازپس فرستاده شده باشند؟ آیا مجاهدین اعتراضی نسبت به سیاست دولت صدام‌حسین مبنی بر معاوضه‌ی ناراضیان مجاهد با سربازان عراقی اسیر در ایران کرده‌اند؟ کی و کجا؟ آیا شما فیلمی را که در آن مسعود رجوی از رئیس سرویس امنیتی عراق (استخبارات) می‌خواهد اعضای جداشده‌ی مجاهدین را در دسته‌های کوچکتر با سربازان عراقی اسیر در ایران معاوضه کنند تا دست رژیم برای مانور و تبلیغات روی آن بسته شود، دیده‌اید؟ نظراتان راجع به آن چیست؟

۲۷- آیا از مجاهدین پرسیده‌اید چرا از «حق پناهندگی» مجاهدین در عراق در دوران صدام‌حسین حمایت نمی‌کردند و امروز خواهان به رسمیت‌شناخته‌شدن آن توسط دولت نوری‌الملکی هستند؟ آیا از مجاهدین پرسیده‌اید چرا در دوران صدام حسین کسانی را که خواهان جدایی از مجاهدین بودند به کمیساریای عالی پناهندگان در عراق معرفی نمی‌کردند؟ این افراد به خاطر اعتماد به مجاهدین به عراق رفته بودند چرا آنها را به مقامات بین‌المللی تحویل نمی‌دادند؟

۲۸- آیا توضیحی برای سیاست دوگانه‌ی مجاهدین مبنی بر محکومیت اخراج پناهجویان از اروپا و آمریکا و استرالیا و کانادا به ایران و دفاع از سیاست معاوضه‌ی مجاهدین ناراضی با اسرای عراقی در ایران دارید؟

۲۹- آیا در زندان‌های اشرف، بازداشت‌شدگان تحت بازجویی، شکنجه جسمی و روحی، بدرفتاری و آزار و اذیت قرار می‌گرفتند؟

۳۰- چرا بازداشت افراد به اطلاع عموم نمی‌رسید؟ چرا افراد درون تشکیلات از وجود زندان و زندانی با خبر نبودند؟ پنهان‌کاری به چه منظور صورت می‌گرفت؟ چرا به افرادی که از بازداشت خارج شده و به یگان‌ها اعزام می‌شدند دستور داده می‌شد که راجع به جایی که بوده‌اند حق صحبت ندارند؟ چرا به آنها دستور داده می‌شد بگویند به مأموریت رفته بودند؟ به چه منظور مجاهدین دارای زندان مخفی بودند؟ آیا مجاهدین خود به زشتی کارشان واقف نبودند؟ کدام نظام‌ها دارای زندان مخفی هستند؟

۳۱- آیا محمد سادات‌دربندی، حسن عزتی، مجید عالمیان، بهرام جنت‌صادقی، فریدون سلیمی، حسن حسن‌زاده محصل، محمدباقر شعبانی، حمید یوسفی، حسن نظام‌الملکی، بهمن برومند، اسدالله مثنی، پرویز موسوی سیگاری‌نیا و ... چنانچه در گزارش‌های متعدد آمده، در زمره‌ی بازجویان، شکنجه‌گران و زندانبانان مجاهدین بوده‌اند؟

۳۲- آیا تاکنون هیچ یک از بازجویان، شکنجه‌گران و زندانبانان اشرف مورد بازخواست و تنبیه قرار گرفته‌اند؟

۳۳- چه بر سر ساختمان زندان‌های مجاهدین پس از فروپاشی دولت عراق و استقرار نیروهای آمریکایی آمد؟

۳۴- آیا افرادی همچون نادر رفیعی‌نژاد، احمد حنیف‌نژاد، اسدالله مثنی و اعضای شورای رهبری مجاهدین چنانچه در گزارش‌های انتشار یافته آمده، در دادگاه‌های مجاهدین، تحت عنوان قاضی و دادستان و هیئت ژوری و ... شرکت داشتند؟

۳۵- آیا مسئولان اول مجاهدین از جمله مهوش سپهری و مژگان پارسایی و رؤسای کمیسیون صلح، کمیسیون خارجه، کمیسیون کار و کمیسیون مطالعات سیاسی شورای ملی مقاومت در زمره‌ی افرادی بوده‌اند که در دادگاه‌های یاد شده شرکت داشتند؟ آیا گزارشات مربوط به شکنجه و تهدید به قتل توسط رئیس کمیسیون صلح شورای ملی مقاومت صحت دارند؟ آیا دخالت این افراد در امور یادشده مشابه دخالت نمایندگان مجلس شورای اسلامی در شکنجه و صدور احکام اعدام و زندان نیست؟

۳۶- آیا افرادی که در فرارگاه اشرف به هر عنوان محاکمه می‌شدند از حق داشتن وکیل، حق دفاع، حق استیناف و استانداردهای بین‌المللی مربوط به آیین دادرسی برخوردار بودند؟ اگر نه چرا؟ آیا کسانی که در «اشرف» به تحمل زندان محکوم می‌شدند از حق ملاقات با اعضای خانواده، هواخوری، دریافت روزنامه، دسترسی به اخبار و دیگر حقوق شناخته‌شده‌ی زندانیان برخوردار بودند؟ اگر نه چرا؟ چه تضمینی هست که این دادگاه‌ها و زندان‌ها الگوی سیستم قضایی آینده ایران نباشند؟

۳۷- آیا افرادی هستند که تحت بازداشت مجاهدین به هر دلیل جان سپرده باشند؟ چگونه می‌توان به آمار آنها دست یافت؟ جنازه‌های قربانیان در کجا دفن شده‌اند؟

۳۸- آیا تاکنون خودکشی در مناسبات مجاهدین اتفاق افتاده است؟ آیا آماری در این زمینه موجود هست؟ جنازه‌های قربانیان در کجا دفن شده‌اند؟ آیا صحت دارد به کسانی که خودکشی می‌کردند «لاشه متعفن» می‌گفتند؟ چرا بعضی جنازه‌ها در بیرون از قرارگاه اشرف دفن می‌شدند؟ این جنازه‌ها به چه کسانی تعلق داشت؟ آیا این سیاست شبیه به سیاست رژیم در ارتباط با «خاوران» نیست؟

۳۹- آیا بودند کسانی که در اشرف به بیماری‌های مزمن روحی و روانی مبتلا شوند؟ آماری از این افراد در دست است؟ سرنوشت آنها چه بوده است؟

۴۰- آیا کسانی هستند که ناراضی بوده و در عملیات‌های داخله کشته شده باشند؟ مجاهدین چرا افراد ناراضی و یا تازه پیوسته و بی‌تجربه را به عملیات‌های داخله می‌فرستادند؟

۴۱- آیا لیستی از کسانی که روزگاری در «اشرف» بوده و ناپدید شده‌اند در دسترس هست؟

۴۲- آیا افرادی بودند که به دلایل دیگری در عراق کشته شده و مجاهدین نام آنها را به عنوان قربانیان بمباران آمریکایی‌ها و یا عملیات داخل کشور اعلام کرده باشند؟ نام مهری موسوی و مینو فتحعلی جزو کشته‌شدگان بمباران‌های آمریکایی‌ها آمده است. آیا گزارش‌های انتشار یافته مبنی بر این که مهری موسوی پیش‌تر توسط مسعود رجوی مورد ضرب و شتم قرار گرفته بود و پس از سقوط دولت صدام حسین هنوز زنده بود و مینو فتحعلی پس از فرار از مناسبات به همراه فرد دیگری در بغداد دستگیر شده و زیر فشار رفته بود غیرواقعی است؟

۴۳- آیا لیستی از کسانی که در عملیات داخله دستگیر و یا خود را معرفی کرده و به رژیم خدمت می‌کنند موجود هست؟ چرا مجاهدین در مورد کسانی که در دستگیری و کشتار مجاهدین با دستگاه اطلاعاتی و امنیتی رژیم همکاری می‌کنند اطلاع‌رسانی نمی‌کنند؟ دلیل پیوستن این افراد به دستگاه اطلاعاتی رژیم چه بوده است؟

۴۴- آیا مراسمی تحت عنوان «رقص رهایی» صرف‌نظر از کیفیت آن با حضور مسعود و مریم رجوی و بخشی از زنان عضو شورای رهبری مجاهدین برگزار شده است؟ آیا بطور واقعی یا سمبلیک بخشی از زنان عضو رهبری مجاهدین به عقد مسعود رجوی درآمده‌اند یا خیر؟ تعداد این افراد چند نفر بوده و چه لایه‌ای از شورای رهبری را تشکیل می‌دادند؟ «بند پیوند با رهبری» چیست؟ زنان عضو شورای رهبری مجاهدین چگونه به رهبری «پیوند» پیدا می‌کردند؟ چرا مجاهدین کشفیات خود در مورد «انقلاب ایدئولوژیک»، و بندهای آن را بصورت عمومی انتشار نمی‌دهند و باورهای خود را مخفی نگاه می‌دارند؟

۴۵- آیا از مجاهدین خواسته‌اید که بحث «رقص رهایی» را توضیح دهند؟ آیا تاکنون چیزی در مورد «حوض شورای رهبری» و «معراج جمعی» شنیده‌اید؟ آیا چنین عناوینی در میان لایه‌ای از شورای رهبری مجاهدین صرف‌نظر از کیفیت اجرای آن مطرح بوده؟ آیا مجاهدین حاضرند چنانچه این عناوین صحت داشته باشد راجع به مفهوم آنها توضیح دهند؟ چنانچه این اخبار صحت داشته باشند واکنش شما چه خواهد بود؟

۴۶- آیا زنان عضو شورای رهبری مجاهدین محرم و ناموس مسعود رجوی به حساب می‌آمده‌اند یا خیر؟ زنان چه نیازی دارند که ناموس کسی محسوب شوند؟ آیا آنها «ضعیفه» هستند؟ آیا این تحقیر زنان نیست؟ آیا یک سازمان مدرن زنان را این‌گونه می‌نامد؟ آیا شما با این نوع ادبیات موافقید؟

۴۷- آیا در نشست‌های مسئولان مجاهدین، بالاترین مسئولان این سازمان به صراحت گفته‌اند که چنانچه آنان زنان‌شان را در حال هم‌اغوشی با مسعود رجوی ببینند بایستی لذت ببرند؟ (به عنوان نشان دادن حل‌شدگی) آیا مجاهدین حاضرند برزبان راندن چنین سخنی را رسماً شنیع و غیراخلاقی بخوانند و محکوم کنند؟

۴۸- آیا مسعود رجوی نشست‌های جداگانه برای مردها و زنان مجاهد داشته است؟ آیا در سازمان‌های متری و پیشرو چنین جداسازی جنسیتی وجود دارد؟ چه مواردی در نشست برای زنان مطرح می‌شد که امکان طرح آن در نشست‌هایی که مردان نیز حضور داشتند نبود؟

۴۹- آیا سابقه داشته فرد یا افرادی به ویژه در میان اعضای دفتر سیاسی مجاهدین، دست و پا پای مسعود رجوی را بوسیده باشند؟ آیا سابقه داشته فرد یا افرادی در میان مسئولان مجاهدین، دست و پا پای اعضای سابق دفتر سیاسی مجاهدین را بوسیده باشند؟

۵۰- آیا شما پدیده دست‌بوسی و پابوسی را پدیده‌ای ترقی‌خواهانه و انقلابی می‌شناسید؟ چه کسی چنین اعمالی را در مجاهدین باب کرده است؟ آیا این اعمال در زمره اهداف بنیانگذاران مجاهدین بود؟

۵۱- چرا اعترافات اعضای دفتر سیاسی و مرکزیت مجاهدین به دستور مسعود رجوی روی نوار ویدئویی ضبط می‌شد؟ او از این کار چه هدفی را دنبال می‌کرد؟ آیا رجوی به دنبال باج‌خواهی‌های بعدی نبود؟ در کدام دسته احزاب و سازمان‌های دنیا از جلسات «انتقاد و انتقاد از خود» افراد فیلم تهیه می‌کنند؟

۵۲- آیا محاکمه‌ی علی زرکش و صدور حکم اعدام وی پس از انقلاب ایدئولوژیک صحت دارد؟ آیا او به عنوان دشمن شماره‌ی یک انقلاب ایدئولوژیک و مریم رجوی و مسئول شکست استراتژیک مجاهدین معرفی نشد؟

۵۳- اگر بپذیریم علی زرکش باعث شکست استراتژیک مجاهدین تا سال ۶۴ بود در سه دهه گذشته و در دوران حاکمیت مطلق مسعود رجوی چه کسی مسئول شکست‌های استراتژیک مجاهدین بوده است؟

۵۴- آیا در همان «دادگاه» گفته نشد «این پدیده سوخته بریده را بدهید دست من تا ببرم ترتیبش را بدهم»؟ آیا فیلمی از این محاکمه و «دادگاه» عادلانه و مستقل که مجاهدین نویدش را می‌دهند هست؟ آیا زرکش تا آخرین روزهای عمرش از سوی مسعود رجوی مورد تحقیر قرار نگرفت؟ آیا این نوعی اعدام روحی و روانی او نبود؟ آیا بزرگداشت او پس از مرگش از سوی مسعود رجوی را صادقانه می‌دانید؟

۵۵- آیا به صداقت و توانمندی و هشیاری رهبری که ۴ ماه قبل زرکش را «کوه مرد» و «شیرآهن کوه مرد» خوانده و در مراسم ازدواج با مریم عضدانلو به صراحت گفته پیشنهاد ازدواج با مریم از زرکش بود و عقل خودش به آن نرسیده بود و پس از جلوس بر جایگاه رهبری عقیدتی، او را «خائن» و «بزدل» و «ترسو» و «دشمن انقلاب ایدئولوژیک» و «مریم» خواند، باور دارید؟ آیا محاکمه‌ی علی زرکش نشان‌دهنده بی‌محتوا بودن انقلاب ایدئولوژیک نبود؟ چگونه به ارگان‌های رهبری که بر چنین روندی صحنه می‌گذارند و حکم اعدام رفیق روزهای سخت‌شان را صادر می‌کنند، اعتماد می‌کنید؟ آیا این قبل از هرچیز سقوط اخلاقی و وجدانی نیست؟

۵۶- آیا شهادت افراد مبنی بر این که در جمع‌های بزرگ، آن‌ها را زیر ضرب و مشت و لگد می‌گرفتند دروغ می‌دانید؟ آیا سرازیرکردن آب دهان به سر و روی کسانی که «گوهران بی‌بدیل» خوانده می‌شدند در نشست‌های مجاهدین را تبلیغات رژیم می‌دانید و عاری از حقیقت؟

۵۷- آیا به کار بردن زشت‌ترین الفاظ چه از سوی زنان مجاهد و چه مردان مجاهد نسبت به یکدیگر در نشست‌های درونی مجاهدین را بهتان می‌دانید؟

۵۸- آیا بایکوت، آزار و اذیت، اقدامات ایدئایی، تعقیب و مراقبت آشکار ناراضیان، یا حبس آن‌ها در اتاق‌هایشان در مناسبات اشرف را دروغ می‌دانید؟ آیا انتقال مخفیانه افراد به سلول انفرادی، بازجویی در شب، بی‌خوابی‌دادن، ضرب و شتم و ... تلاش برای اعتراف گرفتن و ... را ساخته و پرداخته وزارت اطلاعات می‌دانید؟ پنهان‌کاری در این زمینه به چه منظور صورت می‌گرفت؟

۵۹- آیا دروغ است که کادرهای بالای مجاهدین به گونه‌ای در سرکوب اعتراضات و معترضین و همچنین بازجویی و شکنجه و آزار و اذیت ... دست داشته‌اند؟

۶۰- آیا این همه شاهد و روایت‌هایی یکسان از شکنجه، بازجویی، تحقیر، ضرب و شتم، آزار و اذیت و ... را وزارت اطلاعات سازماندهی کرده است؟ آیا نام‌بردن از افرادی خاص به عنوان شکنجه‌گر، بازجو و زندانبان، از سوی شاهدان متفاوت در کشورهای اروپایی سناریوی وزارت اطلاعات است؟

۶۱- آیا یک رژیم در حال سقوط بنا به ادعای مجاهدین، می‌تواند چنین توانمندی داشته باشد؟

۶۲- آیا نشست‌هایی تحت عنوان «حوض»، «دیگ»، «عملیات جاری»، «غسل هفتگی»، «طعمه» و ... در مناسبات مجاهدین برگزار شده است؟ آیا نشست‌ی تحت عنوان «اقرار معاصی» با حضور اعضای دفتر سیاسی مجاهدین با کیفیتی که در خاطرات انتشار یافته آمده، صحت دارد؟

۶۳- آیا واقعیت ندارد که در نشست «طعمه» که توسط مسعود رجوی هدایت می‌شد، مهدی افتخاری (فرمانده فتح‌الله)، کسی که فرماندهی عملیات خروج مسعود رجوی از کشور را به عهده داشت به «خیانت» و «بریدگی» و ... متهم شد و تحت شدیدترین برخوردها قرار گرفت؟ آیا در همان نشست افراد آمادگی‌شان را برای اعدام وی اعلام نکردند؟ آیا از این که پس از مرگ توسط رجوی لقب «مجاهد صدیق» گرفت به خود نمی‌لرزید؟ آیا نشست «طعمه» مربوط به هادی (هوشنگ) روشن‌روان یکی از اعضای سابق دفتر سیاسی مجاهدین و مسئولان بخش اطلاعات (اخباری) مجاهدین واقعیت دارد؟ آیا دیگر اعضای سابق دفتر سیاسی مجاهدین تحت برخورد و تحقیر و ... قرار نگرفتند؟

۶۴- مسعود رجوی وعده داده است که چنین نشست‌هایی را در فردای ایران در میادین بزرگ اجرا می‌کنند چرا فیلم نشست «طعمه» مهدی افتخاری را برای هواداران مجاهدین و اعضای شورای ملی مقاومت پخش نمی‌کنند که بدانند چه چیز انتظار آن‌ها را می‌کشد؟

۶۵- آیا مواردی بوده که مسعود رجوی در نشست‌های مجاهدین مقاوم‌ترین زندانیان سیاسی را متهم به زدن تیر خلاص کرده و از آن‌ها خواسته اتهامات فوق را تأیید کنند؟ آیا از نظر مسعود رجوی کلیه زندانیان سیاسی

زنده مانده چه در ارتش آزادیبخش باشند و چه در داخل ایران و خارج از کشور، «بریده»، «توب» و «نادم» معرفی نمی‌شوند؟ آیا زندانیان سیاسی سابق در اشرف و دیگر قرارگاه‌های مجاهدین مجبور نبودند در گزارش‌های خود به مسئولان مجاهدین روی «خیانت»، «بریدگی» و «ضعف‌های» خود در زندان تأکید کنند؟

۶۶- آیا مجاهدین کسانی را که از این سازمان جدا شده و همچنان به همکاری با آنها حتی به صورت تمام وقت ادامه می‌دهند به لحاظ ایدئولوژیک «خائن» و «بریده» می‌دانند؟

۶۷- آیا رزمندگان ارتش آزادیبخش ملزم بودند که به صورت کتبی و شفاهی اعتراف کنند نفر «یونسی» وزیر اطلاعات دولت خاتمی بودند؟ چرا بایستی چنین کاری را صورت می‌دادند؟ این کار چه کمکی به سرنگونی رژیم می‌کند؟ آیا گزارش مربوط به این نشست که مهدی ابریشم‌چی در آن خود را نفوذی وزارت اطلاعات معرفی کرده دروغ و ساخته و پرداخته عوامل رژیم است؟

۶۸- آیا مجاهدین در قرارگاه اشرف و دیگر قرارگاه‌های مجاهدین در عراق اجازه تردد آزاد داشتند؟
۶۹- آیا مجاهدین در قرارگاه اشرف و دیگر قرارگاه‌های مجاهدین اجازه دورهم نشستن، درد دل، صحبت در مورد خانواده، علائق عاطفی و مسائل خصوصی و بحث و گفتگو پیرامون مسائل مختلف را داشتند؟ آیا به داشتن چنین روابطی «محفل یا شعبه سپاه پاسداران» گفته نمی‌شد؟

۷۰- آیا افراد اجازه مکاتبه عادی و مرتب و تماس تلفنی آزاد با افراد خانواده‌ی خود در اروپا، آمریکا و ایران را داشتند؟

۷۱- آیا محروم کردن مادران و پدران و فرزندان از شنیدن صدای عزیزان‌شان شکنجه‌ی روحی آنان نیست؟
۷۲- آیا اعضای یک خانواده در اشرف و دیگر قرارگاه‌های مجاهدین بصورت مرتب و نوبه‌ای می‌توانستند یکدیگر را ملاقات کنند؟ آیا خانواده‌ی کسانی که در قرارگاه اشرف و دیگر قرارگاه‌های مجاهدین بودند در دوران صدام حسین می‌توانستند از اروپا و آمریکا به دیدار اقوامشان به عراق بروند؟

۷۳- آیا افراد در قرارگاه اشرف و دیگر قرارگاه‌های مجاهدین، از امکاناتی مانند رادیو، دسترسی آزاد به تلویزیون، کانال‌های ماهواره‌ای، تلویزیون عراق، اینترنت، تلفن دستی و ... برخوردار بودند؟ آیا امکاناتی را که افراد در بند «۲۵۰ اوین» از آن برخوردار بودند، دیده‌اید؟ آیا می‌دانید پس از حمله‌ی نیروهای رژیم به «بند ۲۵۰» یکی از زندانیان همان بند با «بی بی سی» تماس مستقیم گرفت؟

۷۴- آیا کتاب‌ها و نشریات گروه‌های سیاسی و همچنین روزنامه‌های محلی در اختیار افراد قرار می‌گرفت؟
۷۵- آیا مطالعه‌ی کتاب از هرنوع یا قرآن و نهج‌البلاغه در مناسبات مجاهدین آزاد بود؟ آخرین کتابی که خوانده‌اید چه نام داشت؟ چند کتاب در دوران حضورتان در ارتش آزادیبخش خوانده‌اید؟ (سوالات بالا مربوط به دهه‌ی ۷۰ به بعد است)

۷۶- آیا عدم حضور زنان بی‌حجاب در سیمای آزادی تلویزیون مجاهدین، و حذف و سانسور صحنه‌های معاشقه و روبوسی... در فیلم‌ها، عدم نمایش مسابقات ورزشی زنان و ... گویای تلویزیون مطلوب مجاهدین در فردای سقوط رژیم نیست؟

۷۷- آیا در قرارگاه اشرف زنان اجازه داشتند در نمایشنامه و یا تئاتر و میان پرده بازی کنند؟ چرا هیچ زنی تاکنون در نمایشنامه‌های «پیک شادی» که از سیمای آزادی پخش می‌شود، شرکت نداشته است؟ چرا نقش‌های زنان در نمایشنامه‌ها را نیز مردان مجاهد اجرا می‌کنند؟ آیا زنان در روابط مجاهدین اجازه رقص دارند؟ اگر نه چرا؟ آیا مردها اجازه‌ی حضور در مسابقات ورزشی زنان در قرارگاه اشرف را داشتند؟ اگر نه چرا؟ آیا در «اشرف» مردان و زنان در کنار هم ورزش و نرمش می‌کردند؟

۷۸- آیا چنانچه گفته می‌شود تحت عنوان این که «خواب شما هم متعلق به رهبری است» افراد ملزم به تشریح خواب و پنهان‌ترین زوایای ذهنی خود در حضور جمع بوده‌اند؟ آیا افراد ملزم به تشریح گناهان و یا حتی افکار جنسی خود تحت عنوان «لحظه جیم» بوده‌اند؟ آیا در نشست‌های درونی مجاهدین، مواردی بوده که مسئولان بالای این سازمان تحت فشار اعتراف کرده‌باشند در کودکی مورد تجاوز قرار گرفته‌اند؟ آیا زیرنظر گرفتن و کنترل نه تنها رفتارهای جنسی بلکه افکار جنسی افراد، دخالت در خصوصی‌ترین زوایای زندگی یک فرد نیست؟ آیا به سلامت روحی و روانی و وجدانی مبتکر این روند باور دارید؟

۷۹- آیا اخبار مربوط به کشتار سگ‌ها و دیگر حیوانات در اشرف، که در انظار عمومی جفت‌گیری می‌کردند، برای جلوگیری از عدم تحریک خواهران و برادران «انقلاب کرده» واقعیت دارد؟

۸۰- آیا در مناسبات مجاهدین، اعضای مسیحی، سنی، اهل حق و ... اجازه‌ی تبلیغ عقاید مذهبی خود را دارند؟ آیا آنها تحت فشار قرار نمی‌گرفتند که شیعه شوند؟

۸۱- آیا مجاهدین با پذیرش ماندن در ارتش آزادیبخش اجازه‌ی تغییر دین و یا دیدگاه سیاسی و ایدئولوژیک خود را داشتند؟ آیا حقیقت دارد که مسعود رجوی به صراحت در نشست جمعی اعلام کرده بود از این به بعد «لایک‌بازی» نداریم؟

۸۲- آیا در روابط مجاهدین «فکر کردن» مذموم نیست؟ آیا «روشنفکر» فحش تلقی نمی‌شود؟ آیا خواندن کتاب و مطالعه «روشنفکر‌بازی» معرفی نمی‌شود؟ آیا طرح «سؤال» ممنوع نیست؟

۸۳- آیا جداسازی جنسیتی در مناسبات مجاهدین صورت گرفته است؟ آیا وجود پمپ‌بنزین جداگانه و ... در «اشرف» واقعیت دارد؟ آیا جداکردن قرارگاه‌های زنان و مردان و نه خوابگاه و محل زندگی و استراحت آنان واقعیت دارد؟

۸۴- آیا در هیچ یک از عملیات‌های ارتش آزادیبخش کودکان زیر ۱۸ سال شرکت داشته‌اند؟ آیا در هیچ یک از عملیات‌های ارتش آزادیبخش کودکان زیر ۱۸ سال کشته شده‌اند؟ آیا کودکان زیر ۱۸ سال از اروپا و آمریکا به قرارگاه‌های نظامی مجاهدین در عراق اعزام شده‌اند؟ آیا این امر زیرپا گذاشتن کنوانسیون‌های مربوط به حقوق کودک نیست؟

۸۵- آیا کودکانی که از والدین خود در اشرف و دیگر پایگاه‌ها تحت عنوان حفظ امنیت و سلامت و دور شدن از شرایط جنگی جدا شده و از عراق به اروپا و آمریکا فرستاده شدند با پدر و مادر خود ارتباط منظم داشتند؟ آیا نامه‌های این کودکان به دست پدر و مادرشان می‌رسید، یا بالعکس؟ آیا به این کودکان و پدر و مادر آنها گفته نشده بود که بعد از پایان جنگ و حمله آمریکا دوباره به عراق بازگردانده می‌شوند، چرا برگردانده نشدند؟ آیا اطلاع دارید چه تعداد از این کودکان در سن نوجوانی و جوانی دچار آسیب‌های روحی شده، چه تعداد خودکشی کرده، به چه تعداد تجاوز شده و یا مورد آزار و اذیت جنسی قرار گرفته‌اند؟ آیا این اخبار به اطلاع پدر و مادر این کودکان رسانده شده است؟

۸۶- آیا حقیقت دارد که مسعود رجوی طی دستورالعملی اعلام کرده بود از این به بعد مریض‌بازی نداریم و بیماران تحت عنوان «تمارض» مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفتند؟ آیا پزشکان اشرف رعایت سوگند بقراط و استانداردهای بین‌المللی را می‌کردند؟ آیا گزارشات منتشر شده در مورد بی‌توجهی پزشکان به بیماران واقعیت دارد؟ آیا آنها بسیاری از بیماری‌ها را ناشی از نکشیدن شرایط سخت مبارزه، «انقلاب نکردن»، یا تلاش برای قرار از زیر بار کار و مسئولیت نمی‌دانستند؟ آیا آنها به مسئولان مجاهدین علیه بیماران مراجعه‌کننده گزارش نمی‌دادند؟

۸۷- آیا مجاهدین در حد مقدمات‌شان و امکاناتی که در اشرف و عراق موجود بود به بیماران، و به ویژه مجروحان و معلولان رسیدگی می‌کردند؟ آیا امکانات پزشکی موجود در اشرف بطور مساوی در اختیار ناراضیان قرار می‌گرفت؟

۸۸- آیا افراد تحت عنوان اشتغال و سپس اعزام به اروپا به قرارگاه اشرف اعزام شده‌اند؟ آیا شهروندان پاکستانی با فریب و ادعای کار به قرارگاه اشرف برده شده بودند؟

۸۹- آیا افراد معتاد، خلافکار و ... از کشورهای پاکستان و ترکیه به اشرف و مناسبات مجاهدین برده شده‌اند؟

۹۰- آیا صحت دارد تعدادی از کسانی که به زور در مناسبات نگاه داشته شده بودند در مأموریت‌های داخل کشور نفر همراهشان را هدف حمله قرار دادند و یا خود را به نیروهای رژیم معرفی کردند؟

۹۱- اگر موارد فوق صحت داشته باشد آیا به نظر شما این اعمال ادامه‌ی راه حنیف‌نژاد و بنیانگذاران مجاهدین است؟ آیا با چنین «گوهران بی‌بدیلی» می‌توان رژیم را سرنگون کرد؟

۹۲- آیا طلاق و ازدواج ایدئولوژیک در سازمان مجاهدین حقیقت دارد؟ آیا این درست است که هر زن و مردی که مزدوج بود باید همسر خود را طلاق می‌داد؟ آیا این درست است که هر زن و مرد مجرد نیز باید از فکر به ازدواج طلاق می‌گرفت؟ آیا خانواده به عنوان «کانون فساد» خوانده نمی‌شد؟

۹۳- آیا این درست است که مسعود رجوی علت شکست فروغ جاویدان و رد نشدن از تنگه «چهار زبر» را این اعلام کرد که افراد ارتش آزادیبخش در گرماگرم نبرد به جای آنکه خود را تمام عیار به او سپرده باشند، به زن یا شوهر یا معشوق و خانواده خود فکر می‌کرده‌اند؟

۹۴- آیا وظیفه‌ی مسعود رجوی نبود که به جای متهم کردن کسانی که از همه‌چیزشان مایه‌گذاشته بودند مانند همه‌ی رهبران و فرماندهان شکست‌خورده، مسئولیت شکست را به عهده می‌گرفت و از خود انتقاد می‌کرد؟ او در این شکست چه مسئولیتی را به عهده گرفت؟

۹۵- چه تعداد از افراد به دلیل مخالفت با ازدواج و طلاق‌های ایدئولوژیک سازمان را ترک کردند یا اخراج شدند؟ چرا در مورد ازدواج‌های اجباری و چندماهه‌ی پس از عملیات فروغ جاویدان که در پاره‌ای موارد به فاجعه تبدیل شد و دلایل انجام آنها و دستاوردهای احتمالی‌شان روشن‌نگری نمی‌شود؟

۹۶- آیا این درست است که اگر زن یا مردی در نشست‌های مختلف اعتراف می‌کرد که به همسر خود فکر کرده، به او گفته می‌شد دیگر نباید به آن «استفراغ خشک شده» فکر کند؟ آیا زن و شوهرها مجبور بودند یکدیگر را «عفریته» و «ملعون» و ... بخوانند و در مواردی روی یکدیگر تف کنند؟ آیا به زنان مجاهد القابی چون «مادینه مهرطلب» و به مردان مجاهد «ترینه وحشی» داده می‌شد؟

۹۷- در آغاز انقلاب ایدئولوژیک در سال ۱۳۶۴ گفته می‌شد، طلاق مریم عضدانلو از مهدی ابریشم‌چی برای تقویت و تضمین پیوندهای زناشویی در سازمان است و طلاق‌های دیگری در پی نخواهد آمد، پس چرا در سال ۱۳۶۸ طلاق‌های ایدئولوژیک و «سه طلاقه کردن» و «طلاق الی‌الابد» مطرح شد؟

۹۸- بر اساس «انقلاب ایدئولوژیک»، زنان مجاهد می‌بایستی همه‌ی مردم‌های دنیا و از جمله همسرانشان را «طلاق» داده و تنها به یک مرد (مسعود رجوی) فکر کنند، چرا مسعود رجوی لازم است جایگزین همه‌ی مردها در ذهن زنان شود؟ چرا مردهای مجاهد که بایستی همه‌ی زن‌های دنیا و از جمله همسرانشان را «طلاق» دهند، اجازه ندارند یک «زن» (مریم رجوی) را جایگزین آنها کنند؟

۹۹- هنگام ازدواج مسعود رجوی و فیروزه بنی‌صدر دفتر سیاسی مجاهدین اعلام کرد این ازدواج «از سنن متعالی پیامبر اکرم، ائمه اطهار و همه انقلابیونی الهام می‌گیرد که در گرماگرم حادثترین مبارزات اجتماعی و سیاسی، به پیوند زناشویی به مثابه امری ضروری و مقدس و در متن مبارزه انقلابی و ایدئولوژیکی خود نگریسته‌اند»؛ چه شد که بعداً ازدواج و تشکیل خانواده به عملی ضدانقلابی و «کانون فساد» تبدیل شد.

۱۰۰- آیا به نظر شما منطقی است که کلیه اعضای دفتر سیاسی، کمیته مرکزی، و تمامی اعضا و هواداران این سازمان دارای انحرافات اخلاقی، جنسی، سیاسی، عقیدتی، شخصیتی و ... باشند و تنها مسعود رجوی خالص و پاک و بی عیب و ایراد باشد؟ آیا به «معصومیت» مسعود رجوی باور دارید؟

۱۰۱- آیا انقلاب ایدئولوژیک، طلاق مریم عضدانلو و مهدی ابریشم‌چی و ازدواج مسعود رجوی و مریم عضدانلو تأثیرات مثبتی در جامعه ایران گذاشته است؟ آیا این طلاق و ازدواج پس از گذشت ۳ دهه از سوی مردم ایران پذیرفته شده است؟ آیا وعده‌هایی که مجاهدین در مورد انقلاب ایدئولوژیک می‌دادند محقق شده است؟ چه چیز مانع تحقق آن‌ها بوده است؟

۱۰۲- با توجه به حساسیت‌های مردم ایران آیا شما ازدواج مسعود رجوی با فیروزه بنی‌صدر ۸ ماه پس از شهادت همسرش اشرف ربیعی را تأیید می‌کنید؟ آیا مردم ایران چنین ازدواجی را پذیرفتند؟ آیا آثار مخرب در اذهان مردم ایران نگذاشت؟

۱۰۳- آیا ازدواج مسعود رجوی با فیروزه بنی‌صدر را که به بهانه‌ی تحکیم وحدت با ابوالحسن بنی‌صدر صورت گرفت یک پیوند قبیله‌ای و عشیرتی نمی‌دانید؟ آیا این ازدواج با آنچه مجاهدین در مورد حقوق زن و رهایی زن و ارتقای نقش زنان در جنبش و ... می‌گویند انطباق دارد؟

۱۰۴- آیا ازدواج مسعود رجوی با فیروزه بنی‌صدر و مریم عضدانلو را چنانکه مجاهدین مدعی هستند «فراتر از حماسه» و «اوج کیفی جدیدی برقرار تمامی حماسه‌های تاریخ مسعود» و «تاریخ مجاهدین» ارزیابی می‌کنید؟

۱۰۵- آیا واقعیت دارد که مریم رجوی در نشست‌های عمومی اشرف در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۷۰ به صراحت عنوان کرده تضادهایی که مسعود رجوی در این دوران حل کرده بیشتر از تضادهایی است که امام حسین حل کرد (نقل به مضمون)؟ آیا واقعیت دارد که مسعود رجوی گفته است اگر «حضرت ابوالفضل العباس» در ارتش آزادیبخش بود در حد فرمانده دسته بود؟

۱۰۶- آیا در مناسبات مجاهدین، مسعود رجوی به عنوان «امام زمان» و اعضای ارتش آزادیبخش به عنوان لشکر «امام زمان» معرفی شده‌اند؟ چه ایرادی دارد این اعتقادات به صورت عمومی انتشار پیدا کند؟ چرا این امام هراس دارد دعوت خود را علنی کند و ادعاهایش را تبلیغ کند؟

۱۰۷- چه فرقی بین رفتن مسعود رجوی به سرداب «امام زمان» در سامرا و تجدید عهد با او، و رفتن احمدی‌نژاد به مسجد و چاه جمکران و تجدید عهد با امام زمان است؟

۱۰۸- چه فرقی بین سینه‌زنی، نوحه‌خوانی، علم و کتل کشی و ... مجاهدین و عقب‌مانده‌ترین بخش‌های رژیم است؟ آیا مجاهدین و رژیم به هم نزدیک نمی‌شوند؟

۱۰۹- آیا تاکنون کسی در مناسبات مجاهدین اجازه داشته که به مسعود رجوی انتقاد کند؟ کی و کجا؟ سرنوشت فرد مزبور چه بوده است؟ آیا در نشست‌های مجاهدین اعضای این سازمان به مسئولان خود انتقاد می‌کردند؟ آیا تاکنون استراتژی و تاکتیک‌های مجاهدین مورد نقد و بررسی اعضا قرار گرفته است؟ آیا هیچ یک از اعضای مجاهدین اجازه داشتند در نامه و گزارش خصوصی سیاست‌های مجاهدین را مورد انتقاد قرار دهند؟ اگر چنین کاری می‌کردند چه چیز در انتظارشان بود؟

۱۱۰- آیا در مناسبات مجاهدین انتخابات وجود دارد؟ آیا نهادی هست که رهبری مجاهدین و یا مسئولان این سازمان را انتخاب کند؟ آیا هیچ سازمان مدرن و متمدنی را سراغ دارید که رهبری آن، خودش را با اختیارات مافوق تصور به این سمت انتخاب کرده باشد و به هیچ ارگانی جوابگو نباشد و خدا را مسئول و حسابرس خود معرفی کند؟

۱۱۱- آیا تاکنون کنگره‌ای در مجاهدین برای بررسی سیاست‌های مجاهدین و انتخاب نهادهای سیاسی و تشکیلاتی برگزار شده است؟ آیا مسعود رجوی به صراحت گفته است اگر روزی قرار بر برگزاری کنگره و رأی و رأی‌گیری در سازمان باشد من نیستم؟

۱۱۲- بنیانگذاران مجاهدین ۵ دهه‌ی قبل به صراحت اعلام کردند که به خاطر پیچیدگی مبارزه یک نفر قادر به حل و فصل تضادها و مشکلات نیست و برای اداره‌ی سازمان «سانترالیسم دموکراتیک» و رهبری جمعی را مقرر داشتند، انقلاب ایدئولوژیک این اصل مهم را از بین برد، آیا شما فکر می‌کنید مسعود رجوی به تنهایی قادر است همه‌ی مشکلات و تضادهای ایدئولوژیک، سیاسی، نظامی، تشکیلاتی و ... را حل کند؟

۱۱۳- آیا حقیقت دارد کسانی که دارای وجهه‌ی مثبتی در مناسبات بودند به شدت زیر ضرب برده می‌شدند؟ آیا حقیقت دارد کسانی که مورد محبت و یا احترام نیروها قرار می‌گرفتند به اتهام این که افراد را به جای این که به رهبری وصل کنند به خودشان وصل کرده‌اند به شدت زیر ضرب برده می‌شدند؟ آیا در مناسبات مجاهدین، افراد حق دارند عشق و علاقه‌شان را به کس دیگری به جز مسعود و مریم رجوی ابراز دارند؟ آیا افراد حق دارند فرد دیگری را به جز آن‌ها دوست داشته باشند؟

۱۱۴- آیا هیچ شباهتی بین ولایت فقیه و رهبری عقیدتی دیده می‌شود؟ فرق رهبری عقیدتی با رهبران توتالیتار چیست؟ آیا هیچ شباهتی بین مناسبات موجود در مجاهدین با فرقه‌های مذهبی دیده می‌شود؟

۱۱۵- آیا کتاب مجاهدین در نقد رفتارهای رهبران بخش مارکسیست لنینیست مجاهدین «اپورتونیست‌های چپ‌نما» را خوانده‌اید؟ آیا شباهتی بین اعمال مجاهدین و آن‌ها می‌بینید؟ آیا شباهتی بین مسعود رجوی و تقی شهرام می‌بینید؟

۱۱۶- آیا همچون گذشته امکان «انحراف» در رهبری مجاهدین هست؟ برای مبارزه با آن چه مکانیسمی موجود است؟ در قانون اساسی جمهوری اسلامی آمده است که «مجلس خبرگان رهبری» می‌تواند ولایت فقیه را خلع کند، آیا چنین امکانی در مجاهدین هست؟

۱۱۷- اگر مسعود و مریم رجوی نباشند، رهبر مجاهدین به چه طریق انتخاب می‌شود؟ آیا حوزه‌ی اختیارات رهبر بعدی به اندازه‌ی مسعود رجوی خواهد بود؟ آیا «رهبری عقیدتی» جامه‌ای است که برای تن مسعود رجوی دوخته شده و یا یک «تئوری انقلابی» است؟

۱۱۸- آیا در سه دهه‌ی گذشته کسی بوده که از موضعی صادقانه و مسئولانه و بدون وابستگی به رژیم، به مجاهدین انتقاد کرده باشد؟ آیا افراد حق دارند به خاطر اختلاف عقیده، سلیقه و یا عدم موافقت با ایدئولوژی، استراتژی و تاکتیک آزادانه از مجاهدین جدا شوند؟ آیا نمونه‌ای در سه دهه‌ی گذشته بوده؟ آیا امکانش هست که افراد به خاطر اختلافات سیاسی از شورای ملی مقاومت جدا شوند و مخالفت‌هایشان را اعلام کنند و وابسته به رژیم نباشند؟ چرا استعفا از شورای ملی مقاومت «خیانت و شناعت» خوانده می‌شود؟

۱۱۹- آیا مناسبات مبتنی بر جامعه‌ی بی‌طبقه توحیدی در اشرف برقرار بود؟ آیا مجاهدین در اشرف از امکانات رفاهی، بهداشتی، غذایی و ... یکسان برخوردار بودند؟ آیا مسئولان مجاهدین از همان امکاناتی برخوردار بودند که تحت مسئولان‌شان برخوردار بودند؟ اگر نه چرا؟

۱۲۰- چرا همه‌ی مجاهدین بایستی طلاق گرفته و مجرد باشند و تنها رهبری این سازمان مزدوج باشد؟ در کدام دسته از کشورها و جوامع رهبر از حقوق ویژه برخوردار است؟

۱۲۱- آیا کسانی که در مناسبات مجاهدین هستند از حقوق مصرح در «اعلامیه جهانی حقوق بشر» و میثاق‌های مدنی و سیاسی برخوردارند؟ آیا چنانچه این حقوق زیرپا گذاشته شده باشد بایستی ناقضان آن مورد پیگیری و پیگرد قرار گیرند و یا با بهانه‌ی سوءاستفاده رژیم چشم بر آن‌ها بست و سکوت کرد؟

۱۲۲- چرا مجاهدین از اعمالی که در روابطشان انجام داده‌اند دفاع نمی‌کنند؟ کدام دسته‌ها، گروه‌ها و محفل‌ها، دیدگاه‌هایشان را از عموم مخفی نگاه می‌دارند و افشای آن‌ها را خیانت می‌دانند؟ آیا پرسیدن این نوع سؤالات قیاحت دارد یا پاسخ‌ندادن و روشننگری نکردن در مورد آن‌ها؟

۱۲۳- اگر پاسخ به سؤالات فوق دارای بار منفی است، آیا مجاهدین می‌توانند یک جامعه‌ی آزاد، پویا بر مبنای دموکراسی و حقوق بشر در ایران فردا ایجاد کنند؟

۱۲۴- اگر بخشی از موارد فوق واقعیت داشته باشند، آیا رهبری مجاهدین از صلاحیت لازم برای رهبری جنبش برخوردار است؟ آیا مرتکب خیانت شده است؟ با رهبری مجاهدین چگونه بایستی برخورد کرد؟

۱۲۵- آیا کلیه‌ی اعضای مجاهدین با این سؤال مسعود رجوی مواجه نبودند که چرا زنده‌مانده‌اند؟ آیا نبایستی آن‌ها برای زنده‌ماندن به خودشان سرکوفت می‌زدند و دلیل آن را ضعف و سستی و حل‌ناشدگی و خیانت و ... اعلام می‌کردند؟ آیا هرکس با سابقه‌تر نبود نبایستی از زنده ماندن خود شرمندتر می‌بود؟

۱۲۶- آیا مسعود رجوی که هم‌پرونده‌ای‌هایش در ۳۰ فروردین ۱۳۵۱ اعدام شده‌اند، و دلیل تخفیف مجازات او به صورت محرمانه در اسناد ساواک آمده، و از کشتار رهبران فدایی و مجاهد در فروردین ۵۴ در تپه‌های اوین جان به در برده، می‌تواند چنین سؤالی را از بقیه بکند و خود پاسخگوی دلیل زنده‌ماندنش نباشد؟ آیا کسی که از کشتارهای خمینی جان به در برده، در حالی که موسی خیابانی و اشرف ربیعی و بسیاری از رهبران مجاهدین جان دادند، می‌تواند چنین سؤالی از دیگر زنده‌مانده‌ها بپرسد؟ آیا کسی که بعد از فروپاشی عراق جان سالم به در برده، در هیچ یک از عملیات‌های مسلحانه‌ی قبل و پس از انقلاب شرکت نداشته، در هیچ عملیات ارتش آزادیبخش شرکت نداشته، می‌تواند چنین سؤالی را از کسانی که عملیات‌های قهرمانانه‌ی بسیاری را انجام داده‌اند، بپرسد؟

۱۲۷- مسعود رجوی در طول عمرش در کدام عملیات، به جز «پرواز تاریخساز» که بنی‌صدر هم همراه او بود و به منظور جان‌به‌در بردن از مهلکه طرح‌ریزی شده بود شرکت داشته است؟ رهبر و فرمانده کدام سازمان چریکی در دنیا، حماسه و قهرمانی‌اش در ازدواج‌ها و فرارهایش خلاصه می‌شود؟ چرا مسعود رجوی ازدواج‌هایش به پیامبر اسلام و علی‌ابیطالب و ... شبیه است و از آن‌ها شاهد می‌آورد اما در جنگ‌ها مثل آن‌ها عمل نمی‌کند؟ چرا برخلاف پیامبر و علی در هیچ جنگی شرکت نکرده و نمی‌کند؟

۱۲۸- مسعود رجوی که در عمرش در هیچ عملیات نظامی شرکت نداشته، هیچ صحنه‌ی نظامی و درگیری‌ای را از نزدیک ندیده، چگونه می‌تواند فرماندهی عالی نظامی مجاهدین باشد؟ چه کسی مسئول آموزش نظامی او بوده است؟ آیا چنین فرماندهی ارتشی در دنیا بوده است؟

۱۲۹- آیا مسعود رجوی تا زمانی که موسی خیابانی زنده بود در نامه‌هایش به او تأکید نمی‌کرد تا آخر سال ۱۳۶۰ می‌خواهم به ایران بازگردم؟ چه شد که بعد از شهادت موسی خیابانی دیگر خواهان بازگشت به کشور نشد؟ چه چیز و چه کس مانع بازگشت او به ایران شد؟ ضرورت حضور موسی خیابانی در داخل کشور و تهران چه بود؟ چرا پس از کشته شدن وی این ضرورت از بین رفت و مجاهدین کلیه کادرهایشان را از کشور خارج کردند؟

۱۳۰- چرا مسعود رجوی در حالی که علی زرکش در «اورسورواز» بود ادعا می‌کرد او در ایران است و مجاهدین را هدایت می‌کند؟ چرا نشریه‌ی مجاهد که در پاریس زیر نظر مسعود رجوی منتشر می‌شد مصاحبه‌های علی زرکش با خبرنگاران خارجی را منتشر می‌کرد و ادعا می‌کرد در ایران گفتگو انجام گرفته است؟ چرا مسعود رجوی به دروغ عنوان می‌کرد پیشنهاد ازدواج با مریم عضدانلو را علی زرکش از ایران داده است؛ در حالی که در کنار او در اورسورواز و دور از چشم بقیه به سر می‌برد؟ آیا برای تکمیل این فریبکاری نبود که اجازه نداد علی زرکش در مراسم ازدواج شرکت کند؟ آیا رجوی دروغگویی و ریاکاری را در سازمان مجاهدین نهادینه نکرده است؟ آیا این عمل به وصیت بنیانگذاران مجاهدین است که روی «صداقت» تأکید می‌کردند؟

۱۳۱- آیا شما باور دارید چنانچه دفتر سیاسی مجاهدین مدعی بود مسعود رجوی قصد انجام عملیات انتحاری داشته و مسئولان مجاهدین به او اجازه‌ی این کار را نداده‌اند؟ آیا مسعود رجوی برای انجام کارهایش نیاز به اجازه‌ی کسی دارد؟

۱۳۲- کدام ارگان در سازمان مجاهدین مریم عضدانلو را ارتقاء مقام داد و بر بالای دفتر سیاسی نشانند؟ آیا دفتر سیاسی مجاهدین چنین اقدامی کرد؟ آیا در آن دوران مسعود رجوی یکی از اعضای دفتر سیاسی نبود؟ آیا او بر اساس وظایف سازمانی به عنوان مسئول اول مجاهدین شخصاً اجازه داشت خود را رهبر عقیدتی بخواند و زنی را نیز به رهبری عقیدتی مجاهدین انتخاب کند؟

۱۳۳- مریم عضدانلو که بالاترین مسئولیت وی تا آن تاریخ، ریاست دفتر مسعود رجوی و مسئول رتق و فتق امور مربوط به فیروزه بنی‌صدر بود در چه زمینه‌ای از خود توانمندی نشان داده بود که چند روز پس از طلاق فیروزه بنی‌صدر، توسط مسعود رجوی به رهبری مجاهدین رسید؟ او چه مسئولیت‌هایی را در مجاهدین با شایستگی به انجام رسانده بود که به خاطر آن ارتقاء مقام یافت؟ چرا تا زمانی که فیروزه بنی‌صدر طلاق نگرفته بود کسی متوجه‌ی توانمندی مریم رجوی نشده بود؟

۱۳۴- مریم رجوی در کدام عملیات نظامی و یا عملیاتی که جاننش را به خطر اندازد شرکت داشته است؟ آیا به جز ادعاهای کذب مهدی ابریشم‌چی مبنی بر این که «شکنجه برای مریم چیزی نبود» و یا سیانور حمل نمی‌کرد تا در صورت دستگیری، مقاومت در زیر شکنجه را به دژخیمان نشان دهد، سابقه‌ای از قهرمانی او در فاز نظامی سراغ دارید؟ چه کسی به او اجازه داده بود سیانور حمل نکند؟ آیا این عمل برخلاف اصول مسلم مجاهدین در فاز نظامی نیست؟ او پیش از سیدن به مقام رهبری عقیدتی مجاهدین چه پروژه‌ی مهمی را در مجاهدین اجرا کرده بود؟

۱۳۵- چرا مریم رجوی که پس از «انقلاب ایدئولوژیک» مجاهدین، «رهبر عقیدتی» خوانده می‌شد و اطلاعیه‌های مجاهدین با نام مسعود و مریم، «راهبران عقیدتی مجاهدین» شروع می‌شد و مدعی بودند مریم فقط به خداوند پاسخ می‌دهد و مسئولی ندارد، ناگهان پس از فاز دوم «انقلاب ایدئولوژیک» با تنزل مقام مواجه شد و به جای «خدا»، مسعود رجوی مسئولش شد و ملزم به پاسخگویی به وی شد؟ آیا مسعود رجوی جای «خدا» را گرفت؟ چرا از سال ۶۸ به بعد، تنها مسعود رجوی «رهبر عقیدتی» خوانده می‌شود؟ مگر قرار نبود با حضور مریم در رأس، «رهبری عقیدتی» تکمیل شود؟ آیا مریم رجوی تنها عاملی برای حذف «دفتر سیاسی» و به دست گرفتن اهرم‌های قدرت در مجاهدین توسط مسعود رجوی بود؟

۱۳۶- آیا مریم رجوی تاکنون در عمرش یک روز اعتصاب غذا و ... کرده است؟ اگر نه چرا؟ چگونه دستور اعتصاب غذا می‌دهد؟ آیا مریم رجوی سابقه‌ی یک روز بازداشت در زمان شاه و خمینی را دارد؟ چگونه کسی که تا به حال یک سیلی نخورده است می‌تواند در مورد شکنجه و مقاومت حماسی‌اش در زیر شکنجه در صورت دستگیری داد سخن دهد و زندانیان سیاسی را به خاطر اعدام نشدنشان زیر سؤال ببرد؟ آیا حماسه‌ی فراتر از طاقت انسانی او به جز طلاق از مهدی ابریشم‌چی و ازدواج با مسعود رجوی که مقامی بسیار بالاتر از مهدی ابریشم‌چی داشت بوده است؟ آیا چنین عملی در دنیا بی‌سابقه است؟

۱۳۷- مسعود رجوی به بهانه‌ی تشکیل شورای ملی مقاومت و آلترناتیو از کشور خارج شد، بقیه‌ی اعضای دفتر سیاسی و کمیته‌ی مرکزی مجاهدین و اعضا و کادرهای بالای مجاهدین از جمله مهدی ابریشم‌چی و مریم عضدانلو برای انجام چه کاری در بحبوحه‌ی جنگ، و در حالی که هواداران ساده‌ی مجاهدین به انجام عملیات انتحاری واداشته می‌شدند میدان مبارزه را ترک کردند و به خارج از کشور گریختند؟ آیا اگر قرار است کسی به اتهام فرار از میدان جنگ محاکمه شود نیابستی اولین متهمان چنین دادگاهی اعضای دفتر سیاسی و کمیته‌ی مرکزی مجاهدین باشند؟ به چه حقی آن‌ها از امکاناتی که مردم و هواداران مجاهدین در اختیارشان گذاشته بودند برای فرار و نجات جانیشان استفاده کردند؟ به چه حقی ساده‌ترین هواداران را که به آن‌ها اعتماد کرده بودند بدون کوچکترین امکانی رها کرده و جان خود را نجات دادند؟ به چه حقی از هواداران ساده‌ی مجاهدین می‌خواستند در توره‌های امنیتی رژیم با به‌خطر انداختن جانیشان، «هسته‌ی مقاومت» تشکیل دهند و بدون کوچکترین حمایتی به عملیات نظامی و ... علیه رژیم دست بزنند؟

۱۳۸- آیا مجاهدین تاکنون هیچ‌یک از عملیات‌های منسوب به القاعده پس از سال ۲۰۰۱ از جمله (لندن، استانبول، بالی، کنیا، و ... را محکوم کرده‌اند؟ اگر نه چرا؟

۱۳۹- آیا مسعود و مریم رجوی چنانچه گفته می‌شود پس از عملیات ۱۱ سپتامبر در نشست قرارگاه اشرف، به‌خاطر این عملیات ابراز شادی و شادمانی کرده‌بودند؟ آیا عکس‌های محمد عطا، رهبر این عملیات را به دیوارهای سالن اجتماعات اشرف زده بودند؟ اگر برگزاری نشست حقیقت دارد، «کمیسیون امنیت و

ضدتروریسم» شورای ملی مقاومت چه مفهومی دارد؟ آیا دایره فعالیت آن علیه منتقدان و مخالفان مجاهدین است؟

۱۴۰- آیا شما در نشست‌هایی که در کشورهای اروپایی برگزار شد و در آن مسئولان مجاهدین از محکوم نکردن عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر تحت این عنوان که «به ما ربطی ندارد» دفاع کردند، حضور داشتید؟ آیا شما عملیات ۱۱ سپتامبر را جنایت می‌دانید؟ آیا بمب‌گذاری‌ها و عملیات انتحاری القاعده را جنایت می‌دانید؟ آیا رهبری که نمی‌تواند تبعات ۱۱ سپتامبر را درک و فهم کند از صلاحیت لازم برای هدایت و رهبری جنبش و داشتن اختیارات فوق‌العاده و بی‌حدوحصر برخوردار است؟

۱۴۱- آیا مسعود رجوی وعده هجوم به داخل کشور در صورت هدف قرار گرفتن قرارگاه‌های مجاهدین در جریان حمله‌ی نیروهای آمریکایی را داده بود؟ آیا وی گفته بود اگر اوضاع از دست صاحبخانه (صدام حسین) خارج شود همگی به سوی مرزهایمان روانه خواهیم شد؟ آیا وی نگفته بود این بار عاشورا گونه می‌رویم، «یا رومی روم یا زنگی زنگ»؟ آیا مسعود رجوی در نشست عمومی نگفته بود که مریم رجوی درخواست کرده پیشاپیش رزمندگان ارتش آزادیبخش در عملیات «عاشوراگونه» به سمت مرزهای ایران شرکت کند؟ دلیل نرفتن نیروهای مجاهد به داخل خاک ایران چه بود؟

۱۴۲- چرا به جای شرکت در عملیات «عاشوراگونه» و رفتن به طرف ایران، مریم رجوی و نزدیکانش راهی فرنگ شدند و مسعود رجوی دوران «غیبت» را آغاز کرد؟ آیا دلیل «غیبت» او را از مجاهدین سؤال کرده‌اید؟ آیا پرسیدن این سؤال خط سرخ است؟ چرا؟

۱۴۳- آیا در تحلیل‌های مسعود رجوی، «خارج» مرز سرخ مجاهدین نبود؟ آیا قرار نبود که حتی برای درمان بیماری‌های صعب‌العلاج هم مجاهدین به «خارج» اعزام نشوند تا زمینه‌ی «طعمه شدن» از بین رود؟ آیا به دستور مسعود رجوی «دبیرخانه شورای ملی مقاومت» را نیز به عراق منتقل نکردند؟ آیا اکثریت قریب به اتفاق کادرهای مجاهد را به عراق منتقل نکردند؟ آیا مجاهدین نمی‌گفتند «خارج» در تحلیل ما ۲ تا ۳ درصد هم جای ندارد؟

۱۴۴- آیا فرار مریم و مسعود رجوی و نزدیکانشان در حالی که نیروهایشان زیر سنگین‌ترین بمباران‌های تاریخ به سر می‌بردند ترک صحنه جنگ نیست؟ اگر کس دیگری مرتکب این کار می‌شد «خیانت» نامیده نمی‌شد؟ طبق معیارهای نظامی مورد پذیرش مسعود رجوی، ناپیوستگی آن‌ها تحویل محکمه‌ی نظامی شوند؟

۱۴۵- آیا مسعود رجوی پس از پایان جنگ ایران و عراق و برقراری آتش بس بین دو کشور، در تحلیل «جرقه و جنگ» خوش خیالانه چشم‌انتظار شروع جنگ دوباره‌ی ایران و عراق و بازشدن راه ارتش آزادیبخش نبود؟ آیا برای تحقق این امر تلاش نمی‌کرد؟

۱۴۶- آیا مسعود رجوی سلاح را ناموس مجاهدین خوانده بود؟ آیا مسعود رجوی جا گذاشتن سلاح و مهمات در صحنه جنگ را مرز سرخ اعلام کرده بود؟ اگر آری چرا بدون شلیک یک گلوله نه تنها سلاح‌ها را به آمریکایی‌ها تحویل دادند بلکه در امحای آن‌ها نیز شرکت کردند؟ آیا در تاریخ «فهرمانان جنگ»، به خاطر تسلیم به دشمن تحویل محکمه نظامی نشده‌اند؟

۱۴۷- آیا چنانکه مسعود و مریم رجوی گفته‌اند باور دارید که «مجاهد بی‌سلاح خطرناکتر از مجاهد با سلاح» است؟ آیا از آن‌ها پرسیده‌اند چنانچه «مجاهد بی‌سلاح» خطرناکتر از مجاهد «باسلاح» است، چرا در فروردین ۱۳۶۰ در پی درخواست خمینی «سلاح»‌هایشان را تحویل ندادند که «خطرناکتر» شوند؟ آیا اگر قرار بود مجاهدین سلاح‌هایشان را تحویل کسی دهند بهتر نبود در همان ایران تحویل می‌دادند و در کشور خودشان می‌ماندند؟

۱۴۸- آیا مجاهدین به دادگاه انگلیس گزارش داده‌اند که مبارزه مسلحانه را کنار گذاشته‌اند؟ آیا مجاهدین به دادگاه انگلیس گفته‌اند این تصمیم که سخت‌تر از تصمیم در مورد سی خرداد بود، در شورای رهبری مجاهدین و قبل از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ گرفته شده؟ آیا از مجاهدین خواسته‌اید ترجمه‌ی کامل این حکم ۱۶۰ صفحه‌ای را در اختیار شما قرار دهند؟ آیا متن کامل حکمی که به خاطرش جشن می‌گرفتید را خوانده‌اید؟

۱۴۹- آیا تک تک مجاهدین توافقنامه‌ای را با دولت آمریکا امضا کرده‌اند که همانا تأکید روی محکوم کردن مبارزه مسلحانه تحت عنوان تروریسم و خشونت و مسلح نشدن دوباره است؟

۱۵۰- مجاهدین که برای ماندن در عراق پافشاری می‌کنند قصد انجام کار سیاسی در این کشور دارند یا نظامی؟ آیا عراق محلی برای انجام کار سیاسی است؟ آیا مجاهدین امکان مسلح شدن دوباره و کار نظامی در این کشور را دارند؟ آیا چیزی به عنوان «ارتش آزادیبخش» در عراق بطور واقعی وجود دارد؟ در حال حاضر «بازوی پراقتدار خلق» چیست و چگونه عمل می‌کند؟

۱۵۱- آیا مجاهدین کمک مالی و نفتی از دولت عراق دریافت کرده‌اند؟ میزان این کمک چقدر بوده است؟ آیا فیلم گفتگوی مسعود رجوی با رئیس دستگاه اطلاعاتی و امنیتی عراق (استخبارات) را دیده‌اید که می‌گوید مجاهدین در حکم یک لشکر ارتش عراق هستند و جیره و آذوقه می‌خواهد؟

۱۵۲- آیا مجاهدین از دولت اتحاد شوروی تقاضای ۳۰۰ میلیون دلار وام کرده بودند؟

۱۵۳- آیا مجاهدین از کشورهای دیگر به خصوص کشورهای عربی کمک مالی دریافت کرده‌اند؟

۱۵۴- آیا باور دارید که مجاهدین از طریق کمک مالی مردم ایران از داخل کشور و کمک‌های مالی هواداران این سازمان در خارج از کشور، هزینه‌ی هنگفت استخدام سیاستمداران آمریکایی و اروپایی، زنده‌ترین وکلا و

هیئت‌های حقوقی، برگزاری سمینارها و گردهمایی‌های متعدد، حقوق اعضای شورای ملی مقاومت، تبلیغات گسترده، اداره‌ی سیمای آزادی، مخارج دفاتر این سازمان در کشورهای مختلف و هزینه‌های جاری آن‌ها، مخارج اعضا در خارج از کشور و لیبرتی و ... را تأمین می‌کنند؟

۱۵۵- چرا بالاترین مسئولان تشکیلاتی مجاهدین در خارج از کشور مانند مهوش سپهری، شهرزاد صدر حاج‌سیدجوادی، بهشته شادرو که همگی مسئولان اول مجاهدین بودند در جریان دستگیری مریم رجوی «خودسوزی» نکردند؟ آیا آن‌ها عشق به مریم نداشتند؟ چرا عشق و علاقه‌ی مفرط آن‌ها به مریم، خود را در دستگیری وی نشان نداد؟

۱۵۶- چرا «خواهران ارشد شورای رهبری مجاهدین» که در پاریس حضور داشتند در اعتراض به دستگیری مریم رجوی خودسوزی نکردند؟ اگر خودسوزی‌ها خودجوش بود چرا نیروهای تحت‌امر مبادرت به این کار کردند و نه مسئولان؟ آیا عشق و علاقه‌ی نیروهای تحت‌امر بیشتر از مسئولان و فرماندهان بود؟

۱۵۷- چرا بالاترین «برادران مسئول» مجاهدین مانند مهدی ابریشم‌چی، محمد سیدالمحدثین، محمدعلی توحیدی، محمدعلی جابرزاده و ... که در پاریس حضور داشتند خودسوزی نکردند؟ چرا غیرت آن‌ها به جوش نیامد؟

۱۵۸- آیا باور دارید که «خودسوزی»‌های پس از دستگیری مریم رجوی، دستور تشکیلاتی نبوده و به صورت خودجوش انجام گرفته است؟ چرا این خودسوزی‌ها پس از آزادی مسئولان مجاهدین صورت گرفت؟ آیا رهبری که برای چند روز کمتر زندان بودن، دستور خودسوزی می‌دهد شایسته‌ی اعتماد است؟ آیا فرمان این خودسوزی‌ها به منظور تحت‌الشعاع قراردادن فرار مریم رجوی از عراق و مخفی نگاه داشتن آن از هواداران مجاهدین در خارج از کشور و اعضای این سازمان در عراق صادر نشد؟

۱۵۹- آیا افرادی در مجاهدین هستند که به خاطر تعلل در «خودسوزی» و یا درست و حسابی «خودسوزی» نکردن مورد آزار و اذیت و تحقیر تشکیلاتی قرار گرفته باشند؟

۱۶۰- آیا رشد و تنزل موقعیت تشکیلاتی افراد در مجاهدین و ارتش آزادیبخش را منطقی می‌دانید؟ آیا منطقی است فردی به بهانه‌ی انقلاب ایدئولوژیک و گرفتن پیام «انقلاب مریم»، از مسئولیت دستگاه زیراکس به مسئول اولی سازمان مجاهدین برسد و برعکس نفر دوم مجاهدین به رده‌ی هوادار تنزل پیدا کند؟

۱۶۱- آیا هیچ منطق نظامی و سیاسی می‌پذیرد که کسی به خاطر به کشتن دادن نیروهای تحت‌امرش برای اثبات خط رهبری، ارتقاء مقام یافته و «سردار سرداران» خوانده شود و «ما به از» و جانشین رهبر عقیدتی و «رئیس جمهور برگزیده‌ی مقاومت» معرفی گردد؟ چرا با این همه توانمندی پس از مدتی فرد دیگری جایگزین او می‌شود؟

۱۶۲- آیا هیچ آکادمی نظامی در دنیا می‌پذیرد که آبدارچی و یا مسئول آشپزخانه‌ی پادگان، یک شبه به فرماندهی لشکر و ستاد برسد؟

۱۶۳- موقعیت مسئولان اول سابق مجاهدین امروز چیست؟ مهوش سپهری که روزی از او به عنوان هم‌مدیف مریم رجوی و مسئول انقلاب ایدئولوژیک خواهران شورای رهبری یاد می‌شد امروز دارای چه موقعیت تشکیلاتی‌ای است؟ دلیل تنزل مقام و رتبه‌ی او چیست؟ چرا او مورد تحقیر قرار گرفته است؟

۱۶۴- چرا از سال ۱۳۷۰ به بعد نام مسئولان مجاهدین مانند دوره‌های قبلی منتشر نشده است؟ مجاهدین چه محظوری برای اعلام اسامی آن‌ها دارند؟

۱۶۵- آیا نامه‌نگاری مسعود رجوی به خامنه‌ای و رفسنجانی و اعضای مجلس خبرگان رهبری و «حقیر» خواندن خود را تأیید می‌کنید؟ آیا می‌پذیرید رهبر شما خود را در مقابل حاکمان و جنایتکاران «حقیر» بنامد؟ آیا می‌پذیرید او به جانبان «سلام» کند؟ آیا تفسیر مسعود رجوی از «سلام» و «سلام کردن» به یکدیگر در فرهنگ اسلامی را خوانده‌اید؟ آیا می‌دانید معنای آن از در صلح و سازش در آمدن است؟ آیا می‌دانید آمادگی برای کنار گذاشتن جنگ و دعوا و مرافعه است؟ آیا می‌پذیرید او برای نظام «چاره‌جویی» کند؟ آیا نامه‌نگاری مسعود رجوی به خامنه‌ای و رفسنجانی و خبرگان شبیه نامه‌نگاری احمدی‌نژاد به رؤسای جمهور آمریکا نیست؟ آیا بی‌جواب ماندن نامه‌ها حاکی از تحقیر نویسنده‌ی نامه نیست؟ آیا اگر شخص دیگری به جای وی نامه‌های فوق را نوشته بود مورد هتاک مجاهدین قرار نمی‌گرفت؟

۱۶۶- آیا مسعود رجوی «بیانیه ملی ایرانیان» را که خود مبتکر آن بود زیر پا گذاشته است؟ آیا مسعود رجوی از مرز سرخ عبور نکرده است؟

۱۶۷- تمامی برادران و تنها خواهر مریم و مسعود رجوی به عضویت شورای ملی مقاومت درآمده‌اند، آیا عضویت بستگان درجه یک رهبری مجاهدین در شورای ملی مقاومت، نویدبخش بهره‌بردن یکسان افراد از فرصت‌های شغلی در ایران آینده است؟

۱۶۸- آیا شورای ملی مقاومت یک نهاد مستقل است؟ آیا این نهاد «مستقل» منطقی است در مورد مشکلات درون مجاهدین اظهارنظر کند و یا علیه ناراضیان این سازمان اطلاعیه دهد؟ چرا هیچ‌یک از اعضای شورای ملی مقاومت جرأت نمی‌کنند متفاوت از مجاهدین موضع‌گیری کنند؟ آیا در هیچ نهاد مستقلی امکان دارد بیش از ۵۰۰ نفر با یک متن بیش از پنجاه صفحه‌ای در کمترین فاصله‌ی زمانی موافقت کنند؟ آیا در هیچ پارلمان مستقلی

طرح‌ها، لوايح، پيشنهادات، ماده واحده و ... بدون رأی مخالف و ممتنع تصویب می‌شود؟ آیا شما با همسر و یا نزدیک‌ترین شریک زندگیتان چنین تفاهمی دارید؟

۱۶۹- آیا صحت دارد که حجت زمانی بعد از دستگیری، از ایران گریخته و به ترکیه آمد و تقاضای کمک او از سوی مجاهدین رد شد؟ آیا صحت دارد که حجت زمانی در میدان تقسیم استانبول توسط سرویس امنیتی ترکیه دستگیر و تحویل رژیم جمهوری اسلامی شد و مجاهدین حتی اعتراض هم نکردند؟
 ۱۷۰- آیا صحت دارد که در جریان ربایش یکی از اعضای مجاهدین در ترکیه در پاییز ۱۳۶۷، شبکه‌ی داخل کشور مجاهدین لو رفت و مجاهدین با آن که فرصت داشتند به دستور رهبری این سازمان، اطلاعاتی به افراد لو رفته در ایران ندادند و آن‌ها پس از دستگیری اعدام شدند؟
 ۱۷۱- آیا از مجاهدین پرسیده‌اید چرا هیچ صحبتی از علی‌اصغر غضنفرنژاد جلودار (سیاوش) که لاجوردی را به قتل رساند نمی‌کنند؟
 ۱۷۲- چرا مسعود و مریم رجوی در پیام‌شان غلامرضا خسروی را «مجاهد صدیق» معرفی نمی‌کنند؟

۱۷۳- آیا حقیقت دارد که خانم مرضیه از سال ۲۰۰۶ به بعد در جلسات شورای ملی مقاومت شرکت نمی‌کرد؟
 ۱۷۴- آیا حقیقت دارد که محمدعلی شیخی به اشاره‌ی مجاهدین در جلسه‌ی مرکب از ۲۰ نفر از اعضای شورای ملی مقاومت بدترین توهین‌ها را به خانم مرضیه کرده بود؟
 ۱۷۵- چرا مجاهدین اصل جلسه و توهین به خانم مرضیه را تکذیب نمی‌کنند و به حواشی می‌پردازند؟ آیا حقیقت دارد که مجاهدین خاطرات خانم مرضیه را از منزل ایشان ربوده بودند؟

۱۷۶- چرا مسعود رجوی که از خمینی شناخت داشت و او را «یزید» دوران معرفی می‌کند در ابتدای انقلاب با او بیعت کرد؟ آیا امام حسین با یزید بیعت کرد؟ آیا امام حسین نیروهایش را همچون مسعود رجوی که برای مبارزه با «امپریالیسم»، «صدام حسین»، «کفر» و ... در اختیار خمینی گذاشت، تحت فرماندهی یزید قرار داد؟
 ۱۷۷- آیا امام حسین یزید را کاندیدای «خلافت» کرد که مسعود رجوی خمینی را کاندیدای «ریاست جمهوری» کرد؟ آیا امام حسین یزید را «پدر» و «امام» و «امیرالمومنین» و «مجاهد» خواند که مسعود رجوی خمینی را پدر و امام و مجاهد کبیر و مجاهد اعظم و ... خواند؟
 ۱۷۸- آیا امام حسین و اهل و عیالش در کربلا و «عاشورا» حاضر بودند؟ آیا امام حسین کسانی را که خواهان جدایی در شب تاسوعا و هنگامه‌ی جنگ بودند «خائن» و «بریده» و «مزدور» و ... خواند؟ آیا می‌توانید شباهتی بین امام حسین و مسعود رجوی بیابید؟

۱۷۹- میانگین طول عمر مجاهدین چند سال است؟ آیا این طول عمر پایین‌تر از طول عمر مردم ایران تحت حاکمیت رژیم نیست؟
 ۱۸۰- میانگین سن نیروهای مجاهد چند سال است؟ آیا مجاهدین با توجه به این که هیچ نیروی جدیدی امکان پیوستن به آن‌ها را ندارد، هر روز فرسوده‌تر از روز قبل می‌شوند؟ آیا در مورد کم‌شدن آمار مجاهدین ساکن «زندان لیبرتی» فکر کرده‌اید؟ آیا این واقعیت که آن‌ها با مرگ و کشتار روبرو هستند، شما را نگران نمی‌کند؟
 ۱۸۱- مسعود رجوی در سال ۶۱ استراتژی مجاهدین برای سرنگونی رژیم را «قیام مسلحانه شهری» معرفی می‌کرد بعدها این استراتژی تغییر کرد تا رسید به استراتژی «جنگ آزادیبخش نوین» و «ارتش آزادیبخش ملی ایران»، در حال حاضر که چنین ساختاری وجود ندارد با چه چیزی و به چه طریق مجاهدین می‌خواهند رژیم را سرنگون کند؟

۱۸۲- آیا فکر می‌کنید افراد غالباً مسن، بیمار و معلول که به ادعای مجاهدین در «زندان لیبرتی» گرفتارند قادر به مسلح‌شدن دوباره و بیرون آمدن از «زندان» و پشت‌سرگذاشتن موانع مختلف و حرکت به سوی مرزهای ایران و شکست بسیج و سپاه و ارتش و نیروی انتظامی و ... هستند؟
 ۱۸۳- آیا تشکیل یگان‌های ارتش آزادیبخش در داخل کشور را واقعی می‌دانید؟ چرا این یگان‌ها در ۳۲ سال گذشته در داخل کشور تشکیل نشدند؟ چرا پس از انتقال مجاهدین به «لیبرتی» فرمان تشکیل آن‌ها داده شد؟ چرا یک سال و نیم پس از تشکیل این «یگان»‌ها هیچ عملیات و یا اقدامی از سوی آن‌ها صورت نگرفته است؟ آیا کسی در داخل کشور از وجود آن‌ها با خبر است؟ این «یگان»‌ها قرار است چه مسئولیتی را در داخل کشور به عهده بگیرند؟

۱۸۴- آیا به نظر شما مسعود رجوی در عراق است؟ آیا به نظر شما هنگام حمله‌ی نیروهای رژیم به «اشرف»، مسعود رجوی در مخفیگاه زیرزمینی اشرف به سر می‌برد و قادر به فرار از مهلکه شد؟ آیا امکان فرار از قرارگاه اشرف که در محاصره‌ی نیروهای عراقی و مزدور رژیم است امکان دارد؟ آیا امکان فرار از عراق در حالی که توسط نیروهای دشمن مجاهدین و سپاه قدس و ... اداره می‌شود وجود دارد؟ چرا مسعود رجوی می‌کوشد چنین فضایی را به هواداران و اعضای سازمان مجاهدین القا کند که در اشرف حضور داشته است؟
 ۱۸۵- آیا مسعود رجوی بهتر از هرکس نمی‌داند فرار او از صحنه‌ی نبرد و تنها گذاشتن نیروهایش عملی «خائنانه» و قبیح بوده است؟ آیا او قصد فریب نیروهایش را ندارد؟ آیا چنانچه او هنگام حمله‌ی نیروهای آمریکایی و انگلیسی عراق را ترک کرده باشد و نیروهایش را در مقابل نیروهای خونریز عراقی و رژیم تنها گذاشته باشد، این اقدام را درست و مسئولانه می‌دانید؟

۱۸۶- آیا «غیبت» مسعود رجوی را به دلایل امنیتی می‌دانید؟ آیا فکر می‌کنید با توجه به تماس‌های مکرر او با اشرف و لیرتی و پاریس و ...، سرویس‌های امنیتی ناتوان از پیگیری و ردیابی او هستند؟ آیا فکر نمی‌کنید «غیبت» او نه به خاطر مسائل امنیتی بلکه می‌خواهد هوادارانش نفهمند در کجاست؟

۱۸۷- «غیبت» مسعود رجوی را تا چه زمان لازم و ضروری می‌دانید؟ آیا امکان رهبری یک انقلاب در زمان «غیبت» هست؟ با توجه به ضربه‌ای که به اعتماد مردم از طرف خمینی وارد شده فکر می‌کنید مردم به رهبری که نه چهره‌اش و نه مکان زندگی‌اش مشخص است اعتماد می‌کنند؟

۱۸۸- امنیت مریم رجوی که به ادعای مجاهدین، این سازمان و شورای ملی مقاومت را رهبری و اداره می‌کند در ۱۲ سال گذشته در پاریس تأمین بوده است و او به راحتی به کشورهای اروپایی مسافرت می‌کند و به سخنرانی می‌پردازد؛ چرا مسعود رجوی پس از «غیبت» ۱۲ ساله در پاریس «ظهور» نمی‌کند؟ آیا مشکل امنیتی برای «ظهور» او وجود دارد؟ چرا مریم رجوی چنین مشکلی ندارد؟ آیا او خطری برای رژیم محسوب نمی‌شود؟ چرا بین سال‌های ۶۰ تا ۶۵ خطری در پاریس متوجهی مسعود رجوی نبود؟

۱۸۹- وقتی جیمز جفری سفیر سابق آمریکا در عراق، معاونت شورای امنیت ملی، مشاور امنیت ملی و از مشاوران برجسته در امور عراق و معاون اول معاون وزیر خارجه آمریکا در امور خاور نزدیک، در مورد محل زندگی مسعود رجوی می‌گوید: «تا آنجا که می‌دانم او در اروپای غربی یا در خاورمیانه است، اما در اردوگاه اشرف نیست» آیا درخواست پاسخگویی به این سؤالات، تلاش برای ردیابی محل اختفای مسعود رجوی است؟ چگونه چنین چیزی امکان دارد؟ آیا مسعود رجوی از این حربه برای فرار از پاسخگویی استفاده نمی‌کند؟

۱۹۰- در حالی که مسعود و مریم رجوی خود در عراق نیستند آیا موافق سردادن شعار «بیا، بیا» از سوی مسعود رجوی خطاب به نیروهای خونریز عراقی هستید؟ آیا مقابله‌ی مجاهدین با نیروهای عراقی را که هر بار منجر به کشته و زخمی‌شدن تعداد زیادی از مجاهدین شد درست می‌دانید؟ (با توجه به این که هربار مجاهدین مجبور به پذیرش شرایط عراقی‌ها شدند) آیا موافق سیاست مسعود رجوی مبنی بر خلق عاشورایی دیگر هستید؟ بر اساس شناختی که از روایت عاشورا داریم، جایگاه حسین، زینب و عباس در عاشورای مجاهدین کجاست؟

۱۹۱- آیا سیاست قراردادن به عمد دختران و پسران جوان در مقابل نیروهای خونریز عراقی به منظور شبیه سازی «ندا» در «اشرف» را تأیید می‌کنید؟ آیا گرفتن فیلم و عکس و مصاحبه با آن‌ها قبل از حمله را تأیید می‌کنید؟ چرا هیچ‌یک از اعضای شورای رهبری مجاهدین در حمله‌ی نیروهای عراقی به «اشرف» کشته نشدند؟

۱۹۲- آیا موافق پافشاری مسعود رجوی بر ماندن در اشرف بودید؟ آیا باقی گذاشتن ۱۰۰ نفر بی‌دفاع در اشرف کار درستی بود؟ آیا شعار مسعود رجوی مبنی بر این که «اگر اشرف بایستد دنیا می‌ایستد» محقق شد؟

۱۹۳- اگر امکان ایجاد هزار «اشرف» هست چرا پیش از کشتار باقیمانده‌ی مجاهدین در این قرارگاه و دستور دولت آمریکا به رهبران این سازمان مبنی بر ترک اشرف به فکر ایجاد آن نیفتادند؟ آیا با «اشرف»‌هایی که در اروپا و آمریکا ساخته می‌شوند می‌توان رژیم را در ایران سرنگون کرد؟

۱۹۴- پی‌گیری موضوع اموال مجاهدین در اشرف پس از کشته شدن ۵۲ نفر و به گروگان گرفتن ۷ نفر به کجا رسید؟ آیا به هیاهوی مجاهدین مبنی بر پیگیری قضایی کشتار اشرف در اسپانیا! و پیگرد قضایی عاملان این کشتار در این کشور باور دارید؟ نتیجه‌ی این پیگیری قضایی چه بوده است؟ آیا اعتصاب‌های غذای نمایشی در اروپا و آمریکا مؤثر واقع شدند؟ چرا مریم رجوی و نزدیکان او به صورت نمایشی هم که شده اعتصاب غذا نکردند؟

۱۹۵- آیا چنانچه مجاهدین مدعی بودند باور دارید پس از فروپاشی دولت عراق، انجمن‌های زندانیان سیاسی، زنان، کارگران، دانش‌آموزان، معلمان، ورزشکاران هوادار مجاهدین در شهرهای ایران تأسیس شدند؟ آیا چنانچه مجاهدین مدعی بودند باور دارید که این انجمن‌ها در ایران تظاهرات علیه رژیم راه‌اندازی کردند؟ چرا آن‌ها هیچ حضوری در «جنبش ۸۸» حضور نداشتند.

۱۹۶- آیا فکر می‌کنید ۳۲۰ انجمنی که مجاهدین مدعی هستند در خارج از کشور تشکیل داده‌اند، واقعی است؟ آیا شما اعضای ادعایی این انجمن‌ها را نمی‌شناسید؟ آیا به توانمندی، کارایی آن‌ها باور دارید؟ آیا این «انجمن»‌ها، جزو «هزار اشرفی» هستند که مسعود رجوی وعده‌ی تشکیل آن‌ها را داده بود؟ مقامات آمریکایی به صراحت عنوان کرده‌اند تخلیه «اشرف» به منظور انحلال کامل ساختار نظامی سازمان مجاهدین صورت گرفته است، «هزار اشرف» جدید که وعده‌ی ساخت‌شان داده شده، چگونه این ساختار را ایجاد می‌کنند؟

۱۹۷- آیا در پایگاه‌های مجاهدین در اروپا و آمریکا و ... کتاب‌های قدیمی مجاهدین وجود دارند؟ اگر پاسخ‌تان منفی است، دلیل آن را از مجاهدین پرسیده‌اید؟ چرا مجاهدین آرشیو نشریات و اطلاعاتی‌های این سازمان پس از پیروزی انقلاب تا مقطع «انقلاب ایدئولوژیک» و پس از آن را در دسترس عموم قرار نمی‌دهند؟

۱۹۸- چرا در سایت شورای ملی مقاومت، آرشیو اطلاعاتی‌های این شورا و اسناد انتشار یافته‌ی آن موجود نیست؟ آیا چنین اسنادی پس از انتشار عمومی، محرمانه شده‌اند؟ همه‌ی ما می‌دانیم که دستگاه اطلاعاتی و امنیتی رژیم همه‌ی این اسناد را در اختیار دارد چرا مردم و هواداران مجاهدین از آن‌ها محروم باشند؟

۱۹۹- آیا پس از پیروزی انقلاب، مسعود رجوی، خمینی را با عجیب و غریب‌ترین و چالپوسانه‌ترین القاب مخاطب قرار داده بود؟

۲۰۰- چرا هیچ‌کتابی در مورد دستاوردهای ایدئولوژیک مجاهدین و به ویژه «انقلاب ایدئولوژیک» وجود ندارد؟ آیا «ایدئولوژی برتر» را نایستی تبلیغ کرد؟ مجاهدین چه هراسی دارند که مانع انتشار عقایدشان می‌شوند؟ چرا مسعود رجوی وعده‌ی کار روی ایدئولوژی و انتشار آن را به پس از سرنگونی رژیم می‌دهد؟ کدام «ایدئولوژی

رهایی بخشی» در دنیا را می‌شناسید که کتابی برای شناساندن اصول خود نداشته باشد؟
 ۲۰۱- با توجه به تغییر و تحولات پس از «انقلاب ایدئولوژیک» و ممنوعیت «تفکر»، تحلیل سیاسی کردن، قرائت و تفسیر قرآن، کار و تفکر روی ایدئولوژی و ملغی شدن سانسورالیزم دموکراتیک، و ... در روابط مجاهدین، کتاب‌های «رهنمودهای شیوهی تحلیل سیاسی»، «چگونه قرآن بخوانیم» «روش (فن) صحیح تفکر چگونه است»، «رهنمودهایی درباره تعلیمات و کار تعلیماتی مجاهدین»، «پراگماتیسم»، «بررسی امکان انحراف مرکزیت دموکراتیک، ...»، «چگونه قرآن بیاموزیم- دینامیزم قرآن»، «رهنمودهایی درباره کار ایدئولوژی» منسوخ شده‌اند، چه کتاب‌ها و یا آموزش‌هایی جایگزین آن‌ها شده است؟

۲۰۲- چرا تاریخچهی مجاهدین توسط این سازمان انتشار پیدا نمی‌کند؟ آیا سکوت مجاهدین در این زمینه را می‌پذیرید؟ برای بیان «تاریخ پنهان» مجاهدین چه بایستی کرد؟

۲۰۳- مجاهدین، کدام گروه‌ها و جریان‌های سیاسی ایرانی را در «جبهه‌ی خلق» می‌شناسند؟ از نظر مجاهدین کدام یک از شخصیت‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، هنری ایرانی در «جبهه‌ی خلق» قرار دارند؟ چرا هیچ‌گاه سیمای آزادی از آن‌ها برای گفتگو، مناظره، بحث، بیان نقطه نظرات‌شان دعوت به عمل نیآورده است؟ «سیمای آزادی»، کدام یک از تحرکات اپوزیسیون ایرانی به غیر از مجاهدین را پوشش داده است؟ چرا از هیچ‌یک از احزاب، گروه‌ها و شخصیت‌های ایرانی برای شرکت در مراسم سالانه‌ی مجاهدین دعوت به عمل نیامده است؟ آیا نقش آن‌ها در تحولات ایران کمتر از افغان‌ها، سوری‌ها، اردنی‌ها، لبنانی‌ها، عراقی‌ها و دیگر شهروندان عرب است؟ آیا تأثیرگذاری آن‌ها در تحولات ایران کمتر از شهروندان اروپای شرقی و آسیای میانه است؟ آیا آفریقایی‌ها بیشتر از آن‌ها برای مردم ایران دل می‌سوزانند؟

۲۰۴- چرا مجاهدین به جای تشکیل جبهه‌ای از نیروهای سیاسی ایرانی با صرف هزینه‌های سرسام‌آور ده‌ها میلیون دلاری سالانه، به دنبال تشکیل «جبهه‌ای» از سیاستمداران بازنشسته‌ی خارجی هستند؟ آیا این امر به سرنگونی رژیم کمک می‌کند؟

۲۰۵- چرا مجاهدین به اعضای شورای ملی مقاومت اجازه نمی‌دهند در مراسم سالانه‌ی این سازمان در پاریس و سمینارهای برگزار شده از سوی این سازمان که در آن‌ها سیاستمداران اروپایی و آمریکایی حضور دارند سخنرانی کنند؟ آیا این تحقیر بیش از پیش اعضای شورای ملی مقاومت نیست؟

۲۰۶- آیا برگزاری سمینارهای مختلف که هم سخنرانان و هم بخشی از شرکت‌کنندگان در آن استخدامی هستند، شما را به یاد برگزاری سمینارهای رژیم نمی‌اندازد؟ آیا حضور گسترده‌ی پناهنجویان افغانی، آفریقایی، عرب، اروپای شرقی و آسیای میانه در برنامه‌های سالانه‌ی مجاهدین شما را به یاد حضور میهمانان خارجی مراسم ۲۲ بهمن و سالروز «ارتحال امام» و ... نمی‌اندازد؟ آیا این مشابهت شما را به فکر نمی‌اندازد؟ آیا حضور شهروندان خارجی در مراسم مجاهدین، کمکی به سرنگونی رژیم می‌کند؟ آیا چنانچه مجاهدین تبلیغ می‌کنند، شهروندان کشورهای آفریقایی، افغانی، اروپای شرقی و ... برای اعلام حمایت از آرمان‌ها و اهداف مجاهدین به مراسم مجاهدین می‌آیند یا برای سفر و هتل و خورد و خوراک مجانی؟

۲۰۷- مجاهدین که به ادعای خودشان در ۶۹ کشور دنیا محبوبیت دارند و سینه‌چاکان‌شان از اقصی نقاط جهان با تحمل سختی‌های فراوان برای شنیدن سخنان مریم رجوی خود را به پاریس می‌رسانند و در مراسم سالانه‌ی آن‌ها شرکت می‌کنند چرا در میان ایرانیان خارج از کشور و اپوزیسیون ایران دارای چنین محبوبیتی نیستند؟ چرا شهروندان کشورهای آفریقایی، عرب، اروپای شرقی، آسیای میانه، افغانستان و ... قدر آن‌ها را می‌دانند و ایرانیان که از نزدیک شاهد جانفشانی آن‌ها هستند نه؟ چرا در چنین حالتی بسیاری از افراد به عنوان ناراضی از آن‌ها جدا می‌شوند؟

۲۰۸- به ادعای مجاهدین در مراسم امسال آن‌ها ۶۰۰ میهمان برجسته‌ی خارجی از ۶۹ کشور دنیا شرکت داشتند، در حالی که سال گذشته مدعی بودند ۶۰۰ میهمان برجسته‌ی خارجی از ۴۷ کشور در پنج‌قاره به مراسم آن‌ها آمده بودند، چرا با وجود اضافه شدن میهمانان ۲۲ کشور و افزایش «محبوبیت» مجاهدین در پنج قاره، به سطح اقبال عمومی از آنان در میان ایرانیان افزوده نمی‌شود؟ چرا از نمایندگان اقلیت مختلف مردم ایران به ویژه «کارگران و دهقانان» به عنوان بالنده‌ترین نیروها و تشکیل‌دهندگان «حزب یکتاپرستان» و «حزب‌الله» مورد تأیید مجاهدین، در این مراسم خبری نبود؟ آیا با این میهمانان خارجی از پنج قاره می‌توان رژیم را سرنگون کرد؟

۲۰۹- آیا مجاهدین شکست‌های استراتژیکی و تاکتیکی‌شان را با زرق و برق تبلیغات و صرف هزینه‌های هنگفت نمی‌پوشانند؟ آیا شما هم متوجه شده‌اید نفوذ مجاهدین در جامعه‌ی ایرانی هر سال کمتر از قبل می‌شود؟ آیا مجاهدین حاضرند هزینه برگزاری این جلسات و هزینه پرداخت پول رفت و آمد و خورد و خوراک و هتل میهمانان و سخنرانان را تک به تک اعلام کنند؟

۲۱۰- چرا در جنبش «۱۸ تیر» و «جنبش ۸۸» هیچ شعاری در حمایت از مجاهدین سر داده نشد؟ بر اساس ادعای مجاهدین در سیاه‌ترین روزهای دهه‌ی ۶۰، ده‌ها هزار تماشاگر فوتبال پس از پایان مسابقه در خیابان‌های تهران شعار «درد بر رجوی» می‌دادند، پس از کشتار ۶۷، ده‌ها هزار نفر در خیابان‌های تهران در اعتراض به این کشتارها همراه با مادران و خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی شعار «درد بر رجوی» می‌دادند! چرا این مردم در جنبش‌های سیاسی «۱۸ تیر» و «۸۸» یک شعار به نفع مجاهدین و رجوی ندادند؟ آیا «محبوبیت» او فروکش کرده و یا ادعاهای قبلی دروغ بود؟

۲۱۱- آیا سیاست ضدامپریالیستی مجاهدین پس از پیروزی انقلاب و حمایت تمام عیار از اشغال سفارت آمریکا و مخالفت با آزادی گروگان‌های آمریکایی را تأیید می‌کنید؟ آیا این سیاست نابخردانه باعث به گروگان رفتن مردم

ایران و یکی مواردی که باعث زمینه‌سازی جنگ ایران و عراق، انقلاب فرهنگی، بسته شدن فضای سیاسی کشور و خلق «شیطان بزرگ» که رژیم با توسل به آن به بسیج نیروهایش در داخل و خارج از کشور پرداخت نشد؟

۲۱۲- آیا از مجاهدین پرسیده‌اید چرا در دورانی که سیاست ضدامپریالیستی را تبلیغ می‌کردند، مسئولیت ترور ژنرال‌های آمریکایی را به عهده می‌گرفتند و سرودهای «سرکوجه کمینه مجاهد پرکینه» و «نبرد با آمریکا» را تولید می‌کردند و پس از آن که تلاش کردند به آمریکا نزدیک شوند مسئولیت این ترورها را به عهده‌ی بخش مارکسیست لنینیست سازمان یعنی «اپورتونیست‌های چپ‌نما» انداختند؟ کدام یک از دو سیاست مجاهدین درست و اصولی است؟ آیا انتقادی در این زمینه صورت گرفته است؟

۲۱۳- آیا مجاهدین که بیشترین حمایت‌ها را از تسخیر سفارت آمریکا و گروهان‌گیری دیپلمات‌های این کشور به عمل آوردند و تا آخرین لحظه با آزادی گروهان‌های آمریکایی مخالف بودند و عدم محاکمه‌ی آنها در ایران را اعطای «کاپیتولاسیون» می‌نامیدند، از خود انتقاد کرده‌اند؟ سیاست قدیمی این سازمان درست بود یا سیاست جدید این سازمان که همراهی و همکاری با راست‌ترین و جنگ‌طلب‌ترین محافل آمریکایی است؟

۲۱۴- آیا همچنان به شعار «تضاد آشتی‌ناپذیر بین خلق و امپریالیسم» که اصلی‌ترین شعار مجاهدین بود باور دارید؟ اگر آری جایگاه این شعار در سیاست‌های مجاهدین کجاست؟ آیا با توجه به رویکرد متفاوت مجاهدین به «امپریالیسم» ضرورت ندارد این سازمان از خود انتقاد کند؟

۲۱۵- اگر حنیف‌نژاد زنده بود همنشینی با رؤسای سازمان سیا و دستگاه‌های امنیتی آمریکا و فرانسه را تأیید می‌کرد؟ آیا از این که آنها سخنرانان مراسم مجاهدین و میهمانان ویژه‌ی «رئیس جمهور برگزیده‌ی مقاومت» هستند به خود می‌بالید؟ آیا از این که سازمانی که بنیاد نهاد به چنین «تکاملی» رسیده احساس غرور می‌کرد؟

۲۱۶- آیا سیاست مسعود رجوی مبنی بر حمایت از تشکیل دادگاه انقلاب و اعدام‌های فراقضایی و وحشیانه‌ی پس از پیروزی انقلاب را تأیید می‌کنید؟ آیا تبریک گفتن به خمینی بابت اعدام‌ها را تأیید می‌کنید؟ آیا دخالت مجاهدین در تشکیل بخشی از این دادگاه‌ها و پرونده‌های مطروحه در آنها را تأیید می‌کنید؟ آیا چنین اقدامی مشارکت در راه‌اندازی یک سیستم قضایی قرون وسطایی نیست؟ آیا انتقادی در این زمینه صورت گرفته است؟

۲۱۷- مجاهدین که خود را مخالف حکم اعدام معرفی می‌کنند، آیا بابت تبریک گفتن به خمینی در ارتباط با اعدام‌های اول انقلاب از خود انتقاد کرده‌اند؟ آیا این سازمان در اطلاعیه‌ی رسمی از «فرمان قاطع» خمینی برای «مجازات فوری» سران رژیم شاه حمایت نکرد؟ آیا فرمان خمینی را «پرتو دیگری از چهره راستین مکتب توحید و ایدئولوژی» اسلام خواند؟ تکلیف «چهره راستین مکتب توحید» و مخالفت با «حکم اعدام» که احتمالاً شامل همه‌ی افراد می‌شود چیست؟

۲۱۸- مجاهدین که خود را متعهد به «استقرار نظام توحیدی» می‌دانند، سازمان‌شان را «حزب‌الله» می‌خوانند و به تئوری «ولایت فقیه» باور دارند چگونه می‌توانند نظامی «سکولار» در کشور پایه‌گذاری کنند؟

۲۱۹- آیا همچنان ۱۵ خرداد ۴۲ را جنبش مترقی و انقلابی می‌نامید؟ آیا مسعود رجوی برای چنین خبط تاریخی‌ای عذرخواهی کرده است؟

۲۲۰- آیا شما با «جمهوری دموکراتیک اسلامی» که مسعود رجوی وعده‌اش را می‌دهد موافقید؟ آیا فرارگاه «اشرف» نمی‌تواند الگویی از «جمهوری» مورد ادعای مجاهدین باشد؟ آیا روابط و قوانین موجود در «اشرف» مورد تأیید شماست؟ شما خواهان زندگی در چنین جامعه‌ای هستید؟ آیا مردم ایران خواهان نوع دیگری از «اسلام» در حکومت هستند؟ آیا آمادگی پذیرش چنین سیستمی را دارند؟ آیا حاضر هستند به خاطر جایگزینی نوع جدیدی از «اسلام» جانفشانی کنند؟

۲۲۱- آیا شما باور می‌کنید چنانچه رژیم سقوط کرد مسعود رجوی براساس وعده‌ای که در سال ۱۳۸۸ داد در «قدرت» شرکت نمی‌کند؟ آیا وعده‌ی او شما را به یاد وعده‌ی خمینی نمی‌اندازد که می‌گفت مانند یک طلبه به قم می‌رود؟ اگر رجوی راست می‌گوید چرا همین الان وعده‌اش را عملی نمی‌کند؟

۲۲۲- مجاهدین در آموزش و تشریح مواضع سیاسی و ایدئولوژیک‌شان «سمپات» را کسی معرفی می‌کردند که «ایدئولوژی و استراتژی» سازمان را قبول دارد، چرا نزدیک‌ترین هواداران مجاهدین در خارج از کشور، اصول و احکام مسلم اسلامی را رعایت نمی‌کنند؟ چند درصد از هواداران مجاهدین در خارج از کشور حجاب دارند و یا فرائض دینی را به جا می‌آورند؟ چرا مجاهدین و «انقلاب ایدئولوژیک»‌شان نمی‌توانند نزدیک‌ترین هواداران این سازمان را به اسلام نزدیک کنند؟

۲۲۳- آیا با آمارهای ارائه شده از سوی مجاهدین در زمینه‌های گوناگون موافقید؟ آیا با ادعای مجاهدین مبنی بر این که مریم رجوی از حمایت ۷۰ درصد مردم ایران برخوردار است موافقید؟ آیا مریم رجوی در میان خانواده‌ی شما در ایران از چنین حمایتی برخوردار است؟

۲۲۴- آیا تا پیش از سقوط رژیم بعث عراق فکر می‌کردید اعضای ارتش آزادیبخش تنها ۴ هزار نفر باشند؟
۲۲۵- در حالی که مراسم افتتاحیه جام جهانی فوتبال و دیدار برزیل و کرواسی در بزرگترین جشنواره‌ی ورزشی دنیا کمتر از ۶۴ هزار نفر و دیدار فینال جام جهانی فوتبال کمتر از ۷۵ هزار تماشاگر داشت و در مراسم بزرگداشت نلسون ماندلا علیرغم حضور سران ۹۰ کشور دنیا و محبوبیت بی‌نظیر ماندلا در سطح ملی و بین‌المللی، کمتر از

۷۵ هزار نفر شرکت داشتند آیا می‌پذیرید که در یک سالن سرپسته در پاریس، بیش از ۱۰۰ هزار نفر ایرانی به دعوت مریم رجوی شرکت کنند؟

۲۲۶- مجاهدین مدعی هستند از حمایت ۵ میلیون و ۲۰۰ هزار عراقی در این کشور برخوردارند! در انتخابات مارس ۲۰۱۰ عراق که ائتلاف ایاد علاوی متشکل از سنی‌ها و بخشی از شیعیان، بیشترین کرسی‌ها را به خود اختصاص داد ۲،۸۴۹،۶۱۲ رأی آورد و ائتلاف نوری‌المالکی نخست‌وزیر عراق متشکل از بخش بزرگی از شیعیان که کابینه را تشکیل داد ۲،۷۹۲،۰۸۳ رأی آورد. این دو ائتلاف روی هم ۵ میلیون و ۶۴۱ هزار و ۶۹۵ رأی آوردند، چگونه مجاهدین در این کشور به تنهایی از چنین حمایتی برخوردارند؟ آیا عقلانیتی در ادعاهای مجاهدین هست؟ چرا مجاهدین در عراق دولت تشکیل نمی‌دهند؟ چرا مجاهدین از هوادارانشان نخواستند که به «ائتلاف» ایاد علاوی رأی دهند؟

۲۲۷- مجاهدین که در عراق با ۲۴ میلیون جمعیت، می‌توانند حمایت ۵ میلیون و ۲۰۰ هزار نفر عراقی را کسب کنند چرا نمی‌توانند حمایت بخش کوچکی از ایرانیان خارج از کشور را به دست آورند؟ آیا می‌دانید رأی هر دو کاندیدای ریاست جمهوری افغانستان علیرغم ادعای تقلب گسترده در انتخابات، به مراتب کمتر از این آمار است؟ (اشرف غنی احمدزی، ۴۴۸۵۸۸۸ رأی و عبدالله عبدالله ۶۳۹۱۶۳۶۱ رأی)

۲۲۸- مجاهدین مدعی هستند بیش از ۱۲ هزار حقوقدان عراقی از این سازمان و حضور آن در سرزمین عراق حمایت کرده‌اند؟ آیا شما چنین آماری را می‌پذیرید؟ چرا مجاهدین نمی‌توانند حمایت بخش کوچکی از ۶۰ هزار حقوقدان و مشاور حقوقی ایرانی را کسب کنند؟ چرا نمی‌توانند حمایت حقوقدانان ایرانی در خارج از کشور را کسب کنند؟

۲۲۹- مجاهدین مدعی هستند «۳۱ میلیون بیننده در عراق و کشورهای عربی و خاورمیانه» بصورت زنده شاهد سخنرانی مریم رجوی در مراسم ویلنیت بوده‌اند، آیا شما چنین آماری را باور می‌کنید؟ آیا اگر چنین جمعیتی هرکدام یک سطل آب بریزند نوری‌المالکی و سپاه قدس و لشکر بدر و ... را آب نمی‌برد؟ چرا این جمعیت به یاری مجاهدین گرفتار در لیبرتی نمی‌آید؟ این آمار سراسر کذب چه کمکی به مجاهدین می‌کند؟

۲۳۰- چرا مجاهدین آماری از ایرانیانی که بصورت زنده شاهد سخنرانی مریم رجوی بودند به دست نمی‌دهند؟ آیا بهتر نیست مریم رجوی با داشتن این همه هوادار عرب، رئیس جمهور برگزیده مقاومت عراق و سوریه و کشورهای عربی خوانده شود؟ آیا بهتر نیست مریم رجوی «آلترناتیو» نوری‌المالکی یا بشار اسد شود؟

۲۳۱- آیا موافقید شاهد کشتار مجاهدین در عراق و برگزاری مراسم سوگواری و آکسیون در اروپا و آمریکا باشید؟ برای متوقف کردن این روند چه باید کرد؟

۲۳۲- چرا مجاهدین از شعار «می‌توان و باید» برای خروج از لیبرتی و عراق استفاده نمی‌کنند؟ مجاهدین که در جریان «جنگ خلیج» در سال ۱۹۹۰ قادر به خروج ۹۰۰ کودک در عرض مدت کوتاهی از عراق شدند چرا در ۱۱ سال گذشته قادر به خروج نیروهایشان از عراق نشده‌اند؟ چرا مجاهدین گردهمایی سالیانه‌ی خود در پاریس را به تلاشی برای خروج افراد گرفتار آمده در «لیبرتی» تبدیل نمی‌کنند؟ چرا مجاهدین در مورد لیبرتی اطلاع‌رسانی نمی‌کنند؟

۲۳۳- چرا اسامی کسانی که از لیبرتی خارج می‌شوند انتشار پیدا نمی‌کنند؟ آیا انتشار اسامی آنها که در اختیار دولت عراق، کمیساریای عالی پناهندگان، صلیب سرخ جهانی و رژیم جمهوری اسلامی است کمک به دستگاه اطلاعاتی رژیم است؟ چگونه؟

۲۳۴- چرا مجاهدین در مورد جانشین کوپلر و اقدامات صورت گرفته از سوی او روشن‌گری نمی‌کنند؟ آیا پایان مأموریت کوپلر در عراق و انتخاب جانشین وی باعث گشایشی در کار مجاهدین شد؟ کوپلر زمینه‌ی پذیرش بیش از ۲۱۰ نفر در آلبانی و ۱۰۰ نفر در آلمان را به وجود آورد، جانشین وی تاکنون چه اقدام عملی‌ای برای انتقال مجاهدین انجام داده است؟ آیا گناه کوپلر تلاش برای انتقال مجاهدین به خارج از عراق بود؟

۲۳۵- مجاهدین ادعا می‌کردند برای هر یک از ساکنان «اشرف» و «لیبرتی» سه وکیل مدافع استخدام کرده‌اند و به این بهانه از تعدادی از خانواده‌ها و هواداران‌شان پول‌های هنگفت دریافت کردند، چرا بیلانی از اقدامات صورت گرفته توسط وکلای مزبور ارائه نمی‌دهند؟

۲۳۶- آیا حقیقت دارد که مجاهدین به کسانی که به آلبانی انتقال پیدا کرده‌اند ماهیانه علاوه بر حقوق پناهندگی، صدها دلار می‌پردازند تا سکوت کنند؟ آیا پرداخت این پول دلیل انساندوستانه دارد؟

۲۳۷- آیا حقیقت دارد مجاهدین بعد از انتقال تعدادی از اعضای‌شان از اشرف و لیبرتی به کانادا و انگلیس، آنها را مدت‌ها دور از بقیه در خانه‌های مخفی و بدون اطلاع خانواده‌هایشان نگاهداری می‌کردند؟ چرا مجاهدین یک مرکز خبری برای اطلاع‌رسانی در مورد سلامت و یا وضعیت ساکنان «لیبرتی» به خانواده‌هایشان ایجاد نمی‌کنند؟ آیا خانواده‌ها حق دارند از سلامت بستگان‌شان با اطلاع باشند؟ اطلاع‌رسانی به خانواده چه ضرری به جنبش می‌زند؟

۲۳۸- در برنامه‌ی ده ماده‌ای «تنها آلترناتیو دموکراتیک ایران» که مریم رجوی سال گذشته ارائه داد آمده است: «حرف ما این نیست که آخوندها برونند تا ما جایگزین آنها شویم، حرف ما این است که رأی و انتخاب و نظر مردم ایران حاکمیت پیدا کند.» آیا از مریم رجوی پرسیدید در این میان تکلیف شعار «تنها آلترناتیو دموکراتیک ایران» چه می‌شود؟ آیا تاکنون راجع به این تناقض‌های آشکار سؤال کرده‌اید؟

۲۳۹- آیا ادعای مریم رجوی در برنامه‌ی ده‌ماده‌ای مبنی بر این که «ما خواهان ایجاد یک نظام قضایی مدرن، مبتنی بر احترام به اصل برائت، حق دفاع، حق دادخواهی، حق برخورداری از محاکمه علنی و استقلال کامل قضا

هستیم» با برگزاری «نشست فوق العاده شورای ملی مقاومت به منظور رسیدگی» به استعفای دو عضو با سابقه این شورا و صدور حکم «شناخت، شقاوت و خیانت»، و «جمع آوری پانصد امضاء ظرف ۲۴ ساعت از سراسر جهان» بر علیه ایشان همخوانی دارد؟ کسی که نتواند در خانواده و جمع کوچک خود، آزادی بیان و ابراز عقیده و حق انتخاب (استعفاء!) را در پیوند با اعضای آن رعایت کرده و آن را محترم بشمارد، چگونه می‌تواند چنین ادعایی را در پیوند با یک جامعه ۸۰ میلیونی بیان کند؟

۲۴۰- وقتی مسعود رجوی به عنوان رهبر عقیدتی مجاهدین به سادگی، شخصی‌ترین و خصوصی‌ترین مسائل جدانشدگان و ناراضیان را به زشت‌ترین شیوهی ممکن در رسانه‌ها بیان می‌کند و خط و نشان می‌کشد که بیشتر از این هم می‌تواند پرده‌دری کند، چگونه می‌توان به ادعای مریم رجوی و برنامه‌ی ده‌ماده‌ای‌اش اعتماد کرد که می‌گوید: «ما به کلیه آزادی‌های فردی احترام می‌گذاریم»؟ آیا این ادعاها شوخی تلخ نیست؟

۲۴۱- در کدام جریان مدرن و دموکرات، در کدام اندیشه‌ی روانمدار و اهل تساهل و تسامح از ادبیات خشن و زشت و پر از دشنام و تهمت‌ی که مجاهدین بر علیه منتقدانشان به کار می‌گیرند استفاده می‌کنند؟ آیا از دیدن این همه فحش و اصطلاحات زشت در مطالبی که در سایت‌های مجاهدین منتشر می‌شود، به وحشت نمی‌افتید؟ آیا دل بستن به اجرای برنامه‌ی ده ماده‌ای مریم رجوی در ایران آینده خیال‌باقی ابلهانه نیست؟

۲۴۲- آیا سیاست مجاهدین مبنی بر حمایت از جنگ داخلی در عراق را که یک طرف آن نیروهای تحت رهبری «داعش» هستند قبول دارید؟

۲۴۳- مجاهدین مدعی بودند سد محکمی در برابر بنیادگرایی در عراق هستند، آیا تصاویر جنایات کسانی را که مجاهدین از آنها دفاع می‌کنند دیده‌اید؟ آیا آنها را بنیادگرا نمی‌دانید؟ آیا از نظر شما اعمال صورت گرفته از سوی آنان به ویژه اعدام صدها عراقی دست بسته «جنایت علیه بشریت» محسوب می‌شوند؟ آیا دلیل عدم محکومیت این جنایات از سوی مجاهدین را پرسیده‌اید؟

۲۴۴- آیا سیاست مسعود رجوی مبنی بر واداشتن مجاهدین به موضع‌گیری علیه بستگان درجه یک‌شان و نسبت دادن اتهامات ناروا به آنها را تأیید می‌کنید؟ آیا مقالات زشت، وقیحانه و هتاکانه‌ی محمد اقبال یکی از سپردگان مسعود رجوی علیه خواهرانش شما را به یاد «مادر» طریق‌الاسلام نمی‌اندازد که مورد لعن و نفرین مردم ایران قرار گرفت؟ آیا در فرهنگ ایرانی، برادر بزرگ نمی‌کوشد حرمت و کرامت خواهرانش را حفظ کند؟

۲۴۵- آیا با شعار «نگ ما ننگ ما، فامیل الدنگ ما» که ساخته‌ی مسعود رجوی است، موافق هستید؟ آیا جامعه‌ی ایران پذیرای چنین شعارهایی هست؟

۲۴۶- آیا سازمانی که نتواند حمایت اعضای خانواده‌ی نیروهای خود را به دست آورد، می‌تواند حمایت مردم ایران را به دست آورد؟ آیا فریب‌دادن خانواده‌ها توسط فرزندان و عزیزانشان که به دستور مسعود رجوی و برای دریافت کمک مالی صورت می‌گیرد را تأیید می‌کنید؟

۲۴۷- چه تعداد از اعضای سابق مجاهدین و شورای ملی مقاومت به ایران تردد می‌کنند؟ چرا مجاهدین در مورد آنها روشن‌گری نمی‌کنند؟

۲۴۸- چه تعداد از همسران اعضای فعلی شورای ملی مقاومت و هواداران نزدیک مجاهدین به ایران سفر می‌کنند؟ چرا مجاهدین در این مورد که به تعبیر آنها عبور از مرز سرخ است سکوت می‌کنند؟

۲۴۹- پس از دستگیری علی منصوری سرپل قدیمی و مسئول تدارکات و پشتیبانی مالی و لجستیکی سابق تشکیلات مجاهدین در ترکیه در اسرائیل به اتهام جاسوسی برای رژیم، «کمیسوین امنیت و ضد تروریسم» شورای ملی مقاومت اعلام کرد وی از سال ۱۳۸۶ بارها به ایران سفر کرده است؛ چرا این «کمیسوین» در مورد وی که قبل از سفرهای متوالی‌اش به ایران به «اورسورواز» رفت‌وآمد می‌کرد افشاگری نکرد؟ سرنوشت وی چه شد؟ چرا با وجود گذشت نزدیک به یک سال از دستگیری وی در مورد او سکوت شده است؟ پرونده به کجا کشید؟ چرا مجاهدین پیگیر پرونده نیستند؟ آیا کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه بوده؟

۲۵۰- چرا تمامی مجاهدینی که در نشریه‌ی مجاهد ۵۹۷ نامه‌هایشان در دفاع از سازمان مجاهدین و حمله به منتقدان و ناراضیان انتشار پیدا کرد پس از حمله‌ی نیروهای آمریکایی به عراق، مجاهدین را ترک کرده و به ایران و اروپا پناه آوردند و نامه‌های قبلی‌شان را تکذیب کردند؟ آیا به دست‌خطهایی که از قول افراد در مناسبات مجاهدین انتشار می‌یابد باور دارید؟

۲۵۱- آیا با انتشار عمومی نامه‌های خصوصی افراد که در اوج اعتماد و یا تحت فشار و اجبار نوشته‌اند و در آن به مشکلات و گناهان جنسی‌شان نیز اشاره کرده‌اند موافقید؟ آیا اگر چنین نوشته‌هایی متعلق به شما بود موافق انتشار عمومی آنها بودید؟

۲۵۲- آیا در مقابل وجدان خود باور دارید که آقایان محمدرضا روحانی، کریم قصیم، اسماعیل وفا یغمایی، ایرج شکری، سعید جمالی، حنیف حیدرئزاد، محمد جعفری (همنشین بهار)، ایرج مصداقی و دیگر منتقدان و ناراضیان و خانم‌ها عاطفه و عفت اقبال، مهناز قزلو و ... چنانچه مسعود رجوی مدعی است خود را به رژیم فروخته‌اند؟

۲۵۳- آیا وقتی می‌خوانید و می‌شنوید که مجاهدین، اسماعیل وفا یغمایی سراینده‌ی سرودهای نوستالژیک مجاهدین از جمله «چهار خرداد»، «ایران زمین»، «میلیشیا»، «شهادت»، «جهاد»، «آزادی»، «بخوان ای همسفر»، «فرمان موسی» و ... را که بسیاری از جاودانه فروغ‌ها با خواندن آنها به جوخه‌های مرگ رفتند مزدور وزارت اطلاعات و ... معرفی می‌کنند غمگین نمی‌شوید؟ آیا به نوعی بین شما و گذشته‌ی مجاهدین فاصله

ایجاد نمی‌شود؟ آیا اگر امثال اسماعیل وفا یغمایی و دیگر منتقدان مجاهدین با وجود همه‌ی رنج‌ها و مرارت‌هایی که از سوی رژیم متحمل شده‌اند، مزدور وزارت اطلاعات شده‌باشند نشان‌دهنده‌ی ضعف و درماندگی اپوزیسیون و قدرت رژیم نیست؟

۲۵۴- آیا روایت آقایان امیر صیاحی، رضا گوران، جمال عظیمی، سعید جمالی و ... در مورد آنچه در اشرف تجربه کرده و شاهد آن بوده‌اند را غیرواقعی و دست‌ساز وزارت اطلاعات می‌دانید؟

۲۵۵- آیا روایت کمال رفعت‌صفایی از نشست‌های داخلی مربوط به انقلاب ایدئولوژیک را در حالی که با مرگ دست و پنجه نرم می‌کرد ساخته و پرداخته‌ی وزارت اطلاعات می‌دانید؟

۲۵۶- مسعود رجوی در سخنرانی عاشورای ۱۳۷۸ می‌گوید: «اسلام لاجوردی این بود، بچه‌ها در زندان به او می‌گفتند چرا دروغ می‌گویی که ما وابسته به اجنبی و خارجی هستیم؟ جواب می‌داد که قرآن گفته به سه طایفه باید دروغ گفت: به منافق، به زن و به کافر!». آیا مسعود رجوی در وابسته معرفی کردن همان «بچه‌ها» به «اجنبی و خارجی»، راه لاجوردی را نمی‌رود؟

۲۵۷- آیا در پیش گرفتن سیاست «سب و لعن» منتقدان مجاهدین به دستور مسعود رجوی، الگوبرداری از سیاست معاویه، در سب و لعن علی در همه جا و «شعار مرگ بر منافق» در نمازهای جمعه و اجتماعات رژیم نیست؟

۲۵۸- آیا هزاران نفری که به «کمپین انتقال ساکنان اشرف و لیبرتی به کشور ثالث» پیوستند مزدوران وزارت اطلاعات هستند؟ اگر پاسخ‌تان مثبت است، چنین نتیجه گرفته نمی‌شود که به جای رژیم، اپوزیسیون در حال فروپاشی است؟

۲۵۹- آیا شما مخالف انتقال ساکنان لیبرتی به کشور ثالث و مکان امن هستید؟ چرا درخواست انتقال مجاهدین به کشور ثالث «مزدوری» برای وزارت اطلاعات است؟ آیا می‌دانید انجمن «هابیلیان» و دستگاه امنیتی رژیم و سپاه قدس مخالف انتقال مجاهدین از عراق به کشور ثالث هستند؟

۲۶۰- آیا همچنان به مرز بین استثمار شونده و استثمارگر که حنیف‌نژاد مطرح کرد باور دارید؟ آیا سیاست رهبری مجاهدین برای همراهی و هماهنگی با «استثمارگران» بین‌المللی و در عین حال دشمنی با منتقدان مجاهدین و انقلاب ایدئولوژیک را می‌پذیرید؟ آیا این سیاست خلاف مرزبندی ترسیم شده توسط حنیف‌نژاد نیست؟ آیا منطقی است که دیدگاه افراد نسبت به مسعود رجوی میزان حق و باطل قرار گیرد؟ مرز بین خلق و ضدخلق چیست؟ مرز بین خائن و خادم چیست؟

۲۶۱- آیا هیچ جنبش مترقی‌ای را سراغ دارید که روشنفکران جامعه با آن نه تنها همراه نباشند بلکه مخالف آن باشند؟ چرا تا قبل از انقلاب ایدئولوژیک بسیاری از روشنفکران جامعه همراه مجاهدین بودند؟ چرا امروز نه تنها از مجاهدین و اهداف‌شان حمایت نمی‌کنند بلکه مخالف جدی هم هستند؟ مجاهدین تغییر کردند یا روشنفکران جامعه؟

۲۶۲- آیا تاکنون پاسخ سؤالاتی را که بطور خصوصی از مجاهدین پرسیده‌اید گرفته‌اید؟ آیا به خاطر طرح سؤالات خصوصی مورد اتهام قرار گرفته‌اید؟ آیا نوع برخورد مجاهدین با «گزارش ۹۲» را که حاوی سؤالات پیرامون مجاهدین است منطقی می‌دانید؟

۲۶۳- آیا با توسل به این توجیه و بهانه که این سؤالات قبلاً به طرق گوناگون مطرح شده و حاوی نکات جدیدی نیستند می‌توان از پاسخگویی سرباز زد و به ناسزاگویی به پرسش‌کنندگان پرداخت؟ آیا وظیفه‌ی یک جنبش انقلابی و مترقی که در ادعاهای خود حقانیتی می‌بیند به جای فحش و ناسزا دادن و توهین و تهمت زدن، پاسخ به این سؤالات نیست؟

۲۶۴- مگر چه پرسش‌ها و حرف‌هایی بیان شده است که این «تنها آلترناتیو دموکراتیک» را به چنین واکنش‌های شتابزده، عصبی و نابخردانه برانگیخته است؟ وقتی مجاهدین نمی‌توانند با واکنشی عقلانی و منطقی، پاسخ یک منتقد را بدهند چگونه ادعای حل دموکراتیک مشکلات جامعه‌ی بحران زده‌ی ایران را دارند؟

۲۶۵- چرا این «تنها آلترناتیو دموکراتیک»! به جای صرف این همه وقت و انرژی، نخواستند و یا نتوانستند، با پاسخ‌های سنجیده و منطقی و درخور پذیرش برای همگان، این «عائله» را به سادگی خاموش کرده و با اثبات درست بودن اندیشه، سیاست و رفتارشان، همزمان بر «محبوبیت» خود در «قلوب» مردم بیافزایند و منتقدان را از اشتباه درآورده و حتا مخالفان خود را جذب کرده و موجب ریزش نیروها در صف دشمنان خود شوند؟

۲۶۶- چرا مجاهدین حاضر به بحث و گفتگو با دیگر نیروهای سیاسی ایرانی و منتقدین و مخالفین خود نیستند؟ مگر نه این که در جوامع دموکراتیک مردم از طریق مناظره‌ی افراد و گروه‌های سیاسی با برنامه‌ها و اهداف آنها آشنا می‌شوند؟ آیا از ایده‌ی بحث و مناظره بین مجاهدین و دیگر نیروهای سیاسی و منتقدین‌شان حمایت می‌کنید؟

۲۶۷- چرا مجاهدین بجز موارد گزینشی و رد شده از فیلترهای مختلف، حاضر به مصاحبه با خبرنگاران آزاد و مستقل و حرفه‌ای نیستند؟ چه کسانی از گفتگو با رسانه‌های آزاد هراس دارند؟

۲۶۸- چه کسانی خواهان در ابهام نگهداشتن مسائل و سدکننده‌ی گفتمان‌های ضروری جنبش آزادی‌خواهانه‌اند؟ کدام نیروی آزادی‌خواهی هست که از شفاف‌سازی و روشن‌گری گریزان بوده و دوست ندارد اعتماد و انتخاب مردم بر پایه‌ی آگاهی و روشنی بوده و در تعیین نیروی جایگزین، با تکیه بر آگاهی و درک درست از دموکراسی، عمل کنند؟ این نیروها و اشخاص چه چیزهایی را می‌خواهند از مردم پنهان کنند که از آگاه شدن آنها هراسانند

و هر خبرنگار و پرسشگر و منتقد مستقل و نیک‌خواهی را دشمن خود دانسته و از روبرو شدن با ایشان گریزانند؟ آیا نقد و پرسشگری و آگاهی و شناخت و درک درست‌تر از اصول و ارکان دموکراسی، موجب «تضعیف نیروی مقاومت» می‌شود یا ناآگاهی و بی‌خبر نگاهداشتن مردم و پوشاندن واقعیت‌ها؟

۲۶۹- آیا قبول دارید یکی از ابزار کنترل‌کننده قدرت در هر جمع و گروهی و با هر سطح و کمیتی وادار ساختن رهبران و دست‌اندرکاران آن به پاسخگویی است؟ آیا کنترل قدرت از همین پرسش‌ها شروع نمی‌شود؟ آیا پرسش‌ها نمی‌توانند به آگاهی جمعی و خرد جمعی کمک کنند؛ آیا آگاهی جمعی و خرد جمعی برای یک جنبش دموکراتیک، ضرورت نیست؟ آیا تضمین‌کننده آینده‌ی آن نیست؟

۲۷۰- مسعود رجوی که دکتر بهشتی را به مناظره‌ی تلویزیونی فرا می‌خواند، چرا خود و نمایندگان در برابر پیشنهاد ایرج مصداقی برای انجام مناظره و بحث و گفتگو در مورد سه دهه «مبارزه»ی مجاهدین به ناسزاگویی و اتهام زنی، می‌پردازند؟ اگر آن‌ها در «قدرت» باشند با کسی بحث و گفتگو و مناظره می‌کنند؟

۲۷۱- اگر پاسخ به مجموعه‌ی این سؤالات دارای بار منفی نسبت به مجاهدین است، چگونه به هوادارای از جریانی که در «قدرت» نیست و مرتکب چنین اعمالی شده ادامه می‌دهید؟ در مقابل وجدان خود چه پاسخی دارید؟

فصل اول – گزارش ۹۲ و بازتاب‌های آن

ضرورت انتشار «گزارش ۹۲»

چه اندوهی !

رهبر

رویای عدالت جوی سربازان را جارو می کند

و سربازان

گردوغبار پایگاه رهبر را

(کمال رفعت صفایی)

«گزارش ۹۲»، ادعاهای مجاهدین را پیش از آن که به قدرت برسند به چالش می‌گیرد و داوری را به عهده‌ی مردم می‌گذارد. چرا که «علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد». مسعود رجوی باید مجبور می‌شد از سنگری که پشت آن پنهان شده بیرون بیاید. او عنوان می‌کرد:

«هر کس حق دارد مخالف شورای ملی مقاومت ایران یا سازمان مجاهدین خلق باشد و انتقاداتش را آزادانه ابراز کند. اما بهانه کردن این مخالفت برای مخدوش کردن مرزبندی با رژیم یا مشروعیت بخشیدن به یکی از جناح‌های درونی آن را خیانت به مصالح ملت می‌دانیم. یعنی که می‌تواند با دست باز و عاری از هر گونه محذور، سرتاپای مقاومت یا مجاهدین و تمامی افراد و سیاست‌ها و برنامه‌ها و تشکیلات و استراتژی و ایدئولوژی آن‌ها را در معرض سؤال و انتقاد قرار بدهد و اگر در جواب قانع نشد در انتقاد خود پافشاری کند. اما از این رهگذر به کیسه دشمن ریختن و آن را مستمسک مخدوش کردن مرزبندی با رژیم قرار دادن یا مشروعیت خریدن برای آخوند خاتمی و شرکا، خیانت به مصالح و آزادی و حاکمیت ملت ایران است. این حرف، کلی‌بافی و ادعای بی پایه و بی هزینه نیست. حرف مقاومتی است که دو دهه است بیش از هر جریان دیگری در تاریخ معاصر ایران دشنام خورده است.» (مجاهد شماره‌ی ۴۱۹ بیست و چهار آذر ۱۳۷۷)

بایستی به کسانی که نسبت به صداقت مسعود رجوی توهم دارند یادآوری می‌شد آنچه او می‌گوید «کلی‌بافی و ادعای بی پایه و بی هزینه» است و عملش به روشنی نشان می‌دهد او به آنچه وعده می‌دهد پایبند نیست. بایستی ادعاهای فوق در عمل سنجیده می‌شدند و فاصله‌ی عمیق آن‌ها با واقعیت به سمع و نظر مردم می‌رسید. «گزارش ۹۲» به سهم خود از عهده‌ی این مهم برآمد.

هرچند موقعیت مسعود رجوی با خمینی در سال ۵۷ قابل مقایسه نیست، اما اشتباه گذشته را نباید تکرار کنیم. در دوران پهلوی تنها از سیاهکاری‌های سلطنت می‌گفتیم اما در مورد مدیریت جایگزین آن کسی نه فکر می‌کرد و نه روشننگری. وقتی نام خمینی در سال ۵۷ مطرح شد هیچ‌کس در مورد او و دیدگاه‌هایش روشننگری نکرد. به جز اقلیتی کم شمار، اکثریت قریب به اتفاق فریب صحبت‌های اتوکشیده‌ی او در پاریس را خوردند، بدون آن که آن‌ها را با محکمی جدی بسنجند. کشور ما ۳۶ سال است که بهای آن را به سنگین‌ترین وجه می‌پردازد. در مورد چهره‌های سیاسی جنبش نباید سیاست اشتباه پیش از انقلاب را تکرار کنیم. جامعه از روشننگری ضرر نمی‌کند. رهبران سیاسی بایستی از همین حالا پاسخگو شوند.

از طرف دیگر بایستی در انتشار آن تعللی صورت می‌گرفت چرا که مسعود رجوی با تهدید مجاهدین و کسانی که قصد جدایی از این سازمان را دارند به افشای گزارش‌های خصوصی‌شان در «قیامت» و «معاد»‌های برگزار شده در «اشرف» و مطالبی که در سال‌های گذشته در اوج اعتماد و اطمینان برای مسئولان‌شان تحت عنوان «صفر صفر تناقضات جنسی» نوشته‌اند و دست گذاشتن روی پرونده‌هایی که در طول سال‌های گذشته برای تک تک مجاهدین تهیه کرده‌اند، آن‌ها را به سکوت و ماندگاری در مناسبات وادار می‌کرد. بایستی به رهبری عقیدتی مجاهدین هشدار داده می‌شد و به او تفهیم می‌شد که دوران تهدید و باجگیری به سرآمده است و نتیجه‌ی عکس دارند.

هدف از انتشار «گزارش ۹۲»

هرچند «گزارش ۹۲» در نقد مناسبات و ایدئولوژی مجاهدین و خطاب به مسعود رجوی نگاشته شده بود اما نقد مزبور تنها متوجهی مجاهدین و مسعود رجوی نبود بلکه همه‌ی دیدگاه‌های مبتنی بر ایدئولوژی و مناسبات غیردموکراتیک را شامل می‌شد. «گزارش ۹۲» همگان را به کاربرد اخلاق در سیاست فرا می‌خواند و از لزوم برخورداری از وجدان و مسئولیت‌شناسی در سیاست می‌گوید و بر مذمت دروغ و ریا و تزویر پافشاری می‌کند. «گزارش ۹۲» بر مسئولیت‌پذیری و سهمیم بودن نویسنده در فجایع به بارآمده در سازمان مجاهدین خلق تأکید می‌کند هرچند وی نقش بسیار حاشیه‌ای داشته باشد.

در واقع، نویسنده با پذیرش مسئولیت فردی و پذیرش سهم خود در هرآنچه که اتفاق افتاد و این سازمان و جنبش را به بی‌راهه کشاند، پیش از هرچیز، به خود یاری می‌رساند.

هیچ بهانه‌ای مسئولیت شخصی را زیر سؤال نمی‌برد. ما مسئول اعمال فردی خود هستیم و به همین دلیل بایستی پاسخگو باشیم. نتیجه‌گیری لشک کولاکوفسکی از گفتگوی کهنه سرباز جنگ ویتنام با خبرنگار تلویزیون آمریکا ما را با این مقوله آشنا می‌کند.

کهنه سرباز جنگ ویتنام به جرم سرقت به زندان افتاده و خبرنگار می‌کوشد این فکر را به او القا کند که وی به خاطر جنگ وحشیانه و بیرحمانه‌ای که ناگزیر به شرکت در آن بوده و صحنه‌هایی که به چشم دیده و تجربه‌ای که از سر گذرانده از روحیه‌ای برخوردار شده که وی را به سرقت و تبهکاری سوق داده است. اما کهنه سرباز در پاسخ به او روی مسئولیت شخصی‌اش تأکید کرده و حاضر نمی‌شود مسئولیت آن را به گردن دولت و یا فرماندهان سابق‌اش در ارتش آمریکا بیاندازد. کولاکوفسکی با تقدیر و تأکید از شهامت این کهنه سرباز در پذیرش مسئولیت خود می‌گوید:

«اگر برای دنیا رستگاری مقدر باشد، این رستگاری مرهون وجود کسانی است همچون آن تبهکار شجاع و مسبب نابودی آن کسانی خواهند بود مانند آن خبرنگار به رغم حسن نیت شان.»

نمی‌توان صداقت اخلاقی و وجدانی داشت و مسئولیت‌پذیر نبود. مسئولیت‌گریزان از این روست که واژه‌ی «انقلابی» را به «اخلاق» و «صداقت» و «وجدان» اضافه می‌کنند تا تفسیر خودخواسته‌ای به این کلمات ببخشند. نباید فریب این دسته افراد را خورد که در بهترین حالت «متوهم» هستند.

«گزارش ۹۲» سرنوشت نسلی را روایت می‌کند که در آغاز با شور و هیجانی وصف‌ناپذیر، با انرژی و پتانسیلی خیره‌کننده، مجذوب و مسحور ایدئولوژی اتوپایی و آرمان گرایانه‌ی مجاهدین شد و در جست‌وجوی ناکجاآباد و سرمست از رؤیای دنیایی زیبا و انسانی، سر از برهوت «اشرف» درآورد. و در تجربه‌ای تلخ و جانفرسا تنها جمود فکری و ویرانی فرهنگی و ازهم پاشیدگی خانوادگی و اجتماعی نصیب‌اش شد.

حتی اگر بخواهیم از موضع مجاهدین هم به مسائل نگاه کنیم بایستی این گزارش انتشار می‌یافت. مهدی ابریشم‌چی یکی از رهبران سازمان مجاهدین می‌گوید:

«پیوسته گزارش دادن وظیفه‌ی ما است و گزارش کردن هم حق شما و تمامی کسانی است که صاحبان واقعی انقلاب و سازمان هستید. یعنی تمام کسانی که در کنار سازمان - با هر فاصله‌ای - بر علیه خمینی و بخاطر آزادی و بخاطر استقلال مبارزه می‌کنند در رابطه با بحث اصلی‌مان، من فرم بحث را به صورت گزارش بیان خواهم کرد. به این معنا که گام به گام آنچه را که در داخل سازمان در این جریان گذشته، ذکر خواهم کرد و بدون این که بخواهم قصاصات نهایی را بکنم شما را در جریان واقعیت خواهم گذاشت. آنچه من انجام خواهم داد گشودن دریچه‌ی واقعیت است. یعنی آنچه را که اتفاق افتاده و نقطه نظرهای حول و حوش آن و بعضی از مفاهیم و مسائل مربوط به این انقلاب نوین را توضیح خواهم داد.»

(سخنرانی مهدی ابریشم‌چی درباره‌ی انقلاب ایدئولوژیک در درون سازمان مجاهدین خلق ایران- ۱۱ خرداد ۱۳۶۴)

مجاهدین به مدت سه دهه از وظیفه‌ی خود یعنی «گزارش دادن»، خودداری کرده بودند، به همین دلیل من به عنوان یک هوادار سابق این سازمان به سهم خودم کوشیدم آنچه را که در این سه دهه و به ویژه پس از «انقلاب ایدئولوژیک» در مجاهدین اتفاق افتاده از دریچه‌ی نگاه خودم به مردم «گزارش» کنم. این کار را «حق» خود و نسلی که از میان آن برخاسته‌ام می‌دانستم. بیش از سه دهه هم «برعلیه خمینی و بخاطر آزادی و بخاطر استقلال» مبارزه کرده بودم. تلاش کردم «گام به گام آنچه را که در داخل سازمان» در این سه دهه، گذشته، ذکر کنم و خوانندگان را «در جریان واقعیت» بگذارم. «آنچه من انجام دادم گشودن دریچه‌ی واقعیت» بود. افسوس که بسیاری از شاهدان عینی در مستند کردن مشاهدات و تجربیات خود تعلل کرده‌اند.

همچنین مهدی ابریشم‌چی در سخنرانی تیر ماه ۱۳۶۴ خود خطاب به هواداران مجاهدین در فرانسه می‌گوید:

«به خودتان جرأت دخالت در مسائل جدی انقلاب را بدهید. آنقدر خودتان را جدی بگیرید که به خودتان جرأت بدهید وارد مسائل حیاتی و سرنوشت‌ساز انقلاب بشوید.»

من هم همین کار را کردم و با نوشتن نامه سرگشاده به مسعود رجوی «وارد مسائل حیاتی و سرنوشت‌ساز انقلاب» شدم و آنچه را که ضروری می‌دانستم بیان کردم. طبیعتاً مجرمان و متهمان نمی‌توانند برایم مشخص کنند چه چیز «مسائل حیاتی و سرنوشت‌ساز انقلاب» است و جدی گرفتن خودم چگونه حاصل می‌شود. مسعود رجوی در مراسم ازدواجش با مریم عضدانلو می‌گوید:

«اگر مجاهدین صحبت از رهبر می‌کنند، اول او را به دادگاه می‌فرستند. به دادگاهی با شرکت همه‌ی مردم. هم من و هم مریم را. پس شما هم تعارف نکنید. دادگاهتان را تشکیل دهید باید تا آخر تحقیق شود.» (همان منبع)

صحبت از به دادگاه فرستادن رهبری با شرکت همه‌ی مردم، به شوخی شبیه است. کدام «تحقیق» شروع شد که تا «آخر» برود؟ به جای آن که افراد در ذهنشان دادگاهی برای رهبری تشکیل دهند و تحقیقی صورت دهند مجبور بودند خود را به دادگاه برده و محکوم کنند. از همین رو بلافاصله پس از انقلاب ایدئولوژیک و تفویض رسمی همه‌ی اهرم‌های تشکیلاتی به مسعود رجوی همه‌ی اعضای دفتر سیاسی و کمیته مرکزی مجاهدین در اقامتگاه رهبری به پای وی افتادند. اوپی که در ملاقات با خمینی از بوسیدن دست او طفره رفته بود و مدعی شده بود «دست‌بوسی» در فرهنگ مجاهدین حرام است خود اعضای دفتر سیاسی و کمیته مرکزی مجاهدین را به «پابوسی انقلابی»^۱ مجبور کرد و مردان سازمان بعد از برگزاری نشست «اقرار معاصی» ملزم به «انقلاب کردن» و بالاآوردن «گناهان جنسی» شدند تا او و مریم آن‌ها را به دوش بکشند. اولین کسی که در این «انقلاب ایدئولوژیک»، به دادگاه فرستاده شد، و به خاطر فشارهای وارده انگشت‌دستش را قطع کرد، علی زرکش جانشین مسعود رجوی بود.^۲ رجوی همان موقع که این سخنان را بر زبان می‌آورد در ذهنش چگونگی تشکیل دادگاه او را برنامه‌ریزی می‌کرد که چند ماه بعد محقق شد. او منظورش از تشکیل دادگاه برای خودش، دادگاهی بود که خود قاضی و مهدی ابریشم‌چی دادستان و مریم

^۱ یکی از دوستانم که رده‌ی Mo، بالاترین رده «برادران مسئول» در مجاهدین را داشت تعریف می‌کرد در جریان «نشست‌های حوض»، مسئولان مجاهدین از او می‌خواستند هنگام روبرو شدن با مسعود رجوی دست او را ببوسد و او امتناع کرده و تنها صورت او را می‌بوسد. همین مسئله باعث می‌شود که آزار و اذیت‌های زیادی را در سال‌های بعد متحمل شود. او می‌گفت همان موقع در برق نگاه مسعود رجوی متوجه‌ی خشم و کینه‌ی او از خودم شدم. کمال رفعت‌صفایی در باره‌ی چگونگی جانداختن انقلاب ایدئولوژیک و رواج پدیده‌ی «پابوسی» در مجاهدین می‌نویسد: «بعدها به مدد جلسات محاکمه‌ی درون سازمانی، بوسیدن پا و تو گوشی زدن به یکدیگر و افشاء نهانی‌ترین رازهای شخصی، و خرد کردن شخصیت انسانی، مبارزاتی افراد، این موقعیت را تصاحب می‌کند.» <http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-60934.html>

و در مورد برخوردش با محمدعلی جابریزاده یکی از مسئولان مجاهدین و پاسخ وی به انتقاداتش می‌نویسد: «جابریزاده ناگهان فریاد کشید: "گستاخ فکر می‌کنی این جا کانون نویسندگان است؟ تو باید پای همان کسی را که می‌گوئی پروسه قهر و آشتی دارد را ببوسی. تو اصلاً ارزش ایدئولوژیک او را درک نمی‌کنی! می‌فهمی باید پایش را ببوسی!"» <http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-60672.html>

^۲ علی زرکش دچار همان بلایی شد که خود در سطح نازلتری سر دیگران آورده بود. کمال رفعت‌صفایی در این مورد گزارش می‌دهد:

«پس از برگزاری نخستین جلسات انقلاب کردن (محاکمه‌ی اعضای مرکزیت و دفتر سیاسی) توسط رجوی در فرانسه، علی زرکش نیز به عراق آمد تا در پایگاه سعادت‌ی جلسات انقلاب ایدئولوژیک را به عهده گرفت. این محاکمه‌ها که در برابر دوربین فیلمبرداری انجام می‌گرفت، به مدت سه هفته از اواخر فروردین ۶۴ با اواسط اردیبهشت همان سال بطول انجامید. در این جلسات، اعضای که سابقه‌ی بیست سال فعالیت در سازمان را در کارنامه‌ی مبارزاتی خود داشته نیز به صندلی محاکمه فرا خوانده می‌شدند. مسئولیت اداره‌ی این جلسات را علی زرکش، قائم مقام مسئول اول یعنی مسعود رجوی و فرمانده سیاسی-نظامی و عباس دآوری، محمدعلی جابریزاده و ابراهیم ذاکری (عضو دفتر سیاسی) به عهده داشتند. در این نشست‌های پر تنش سعی بر این بود که نخست اعضای قدیمی‌تر را که برای خودشان "خودی" داشتند و خود را به تمامی به مسعود رجوی نسپرد بودند، درهم بشکنند. مثلاً آن بخش از اعضای قدیمی که هرچند به مدارج بالای تشکیلاتی نشانده شده بودند، در چشم اعضای جدیدتر از احترام برخوردار بودند، مورد اهانت قرار می‌گرفتند. از جمله به یکی از افراد که در سال‌های پیش از ۱۳۵۰ به عضویت سازمان در آمده بود، گفته شده بود: "امشب شبی است که ایدئولوژیکمان می‌خواهیم (...) تو را در بیاوریم." یا یکی دیگر از اعضای قدیمی را برای "انقلاب کردن" آنچنان تحت فشار روانی قرار داده بودند که ساعد دستش را محکم به میز کوبیده و استخوانش شکسته بود.» <http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-61308.html>

عزادلو که به همسری او درآمده بود و زوج رجوی را تشکیل داده بودند شاهد و وکیل مدافع او باشد. معلوم است از چنین دادگاهی متهم با سرفرازی هرچه بیشتر بیرون می‌آید و طلبکار همه می‌شود.

وی به چنین دادگاهی هم تن نداد بلکه مهدی ابریشم‌چی آب پاکی روی دست همه ریخت و اعلام کرد که مسعود رجوی پیشاپیش خود به تشکیل دادگاه اقدام کرده و سرفراز از آن بیرون آمده است:

«رهبری مجاهدین قبل از همه خودش، به روی خودش تیغ کشیده است. خودش، خودش را متهم کرده است. خودش، خودش را به دادگاه برده است. اگر در مقابل خودش سرفراز بیرون نمی‌آمد اصلاً حاضر نمی‌شد که پا پیش بگذارد.» (همان منبع، ص ۱۰۳)

بعید می‌دانم هیچ متهمی در تاریخ رأی به محکومیت خود داده باشد. من در مقام و موقعیتی نیستم که دادگاهی برای کسی تشکیل دهم و یا حتی چنین توهمی داشته باشم اما از این اراده برخوردار بودم و هستم که روندی ۳۰ ساله را به مردم ایران، به همه رنج‌دیدگان از رژیم خمینی، به همه آن‌هایی که از جوانی و شادابی و عمرشان در راه تحقق آرمان‌های مجاهدین گذشتند و به همه آن‌هایی که دل در گرو میهن دارند گزارش کنم و «داوری» را به عهده آنان بگذارم. چنانچه مسعود رجوی خواسته بود «تعارف هم نکردم». اگر درکی را که با تمام وجود به آن رسیده بودم و ضرورتی را که به آن ایمان داشتم مطرح نمی‌کردم در حق همه آن‌هایی که در راهروهای مرگ با آن‌ها عهد و پیمان بسته بودم، خیانت می‌کردم. برای من کلمات معنا و مفهوم دارند.

می‌دانستم که «گزارش ۹۲» در ارتباط با شخص رهبری عقیدتی مجاهدین مطلقاً موفقیتی نخواهد داشت چرا که آینه‌ای روبروی او گرفته بودم و مطمئناً او از دیدن تصویر خود در این آینه خوشحال نمی‌شد.

مخاطبان «گزارش ۹۲» چه کسانی هستند؟

«گزارش ۹۲» هرچند خطاب به مسعود رجوی نوشته شده اما گزارشی به مردم است. به نسل امروز میهن‌مان که به دنبال چاره‌جویی است و به نسل‌های آینده میهن که از تجربیات گذشته درس بگیرند و در راهی نو قدم بگذارند و خوشبختانه در میان نسلی که به آن امید داشتم، پاسخ لازم را گرفت و به اشکال گوناگون مرا رهین محبت خود کردند.

تجربیات تاریخی و تحلیل‌های روانشناسی از شخصیت رهبران توتالیتار می‌گویند نمی‌توان آن‌ها را از طریق دروغ‌های عجیب و غریب‌شان گیر انداخته و به تعهداتشان وادار ساخت. همچنین نمی‌توان آن‌ها را از دادن وعده و وعیدهای توخالی و پوچ بازداشت.

می‌دانستم در مجاهدین چیزی به عنوان «انتقاد» به ویژه از پایین به بالا معنا ندارد. در «گزارش ۹۲» دیدگاه مجاهدین در این رابطه را از زبان مهدی ابریشم‌چی توضیح داده بودم که می‌گوید:

«انتقاد و انتقاد از خود در چهارچوب صلاحیت معنی دارد. عنصر پایین نمی‌تواند به عنصر بالاتر از خود انتقاد کند. مرز دموکراسی صلاحیت است. توان تصمیم‌گیری یعنی دموکراسی.»

به همین دلیل بود که پیشاپیش به دفاعیه‌ی طنزآلود اما تلخ سقراط در دادگاه آتن اشاره کردم. نتیجه‌ی روشن‌گری‌ام را می‌دانستم و اشاره‌ام به سقراط از این رو بود:

«بسی کسان دیده‌ام که چون می‌خواستم نادانی را از ایشان جدا کنم، چنان برمی‌آشفتنند که می‌خواستند مرا با دندان پاره پاره کنند.»

بطور کلی و در یک دید کلان به اعضا و هواداران سازمان مجاهدین خلق و وابستگان آن‌ها نیز آمیدی نداشتم. چرا که من برخلاف آن‌ها به تجربیات علمی و تاریخی در شناخت چگونگی کارکرد حکومت‌ها و جنبش‌های توتالیتار که محصول خون و رنج صدها میلیون انسان است باور دارم.

می‌دانم تا زمانی که جنبش توتالیتار انسجامش را از دست نداده باشد، با استدلال و منطق نمی‌توان اعضای متعصب آن را از راهی که در پیش گرفته‌اند، بازداشت. یکی شدن آن‌ها با جنبش و «سازگاری تام» با آن، هرگونه ظرفیت درس‌آموزی از تجارب را از انسان سلب می‌کند. به ویژه در ارتباط با هواداران مجاهدین که هویت خود را از این سازمان می‌گیرند و بدون آن خود را در خلاء و پوچی احساس می‌کنند.

می‌دانستم مسعود رجوی تأیید حکم اعدام علی زرکش را از تمامی اعضای دفتر سیاسی و کمیته مرکزی مجاهدین و بعدها اعضای این سازمان گرفته بود بنابراین مجاب کردن اعضا و هواداران این سازمان برای موضع‌گیری علیه من حداقل در ظاهر نباید چندان مشکل باشد.

از طرف دیگر مطمئن بودم هواداران این سازمان به عنوان توده‌های تحت تأثیر یک جنبش توتالیتار عادت کرده‌اند یاوه‌هایی را که خود به دروغ‌بودنشان باور دارند تکرار کنند و کم کم امر بر آن‌ها مشتبه شده و یاوه‌ها را باور

کرده‌اند. به لحاظ تجربی دیده بودم این افراد رهبری مجاهدین را به خاطر تبلیغات دروغین و غیرواقعی‌اش می‌ستایند و آن را زیرکی رهبری جا می‌زنند. بدون آن که اعتراضی کنند بارها فریفته شده بودند. به چشم، حقارت آن‌ها را دیده بودم بدون آن که قادر به درک میزان حقارتشان باشند.

مخاطب «گزارش ۹۲»، «طیف چپ»، که کمتر شکل سازمانی دارد و مجموعه‌ای از بازماندگان سازمان‌های «چپ» را تشکیل می‌دهد و همچنین مخالفان و رقبای سیاسی مجاهدین هم نبودند. چرا که معتقدم این «طیف» نه تنها با بحران هویت روبرو است بلکه دچار «اوتیسم» و «درخودماندگی» نیز هست. با توجه به موضوعی که از آن‌ها دیده بودم می‌دانستم که «آه» من در دم سرد آن‌ها اثر نخواهد کرد و به هزار و یک بهانه از همراهی و یا نزدیک شدن به «گزارش ۹۲» خودداری خواهند کرد. البته تعدادی از آن‌ها در گفتگوهای خصوصی مرا مورد محبت خود قرار دادند. در گفتگویی در سال ۸۸ به صراحت عنوان کردم که بخشی از «طیف چپ» مرا همچون رقیبی می‌بیند که دکانی در مقابل دکانشان باز کرده است در حالی که این‌گونه نیست.

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-17699.html>

طبیعی است یک «کاسب»، چشم دیدن رقیب را نداشته باشد و شکست او را موفقیت خود تلقی کند! تقریباً مطمئن بودم حتی بخاطر آن که مرا سخنگوی مجاهدین می‌خواندند نیز از خود انتقاد نخواهند کرد. موضوع حقوق بشر و دفاع از آزادی اندیشه و بیان و ... به عنوان ارزش برای آن‌ها جانیافته است. بخشی از آن‌ها این مقوله‌ها را صریحاً دست‌پخت بورژوازی معرفی می‌کنند و بخشی نیز به صورت گزینشی در مقاطعی از آن‌ها دفاع می‌کنند.

تجربه‌ی برخورد با قربانیان حزب توده در اردوگاه‌های مرگ سیبری پیش نظرم بود. تعداد زیادی از مهاجرین ایرانی به اتحاد جماهیر شوروی در تصفیه‌های استالینی در بدترین شرایط ممکن جان دادند بدون آن که صدایشان به جایی برسد. همه‌ی گروه‌های سیاسی که در انتقاد و حتی دشمنی با حزب توده از چیزی فروگذار نمی‌کردند در مورد سرنوشت این قربانیان لب فرو بستند. چرا که در دیدگاه آنان که البته انسانی نبود، سرنوشت غم‌انگیز آن‌ها دعوایی بود بین سینه‌چاکان «اردوگاه سوسیالیسم واقعاً موجود» و چه بسا از این که دلدادگان «برادر بزرگ» به تیر غیب گرفتار می‌شدند در نهان ابراز خوشحالی کرده و آن‌ها را مستحق این رفتار جنایتکارانه می‌دانستند.

واکنش مجاهدین به «گزارش ۹۲»

طی یک سال گذشته طبق روال معمول مجاهدین هنگام بروز بحران و شکست، تلاش شد مسئولان بخش‌های مختلف این سازمان، مسبب انتشار «گزارش ۹۲» و بحرانی که سرتاپای «تنها آلترناتیو دموکراتیک» را گرفته، معرفی شوند. در نشست‌های درونی این سازمان تعدادی از مسئولان بخش‌های مختلف مجاهدین به شدت تحت فشار قرار گرفتند که کارهای نکرده‌ی آنان باعث شده که ایرج مصداقی جرأت کرده و رهبری سازمان را زیر سؤال ببرد. طبق سنت ۳۰ ساله‌ی مجاهدین در این نشست‌ها برخی از مسئولان با گریه و زاری مرگ خود را طلب کردند که چرا شاهد چنین صحنه‌های هتک حرمتی به رهبری هستند.

واکنش مجاهدین، قبل از هر چیز نشاندهنده‌ی صحت مطالب مطرح شده در «گزارش ۹۲» و سمت و سوی درست آن است. از آنجایی که پاسخی برای آن ندارند، به تهمت و دروغ و فریب و جعل پناه می‌برند و دیوانه‌وار و هیستریک به ناسزاگویی و هتاک می‌پردازند. حمید اشتری یک ماه پس از انتشار «گزارش ۹۲» در مقاله‌ای با عنوان «سقوط گفتار»، به بخشی از این توهین‌ها و ناسزاها اشاره کرد.

<http://pezhvakeiran.com/maghaleh-52213.html>

می‌توانید حدس بزنید در ۱۴ ماه گذشته چه حجمی از توهین و ناسزا و فحش تولید کرده‌اند. در حالی که رهبری مجاهدین می‌توانست با پاسخ متین، مستدل و منطقی، سنگینی و وقار خود را به رخ دیگران بکشد و بر تاللو خود بیفزاید نه آن که چهره‌ی خود را بیش از پیش مخدوش کند و در چاهی که برای خود و مجاهدین کنده هرچه منزوی‌تر شود.

«غمناک نباید بود از طعن حسود ای دل
شاید که چو وا بینی خیر تو در این باشد»

رژیم جمهوری اسلامی با انتشار اخبار و شایعات گوناگون مبنی بر پنهان کردن سلاح‌های شیمیایی و ممنوعه عراق در قرارگاه «اشرف»، پیدا شدن گورهای دسته جمعی و کشتارگاه در این قرارگاه، کشف مقادیری سلاح در اشرف، ترور دانشمندان هسته‌ای، انجام عملیات تروریستی توسط مجاهدین در اقصی نقاط دنیا و اعزام مخفیانه‌ی اعضای مجاهدین به صحرای نوادا در آمریکا برای آموزش نظامی، دست داشتن مجاهدین در بمبگذاری‌های عراق، قتل ندا آقا سلطان و قاچاق مواد مخدر و انسان ... بیشترین خدمت را به رهبری عقیدتی مجاهدین می‌کرد چرا که آن‌ها با اشاره به این دروغ‌های آشکار، واقعیتی را که در «اشرف» و روابط مجاهدین

گذشته بود پنهان می‌کردند. «گزارش ۹۲» پرده از توطئه‌ی رژیم و سوءاستفاده مجاهدین برداشت. این مسئله برای رهبری مجاهدین گران تمام شده و واکنش آن‌ها را برانگیخته است. سایت‌های این سازمان در طول یک سال گذشته تبدیل به «نماز جمعه» شده و در مراسم «عبادی - سیاسی» آن، حاضران و کاتبان با الگوبرداری از «نمازگزاران» و «امت خداجو» و «عاشقان ولایت فقیه» به «برائت از مشرکین» مشغول شده و یک دم شعار «مرگ بر ضد ولایت فقیه» از زبانشان نمی‌افتد.

ماه‌ها در صدر سایت «همبستگی ملی» بیانیه‌های «زندانیان سیاسی از بند رسته!» علیه ایرج مصداقی می‌درخشید! هیچ بیانیه‌ای در حیات ۵۰ ساله‌ی مجاهدین این همه تیتروار قرار نگرفته است. لابد که در جا انداختن محتوای آن مشکل دارند. حتی زمانی که ۵۲ مجاهد در حمله‌ی نیروهای رژیم به اشرف کشته شدند و ۷ نفر به گروگان رفتند باز این بیانیه‌ها در صدر بودند و نه موضوع آن ۵۹ نفر. بعد هم به خاطر آن که از تبعات آن بگریزند این وظیفه را به سایت زاپاس «آفتابکاران» محول کردند که همچنان این بیانیه در صدر این سایت و به عنوان «اخبار مهم» آمده است. کدام خبر در یک سایت جدی بیش از یک سال «خبر مهم» تلقی می‌شود؟ آیا این اهمیت سوژه‌ی مورد نظر را نمی‌رساند؟ در تمامی پیام‌های مسعود رجوی در طول یک سال گذشته و در تمامی گفتگوهایی که با ساکنان اشرف و لیبرتی داشته، موضوع منتقدان و «گزارش ۹۲» یکی از دغدغه‌های او بوده است.

ستاد «جنگ روانی» مجاهدین در «اورسورواز»، بلافاصله پس از انتشار «گزارش ۹۲»، در اردیبهشت ماه سال گذشته، با بسیج تمام امکاناتش دست به کار شد و کتابی را در ۶۲ صفحه علیه نویسنده‌ی گزارش انتشار داد تا در مراسم سالانه‌ی مجاهدین در خردادماه بین هواداران این سازمان پخش شود. در نشست‌های توجیه‌ی مهدی ابریشم‌چی و محسن رضایی و ... از هواداران مجاهدین خواسته شد نظر به اهمیت این کتاب آن را به هرکس که می‌شناسند رایگان اهدا کنند.

این کتاب تحت عنوان «پروژه‌های انهدام یک جنبش و خط سرخ مقاومت» به نام مصطفی نادری یک زندانی سیاسی سابق که به سختی می‌تواند یک پارگراف بنویسد، انتشار یافت.

http://farsi.fffi.se/wp-content/uploads/2013/07/920415_Enhedam.pdf

مجاهدین از مصطفی نادری که پس از خروج از کشور، به مدت ۶ سال در کانادا به شغل رانندگی کامیون اشتغال داشت و ارتباطی با جامعه‌ی ایرانی و مجاهدین نداشت، چهره‌ی یکی از قهرمانان بزرگ زندان را ساختند. خدا می‌داند اگر او از جمله منتقدان مجاهدین بود چه تصویری از او ارائه می‌دادند.

امسال نیز مجاهدین فرصت را از دست نداده و کتاب دیگری را علیه نویسنده با عنوان «جنگ مقدس، دشمنان متوهم»، با امضای محمدحسین توتونچیان که در نروژ بقالی دارد و پس از انتشار «گزارش ۹۲»، مانند تعدادی دیگر «استعداد» نوشتن‌اش شکوفا شده، انتشار دادند تا مراسم سالانه‌ی مجاهدین در پاریس به مرکزی برای هدایت فعالیت‌های شبانه‌روزی این سازمان علیه منتقدانش تبدیل شود.^۳ در این راه کسانی همچون توتونچیان که در سال ۱۳۷۰ پس از تنگ‌شدن اوضاع در عراق، تحت عنوان «بریده»، «خائن»، «کوفی» و ... از ارتش آزادیبخش اخراج شده بود به کار گرفته شدند.

با این حال مسعود رجوی مایوسانه شاهد شکست تبلیغات مجاهدین است، حتی در میان خودشان نیز بسیاری ادعاهای وی را باور نمی‌کنند اما منافع خود را در این می‌بینند که سکوت اختیار کنند و واکنشی نشان ندهند. اما این همیشگی نخواهد ماند. واکنش‌های هیستریک وابستگان وی که بخشی از آنان در نقش اشباح اینترنتی با «نقاب» و «روبنده» پشت نام‌های مستعار در سایت‌های تابعه پنهان می‌شوند نشان‌دهنده‌ی کمبودهای شخصیتی و روانی آن‌هاست. واکنش و هتاک‌ی آن‌ها از ارزش «گزارش ۹۲» و نویسنده‌ی آن و دیگر منتقدان نمی‌کاهد.

سنگ بدگوهر اگر کاسه زرین بشکست
قیمت سنگ نیفزاید و زر کم نشود (سعدی)

حس می‌زدم که «گزارش ۹۲» اثرگذار خواهد بود و کار را به دردسر خواهد کشاند اما ابعاد آن را تا این حد گسترده و دامنه‌دار پیش‌بینی نمی‌کردم. چرا که قلباً امیدوار بودم خرده عقلانیتی در مجاهدین مانده باشد. اما ظاهراً ترس موحشی بر مجاهدین مستولی شده و واکنش‌های نابخردانه‌ای که نشان می‌دهند، نتیجه‌ی آن ترس و واهمه است که قطعاً به نفعشان نیست.

^۳ این فرد قبلاً وعده داده بود که به زودی کتابی را تحت عنوان «گزارش ۹۲ پروژه وزارت «سلطانی / مصداقی» که «کیفرخواست» تهیه شده از سوی وی به نمایندگی از زندانیان سیاسی علیه نویسنده گزارش است، روانه‌ی بازار می‌کند. معلوم نیست این همان کتاب است که وسط راه به دستور «کارفرما» نامش تغییر کرده و یا تولید دیگری است.

وقتی در مقاله‌ی «انتخاب مریم رجوی به عنوان «پرافتخار زن سال ۲۰۱۳» و پرفسور «راج بالدو»، اعتبار جایزه‌ی اهدایی از سوی انجمن غیردولتی هندی «معتقدان به خدا» را زیر سؤال برده و «پرفسور گیتی‌شناس» و صاحب «تئوری‌های کیهانی» را یک رمال و پیشگوی هندی معرفی کردم،

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-59597.html>

فکر می‌کردم آنقدر هشیاری در رهبری مجاهدین هست که موضوع را به سکوت برگزار کرده و دیگ «پرفسور راج بالدو» را هم نزنند. اما در پاسخ با بی‌حیایی، فرهنگ زشت و غیرانسانی خود را به نمایش گذاشتند و در رویکردی حیرتانگیز مدعی شدند دریافت چنین جوایزی «مسئله از مقاومت مردم ایران و در نتیجه از خود مردم حل می‌کند»:

«تواب خائن بهتر است بجای اظهار لویه‌های آخوند پسند به این سؤال اساسی پاسخ دهد که آیا پارس کردن "توله پاسدار" مقیم سوئد برای صاحب و ولی‌نعمتش در تهران یا همان ولی فقیه تنها برای خوشترقی است و یا در انتظار تکه استخوان یا همان حق‌الزحمه، چنین زوزه‌هائی می‌کشد، آیا خوش خدمتی به ملا بیشتر از این ممکن است، آخر چرا باید به این تواب خائن این مسئولیت خطیر بی‌اعتبار کردن این گزینش را محول کرد آیا این خود بهترین گواه بر مزدور بودن وی نیست. وی سپس برای مخدوش کردن اعتبار این مؤسسه و گزینش آن به پوشال‌های دیگری از جمله یک غلط املائی و یا اینکه این مؤسسه برای اولین بار به چنین اقدامی مبادرت کرده و ... پرداخته که از آنها می‌گذرم، وی همچنین به انجمن‌های دست ساز رژیم برای تأثیرگذاری بر سازمان ملل اشاره کرده و به این طریق می‌خواهد به خوانندگان القاء کند که این انجمن نیز اعتبار چندانی ندارد. این تلاش‌های مذبوحانه تواب خائن تماماً برای امداد رسانی به ولی‌فقیه زهوار در رفته در سرایش سقوط و نابودی حتمی آن است... اما اینکه درخشش بین‌المللی مقاومت و پیشرفت‌های آن چه مسئله‌ای از مقاومت مردم ایران و در نتیجه از خود مردم ایران حل می‌کند قطعاً بر خوانندگان پوشیده نیست ولی اینکه این زوزه‌های "توله آخوند"، تواب خائن چه دردی از رژیم آخوندی در سرایش سقوط و سرنگونی حتمی آن حل می‌کند این سئوالی است که بهتر است به آن جواب دهد و دور نیست که رژیم ولایت با همه دم و دنباله‌ها و توله‌هایش به زباله‌دان تاریخ رهسپار شوند.»

<http://www.aftabkaran.com/maghale.php?id=3869>

<http://www.aftabkaran.com/maghale.php?id=3832>

در ارتباط با مجاهدین تجربه نشان داده است هرچه اسناد معتبرتر و روشنگری وزین‌تر و استدلال‌ها متین‌تر و نوشته تأثیرگذارتر باشد، هتاک‌ی و بی‌منطقی آن‌ها بیشتر می‌شود. آیا در «کیهان شریعتمداری» و بولتن‌های و شب‌نامه‌های عقب‌مانده‌ترین افشار رژیم نیز چنین ادبیاتی را سراغ دارید که مسئولان مجاهدین به کار می‌گیرند؟

در پاسخ به جای این که با مسئولان «روبنده» دار، مجاهدین دهان به دهان شوم، در مقاله‌ی مسعود رجوی و «پرفسور راج بالدو» و جایزه «خدمات بشردوستانه بین‌المللی»، به روابط ۳۰ ساله‌ی «پرفسور راج بالدو» با مجاهدین که در تشکیلات این سازمان به «حاج بالدو» معروف است، اشاره کرده و توضیح دادم لوحی که توسط «حاج بالدو» در سال ۱۳۶۳ تحت عنوان جایزه «خدمات بشردوستانه بین‌المللی»، به مسعود رجوی در پاریس اهدا شد در بازار دست دوم فروشی دهلی نو، توسط هواداران فقیر مجاهدین در هند تهیه شده بود تا عطش رهبری مجاهدین با دریافت آن فروکش کند.

<http://news.gooya.com/politics/archives/2014/03/177344.php>

توضیح دادم چگونه مسعود رجوی که هر ساله در آرزوی دستیابی به «جایزه‌ی حقوق بشر سوسیالیست»، در مراسم اهدای این جایزه در پاریس شرکت می‌کرد، مجبور به دست‌وپا کردن جایزه‌ای بی‌ارزش از انجمنی بی‌اعتبار شد. مقاله، کار را برای مجاهدین سخت‌تر از پیش کرد و به اشتباهی که مرتکب شده بودند پی برده و این بار مجبور به سکوت و عقب‌نشینی شدند؛ کار عاقلانه‌ای که پیشتر نیز می‌توانستند انجام دهند. مجاهدین در این مصاف بازنده‌اند، اما هنوز درس‌های لازم را نگرفته‌اند و یا گرفته‌اند و چاره‌ای برای درد خود نمی‌بینند.

ترسیم‌کننده‌ی خط برخورد با «گزارش ۹۲» و منتقدان

در «گزارش ۹۲» رهنمود مسعود رجوی در مورد چگونگی برخورد با منتقدان را باز کرده و به توصیف آن برای کسانی که با فرهنگ گفتاری وی آشنایی ندارند پرداختم:

«شما باز هم در پیام ۱۲ تیرماه ۱۳۸۶ خود به اعضا و هواداران مجاهدین رهنمود دادید: «در برخورد و تنظیم رابطه با همه افراد، اگر با دشمن مردم ایران و هلاک کننده حرث و نسل این میهن خط قرمز و مرز سرخ دارد، قدمش به روی چشم. از دادن جان هم برای او دریغ نکنید».

... بعضی‌ها که با فرهنگ شما به خوبی آشنا نیستند فکر می‌کردند موضع شما نشان‌دهنده تغییر در خط مشی مجاهدین در برخورد با نیروهای منتقد خود به ویژه کسانی که مرز «سرخ» با رژیم دارند است. ... آنچه در بالا آمده تنها بخشی از پیام است. در حالی که بخش اصلی پیام که منظور و جان کلام شما در آنجا نهفته است در پی این جملات می‌آید و آن‌ها را از معنا تهی می‌کند.

بایستی متذکر شوم که در قانون اساسی رژیم و قوانین منبعث از آن همه نوع آزادی آمده است. آزادی اجتماعات به شرطی که مخل میانی اسلام نباشد. گروه‌ها در فعالیت‌های سیاسی‌شان آزادند به شرطی که «توطئه» نکنند. ما مدافع و مبلغ هنر هستیم به شرطی که با «فساد» همراه نباشد. موسیقی جایز است به شرطی که «غنا» نباشد. همه چیز آزاد است به شرطی که «خلاف اسلام» نباشد.

پاراگراف بعدی پیام شما نشان‌دهنده آن است که در بر پاشنه‌ی قبلی می‌چرخد و مجاهدین کوچکترین تمایلی برای پذیرش نظر منتقد هرچند صالح و خیرخواه باشد ندارند. ملاحظه کنید:

«اما اگر با این رژیم که پلیدی و نحوست اول و آخر است، مرز سرخ ندارد، اگر با این رژیم، بنحوی درهم و هم جبهه و هم خط و هم موضع شده و مرز بندی و روزه ملی و میهنی در برابر این رژیم را ولو باندازه يك قطره يا يك گرم و به اندازه يك قدم يا يك قلم شکسته باشد، هرکس که میخواهد باشد، در هر رده و مقام و مرتبت و مسئولیتی هم که بوده، خائن و خیانت پیشه حقیری بیش نیست. نباید به او نزدیک شد. نباید به او میدان داد. باید او را افشا و طرد و تحریم کرد. دیگر شایسته هیچ اعتماد و احترامی که از خون شهیدان سرچشمه گرفته نیست.»

در ادامه شما می‌گویید:

«نگذارید کسی با ادا و اطوار و ژست‌های میان تهی، صورت مسئله مردم ایران را که همانا استبداد در پرده دین است، نادیده بگیرد یا دور بزند یا تحت‌الشعاع قرار بدهد و یا بجانب دیگری منحرف کند. تا این حاکمیت فاسد و نامشروع و ضدمردمی سرنگون نشده، سؤال اصلی و سؤال اول اینست که دشمن مردم ایران کیست و چه چیزی باید برانداخته شود؟ دقیقاً بر سر همین بزرگه است که مشیت همه باز می‌شود و جایی برای فریبکاری و طرفداری و تبلیغ مستقیم یا غیرمستقیم برای رژیم آخوندها باقی نمی‌ماند. جایی برای مخدوش کردن مرز بین جلاد و قربانی، بین حاکم و محکوم و بین ظالم و مظلوم و چنگ انداختن بر گلوئ قربانی بجای دژخیم باقی نمی‌ماند.»

<http://www.didgah.net/maghalehMatnKamel.php?id=17667>

منظور شما از گفتن «بنحوی درهم و هم جبهه و هم خط و هم موضع شده» این است که اگر کسی نازکتر از گل به مجاهدین و یا شما بگوید «بنحوی درهم و هم جبهه و هم خط و هم موضع» با رژیم شده است و «شایسته هیچ اعتماد و احترامی» نیست. آیا اگر در قدرت بودید تنها به «اعتماد و احترام» اکتفا می‌کردید؟ آیا این احتمال نبود که جان و مالش را «شایسته» هیچ احترامی ندانید؟

متأسفانه شما باور دارید که عین حق هستید و انتقادی بر شما وارد نیست. شما خود را به خدا جوابگو می‌دانید و نه بنده‌ی خدا.

شما در این پیام تأکید می‌کنید تا رژیم سرنگون نشده کسی نباید مجاهدین و عملکرد شما را مورد انتقاد قرار دهد وگرنه مرز بین جلاد و قربانی را مخدوش کرده است. البته بعید است با چنین تمهیداتی اجازه دهید کسی پس از سرنگونی به موضوع فوق بپردازد چرا که آن موقع خطر امپریالیسم و ... بزرگتر هم هست.

آنجایی که می‌گویید: «نگذارید کسی با ادا و اطوار و ژست‌های میان تهی، صورت مسئله مردم ایران را که همانا استبداد در پرده دین است، نادیده بگیرد یا دور بزند یا تحت‌الشعاع قرار بدهد و یا بجانب دیگری منحرف کند»، منظور خودتان و مجاهدین هستید. یعنی با اولین سؤال که از شما پرسیده شود آن را به «ادا و اطوار و ژست‌های میان تهی» نسبت می‌دهید. موضوع «تحت‌الشعاع قرار دادن» یا «به جانب دیگری منحرف کردن» «صورت مسئله مردم ایران» هم از همین جا ناشی می‌شود. ...»

<http://www.pezhvakeiran.com/gozaresh92.html>

به کاربستن رهنمودهای فوق را می‌توان در واکنش مجاهدین به «گزارش ۹۲» و مقالات منتقدان و ناراضیان و استعفای آقایان روحانی و قصیم از شورای ملی مقاومت دید و به صحت ارزیابی نویسنده از سخنان مسعود رجوی و «ادا و اطوار و ژست‌های میان تهی» او رسید.

هیچ‌یک از منتقدانی که هدف بیشترین لجن‌پراکنی قرار گرفته‌اند، کوچکترین مرزی با رژیم را مخدوش نکرده‌اند، اتفاقاً یکی از انتقاداتشان به رهبری مجاهدین، «مخدوش کردن» مرز با رژیم از طریق نامه‌نگاری به خامنه‌ای و رفسنجانی و مجلس خبرگان رهبری است.

«گزارش ۹۲» نشان داد که رجوی چگونه با دستاویز قرار دادن «استبداد در پرده‌ی دین» می‌کوشد قدرت‌طلبی، جاه‌طلبی، مسئولیت‌ناپذیری و عدم‌پاسخگویی خود را توجیه کند.

عفونت فرهنگی که مسعود رجوی به ویژه پس از «انقلاب ایدئولوژیک» در سازمان مجاهدین جاری و ساری کرد در تراوشات ذهنی نویسندگان وابسته به مجاهدین موج می‌زند. مسعود رجوی حتی کلمات^۴ مورد نظرش را که می‌بایستی در مورد منتقدان به کار برده شود شخصاً انتخاب می‌کند و خواننده می‌تواند در مقالات سفارشی انتشار یافته در سایت‌های این سازمان ببیند.

در طول یک سال گذشته صدها مقاله و مطلب علیه مجاهدین از سوی کسانی که به اردوی رژیم رفته‌اند و در سایت‌های «انجمن نجات» و «ایران دیده‌بان» و «ایران اینترلینک» و ... قلم می‌زنند انتشار یافته است اما مجاهدین نه تنها به هیچ‌یک از آنها پاسخی نداده‌اند بلکه اهانت و توهینی هم به آنها نکرده‌اند و اگر در جایی از آنها اسمی برده‌اند برای چسباندن منتقدان واقعی مجاهدین و دشمنان رژیم، به آنها و مخدوش کردن مرزها بوده است. مسعود رجوی بهتر از هر کس به سلامت منتقدانش واقف است و همه‌ی هراس او نیز از همین‌جا ناشی می‌شود. همین هراس او را وادار می‌کند که از همه‌ی «استعداد»های پیرامونش برای حمله به منتقدانش استفاده کند.

نگاهی به مقالات مجاهدین علیه «گزارش ۹۲»

به نظر نویسنده، مهم‌ترین دستاورد «گزارش ۹۲»، به واکنش وادار کردن رهبری مجاهدین بود تا بی‌آن‌که خود بخواهند و آگاه باشند، نقاب از چهره برگیرند و ذهنیت و مقاصد و فرهنگ واقعی‌شان را به تمامی آشکار کرده و کهنگی و نازایی‌شان را به نمایش بگذارند. هیچ نوشته و سخن دیگری بهتر از واکنش‌های شتابزده و نوشته‌های ایشان که تنها در تهدید کردن و دشنام دادن و پرونده‌سازی خلاصه می‌شود، نمی‌توانست و نمی‌تواند جنس ادعاها و عیار واقعی «آزادی‌خواهی» و «دموکرات‌منشی» این جریان تمامیت‌خواه و ارتجاعی را هویدا کند. یکی از راه‌های شناخت یک جریان سیاسی و ارزیابی ادعاها و آن از خلال نوع برخوردهای آن با منتقدان و مخالفانش به دست می‌آید. مقایسه‌ی ادبیات به کار گرفته شده در «گزارش ۹۲» و مقالات دیگر منتقدان مجاهدین با مقالات انتشار یافته در سایت‌های این سازمان، تفاوت ماهیت این دو نگاه را می‌رساند.

موفقیت و به نتیجه رسیدن یک نقد و گزارش درست و آگاهانه، منطقی، مستند و منصفانه، نیز همین است که بتواند طرف مقابل را به واکنش و هرچه بیشتر گفتن وادارد تا جامعه آنها را بهتر شناخته و به دآوری بنشیند. این واکنش‌ها هر چه که باشد، دستکم سنجه‌هایی را برای اندیشیدن و دآوری به همراه خواهد داشت. نگاهی به واکنش‌های رهبری مجاهدین و شورا در یک سال گذشته، به روشنی این را ثابت می‌کند و می‌نمایاند که ایشان، همچون هر جریان تمامیت‌خواهی، در هیچ زمینه‌ای پاسخگو و مسئولیت‌پذیر نیستند. شیوه‌ها و چگونگی و کیفیت واکنش‌های ایشان در برابر نویسنده‌ی گزارش ۹۲ و دیگر منتقدان، تأیید چندباره‌ای است بر این که کیش شخصیت رجوی و خودپرستی‌هایش، این سازمان را به کارخانه‌ی مریدسازی و انسان‌هایی تهی شده از هرگونه فردیت و استقلال تبدیل کرده است؛ انسان‌هایی مسخ شده که از هرگونه اراده و احساس مسئولیتی تهی گشته و همچون روبات‌ها فقط می‌توانند و باید فرامین و اوامر پیشوا را اجرا کنند؛ حتا در شخصی‌ترین مسائل و روابط عاطفی نیز باید دغدغه‌ی کسب رضایت رهبر عقیدتی‌شان را داشته باشند. این دستاورد کمی نیست.

در نشست‌های درونی مجاهدین به نقل از مریم رجوی گفته می‌شد بایستی هر طور شده نویسنده‌ی «گزارش ۹۲» را بسوزانیم و از همه‌ی امکانات برای اشباع فضای مجازی علیه او استفاده کنیم.

در پی این دستورالعمل، طی یک سال گذشته، مجاهدین بالغ بر ۴۵۰ مقاله علیه نویسنده و دیگر منتقدان مجاهدین انتشار داده‌اند. این به غیر از حملاتی است که از طریق «ارتش سایبری»‌شان در فیس بوک و توئیتر و اتاق‌های پالتاک و وبلاگ‌ها و «سیمای آزادی» و جلسات درونی و بیش از صد کانفرانس صورت گرفته است.

به زعم خودشان «هنر مقاومت» را به خدمت گرفته و «روزبه کلکسیون» ترانه رپ علیه منتقدان مجاهدین تولید می‌کند که جز مضحکه چیزی نصیب‌شان نمی‌شود.

https://www.youtube.com/watch?v=pXwi_4xrayk&feature=youtu.be

^۴ «حرامی»، «حرامیان»، «حرام لقمه» آخرین کلماتی است که مسعود رجوی برای توصیف منتقدانش انتخاب کرده است. نگاهی اجمالی به تاریخ ارتجاع در کشورمان نشان می‌دهد کدام نیروها و به چه منظور و به برای بسیج چه قشری از مردم، چنین کلماتی را برای مقابله با مخالفانشان به کار گرفته‌اند.

و «شاعران مقاومت» تا می‌توانند «اشعار ماندگار» تولید می‌کنند که بر تارک «تاریخ ادبیات مقاومت» خواهند درخشید.

مجاهدین چهار سایت خود را به طور ویژه برای انتشار مقالات فوق در طرحی که به «لیک یا مسعود» شبیه است و مسعود رجوی آن را هدایت می‌کند اختصاص داده‌اند. مقالات تولید شده پس از انتشار در وبلاگ‌ها و دیگر سایت‌های فرعی وابسته به این سازمان باز پخش می‌شوند.

سایت «همبستگی ملی» مقالات مربوط به اعضای شورای ملی مقاومت و هواداران نزدیک این سازمان را انتشار می‌دهد. در واقع انتشار مطلب در سایت «همبستگی ملی» نشان‌دهنده‌ی نزدیکی فرد به مجاهدین و ارزیابی نسبتاً مثبت مسئولان این سازمان از اوست.

سایت «آفتابکاران» مقالات مسئولان سازمان مجاهدین خلق که با نام مستعار به هزره‌گویی می‌پردازند و هواداران دورتر این سازمان و یا کسانی را که مجاهدین به هر دلیل با آن‌ها مسئله دارند و صلاح نمی‌بینند مطلب‌شان در سایت «همبستگی ملی» بیاید انتشار می‌دهد. نویسندگان سینه‌چاک مجاهدین به این ترتیب می‌توانند ارزیابی مجاهدین نسبت به خودشان را نیز دریابند. این سایت همچنین به بازنشر مطالب سایت‌های «ایران افشاگر»، «ایران اسرار» و «همبستگی ملی» هم می‌پردازد.

سایت‌های «ایران افشاگر» و «ایران اسرار» مطالبی را که توسط بخش‌های مختلف مجاهدین نوشته می‌شوند، به نام ساکنان اشرف و لیبرتی انتشار می‌دهد. بعضی اوقات این مطالب در سایت «همبستگی ملی» نیز انتشار می‌یابند به ویژه اگر فردی که به نامش مقاله نوشته شده، عضو شورای ملی مقاومت باشد. سایت «ایران اسرار» به صورت گزینشی مطالب انتشار یافته در «آفتابکاران» را نیز انتشار می‌دهد و به این وسیله با هم پاسکاری می‌کنند.

از آنجایی که دانستن را حق مردم می‌دانم و به شفافیت معتقدم و ریگی به کفش ندارم و از اعتماد به نفس لازم برخوردارم، کلیه مقالات انتشار یافته علیه خودم و دیگر منتقدان مجاهدین را در جدولی که زحمت تهیه آن را همسر مراضیه متینی کشیده همراه با لینک هریک بدون هیچ تفسیری می‌آورم تا خوانندگان با فرهنگ نیرویی که ادعا می‌کند «تنها آلترناتیو دموکراتیک» رژیم جمهوری اسلامی است، بیشتر آشنا شوند.

[Siteha.pdf_pfiles/g92_list_Maghalat/http://www.pezhvakeiran.com](http://www.pezhvakeiran.com/Siteha.pdf_pfiles/g92_list_Maghalat/)

آیا مسعود رجوی که به حقانیت خود و «انقلاب ایدئولوژیک» اش باور دارد، جرأت می‌کند که تنها «گزارش ۹۲» و «گزارش» حاضر را در اختیار «گوهران بی‌بدیل» اش قرار دهد؟

تقریباً می‌توان گفت به جز فحش و ناسزا و توهین و تهمت و افترا و بی‌شرمی توصیف‌ناپذیر، چیزی در مقالات فوق نیست. در این مقالات به هیچ‌یک از سؤالاتی که در «گزارش ۹۲» آمده و بخشی از آن‌ها در «پرسشنامه» این گزارش تکرار شده، پاسخی نداده‌اند.

علیرغم کثرت مقالات، محتوای آن‌ها تقریباً یکسان است و نشان می‌دهد از یک مرکز و با اهدافی خاص هدایت می‌شوند. گاه صرف‌نظر از محتوا، عبارات و جملات و پاراگراف‌های به کار برده شده در آن‌ها نیز یکسان است. این کار آنچنان ناشیانه انجام می‌گیرد که به طور متوالی اشتباهاتشان را نیز در مقالات متعدد تکرار می‌کنند.

مسئولان مجاهدین که سال‌هاست به سن بازنشستگی رسیده‌اند، هزاران کیلومتر دور از عراق و لیبرتی در پاریس و «اورسورواز» حکم ستاد و «شورای سیاستگذاری ائمه جمعه» در «ام‌القرآ» را دارند. این شورا که یک سرش به «بیت رهبری» وصل است هر هفته مشخص می‌کند که «ائمه جمعه» موظف به مطرح کردن چه مسائلی در خطبه‌های نماز جمعه هستند تا «امت خداجو» را هدایت کنند. «شورای سیاستگذاری» مجاهدین با کپی‌برداری از روی دست همتای ایدئولوژیکش در ایران به سه شکل و با توجه به دوری و نزدیکی هوادارانش حملات سازمان‌دهی شده را هدایت می‌کند:

- ۱- از طریق کال کنفرانس‌ها و همچنین برخوردهای رودرو و نشست‌های جمعی؛
 - ۲- از طریق ارائه پاراگراف‌های ویژه و مشخص کردن عبارات و جملات و اتهاماتی که بایستی روی آن‌ها تأکید شود؛
 - ۳- از طریق نشر مقالات با نام‌های مستعار به منظور کپی‌برداری و مشخص کردن سمت و سوی حملات در آن‌ها.
- مجاهدین به سبک و سیاق همه‌ی جریان‌های توتالیتر، ابتدا به انکار موضوعات مطرح شده در «گزارش ۹۲» می‌پردازند، سپس می‌کوشند با طرح اتهامات گوناگون شک و تردید در مورد گذشته و حال نویسنده‌ی آن ایجاد کنند و عاقبت «گزارش» را محصول کار یک تیم نشان می‌دهند که به نام نویسنده انتشار یافته است.

سازمان مجاهدین، خطوط ترسیم شده از سوی مسعود رجوی را تاکنون در مقالاتی که با نام‌های مستعار اسماعیل هاشم‌زاده ثابت، سیاوش جعفری، صفا فرهادی، مهرداد امینی، ساسان صمدی، سعید قاسمی‌نژاد،

بهرورز رستگاری، مرتضی نامور، علی روشنگر، محمود توسلی، جواد حبیب‌پور، عارف شیرازی و ... انتشار داده پیش برده است. سیاست فوق در قالب مقالات تولید شده در «اُورسورواز» و «تحریریه ستاد جنگ روانی» بیت رهبری عقیدتی در پاریس، با «امضاهای مجعول و ناشناس» اجرا می‌شود. نام این افراد در حمایت از فراخوان‌های مجاهدین و از جمله «بیانیه ملی ایرانیان» که تمامی هواداران مجاهدین ملزم به امضای آن بودند دیده نمی‌شود.

دبیرخانه شورای ملی مقاومت در تاریخ سوم اردیبهشت ۱۳۸۷ در یک فرار به جلو در مورد «درج مطالب بدون امضا یا با امضاهای مجعول و ناشناس بر روی سایت‌ها و وبلاگ‌های فارسی زبان» و منشاء آن گفته بود:

«فاشیسم مذهبی حاکم بر ایران تلاش می‌کند با درج مطالب بدون امضا یا با امضاهای مجعول و ناشناس بر روی سایت‌ها و وبلاگ‌های فارسی زبان یا با ارسال مطالب بدون امضا، فضای سیاسی را مغشوش و مخدوش کند و به جایی که می‌خواهد سوق بدهد. علاوه بر این اطلاعات آخوندها گاه می‌خواهد این تلقی را ایجاد کند که مطلب مورد نظر متعلق به شورای ملی مقاومت یا اعضا و پشتیبانان آن به‌ویژه هواداران مجاهدین است.

این شیوه کثیف «جنگ روانی» در مراکزی مانند دانشگاه موسوم به امام حسین و پژوهشکده باقرالعلوم وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی تحت عنوان «جنگ رسانه‌یی» یا «جنگ نرم» تدریس می‌شود. برخی مطالب مستقیماً توسط ارگانی به نام «تحریریه ستاد جنگ روانی» تولید می‌شوند. این ستاد به‌طور مشترک توسط وزارت اطلاعات، وزارت ارشاد و وزارت ارتباطات رژیم آخوندی اداره می‌شود و دارای بخش‌های فرهنگی، سیاسی، امنیتی و نظامی است. تهیه و انتشار مطالب مورد نظر برای «تأثیرگذاری» بر نیروهای مخالف رژیم باید با تظاهر به مخالفت با نظام (آخوندی) همراه باشد و چنین القا کند که نویسنده از طرفداران یا اعضای جریان‌های شناخته‌شده سیاسی یا دارای منابع موثق وابسته به آنهاست.

دبیرخانه شورای ملی مقاومت با تأکید بر ضرورت هوشیاری در قبال فریبکاری‌های رژیم آخوندها و به منظور خنثی کردن این قبیل ترفندها، از هموطنان عزیز می‌خواهد هرگاه ضروری بدانند در مورد نوشته‌ها و مقالات و اظهارنظرهایی که بدون نام و نشان به اعضا و پشتیبانان شورای ملی مقاومت به‌خصوص به وابستگان و هواداران مجاهدین نسبت داده می‌شود، از طریق ایمیل‌های زیر رفع ابهام نمایند.»

<http://www.hambastegimeli.com/node/40682>

علاوه بر این، سازمان مجاهدین در مطلبی با عنوان «پاسخ مجاهدین به سوال يك هموطن» اظهار داشته بود:

«به: هموطن گرامی آقای حمید...»

با سلام و تشکر از ایمیل شما به تاریخ ۲۳ آوریل ۲۰۰۸، خواهشمندیم در صورت امکان فاکت‌ها و متن نوشته‌هایی را که مرقوم داشته‌اید "به نام مقاومت" و "بدور از شأن انسانی همراه با فحاشی" در پالتاک یا سایت ملاحظه کرده‌اید برای ما ارسال دارید تا بتوان در مورد هر فاکت بررسی و تحقیق کرد و بطور مشخص رفع ابهام نمود. لطفاً اگر می‌توانید مطالب‌تان را با خط فارسی ارسال نمایید تا خوانا و قرائت آن آسان باشد. حمید عزیز،

اما اگر فاکت مشخصی را در نظر نداری و خواهان دانستن مواضع مجاهدین بطور کلی و عام هستی، به نکات زیر عنایت کن:

۱- هرگونه فحاشی (ناسزا گویی و نسبت ناروا و بددهانی) و افترا (تهمت زدن و نسبت دروغ دادن) و اظهارات دور از شأن انسانی، تحت هر نام و هر عنوان، محکوم و غیرقابل قبول است. »

<http://www.mojahedin.org/pages/Newsdetails.aspx?newsid=28122>

برای سنجش میزان پابندی مجاهدین به گفته‌هایشان کافیت نگاهی اجمالی به تولیدات‌شان علیه من و دیگر منتقدان این سازمان داشته باشیم. مسئولان مجاهدین تحت نام‌های مستعار بیشترین «فحاشی، (ناسزاگویی و نسبت ناروا و بددهانی) و «افترا (تهمت زدن و نسبت دروغ دادن) و اظهارات دور از شأن انسانی» را نسبت به من و دیگر منتقدان رژیم داشته‌اند.

همچنین مسئولان مجاهدین طی این مدت مقالات متعددی را نیز نوشته و به نام هواداران این سازمان و یا بدون ذکر نام انتشار داده‌اند! در دو نمونه آنقدر ناشی‌گری به خرج دادند که مقاله‌ی «تأملی بر موضعگیری دژخیمان و جنایتکاران رژیم در رابطه با قانون استراتژیکی نبرد اشرف» را در سایت «آفتابکاران» با نام جعفر صمدی و در سایت «اتحاد انجمن‌ها برای ایران آزاد» با نام و عکس مصطفی قره اوغلانی انتشار دادند.

و یا مقاله‌ی «استراتژی رژیم در مقابله با آلترناتیو انقلابی در مرحله سرنگونی» را در سایت «اتحاد انجمن‌ها برای ایران آزاد» با نام و عکس مصطفی قره‌اوغلانی و در سایت «آفتابکاران» با نام جعفر صمدی منتشر کردند. اما بعداً متوجهی اشتباه‌شان شده و لینک آن را حذف کردند. تلاش مجاهدین برای حذف ردپاهایشان کمکی به آنها نمی‌کند من تصویر مقالات فوق را دارم. تصویر آن‌ها را در لینک زیر مشاهده کنید:

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-61729.html>

برخی از مطالب انتشار یافته در سایت «آفتابکاران» چندین بار متوالی انتشار یافته و هر بار در آنها تغییری داده شده است.

در روزهای پیش از برگزاری مراسم سالانه‌ی مجاهدین در «ویلپنت»، حجم زیادی از مطالب سایت‌های وابسته به مجاهدین به مقالات متعدد علیه منتقدان این سازمان اختصاص داشت و پس از برگزاری این مراسم به یکباره فروکش کرد! این جوش و خروش و سکوت و انفعال بعدی، حاکی از آن است که نویسندگان مقالات از محل مشخصی کوک می‌شوند و شروع و پایان کارشان به صلاحدید دیگران است.

طی یک سال گذشته علیرضا یعقوبی یکی از «اشرف‌نشان»هایی که در دهه‌ی ۷۰ پس از شکایت از مجاهدین و گرفتن حکم محکومیت آنها از دادگاه شهر کلن، به ایران رفت و به خدمت سعید امامی و باندش درآمد، جزو فعال‌ترین نویسندگان مجاهدین بوده که در دفاع از «رهبری عقیدتی» سنگ تمام گذاشته است.

<http://www.irajmesdaqhi.com/maghaleh-494.html>

فرد «خوشنام» و «مبارزی» که در آلمان با «دخترخوانده»اش که امانت مجاهدین بود ازدواج کرد و مدت‌ها پیدایش نمی‌شد و پیغام و پسغام برای مجاهدین می‌فرستاد به همراه تعداد دیگری که هریک «هزار ماشاءالله لعبتی» هستند توسط مجاهدین به خدمت گرفته شدند تا در هیئت «اشرف‌نشان»، آنچه را که شایسته‌ی خودشان است به دیگران نسبت دهند.

همچنین مجاهدین از فرط افلاس، «شاعر» از کار افتاده‌ی سابقاً توده‌ای را که پیشتر به خانم مرضیه نیز اسائه‌ی ادب کرده بود و به گفته‌ی خودش چیزی نمانده بود که توسط سعید امامی با یک «کامپیوتر» به همراه سازمان دو نفره‌اش، خریداری شود نیز به خدمت گرفتند. زنجیره‌ی وی سال‌ها پیش در نشریه‌ی «ایران زمین» انتشار یافته بود. در مورد این صف‌طولانی و سوابق مشعشع‌شان گفتنی بسیار است.

علاوه بر این‌ها به دستور رهبری مجاهدین و با الگوبرداری از «ارتش سایبری» سپاه پاسداران، عده‌ای «بسیج» شدند تا با رصد سایت‌ها و مقالات، به «چرندیافی» در رسانه‌های وابسته و فیس‌بوک و توییتر و بخش نظرات سایت‌ها و ... مشغول شوند. در این راه مجاهدین از پرداخت حقوق و دستمزد به تعدادی از «اشرف‌نشان»ها هم دریغ نکرده و نمی‌کنند.

تشابه اقدامات گسترده‌ی رژیم و مجاهدین

مریم رجوی در سخنرانی ژوئن ۲۰۱۴ خود در مراسم سالانه مجاهدین در پاریس در مورد «توطئه‌ها و اقدامات گسترده» رژیم در داخل و خارج از کشور علیه مجاهدین می‌گوید:

«رژیم آخوندی در داخل و خارج ایران، به توطئه‌ها و اقدامات گسترده علیه مجاهدین و مقاومت ایران دست می‌زند. از جمله با هزاران نوشته، صدها کتاب، ده‌ها فیلم و سریال تلویزیونی و صدها نمایشگاه علیه مجاهدین. راستی این‌ها برای چیست؟ به خاطر این است که از محبوبیت و اثرگذاری همین مقاومت می‌ترسند.»

<http://www.hambastegimeli.com/home> /مهمترین-خبرها/۵۰۷۵۲-سخنرانی-مریم-رجوی-درگردهمایی-
«همه-برای-آزادی»-ویلپنت،-پاریس

چنانچه در بالا نشان داده شد همین سیاست به عینه از سوی مجاهدین در ارتباط با منتقدان‌شان اجرا می‌شود. آیا هراس مجاهدین ناشی از «اثرگذاری» نوشته‌های منتقدان نیست؟ «راستی این‌ها برای چیست؟»

مریم رجوی در ادامه برای اثبات این که «مقاومت در داخل ایران» پایگاه دارد، به «آخوندها» پیشنهاد می‌کند:

«با این همه آخوندها مدعیند که این مقاومت در داخل ایران، پایگاهی ندارد! پاسخ ما این است: آزادی و امنیت اعضا و هواداران این مقاومت را تأمین کنید تا یک راهپیمایی در خیابان‌های تهران برگزار کنند. آن وقت می‌بینید که چگونه سرپای رژیم‌تان را در می‌نوردند.»

<http://www.hambastegimeli.com/home> /مهمترین-خبرها/۵۰۷۵۲-سخنرانی-مریم-رجوی-درگردهمایی-
«همه-برای-آزادی»-ویلپنت،-پاریس

به عنوان نویسنده‌ی «گزارش ۹۲» نیازی به «تأمین آزادی و امنیت» ندارم و حاضرم در هرکجا که مجاهدین انتخاب می‌کنند در مورد صحت و سقم محتوای «گزارش ۹۲» با آن‌ها به بحث و تبادل نظر بپردازم. در «گزارش ۹۲» نیز با الگوبرداری از پیشنهاد مسعود رجوی به دکتر بهشتی برای انجام یک مناظره در سیمای جمهوری اسلامی، به او و نمایندگانش پیشنهاد کردم مقدمات یک مناظره در سیمای آزادی را فراهم کنند تا مردم خود در مورد اتهاماتی که به مجاهدین نسبت داده می‌شود قضاوت کنند. آیا پیشنهاد نویسنده‌ی «گزارش ۹۲» عملی‌تر و سهل‌الوصول‌تر از پیشنهاد مریم رجوی نیست؟

«گزارش ۹۲» و برنامه‌ی «دهماده‌ای» مریم رجوی

پس از انتشار «گزارش ۹۲»، مریم رجوی به منظور مقابله با بازتاب‌های گسترده‌ی آن و استعفای دو نفر از اعضای قدیمی شورای ملی مقاومت، پس از گذشت ۲۰ سال از انتخابش به عنوان «رئیس جمهور برگزیده مقاومت»، سراسیمه و با دود و دم بسیار، برنامه‌ی «دهماده‌ای» را برای «ایران فردا» اعلام کرد. در بند اول این برنامه، مریم رجوی از جانب مجاهدین و رهبر عقیدتی که در تنگنا قرار گرفته، تأکید می‌کند: «از نظر ما آرای مردم، تنها ملاک سنجش می‌باشد و بر همین اساس، خواهان یک حکومت جمهوری مبتنی بر آرای مردم هستیم»؛ در حالی که خود وی در «جلسه‌ی تاریخی شورای ملی مقاومت» برای پذیرفتن مقام «ریاست جمهوری برگزیده مقاومت»، در یک نمایش از پیش طراحی شده، برای «رای» اجماع اعضای شورای ملی مقاومت پیشیزی ارزش فائل نشد و تنها وقتی «رهبری عقیدتی» مجاهدین پذیرش مقام «ریاست جمهوری» را به او «تکلیف» کرد، پذیرفت تا نشان دهد که مراد از «مقاومت»، رهبری عقیدتی مجاهدین است. در ۲۶ سال گذشته هیچ‌گاه انتخاباتی در سطح مجاهدین برگزار نشده و هیچ یک از ارگان‌های هدایت‌کننده‌ی این سازمان بر اساس آرای اعضای آن انتخاب نشده‌اند. تمامی مسئولیت‌ها از صدر به ذیل چه در ارتباط با سازمان مجاهدین و چه شورای ملی مقاومت انتصابی هستند و از طرف رهبر عقیدتی مجاهدین منصوب می‌شوند. شاهدان عینی نشست‌های درونی مجاهدین پس از جنبش دانشجویی ۱۸ تیر، تأکید می‌کنند که مسعود رجوی خشمگین و کف‌برلب، دانشجویانی را که در اعتراضات‌شان به نفع مریم رجوی و مجاهدین شعار نداده‌اند، مستحق تیرباران می‌داند.

در بند دوم این «برنامه»، مریم رجوی می‌گوید: «ما خواهان یک نظام کثرت‌گرا و آزادی احزاب و اجتماعات هستیم. در ایران فردا، ما به کلیه آزادی‌های فردی احترام می‌گذاریم و بر آزادی بیان و آزادی کامل رسانه‌ها و دسترسی بی قید و شرط همگان به فضای مجازی تأکید داریم.»

معلوم نیست چرا «شورای ملی مقاومت» هر روز آب می‌رود و «نظام کثرت‌گرا»ی مورد نظر مجاهدین با وجود تلاش‌های این سازمان، از پیدا کردن متحدان جدید عاجز است؟ و چرا به جای «کثرت‌گرایی»، بیش از ۹۵ درصد اعضای این شورا اعضا و هواداران مجاهدین هستند؟ آیا «کثرت‌گرایی» به معنای افزایش تعداد اعضای وابسته است و یا تنوع احزاب و گروه‌ها و سازمان‌ها و عقاید و سلاقی مختلف؟

ادعای مریم رجوی مبنی بر آزادی بیان در حالی صورت می‌گیرد که سازمان مجاهدین با بسیج تمامی نیروهایش به مقابله با دو عضو مستعفی شورای ملی مقاومت برخاسته و اعضای این «شورا» را مجبور به امضای بیانیه‌ای بر علیه آنان می‌کند و در اطلاعیه‌ی شورای ملی مقاومت بر ادعای ایرج مصداقی صحه می‌گذارند که این شورا در دیماه ۱۳۸۸ «ماده واحده‌ای» را به اصرار مسعود رجوی به تصویب رسانده که بر اساس آن همکاری اعضای شورای ملی مقاومت با سایت «پژواک ایران» ممنوع اعلام شده است.

ادعای مریم رجوی مبنی بر احترام به «کلیه آزادی‌های فردی» پس از آن صورت می‌گیرد که رهبری عقیدتی مجاهدین کلیه اعضای مجاهدین را تهدید کرد که «در دین، حیا و شرمی نیست» و در صورت بیان مطالبی که بر آن‌ها رفته، اعترافات و اقرارنامه‌هایی را که تحت عنوان «صفر صفر تناقضات جنسی» و گزارش «غسل هفتگی» و ... از آن‌ها گرفته، انتشار خواهد داد.

در ارتباط با تعهد مجاهدین به اصل «دسترسی بی قید و شرط همگان به فضای مجازی»، کافیت گفته شود که اعضای این سازمان در «اشرف» و «لیبرتی» مطلقاً به «فضای مجازی» دسترسی ندارند مگر این که به شکل هدایت شده و با حضور مسئولان‌شان برای مقاصد خاصی باشد.

در ماده دیگر تصریح شده: «ایران فردا، کشور عدالت و قانون است. ما خواهان ایجاد یک نظام قضایی مدرن، مبتنی بر احترام به اصل برائت، حق دفاع، حق دادخواهی، حق برخورداری از محاکمه علنی و استقلال کامل قضات هستیم.» و اضافه می‌کند: «ما متعهد به «بیانیه جهانی حقوق بشر» و میثاق‌ها و کنوانسیون‌های بین‌المللی از جمله، «میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی»، «کنوانسیون علیه شکنجه» و ... می‌باشیم» نوع برخورد رجوی‌ها و مجاهدین با نویسنده‌ی «گزارش ۹۲»، استعفای اعضای شورای ملی مقاومت و منتقدان مجاهدین میزان تعهد این سازمان به این ماده و به ویژه موضوع «عدالت و قانون» را می‌رساند. مرور نوشته‌های «گهریار» و پاسخ‌های «خردمندانه» و «دوراندیشانه» رهبری مجاهدین و اعضای «شورای ملی مقاومت» و سبک و سیاق و شیوه‌ی واکنش آن‌ها به انتقادات میزان پایبندی مریم رجوی و مجاهدین را به برنامه‌ای که ارائه می‌دهند نشان می‌دهد.

اجرای پروژه‌ی «رفع ابهام» و به بند کشیدن صدها تن از زبده‌ترین نیروهای مجاهدین در زندان‌های مخفی این سازمان در عراق، «احترام به اصل برائت» و «حق دفاع، حق دادخواهی» مورد نظر مریم رجوی و رهبر عقیدتی‌اش را می‌رساند.

مریم رجوی در فراز دیگری از برنامه‌ی معرفی شده‌اش می‌گوید: «ما در ایران آزاد شده فردا، از لغو حکم اعدام دفاع می‌کنیم و نسبت به آن متعهدیم». این ادعا در حالی صورت می‌گیرد که مسعود رجوی بارها در نشست‌های عمومی مجاهدین اعلام کرده است که حکم خائنین «اعدام» است. او در نشست‌ها پس از آن‌که افراد را به هیجان و غلیان می‌آورد، می‌پرسید حکم «بریده و خائن» چیست؟ و جمعیت با مشت‌های گره‌کرده فریاد می‌زد «اعدام»، «اعدام». علی زرکش نفر دوم مجاهدین به جرم «خیانت» به اعدام محکوم شد. این ادعا از سوی مریم رجوی در حالی صورت می‌گیرد که مجاهدین حتی اعدام و قتل‌عام بیگناهان را تجویز کرده و ضرورت خوانده‌اند.

«در تاریخ اسلام و بخصوص زمان پیغمبر اکرم ما به نمونه‌های زیادی برخورد می‌کنیم که ناظر به دو جنبه‌ی اساسی و دو وجهی نظر در دادگاه‌های خلق می‌باشد. یکی توجه داشتن به منافع واقعی و درازمدت خلق و محصور نشدن در چارچوب احکام از پیش تعیین شده‌ی حقوق جزا است. و دیگری به قضاوت نشانیدن مردم در جهت توضیح و تبیین مسائل برای آنان است. مثلاً بعد از آن که خیانت یهودیان اطراف مدینه هنگام محاصره‌ی شهر به وسیله‌ی مشرکان مکه در جنگ احزاب مسجل شد، و بعد از آن که مسلمانان توانستند در برابر مهاجمین پایداری کنند و آن‌ها را بتاراندند، پیغمبر متوجه‌ی این هم‌پیمانان خائن و میثاق شکن شد. و در یک شورش آنان را دستگیر و بطوری که مشهور است هفتصد نفر از ایشان را در یک روز اعدام کرد. شاید این عمل خشن و قساوت بار به نظر رسد. چه بسا بسیاری از این افراد که اعدام شدند در این خیانت و پیمان شکنی سهم و نقش مستقیم نداشتند. اما آن‌جا که آینده‌ی یک مکتب، سرنوشت یک انقلاب و منافع یک خلق مطرح است، باید قاطعانه عمل کرد، و چشم بر این تردیدها بست. چون هرگونه مماشات با جریانی که در صورت توفیق انقلاب را نابود خواهد کرد، مار در آستین پروردن است.» (نشریه مجاهد شماره ۳ پانزده مرداد ۵۸)

مجاهدین در بدو پیروزی انقلاب ضدسلطنتی «پرتو دیگری از چهره راستین مکتب توحید و ایدئولوژی» شان را در صدور و اجرای حکم اعدام بدون برخورداری از آیین دادرسی و حق دفاع می‌دانستند:

«پیام و تهنیت مجاهدین خلق ایران به حضرت آیت‌الله خمینی»
تهران - نیمه‌شب پنجشنبه ۲۶ بهمن ماه [۱۳۵۷]

مجاهد اعظم حضرت آیت‌الله خمینی

مجاهدین خلق ایران و عموم فرزندان انقلابی شما در این میهن، با قلبی سرشار از احترام، فرمان قاطع شما را مبنی بر محاکمه و مجازات فوری چهارتن از عناصر جنایتکار و خیانت‌پیشه رژیم پیشین، دریافت داشتند.

این اقدام متهورانه و انقلابی را که روشنایی‌بخش چشمان و تسلا‌ی قلوب تمام مردم محروم این سرزمین... است به شما و تمام مردم قهرمان کشورمان تبریک و تهنیت می‌گوییم. حضرت آیت‌الله شما با این فرمان انقلابی پرتو دیگری از چهره راستین مکتب توحید و ایدئولوژی ما (اسلام) را به جهانیان عرضه کردید. لذا باز هم مشتاقانه امیدواریم که بدون کمترین توجه به برخی پا در میانی‌های شرک‌آمیز و سازشکارانه، و به‌گونه‌ای هرچه سریع‌تر، داد این خلق مظلوم و شکنجه‌دیده ما، تا آخرین نفر از بقیه عناصر ضد انقلابی نیز بازستانده شود...

مجاهدین در توجیه اعمال دادگاه‌های انقلاب اسلامی و همچنین احکام صادره از سوی آنان نوشته‌اند:

«پس از قیام قهرمانانه خلق ما، دادگاه‌هایی به نام دادگاه انقلاب اسلامی تشکیل شد. این دادگاه‌ها به جرائم کسانی رسیدگی می‌کرد که به قول امام نه متهم، بلکه مجرم بودند. جرائم و جنایاتشان برای همه‌ی مردم روشن بود و آن‌ها از مدت‌ها پیش در پیشگاه خلق به جرم و جنایت‌های بسیار به مرگ محکوم شده بودند. بنابر این صرف محرز شدن هویت آنان برای به جوخه‌ی آتش سپردنشان کفایت می‌کرد. لازم بود به کیفر رساندن این جانپان با سرعت و قاطعیت تمام انجام گیرد، تا ضداقلاب را، که هنوز امید خود را کاملاً از دست نداده بود، از خیره سری منصرف سازد و فرصت سربلند کردن به وی ندهد.» (منبع پیشین)

مجاهدین حتی با «حقوق قانونی متهمین» و «محاکمه عادلانه» مشکل داشتند:

«دادگاه‌های انقلاب که با چند اعدام انقلابی کارش را شروع کرد، از تأیید و حمایت گسترده‌ترین اقشار خلق ما برخوردار بود. آن‌هم در شرایطی که همه امپریالیست‌ها و محافل ارتجاعی جهان یک‌صدا زبان اعتراض علیه این دادگاه‌ها گشوده بودند. و ظاهراً به خاطر نقض آنچه خود «حقوق قانونی متهمین» و یا

«محاکمه عادلانه» می‌خواندند، اعدام‌های انقلابی این دادگاه‌ها را محکوم می‌نمودند.» (مجاهد شماره ۳ پانزده مرداد ۵۸.)

در بند دیگر مریم رجوی ادعا می‌کند: «مقاومت ایران از جدایی دین و دولت، دفاع خواهد کرد.» معلوم نیست در «جمهوری دموکراتیک اسلامی» چگونه «دین» از «دولت» جدا خواهد بود؟

مریم رجوی غافل از این واقعیت است که تعهد مجاهدین به چنین برنامه‌ای را نه برپایه حرف و ادعا و سوگند بلکه در عملکرد این سازمان جستجو می‌کنند. ایجاد یک دولت مدرن بر پایه اصول دموکراسی و حقوق بشر تنها زمانی می‌تواند واقعی باشد که جلوه‌های آن در روابط درونی این سازمان و تعامل آن با منتقدان و مخالفان و ناراضیان دیده شود. در دنیای مدرن و جامعه‌های دموکراتیک، یکی از ابزارهای سنجش ادعاها و شعارهای رهبران و شخصیت‌های سیاسی و این که حرف و عمل‌شان تا چه حد با هم همخوانی دارد، کشاندن ایشان به گفت‌وگو و مناظره در رسانه‌های همگانی و درخواست پاسخگویی از ایشان است. احزاب مدرن از شرکت در این برنامه‌ها استقبال کرده و آن را فرصت خوبی برای طرح و بیان اهداف و برنامه‌شان می‌دانند که از طریق آن می‌توانند اعتماد عمومی را به سود خود تغییر دهند.

«گزارش ۹۲» این فرصت را در اختیار رهبری مجاهدین گذاشته بود اما رهبری عقیدتی مجاهدین و مریم رجوی به جای استفاده از این امکان کوشیدند با دادن وعده‌هایی چند از طریق ارائه یک «برنامه ده‌ماده‌ای» که کمترین اعتقادی به مواد آن ندارند، و هیاهو بر سر آن، موضوع را دور زده و از سر بگذرانند و از پیشنهاد بحث و مناظره پیرامون محتوای این «برنامه» و میزان پایبندی مجاهدین به آن طفره روند.

آن‌ها متوجه نیستند تنها افراد، سازمان‌ها، احزاب و گروه‌هایی می‌توانند پایبند به چنین برنامه‌ای باشند و اعتماد عمومی را به خود جلب کنند که دارای دیدگاه‌ها و ساختارهای تشکیلاتی مدرن و دموکراتیک باشند. تشکیلات‌های سنتی که همچنان روابط حاکم بر آن‌ها، غیردموکراتیک و بر پایه مراد و مریدی است و به ویژه «سازمان» و «شورایی» که در رأس آن یک «امام غایب» نشسته و خود را به هیچ کسی پاسخگو نمی‌داند و همه باید به او پاسخگو باشند نمی‌توانند به اجرای چنین برنامه‌ای پایبند باشند.

یک سازمان و تشکیلات مدرن و دموکراتیک، اعضا و رهبران‌اش دارای دیدگاه‌ها و رفتار و اخلاق مدرن و دموکراتیک‌اند؛ دارای استقلال اندیشه و رأی‌اند نه مقلد و مرید و «ذوب‌شده در رهبری». «اعضای شورای رهبری» یک تشکیلات مدرن را «کلفت» و «نوکر» نمی‌نامند. یک سازمان و تشکیلات مدرن و دموکراتیک پیوسته درباره برنامه و سیاست‌ها و عمل‌کردهای‌اش به جامعه گزارش داده و شفاف‌سازی می‌کند و برای‌اش مهم است که اندیشمندان و فرهیختگان و روشنفکران جامعه‌اش درباره آن چه نظری دارند و چگونه داور می‌کنند؛ یک سازمان و تشکیلات مدرن و دموکراتیک بردبار است و برای نقد و پرسشگری ارزش قائل است و در هر شرایطی از آن استقبال می‌کند. «تنها آلترناتیو دموکراتیک»، یک تشکیلات مدرن و دموکراتیک نیست و نمی‌تواند باشد از همین روی، مسیری را که در پیش گرفته‌اند، نه به دموکراسی، بلکه تنها می‌تواند به دیکتاتوری و حکومتی تمامیت‌خواه بیانجامد.

نقطه قوت «گزارش ۹۲» عامل اصلی واکنش مجاهدین

اگر «گزارش ۹۲» به جای آن که خطاب به مسعود رجوی نوشته شود و او را مسئول فجایع به بار آمده در مجاهدین و یکی از دلایل شکست جنبش معرفی کند، سیاست‌های مجاهدین را زیر سؤال می‌برد و همین محتوا را بصورت کلی مطرح می‌کرد، قطعاً با چنین سطحی از واکنش از سوی مجاهدین مواجه نمی‌شد. اما نویسنده عمد داشت که مسئول اصلی را مورد خطاب قرار دهد و مسئولیت‌های او را یادآور شود.

«گزارش ۹۲»، مسعود رجوی را از «برج عاج» پایین آورده، از وی «تقدس» زدایی کرده و همچون یک رهبر زمینی خواهان پاسخگویی او شده است، چیزی که در قاموس او نمی‌گنجد، چرا که وی در سازمان مجاهدین مقام و منزلتش از «خداوند قهار» و «قادر متعال» بالاتر است. به تعبیر مجاهدین، خداوند در آسمان است و او در روی زمین. شما می‌توانید به درگاه خداوند شکوه و گلایه کنید اما بیش از دو دهه است که در سازمان مجاهدین کسی در درون تشکیلات نیز حق نوشتن نامه خطاب به رهبری را ندارد.

«گزارش ۹۲»، چهره‌ای واقعی فردی را نشان می‌دهد که خود را «منجی» بشریت معرفی می‌کند و گل سرسبد تکامل، «قله حق» و جانشین «حبیب خدا».

او در بحث «هویت» یکی از بحث‌های پایه‌ای مجاهدین مطرح می‌کند که در «سرمایه‌داری» ارزش، پول و سرمایه است، در «سوسیالیسم» اومانیزم و در توحید «خدا» و سپس بحث نبوت و مسئله هدایت و رهبری را مطرح می‌کند و پیوند آنان با خدا را توضیح داده و به القاب پیامبران اولوالعزم که عبارتند از «نبی‌الله»، «خلیل‌الله»، «کلیم‌الله»، «روح‌الله» و «حبیب‌الله» اشاره می‌کند و خود را ادامه‌ی آنان می‌خواند. (نقل به مضمون)

این گزارش، مسئولیت‌پذیری منجی‌مآبانه‌ی مسعود رجوی را که تحت عنوان عمل به «مسئولیت تاریخی» و «مأموریت الهی» و «ابتلا و آزمایش الهی» عرضه می‌شود، می‌شکافد و نشان می‌دهد او با توسل به این عناوین چگونه بر جان و مال و روح و روان افراد مسلط شده و از هرگونه پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری طفره رفته است.

مهدی ابریشم‌چی در جریان بحث‌های مربوط به «انقلاب ایدئولوژیک» به نیابت از سوی «دفتر سیاسی مجاهدین» می‌کوشید برای رجوی «مسئولیت‌پذیری منجی‌مآبانه» و «رسالت» بتراشد:

«ابتلاء، یکی بعد از دیگری، ابتلاء بعد ابتلاء، در عمل به اثبات رسید که دیگر اینجور ابتلاءها برای مسعود ابتلاء نیست و همه‌ی اون‌ها را گذرانده، پس شاید کار خداست که مدل‌های تازه‌ای را پیش می‌آره تا ببیند اینقدر این بنده‌اش قُرض است که بتونه در رأس رهبری مجاهدین، اینجوری رسالت پیش بردن یک انقلاب و ایدئولوژی‌اش را بهش بده؟ انگار خدا هم خوب می‌دونه کجا انگشت بگذاره. اونجا که بنده‌اش رو سراپا مبتلا کند، بسوزد و آزمایش کند. والله داستان زندگی شخصی مسعود که به خدا قسم هرگز از زندگی ایدئولوژیکی و مبارزاتی و سیاسی‌اش جدا نبود، همیشه پُر از ابتلا بوده، والله جهاد اکبر بوده و نمی‌دونم از کدام یکی براتون بگم.» (نشریه مجاهد پانزدهم فروردین ۱۳۶۴ شماره‌ی ۲۴۱)

آنچه مهدی ابریشم‌چی در مورد «ابتلاء» و «رسالت» می‌گوید موضوعی است که در ارتباط با «انبیا» مطرح می‌شود. مسعود رجوی بعدها به جایی رسید که مرجان ملک‌صیادآبادی را که به خدمت رژیم درآمده بود و او به غلط فکر می‌کرد کشته شده است به عنوان «بینه» انقلاب مریم معرفی کرد. قرآن به صراحت عنوان می‌کند که «رسولان» و «انبیا» با «بینه» و نشانه به رسالت می‌رسند.

مسعود رجوی و بلندگوهایش سه دهه تبلیغ می‌کردند تأثیر آنچه وی انجام داده در دهه‌های بعد مشخص می‌شود.

«دفتر سیاسی» ۱۹ نفره‌ی مجاهدین که ۱۴ نفر از اعضایش پس از تأیید «انقلاب ایدئولوژیک» و پذیرش ازدواج مسعود رجوی و مریم عضدانلو یک شبه توسط رهبری عقیدتی به این مقام، ارتقا پیدا کرده بودند، در صورت انقلاب ایدئولوژیک و راهگشایی آن مدعی بود:

«بر همین روال آثار عظیم ایدئولوژیکی و سیاسی اجتماعی رهبری مسعود و مریم در طول زمان به ظهور خواهد رسید»

9

«اکنون در پرتو رهبری مسعود، ما در آستانه‌ی جهش ایدئولوژیکی و تشکیلاتی عظیم دیگری هستیم که آثار گسترده‌ی استراتژیکی و اجتماعی و سیاسی آن به موقع خود به منصفی ظهور خواهد رسید.»

9

«فرماندهان و مسئولین بالاتر مجاهدین امروز تا حدودی با ابعاد این جهش عظیم ایدئولوژیک درونی که ظرفیت و توان انقلابی مجاهدین را صد چندان نموده و صفوف پولادین ما را هر چه پاکیزه‌تر و یگانه‌تر می‌سازد، آشنا شده‌اند. فردا در جریان سقوط محتوم رژیم ضدبشری خمینی و در جریان نوسازی و بنای ایران دموکراتیک همگان با آثار و عوارض و ابعاد این قدم مهم تاریخی بیشتر آشنا خواهند شد.»

9

«البته تا به حال ما خیرات درون سازمانی این انقلاب ایدئولوژیک را برده‌ایم. به امید روزی که خیرات اجتماعی‌اش را هم ببریم. همه اکتشاف جدید ابتدا آزمایشاتی هستند و بعداً صنعتی و اجتماعی می‌شوند.»

«گزارش ۹۲» رو در روی چنین اظهاراتی که پوچ بودن آن‌ها در عمل به اثبات رسیده، تأکید داشت:

«تبلیغات توتالیتتر، علمی‌گری عقیدتی و فن عبارت‌پردازی‌اش را در قالب پیش‌بینی‌های بسیار بلند مدت و توخالی می‌گنجاند، زیرا از نظر عوام‌فریبی، بهترین راه برای پرهیز از بحث بیشتر، این است که گفته شود تنها آینده می‌تواند حقانیت این پیشگویی‌ها را آشکار سازد و بدین شیوه، کاری کرد تا استدلال از قید هرگونه نظارت زمان حال خلاصی یابد.» (توتالیتاریسم، هانا آرنه، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۶، ص ۱۰۶ و ۱۰۷)

مجاهدین می‌کوشیدند «پیوند تمام عیار با رهبری عقیدتی» را «اکسیر حیات»ی جلوه دهند که در اختیار همه است و «گزارش ۹۲» تأکید می‌کند که «انقلاب ایدئولوژیک» و «پیوند تمام عیار با رهبری عقیدتی» نه تنها «اکسیر حیات» نبوده بلکه «جام زهری» بود که در حلقوم مجاهدین ریخته شد و به آثار هولناک آن اشاره می‌کند.

مسعود رجوی تأکید کرده بود:

«داستان ازدواج من و مریم، داستان باغ آئینه بود. همه باید در این رستاخیز انقلابی فرو روند. یا پاک و طیب و طاهر و مطهر (گذشته هر چه بود گذشت) با تولدی جدید و به پاکی و صفای طفل شیرخواره با انرژی آزاد شده و با روح و روانی آمرزیده بیرون می‌آیند و یا بیرون از صف مجاهدین. بله دیگر هیچ انقلاب ناکرده‌ای در صفوف مجاهدین نخواهد ماند.» (نشریه مجاهد شماره ۲۵۳ ص ۴۳)

و «گزارش ۹۲» تأکید می‌کند نه تنها «رستاخیز» ایدئولوژیک مجاهدین، آنها را به بهشت وعده داده شده رهنمون نکرد بلکه به جهنمی خودساخته روانه کرد. و در طفلی که زاده شد به جای «روح و روانی آمرزیده»، روانی مسخ‌شده و بیمار شکل گرفت.

همچنین نویسنده، رودرویی تأکیدات مجاهدین اصرار دارد که افراد دلیری پیشه کرده و «فهم» خود را به کار بگیرند و جرأت اندیشیدن و نقد داشته باشند. این در تضاد کامل با دستگاه ایدئولوژیک مجاهدین است که از آن تحت عنوان «خود امامی» نام می‌برند و افراد متهم به این صفت را مجبور می‌کردند برای خلاصی از آن دست و پای مسئولین خود را ببوسند.

این کار را کسی انجام داده که به هیچ جناح و فردی وابسته نیست، در سال‌های گذشته در تبلیغات گسترده‌ی رژیم و عوامل آن از یک سو و مخالفان مجاهدین و حتی بخشی از «اپوزیسیون» کج‌فکر، ساده‌اندیش و کوتاه‌بین رژیم، از سوی دیگر، به عنوان سخنگوی مجاهدین و مسئول «اتاق فکر مجاهدین» مطرح می‌شده، یک دهه زندان بوده، در طول دوران زندان چه قبل از کشتار ۶۷ و چه بعد از آن به نمایندگی از سوی زندانیان سیاسی مسئولیت‌های مختلف در بندها داشته است. در خارج از کشور از سال ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۱ مسئولان مجاهدین در ستادهای مختلف از داخله گرفته تا روابط بین‌المللی و مالی به او اعتماد کامل داشتند. پس از جدایی از مجاهدین به فعالیت‌های خود در زمینه‌های سیاسی، حقوقی، اجتماعی، فرهنگی ادامه داده و از پشتیبانی لازم برخوردار است.

از سوی دیگر خشم روز افزون مجاهدین از آنجایی است که می‌بینند نویسنده‌ی «گزارش ۹۲»، نامه‌نگاری متعدد مسعود رجوی به مجلس خبرگان رژیم و سپس خامنه‌ای و رفسنجانی را محکوم کرده و تأکید داشته که او اجازه ندارد از «خون شهدا» و «رنج اسیران» مایه گذاشته و به عنوان سخنگوی آنها برای به دست آوردن دل بخشی از نظام بکوشد.

او رو در روی مسعود رجوی که می‌کوشید به نوعی دل موسوی و کروبی و حامیان داخلی و بین‌المللی‌شان را به دست آورد ایستاده و نگاه او را ناشی از استیصال و شکست استراتژی‌اش معرفی می‌کند.

مسعود رجوی در جریان جنبش ۸۸ و خطاب به موسوی و کروبی گفته بود:

«هرکس که با دیکتاتوری دینی و با ولایت فقیه نیست و هرکس که به حاکمیت مردم و رأی مردم پایبند است، با ماست.»

<http://www.didgah.net/maghalehMatnKamel.php?id=18027>

این در حالی بود که وی در گفتگو با مجله الوطن العربی در سال ۱۳۶۳ و در پاسخ به سوال خبرنگار که پرسیده بود: «آیا سعی نمی‌کنید با آیت‌الله‌های طرفدار غرب در درون رژیم خمینی همکاری کنید؟» گفته بود:

«همکاری ما با آیت‌الله‌های درون رژیم، همکاری با کسانیست که در سرکوب و اعدام‌ها شرکت نموده‌اند و این برای ما خودکشی است. ضمناً مخفی نمی‌کنم که برخی آیت‌الله‌ها خواستار رابطه یا همکاری با ما هستند، ولی ما نمی‌توانیم کسانی را که همکاری آنها به خوشنامی ما لطمه خواهد زد بپذیریم.» (نشریه مجاهد شماره ۱۹۶ نهم فروردین ۱۳۶۳)

رجوی همچنین قبلاً مهندس بازرگان را نیز «وابسته‌گرا» معرفی می‌کرد و حاضر به همکاری با «نهیض آزادی» نبود و می‌گفت:

«... مضافاً بر حزب توده، جریان‌ات وابسته‌گرا از قبیل نهیض آزادی (بازرگان) را- که البته واجد هیچ شانسی در آینده نیستند- نیز در خط استقلال و آزادی ایران شناخته و حاضر به همکاری و اتحاد با آنان نمی‌باشد.»

(مسعود رجوی- مجاهد شماره ۱۹۶ نهم فروردین ۱۳۶۳)

و از همه مهم‌تر «گزارش ۹۲» به عنوان اولین قدم خواستار کناره‌گیری مسعود رجوی از قدرت و پذیرش مسئولیت اقدامات صورت گرفته و اعاده‌ی حیثیت از قربانیان شده بود.

ناتوانی مجاهدین در پاسخ به «گزارش ۹۲»

سازمانی که پس از پیروزی انقلاب، بسیاری از مردم و جوانان به آن امید بسته بودند، اینک به جایی رسیده است که از پاسخ دادن به ساده‌ترین پرسش‌ها و توضیح دادن سیاست‌هایش و حل جزئی‌ترین «تضاد»ها نیز ناتوان و درمانده است و چنان در مشکلات و بحران‌های درونی و ساختاری‌اش زمینگیر شده که جز دشنام و تهدید و پرونده‌سازی و مشت‌ی ادعاهای بی‌پشتوانه و دروغ‌گویی و شعارهای توخالی و برخوردهای عصبی و نابخردانه، هیچ حرفی برای گفتن ندارد. به همین دلیل است که با «آزادی مطبوعات» و «بیان» سر سازش ندارد و هر حقیقتی که منافع رهبری مجاهدین را تهدید کند، یک توطئه محسوب می‌کند. مسعود رجوی پیش‌تر در مورد خصیصه‌ی ارتجاع گفته بود:

«ارتجاع با آزادی مطبوعات، و بیان حقایق سرسازش ندارد. و تا آنجا که قدرتش اجازه دهد، سعی می‌کند حق بیان را انحصاراً خودش در اختیار داشته باشد. بر اساس منطق انحصارطلبانه‌ی ارتجاع، بیان هر حقیقتی که منافع آن را تهدید کند، یک توطئه محسوب می‌شود!!» (ارتجاع چیست و مرتجع کیست؟ انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران، چاپ دوم، مرداد ۵۹، صفحه ۳۵)

مسعود رجوی در مورد «سیستمی که ماهیت انحصارطلبانه به خود می‌گیرد گفته بود:

«موقعی که سیستمی ماهیت انحصارطلبانه به خود گرفت، بالاچار بایستی با آزادی‌های انقلابی مبارزه کند. برای این مبارزه نهادها و روش‌های سرکوب شکل می‌گیرد و امکان اعمال شکنجه به وجود می‌آید.»

(نشریه مجاهد شماره ۱۰۱، بیست و پنجم آذرماه ۱۳۵۹)

سازمانی که نتواند به تضادهای درونی و تناقض‌هایش به موقع پاسخ بگوید؛ سازمانی که از بازنگری و واکاوی مستمر و زمانبندی شده‌ی برنامه و سیاست‌هایش عاجز باشد و نتواند شکست‌ها و ضعف‌ها و کمبودهایش را به موقع و بگونه‌ای اصولی و منطقی ارزیابی کرده و علت‌هایش را بازشناسد، طبیعی است که هیچگاه نخواهد توانست در برابر منتقدان‌اش واکنشی مناسب و مثبت و جذب‌کننده داشته باشد. هر سازمان سیاسی‌ای تا زمانی که تضادهای درونی و ساختاری‌اش را در میان خود حل نکرده باشد، هر واکنشی که با بیرون بروز دهد، عصبی، منفی و دافعه برانگیز خواهد بود و ناگزیر خواهد شد که به شانتاژ و دروغ و پرونده‌سازی و سناریو‌هایی همچون «پاک کردن صورت مسئله» و شیوه‌های پلیسی و حذف منتقدانش روی‌آورد؛ اگر قدرت داشته باشد، دست به حذف فیزیکی منتقدان و مخالفان‌اش می‌زند و اگر در قدرت نباشد و امکانات‌اش محدود باشد، از روش‌های تخریب و ترور شخصیت استفاده می‌کند.

ورشکستگی سیاسی را می‌توان در همکاران و ستون نویس‌های سایت همبستگی ملی، یکی از ارگان‌های اصلی مجاهدین دید.

رهبری سازمان مجاهدین و اعضا آن، در همان آغاز و زمانی که در برابر کیش شخصیت مسعود رجوی و انقلاب ایدئولوژیک نوین‌اش، به اختیار یا به اجبار لنگ انداخته و به جای هرگونه مخالفت و پایداری در برابر او، وارونه رفتار کرده و وی را به جایگاهی برتر از ولایت فقیه برنشانند و شعار ارتجاعی «ایران رجوی، رجوی ایران» سردادند، سازمان را در سرانحیبت دگردیسی به یک سیستم تمامیت‌خواه غلط‌اند و امروز این سازمان به ورطه‌ای افتاده است که به سختی راه گریز و چاره‌ای برایش متصور است. چون از همان زمان، به تدریج، دروغ‌گویی و ریا و توطئه و خشونت، نه شیوه بلکه جزیی از منش و فرهنگ‌اش شد؛ و این سرانجام محتوم هر جریان تمامیت‌خواه و مرتجع در هرکجای جهان است.

موفقیت «گزارش ۹۲» یا توهّمات نویسنده‌ی آن

به جای آن که نویسنده، سالگرد انتشار «گزارش ۹۲» را گوشزد کرده و دستاوردهای آن را برشمارد، این مجاهدین هستند که با انتشار مقالات متعدد و تأکید روی فرا رسیدن سالگرد این گزارش، دن‌کشیت‌وار درهم شکستن «توطئه»ها را جشن می‌گیرند.

با انتشار «گزارش ۹۲»، مجاهدین برای مقابله با آن دچار تناقضات زیادی شده و هیچ‌یک از مواضع‌شان در ارتباط با این گزارش و نویسنده‌ی آن با هم نمی‌خواند. از یک طرف مطرح می‌کنند که این گزارش با شکست مطلق روبرو بوده و ای‌کاش ۱۰ سال زودتر انتشار می‌یافت تا هم نویسنده می‌سوخت و هم ما قوی‌تر و منسجم‌تر می‌شدیم و از طرف دیگر از خواب و خوراکشان می‌زنند، سالگرد انتشار «گزارش ۹۲» را یادآوری و نویسنده‌ی آن را بزرگترین خطر معرفی می‌کنند و همه‌ی نیروهایشان را برای مقابله با آن بسیج می‌کنند.

در این راه تا آنجا پیش می‌روند که برای مقابله با آن، پس از گذشت ۳۳ سال از سرکوب خونین سی خرداد، تن به تشکیل انجمن‌های جور و واجور «زندانیان سیاسی» می‌دهند که علیرغم ادعاهایشان وظیفه‌ی اصلی آن‌ها

مقابله با «گزارش ۹۲» و تحریف حقایق زندان است که در بخش‌های بعدی به آن می‌پردازم.

همچنین مسعود رجوی از روی «گزارش ۹۲»، عنوان «تعهد ۹۲» را کپی‌برداری کرده و مجاهدین را وادار می‌سازد تحت این نام دوباره با او «بیعت» کنند.

مجاهدین ناتوان و مستأصل از رویارویی با «گزارش ۹۲»، به آرزوهایشان جنبه‌ی واقعیت بخشیده و به هواداران‌شان مژده می‌دهند که نویسنده دچار بیماری صعب‌العلاج بوده و با مرگ دست‌وپنجه نرم می‌کند. گویا به این ترتیب از کابوس «گزارش ۹۲» و پی‌آمدهایش رهایی می‌یابند.

مخمس‌ی بزرگی که «گزارش ۹۲» برای رهبری مجاهدین ایجاد کرده از آنجا ناشی می‌شود که نویسنده‌ی آن مخالفت با شیوه‌های به کارگرفته شده از سوی مجاهدین و حتی نقض شدید حقوق بشر توسط آن‌ها را توجیهی برای نزدیکی به یکی از جناح‌های رژیم نمی‌کند. هرگونه ناروایی و ناراستی از سوی مجاهدین از حساسیت او نسبت به خطر حاکمیت رژیم برای آینده‌ی کشورمان نمی‌کاهد. دافعه‌ی مجاهدین و رفتار آن‌ها وی را به چشم‌پوشی از جنایات رژیم و دل بستن به جناح‌های درونی آن که خود در تحقق این جنایات سهیم بوده‌اند وادار نمی‌کند. شکست استراتژی مجاهدین و به بن‌بست رسیدن آن وی را به نادرستی مبارزه با رژیم و نفی حق مردم ایران برای مقاومت در برابر دیکتاتوری مذهبی نمی‌رساند.

مسعود رجوی نمی‌تواند با اشاره به مواضع سیاسی وی، نقض شدید و فاحش حقوق بشر در مناسبات مجاهدین را بپوشاند. همین‌ها کار را برای مجاهدین و شخص مسعود رجوی سخت و مقابله با «گزارش ۹۲» و نویسنده‌ی آن را در درازمدت بی‌حاصل می‌کند.

مسعود رجوی در حساب و کتابش، موارد قبلی را در نظر می‌گرفت که با کمترین هزینه بر آن‌ها فائق آمده بود. مجاهدین با کمترین هزینه‌ی ممکن از پس کناره‌گیری مسعود بنی‌صدر و حتی انتشار کتاب «خاطرات یک شورشی ایرانی» او برآمدند. در حالی که او نماینده‌ی شورای ملی مقاومت در آمریکا بود و کتاب‌ها و گزارش‌های مجاهدین به نام او انتشار می‌یافتند. مجاهدین حتی به سادگی از پس برکناری و محاکمه و صدور حکم اعدام علی زرکش نفر دوم این سازمان برآمدند. رجوی همچنین با تهدید و ارعاب و تحقیر و تطمیع، مسئله‌داری و کناره‌گیری اعضای دفتر سیاسی و کمیته مرکزی مجاهدین را پشت سر گذاشته بود.

اما این بار حساب پافشاری و نهراسیدن نویسنده‌ی «گزارش ۹۲» را که موقعیتی هم در مجاهدین نداشت نکرده بود و اثرات آن را تا این حد عمیق و تکان‌دهنده نمی‌دانست که شورای ملی مقاومت را هم با بحران مواجه کند. و راهی نو برای کسانی باز کند که سال‌ها مورد اذیت و آزار مجاهدین قرار گرفته بودند و با بغضی فروخورده در خود فرو می‌رفتند. آن‌ها این امکان را یافتند که بدون آلودگی به رژیم، سرگذشت غم‌انگیز و در عین حال عبرت‌آموز خود از یک تجربه‌ی هولناک را برای نسل‌های آینده به یادگار بگذارند.

پس از انتشار «گزارش ۹۲» بود که گزارش منحصر به فرد و خواندنی زنده‌یاد کمال رفعت‌صفایی از «انقلاب ایدئولوژیک» مسعود رجوی تحت عنوان «تاریخ و تجربه» انتشار یافت. او این سلسله گزارش‌ها را در آخرین ماه‌های عمرش و در حالی که با سرطان دست‌وپنجه نرم می‌کرد و دیگر مرفین هم پاسخگوی دردهای او نبود به رشته‌ی تحریر در آورد و پس از گذشت دو دهه توسط خانواده‌اش انتشار یافت.^۵

اثرات این حرکت برای مجاهدین آنچنان تکان‌دهنده است که این سازمان علاوه بر مقرری که کمیساریای عالی پناهندگان به افراد انتقال داده شده به آلبانی می‌پردازد، با پرداخت «حق‌السکوت» ماهانه می‌کوشد آن‌ها را از پیوستن به این حرکت و بازگویی تجربیات و مشاهدات‌شان بازدارد. و یا در قبال پرداخت هزینه‌های هنگفت تعدادی از آن‌ها را وامی‌دارد که امضایشان را زیر مطالب نوشته شده توسط مسئولین این سازمان قرار دهند.

اعضای شورای رهبری مجاهدین مجبور شده‌اند شخصاً به ساده‌ترین نیروها زنگ زده و با صرف ساعت‌ها انرژی به توجیه آن‌ها برای برخورد با نویسنده و یا مشکلات به وجود آمده بپردازند. بالاترین مسئولان مجاهدین در قالب تیم‌های مختلف با خرید سبدهای گل گرانقیمت به خانه‌ی هواداران مسئله‌دار مجاهدین می‌روند تا آن‌ها را مجاب به همکاری کنند.

موفقیت «گزارش ۹۲» در حالی به دست آمد که نویسنده تأکید کرده و می‌کند که مانند تعدادی از جدانشدگان در سازمان مجاهدین دارای جایگاه ویژه‌ای نبوده و ادعایی هم در این زمینه نداشته و ندارد.

مجاهدین با دست‌پاچگی، برای جلوگیری از ریزش هرچه بیشتر نیروها و به منظور ممانعت از دست به قلم شدن دیگر ناراضیان از خود ناپردباری و عدم تحمل عجیبی نشان می‌دهند. آن‌ها وقتی با درد دل یک زندانی سیاسی سابق با مادرش روبرو می‌شوند، عنان از کف می‌دهند و مقاله‌ای بی‌سر و ته به نام یکی از ساکنان لیبرتی انتشار داده و نویسنده را «شقی‌تر از پاسدار» و «تازه‌مزدور که‌نسال» و ... می‌نامند:

^۵ همه‌ی مسئولان مجاهدینی که در گذشته از این سازمان جدا شده‌اند و در نهان خود بر درستی روایت «کمال» و دیگران صحه می‌گذارند و شاهد دروغ‌پردازی و ژان‌خواهی مجاهدین هستند، چنانچه به سکوت خود ادامه دهند، «وجدان» و «اخلاق» را زیر پا گذاشته و به نسلی که پرپر شد و آرمان بنیانگذاران مجاهدین، شهدا و رنج‌دیدگان ظلم و جفا می‌کنند.

«در فرومایگی این خودفروختگان همین بس که اخیراً دیدم یکی از ته خطی‌هایشان که کفگیر جنباش در بهانه‌تراشی برای تیز کردن تیغ جلاد بر گلو می‌جاهدین به ته دیگر [دیگ] خورده است، در سایت تواب نشسته به خون، دست به قلم برده است. این مزدور شقی‌تر از پاسدار برای لجن‌پراکنی علیه ما از تشابه اسمی مادر مرحومش با نام فرارگاه اشرف نیز نگذاشته است. این تازه مزدور که‌نسال می‌نویسد: "دردلی با مادرم، (اشرف سرهنگ پور)، شش سال و نیم از رفتنات می‌گذرد، اگر بودی، امروز ۹۱ ساله می‌شدی. . . . مادر، نیستی که ببینی آن‌هایی که امروز در پاریس، همان‌جا که خمینی وعده‌ی ایجاد بهشت می‌داد نشسته‌اند، چه جهنمی در «اشرف» که «همنام» توست ساخته بودند.»

<http://www.aftabkaran.com/maghale.php?id=3924>

گویا بدنه‌ی اصلی مجاهدین که اکثریت‌شان دهه‌ی ششم و هفتم عمرشان را سپری می‌کنند، همگی جوانان رشید و برنا و رعنا هستند و منتقدانشان «که‌نسال» و «عجوزه»^۶ این اتهامات را متوجه کسی می‌کنند که پاسداران دربان زندان قزلحصار، سر خواهرش را که شب عید به ملاقات او آمده بود جلوی دختر شش ساله‌اش لای درب زندان گذاشته و له کردند. مجاهدین بهتر از هر کس به سلامت سیاسی و وجدانی او باور دارند و خشم‌شان هم از همین روست.

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-60166.html>

ناظران تنها بخشی از واکنش‌های مجاهدین را می‌بینید و گرنه در ایمیل‌هایی که به آدرس من و همسرم و دیگر منتقدان و مخالفان مجاهدین می‌فرستند از هیچ زشتی‌ای فرو گذار نمی‌کنند. از آن‌جایی که مسعود رجوی در مقام رهبر عقیدتی مجاهدین تئوریزه کرده است که «لا حياء فی الدین»، در دین حیایی نیست و در جریان انقلاب ایدئولوژیک و تحولات بعدی مجاهدین، بی‌حیایی را در تاروپود این سازمان نهادینه و در عمل پیاده کرده است، شیفتگان رجوی و دستگاه ایدئولوژیک وی، رهنمود او مبنی بر ضرورت بی‌حیایی و بی‌شرمی را در نامه‌نگاری به کار بسته و آن‌چه را که شایسته‌ی خودشان و هم‌کیشان و هم‌نظرانشان هست به نویسنده و دیگر منتقدان نسبت می‌دهند. این همان کاری است که وابستگان «بیت رهبری» در ایران در ارتباط با نوری‌زاد یکی از منتقدان نظام انجام می‌دهند و وی در نامه‌ی سی‌و یکم‌اش به خامنه‌ای، روی آن دست گذاشته و می‌نویسد: «در وجهی تمثیلی شما و خانواده‌ی مکرم شما را از بیت رهبری برکنده و در خانه‌ی خود اسکان می‌دهم» و سپس به شرح موقوف می‌پردازد.

<http://nurizad.info/?p=24934>

البته نوع نگارش وابستگان مجاهدین از آن‌چه نوری‌زاد روایت می‌کند، وقیحانه‌تر و زشت‌تر است. در هیچ سایت مستهجن و کثیفی مشابه آن‌ها را نمی‌یابید. این واکنش‌ها نشان می‌دهد که «گزارش ۹۲» چنان کارساز بوده که مجاهدین را به لجام‌گسیختگی کشانده اما تأسف‌آور آن‌که یک جریان سیاسی تا این حد دچار سقوط اخلاقی، سیاسی و وجدانی شده است.

«گزارش ۹۲»، تکرار اتهامات رژیم و فاقد نوآوری

می‌گویند آن‌چه در «گزارش ۹۲» آمده، «دعاوی و لجن‌پراکنی‌های هزار بار تکرار شده» و تکرار اتهامات رژیم در سی سال گذشته بصورت یکجا و مدون علیه «اپوزیسیون اصلی» است و نکته‌ی جدیدی در آن نیست و هدف آن نابودی مجاهدین و خلاص شدن رژیم از شر آن‌هاست. با این حساب، کار باید بر مجاهدین سهل و آسان باشد، اگر این حرف‌ها «کهنه» بوده و سی سال است از سوی دشمن تکرار می‌شده و می‌شود، چرا مجاهدین را به واکنش‌هایی برانگیخته که خود را در چشم همگان، خشن، بی‌نزاکت و تهمت‌زن معرفی می‌کنند که از هرچه نقد و پرسش هراسان و گریزان است؟

آیا انتشار یک گزارش می‌تواند زمینه‌ساز نابودی یک سازمان که ادعای آلترناتیوی دارد بشود؟ آیا این ادعا نشان‌دهنده‌ی ضعف مفرط مجاهدین نیست؟

می‌گویند این «گزارش»، «کیفرخواست» تهیه شده علیه رهبری عقیدتی مجاهدین است. بیا باید بپذیریم حق با مدعیان است. پاسخ منطقی و متمدانه‌ی متهم به اتهامات دادستان فرضی کجا منتشر شده است؟ یک تکذیبیه‌ی رسمی از سوی مسعود رجوی در مورد اتهامات مربوط به دستگیری، شکنجه، زندان، آزار و اذیت و ... در «فرارگاه اشرف» نشان من داده شود همه‌ی ادعاهایم را پس می‌گیرم. یک تکذیبیه‌ی خشک و خالی راجع

^۶ مجاهدین در نوشته‌هایشان خواهران اقبال را «عجوزه» می‌نامند.

<http://www.mojahedin.org/pages/printNews.aspx?newsid=138786>

به نشست‌های «حوض» و «غسل» و «طعمه» و «دیگ» و تحقیرهایی که نسبت به وارسته‌ترین انسان‌ها در آن‌ها صورت گرفته صادر شود من به خاطر انتشار «گزارش ۹۲» پوزش خواهم خواست. یک تکیه‌ی رسمی و کامل از سوی مسعود و مریم رجوی راجع به «رقص رهایی» منتشر کنند من به خاطر نگارش «گزارش ۹۲»، عذر خواهم خواست و فعالیت سیاسی را رها می‌کنم. رهبری مجاهدین مثل همه‌ی دیکتاتورهای خیال می‌کرد فکر همه جا را کرده است. در تصور نمی‌گنجید با فروپاشی دولت بعث، راز زندان و شکنجه در «اشرف» از پرده بیرون بیافتد و یکباره با این همه شاهد و قربانی روبرو شود. او فکر می‌کرد «صدای قربانیان شکنجه و استبداد» را «در ظلمت عوامفریبی» محو می‌کند. خودش در پاییز ۵۹ برعکس سیاستی که بعدها در «اشرف» جایی که حاکمیت یافته بود اجرا کرد هشدار داده و گفته بود:

«در آغاز صدای قربانیان شکنجه و استبداد در ظلمت عوامفریبی مرتجعین محو می‌شد، اما مگر می‌توان حقیقت را برای همیشه پنهان داشت؟ این خیال خامی است که تمامی شکنجه‌گران و خودکامگان به آن دلخوشند اما سرانجام ناله‌های ضعیف قربانیان، در خشم خروشان خلق متجلی می‌گردد. اکنون به نقطه‌ای رسیده‌ایم که با عوامفریبی نمی‌توان واقعیت شکنجه را انکار کرد. بلکه بایستی بطور جدی آن را بررسی کرد و پاسخ مناسب‌تری برای آن پیدا نمود. (گفتگو با مسعود رجوی در مورد شکنجه- نشریه مجاهد شماره ۱۰۱، بیست و پنجم آذرماه ۱۳۵۹)

مسعود رجوی مانند همه‌ی دیکتاتورهای خود را تافته‌ی جدا بافته می‌دید و تصور می‌کرد «می‌توان حقیقت را برای همیشه پنهان داشت» اما «سرانجام ناله‌های ضعیف قربانیان» تجلی پیدا کرد.

او عمق حرفی را که خود خطاب به سردمداران رژیم می‌زد درک نمی‌کرد:

«خب اگر از انتشار این قبیل خبرها واهمه دارید، اشکال به خودتان برمی‌گردد که خبر ندارید که: دنیا با همه‌ی ساختمان‌هایش، شیشه‌ای شده! به قول معروف دنیا تقریباً به یک آکواریوم تبدیل شده، همه چیز آن را می‌توان دید، دیگر به سختی بشود چیزی را پنهان کرد. ... و حرف آخر این‌که: شکنجه و کشتار نکنید تا خبرش هم پخش نشود! به همین سادگی!»

<http://www.mojahedin.org/mobile/137221>

او هنوز باور ندارد که «دنیا با همه‌ی ساختمان‌هایش، شیشه‌ای شده» و «به سختی بشود چیزی را پنهان کرد».

اگر نامه‌ی سرگشاده‌ی نویسنده به مسعود رجوی همان حرف‌های قبلی است پس این همه هراس مجاهدین برای چیست؟ چرا صدها نشست در اروپا و آمریکا و اشرف و لیبرتی سر آن گذاشته شد؟ چرا بیش از یک سال است که همه‌ی هم و غم آن‌ها برخورد هیستریک و غیرعقلایی با این نامه‌ی سرگشاده و نویسنده‌ی آن است؟

حتی اگر «گزارش ۹۲» همانی می‌بود که مجاهدین برای فرار از پاسخگویی تبلیغ می‌کنند باز هم دلیلی بر نادرستی آن نبود. با دلیل و منطق بایستی به آن پاسخ داد. شاهدان زیادی برای ادعاهای مطرح شده موجودند. پس از انتشار «گزارش ۹۲»، یکی از وابستگان حقوق‌بگیر مجاهدین در شورای ملی مقاومت به صحنه فرستاده شد تا مدعی شود منابع «گزارش ۹۲» همان منابع وزارت اطلاعات هستند و به همین دلیل نویسنده نامی از آن‌ها نبرده است. پس از آن بود که تعدادی از افراد با اسم و عکس به صحنه آمده و از رنج‌ها و فجایعی که در «اشرف» و زندان‌های آن و نشست‌های درونی مجاهدین بر سرشان آمده بود سخن گفتند و به این ترتیب کار را برای مجاهدین سخت‌تر کردند.

مجاهدین به خاطر فرار از مخمصه‌ای که در آن قرار گرفته‌اند هر رطب و یابسی به هم می‌بافند که از پاسخگویی بگریزند و به زعم خود «گزارش ۹۲» را بی‌اعتبار جلوه دهند. ادعا می‌کنند تیمی به همراه امکاناتی ویژه در اختیار نویسنده بوده تا این گزارش را تهیه کند. گویا در صورت صحت ادعای آن‌ها از ارزش «گزارش» کاسته می‌شود و لزوم پاسخگویی از بین می‌رود.

با پریشانه‌جالی مدعی می‌شوند مجموعه مقالات استعداد پرپر شده‌ی میهن‌مان، کمال رفعت صفایی که پیش از مرگ زودرس‌اش تحت عنوان «تاریخ و تجربه» به رشته‌ی تحریر درآورده بود و توسط خانواده‌اش در سائیتی که به نام او راه‌اندازی شده، انتشار می‌یابد

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-60308.html>

توسط ایرج شکری نوشته می‌شود :

«شاید منظور ایشان مطالب افشاگرانه منتسب به کمال رفعت صفایی تحت عنوان «تاریخ و تجربه قسمت یکم و دوم» که بیست سال پس از فوت وی توسط ایرج شکری نوشته شده است باشد، که باید گفت آقای محترم به کاهدون زدی.»

<http://www.aftabkaran.com/maghale.php?id=3932>

گویا کمال رفعت صفایی یکی از سینه‌چاکان رهبری عقیدتی مجاهدین بوده است و پس از مرگ وی ادعاهایی خلاف واقع به او نسبت داده می‌شوند. این در حالی است که کمال در زمان حیاتش در شعر بلند «در ماه کسی نیست»، مسعود رجوی را از «ماه به چاه» آورد و سرود:

«پیش از آن که در ماه مستقر شوی
بر همین زمین
فرودگاهی مهیا کن!
زیرا
ماه
قرارگاه خدایان را
در خویش ویران کرده است

....

سر خوش نباش که برتارک تکامل موعود
مقام داری
در تو
برج توهم دیرپای نادانی ست
بی تو
من
شاعر خواهم بود
تو اما بی من
پاسبان اقتدار تاریک خویش خواهی بود
زیرا
تو آن مفتشی
که حتی
رویای دوستان خود را
در جستجوی معصیت
می‌کاود
تا امامتی بی تهدید را
نصیب برد

....

نه!
در جنگل
هیچ درختی مقدس نمی‌شود
"مقدس"
تک درختی ست متروک
که با دخیل‌های ارزان
مزین می‌شود»

کمال دلگیری خود را نیز چنین سروده بود:

«دلگیرم از خویش
زیرا
ستایش بی مضایقه را به ابلهی نوشاندم
که در دگردیسی بی مقدار
تیغ بر شعور مشترک نهاد و
به فتوای تردیدناپذیر تکامل مبدل شد

ابلهی که همراهان خویش را از "آبشار" فروریخت
تا خود
همچون خدایی خشک
بر ستیغ خشک
خدا بماند»

(کمال رفعت صفایی- در ماه کسی نیست، تیرماه ۱۳۶۸)

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-60108.html>

https://www.youtube.com/watch?v=vdlbT_BtIqI

کمال که زندانیان سیاسی مجاهد زندان گوهردشت، در کشتار ۶۷ با سروده‌های او بر طناب دار بوسه می‌زدند، زنده نیست تا مجاهدین دوباره مدعی شوند صدای جرینگ جرینگ سکه‌های اهدایی رژیم در جیب‌هایش را می‌شنوند. او با درد سروده بود:

«ما چون سیب نیم خورده
که از دندان گرازی به جا مانده ست
تا آخرین نفس
زخم نبودن آن نیم دیگر خود را
در جان خود داریم»

اما گفتن چنین یاوه‌هایی در مورد اثر او، خرجی ندارد. به ویژه وقتی وجدانی هم نباشد.

انقلاب دیجیتالی و «گزارش ۹۲»

مسعود رجوی هنوز به اندازه‌ی کافی تأثیرات شگرف انقلاب دیجیتالی در زندگی مردم و امکانات متنوعی را که برای روشننگری مهیا کرده جدی نگرفته است. تارهایی که او به دور خود تنیده اجازه نمی‌دهد بفهمد که دیگر قادر نیست همچون دهه‌ی ۶۰ خورشیدی، با اتکا به دستگاه تبلیغاتی مجاهدین، صدای مخالفان بدون تربیون و امکانات تبلیغاتی را خاموش کند. او هنوز پیام کمال رفعت صفایی را نمی‌تواند درک کند که دردمندانه سرود:

«راه
هیچگاه ویران نبوده است و
نیست
این راهنماست که ویران است»

تصور ساده‌انگارانه‌ی مسعود رجوی پس از انتشار «گزارش ۹۲» این بود که می‌تواند با یک بیانیه‌ی شورای ملی مقاومت و یا کمیسیون «قضایی» این شورا که اداره‌اش به عهده‌ی سنابرق زاهدی^۷ یکی از بریدگان زمان شاه است به مقابله با «گزارش ۹۲» بیاید. اما چیزی نگذشت که متوجه‌ی اشتباهش شد و به زعم خود کمربندهایش را سفت کرد و نیروهایش را با تمام قوا به صحنه فرستاد. با این حال هرچه زد بر در بسته زد و گشایشی برایش حاصل نشد.

علیرغم همه‌ی تمهیداتی که وی برای جلوگیری از انتشار پیام «گزارش ۹۲» اندیشیده بود، خبر انتشار این گزارش از دیوارهای لیبرتی هم گذشت و معضل بزرگی برای مجاهدین ایجاد کرد. ساکنان لیبرتی که برای مصاحبه با کمیساریای عالی پناهندگان به خارج از این کمپ می‌روند از این امکان برخوردار شدند که با بستگان و آشنایان‌شان در خارج از کشور تماس تلفنی بگیرند. آن‌ها در این تماس‌ها متوجه‌ی انتشار «گزارش ۹۲» در خارج از کشور و نقد رهبری مجاهدین شدند. به دنبال بازگشت این افراد به لیبرتی این بحث در محافل درونی ساکنان لیبرتی مطرح شد. مجاهدین برای مقابله با آن مجبور به برگزاری نشست‌های چند روزه در لیبرتی شدند. مسئولان مجاهد بدون آن که «گزارش ۹۲» را در اختیار ساکنان این

^۷ وی پس از دستگیری، کرباسچی را لو داد و در دادگاه با دفاع از انقلاب سفید شاه و میهن از زندان آزاد شد و به تحصیل در رشته‌ی حقوق ادامه داد.

کمپ قرار دهند، به هر رطب و یابسی متوسل شدند و با انواع و اقسام ترفندها کوشیدند نویسنده را مأمور وزارت اطلاعات معرفی کنند که به فرمان رژیم و با طرحی از پیش تعیین شده مأموریت دارد رهبری سازمان را هدف قرار دهد و زمینه لازم برای حمله به لیبرتی و اشرف را فراهم کند. همانطور که خبر انتشار این «گزارش» به ساکنان لیبرتی رسید دور نیست که آنها در جریان محتوای آن نیز قرار گیرند.

تأثیرات «گزارش ۹۲» روی مجاهدین

واکنش مجاهدین در یک سال گذشته نشان می‌دهد که این سازمان فاقد توانایی تغییر به سمت مثبت است. چنانچه اراده‌ای در رهبری مجاهدین برای تغییر وجود داشت این گزارش انتقادی می‌توانست تأثیر مثبتی روی عملکرد این سازمان داشته باشد. آنها انتخاب خود را کرده‌اند و با این گونه تلاش‌ها تغییر مسیر نمی‌دهند. «گزارش ۹۲» فرصت مناسبی بود که در اختیار رهبری مجاهدین قرار گرفت تا با بازبینی گذشته، خود و جنبشی را که رهبری می‌کند از مخصصه نجات دهد.

متأسفانه «گزارش ۹۲» علیرغم میل نویسنده روی مجاهدین تأثیر منفی هم گذاشته است و آنها را بیش از پیش در پرت افتادن از مردم و انحرافی که به آن دچار هستند فرو برده است. دلیل آن هم واضح است. وقتی می‌کوشید با «گزارش»ی از این دست به مقابله برخیزید و به جای پاسخگویی به تک تک موضوعات مطرح شده و پذیرش مسئولیت، به دشمنی با نویسنده و منتقدین و مخالفان مجاهدین روی می‌آورید به چاهی که خود کنده‌اید بیش از پیش فرو می‌روید و سقوطتان شدت می‌گیرد. مجاهدین و هواداران این سازمان در برخورد با «گزارش ۹۲» و نویسنده‌ی آن مرتکب اشتباه و یا سوءبرداشت که امری انسانی است نمی‌شوند. آنها آگاهانه رویکردی غیرانسانی را دنبال می‌کنند. پافشاری در اشتباه و پایداری در ادامه‌ی آن و انکار حقایق، آنها را در باتلاق انحطاط، بیشتر فرو می‌برد. برای نمونه وقتی «گزارش ۹۲» به نامه‌نگاری مسعود رجوی به خبرگان رهبری اشاره کرده و آن را زیرپا گذاشتن اصول معرفی می‌کند، رهبری عقیدتی مجاهدین در اقدامی واکنشی و البته کودکانه، این بار به رفسنجانی و خامنه‌ای نامه می‌نویسد و برای جلوگیری از فروپاشی نظام چاره‌جویی می‌کند. مسعود رجوی در نامه‌ی تیرماه ۸۸ خود به رفسنجانی و «اعضای خبرگان»، به بهانه‌ی «ممانعت از خونریزی و بغی و فساد هرچه بیشتر از سوی» خامنه‌ای، خواهان برکناری او و جایگزینی آیت‌الله منتظری شده بود.

<http://www.mojahedin.org/pages/detailsNews.aspx?newsid=44537>

۴ سال بعد برای «هرچه کمتر شدن خون و خونریزی» به خود خامنه‌ای متوسل شد! و در نامه و پیامی متناقض و بی سر و ته، گاه خامنه‌ای را مخاطب قرار داد و گاه رفسنجانی را؛ و از «ولی فقیه مسلمین جهان» به عنوان «تنها راه» خواست رفسنجانی را به ریاست جمهوری برساند.

<http://www.youtube.com/watch?v=qdkfCajqYPM> <http://vimeo.com/65949681>

در حالی که در ۱۳ شهریور ۱۳۹۰ سخنگوی مطبوعاتی مجاهدین در اسلو با به نمایش گذاشتن «فرهنگ غنی‌شده»ی خود در دستگاه «انقلاب ایدئولوژیک» گفته بود:

«در پی انتشار این خبر از سوی سپاه پاسداران، سخنگوی مجاهدین در اسلو، پیشنهاد خریدن یک رأس ولی فقیه ارتجاع در ایران را به عمل آورد، اما افزود که مجاهدین و خلق ایران برای سید علی خامنه‌ای حاضر نیستند بیشتر از یک پول سیاه بپردازند. سخنگوی مجاهدین افزود در صورتیکه ولی فقیه ارتجاع با یک پاپاسی آمادگی معامله را داشته باشد- با رگلاژ دست و دندان و طلسم شکسته و جاحوردگی چانه بعد از خیزش‌های تبریز و ارومیه در اولین تعمیرگاه مجاز- می‌تواند به وی مراجعه کند!!!»

http://www.hambastegimeli.com/index.php?option=com_content&view=article&id=28094:2011-09-04-19-43-12&catid=16:2009-10-10-12-51-04&Itemid=56

نامه‌نگاری مسعود رجوی به خامنه‌ای و رفسنجانی اولین موضع‌گیری او پس از انتشار «گزارش ۹۲» بود. او در حالی که تعادل خود را از دست داده بود، برای آن که خود را از تک و تاب نیاندازد به منظور پافشاری بر صحت خط مشی قبلی‌اش به این اشتباه هولناک تن داد که هیچ نتیجه‌ی عملی نداشت و نمی‌توانست داشته باشد و تنها در سینه‌ی تاریخ به عنوان تلاش کسی که به انتهای خط رسیده، ثبت می‌شود. نویسنده همان موقع در مقاله‌ی «نگاهی ایدئولوژیک به نامه‌های مسعود رجوی خطاب به خبرگان و خامنه‌ای»، آمادگی «ایدئولوژیک» مسعود رجوی برای وصلت با نظام را تشریح کرد.

<http://www.irajmesdaghi.com/maghaleh-488.html>

این اقدام نشان‌دهنده‌ی پریشانی رهبری است که در «غیبت» به سر می‌برد. مسعود رجوی در خرداد ۱۳۶۴ وقتی مهندس بازرگان خود را کاندیدای ریاست جمهوری کرد در حالی که در جلسه‌ی ناشی از «انقلاب ایدئولوژیک» و رسیدن به رهبری عقیدتی مجاهدین و ازدواج با مریم عضدانلو سیر می‌کرد، خطاب به او گفت:

«می‌خواهید بروید بلکه چند صباحی عمر این رژیم منحوس را طولانی‌تر کنید و در انظار بین‌المللی به آن نوعی توجیه ببخشید؟» (مجاهد شماره ۲۵۱ بیست و سوم خرداد ۱۳۶۴)

وقتی خاتمی رئیس‌جمهوری شد، مسعود رجوی حرفی از «خون و خونریزی کمتر» نمی‌زد و در دشمنی با او از چیزی فروگذار نکرد اما در سال ۱۳۹۲ وقتی کفگیرش به ته دیگ خورد خواهان سپردن کرسی ریاست جمهوری به رفسنجانی شد! گویا انتخاب او باعث «هرچه کمتر شدن خون و خونریزی» می‌شود.

مسعود رجوی در سال ۶۴ مهندس بازرگان را بخاطر «دست داشتن در خون»، به محاکمه تهدید کرد و گفت:

«اعلام می‌کنم، فردای سرنگونی این رژیم پلید اگر بجرم همکاری با رژیم خمینی و معاونت در جرائم رژیم او از موضع نمایندگی مجلس و ریاست جمهوری و ... مردم شما را به داوری بخوانند، نگوئید که خبر نداشتیم. چهار سال است ما با زبان خوش با امثال شما صحبت کردیم، چهار سال است که ما به شما هشدار و انذار دادیم، گفتیم دستتان را از توی خون بکشید بیرون. گفتیم اگر به مقاومت مردم کمک نمی‌کنید، از پشت به آن‌ها خنجر نکشید.» (مجاهد شماره ۲۵۱ بیست و سوم خرداد ۱۳۶۴)

وی در دورانی که ستاره‌ی بخت و اقبالش به کلی افول کرده به خبرگان رهبری «اندرز و پیشنهاد» می‌دهد و به خامنه‌ای خط می‌دهد که برای «هرچه کمتر شدن خون و خونریزی» رفسنجانی را از صندوق درآورد!

مسعود رجوی در سال ۱۳۶۴ خطاب به بازرگان گفته بود:

«اگر هم بازرگان در این خیمه شب بازی ریاست جمهوری و در این انتخابات فرمایشی فرضاً به بازی گرفته شود، به تمام و کمال به سود خمینی است. به سود لاجوردی و گیلانی و رفسنجانی و به سود آن‌هایی است که اعدام می‌کنند. به سود سیاهی و اختناق و زنجیر بر دست و پای تمام مردم ایران است.»

بعد از گذشت نزدیک به سه دهه، او در پرتو «انقلاب ایدئولوژیک» برای گره‌گشایی و «ذخیره کردن خون» به «گیلانی و رفسنجانی» و جانشین «لاجوردی» متوسل شد. توضیحی هم نداد اگر به بازی گرفتن بازرگان به سود سیاهی و اختناق است چرا به بازی گرفتن رفسنجانی آن‌هم در دورانی که رژیم در انزوای شدید بین‌المللی به سر می‌برد و خود او آن را در «سراسیمی» سقوط توصیف می‌کند، به سود نظام نیست؟ کما این که انتخاب روحانی در مجموع به نفع نظام تمام شد و این رژیم تا حدی از انزوای بین‌المللی خارج شد و از فشار تحریم‌ها کاسته شد.

او همچنین در توجیه چرخش مواضع‌اش گفت:

«در تضاد دو باطل و دو نیروی ارتجاعی تا آن جا که به ما مربوط می‌شود و در حیطه‌ی ما می‌گنجد، باید ضعیف‌تر را علیه قویتر تقویت کرد البته حدش این است که نیروی برحق که در اصل اول گفتیم تخطئه و تضعیف نشود والا نقض غرض می‌شود.»

<http://www.youtube.com/watch?v=suQpwhZxpF0>

اما وی پاسخی نمی‌دهد که چرا این اصول را در دوران خاتمی به کار نمی‌برد و تمام تلاش‌اش تضعیف او که «بین دو باطل و دو نیروی ارتجاعی»، ضعیف‌تر محسوب می‌شد، بود. رجوی پاسخی ندارد که چرا برخلاف اندرزش «در تضاد دو باطل و دو نیروی ارتجاعی»، از «خامنه‌ای و رفسنجانی» که «قویتر» هستند می‌خواهد با هم دست به یکی کرده و کار احمدی‌نژاد را که «ضعیف‌تر» است، یکسره کنند؟

مسعود رجوی که نمی‌توانست از راه رفته برگردد و برای چندمین بار تحلیل‌اش از معادلات سیاسی درون رژیم اشتباه از آب درآمد، وقتی برخلاف انتظاراتش با رد صلاحیت رفسنجانی مواجه شد در تاریخ ۳۱ اردیبهشت ۹۲ از خامنه‌ای خواست «تا دیر نشده رفسنجانی را با حکم حکومتی به صحنه برگرداند»

<http://www.youtube.com/watch?v=suQpwhZxpF0>

و در همان پیام سراپا متضاد از رفسنجانی خواست:

«اگر کشور و نظام را در خطر می‌بیند باید بر خلاف ۴ سال پیش خطر کند و با کمک حوزه و بازار خامنه‌ای را پائین بکشد...»

<http://www.youtube.com/watch?v=suQpwhZxpF0>

مسعود رجوی نگفت که «کشور و نظام» از سوی چه کسی در «خطر» است؟ چرا می‌خواهد از رژیم رفع «خطر» کند؟

«استوانه نظام نباید بترسد. هم چنانکه خامنه‌ای را یک شبه بالا برد اکنون می‌تواند و باید بساط ولایت او را درهم بریزد یا لاقل از او حکم حکومتی برای شرکت در انتخابات بگیرد...».

و در ادامه ناامیدانه گفت:

«... به باندهای صدپاره‌ی درون رژیم، اندرز دادیم لاقل به فکر خود باشند و قبول کنند که رفسنجانی به مصلحت آن‌هاست. اثر نکرد.»

هیچک از اعضای «مستقل» شورای ملی مقاومت هم از وی نپرسید و یا جرأت نکرد بپرسد شما چه کار به «مصلحت باندهای صدپاره‌ی درون رژیم» دارید و برای آن‌ها چاره‌جویی می‌کنید؟

تردیدی نیست که مسعود رجوی به «پراگماتیسمی» مبتذل دچار شده است که بر اساس آن تنها منافع فردی خودش را در نظر می‌گیرد. وی در توصیف پراگماتیست گفته بود:

«برای کسی که پراگماتیست باشد فی‌الواقع حقایق و اصولی ثابت و مستقل از ذهن ما وجود ندارد، که بتواند حرکت و عمل ما را سمت و جهت داده و در هر شرایطی با اتکاء به آن اصول، مواضع و تاکتیک‌ها مشخص شود؛ بلکه در حقیقت این منافع و مصالح عملی است که می‌تواند سمت و مضمون عمل ما را مشخص نماید.»

(پراگماتیسم، انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران، بهار ۵۸، صفحه‌ی ۱۴)

در نامه‌ی سرگشاده‌ام به مسعود رجوی نسبت به ارسال پیام‌های صوتی وی انتقاد کردم و آن را تلاش برای توهّم‌آفرینی و بازی کردن در نقش «امام غائب» ارزیابی کردم. او پس از انتشار این نامه به منظور تشدید سیاست توهّم‌آفرینی، کوشید حتی‌الامکان از ارسال پیام صوتی هم اجتناب کند. در طول سال گذشته او به ارسال پیام‌های کتبی پرداخت که در «سیمای آزادی» و رسانه‌های مجاهدین همراه با عکس و تصویر و مارش موسیقی و کلیپ‌های مختلف انتشار پیدا کرد.

وقتی نسبت به سیاست چشم‌پوشی بر همکاری با اپوزیسیون ایران و در پیش گرفتن سیاست استخدام نمایندگان و سیاستمداران بازنشسته‌ی اروپایی و آمریکایی انتقاد شد، مجاهدین به تشدید سیاست نگاه به «از ما بهتران» پرداختند و اجرای برنامه‌ی ۱۷ ژوئن که بزرگداشت ۳۰ خرداد را هم در دل خود دارد به یک سیاستمدار آمریکایی سپردند. این حرکت به لحاظ سیاسی یعنی حاضرم تمام و کمال در خدمت شما باشیم و هدایت امور را نیز به دست شما بسپاریم، فقط از ما حمایت کنید.

همچنین مسعود رجوی برای آن که من و یا دیگر منتقدان و مخالفان رژیم را به وابستگی به دستگاه اطلاعاتی و امنیتی رژیم متهم کند مجبور است ته‌مانده‌ی وجدان، شرافت و اخلاق را نیز زیر پا بگذارد. این یعنی سقوط شتابان و هرچه بیشتر، چنین فردی تبدیل به موجود خطرناک و بیرحمی می‌شود. نه این که قبلاً نبوده است بلکه سرعت بیشتری می‌گیرد و مرزهای جدیدی را پشت سر می‌گذارد چرا که هیچ وجدان شریف و آزاده‌ای نمی‌پذیرد، دوستان و حتی عاشقان خود را به زندان بیاندازد و تحت شکنجه و تحقیر و آزار و اذیت قرار دهد.

متأسفانه انتشار عمومی این گزارش نیز، مجاهدین را هرچه بیشتر در چنبره‌ی مشکلات‌شان فرو می‌برد و به جای تعمق در این گزارش و پذیرش اشتباهات و تلاش برای تصحیح آن‌ها به سطح دشمنی خود خواهند افزود و شاهد سقف جدیدی از اتهام‌زنی، جعل، دروغ‌گویی و ... خواهیم بود. چنانکه یکی از مدعیان برخورداری از نعمت «هوش و ادراک» اظهار داشت:

«من بعنوان يك عضو كوچكى از اين مقاومت بسيار درخشان و بزرگ در همان مقاله گفتم: «ما نمی‌گوییم هر که با ما نیست برماست، اما می‌گوییم هر کسی با مبارزترین و فداکارترین نیروی ضد رژیم و بخصوص با رهبری آن خصومت می‌ورزد، و آدرس عوضی می‌دهد، دست در دست رژیم ولایت فقیه و نوکرانش دارد و

هم جبهه با آنهاست.» اما حرف امروز من و همه رزمندگان آزادی در لیبرتی این است که این جماعت در سربردن ما و رقص ابلیس بر سر اجساد شهدای ما، فقط هم جبهه با رژیم آخوندی نیستند بلکه خود رژیم و دست پرورده‌ی اطلاعاتی‌های رژیم هستند. واقعیت این است که کار هماهنگ با وزارت اطلاعات و نیروی تروریستی قدس برای اتهام زدن و زمینه‌سازی حملات خونبار علیه ما در اشرف و لیبرتی و اوین و گناه آنرا به گردن خودمان و رهبری‌مان انداختن با اینکه فقط با رژیم هم جبهه باشی دو دنیا تفاوت دارد.»

<http://www.aftabkaran.com/maghale.php?id=4087>

مجاهدین تحت رهبری مسعود رجوی توجهی به وصیت حنیف‌نژاد و سعید محسن نمی‌کنند که آگاهانه به آنها هشدار دادند:

«از دیگران عبرت بگیرید نه این‌که در چاه‌ویل اشتباهات سرنگون شوید. برادران! مبدا تاریخ به قول حضرت علی از شما کسی بسازد که خود مایه عبرت دیگران شوید.»

«گزارش ۹۲» و کارهای ارائه شده توسط منتقدان مجاهدین از این حسن برخوردار بوده که مسعود رجوی و مجاهدین را آنچنان در تنگنا قرار داده که خلع شعار هم شده‌اند. تا دیروز مجاهدین در شعارهایشان مدعی می‌شدند مخالفان آنها در دشمنی با مجاهدین تا آنجا پیش می‌روند که «خمینی» را ترجیح داده و به صراحت می‌گویند «البته خمینی». اما این بار خود وی مجبور شده به صحنه بیاید و منتقدان مجاهدین را که در دشمنی با رژیم خمینی از وی ثابت‌قدم‌تر و استوارتر هستند «بدتر از خمینی»، «خطرناکتر از پاسداران»، «شقی‌تر از جانیان» و ... بخواند و خطر اصلی و بزرگ را متوجهی آنان بداند. البته تعجبی هم ندارد که رجوی خود را به خمینی و خامنه‌ای نزدیک‌تر و هم‌جنس‌تر بیاید. حداقل در ضمیر ناخودآگاهش، همسانی و هم‌کیشی با نکبت مذهبی حاکم عمل می‌کند

«گزارش ۹۲»، باطل‌السحر رجوی

مسعود رجوی در بحث «هویت»، رژیم جمهوری اسلامی را یک سر طیف و مجاهدین را سر دیگر طیف معرفی می‌کند. او تأکید می‌کند هیچ فرد و نیرویی در این بین نمی‌تواند باقی بماند و لاجرم به یکی از دو سر طیف می‌بایستی میل کند. این تحلیل، بن‌مایه‌ی شعار «هرکس با ما نیست، برماست» قرار می‌گیرد و چنانچه فرد یا نیرویی کوچکترین انتقادی نسبت به مجاهدین و یا رهبری آن انجام دهد بلافاصله به جبهه‌ی رژیم پرتاب می‌شود. این تحلیل به شکل بیمارگونه‌ای خود را در نوشته‌های وابستگان این سازمان که در نشست‌های توجیهی مسئولان آن شرکت می‌کنند نشان می‌دهد. آنها حضور یا عدم حضور افراد در مراسم سالانه‌شان در پاریس را چنین توضیح می‌دهند:

«ویلپنت محل "انتخاب" است و جایی است که بخوبی "جایگاه و خط و خطوط" هر مدعی را که در کدام سوی تاریخ مبارزه مردم ایران قرار دارد به وضوح "نعمین و ترسیم" می‌شود. [می‌کند]»

<http://www.aftabkaran.com/maghale.php?id=4067>

از آنجایی که در نگاه مسعود رجوی، سازمان مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت معنا و مفهومی جز خود او ندارند، همه چیز با میزان دوری و نزدیکی افراد به او سنجیده می‌شود. او خمینی را چاه «باطل» و خود را قله‌ی «حق» می‌نامد و مرز بین حق و باطل، خلق و ضدخلق، انقلاب و ضدانقلاب، دوست و دشمن به این ترتیب کشیده می‌شود.

این بحث به لحاظ پایه‌ای غلط است. شواهد مختلفی می‌توان برای آن آورد. خود مسعود رجوی در بحث‌های «تبیین جهان»، این نگاه را «ضدتکاملی» خوانده بود:

«هرکه با من نیست، دشمن من است. هرکس! چرا که صدایی جز من نباید باشد. آیا این‌ها می‌توانند تاریخ را عوض کنند؟ می‌توانند مانع تکامل شوند؟!»
(تبیین جهان (قواعد و مفهوم تکامل) کتاب اول، قواعد تکامل، مجموعه سخنرانی‌های مسعود رجوی ص ۵۹۲)

مسعود رجوی برای اثبات نظریه‌ی انحرافی خود که بر پایه‌ی خودشیفتگی مفرط شکل گرفته به کسانی اشاره می‌کند که پس از جدایی از مجاهدین به اردوی رژیم که طرف دیگر طیف هستند، شتافتند. اگر این تحلیل را بپذیریم، می‌بایستی همه‌ی کسانی که از رژیم جدا می‌شوند نیز به آن سر طیف که مجاهدین هستند، بپیوندند. شواهد نشان می‌دهد صدها نفر از اردوی رژیم تاکنون جدا شده‌اند اما هیچ‌کدام به مجاهدین نه تنها نپیوسته‌اند

بلکه نزدیک هم نشده‌اند. اگر در سال‌های اولیه دهه ۶۰ دیپلماتی از رژیم جدا می‌شد به مجاهدین می‌پیوست اما در سال‌های بعد و به ویژه پس از جنبش ۸۸ چنین اتفاقی نیفتاد چرا که مجاهدین آن سر طیف مبارزه با رژیم نیستند. معادله دو طرف دارد نمی‌توان تنها به یک طرف آن اشاره کرد. آن‌هم به صورت گزینشی. من بسیاری را می‌شناسم که شدیدترین مواضع را علیه مجاهدین دارند اما به سمت رژیم و آن سر طیف میل نکرده‌اند.

بسیاری که در طول سال‌های گذشته از مجاهدین و شورای ملی مقاومت جدا شدند نه تنها به سمت رژیم نرفتند بلکه همچنان به مقابله با رژیم پرداخته‌اند. حتی اگر یک نفر هم به سمت رژیم نرفته باشد ناقض تئوری بی‌پایه مسعود رجوی است.

اگر فعالیت‌های من را در طول یک سال گذشته بررسی کنید، خواهید دید تغییری در مواضع نسبت به جناح‌ها و باندهای رژیم صورت نگرفته است. در حالی که برعکس چنانچه در بالا نشان داده شد رهبری مجاهدین به خاطر مواضع غیراصولی که دارد در برخورد با منتقدان و به ویژه «گزارش ۹۲» به سمت رژیم میل کرده و به فکر چاره‌جویی برای آن‌ها افتاده است.

در طول سال گذشته، در بیش از یک صد ساعت گفتگوی رادیویی و تلویزیونی و در مقالاتم در مورد تمامی جناح‌های رژیم و مسئولان کشتار و قتل‌عام و فساد در زمینه‌های مختلف، روشنگری کرده و لزوم پافشاری بر تحریم و افزایش فشار به منظور انزوای رژیم در سطح بین‌المللی را یادآوری کرده‌ام.

پیشانی مسعود رجوی از همینجا ناشی می‌شود. منتقدان مجاهدین هرچه در مخالفت خود با نظام جمهوری اسلامی، استوارتر و جدی‌تر باشند، دشمنی بیشتر وی را برمی‌انگیزند. آن‌ها می‌توانند یکی از شاخص‌های مهم، برای نشان دادن نادرستی تحلیل‌های رجوی باشند که در طول سه دهه گذشته موجب تولید دشمنی و پراکندگی هرچه بیشتر در صفوف اپوزیسیون و به بن‌بست رسیدن مجاهدین شده است.

بهترین راه برای مقابله با تئوری‌های بی‌پایه و اساس مسعود رجوی، اولویت‌بخشیدن به مبارزه با رژیمی است که میهن‌مان را به ورطه نابودی کشانده. هیچ‌چیز نباید در مبارزه و ایستادگی در مقابل رژیم خللی ایجاد کند و یا باعث تردید در اصل مقاومت در برابر استبداد حاکم بر میهن‌مان شود. ما بایستی به مقاومت‌مان در برابر استبداد مذهبی حاکم بر کشورمان افتخار کنیم.

برای آن که بیانی از کارهای خودم ارائه داده باشم تنها به مقالاتی که در سه ماه آخر سال گذشته انتشار دادم اشاره می‌کنم.

گزارشی تحقیقی از سقوط فوتبال ایران در ۳۵ سال گذشته و عوامل اصلی آن و پرداختن به زوایای گوناگون فساد در این رشته محبوب ورزشی در ۱۷ قسمت انتشار دادم. مجموعاً کتابی با بیش از ۳۰۰ صفحه می‌شود.

http://www.pezhvakeiran.com/pfiles/football_iraj_20131125_v3.pdf

طه طاهری (مسعود صدرالاسلام) و وزارت اطلاعات مسئول ربودن رابرت لوینسون
<http://www.irajmesdaghi.com/maghaleh-510.html>

نگاهی دوباره به دستگاه اطلاعاتی نظام و قربانیان «انجمن پادشاهی»
<http://www.irajmesdaghi.com/maghaleh-512.html>

حسینعلی نیری رئیس دادگاه انتظامی قضات «رژیم کشتار»
<http://www.irajmesdaghi.com/maghaleh-516.html>

مقوله‌ی حجت‌الاسلام «جعفر نیری» و مستندسازی کشتار ۶۷
<http://www.irajmesdaghi.com/maghaleh-518.html>

علی یونسی و تکذیب محاکمه و اعدام نظامیان حزب توده
<http://www.irajmesdaghi.com/maghaleh-522.html>

ادامه‌ی دشمنی دستگاه ولایت با زنده یاد فرخرو پارسای
<http://www.irajmesdaghi.com/maghaleh-523.html>

سیدحسین موسوی تبریزی خشن‌ترین قاضی نظام، مدعی «اسلام رحمانی»
<http://www.irajmesdaghi.com/maghaleh-525.html>

مرتضی فهم کرمانی صادر کننده‌ی اولین حکم ترور، سنگسار و قطع دست
<http://www.irajmesdaghi.com/maghaleh-527.html>

نگذارید دست‌های خونین خمینی را پاک کنند
<http://www.irajmesdaghi.com/maghaleh-529.html>

نوروز در زندان‌های دهه‌ی ۶۰

<http://www.irajmesdaghi.com/maghaleh-537.html>

تنها مگر آن دسته از هواداران مجاهدین که کانال خبری‌شان سایت‌های مجاهدین، نشست‌های توجیهی و «سیمای آزادی»، تلویزیون این سازمان است، به این حقیقت پی‌نبرده باشند.

فصل دوم – اتهامات مجاهدین و انگیزه‌ی آنها

مسعود رجوی حضور در صحنه‌ی اجتماعی را با عضویت در «انجمن حجتیه» و شرکت در جلسات و مجامع آن در مشهد آغاز کرده است؛ حضور در کربلا و نجف و سامرا و «عتبات عالیات» و «مشاهد متبرکه» و «سرداب امام زمان» و «مکه معظمه» و «حرمین شریفین»، موجب تشدید دلبستگی او به روایات و دستورالعمل‌های واپسگرایانه‌ی دینی شده است. از همین روی، او با الگوبرداری از فرهنگ حوزه و روحانیت^۸ که مبتنی بر روایات شیعی است و در طول تاریخ بارها از آنها برای کوبیدن منتقدان و مخالفان خود استفاده کرده‌اند بهره می‌گیرد. در روایات شیعی آمده است که «باید به مبدع در دین تهمت زد و آبروریزی کرد تا در میان مردم از موقعیت خود بیفتند!» بر اساس چنین دستورالعملی، روحانیت در طول تاریخ نه تنها مخالفان و منتقدان خود را بلکه نوآوران در دین را نیز با تهمتهایی چون، دشمن ائمه، منافق، کافر، زندیق، ملحد و ... روبرو کرده و داستان‌های عجیبی در مورد آنها راست و ریس کرده تا با اقبال عمومی مواجه نشوند و یا موقعیت‌شان را در جامعه از دست داده و مردم از نزدیکی به آنها در هراس باشند.

مسعود رجوی چنین رهنمودی را با لزوم به کارگیری «بی‌شرمی» که در سال ۹۱ آن را تحت عنوان «در دین شرم و حیایی» نیست تئوریزه کرد، تلفیق نموده و معجونی ساخته که امروز در برخورد با منتقدان و مخالفانش شاهد آن هستیم.

پیروان مسعود رجوی بر اساس کج‌فهمی و یا برداشت نادرست حرکت نمی‌کنند. دروغگویی و عدم صداقت سرلوحه و راهنمای حرکت آنان است.

چرا به اتهامات مجاهدین پاسخ نمی‌دهم

تشکیلاتی که در آن دروغگویی نهادینه شده است با هدف بی‌اعتبار کردن نویسندگان یا مخالفان و منتقدان خود، از گفتن هیچ دروغی ابا نمی‌کند و طرح هرگونه اتهامی را روا می‌داند. توقع انصاف و مروت و رعایت اخلاق از رهبری‌ای که نزدیک‌ترین یاران خود را به زندان می‌اندازد و تحت فشار و شکنجه از آنها اعتراف می‌گیرد که جاسوس و نفوذی دشمن بوده‌اند، بی‌جاست.

وقتی حرمت دروغ از بین رفت و توجیه تئوریک برای آن ساخته و پرداخته شد و ضرورت مبارزه برای از میدان به در کردن رقیب و دشمن خوانده شد، نطفه‌ی فاجعه بسته می‌شود و وقتی با «حق رهبری» در هم می‌آمیزد، ترکیب وحشتناکی به وجود می‌آورد که هر زشتی‌ای را توجیه می‌کند.

از آنجایی که مطمئنم «قدرت کلام در برابر واقعیت بی‌کرات نیست» و «واقعیت شرایط تغییرناپذیر خود را تحمیل می‌کند» تردیدی ندارم که مجاهدین به عنوان یک نظام توتالیتاریستی «قربانی دروغ‌های خود می‌شوند و شکستی غیرمترقبه می‌بینند».

تجربه نشان داده است که مسعود رجوی مانند دیگر رهبران توتالیتار در دامی که خود چیده گرفتار می‌شود. او متکی به فعالیت‌های خودکار دستگاهی است که «برای مصرف همگانی، از جمله متولیان خود دستگاه، دروغ می‌بافد...» و این دستگاه او را به ورطه‌ی نابودی می‌کشانند.

با توجه به شناختی که از مجاهدین و حرکت آنها در دست است، در برخورد با اتهامات مطرح شده و دروغ‌های بافته شده از سوی آنان بایستی هوشمندانه عمل کرد.

مجاهدین همه‌ی تلاش‌شان را به خرج داده‌اند تا به گفته‌ی خودشان نویسنده و دیگر منتقدان‌شان را به «جاده خاکی» ببرند. جواد دبیران یکی از اعضا و مسئولان مجاهدین و شورای ملی مقاومت، سال گذشته پس از استعفای آقایان روحانی و قصیم در جلسه‌ای در آلمان گفت: «جمع بندی ما این است که با این استعفای غیر مترقبه، وزارت (اطلاعات) سبقت گرفت، ما باید سرعت بگیریم، جلو بیفتیم، مانور بدهیم، اوتارو بندازیم تو خاکی، شما به شاهسوندی گلوله خلاص زدید و گاو پیشانی سفید است. حالا نوبت اینهاست. این گرگ‌ها از آخوندها خطرناک تر هستند».

مهدی ابریشم‌چی و ابوالقاسم (محسن) رضایی هدایت این پروژه را به عهده داشتند. در ابتدا بالاترین کادرهای سیاسی‌شان مانند سیدالمحدثین و ابریشم‌چی و توحیدی و جابرزاده و امین‌الرعا را به نمایشات تلویزیونی آوردند و با سناریوهای از پیش تعیین شده و به همراه چند بازیگر استخدامی آنچه را که زینده‌ی خودشان بود به نویسنده‌ی «گزارش ۹۲» و دیگر منتقدان و مخالفان مجاهدین نسبت دادند. پس از مدت کوتاهی متوجه شدند

^۸ بر اساس همین فرهنگ است که مسعود رجوی اصرار دارد از کراوات که «غربی» است و نمایانگر فرهنگ «کفر»، استفاده نکند.

که هزینه کردن از بالاترین کادرهای مجاهدین و رودرویی مستقیم با منتقدان پیام خوبی در افکار عمومی ندارد. این بار همان افراد به سایه رفتند و ضمن هدایت پروژه همراه دیگر مسئولان مجاهدین مشغول نوشتن مقاله با نام مستعار و یا به نام این و آن شدند و ادعا کردند که «هوادر مقاومت» هستند. در همان حال آنقدر مبتدی و ناشیانه عمل می‌کنند که یادشان می‌رود از صدور دستورالعمل و خط مشی برای هواداران مجاهدین در مقاله‌ی خود پرهیز کرده و «وظیفه» و «تعهد» برای آن‌ها مشخص نکنند. به رهنمودهای محمود ائمی^۹ یکی از مسئولان مجاهدین که با سرقت نام «اسماعیل هاشم‌زاده ثابت» خود را «هوادر مقاومت» جا می‌زند توجه کنید:

«مقاومت ایران چون گذشته، برای سرساییدن به آستان آزادی مردم ایران و نجات مردم ایران از نکتب آخوندی، از پرداختن هر قیمتی، و اقدام به هر انعطافی و ... بازهم ابایی نداشته و دریغ نخواهند کرد. ولی هرگز، تاکید می‌کنم، هرگز از آن «کارهایی» که مورد نظر خمینی مدفون و پاسداران سیاسی و دستجات داخلی و خارجی این رژیم که خودشان را بعنوان اپوزیسیون این رژیم جا زده‌اند، نخواهند کرد. خیالشان تخت باشد که مجاهدین و مقاومت سرفراز مردم ایران گوششان در مقابل نصایح؟! این جماعت، همچنان که در مقابل خمینی ضدبشر را بسته و سیمانی کرده‌اند، و از «قضا» با تمام قوا و بیش از گذشته به حقانیت راه رسمشان در مقابل آن ایستادگی خواهند کرد و آنها را باز هم در پیشگاه خلق قهرمان ایران، افشا خواهند نمود.

از این رو وظیفه و تعهد تمامی اجزا و آحاد این مقاومت اینست که همچنان هشپاری انقلابی خود را حفظ کنند و چهره رژیم را با هر ماسک و آرایش متصورى هم که عرضه شود [را] افشا و ترد [ترد] نمایند و با فعالیت صدچندان خود پروژه شکست خورده رژیم را در تمامیتش اسقاط کنند این وظیفه تاریخی ما به عنوان هواداران این مقاومت پرشکوه و بی‌بدیل می‌باشد.»

<http://www.aftabkaran.com/maghale.php?id=3927>

اسماعیل هاشم‌زاده ثابت (قدیر)، «طراح اولیه بمب ضربه‌ای فانوس» است که به نام وی «قدیر» خوانده شد. او یکی از هواداران مجاهدین بود که در دیماه ۶۰ در درگیری با گروه ضربت اوپن در یک رنگ‌فروشی در مجیدیه تهران کشته شد. معلوم نیست محمود ائمی پس از ۲۳ سال که از جان‌باختن او می‌گذرد با سرقت نام وی قصد انتقال چه پیامی به منتقدان را دارد؟

محمود ائمی سال‌ها پیش در مواجهه با من؛ ضمن تحسین کتاب «نه‌زیستن نه مرگ» آن را تکان دهنده می‌خواند و تقاضا می‌کرد چند دوره از این کتاب را به مجاهدین هدیه کنم تا زینت‌بخش دفاترشان شود. اما در همان حال و در خفا به دستور رهبری مجاهدین با تولید نام «سیاوش جعفری» در حالی که خود را هوادر مجاهدین و «زندانی از بند رسته» که تا سال ۶۵ زندان بوده، جا زد با نوشتن مقاله‌ی «در خانه اگر کس است، یک حرف بس است»، به این کتاب و من حمله کرد. او که در مکتب رهبری عقیدتی مجاهدین تعلیم دیده، به منظور فریبکاری و ردگم‌کردن مطلبش را در سایت‌های وابسته به «چپ» و از جمله «کانون زندانیان سیاسی در تبعید» انتشار داد.^{۱۰} برای شناخت دو رویی مجاهدین و فرهنگ منحطی که از آن برخوردارند پیشنهاد می‌کنم مقاله‌ی مزبور در آدرس زیر خوانده شود.

http://www.kanoon-zendanian.org/PDFs/maghaleh_jafari.pdf

محمود ائمی این نام را برای حمله به کتاب خاطرات زندان من از روی نام پسر (سیاوش) و نام خانوادگی همنشین بهار (جعفری) که پس از انتشار «نه‌زیستن نه مرگ» مقالاتی را در مورد آن نوشته بود تولید کرده بود، اما برای چند سالی گم و گور شد تا دوباره پس از انتشار «گزارش ۹۲» سرکله‌اش با این نام پیدا شد. یکی دیگر از مسئولان ارشد مجاهدین با نام مستعار مهرداد امینی در پوشش فردی که در «پراتیک زندگی فردی و عادی به سر می‌برد» وارد صحنه شده و یکی از هواداران مجاهدین را مورد حمله قرار می‌دهد و می‌کوشد به او و دیگر هواداران مجاهدین راه و رسم نوشتن و حمله به منتقدان را بیاموزد. هوادر مزبور در مقاله‌اش علیه نویسنده‌ی «گزارش ۹۲»، علیرغم همه‌ی زشتی‌هایی که به خرج داده، وی را مزدور و خائن خوانده بود، همین باعث فغان مجاهدین و «به‌هم ریختن حال»‌شان می‌شود:

«مقاله فرخ حیدری را چند بار خواندم و راستش گزیده شدم، یا شاید بهتر است بگویم حالم به هم ریخت. گزیده از این‌که مجاهدین از دست ما هواداران در زندگی فرو رفته که هنوز "سواد"ی که از آنها آموخته‌ایم را

^۹ یکی از دلایل پرکاری شدید او نقطه‌ضعفی است که مجاهدین از او دارند. او در جریان دستگیری مریم رجوی در پاریس در اجرای دستور تشکیلاتی خودسوزی تعلل کرد و به همین خاطر تحت فشار و برخورد قرار گرفت. محمدرضا صباحی (ایرج) در آمریکا نیز از آنجایی که کوشید با داد و فریاد و سردادن شعار افراد را متوجه‌ی خودسوزی نمایشی خود کند تا مانع او شوند به شدت تحت برخورد قرار گرفت.

^{۱۰} فریبکاری او و دیگر مسئولان مجاهدین برای من روشن بود. در سال ۲۰۰۳ پیش از انتشار کتاب «نه‌زیستن نه مرگ» در حضور جواد قندی، رحمان علی‌کرمی و نصرالله مرندی به او گفتم: «بین من و مجاهدین نه تنها «اعتماد برادرانه» وجود ندارد بلکه وقتی نزد شما هستم مواظب هستم مبدا جیم را بزنید.»

به یدک می‌کشیم ولی چون از پراتیک انقلابی بدوریم، در استفاده از آن به بیراهه می‌رویم و با حرافی خود را توجیه می‌کنیم، چه می‌کشند. البته من نیز همچون فرخ حیدری در پراتیک زندگی فردی و عادی به سر می‌برم و پیشاپیش اعتراف می‌کنم که نخواهم توانست ما به ازای روح مفاهیم کلمات را در دنیای عینی تصویر و به قلم بکشم و در نوشته خود جاری و ساری بکنم و از این بابت پوزش می‌خواهم.»

<http://www.aftabkaran.com/maghale.php?id=3251>

از آن جایی که مجاهدین، مریم رجوی را «مهر تابان» معرفی می‌کنند همین فرد در مقاله‌ی «علمی» دیگری با توسل به «قانون تکیه‌گاه!» و اشاره به «گرانش (جاذبه) خورشیدی»، «میدان مغناطیسی خورشیدی» و «بادهای خورشیدی»، و «منظومه شمسی» ثابت کرد منتقدان مجاهدین «خائن» و «بریده» و «تواب» و «نادم» هستند. چرا که در سپهر سیاسی ایران دو «منظومه» بیشتر نیست، یا به منظومه‌ی «مهر تابان» تعلق داری یا به منظومه ولایت فقیه. البته تکیه‌گاه «مهر تابان» نیز «خداوندگار» مجاهدین یا «شیر همیشه بیدار» است.

<http://www.aftabkaran.com/maghale.php?id=4031>

نتیجه‌ی تلاش‌های مسئولان مجاهدین برای «شیرفهم‌کردن» هواداران این سازمان را می‌توان در مقاله‌ی دیگری دید که با به‌کارگیری ادبیات مورد نظر رهبری عقیدتی، به جای «حال‌گیری»، باعث انبساط خاطر وی می‌شود و لبخند رضایت بر لبانش می‌نشانند:

«در ویلپنت است که "می‌توان و باید" که به استمالت‌گران، مماشات‌گران، واداده‌گان، حرامیان، نامردان و اضداد این مقاومت تاریخساز "فخر" بفروشی. ویلپنت محلی است که برسر در ورودیه آن "ورود خائنین، حرامیان، واداده‌ها و نامردان ممنوع" برای ابد حک شده است.

همایش ویلپنت ظرفی است برای "انکار" تمام آن کسانی است که هویت سیاسی خود را مدیون همراهی با این مقاومت بوده و هستند که امروز به اسم شاعر، وکیل، دکتر، فرمانده سابق و تواب -شکارچی (این حرام لقمه‌ای که از خون شهدا ارتزاق و تجارت می‌کند) بوزینه‌وار این همایش تاریخی را با زبان و قلم چرکین خود به سخره می‌گیرند، می‌باشد. در جواب این حرامیان تنها باید گفت که ای بیچارگان "این دفعه را هم ما بردیم."»

<http://www.aftabkaran.com/maghale.php?id=4067>

مسعود رجوی می‌کوشد با طرح تهمت‌های متفاوت و با به‌کارگیری ماشین جعل و دروغ که در مجاهدین «فضلیت» ارزیابی می‌شود و به کارگیری زبان زشت و ناپسند، من و دیگر منتقدان و مخالفان را در موضع انعکاسی قرار دهد و به جای آن که خود پاسخگو شود در مقام پرسشگر بنشیند. «گزارش ۹۲» خطاب به مسعود رجوی نوشته شده، او وظیفه دارد در مقابل پرسش‌های مطرح شده جوابگو باشد. حتی اگر کسی به عنوان سخنگوی او وارد میدان می‌شود بایستی روی این نکته و مسئولیت خود تأکید کند نه این که خود را «هوادار مقاومت» و ... جا بزند. همچنین بایستی با چنین کسانی دهان به دهان شد. بایستی بین ما و آن‌ها و شیوه‌های به کارگرفته شده تفاوتی باشد. سعدی هزار سال پیش در قالب پندی حکیمانه گفته است:

«سگی پای صحرانشینی گزید/ به خشمی که زهرش ز دندان چکید/ شب از درد بیچاره خوابش نبرد/ به خیل اندرش دختری بود خرد/ پدر را جفا کرد و تندی نمود/ که آخر تو را نیز دندان نبود؟/ پس از گریه مرد پراکنده روز/ بخندید کای مامک دلفروز/ مرا گرچه هم سلطنت بود و بیش/ دریغ آمدم کام و دندان خویش / محال است اگر تیغ بر سر خورم/ که دندان به پای سگ اندر برم/ توان کرد با ناکسان بدرگی/ ولیکن نیاید ز مردم سگی.»

از من و ما که «سگی» برنیاید و شایسته هم نیست که مقابله به مثل کنیم.

طرف حساب «گزارش ۹۲» و نویسندگانش اسامی مستعار و یا حقیقی که محلی از اعراب ندارند نیستند و گرنه در دفاع از خودم دستم خالی نیست. حتی مدارکی را که دارم هنوز منتشر نکرده‌ام. سطح منازعه را بایستی تقلیل داد. گفتنی در مورد این افراد بسیار است.

هرچند می‌دانم منشاء اصلی اتهامات مطرح شده چه در ارتباط با من و چه اعضای مستعفی شورای ملی مقاومت و چه دیگر منتقدان و مخالفان مجاهدین، خود مسعود رجوی است، اما چون از زبان دیگران عنوان شده فعلاً به سکوت برگزار می‌کنم و تا زمانی که خود وی مجبور شود از پرده بیرون آمده و شخصاً به طرح اتهامات بپردازد صبر می‌کنم. در هر صورت زمان پاسخگویی به اتهامات مربوطه را خودم تعیین می‌کنم. هر گاه صلاح بدانم پاسخ لازم را به او خواهم داد.

چنانچه وقتی سکوت را در مقابل هتاک‌ها و دروغ‌پردازی‌هایشان، «به موش مردگی زدن» خوانند، در مقاله‌ای تحت عنوان «سخنی با مریم رجوی؛ به یاد «گوهر» و «گوهر»ها» پاسخ‌شان را دادم که باعث شرمندگی‌شان شد و مجبور به سکوت شدند.

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-57388.html>

همسرم راضیه متینی نیز در مقاله‌ای با عنوان «آیا با دروغ و تهمت می‌توان از پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری گریخت؟» در مورد موضوعی که به خود او مربوط بود جواب‌شان را داد.

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-54530.html>

مسعود رجوی توان دفاع از اعمالی که صورت داده را ندارد و قادر نیست به انتقادهای منتقدان پاسخ عقلانی و منطقی دهد برای همین به ترفند قدیمی و نخ‌نمای تغییر موضوع بحث روی می‌آورد و می‌کوشد با مسکوت گذاشتن انتقادهای منتقدان، موضوع بحث را از نقد مواضع و عملکرد شخص خودش و مجاهدین به حوزه دیگری منحرف کند. او می‌کوشد دروغ‌ها، تحریف‌ها و اطلاعات نادرست راجع به من را به کتاب خاطراتم رجوع دهد هرکس که کتاب «نه زیستن، نه مرگ» مرا بخواند و آن را با ادعاهای قلم‌بدستان مجاهدین مقایسه کند به سادگی به دروغ‌های آشکار آنها پی خواهد برد. مسعود رجوی با هیاهو، دروغ و فریب ادامه‌ی حیات می‌دهد. اما این نوع زندگی دوام چندانی ندارد.

به او و قلم بدستانش می‌گویم، گیرم تمام اتهاماتی که علیه من مطرح می‌کنید درست و واقعی باشد اما سؤال‌های مطرح شده در «گزارش ۹۲» که در «پرسش‌نامه» این گزارش هم آمده، سرچایشان باقی هستند و بایستی پاسخ داده شوند.

مسعود رجوی در سخنرانی‌های مربوط به «تبیین جهان» مدعی بود:

«به هیچ وجهی، ولو نسبت به مخالفین‌مان، نبایستی حق‌پوشی و کفر ورزی کنیم.»
(تبیین جهان - ص ۷۶)

او امروز در «حق‌پوشی» به نقطه‌ای رسیده است که هیچ مرزی را رعایت نمی‌کند. از آنجایی که رفتار مسعود رجوی الگو و شاخص من نیست و سرنوشت «حق‌پوشان» را دیده و از آن درس آموخته‌ام، تاکنون هرکجا نقطه مثبتی از مجاهدین بوده روی آن دست گذاشته و هرکجا حقی از آنها پایمال شده آن را محکوم کرده‌ام و در آینده نیز در هر شرایطی برای دفاع و پاسداری از وجدان و شرافت خودم به چنین کاری ادامه خواهم داد.

زمینه‌سازی کشتار اشرف توسط منتقدان

زمینه‌سازی برای حمله به اشرف و کشتار مجاهدین توسط منتقدین و مخالفان این سازمان، اتهام سخیفی بود که از سوی رجوی مطرح شد. این در حالی بود که آقایان روحانی و قسیم چند روز پیش از آن، فراخوانی منتشر کردند و در مورد امکان حمله به اشرف اظهار نگرانی کردند.

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-54773.html>

این در زمانی بود که مسعود رجوی در خلال نشست‌های ماه رمضان ۱۳۹۲ و اندکی پیش از کشتار مجاهدین در اشرف، در نشست‌هایی که با آنها داشت ضمن «خائن» خطاب کردن من و دیگر منتقدان و مخالفان مجاهدین، همه‌ی ما و از جمله آقایان روحانی و قسیم را که از شورای ملی مقاومت استعفا داده بودند بیرون از «جبهه‌ی خلق» خواند.

در حالی که در «گزارش ۹۲» به امکان سوءاستفاده رژیم از شرایط عراق و هجوم به اشرف و لیبرتی و ایجاد «صبرا و شتیلا»ی دیگری هشدار داده بودم او خام‌خیالانه و در عین حال غیرمسئولانه به ساکنان اشرف دستور می‌داد و «دیکته» می‌کرد که حتی برای پیگیری بیماری‌های حاد و عمل جراحی به بیرون از «اشرف» تردد نکنند. «گزارش ۹۲» به وظیفه‌ی رهبری مجاهدین در حفظ جان اعضای این سازمان هشدار داده و از او خواسته بود از شعارهای غیرواقعی دست بردارد و به فکر جان اسیران اشرف و لیبرتی باشد.

در واقع اگر بخواهیم کسی را مسئول «زمینه‌سازی» برای کشتار مجاهدین در «اشرف» معرفی کنیم همه‌ی انگشت‌های اتهام متوجه مسعود رجوی می‌شوند. او برای سلب اتهام از خودش پای دیگران را به میان می‌کشد. او بود که در مخفیگاه امن و امان خود، با تکرار روایت تحریف‌شده‌ی ملایان سر منبر از «عاشورا»، خطاب به نیروهای خونریز عراقی و رژیم، «بیا، بیا» می‌گفت. در حالی که حسین بن علی می‌کوشید نیروهایش را از مهلکه‌ی کربلا نجات دهد. حسین مطلقاً خواهان رودررویی و جنگ نبود. او به هیچ وجه خطاب به لشکریان یزید

شعار «بیا، بیا» سر نداد. او برای امنیت و نجات جان خاندان و یارانش از هیچ کوشش‌ی فروگذار نکرد. او حتی مدینه و «حرم امن الهی» و محل دفن پیامبر را برای حفظ امنیت‌اش ترک کرد.

<https://www.youtube.com/watch?v=C1ID1dd1Z40>

محمد سیدالمحدثین که دیدگاه‌های مسعود رجوی را نمایندگی می‌کند در سخنرانی خود به تاریخ ۴ ژوئیه ۲۰۱۱ در ژنو گفت: «برای دسترسی به پادگان اشرف باید از روی جسد ما رد شوید.» و رژیم به توصیه‌ی او عمل کرد.

در «گزارش ۹۲» به صراحت عنوان شده بود که پافشاری روی ماندگاری در اشرف نادرست است و امکان‌پذیر هم نیست. توضیح داده شده بود که کلاهخود و جلیقه و دیوار حفاظتی و پناهگاه زیرزمینی و ... مانع کشتار مجاهدین نمی‌شود و تلاش برای خروج سریع از اشرف و عراق چاره‌ی کار است. متأسفانه پیش‌بینی‌های «گزارش» درست از آب در آمده بود، رهبری مجاهدین که تأکید می‌کرد «می‌توان و باید» در اشرف ماند، چاره‌ای جز فرار به جلو و فریاد «آی دزد، آی دزد» سردادن نداشت.

مسعود رجوی در نشست‌های ماه رمضان ۱۳۹۲ اشرف وعده داده بود:

«در ۱۲ مهر مشاور ویژه وزیر خارجه آمریکا در مورد اشرف طبق توافقات در بروکسل به خبرگزاری فرانسه اعلام کرد که باقی ماندن ۱۰۰ نفر حافظان اموال «در اشرف محدودیت زمانی» ندارد.» (دقیقه ۴۹ به بعد)

http://www.hambastegimeli.com/index.php?option=com_allvideoshare&view=video&slq=2013-09-04-2&orderby=latest

درست یک ماه بعد از این وعده، به دستور معاون وزیر خارجه‌ی آمریکا و با به جا گذاشتن ۶۰ نفر تلفات بایستی اشرف را ترک می‌کردند، بدون این که دستاوردی داشته باشند.

همه‌ی نگاه‌ها متوجه‌ی مسعود رجوی بود که ۱۰۰ نفر از زبده‌ترین کادرهایش را کاملاً بی‌دفاع در مقابل نیروهای وابسته به رژیم رها کرده بود و خود در ساحل امن به سر می‌برد و به آن‌ها فرمان مقاومت و پایداری می‌داد. او پس از گذشت ۱۷ روز با یک سناریوی نخ‌نما وارد میدان شد و ادعا کرد که در این مدت در جنگ و گریز بوده تا از دست نیروهای رژیم و مهلکه‌ای که برای به دام انداختن او ساخته بودند بگریزد:

«... در هر حال هفته روز است که رژیم به دنبال من و من به دنبال گروگان‌ها بودم و روشن شد که تا به امروز در عراق و در زندان مالکی هستند.»

از معجزات این رهبری و احساس مسئولیت‌اش در مورد نیروهای مجاهدین همانا که در حال فرار و جنگ و گریز نیز «به دنبال گروگان‌ها» بوده است. او برای این که کارآمدی خود را به رخ هوادارانش بکشد با یک خبرسازی آشکار به دروغ مدعی شد:

«امروز پس از ۱۷ روز، گروگان‌هایمان در زندان «لشکر کثیف» مالکی در حوالی فرودگاه بغداد، برای نخستین بار به چشم دیده شدند. از جزئیات اینکه چه بلاهایی بر سر آن‌ها آمده و خواهد آمد، اطلاع ندارم.»

ظاهراً به محض این که «گروگان‌ها» در «زندان لشکر کثیف» در حوالی فرودگاه بغداد دیده شدند خیال رهبری راحت شد و همان موقع جریان فرار هم با موفقیت تمام شد. یعنی به محض این که «گروگان‌ها» به «چشم دیده شدند» مالکی نیز از دنبال کردن مسعود رجوی صرف‌نظر کرد و او توانست اطلاعیه دهد.

همچنین برای آن که موضوع «تعقیب و گریز» را هیجانی‌تر کند به گونه‌ای صحنه‌آرایی کرد که گویا در اشرف و یا آن حوالی بوده و تا آخرین لحظه با قتل‌عام‌شدگان در تماس بوده است:

«آخرین جمله‌ای که از فرمانده زهره (زهره قائمی) شنیدم این بود که گفت مزدوران عراقی در نزدیکی ما هستند. سپس انفجاری مهیب باعث قطع صدا شد. آخرین جمله‌ای هم که از خواهر مجاهد ژیللا طلوع بیاد دارم این بود که از وضعیت و حالش پرسیدم. گفت: عالی»

چه رهبری دلسوزی، در جریان قتل‌عام ساکنان اشرف، از آن‌ها حالشان را می‌پرسیده! البته از این «عالی»‌تر هم نمی‌شد. کسی که می‌گوید تا آخرین لحظه با قتل‌عام‌شدگان اشرف که در محاصره‌ی نیروهای رژیم بودند در تماس تلفنی یا بی‌سیم بوده و گفتگو می‌کرده، ادعا می‌کند «گزارش ۹۲» به منظور جمع‌آوری اطلاعات از مخفیگاه او انتشار یافته است! البته گویا تنها موضوع مهم بشریت برای رجوی «من» و «جان من» در مخفیگاه است.

مریم رجوی در سخنرانی سالانه‌اش در تیرماه ۱۳۹۳ در پاریس نیز دست از سناریوسازی برداشت و به منظور قهرمان‌سازی کاذب از مسعود رجوی مدعی شد که هدف رژیم از حمله به اشرف ضربه زدن به او که در اشرف حضور داشته بوده است:

«بزرگترین شکست رژیم در سال ۹۲، ناکامی در ضربه زدن به رهبر مقاومت بود. سال گذشته در همین‌جا، به دسیسه‌ی خامنه‌ای و تجسس‌های کوبلر علیه مسعود اشاره کردم. به موازات آن، بسیج شیطان‌سازی و جاده صاف‌کردن برای حمله و جنایت بزرگ در اشرف، بالا گرفت. سرکردگان رژیم گفتند که برای آنها حمله‌ی ۱۰ شهریور به اشرف، از عملیات مقابله با فروغ جاویدان، مهمتر بوده است. یک خائن را هم با نیروهای مالکی همراه کرده بودند تا آنها را هرچه سریعتر به مقر فرماندهی در اشرف راهنمایی کند. اما در دستیابی به هدف اصلی خود، شکست خوردند.»

<http://www.hambastegimeli.com/home-۵۰۷۵۲-سخنرانی-مریم-رجوی-در-گردهمایی-مهمترین-خبرها/>
«همه-برای-آزادی»-ولپنت، پاریس

رجوی همچنین خود را فرماندهی قهرمانی معرفی می‌کند که توانسته نیروهایش را «یک به یک از چنگ دشمن بیرون» بکشد:

«در روز جنایت بزرگ و بی‌سابقه علیه بشریت در اشرف، خواهر مجاهد مریم اکبری همراه با ۱۷ برادر مجاهد، همچنین تنها طیب باقی مانده در اشرف، دکتر جواد احمدی همراه با ۳ مجاهد خلق دیگر، مجموعاً ۲۲ نفر در دو نقطه متفاوت و دور از یکدیگر، همگی در زیر آتش، در محاصره و در معرض گروگانگیری بودند. ساعاتی با تب و تاب و التهابات بسیار طول کشید تا توانستیم آنها را یک به یک از چنگ دشمن بیرون بکشیم و سرانجام همگی با قهرمانی و شجاعت بی‌مانند خود را به ۲۰ مجاهد باقی مانده برسانند.»

او سپس از مریم رجوی مایه می‌گذارد و ادعا می‌کند وی از پاریس مداخله کرده و مانع کشته شدن بقیه نیروها که «۴۲ قهرمان» بودند می‌شود و گرنه «بی‌گمان همگی شهید می‌شدند»:

«۴۲ قهرمانی که همگی مجروح یا مصدوم و دردمند پس از ۱۰ روز پیکار طاقت‌فرسای شبانه‌روزی و لاینقطع سرانجام به درخواست مریم از اشرف به لیبرتی منتقل شدند هر یک داستانی جداگانه دارند. فقط می‌گویم اگر با دست خالی به رزمی بی‌امان مبادرت نمی‌کردند، اگر یاران و فرماندهان و مسئولانشان سینه سپر نمی‌کردند و اگر مریم مداخله نمی‌کرد، بی‌گمان همگی شهید می‌شدند.»

البته او توضیحی نمی‌دهد چرا مریم رجوی زودتر «مداخله» نکرد که هیچکدام «شهید» نشوند. حمله‌ی نیروهای رژیم به اشرف که تنها ساعاتی طول کشید، «۴۲ قهرمان» باقی مانده در طول ۱۰ روز مشغول کدام «پیکار طاقت‌فرسای شبانه‌روزی لاینقطع» بودند؟ چرا پس از جنایت صورت گرفته اسامی «مجروحان و مصدومان» حادثه اعلام نشد؟ آیا مقامات عراقی و دستگاه اطلاعاتی رژیم از هویت آنها بی‌اطلاع هستند؟ یا هواداران مجاهدین و مردم ایران نامحرم تلفی می‌شوند؟

سپس در حالی که خود در غیبت ۱۲ ساله به سر می‌برد و نیروهای مجاهدین در لیبرتی، زندانی و زیر آتش هستند رجزخوانی کرده و می‌گوید:

«حق دفاع از خود برای هر مجاهدی در برابر حمله و یورش دشمن در هر کجا، یک حق مشروع و قانونی است. بی‌مهابا از این حق مشروع و قانونی در هر زمان و هر مکان استفاده کنید. آنچنان که سازمان مجاهدین خلق ایران اعلام کرده است قاتلان جنایتکار در هر لباس و به ویژه در لباس آخوندی و پاسداری می‌توانند مطمئن باشند که حساب یک به یک این خون‌ها را همچون لاجوردی و صیاد شیرازی و آخوندهای دانه درشت دیگر پس خواهند داد. به تازگی در نشست‌های رمضان گفته بودیم که مجاهدین و مقاومت ایران در مرحله سرنگونی برای رژیم بسیار خطرناک شده‌اند.»

<http://vimeo.com/75212310>

معلوم نیست چرا «رئیس جمهور برگزیده مقاومت» و دیگر اعضای شورای رهبری مجاهدین هنگام حمله‌ی واحدهای تا دندان مسلح ضدتروریستی فرانسه به محل زندگی‌شان از «حق مشروع و قانونی» خود استفاده نکردند و «ارتش آزادیبخش ملی ایران» با آن کبک و دیدیه کوچکترین دفاع از خودی در برابر «حمله و یورش» نیروهای آمریکایی نکرد و به سادگی تسلیم شدند و سلاح‌هایشان را نیز تحویل دادند و در امحای آنها نیز مشارکت کردند.

البته چیزی نگذشت که در راستای سیاست گوییزی و برای به کرسی نشاندن ادعاهای واهی رهبری عقیدتی در یک مقاله فرمایشی که به امضای یکی از ساکنان سابق «اشرف» که از کشتار جان سالم به در برده منتشر شد ادعا کردند:

«مزدوران هم زمان از چند نقطه دیگر وارد اشرف شده و کشتار آغاز شده بود. ما با جنگ و گریز، خود را از تیر مستقیم دشمن دور می‌کردیم و هر بار با اراده‌های پولادین و با دست‌های خالی در صدد دفاع بر می‌آمدیم یا به سمت مزدوران یورش می‌بردیم.»

<http://www.aftabkaran.com/maghale.php?id=3924>

مسعود رجوی از جنازه‌ی قتل‌عام شدگان اشرف هم نمی‌گذرد و می‌کوشد از آن‌ها نیز سوءاستفاده کند. وی در تاریخ ۲۰ بهمن ۱۳۹۲ ناگهان کاشف به عمل آورد که دولت عراق اجساد قتل‌عام‌شدگان را مخفیانه در محلی نامشخص به خاک سپرده است. او ضمن وصل کردن رویداد شهادت «موسی و اشرف» به این موضوع، با دادن وعده‌ی سرخرمن خطاب «به مجاهدان بازگشت‌ناپذیر اشرفی و یاران پر مهر و وفای اشرف» می‌گوید:

«یادتان باشد که شهیدان کهکشان اشرف، هرکجا که تدفین شده باشند از نظر ما امانت و موقت است. هر یک از ما که باقی بماند باید روزی آن‌ها را به خاک خودمان در خاوران تهران باز گرداند و مراسم اصلی خاکسپاری با آئین‌های مجاهدین و ارتش آزادی‌باپستی در تهران در میان توده جوانان و مردم ایران انجام شود.»

<http://www.mojahedin.org/news/133517>

دروغگو کم حافظه است. مسعود رجوی در تاریخ ۱۷ شهریورماه ۱۳۹۲ یعنی ۵ ماه قبل از صدور این پیام، می‌دانست وزارت بهداری و پزشکی قانونی عراق با مراجعه به قاضی ذی‌ربط در صدد دفن اجساد هستند. زحمت ترجمه سند آن را نیز خود مجاهدین کشیده‌اند. در تاریخ یاد شده «دفتر ویژه انستیتو پزشکی قانونی» به منظور «موافقت با دفن اجساد» خطاب به «بازپرس محترم اعظمیه» می‌نویسد:

«نظر به وجود اجساد درگذشتگانی که اسامی آن‌ها در زیر آمده است و به دلیل عدم مراجعه خویشاوندان ایشان برای تحویل گرفتن آن‌ها و جهت حفظ ظرفیت سردخانه‌های انستیتوی ما و با استناد به ماده‌ی ۲۵ قانون پزشکی قانونی به شماره ۵۷ سال ۱۹۸۷ که می‌گوید پزشکی قانونی هنگام اقتضا باید از قاضی تحقیق ذی‌ربط درخواست دستور دفن اجساد را بنماید که این باید قبل از این باشد که دو ماه مقرر در بند ۱ فقره پنجم قانون عام پزشکی شماره ۸۹ سال ۱۹۸۱ بگذرد. از این رو لطفاً برای دفن پیکرهای مذکور در جدول زیر با مراعات شرط دو ماه نوشته شده بر آن‌ها در قانون عام پزشکی موافقت فرمایید.» (دقیقه ۱۲ و نیم به بعد فیلم)

<http://vimeo.com/82893293>

مریم رجوی هم پی همین سناریو را می‌گیرد:

«دفن مخفیانه اجساد شهیدان، در زمان و مکان نامشخص، بدون حضور اعضای خانواده شهدا و همچنین بدون حضور و حتی اطلاع نماینده ملل متحد»

<http://www.mojahedin.org/news/133544>

دولت عراق، دولت آمریکا و کمیساریای عالی پناهندگان، در ارتباط با وضعیت ساکنان «اشرف» و «لیبرتی»، سازمان مجاهدین خلق را به رسمیت نمی‌شناسند که به پیگیری آن‌ها پاسخ دهند. هریک از مجاهدینی که در عراق به سر می‌برند بصورت جداگانه و فردی مورد شناسایی قرار گرفته‌اند. معلوم نیست چرا رجوی در پیام خود بین پیکر مجاهدین به خاک افتاده نیز تبعیض قائل شده و خواهان انتقال و تدفین مجدد تنها این ۵۲ پیکر در «خاوران» می‌شود؟ جنازه‌ی کسانی که در لیبرتی کشته شدند ارزش انتقال به «خاوران» را ندارند؟ چرا در مورد آن‌ها وصیتی صورت نمی‌گیرد؟ خاوران محل دفن بخشی از زندانیان چپ و نه همه‌ی آن‌هاست. قتل‌عام شدگان مجاهد در بهشت‌زهرها دفن هستند و مسعود رجوی می‌کوشد از شهرت «خاوران» در جهت اهداف خود سوءاستفاده کند.

مسعود رجوی کوچکترین اعتقادی نه به خاوران و نه به کسانی که در آنجا خفته‌اند دارد. برای رنجی که متحمل شدند نیز احترامی قائل نیست. او با اشک و آه کودکانی که طراوت و شادابی‌شان در خاوران خشکید بیگانه است. او با دردها و زخم‌های مادران و پدرانی که طی سه دهه با تلاش و کوششی جانفرسا «خاوران» را جهانی کردند بیگانه است. او مهری به همسران و خواهران و برادرانی که با خروش و فریادشان از «لعنت آباد»، «خاوران» ساختند ندارد. به همین دلیل وقتی جایزه‌ی حقوق بشری بین‌المللی گوانگجو به «مادران خاوران»

اهدا شد و انعکاسی گسترده در رسانه‌های بین‌المللی یافت تنها کسانی که سکوت کردند مسعود و مریم رجوی بودند.

<http://ir.voanews.com/media/video/khavarar/1920199.html>

<http://justice4iran.org/publication/articles/mothers-of-khavarar-gwangju-award>

رهبری عقیدتی مجاهدین اگر امکانش را داشت از هیچ کوششی برای جلوگیری از اهدای این جایزه به «مادران خاوران» دریغ نمی‌کرد. آن‌ها به لحاظ ایدئولوژیک خصم هرگونه تلاش خارج از چهارچوب مجاهدین هستند.

مسعود رجوی در همین پیام بار دیگر عبارت «کاش در این سفر رستگاری با شما بودم و رستگار می‌شدم» زیارت عاشورا را تکرار می‌کند که اولین بار در سال ۶۰ و به مناسبت ۱۹ بهمن از آن استفاده کرد. او که در حسرت «رستگاری» است معلوم نیست چرا در ۳۳ سال گذشته در هیچ صحنه‌ای که کوچکترین احتمال «رستگاری» در آن باشد حضور نداشته و قبل از همه صحنه را ترک کرده است.

پیشی گرفتن از گوبلز

مجاهدین برای تحمیق نیروهایشان از انجام هیچ زشتی‌ای فروگذار نمی‌کنند. آن‌ها از زبان من به دروغ در مورد محل زندگی مسعود رجوی می‌نویسند:

«شاید جنجال مصداقی (از نوشتن صفت بر حق توای تشنه به خون مجاهدین، می‌گذرم) که سوت شروع جنگ بر سر نابودی رهبری مجاهدین بود را به خاطر بیاورید. ایشان که عالم علم ارتباطات و مترژ و زبان شناسی و روانشناسی و علم غیب هستند با هزار دلیل و برهان می‌خواست ثابت کند که مسعود در اشرف هست و اگر خواستار یافتن هستید باید به آن‌جا بروید.»

دیدگاه‌ها/۵۰۱۴۳-سینا-دشتی-اندر-فواید-داشتن-آرمان <http://www.hambastegimeli.com>

آیا اگر ذره‌ای وجدان و شرافت در کسی باقی‌مانده باشد به خودش اجازه می‌دهد با چنین اعتماد به نفسی وارونه‌گویی کند و از عواقب آن نهراسد؟ مجاهدین در نهایت استیصال و درماندگی با این دروغ‌پردازی‌ها می‌خواهند این‌گونه جلوه دهند که دلیل حمله‌ی نیروهای رژیم به «اشرف»، اصرار نویسنده بر حضور مسعود رجوی در محل مزبور بوده است. مریم رجوی نیز در مراسم سالانه‌ی مجاهدین در پاریس به گونه‌ای صحبت می‌کند که شنوندگان و خوانندگان تصور کنند مسعود رجوی هنگام حمله‌ی نیروهای رژیم در «اشرف» بوده، تا برای مدتی هم که شده فرار او از مهلکه عراق پس از فروپاشی دولت صدام حسین را در هاله‌ای از ابهام فرو برد:

«بزرگترین شکست رژیم در سال ۹۲، ناکامی در ضربه زدن به رهبر مقاومت بود. سال گذشته در همین‌جا، به دسیسه خامنه‌ای و تجسس‌های کوبلر علیه مسعود اشاره کردم. به موازات آن، بسیج شیطان‌سازی و جاده صاف‌کردن برای حمله و جنایت در اشرف، بالا گرفت. سرکردگان رژیم گفتند که برای آن‌ها حمله‌ی ۱۰ شهریور به اشرف، از عملیات مقابله با فروغ جاویدان، مهمتر بوده است. یک خائن را هم با نیروهای مالکی همراه کرده بودند تا آن‌ها را هرچه سریعتر به مقر فرماندهی در اشرف راهنمایی کند. اما در دستیابی به هدف اصلی خود شکست خوردند.»

<http://www.hambastegimeli.com/home> /مهمترین-خبرها/۵۰۷۵۲-سخنرانی-مریم-رجوی-درگردهمایی-همه-برای-آزادی-ویلپنت،-پاریس

برخلاف این ادعاها من با توجه به شناختی که از خصوصیات مسعود رجوی دارم از ابتدا تردیدی نداشتم که او مرد این میدان نیست و بلافاصله پس از سقوط صدام حسین، خاک عراق را ترک کرده و در محل امنی به سر می‌برد. به همین منظور ۵ سال پیش به صراحت نوشتم:

«بر کسانی که از نزدیک تحولات سیاسی منطقه را پیگیری می‌کردند خروج مسعود رجوی از عراق در روزهای اول سقوط صدام حسین امری روشن بود اما علیرضا جعفرزاده نماینده سابق شورای ملی مقاومت و مجاهدین در آمریکا نیز در مصاحبه با صدای آمریکا رسماً این موضوع را تأیید کرد. بنابر این تردیدی در عدم حضور مسعود رجوی در عراق نیست. البته قبلاً هم آمریکایی‌ها تلویحاً اعلام کرده بودند که مسعود رجوی در عراق نیست و مژگان پارسایی نیز با «کد» آوردن از مقامات آمریکایی روی آن تأکید کرده بود. تازه اگر یادتان باشد مسعود رجوی در پیام‌هایش به ساکنان اشرف بارها تأکید کرده بود که مژگان پارسایی ما به ازا

و جانشین او و مریم رجوی در اشرف است. در حکم دادگاه انگلیس هم تلویحاً آمده است که مسعود رجوی در عراق نیست. پخش پیام تلفنی او برای مجاهدین ساکن اشرف که چند روز پیش (بهمن ۸۷) در بروکسل پخش شد هم دال بر همین موضوع است. من اطلاع مستقیمی از محل زندگی او ندارم. کسی هم نبودم و نیستم که به چنین اطلاعاتی دسترسی داشته باشم.»

<http://www.irajmesdaghi.com/maghaleh-338.html>

جیمز جفری «مشاور ارشد وزیر خارجه آمریکا در امور خاور نزدیک و سیاست گذاری ایالات متحده در قبال ایران» و سفیر سابق آمریکا در عراق، در آذرماه ۱۳۸۵ در مورد محل زندگی مسعود رجوی به صراحت گفت:

«او در بازداشت ما نیست. تا آنجا که ما می‌دانیم او هرگز در بازداشت ما نبوده است. تا آنجا که می‌دانم او در اروپای غربی یا در خاورمیانه است، اما در اردوگاه اشرف نیست.»

http://www.radiofarda.com/content/o1_jeffrey_interview/366924.html

مسعود رجوی در تمام مدت ۱۷ سالی که پیش از سقوط دولت عراق در این کشور حضور داشت، حتی حاضر نشد بطور نمایشی هم که شده از پایگاه‌های مجاهدین در در شمال و جنوب عراق (بصره و کردستان) که نزدیک به مرز ایران بودند دیدار کند چرا که از حداقل ریسک‌پذیری هم هراس داشت. این در حالی است که در دوران جنگ هشت ساله، سران رژیم از رفسنجانی گرفته تا خامنه‌ای و ... در جبهه‌های جنگ حضور پیدا می‌کردند و یا بنی‌صدر تا پیش از برکناری‌اش در جبهه‌های جنگ بود. مسعود رجوی هنگام تردد در قرارگاه‌های مجاهدین نیز در حالی که کمترین خطری او را تهدید نمی‌کرد با بیشترین تدابیر امنیتی و اسکورت‌های ویژه و محافظین چندلایه حرکت می‌کرد.

هرچند در اسفند ۱۳۶۳ پس از آن که مقامات فرانسوی تدابیر امنیتی اطراف محل اقامت وی را تقلیل دادند با وارونه‌گویی گفت:

«شخصاً در مورد حفاظت خود نگرانی ندارم زیرا معتقدم خون من رنگین‌تر از هیچ‌یک از زنان و مردان مجاهدی که خمینی آن‌ها را اعدام کرده نیست.» (نشریه مجاهد شماره ۲۳۷ دوم اسفند ۱۳۶۳)

حتی رژیم هم با توجه به دسترسی‌ای که به منابع اطلاعاتی منطقه دارد از عدم حضور مسعود رجوی در عراق مطمئن بود و خودش را فریب نمی‌دهد. من در گفتگوهای ۵ سال پیشم روی این نکته نیز تأکید کرده و نوشتم:

«طبیعی است که آمریکایی‌ها و عراقی و از طریق آن‌ها رژیم از محل زندگی مسعود رجوی مطلع باشند. او وقتی چند روز پیش از طریق تلفن با مجاهدین مستقر در اشرف صحبت می‌کند یعنی آمریکایی‌ها و عراقی‌ها می‌دانند او کجاست. امکان ندارد ارتباط تلفنی با اشرف بدون اطلاع از محل تماس وصل شود. به سادگی می‌توان آن را قطع کرد. ردیابی تماس تلفنی طولانی مدت در دوران رشد تکنولوژی کار ساده‌ای است. آواکس‌ها و ماهواره‌ها و شنود جاسوسی آمریکا در منطقه قوی‌ترین در نوع خود هستند. آن‌ها روی هر تماس ساده‌ای حساس هستند. حتا لغات حساسیت برانگیز را ضبط و ردیابی می‌کنند.»

<http://www.irajmesdaghi.com/maghaleh-338.html>

دوباره در «گزارش ۹۲» به این موضوع اشاره کرده و نوشتم:

«به خاطر وجود بالاترین سیستم شنود اطلاعاتی دنیا در منطقه، حضور ناوگان‌های دریایی آمریکا و غرب در خلیج فارس و تمرکز مجهزترین ماهواره‌های جاسوسی بر روی عراق و منطقه، قطعاً منشاء تماس‌های تلفنی و اینترنتی و درون شبکه‌ای و هر نوع تماس بی‌سیم و مخابراتی برای آن‌ها مشخص است و ردگیری آن به سادگی امکان‌پذیر است. و به موضوع «جوهر دادیف» در دو دهه قبل و ردیابی محل استقرار او از طریق تلفن‌دستی‌اش توسط روس‌ها اشاره کردم.

در آن زمان هم برای پذیرش توجیهات مجاهدین در مورد «گرا» دادن من به دشمن، و ایجاد «خسران» و تولید دردسر برای «حوزه حفاظت سوژه» بایستی عقل و منطق را به کنار می‌نهادی تا می‌پذیرفتی که بزرگترین سیستم‌های اطلاعاتی دنیا و سازندگان تکنولوژی شنود، منتظر می‌مانند تا من به آن‌ها خط دهم که چه بکنند و عقل خودشان نمی‌رسد که می‌شود تماس‌ها را ردگیری کرد. طرفه آن که اگر کسی در آن موقع از یادآوری من سودی می‌برد مجاهدین بودند چرا که هیچ عقل سلیمی نمی‌پذیرد که شما بیش از سازندگان دستگاه‌های ردیابی و ... تخصص دارید.

مسئولان مجاهدین در این مدت منشاء انتشار شایعات عجیبی هم بودند که ذهن هواداران مجاهدین را به خود مشغول می‌کرد. یک بار مدعی شدند که آمریکایی‌ها دو نفر از «براداران مجاهد» را زیر شکنجه

کشته‌اند و به یک خواهر هم تجاوز کرده‌اند ... تا به محل استقرار «برادر» که شما باشید پی ببرند! جل‌الخالق!

یا می‌گفتند یکی از دلایل مقاومت مجاهدین در برابر نیروهای عراقی و تلفات بالا این است که آنها می‌خواهند به «برادر» دست یابند. گویا شما در «اشرف» حضور داشتید! اشرف تخلیه شد اما خبری از حضور شما در آنجا نشد. برای کسانی که هوش و درایت سیاسی داشتند گوش دادن به این شایعات نیز نوعی توهین محسوب می‌شد. توهین به شخصیت آدمی که ابله فرض‌اش می‌کنند.»

<http://www.pezhvakeiran.com/pfiles/gouzaresh%2092Ketab.pdf>

در «گزارش ۹۲»، یک بخش را تحت عنوان «پروژه‌ی خروج شما و مریم از عراق»، به خروج مسعود رجوی از خاک این کشور اختصاص داده و نوشتیم:

«چرا در کنار رزمندگان در «اشرف» نماندید تا با آنها هم سرنوشت شوید؟ چه ایرادی داشت همچون «حسین» در کربلا «سرور شهیدان» می‌شدید؟ یا در صورت دستگیری احتمالی مقاومتی حماسی در زیر شکنجه و ... نشان می‌دادید. وقتی شما مجاهدین و «اشرف‌نشان»ها را در دهان گرگ تنها می‌گذاشتید و می‌رفتید معلوم نبود در وانفسای عراق چه بر سر آنها خواهد آمد. با توجه به نیروهایی که می‌رفتند زمام امور در عراق را به دست گیرند هیچ‌کس نسبت به زنده‌ماندن یک نفر از «اشرفیان» خوشبین نبود. خودتان هم می‌دانستید این کار پسندیده نیست. مسئولان مجاهدین خبر خروج شما و مریم رجوی از عراق را از نیروهایی که جانشان را در طبق اخلاص گذاشته بودند مخفی کرده بودند و تا مدت‌ها با گذاشتن نشست‌های متعدد وانمود می‌کردند که جان شما و مریم در خطر است.»

<http://www.pezhvakeiran.com/pfiles/gouzaresh%2092Ketab.pdf>

مجاهدین وقتی در مورد مسئله‌ای به این روشنی دروغ می‌گویند و حقایق را قلب می‌کنند می‌توان از آنها انتظار داشت در مورد مسائل دیگر که چه بسا سند مکتوب محکمی هم در دست نیست راست بگویند؟ آیا همین ادعا محک خوبی برای سنجش عیار صداقت مجاهدین نیست؟ آیا ذره‌ای «صداقت» در این سازمان یافت می‌شود؟

دریافت پول از منابع نامشخص توسط منتقدان

مسعود رجوی در پیام به «هموطنان، نیروهای انقلاب دموکراتیک مردم ایران و مؤسسان چهارم ارتش آزادیبخش ملی»^{۱۱} که در ۲۰ بهمن ۱۳۹۲ صادر شد و حاکی از نوع نگاه او به دنیا بود خطاب به من و دیگر منتقدانش گفت:

«به چرندباغان جبهه ولایت علیه مجاهدین و مقاومت و به همه فلاحه‌داران نظام خلافت که قیمت پارس کردن آنها در ساحل عافیت را مجاهدین در اشرف و لیبرتی با گوشت و پوست و استخوان در اعدام‌های جمعی و موشک‌های کوچک و بزرگ می‌پردازند می‌گوئیم، چی، چند، چگونه؟ چه گرفتگی؟ خود به چند و چگونه فروختی؟»

<http://www.mojahedin.org/news/133517>

مسعود رجوی در یک سال اخیر به جای «نظام ولایت» که خود مدعی آن است، «نظام خلافت» را جعل کرده است. وی می‌کوشد همانگونه که شیعه، «ولایت» را مقابل «خلافت» می‌خواند و بر حق «علی» و «ائمه اطهار» تأکید می‌کرد خود را جانشین آنان اعلام کند و خامنه‌ای و «ولایت فقیه» و ... را جانشین «خلفا» و «نظام خلافت» که حق او را غصب کرده‌اند.

او به زعم خودش با بیان این اتهامات می‌کوشد سمت و سوی توپخانه‌ی دروغگوئی را تنظیم و چگونگی آن را سر و سامان دهد. ادبیات به کار گرفته شده توسط وی را با ادبیاتی که خامنه‌ای، «سردار نقدی»، اعضای «جبهه‌ی

^{۱۱} «مؤسسان چهارم» فیللی است که مسعود رجوی برای سرگرم کردن و «آب‌بندی» دوباره‌ی مجاهدین علم کرده‌است. بر اساس این طرح، زهره اخبانی مسئول اول مجاهدین در نشست جمعی لیبرتی بطور نمایشی اعلام می‌کند که از سازمان مجاهدین و ارتش آزادیبخش اخراج شده است و قصد دارد برای پذیرش دوباره در این سازمان و ارتش درخواست بدهد. وی سپس اعلام می‌کند که همه‌ی افراد از ارتش آزادیبخش و مجاهدین اخراج شده‌اند و می‌بایستی در مقابل دوربین، ضعف‌ها و کم‌کاری‌هایشان را بیان کرده و دوباره با خواهش و تمنا تقاضای عضویت در مجاهدین و ارتش کنند. در واقع این چهارمین باری است که «ارتش آزادیبخش» تأسیس می‌شود. مسعود رجوی پس از فروپاشی عراق هر از چندگاهی از این ترفند استفاده می‌کند. او چاره‌ی کار را در تحقیر هرچه بیشتر مجاهدین دیده است.

پایداری»، احمد جنتی، احمد خاتمی، احمد علم‌الهدا و ... در دشمنی با غرب به کار می‌برند مقایسه کنید، متوجهی شباهت عجیب فرهنگ آن‌ها می‌شوید. به آن‌چه ریزه‌خواران خامنه‌ای و «پیت رهبری» به منتقدان رژیم از جمله محمد نوری‌زاد و ... نسبت می‌دهند توجه کنید از یک فرهنگ مشترک نشأت می‌گیرند. در دنیای متمدن این گونه سخن نمی‌گویند. با این ادبیات نمی‌توان جامعه را به سامان رساند و بر دردهای میهن خمینی و خامنه‌ای گزیده مرهم گذاشت.

بعید می‌دانم در میان مجاهدین کسی بیش از مسعود رجوی در ۳۳ سال گذشته در «ساحل عافیت» به سر برده باشد. او کوچکترین بهایی شخصاً در جریان مبارزه با رژیم خمینی نپرداخته است. همیشه هم در پر قو نگهداری شده و از امکانات ویژه برخوردار بوده است.

شکر خدا که نه او و نه بانو در اشرف و لیبرتی و زیر موشک‌های کوچک و بزرگ نیستند و در «ساحل عافیت» به قیمت خون و رنج دیگران لاف می‌زنند. وقتی هم که در دوران صدام حسین در «اشرف» تشریف داشتند، «سیدالرئیس» پناهگاهی، مشابه آنچه خود داشت برای آن‌ها تهیه دیده بود که هم ضد بمباران شیمیایی و اتمی بود و هم از همه امکانات رفاهی برخوردار بود.

نه گوشت و پوست و استخوان مسعود رجوی و نه بانو مزه‌ی شلاق لاجوردی و بازجویانش را نچشیده و هرچه هم در ارتباط با وی بوده در «هتل اوین» در زمان شاه اتفاق افتاده که آن‌هم با چه بزرگ‌نمایی‌ها که عنوان نمی‌شد. در ارتباط با بانو که اساساً موضوع منتقی است و او یک شب هم در کلانتری خوابیده است و سابقه‌ی زندان و شکنجه‌ی او برمی‌گردد به بازداشت چند روزه در فرانسه که به قول «برادر مسعود» مثل هتل‌های چهار ستاره است. پیش‌تر به گوشه‌ای از سختی‌هایی که مریم رجوی متحمل شده اشاره کردم:

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-57388.html>

به کلماتی که پشت سر هم ردیف شده‌اند توجه کنید «چی، چند، چگونه؟ چه گرفتی؟ خود به چند و چگونه فروختی؟»، من بازجویی پس داده‌ام، به خوبی می‌دانم که این‌ها سؤالاتی است که یک بازجو و شکنجه‌گر کارکشته بعد از آن که قربانی را به چنگ آورد برای به تسلیم واداشتن او و اعتراف به سناریوی تهیه شده از سوی پلیس امنیتی مطرح می‌کند. تردید نکنید اگر مسعود رجوی به مخاطبان دست می‌یافت می‌کوشید آن‌ها را با انواع و اقسام شکنجه‌ها به «اعتراف» وادار کند.

پس از وی یک دوجین از مسئولان مجاهدین به پیروی از رهبری عقیدتی، بر اساس «تکلیف»ی که داشتند شروع به طرح موضوع «چی، چند، چگونه؟ ...» کرده پا را فراتر گذاشته مدعی شدند که به زودی اخبار و اطلاعات آن نیز مشخص خواهد شد.

این شیوه‌ای است که خامنه‌ای و بسیاری از رهبران توتالیتر هم از آن استفاده می‌کنند. در جریان «قتل‌های زنجیره‌ای» خامنه‌ای خط برخورد برای بازجویان و هدایت کنندگان پرونده را با اعلام این که «ممکن نیست قتل‌هایی که اتفاق افتاده، بدون یک سناریوی خارجی باشد»، مشخص کرد. او پنج روز بعد از مرگ سعید امامی، در جمعی محدود از مقام‌های ارشد کشور و مسئولان پرونده‌ی قتل‌ها گفت که «مسئولان پرونده، رابطه دستگیرشدگان با خارج از کشور را کشف کنند یا نکنند، این موضوع از نظر او قطعی است.»

http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2014/01/140112_I39_file_serial_murders_counter-intelligence.shtml

بازجویان بر اساس خطی که خامنه‌ای داده بود نهایت تلاش‌شان را با به کارگیری انواع و اقسام شکنجه و آزار و اذیت به خرج دادند تا متهمانی را که در خدمت به «ولایت» از هیچ کوششی فروگذار نکرده بودند، «بهای» و «یهودی» معرفی کنند و جاسوس موساد و سیا و سرویس‌های خارجی بخوانند.

به گفته یک مقام آگاه از مضمون بازجویی‌های جواد آزاده، مسئول تیم بازجویی و شکنجه‌ی متهمان پرونده‌ی «قتل‌های زنجیره‌ای» که مدت کوتاهی بازداشت شد وی به این پرسش که چرا زندانیان را تا آن حد برای کسب اعترافات دروغ شکنجه کرده، پاسخی تأمل‌برانگیز داد. وی گفت:

«وقتی رهبری تاکید کرده که ممکن نیست عاملان قتل‌ها به خارج وابسته نباشند، برای بازجویان تکلیف قطعی ایجاد شده تا هر طور شده از زندانیان اعتراف بگیرند که عامل بیگانه‌اند و کسب اعتراف دیگری قابل تصور نبوده است.»

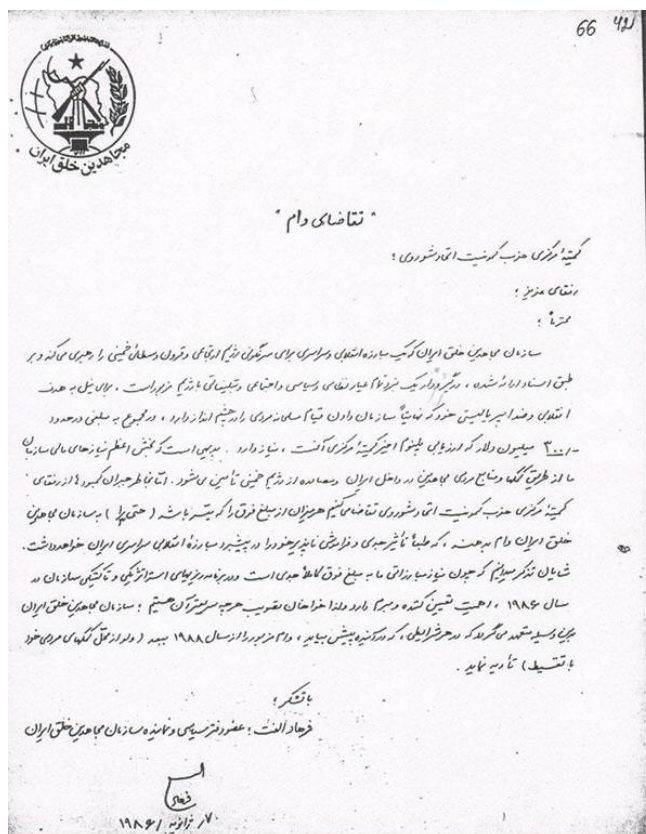
http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2014/01/140112_I39_file_serial_murders_counter-intelligence.shtml

از سوی دیگر رجوی خود این کاره است و تردیدی ندارد که در قبال دریافت «چی و چند» بایستی خود را «فروخت».

برای همین است که از چگونگی و قیمت فروش سؤال می‌کند. این را کسی سؤال می‌کند که مدارک و اسناد دریافت کمک مالی، تسلیحاتی و ... او موجود است. تصویر و صدای او در دیدار با رؤسای سرویس‌های امنیتی عراق انتشار یافته است. فیلم رد و بدل کردن اطلاعات در قبال دریافت کمک‌های مالی موجود است.

اسناد این نوع از ارتباطات مسعود رجوی پس از فروپاشی عراق به دست عوامل رژیم در این کشور افتاده و انتشار یافته است. در اصالت این اسناد که توسط دستگاه اطلاعاتی عراق فیلمبرداری شده شکمی نیست. تنها مسعود رجوی است که بایستی پاسخ دهد «خود به چند و چگونه فروخته» است.

این مسعود رجوی بود که در آذرماه ۱۳۶۴ و پس از محاکمه‌ی علی زرکش در نامه به گورباچف به تملق‌گویی مشم‌زکننده از او پرداخت و دو هفته بعد از طریق فرهاد الفت عضو دفتر سیاسی مجاهدین تقاضای ۳۰۰ میلیون دلار وام از اتحاد جماهیر شوروی کرد!



نامه‌ی سری فرهاد الفت به گورباچف (سند از آرشیو دولت شوروی)

دکتر خسرو شاکری محقق برجسته‌ی کشورمان در این باره تحقیق جامعی داشته که بخشی از آن را در آدرس زیر ملاحظه می‌کنید:

http://bazaferinieazad.blogspot.se/2007/10/blog-post_2179.html

در «دفتر سیاسی مجاهدین»، یکی نبود به او بگوید اتحاد جماهیر شوروی به «حزب توده» که توسط خودش در ایران تأسیس شد و جزو «احزاب برادر» به شمار می‌رفت و رهبری آن توسط «برادر بزرگتر» انتخاب می‌شد، رحم نکرد و آن‌ها را وجه‌المصلحه‌ی روابط خودش با رژیم قرار داد آیا به ما روی خوش نشان می‌دهد؟ کسی در دفتر سیاسی مجاهدین از او نمی‌پرسید وقتی حزب توده و «فداییان اکثریت» حی و حاضر هستند و سیاست حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی در ایران را نمایندگی می‌کنند و دشمنی ما با آن‌ها زیاندار است، چگونه انتظار داریم روس‌ها به ما کمک مالی کنند؟ آیا قصد داریم آب توبه سر حزب توده و «فداییان اکثریت» ریخته و با آن‌ها وحدت کنیم؟

این تقاضا در حالی صورت گرفت که اعضای سازمان «فداییان خلق- اکثریت» و حزب توده که به این کشور گریخته بودند در وضعیت بد اقتصادی و تحت انواع و اقسام فشارها به سر می‌بردند و به محض این که امکان خروج از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را پیدا کردند همگی راهی کشورهای اروپایی شدند. وانگهی به قدرت رسیدن گورباچف به منظور تعامل با غرب بود و دوری گزیدن از ادبیات جنگ سرد! درخواست کمک مالی از وی برای پیش‌برد مبارزات «ضدامپریالیستی» حاکی از نشاختن شرایط و نداشتن درایت سیاسی است.

تقاضای ۳۰۰ میلیون دلار پول نقد آن‌هم در سال ۱۳۶۴ کم پولی نیست. آدم بایستی مجنون باشد که چنین تقاضایی را از حزب کمونیست شوروی و یکی از دو ابرقدرت دنیا مطالبه کند و بدون انجام خدمتی، از این مبلغ برخوردار شود. مسعود رجوی در قبال دریافت این «وام» چه چیزی را می‌خواست بفروشد؟ قیمتی که مطالبه می‌کرد معلوم است، فقط باید توضیح دهد با منطقی که دارد قصد فروش چه چیزی را و به چه صورت داشت؟

مسعود رجوی که از این و آن نامه و سند و دستخط و مدرک می‌گیرد، تصور نمی‌کرد که روزی اتحاد جماهیر شوروی فرویزد و اسناد محرمانه‌ی این حزب انتشار یابند، چنانچه وقتی به حضور صدام حسین و مسئولان سرویس‌های امنیتی عراق می‌رسید و تقاضای کمک مالی و تسلیحاتی و جیره‌ی مشخص می‌کرد، فکر نمی‌کرد دولت صدام حسین دچار فروپاشی شود و اسناد و مدارک دیدارهای وی با مقامات عراقی به دست نیروهای نزدیک به رژیم بیافتد و سر از اینترنت در آورد. خدا می‌داند او در سطح منطقه و بین‌المللی به چه دولت‌ها و قدرت‌های دیگری که برای دریافت کمک مالی و ... متوسل نشده است و منافع ملی را «چند و چگونه؟» به آن‌ها نفروخته است.

مسعود رجوی در سال ۱۳۶۶ در رأس هیئتی به دعوت ملک فهد و بنا به توصیه‌ی صدام‌حسین از عربستان سعودی دیدار و با مقامات این کشور گفتگو کرد. خبر این سفر ۱۳ سال بعد از سوی مجاهدین منتشر شد. اما هنوز مسعود رجوی گزارشی مبنی بر این که از شیوخ عرب، «چی و چند و چگونه» دریافت کرده ارائه نداده و معلوم نیست چیزی را هم فروخته یا «خادم‌الحرمین» و دیگر شیوخ عرب «فی‌سبیل‌الله» به او کمک کرده‌اند.

مسعود رجوی در نشست عمومی «اشرف» قبل از آزادسازی کویت، در حضور هزاران نفر ضمن تشریح وضعیت و چشم‌اندازهای پیش‌رو خطاب به مهدی ابریشم چی گفت: شریف ما هم سربازیم برو سهمیه‌ی همه‌ی ما را هم از صاحبخانه بگیر. آیا نمی‌توان در این‌جا معادله‌ای که مسعود رجوی می‌گوید را به کار برد؟

جداشدگان مجاهدین که در کمپ تیف بودند تعریف می‌کنند هنگامی که آمریکا قصد بستن این کمپ را داشت مجاهدین به تعدادی از آن‌ها پیام دادند که چنانچه به «اشرف» مراجعه کرده و برگه‌ای را امضا کنند مقادیر متنابهی پول برای خروج از عراق در اختیارشان قرار می‌دهند. دلارهایی که مجاهدین در اختیار این عده قرار دادند شماره‌ی سریال دلارهایی را داشت که آمریکایی‌ها در قبال کار روزانه به آن‌ها در تیف پرداخت می‌کردند. یعنی در واقع منشاء پول‌های اهدایی مجاهدین هم دلارهای آمریکایی بود. حالا بایستی مسعود رجوی توضیح دهد: «چی، چند، چگونه؟ چه گرفتی؟ خود به چند و چگونه فروختی؟» که دلارهای مشابه افراد تیف در اختیار داشتید؟ در سال‌های اخیر هم که ارتباط مجاهدین با رؤسای سرویس‌های امنیتی غربی از فرانسه گرفته تا آمریکا دیده‌اید؟ حتماً که بایستی اطلاعاتی هم رد و بدل شود تا مقبول افتند و یا ارتباطی برقرار شود.

«چی، چند، چگونه؟ چه گرفتم؟»

من عضو «انجمن قلم» سوئد هستم و تاکنون به خاطر کتاب‌هایی که انتشار داده‌ام، دوبار از این انجمن و دوبار از «خانه‌ی فرهنگ» سوئد به همراه انتشاراتی که کتابم را منتشر کرده، کمک مالی دریافت کرده‌ام. در واقع کتاب‌هایم را فروخته‌ام و در قبالتش پول و کمک مالی به حساب بانکی‌ام ریخته‌اند. نحوه‌ی انتقال پول کاملاً شفاف و مشخص است. از آنجایی که در سوئد هیچ چیز به ویژه مربوط به مسائل مالی مخفی نیست هرکس می‌تواند گزارش شفاف و روشنی در این زمینه تهیه کند. یک بار هم به همراه منیره برادران در حضور تعداد زیادی شاهد به خاطر فعالیت‌های حقوق‌بشری‌مان از «بنیاد برومند» جایزه و کمک مالی دریافت کردیم، فیلم آن هم در اینترنت موجود است.

البته ایرانیان شریفی هم بوده‌اند که برای پیشبرد فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و حقوق‌بشری‌ام بدون هیچ چشم‌داشتی کمک مالی در اختیارم قرار داده‌اند. همچنین به خاطر مشکلات جسمی و عوارض ناشی از دوران زندان از حقوق شهروندی یک سوئدی برخوردار شده و تحت عنوان «بازنشسته‌ی زودرس» مستمری ماهانه دریافت می‌کنم و زندگی‌ام به این ترتیب اداره می‌شود و گله‌ای از روزگار ندارم. خدا پدر دولت سوئد را بیامرز که لااقل گذشته‌ی من و امثال من را در نظر می‌گیرد و چشم‌اش را روی همه‌چیز نمی‌بندد.

چه کسی با سرویس‌های امنیتی خارجی روی هم ریخته است؟

مجاهدین وقتی دیدند تلاش‌شان برای چسباندن نویسنده‌ی «گزارش ۹۲» و دیگر منتقدان‌شان به دستگاه امنیتی و اطلاعاتی رژیم، به خاطر مواضع محکم و جدی‌شان علیه کلیه‌ی باندهای رژیم با موانع جدی و مخالفت‌های سیاسی حتی در میان نزدیکترین نیروهایشان روبرو شده، داستان دیگری را کوک کرده و مدعی شدند گویا منتقدان‌شان خود را به سرویس‌های امنیتی کشورهای اروپایی و آمریکایی فروخته‌اند و بنا به دلایلی آن‌ها نمی‌توانند در حال حاضر اسنادشان را انتشار دهند.

این ترفند سوخته‌ای است که مجاهدین وقتی دست‌شان خالی است و با توجه به حساسیت‌های سوزهای که با او صحبت می‌کنند به کار می‌گیرند.

در بهمن‌ماه ۱۳۸۷ در دیدار چند روزه‌ای که در پاریس و به دعوت مجاهدین با ابوالقاسم رضایی و ... داشتم و سپس به اتفاق محمد شمس به بروکسل رفتم از رضایی در مورد سرنوشت «فرید سلیمانی راد» یکی از کادرهای اصلی روابط خارجی مجاهدین که در جریان حمله‌ی نیروهای امنیتی فرانسه به اورسورواز و دستگیری مریم رجوی صحنه‌گردان اصلی در روابط خارجی بود و پس از آن از مجاهدین جدا شد سؤال کردم. پیش‌تر در اردیبهشت‌ماه راجع به او و مجید طالقانی مسئول حقوقی مجاهدین که او نیز از مجاهدین جدا شده بود با وی و سیدالمحدثین صحبت کرده بودم.

با توجه به حساسیتی که من در ارتباط با پروژه‌ی هسته‌ای رژیم داشتم، رضایی با کمی من و من گفت: «فرید سلیمانی هم‌اکنون در حال همکاری با البرادعی رئیس آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در جهت امدادسانی به رژیم است!». چپ چپ نگاه اندر سفیهی به او کرده و اخم‌هایم را در هم کردم. به این معنا که توقع داری این خزعبلات را باور کنم؟ او که متوجه واکنش من شد دیگر ادامه نداد. من هم که پاسخ را گرفته بودم نیاز به ادامه‌ی بحث ندیدم. رضایی و سیدالمحدثین در گفتگو با من، دلیل جدایی پروفیسور هادی مهابادی نماینده‌ی شورای ملی مقاومت در کانادا و مسئول کمیسیون علوم و پژوهش شورای ملی مقاومت را رنج‌بردن از بیماری «پارانویا» و دلیل جدایی ایرج شکری دیگر عضو شورای ملی مقاومت را بازجویی دولت فرانسه از وی، هنگام اخذ تابعیت این کشور ذکر کردند.

به نظر من مجاهدین در زمینه‌ی همکاری با سرویس‌های امنیتی خارجی نیز فرافکنی می‌کنند و آنچه را که خود انجام می‌دهند به دیگران نسبت می‌دهند.

ایو بونه، مسئول سابق سرویس امنیتی فرانسه یکی از نزدیکان مریم رجوی و مجاهدین است. روابط نزدیک مجاهدین با او زیاندار است.

تلاش مجاهدین برای داشتن رابطه با رئیس سرویس امنیتی فرانسه را می‌فهمم، رئیس سرویس امنیتی فرانسه به چه علت به مجاهدین نزدیک می‌شود؟ مجاهدین با نزدیکی به او بهره‌ی سیاسی می‌برند، سؤال این است که ایو بونه از نزدیکی به مجاهدین چه سودی می‌برد؟ فی سبیل‌الله این کار را می‌کند؟ دلش برای مبارزات مردم ایران سوخته است؟

بنابر این اتهام روی هم ریختن مریم رجوی و مجاهدین با سرویس امنیتی فرانسه از طریق ایو بونه بیشتر است. اتفاقاً آن‌ها بایستی جواب دهند که «خود به چند و چگونه فروختی؟» که مقاماتی در این سطح به حمایت از شما می‌پردازند؟

لوتیس فری رئیس «اف بی آی» در دولت‌های کلینتون و بوش به دیدار مریم رجوی می‌رود و به حمایت از مجاهدین می‌پردازد. تلاش مجاهدین برای کسب حمایت رئیس سابق «اف بی آی» قابل فهم است. رئیس «اف بی آی» آمریکا به دنبال چیست؟

با توجه به خصوصیات یک مأمور امنیتی، رویکرد مسئول سرویس امنیت داخلی آمریکا را چگونه بایستی ارزیابی کرد؟ آیا وصله‌ی روی هم ریختن با سرویس امنیتی خارجی به من می‌چسبد یا مجاهدین؟ قاعده‌ی «خود به چند و چگونه فروختی؟» در این‌جا عمل می‌کند یا خیر؟

همین مسئله در ارتباط با تام ریچ اولین وزیر امنیت داخلی آمریکا مطرح است. جیمز وولسی، رئیس پیشین سازمان سیا و جیمز جونز مشاور سابق امنیت ملی اوپاما در نشست‌های مجاهدین شرکت کرده و با آنها رابطه دارند. آیا منطق حکم نمی‌کند که دستگاه‌های امنیتی خارجی به جای ارتباط با من و امثال من که یک ستاره هم در هفت آسمان نداریم به دنبال جذب و جلب یک گروه و تشکیلات باشند؟ تصدیق می‌کنید که مجاهدین در این ارتباط جاذبه‌ی بیشتری دارند؟ من یا دیگر منتقدان مجاهدین چه استفاده‌ای برای سرویس‌های امنیتی خارجی داریم؟

آیا مسئولان سرویس‌های امنیتی خارجی که روابط خوبی با مجاهدین دارند، ما را استخدام می‌کنند که علیه آن‌ها فعالیت کنیم؟

ده‌ها تن از نزدیک‌ترین محافظان مسعود رجوی و اعضای سیستم اطلاعاتی و امنیتی مجاهدین در طول سه دهه‌ی گذشته این سازمان را رها کرده و به غرب پناهنده شده‌اند. حتی کسانی که در پروژه‌های پیچیده‌ی اطلاعاتی و امنیتی مجاهدین شرکت داشته و دارای اطلاعات ذیقیمتی از نحوه‌ی کار این سازمان در آمریکا و اروپا بودند به کشورهای مربوط پناهنده و تخلیه اطلاعاتی شدند. مسئولان مالی این سازمان با پول‌های هنگفتی به غرب گریختند. اما مجاهدین در ارتباط با هیچکدام روشنگری نکرده و همه چیز را به سکوت برگزار کردند چرا که معتقد به شفافیت نیستند.

در طول سال‌های گذشته افراد متعددی که از قضا روابط نزدیکی با مجاهدین داشتند توسط سرویس‌های امنیتی کشورهای غربی و منطقه‌ای به اتهام جاسوسی برای رژیم دستگیر شدند. هیچ‌یک از آنان پیش‌تر توسط مجاهدین افشا نشده بودند و یا دستگیری آن‌ها به خاطر سرنخ‌هایی که مجاهدین داده باشند صورت نگرفت در حالی که مجاهدین بسیاری از منتقدان خود را که در دشمنی‌شان با رژیم تردیدی نیست به دروغ همکار دستگاه امنیتی و اطلاعاتی رژیم معرفی کرده‌اند و حتی اطلاعات نادرستی علیه آنان مبنی بر این که استعداد انجام عملیات تروریستی دارند به سرویس‌های امنیتی غربی داده‌اند.

خودشیفتگی، «خودبزرگ‌بینی جنون‌آمیز ایده‌الیستی» و فردیت نویسنده «گزارش ۹۲»

جدا از اتهاماتی که در بالا ذکر شد، مجاهدین، نویسنده‌ی «گزارش ۹۲» را در نشست‌هایشان به خوش‌خیالی و توهم در مورد نتیجه و بازتاب «گزارش ۹۲» و جاه‌طلبی و خودشیفتگی و داشتن «فردیت» متهم می‌کنند. مهرداد امینی یکی از مسئولان ارشد مجاهدین در مورد «خودبزرگ‌بینی جنون‌آمیز ایده‌الیستی نویسنده‌ی «گزارش ۹۲» و دیگر منتقدان مجاهدین می‌گوید:

«تراوشات ذهنی این خائنین اساساً بر ۲ مولفه فقر هویت فردی - اجتماعی از یکطرف و «خودبزرگ‌بینی» جنون‌آمیز ایده‌الیستی از طرف دیگر، شروع شده و در پروسه بلوغ خود، علیرغم تناقضات در گنده‌گویی‌های بی‌پایه، و «اسهال» در نظر دادن و ادعای «تاریخ‌شناسی»، به طور عینی بر «منظومه ارتجاع و ولایت فقیه» تکیه کرده و در رابطه‌های آشکار و پنهان برای بقاء ماهیت زبون حیوانی خود از بقاء رژیم دینامیزم گرفته است»

<http://www.aftabkaran.com/maghale.php?id=4031>

نکته‌ی حیرت‌انگیز و قابل تأمل آن‌که مدعی «هویت فردی - اجتماعی» تنها یک نام مستعار است که هر لحظه به رنگی درمی‌آید و همچون عروسک خیمه‌شب‌بازی، عروسک‌باز از زبان او حرف می‌زند.

حمید نصیری (حمید امامقلی) یکی از شاعران «دربار» اورسوروز نیز احساسات لطیف‌اش برانگیخته می‌شود و شعر «نغز» و پرمحتوای «این «همنشین» دژخیم، «مصداقی» روانی‌ست» را می‌سراید.

<http://www.aftabkaran.com/maghale.php?id=2991>

اگر من به جای مجاهدین بودم از داشتن یک مخالف منفرد، روانی، خودشیفته، متوهم و دارای «خودبزرگ‌بینی جنون‌آمیز ایده‌الیستی» که از «فقر هویت فردی - اجتماعی» رنج می‌برد اصلاً نگران نمی‌شدم و او را به حال خود رها می‌کردم.

نویسنده‌ی «گزارش ۹۲» در موضع مسئولیتی نیست که به خاطر داشتن صفات فوق و یا هر نقطه ضعف دیگری آسیبی به جامعه و مردم برساند. خودشیفتگی، خودبزرگ‌بینی و جاه‌طلبی و توهم و دیگر مشکلات روانی وی چنانچه عود کند تنها می‌تواند به خود و خانواده و دوستان نزدیک‌اش آسیب برساند که دامنه‌ی آن هم محدود است و لزومی ندارد جامعه به آن بپردازد. اما رهبری عقیدتی مجاهدین اگر از چنین صفاتی برخوردار باشد خطرناک است چرا که وی در رهبری یک جنبش قرار دارد و در مورد جان افراد تصمیم می‌گیرد و قطعاً صفات منفی فوق می‌توانند منشاء ضربات بزرگی به جنبش باشند. اما داشتن «فردیت» ویژگی‌ای است که نویسنده به داشتن آن مباهات کرده و رو در روی رهبری مجاهدین، دیگران را نیز به تلاش برای بازسازی آن در خود فرامی‌خواند.

بدون داشتن «فردیت» نمی‌توان روی پاهای خود حرکت کرد و شخصیت اخلاقی و حقوقی داشت. «فردیت» ما را از حیوان متمایز می‌کند. حتی دوقلوهای یکسان هم هریک نسبت به دیگری احساس هویتی جداگانه می‌کنند. توتالیتاریسم می‌کوشد از طریق «چیرگی تام»، کل انسانیت را به صورت یک فرد واحد درآورد و از تکثر و تمایزشان جلوگیری کند. مانع اصلی در این راه فردیت است. به همین دلیل برای رژیم توتالیتار شخصیت و یا آنچه در مجاهدین «قطب» و «خود امام» خوانده می‌شود خطر به شمار می‌آید. تفکر مستقل تحت عنوان «ولگردی ذهنی» یا «لیبرالیسم فکری» محکوم و تقبیح می‌شود.

با کشتن فردیت می‌توان هرگونه هتک حرمت را به شخصیت حقوقی، سیاسی و اخلاقی انسان روا داشت. بایستی توجه داشت که مفهوم آزادی و استقلال انسانی که در دموکراسی جدید نمایان می‌شود بدون «فردیت» معنا ندارد. تکیه بر «شرارت طبع انسانی و ناچیزی و ناتوانی فرد و لزوم تبعیت وی از قدرتی بیرون از خودش» که فلسفه‌ی وجودی «انقلاب ایدئولوژیک» مسعود رجوی بر پایه‌ی آن قرار گرفته، مبتنی بر ایدئولوژی فاشیسم است.

آمادگی برای پرداخت هزینه در چالش کشیدن رهبری عقیدتی

پیش از انتشار «گزارش ۹۲»، با توجه به شناختی که از مجاهدین داشتم خود را برای بدترین برخوردها آماده کردم. برخورد با استبداد در هیچ‌کجای عالم و در هیچ برهه‌ی تاریخ بدون هزینه نبوده است. وقتی «گزارش ۹۲» را می‌نوشتیم، وصیت پدرام را پیش از آن که در «باغشاه» بر دار استبداد کشیده شوند آویزه‌ی گوشم داشتم، هرچند شرایط من با آنان قابل قیاس نیست اما آمادگی برای پذیرش هزینه را می‌رساند.

«خواهی که دادت بر درد، صد سلسله بیداد را
منت بکش، گردن بنه زنجیر استبداد را!»

درست است مسعود رجوی از قدرتی برخوردار نیست که بر گردن من «زنجیر استبداد» کشد، اما همین قدر می‌تواند با توپخانه‌ی دروغ و تهمت و افترا روزی خود را بگذراند. اگر واقعاً دروغی گفته بودم رهبری مجاهدین می‌توانست به شکلی متمدانه و معقول آن‌ها را بیان کند. این بهترین نوع دفاع بود. یک رهبری توانمند و تیزبین در کمال متانت و بردباری می‌تواند با بیان واقعیت‌ها و حقایق، دست مفتریان و دروغگویان را برای مردم رو کند. اما سازمانی که به مدت سه دهه بنیان‌اش بر فردپرستی گذاشته شده و بر همین اساس اداره می‌شود تاب تحمل کوچکترین انتقادی به رهبری عقیدتی‌اش را ندارد. شاید عده‌ای فریب ادعاهای مهدی ابریشم‌چی در سال ۶۴ را خورده باشند که مدعی بود:

«در مقابل سمبل شقاوت و جنایت، باید گوهر فروزانی را که داریم معرفی کنیم. باید این چراغ را در ظلمات میهن برافروخت. مارک‌ها و وصله‌های شخصیت‌پرستی و فردپرستی هم به ما نمی‌چسبند. ... همه‌ی مارک‌های شخصیت‌پرستی در هر شکل که مطرح شود نمی‌تواند کمترین سایه‌ای بر این گوهر فروزان بگذارد.»

اما واقعیت این گونه نبود. مسعود رجوی به بالاترین کادرهای مجاهدین به تأکید می‌گفت «من آدم‌هایی از جنس لاجوردی می‌خواهم» که چنانچه کسی به خمینی اهانت کند سلاح می‌کشند و شخصاً او را به کیفر می‌رسانند. رجوی می‌کوشید با الگو گرفتن از خمینی و لاجوردی نیروهایش را از هویت انسانی خالی کرده و به عناصری سرسپرده تبدیل کند.

او کوشید از مجاهدین افرادی هم‌شکل و هم‌خوی خودش بسازد. افرادی خشن، توطئه‌گر، دورو، فاقد عاطفه و عشق و سرشار از کینه، نفرت، عداوت، بدون علایق ملی، میهنی، قومی که به سادگی پا روی همه‌ی ارزش‌ها بگذارند و مهم‌ترین ویژگی‌شان بی‌چشم‌رویی و خیانت به دوست و رفیق و خواهر و برادر و مادر و پدر و همسر و همراه باشد. انسان‌هایی که تنها به «رهبری» و «حق» و «صلاح» او «متعهد» باشند و هیچ عهد و پیمانی را به رسمیت نشناسند و به هیچ ارزشی پایبندی نشان ندهند. انسان‌هایی فاقد قدرت انتخاب و تصمیم‌گیری که روحشان در تسخیر وی باشد. البته او از این امکان برخوردار نیست که همه را هم‌شکل خود کند به همین دلیل می‌بینید که در «اشرف» زندان به راه می‌اندازد و دست به شکنجه می‌برد و از صبح تا شام برای به بند کشیدن روح و روان ساکنان آن نقشه و طرح می‌کشد.

مرور نامه‌ی مسعود کشمیری، مسئول عملیات ۸ شهریور ۱۳۶۰ (بمب‌گذاری در نخست‌وزیری) به مسعود رجوی که ۳ صفحه‌ی نشریه‌ی مجاهد به آن اختصاص داده شده، نشان از تلاش رهبری عقیدتی مجاهدین برای تولید انبوه «لاجوردی» است.

مسعود رجوی با انتشار عمومی این نامه می‌خواست مانور اقتدار هم بدهد به ویژه که در نامه به مواردی اشاره می‌شود که نشانگر هویت نویسنده‌ی آن است.

این نامه که با خلق یک زیارت‌نامه برای مسعود و مریم رجوی به سبک زیارت‌نامه‌ی امامان و امامزادگان شیعه آغاز می‌شود با عنوان «یکی از قهرمانان عملیات ویژه (امضاء محفوظ)» انتشار پیدا کرده است. بعد از مرگ خمینی برای او نیز «زیارت‌نامه» ای دست و پا شد و در چاپ‌های جدید مفاتیح‌الجنان آمده است.

نشریه مجاهد اشاره می‌کند که به دلایل امنیتی نامه را با «امضاء محفوظ» انتشار می‌دهد. این نشریه همچنین شرح می‌دهد که عنوان «قهرمان مجاهد خلق» توسط رهبری سازمان تصویب می‌شود و در دوران حیات یک مجاهد تنها به خواهران و برادرانی اطلاق می‌شود که در عملیات و اقدامات استثنایی یا فوق‌العاده خطیر آزمایش رشادت و جانبازی و خلاقیت داده باشند.»

البته این عنوان به زنده‌یاد مهدی افتخاری نیز از سوی رهبری مجاهدین اعطا شده بود که به خاطر مخالفت وی با انقلاب ایدئولوژیک و ... بازستاده شد و از سوی مسعود رجوی هولناک‌ترین تحقیرها و توهین‌ها که در کمتر ذهنی می‌گنجد در نشست‌های چندهزار نفره به وی نسبت داده شد.

نامه‌ی مسعود کشمیری با عبارت «بترسید از آتش خشم خلق و سنگ‌هایی که برای کافران مهیا شده است» پایان می‌یابد:

«به هر آن کس که ترا انکار می‌کند می‌گویم اگر در حقانیت مسعود و مریم تردید دارید، رهبری هم مانند مسعود و مریم بیاورید، صفوف پولادین و منزه و موحدی چون مجاهدین بیاورید، پیوندی یگانه ساز پاک کننده و رشد دهنده چون پیوند مسعود و مریم بیاورید، ارزش‌هایی چون فداکاری آن‌ها شجاعت آن‌ها از خودگذشتگی آن‌ها، عظمت آن‌ها، سعه‌ی صدر آن‌ها، بیاورید و اگر نیاورید، که هرگز نخواهید آورد، بترسید از آتش خشم خلق و سنگ‌هایی که برای کافران مهیا شده است.»
(نشریه مجاهد شماره‌ی ۲۵۰ شانزدهم خرداد ۱۳۶۴)

مسعود کشمیری آن‌هایی را که منکر مسعود و مریم رجوی هستند، «کافر» معرفی کرده و به «آتش خشم خلق و سنگ‌هایی» که برایشان مهیا کرده‌اند، تهدید می‌کند. آیات قرآن به روشنی مجازات «کافر» و نحوه «برخورد» با «کافران» را تعیین کرده‌اند. نمی‌دانم او هنوز از لقب «قهرمان مجاهد خلق» برخوردار است یا مانند مهدی افتخاری درجه‌اش توسط مسعود رجوی از او پس‌گرفته شده است.

سروده‌ای از «فرمانده افشار (از فرماندهان عملیاتی تهران)» با عنوان «به رهبر عقیدتی و فرمانده کبیرم مسعود» بیش از نیم‌صفحه‌ی نشریه‌ی مجاهد را به خود اختصاص می‌دهد. در این سروده انعکاس فرهنگ مجاهدین و انسان «لاجوردی» گونه‌ای که مسعود رجوی می‌کوشد تولید و تکثیر کند به خوبی دیده می‌شود. سعید جمالی یا «فرمانده افشار» در این سروده خطاب به مسعود رجوی می‌گوید:

«مسعود
دشمن که جای خود

...
اگر روزی تو بخواهی
و صلاح تو در آن باشد
بی‌هیچ اندیشه‌ای
بی‌هیچ درنگی

سینه و قلب عزیزترین کسانمان را
نیز که بر خلق و انقلاب شمشیر کشیده‌اند
با تمامی عشق
و بی‌کرائی از عاطفه
غریب خواهیم کرد
غریب خواهیم کرد اگر تو بگویی
چون بی شک
صلاح خلق و انقلاب در اینست
آه!

نگ و نفرین ابدی خدا و خلق بر آنان باد
که هزاران فرسنگ دور از جبهه‌های نبرد گفته‌اند که

«دیگر انگشت‌ها بر ماشه نخواهد چکید...» (مجاهد شماره‌ی ۲۴۷ بیست و ششم اردیبهشت ۱۳۶۴)

اشتباه نباید کرد، در واقع کسی که از افراد می‌خواهد «بی‌هیچ اندیشه‌ای، بی‌هیچ درنگی، سینه و قلب عزیزترین کسانشان» را نیز با رگبار مسلسل «غریب» کنند مسعود رجوی است و نه سعید جمالی و دیگر مجاهدینی که در فضای ساخته شده و تحت تأثیر جو روانی موجود، دست به قلم می‌شوند و پیش او و برای رضای خاطر او درس پس می‌دهند.

در همان ایام بنا به دستور مسعود رجوی اطلاعیه‌ای درون تشکیلاتی که از سوی دفتر سیاسی مجاهدین صادر شده بود به امضای کلیه مجاهدین «انقلاب» کرده می‌رسد که در آن از جمله آمده بود:

«آماده‌ایم تا مخالفان او [رجوی] را در هر سطح و موضع تشکیلاتی اعم از دفتر سیاسی یا مرکزیت قرار داشته باشد اعدام کنیم.»

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-60778.html>

مبادا تصور شود «عزیزترین کسان» که قرار است سینه‌شان غریب شود گناهی مرتکب شده‌اند، خیر، تنها اگر «صلاح» مسعود رجوی حکم کند مجاهدین می‌بایستی «سینه و قلب» آن‌ها را نیز غریب کنند. و تازه این کار را با «تمامی عشق و بی‌کرائی از عاطفه» انجام دهند.

این خواست مسعود رجوی است که «صلاح» خود را «صلاح خلق و انقلاب» جا می‌زند. این مسعود رجوی است که آمادگی خود را برای «اعدام» مخالفان و منتقدان اعلام می‌کند.

در ادامه می‌بینیم که چگونه افراد به خاطر «صلاح» مسعود رجوی به زندان و شکنجه دچار شدند و به جسم و جان و روح و روانشان خیانت شد.

در دیدگاه مسعود رجوی، «صلاح» او، صلاح مکتب، اسلام، انقلاب، و مقاومت هم محسوب می‌شود. و این نام‌ها با او گره خورده‌اند.

ای کاش مسئولین سابق مجاهدین که از این سازمان جدا شده‌اند نشست‌های درونی مجاهدین به ویژه در سطح مسئولان این سازمان با مسعود رجوی را تشریح می‌کردند تا همگان متوجه‌ی نقش‌هایی که ماهرانه و برای تحت‌تأثیر قراردادن مخاطب بازی می‌کرده آشنا شوند. تشریح صحنه‌های تئاتریکالی که برای سوءاستفاده از خون شهدا و رنج اسیران اجرا می‌کرده برای شناخت چگونگی تسخیر روح و روان افراد ضروری است.

«فرمانده افشار از فرماندهان عملیاتی تهران» بعدها به اشتباه بزرگ خود پی می‌برد و از مجاهدین جدا می‌شود و طی سلسله مقالاتی ضمن انتقاد از خود و پذیرش اشتباهاتش به بیان بخش کوچکی از رویدادهای درون مجاهدین می‌پردازد.

<http://pezhvakeiran.com/maghaleh-55770.html>

پاسخ مجاهدین به او جالب است؛ محمود اثمی یکی از مسئولان مجاهدین با نام مستعار سیاوش جعفری در مطلبی با عنوان «پاسدار تازه سردوشی گرفته هادی افشار (سعید جمالی) کیست؟» که فرهنگ زشت، و بی منطق مجاهدین در آن موج می‌زند اتهامات بی‌پایه و اساس و دروغی را به او نسبت داد. اما عجیب‌ترین نکته آن است که وی مدعی می‌شود «فرمانده افشار» برای خودش «سابقه‌تراشی و گنده‌گویی» کرده و لقب «فرمانده هادی افشار» را نیز از «ماموران وزارت اطلاعات مانند کریم قصیم ...» دریافت کرده است.

http://www.iran-efshagari.com/index.php?option=com_content&view=article&id=11589:2013-10-30-09-36-29&catid=5:2010-12-28-06-03-02&Itemid=6



در حالی که این مقام و منصب و عنوانی بود که مسعود رجوی به او عطا کرده بود و در نشریه‌ی مجاهد هم به همین نام خوانده می‌شد.

در راستای تحلیل «اگر روزی تو بخواهی و صلاح تو در آن باشد، بی‌هیچ اندیشه‌ای، بی‌هیچ درنگی»، به دستور رجوی، مهدی ابریشم‌چی مجبور می‌شود در نشست برگزار شده برای «لشکر» سیاسی‌ای که با مریم رجوی به خارج از کشور رفته و به عراق بازگشته بودند، پشت میکروفون رفته و بگوید:

«آره برادر من برادر شریف هم جزو وزارت اطلاعات بودم و رابطه و کانال‌های مشخصی هم برای اینکار داشتم» و سپس «با یک‌سری حرف‌های کلی و بی‌سر و ته» ثابت کند که «چقدر به سازمان خیانت کرده»

چرا که مسعود رجوی در همان نشست تحلیل کرده بود:

«تمامی نفرات تشکیلات بدون استثناء وابسته به وزارت اطلاعات رژیم هستند و این دقیقا به معنای مادی آن است و نه این‌که فکر کنید بحثی ذهنی و خیالپردازانه است» و از همه افراد حاضر در نشست خواسته بود «که بیاوند پشت میکروفون و رابطه خود به وزارت اطلاعات را تشریح کنند»

شرح آن را «فرمانده افشار» در مقاله‌ای تحت عنوان «اشتباه نکنید! اینجا وزارت اطلاعات نیست!» آورده است.

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-56220.html>

وقتی مهدی ابریشم‌چی در جریان «انقلاب ایدئولوژیک» و «طلاق از مریم» رضایت داد که نام مستعارش از «اسد» که به معنای «شیر» است به «شریف» تغییر کند، بایستی انتظار این روزها را می‌داشتیم. چرا که مسعود رجوی می‌رفت که تنها «شیر همیشه بیدار» باشد و ابریشم‌چی و دیگران بایستی «موش» می‌شدند تا «شریف» خوانده شوند.

با توجه به همه‌ی این مسائل، می‌دانستم برخوردم با رهبری عقیدتی مجاهدین مستلزم پرداخت هزینه‌ی گزافی است.

تهدید به قتل مخالفان مجاهدین در اروپا

بنا به گزارش متعدد کسانی که از مجاهدین جدا شده‌اند در دوران صدام حسین و در خلال نشست‌های درونی، مسعود رجوی خطاب به مجاهدین گفته بود:

«اگر پیروز شدیم که فیها ...، و اگر شکست خوردیم، وظیفه‌ی ایدئولوژیکی تک تک شماست که هر کجا افراد جدا شده را پیدا کردید بکشید و بروید به زندان، زندان‌های اروپا هم که هتل‌های ۴ ستاره است.»

این تهدید به عنوان وصیت از سوی مسعود رجوی مطرح شده بود. در آن دوران پیش از آن که موضوع تهدید کسی در خارج از کشور باشد، تهدید و خط و نشان‌کشیدن برای اعضای مجاهدین در عراق بود. چرا که به آن‌ها حالی می‌کرد ما مخالفت افراد در خارج از کشور و در اروپا را بر نمی‌تایم چه برسد در عراق و داخل مناسبات را. در واقع به «در می‌گفت که دیوار بشنود.»

اما هر تهدیدی به ویژه در تشکیلات و محافل ایدئولوژیک می‌تواند روزی در شرایط خاصی جنبه‌ی عملی پیدا کند. همیشه افرادی پیدا می‌شوند که از روی استیصال دست به چنین حماقت‌هایی بزنند. مجاهدین به خوبی می‌دانند که چنین اقدامی انتحار سیاسی و تشکیلاتی است. حتی رژیم جمهوری اسلامی نیز پس از ترور میکونوس و محکومیت آن در دادگاه برلین، پیام لازم را گرفته و بیش از دو دهه است که دیگر دور و بر این گونه اقدامات در اروپا نرفته است. مگر این که سطح درک و شعور مجاهدین از شرایط را پایین‌تر از عقب‌مانده‌ترین محافل رژیم ارزیابی کنیم.

چرا که موضوع تنها به زندان رفتن ضارب و استفاده از شرایط زندان‌های اروپا نیست. کل تشکیلات و به ویژه بالاترین مقامات آن و «رئیس جمهور برگزیده مقاومت» که در اروپا به سر می‌برد بایستی پاسخگو باشند. کما این که در موضوع میکونوس دیدیم که در حکم قضایی رأس هرم قدرت در نظام جمهوری اسلامی مسئول شناخته شد. آن‌ها یک دولت مقتدر در یک نقطه‌ی استراتژیکی جهان هستند و موقعیت‌شان با یک نیروی سیاسی در اروپا که مدت‌ها در لیست تروریستی بوده و تعدادی از مسئولانش در محاکم قضایی اروپایی دارای پرونده هستند قابل مقایسه نیست.

به همین خاطر فعلاً با چند عقب‌نشینی سعی کرده‌اند به رفع و رجوع موضوع پرداخته و آن را به «آینده» موکول کنند.

«کم و بیش هر کسی می‌داند که نیروهای مقاومت ضدفاشیسم در دانمارک و نروژ خائنین را چگونه می‌یافتند و به دست عدالت می‌سپردند ... برای هر پارتیزانی به یادماندنی ترین و شیرین ترین خاطراتش از زمان جنگ، مجازات خائنینی بود که سلطه فاشیسم را در منطقه آنها مهر می‌کردند و نه حتی مجازات فاشیست‌های موسیلینی. باشد که روزی این خائنین خودفروخته در دادگاه‌های عادلانه‌ای که برای رسیدگی به جرایم آخوندها تشکیل می‌شود، محاکمه شوند و اعتراف کنند خود را به چند فروختند که این چنین شقی تر از پاسدار و مزدور بر ما تاختند.»

<http://www.aftabkaran.com/maghale.php?id=3924>

شیوه‌های مخرب و پردافعه‌ی مجاهدین

فرهنگ مجاهدین در میان ایرانیان چه در داخل و چه خارج از کشور خریدار ندارد اما مسعود رجوی جامعه‌ی ایرانی و حساسیت‌هایشان را مدنظر ندارد. او به دنبال حفظ تشکیلات خود در عراق و در شورای ملی مقاومت است. او می‌کوشد با تهدید و ارباب جلوی گسست نیروها را بگیرد. او مانند تمامی رهبران توتالیتار از نیروهای سرسپردگی و اطاعت مطلق و نامحدود و وفاداری تام می‌خواهد تا به این ترتیب شأن و قدرت او به عنوان رهبری عقیدتی حفظ شود. در این رابطه احترام قائل شدن به مردم ایران و احساسات‌شان معنا ندارد. ادعای مریم رجوی مبنی بر این که برای رهایی مردم ایران از استبداد مذهبی، حاضرم تمامی موجودیت سازمان را فدا کنیم کذب محض و وارونه‌گویی است.

رجوی و مجاهدین مانند همه‌ی نظام‌های توتالیتار صرفاً با دشمنان عملی خود نمی‌ستیزند، بلکه دشمنان فرضی، ذهنی و بالقوه را نیز می‌جویند و اگر دستشان رسد عقوبت می‌کنند. آن‌ها مجبور هستند هر روز برای مجاهدین دشمن بتراشند. حیاتشان به هیاهو وابسته است.

سیاست حمله به اعضای مستعفی شورای ملی مقاومت از این‌جا ناشی می‌شود. وگرنه می‌توانست با یک تشکر خشک و خالی از آن‌ها، هم متانت خود را نشان دهد و هم این دو را در کنار خود داشته باشد. آن‌ها بعد از استعفا نیز واقعا همچنان به دوستان سابق‌شان علاقه داشتند. مطلقاً در ذهن‌شان نمی‌گنجید با چنین حجمی از دروغ و بهتان و فحش و ناسزا و توهین و ... روبرو شوند. اما از مسعود رجوی توقع متانت، وقار و صداقت بی‌جاست. تلاش بی‌حد و حصر او برای امضاگیری از اعضای شورای ملی مقاومت و یا زندانیان آزاد شده به خاطر محکومیت اعضای مستعفی یا من نیست. او می‌خواهد امضاکنندگان را بترساند و «واکسینه» کند. او با تهدید و ارباب، به آن‌ها می‌گوید انتقاد از وی بدون هزینه نیست تا بلکه حساب کار خود را بکنند. او می‌خواهد حتی‌المقدور از موارد مشابه بکاهد و یا به تأخیر اندازد. در عین حال طبق روال سی‌ساله تا می‌تواند شریک جرم اضافه می‌کند تا بعداً هیچ گروه‌بندی شکل نگیرد و افراد متفرق بمانند.

او مانند نظام‌های استالینی در جهت نابودی هرگونه بستگی اجتماعی و خانوادگی، می‌کوشد. به همین دلیل بستگان و آشنایان و دوستان متهم مورد نظر را به سرنوشت یکسانی تهدید می‌کند تا آن‌ها متوجهی پیامد گناه همدستی با وی شوند و برای نجات جان خودشان او را زیر رگبار نکوهش بگیرند.

رهبری عقیدتی مجاهدین برای پیش‌برد راحت‌تر این خط‌مشی می‌کوشد افراد را از هم منزوی کند. چنانکه هر کسی که به عضویت شورای ملی مقاومت در می‌آید از جامعه‌ی ایرانی و روابط سابق‌اش تا حدود زیادی منزوی می‌شود تا در انقیاد کامل او قرار گیرد. حتی جشن و میهمانی‌اش نیز بایستی در میان مجاهدین باشد. به همین دلیل مراسم عید و چهارشنبه سوری و سیزده بدر جداگانه برگزار می‌کند تا مبادا در جشن‌ها و گردهم‌آیی‌های عمومی نیز آن‌ها در کنار مردم و «غیر» قرار گیرند. حتی در میان اعضای شورای ملی مقاومت و وابستگان مجاهدین نیز می‌کوشند روابط نزدیکی شکل نگیرد و تا بتوانند بین آن‌ها را بهم می‌زنند تا همگی تنها به مجاهدین وصل باشند و به این ترتیب زمینه مناسب برای تسلط ارباب فراهم شود. یکی از دل‌مشغولی‌های حکومت‌های بیدادگر و بیرحم، اشاعه‌ی انزوا و تنهایی است.

مسعود رجوی به دنبال جلب حمایت مردم ایران نیست و گرنه کیست که نداند بسیاری از اقدامات او با واکنش منفی افکار عمومی در ایران مواجه می‌شود. از آنجایی که وی می‌داند جلب حمایت مردم ایران امکان‌ناپذیر است در سه دهه‌ی گذشته تنها روی قدرت‌های خارجی و حمله و جنگ خارجی حساب کرده است.

مسعود رجوی سه دهه است که تبلیغ می‌کند کسی از «پیروز» سؤال نمی‌کند و به همین دلیل به هر زشتی‌ای تن می‌دهد. اما در میان مجاهدین کسی نیست از او بپرسد این «پیروزی» چگونه و کی حاصل می‌شود؟ او نمی‌خواهد بپذیرد که متجاوز از سه دهه است که در موقعیت یک «بازنده» قرار دارد. بماند که تاریخ در مورد «فاتحان» بزرگ نیز سکوت نکرده و آن‌ها را به داوری کشیده است. استالین تنها یک نمونه است. متأسفانه مسعود رجوی از تاریخ درس نمی‌گیرد. البته موقعیت این دو با هم از زمین تا آسمان با هم متفاوت است.

او غرق در اوهام و تحلیل‌های شخصی خود است و نمی‌پذیرد که چنانچه ملت ایران حقانیت او را نپذیرد کاری از پیش نمی‌برد.

فصل سوم - نگاه مجاهدین به زندانی سیاسی و استفاده‌ی ابزار از آن

مجاهدین نظر مثبتی به زندانیان سیاسی و به ویژه زندانیان سیاسی مقاوم ندارند اما پس از انتشار «گزارش ۹۲» مجبور شدند «زندانی سیاسی از بند رسته» را هرچند بطور موقت به رسمیت شناخته و چون دارویی تلخ به امید «شفای بیماری، جرعه‌ای از آن بنوشند».

رهبری مجاهدین پس از انتشار «گزارش ۹۲» در ادامه‌ی سیاست قرار دادن افراد خانواده در مقابل هم، از آنجایی که نویسنده خواهر و برادر و فرزند و پدر و مادری در تشکیلاتشان نداشت، لاجرم بعد از ۲۲ سال دست به دامان «زندانیان سیاسی از بند رسته» شد و با انواع و اقسام فشارها و تمهیدات و ترفندها آنها را به امضای بیانیه علیه وی راضی کرد. مجاهدین زندانیانی را که برای امضای بیانیه‌های قبلی‌شان در موارد گوناگون و حتی دفاع از این سازمان به عنوان کسانی معرفی می‌کردند که «کاسه کاسه خون مجاهدین را می‌خورند» این بار نه تنها آنها را مورد تفقد قرار دادند بلکه تعدادی از آنها را مأمور کردند تا «اتحاد زندانیان سیاسی- متعهد به سرنگونی» را تشکیل دهند. نهادی که تعدادی از اعضای اعلام‌شده‌ی آن توانان فعال زندان هستند. و مجاهدین یکی از مدیران آن را بارها نزد من «بریده» و «خائن» خواندند و دیگر مدیر آن در شرایطی که «اشرف» مورد تهاجم نیروهای نوری المالکی و سپاه قدس قرار داشت به تعبیر مجاهدین «مرز سرخ» را نقض کرد و با گرفتن پاسپورت از رژیم، این کشور را ترک کرد و به «ساحل امن» رسید.

پیشینه‌ی «اتحاد زندانیان سیاسی» به سال قبل باز می‌گردد. مجاهدین در سپتامبر ۲۰۱۳ «اتحاد» یک نفره‌ای را تحت عنوان «اتحاد زندانیان سیاسی- در تبعید» فعال کرده و مدعی شدند که این نهاد «متشکل از زندانیان سیاسی نظام‌های دیکتاتوری شاه و جمهوری اسلامی می‌باشد» و در سال ۲۰۰۰ تشکیل شده است. اما اولین اطلاعیه‌ی صادره از سوی این «اتحاد» که در وبلاگ آن قرار دارد مربوط به حمله‌ی سپتامبر ۲۰۱۳ به کمپ اشرف در عراق است.

http://etehadezendanianesiasi.blogspot.fr/2013/09/blog-post_1.html

مجاهدین در پی اعلام موجودیت این «تشکل فراگیر»، که مسئول آن یکی از «خوشنام»ترین وابستگان مجاهدین است، در تبلیغات خود روی آن مانور داده و در سایت «همبستگی ملی» و دیگر سایت‌های تابعه، اقدام به انتشار اطلاعیه‌های آن کردند. از جمله می‌توان به «حمایت اتحاد زندانیان سیاسی ایران - در تبعید از اعتصاب غذای زندانیان در زندان‌های جمهوری اسلامی، کمپ لیبرتی در عراق و ...» در ۱۱ آذرماه ۱۳۹۲ اشاره کرد.

اما معلوم نشد که چه اتفاقی پشت پرده افتاد که «اتحاد زندانیان سیاسی - در تبعید» مقبول نظر مجاهدین نیفتاد و به جای آن «اتحاد زندانیان سیاسی - متعهد به سرنگونی» را تولید کردند که به جای «تعهد» به سرنگونی رژیم، «متعهد» به دشمنی با «گزارش ۹۲» و «نه زیستن، نه مرگ» هستند. هیچ‌یک از اعضای تشکل‌های خلق‌الساعه‌ی زندانیان سیاسی توضیحی ندارند که چرا در دو - سه دهه‌ی گذشته دست روی دست گذاشته بودند و «تعهد» خود را نشان نمی‌دادند و پس از انتشار «گزارش ۹۲» یکباره «متعهد» شدند.

مسئولان خط‌دهنده‌ی مجاهدین برای پیشبرد سیاست جدیدشان آنقدر ناشیانه حرکت می‌کنند که از همان ابتدا دچار تناقضات عجیبی می‌شوند. در حالی که در اطلاعیه اعلام موجودیت‌شان ادعا می‌کنند:

«این نهاد و تشکل به هیچ سازمان خاصی وابسته نمی‌باشد و یگانه راهنمای حرکت ما، تصمیم مجموعه اعضای این نهاد در چهارچوب و اصول زیر بنایی آن می‌باشد.»

اما یک خط پایین تر زیر عنوان «چه کسانی می‌توانند عضو شوند»، می‌نویسند:

«الف) کلیه زندانیان سیاسی سابق مقیم در خارج و یا داخل میهن اسیر که معتقد به سرنگونی رژیم فاشیستی - مذهبی حاکم بر ایران می‌باشند.

ب) شورای ملی مقاومت را به عنوان سقفی فراگیر برای ائتلاف همه نیروهای دموکراتیک مخالف رژیم ولایت فقیه به منظور سرنگونی این رژیم و استقرار دموکراسی در ایران باور دارند.»

<http://www.aftabkaran.com/maghale.php?id=3949>

و در پایان اطلاعیه خود در ادعایی متضاد آورده‌اند:

«ما بر این باوریم همه کوششگران خواستار براندازی، اگر چه در صفوف مختلف ولی در نهایت، در یک صف و در یک جبهه قرار داریم.»

از این گذشته، «شفافیت» و «صداقت» در اعضای «شورای مدیریت» این تشکل موج می‌زند. آن‌ها در اطلاعیه‌ی مزبور مبتکران تشکیل این «انجمن» را چنین معرفی کرده‌اند:

«زندانیانی که هر کدام با گذران نزدیک به یک دهه از بهترین سالیان عمر خویش، حامل خاطراتی دهشتناک از زندان این ستمگران هستند»

و در اساسنامه‌ی این نهاد که همراه با اطلاعیه اعلام موجودیت آن انتشار یافته، آمده است:

«این نهاد از شرکت در مجامع و نهادهایی که شفافیت و صداقت گردانندگان و کارگزاران آن مبهم باشد معذور است».

منظور «اعضای شورای مدیریت» از گنجاندن بند بالا در اساسنامه، عدم همکاری با کلیه فعالیت‌های حقوق بشری و ضد رژیمی خارج از کادر مجاهدین است. چرا که این سازمان خصم تمامی فعالیت‌های افشاگرانه علیه رژیم، خارج از کادر خود در سطح بین‌المللی است. این سازمان به هیچ‌یک از اعضا و هواداران تشکیلاتی خود اجازه نمی‌دهد در هیچ پروژه‌ی حقوق بشری و ضد رژیمی اعم از مشارکت در تهیه فیلم، شهادت نزد ارگان‌های بین‌المللی، تهیه گزارش حقوقی و قضایی و ... که وصل به این جریان نباشد شرکت کنند. اگر کسی تاکنون مبادرت به انجام چنین کاری کرده بدون اطلاع مجاهدین بوده و به عنوان یک نمره منفی در کارنامه‌ی او محسوب می‌شود.

به همین دلیل کلیه کسانی که به نوعی در ارتباط با مجاهدین بودند از مشارکت در پروژه‌ی «ایران تریبونال» خودداری کردند.

برای ارزیابی میزان «شفافیت و صداقت گردانندگان و کارگزاران» این نهاد کافیسست گفته شود که شیرین نریمان و نرگس شایسته (اعظم قوامی) که اعضای شورای مدیریت «این نهاد» را تشکیل می‌دهند به جای یک دهه، تنها یک سال و اندی زندان بوده‌اند و در میان اعضای شورای مدیریت آن تنها دو نفر یک دهه زندان بوده‌اند.

چنانچه «اعضای شورای مدیریت» این نهاد، گزارشی «شفاف» از فعالیت خود در دو دهه‌ی گذشته می‌دادند به خوبی مشخص می‌شد که به «سرنگونی رژیم متعهد» هستند یا به منافع شخصی‌شان.

ویژگی قابل ذکر کسانی که به «شورای مدیریت» این «اتحاد» راه یافته‌اند، نوشتن مقاله علیه منتقدان مجاهدین و از جمله نویسنده‌ی «گزارش ۹۲» است. تعدادی از اعضای این «اتحاد» اولین مقاله عمرشان را علیه منتقدان مجاهدین نوشتند و تعدادی‌شان به جز حمله به منتقدان مجاهدین هیچ تولیدی نداشته‌اند!

تعدادی از اعضای این «اتحاد» را توابع فعال زندان‌های اوین و قزلحصار و کسانی که در اروپا و آمریکا پرونده‌های حقوقی دارند تشکیل می‌دهند.

به دستور مجاهدین، وابستگان این نهاد دست‌ساز، زیر مقاله‌هایی که می‌نویسند چنان امضاء می‌کنند «عضو اتحاد زندانیان سیاسی - متعهد به سرنگونی» که گویا عضو «صدر هیئت رئیسه‌ی اتحاد جماهیر شوروی» هستند.

چند روز قبل از رونمایی از «اتحاد زندانیان سیاسی- متعهد به سرنگونی»، مسئول و بنیانگذار آن در «وصیت»ی «انقلابی» و «حماسی» اعلام کرد:

«من بسیار امیدوارم که در فردای آزادی ایران "مصداقی" را به خاطر خیانت به خون شهدا و رنج اسرا در دادگاهی که قاضی و وکیلش و هیئت منصفه‌اش و تماشایانش همه از زندانیان دهه ۶۰ می‌باشند به محاکمه بکشانم. وصیت کرده‌ام اگر عمر من چنین فرصتی را نداد، هر زندانی که به آن خون‌های پاک وفادار است این کار را انجام دهد. کیفرخواست "مصداقی" را در کتابی با عنوان گزارش ۹۲ پروژه وزارت "سلطانی / مصداقی" که به زودی در دسترس همگان قرار خواهد گرفت، نوشته‌ام تا فرصت مطالعه و دفاع از خود را داشته باشد.»

<http://www.aftabkaran.com/maghale.php?id=3909>

بقالی که مشق «دادستانی» می‌کند، میزان مجازاتی را که در حکومت فرضی مجاهدین برای متهم درخواست می‌کند، مشخص نکرده است. «حقوقدان»‌های مجاهدین لازم است نقص «کیفرخواست» را به «دادستان» اعلام کنند. جای شکرش باقیست که «مجاهدین» پیشرفت کرده‌اند و از پیش «کیفرخواست» را در اختیار «متهم» قرار می‌دهند و «فرصت مطالعه و دفاع از خود» را هم به او می‌دهند. چرا که تجربه‌ی بیش از دو دهه نشان می‌دهد که قوه قضاییه «اقلیم «اشرف»، چنین حقی را برای هیچ‌کس به رسمیت نمی‌شناخت و از این بابت روی دست سیستم‌های قضایی مشابه بلند شده بود.

اما کسی از «دادستان» خودخوانده که ۲۳ سال پیش از سازمان مجاهدین «اخراج» شده و لقب «بریده خائن» و «کوفی» از آن‌ها گرفته، نمی‌پرسد او که «متعهد به سرنگونی» است، چرا «کیفرخواست» اش را علیه مقامات جنایتکار رژیم تهیه نکرده؟

دو ماه بعد ظاهراً به دستور «عقلای قوم» نام کتاب به «جنگ مقدس دشمنان متوهم» تغییر یافت و سراسیمه برای نمایش سالانه‌ی مجاهدین در پاریس آماده شد. نویسنده در معرفی کتابش مدعی شد:

«در مقابل حمله و هجوم ناجوانمردانه‌ای که مصداقی و نارقیقانش بر علیه این مقاومت به راه انداخته‌اند، کتاب جنگ مقدس در حیطه توان نویسنده به افشای چهره‌های این خائنین پرداخته تا در فضاوت نهایی هیچ کس دچار شک و تردید نگردد. از این رو مطالعه این کتاب را به همگان توصیه می‌کنیم و یزگی بزرگ کتاب اما اینست که نشان می‌دهد مصداقی کیست؟ چه هدفی را دنبال می‌کند و نماینده و صدای چه کسانی است.

در پشت جلد کتاب این متن (تمامی درآمد حاصل از فروش این کتاب صرف انتقال زندانیان در راه می‌شود، تا حرامیانی^{۱۲} چون مصداقی شرافتش را به گروگان نگیرند) راه را برای همیشه به روی کسانی که در سبب زندانیان سیاسی قصد سرمایه‌گذاری خائنه را دارند می‌بندد. کتاب جنگ مقدس دشمنان متوهم را می‌توانید در مراسم ویلپنت از میز کتاب اتحاد زندانیان سیاسی متعهد به سرنگونی تهیه کنید.»

<http://www.aftabkaran.com/maghale.php?id=4060>

به این ترتیب اولین محصول «اتحاد زندانیان سیاسی متعهد به سرنگونی»، نه علیه رژیم جمهوری اسلامی و جانیان آن بلکه علیه منتقدان مجاهدین منتشر می‌شود تا در همان قدم اول ماهیت «جنگ مقدس» آن‌ها برای همگان روشن شود.

یکی از مدیران این «اتحاد» که قرار است حقایق زندان را اشاعه دهند، در همان ابتدای کار، با ذهنی مغشوش در نوشته‌ای بی سرو ته، هویت و حتی عکس یک زندانی سیاسی سابق را که مدت‌ها هم در ارتش آزادیبخش و روابط مجاهدین بوده نفی کرد و مشکوک خواند.

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-61310.html>

پس از انتشار «گزارش ۹۲» و بازتاب‌های گسترده‌ی آن، «جامعه زندانیان سیاسی» که در وابستگی سیاسی آن به مجاهدین شکی نبود، در حالی که ادعا می‌کرد «در برگزیده طیف وسیعی از زندانیان سیاسی از بند رسته ایران می‌باشد که با گرایش‌های مختلف سیاسی و پیشینه‌های متفاوت مبارزاتی، طی چهار دهه اخیر، آرمان و آرزوی اصلی شان، آزادی و آبادی مردم و میهن خود بوده است»، با استفاده از فرصت به دست آمده پا به عرصه‌ی وجود گذاشت.^{۱۳} مجاهدین نیز که به شدت خود را نیازمند حمایت زندانیان سیاسی می‌دیدند

^{۱۲} به‌کارگیری این نوع کلمات توسط لاجوردی، بازجویان و قاتلان بهترین فرزندان ایران باب شد و حالا مسعود رجوی با استفاده از همان فرهنگ و ادبیات به مقابله با منتقدان و مخالفانش برخاسته است. استفاده از این نوع کلمات در پشت جلد کتاب، نشانگر ماهیت فرهنگی است که رهبری عقیدتی مجاهدین اشاعه می‌دهد و در ادبیات این سازمان به کار گرفته می‌شود.

^{۱۳} پس از امضای چند بیانیه از سوی «زندان‌های سیاسی سابق» و علیرغم آن که محتوای آن‌ها مورد تأیید کامل مجاهدین بود از آنجایی که این کار با اجازه‌ی این سازمان صورت نگرفته بود و ابتکار عمل در دست خود آن‌ها نبود، محسن رضایی القاب زشتی را برای توصیف مبتکران آن که پس از انتشار «گزارش ۹۲» ادعای تشکیل «جامعه زندانیان سیاسی» را کردند به کار می‌برد.

در آدرس‌های زیر اطلاعیه‌های مزبور را ملاحظه کنید تا متوجه شوید مجاهدین برای تهیه و امضای چه اطلاعیه‌هایی، آن‌ها را متهم به سوءاستفاده از خون مجاهدین و ... می‌کردند.

<http://www.pezhvakeiran.com/page1.php?id=15132>

<http://khateratezendan.blogspot.se/2004/02/blog-post.html>

حتی بیانیه‌ی زیر که در محکومیت حمله به «اشرف» و کشتار مجاهدین بود به صورت کامل در سایت همبستگی ملی انتشار نیافت و مدت‌ها پس از انتشار آن در سایت‌های اینترنتی با توجه به فشاری که متوجه مجاهدین بود ناگزیر و برخلاف میل‌شان بصورت مختصر اقدام به انتشار آن کردند.

<http://www.didqah.net/maghalehMatnKamel.php?id=18293>

زندان‌های مزبور نیز که به خوبی در جریان دیدگاه مجاهدین نسبت به خودشان و اقداماتشان بودند تلاش برای جمع‌آوری امضای زندانیان سیاسی را کنار گذاشتند، اما در شرایط جدید با آگاهی از نقطه ضعف مجاهدین و نیازشان به «زندان‌های سیاسی»، دوباره فعال شده و می‌کوشند به انحای مختلف خود را مطرح کنند.

اطلاعه‌ی این «جامعه» در ارتباط با «قتل‌عام و جنایت هولناک در اشرف» را در سایت «همبستگی ملی» انتشار دادند. اما از آنجایی که این «جامعه» بطور مطلق در خدمت رهبری عقیدتی مجاهدین قرار نداشت، علیرغم تلاش‌های گوناگون و کرنش‌های بسیار و عرض ارادت‌های مداوم، مورد پذیرش و عنایت این سازمان قرار نگرفت و به حاشیه رانده شد.

<http://iranianpoliticalprisoners.com/about-us>

تشکیل سه «اتحاد» و «جامعه» در ارتباط با زندانیان سیاسی در طول یک سال گذشته، بیش از هرچیز مبین اهمیت «گزارش ۹۲» و موفقیت آن است. «زندانیان سیاسی از بند رسته» از این بابت بایستی از نویسنده متشکر باشند که لااقل باعث «شناسایی» آن‌ها بطور موقت شد و به جای تحمل لعن و طعن از سوی مجاهدین، «حیات خفیف»شان پذیرفته شد.

تردیدی ندارم که عمر مفید این «اتحاد» که یکی از تشکلهای فرمایشی مجاهدین است و برای مقابله با منتقدان و مخالفان رهبری مجاهدین راه‌اندازی‌شده، طولانی نخواهد بود و به مجرد این که رهبری این سازمان اراده کند فعالیت آن متوقف و به دست فراموشی سپرده خواهد شد.

من و امضاءکنندگان «بیانیه‌ی زندانیان سیاسی از بند رسته»

بیانیه‌ی «زندانیان سیاسی از بند رسته» قبل از هر چیز بیانگر سقوط اخلاقی آنان است. یادآور جمع‌آوری امضا از فرماندهان سپاه پاسداران علیه حسین علایی فرمانده سابق نیروی دریایی سپاه و از فرماندهان ارشد این نیرو در دوران جنگ و در حمایت از ولی فقیه مسلمین جهان و «انزجارنامه» نویسی در زندان است. کارکرد نظام‌ها و جنبش‌های توتالیتار حتی پیش از آن که به قدرت برسند یکسان است. اگر مسعود رجوی غیر از این عمل می‌کرد بایستی در ماهیت توتالیتار او و جنبشی که رهبری می‌کند شک کرد.

از آنجایی که «زندانیان سیاسی از بند رسته» طرف حساب من نیستند پاسخی به ادعاهای مطرح شده از سوی آنان نداده‌ام؛ چنانچه در مورد تعدادی از آن‌ها لب بگشایم از خجالت نمی‌تواند سر بلند کنند. از این بابت فعلاً شانس آورده‌اند که تنها به ذکر سوابق «درخشان» دو نفر از آن‌ها اشاره کرده‌ام. یکی از آن‌ها همکار سعید امامی بود و دیگری «تواب اتاق آزادی اوین».

<http://www.irajmesdaghi.com/maghaleh-494.html>

<http://www.irajmesdaghi.com/maghaleh-505.html>

در میان آن‌ها همکار پروژه‌های تروریستی رژیم بعد از آزادی از زندان، منحرف اخلاقی، متجاوز جنسی، اغفال‌کننده‌ی فرزند مجاهدین، یک دوجین تواب خطرناک زندان، تعدادی از وادادهای زندان، بخشی از کسانی که در خارج از کشور بنا به تأیید مجاهدین مرتکب کارهای زشتی‌شده‌اند، تعدادی حقوق‌بگیر و استخدام‌شده از سوی مجاهدین دیده می‌شوند که با توجه به نیاز مجاهدین آب توبه سرشان ریخته شده و به عنوان «زندانی سیاسی از بند رسته» و «مقاوم» و «قهرمان» به خلاق قالب شده‌اند. گفتنی در مورد یاران «رهبری عقیدتی» بسیار است. مسعود رجوی در «تبیین جهان» این افراد را به خوبی معرفی می‌کند:

«آیا آن‌ها که هر روز همچون بت عیار به رنگی در می‌آیند و تملق می‌گویند، منافق هستند؛ یا آن‌هایی که سرسخت، استوار و بی‌باک و جسور بر سر عقیده‌شان ایستاده‌اند و پا می‌فشارند و برایش جان می‌دهند؟ کدامیک؟ آن‌هایی که وقتی چیزی را برخلاف اسلام و انقلاب می‌دانند، از آغاز به آن اعتراض می‌کنند، یا آن‌هایی که به آن پله می‌گویند و آن‌هایی که هر روز در محرابی سر می‌سایند؟ آیا جز این است که جوهر نفاق، دوئیت، دوگانگی و دورویی است؟ دوگانگی بین زبان و قلب، دوگانگی بین شکل و محتوی؟»

(تبیین جهان (قواعد و مفهوم تکامل) کتاب اول، قواعد تکامل، مجموعه سخنرانی‌های مسعود رجوی ص ۵۹۱)

همه‌ی کسانی که با هر توجیه به این زشتی تن دادند با امضایشان داغ ننگی را بر چهره‌ی خود حک کردند، تاریخ قضاوت سخت و بیرحمانه‌ای در قبال آن‌ها خواهد کرد. این سرشکستگی برایشان خواهد ماند، چنانچه «گزارش ۹۲» هم خواهد ماند.

همه‌ی «زندانیان سیاسی از بند رسته» و همه‌ی آن‌هایی که پای چنین اطلاعاتی و مقاله‌های شریرانه‌ای امضا می‌گذرانند و یا با آن‌ها همراهی و همدلی می‌کنند در خیره‌سری یک جنبش توتالیتار شریک هستند. به خون

همه‌ی کسانی که برای نیل به آزادی، و پافشاری روی ارزش‌های انسانی مقابل جوخه‌های اعدام ایستادند و بر بالای دار رفتند خیانت می‌کنند.

آن‌هایی که خود را با این توجیه که ما نمی‌دانیم حق با کیست از ماجرا کنار می‌کشند، «فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید»، حداقل در مقابل وجدانشان مسئولند.

هیچ یک از «زندانیان سیاسی از بندرسته» از خودشان و از مجاهدین نپرسیدند شما که این همه محتاج امضاجاری از ما در خارج از کشور هستید، چرا همین کار را در ارتباط با «زندانیان سیاسی از بند رسته» در اشرف و لیبرتی نکردید؟ چرا بیانیه را به امضای آن‌ها نرساندید؟ چرا آن‌ها بیانیه‌ی جداگانه ندادند؟ امضای آن‌ها که اعتبارش بیشتر از کسانی بود که تا پیش از این واداده و بریده و خائن می‌خواندید.

مجاهدین امضای بخشی از آن‌ها را در قالب اعضای شورای ملی مقاومت علیه استعفای آقایان روحانی و قصیم گرفته بودند. آن‌ها که تعدادشان به قول مجاهدین به هزار نفر می‌رسد. چرا روی نام آن‌ها قلم فرمز کشیدند؟ چرا مجاهدینی که صبح تا شام با نام مستعار مقاله انتشار می‌دهند از نام‌های حقیقی استفاده نکردند؟ جواب مشخص است. این سؤال برای آن‌ها پیش می‌آمد که در «گزارش ۹۲» مگر چه آمده است که بایستی نویسنده‌اش را که می‌شناسیم به مزدوری رژیم مهم متهم کنیم؟ جو لیبرتی شکننده است. مجاهدین بهتر از هر کس می‌دانند. آن‌ها نمی‌خواستند با آتش بازی کنند.

مجاهدین باید «گزارش ۹۲» را به آن‌ها می‌دادند. لاف‌های بخشی از زندانیان مزبور و به ویژه آن‌ها که هنوز شعله‌های انسانیت در وجودشان باقی مانده با خواندن «گزارش ۹۲» پیش وجدان خودشان شرمند می‌شدند. آن‌ها بهتر از هر کس می‌دانستند که محتوای آن واقعی است. داستان سرگذشت آن‌ها در «اشرف» است. معلوم است هفته‌ها درگیر این موضوع بودند که آن‌ها را هم وارد میدان بکنند یا نکنند؟ مجاهدین تا به حال کمتر به چنین «چه کنم چه نکنم» دچار شده بودند. به همین دلیل تنها به دروغپردازی علیه نویسنده در لیبرتی دست زدند.

چنانچه در پاسخ به همین نوشته، مجاهدین در یک اقدام واکنشی به امضاجاری از زندانیان سیاسی سابق ساکن لیبرتی دست بزنند بازنده‌اند. حتی اگر به اسم هریک از آن‌ها مقاله هم بنویسند باز بازنده‌اند چون برای این کار بیش از یک سال فرصت داشتند و تا این لحظه به آن مبادرت نکردند در حالی که در خارج از کشور از ترکیه گرفته تا آمریکا و تا تک تک کشورهای اروپایی و حتی آسیایی هرکسی را که می‌شناختند برای امضای «بیانیه» زیر فشار گذاشتند. از سر ناچاری، از توایین و همکاران دستگاه اطلاعاتی و امنیتی نیز نگذشتند. حتی کسانی را که یک هفته زندانی بودند و یا در طفولیت و نوزادی چند صباحی را زندان بودند با حقه‌بازی و نیرنگ تحت عنوان زندانی سیاسی از بند رسته به میدان آوردند.

یکی از دوستان دوران زندانم در توصیف بخشی از «زندانیان سیاسی از بند رسته» که ناسپاسی را از مسعود رجوی فرا گرفته‌اند حکایتی را تعریف می‌کرد که شنیدنی است:

روزی در بیابان، مرد نیکوکاری، مسافری را می‌یابد که از تشنگی و گرسنگی در حال مرگ بود. می‌ایستد و به او آب و غذا می‌دهد. مسافر جان که می‌گیرد، اسب مرد نیکوکار را برداشته و می‌گریزد. مرد نیکوکار فریاد می‌زند: به شهر که رسیدی، به کسی نگویی که اسب را چگونه به دست آوردی، چرا که دیگر هیچ‌کس به نیازمند درمادهای کمک نخواهد کرد.

سخن‌گویی شهدا و زندانیان سیاسی

من نه خود را سخنگوی شهدا می‌دانم و نه سخنگوی زندانیان سیاسی. و نه تاکنون به نام آن‌ها سخن گفته‌ام. از طرف دیگر سخن‌گویی و نمایندگی، مدالی نیست که کسی به این و آن اعطا کند و یا مادام‌العمر برای خود محفوظ بدارد.

در «گزارش ۹۲» اذعان داشتم که از موضع خودم سخن می‌گویم و البته تأکید کردم:

«من کسی نیستم، کمتر از آن که فکرش را بکنید، ضعیف‌تر از آن که در باور کسی بیاید» اما بلافاصله تأکید کردم «پشتم به «کوه احد» نسلی که پر پر شد گرم است. انگیزه‌ام را از یک دریا خون که بی‌دریغ نثار شد می‌گیرم. پشتکارم را دینی که بر گردنم احساس می‌کنم می‌سازد. پافشاری‌ام بر حقیقت‌جویی را از صداقت و پاکی بهترین فرزندان میهن‌مان یاد گرفته‌ام. خود را صدای قتل‌عام‌شدگان می‌دانم. کسی نمی‌تواند این صدا را خاموش کند. وگرنه خاموش کردن من که کاری ندارد. از آب خوردن هم ساده‌تر است. در راهرو مرگ که بودم با خودم و با وجدانم و با همه‌ی عزیزانم پیمان بستم که اگر مجبور باشم به تنهایی این بار را به دوش کشم پروا نکنم.»

«روز نخست چون دم رندی زدیم و عشق شرط آن بود که جز ره این شیوه نسپریم»

اگر مجاهدین در طول سه دهی گذشته من را نشناخته بودند، در این یک سال به خوبی شناختند و باور کردند به آن چه که می‌گویم تا بن استخوان ایمان دارم و حمله و هجوم ظالمانه و بیرحمانه‌ی آنها نه تنها خللی در اراده و پشتکارم ایجاد نمی‌کند بلکه مرا در راهی که برگزیده‌ام ثابت‌قدم‌تر می‌کند و انگیزه‌ام را برای ادامه‌ی راه قوی‌تر و محکم‌تر.

البته تکذیب نمی‌کنم به میدان آمده‌ام تا به سهم خودم اجازه ندهم هرکس و ناکسی تحت نام زندانیان سیاسی و شهدا و مردم ایران، آنچنان «حقیرانه» به «خبرگان» رژیم و خامنه‌ای و رفسنجانی نامه بنویسد و برای خودش و نظام چاره‌جویی کند. به میدان آمده‌ام تا نقاب از چهره‌های دروغین کسی بردارم که مدعی است «خون شهیدان و رنج اسیران» در وی گره می‌خورد و در همان حال زندانیان از بند رسته‌ای را که به عشق مبارزه با خمینی به اشرف رفته بودند به بند و زندان می‌کشد. بهایش هرچه باشد می‌پردازم. ادای دین من است به صدایی که خاموش شد.

پر واضح است مجاهدین مایل نیستند من و امثال من روایتگر زندان باشیم. آنها می‌خواهند در این زمینه نیز متکلم وحده باشند تا تاریخ را به شکلی که می‌پسندند ارائه دهند. مسعود رجوی می‌خواهد حتی خاطرات شخصی و جمعی افراد را مصادره کند، او به دنبال مصادره‌ی ذهنی و اخلاقی کامل مردم است و من به سهم خودم در مقابل اراده‌ی او ایستاده‌ام. چرا که باور دارم «آنانکه خاطرات شخصی و جمعی‌شان مصادره شده مملوکنند و بازیچه‌ای بیش نیستند.»

من فقط دو نمونه‌ای را که مسعود رجوی به عنوان «زندانی قهرمان» به مجامع و رسانه‌های بین‌المللی قالب کرده معرفی می‌کنم. دلیل انتخاب این دو نفر از سوی مجاهدین جنس‌شان است که به جنس مسعود رجوی نزدیک است. دروغ‌گویی، حقه‌بازی و پشت‌هم‌اندازی ویژگی اصلی آنهاست.

آذر معزز:

مجاهدین او را به عنوان زندانی سیاسی از بند رسته، از عراق به ژنو بردند و مصاحبه‌های مطبوعاتی گوناگون برای او ترتیب دادند.

در بند ۲۲ گزارش گالیندوپل E/CN ۴/۱۹۹۱/۲۵. به تاریخ ۱۳ فوریه ۱۹۹۱ از قول آذر معزز (میترا) آمده است:

«روزنامه‌های کشورهای مختلف اظهارات میترا معزز (۲۱ ساله) را به چاپ رساندند که ادعا کرده بود شاهد اجباری سوزاندن یک زن ۲۷ ساله و ۲ مرد ۱۸ ساله در یک زندان ایران بوده است. براساس این گزارشها او از سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۴ زندانی بود. پس از آزاد شدن به دیدار خانواده یکی از آن جوانان به نام اصغر قربانی ملکی رفت و از او شنید که پاسداران زندان یک جعبه برایشان آوردند که حاوی خاکستر اصغر بود و در نتیجه شوکی که این امر ایجاد نمود؛ پدر آن جوان خودکشی کرد.»

<http://www.irhumanrights.com/hoghoqh30.htm>

روزنامه واشنگتن پست در گزارشی از پاریس، با عنوان «قرار است هیأت حقوقی ملل متحد اولین تحقیق محلی و عینی در ایران را انجام دهد نوشت:

«... رهبران مجاهدین در تأیید اتهاماتشان، یک خانم ایرانی جوان را از عراق آوردند تا در برابر گالیندوپل در مورد تجربیاتش در زندان شهادت بدهد.

آذر معزز، ۲۲ ساله، از زمان فرار از ایران در ماه مه ۱۹۸۶، عضو مجاهدین بوده است، معزز گفت به او گفته شده است که دخترش نسرین، ۸ ساله، که در زندان به دنیا آمد و ۴ سال اول زندگیش را در آنجا گذراند، مجدداً در زندان است. معزز در یک مصاحبه گفت گالیندوپل به او گفته است سعی خواهد کرد در رابطه با سرنوشت نسرین تحقیق کند. معزز گفت او در سن ۱۴ سالگی، در ماه ژوئن ۱۹۸۱، بعد از شرکت در یک تظاهرات در تهران دستگیر گردید. او با همسرش، ناصر، یک محصل دوره‌ی دبیرستان و از فعالان مجاهدین، در ماه فوریه ازدواج کرده بود و وقتی زندانی شد ۳ ماهه حامله بود. این خانم ادعا نمود که او تجاوزاتی از ضرب و شتم و اجبار به ایستادن در آب یخ طی مدتی طولانی گرفته تا شکنجه‌شدن به وسیله‌ی «آپولو»، وسیله‌ای شبیه به کلاه خود، که به گفته‌ی او آسیبی دائمی به جمجمه‌اش رسانده، را متحمل شده است.»

(شورا، ماهنامه شورای ملی مقاومت ایران، شماره‌ی ویژه: اسناد گزارش‌های نقض حقوق بشر در ایران - شماره‌ی ۵۱ - دی و بهمن ۱۳۶۸ - ص ۶۷)

روزنامه واشنگتن تایمز مطلبی با عنوان «داستان‌هایی از شکنجه‌های بی‌پایان در ایران» به چاپ رسانده است: «... فردی که تلفن می‌کند بسیار سمج است. او می‌خواهد که درباره‌ی نقض حقوق بشر در ایران بنویسم. ... من داستانی درباره‌ی زنان و کودکان برایت می‌گویم که اشک به چشم و خون به قلمت بیاورد. او در باره‌ی میترا (آذر) معزز، یکی از همکارانش در سازمان مجاهدین خلق صحبت می‌کند که دیده یک زن و ۲ جوان زنده در کوره‌ی یک زندان سوزانده شده‌اند. او به تحقیقگر ملل متحد، که نقض حقوق بشر در ایران،

پس از به قدرت رسیدن آیت‌الله خمینی در سال ۱۹۷۹، را بررسی می‌کند گفت: «درست مثل یک کوره‌ی باز در نانوائی بود». برای ترساندن او و سایر زندانیان آن‌ها را مجبور کردند که این صحنه آدم‌سوزی را تماشا کنند. پاسداران به حساب او هم رسیدند و به صورت و پشت‌وپاهای دختر ۲ ساله‌اش نسرین لگد زدند، آنقدر که پای چپش فلج شد و زیر چشمش جای زخم باقی است. او گفت: «صحبت از این چیزها قلم را به درد می‌آورد ولی من باید نشان بدهم که این رژیم چه می‌کند». (همان منبع ص ۱۱۰)

نام واقعی فرد معرفی شده از سوی مجاهدین آذر معزز نیست. از آنجایی که یکی از شهدای مجاهد عبدالکریم معزز نام دارد او امروز خود را به دروغ خواهر وی نیز معرفی می‌کند. مجاهدین برای پوشاندن هویت اصلی او و به منظور آن‌که آشنایان وی و زندانیان سیاسی متوجهی ترغیبشان نشوند نام او را تغییر می‌دهند. نام وی «آذر جدی روان» و همسر دوست عزیزم ناصر صابر بچه‌میر است که در کشتار ۶۷ در روز ۱۸ مرداد در زندان گوهردشت جاودانه شد. او حتی راجع به سناش هم راست نمی‌گوید.

آذر معزز، نماینده‌ی معرفی شده از سوی مجاهدین به عنوان «زندانی سیاسی از بندرسته» به عمرش یک دقیقه هم زندان نبوده است. زندان را تنها در ملاقات با همسرش دیده است و بس. به خاطر حفظ حرمت دوست نازنینم «ناصر»، از بیان نحوه‌ی زندگی این زن و در دورانی که ناصر زندان بود خودداری می‌کنم و از شرح این درد می‌گذرم.

شهادت او در مورد کوره‌ی آدم‌سوزی و شکنجه‌ی خودش و فرزندش و وضع حمل در زندان و خاکستر تحویلی به خانواده و ... دروغ‌هایی است که در دستگاه مجاهدین تولید شده است. آنچه باعث حیرت هر دردمندی می‌شود این است که مجاهدین با وجود در اختیار داشتن ۱۰۰۰ زندانی سیاسی در «قرارگاه اشرف» و صدها زندانی سیاسی در اروپا و آمریکا چرا این فرد را که یک روز هم زندان نبوده به عنوان زندانی سیاسی به صحنه می‌آورند و به مجامع بین‌المللی قالب می‌کنند؟ مجاهدین چرا به جای روایت هولناک‌ترین وقایع که به شکل واقعی صورت گرفته، دروغ‌هایی این چنین تولید می‌کنند؟ پاسخ از نظر من ساده است. جنس و خمیرمایه‌ی آذر معزز مطلوب مسعود رجوی است. به همین دلیل او را به دیگران ترجیح می‌دهند و او می‌شود بیانگر درد زندانیان سیاسی و شهدا و قتل‌عام شدگان و کسی که آن‌ها را در مجامع بین‌المللی نمایندگی می‌کند. مسعود رجوی حتی‌الامکان نمی‌خواهد زندانیان سیاسی واقعی حتی مطرح شوند و هرچا هم که بوده همچون «جام زهر» آن را پذیرفته است. برای شرح درد و رنج زندانیان سیاسی نیز افراد با هویت جعلی و سابقه‌ی دروغین تولید می‌کند.

پیشتر در مورد او در کتاب «نه زیستن نه مرگ» توضیح داده بودم، به همین دلیل مجاهدین ناچار شدند از اضافه کردن نام او به لیست «زندانیان سیاسی از بند رسته» که اطلاعیه این سازمان علیه من را امضا کردند، خودداری کنند در حالی که او همچنان در ارتباط با مجاهدین است.

نرگس شایسته:

در نیمه‌ی اول اسفند سال ۶۲ نرگس شایسته به همراه عاطفه اقبال، حسین دادخواه و حاج حسن جبار زارع به دیدار کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد در ژنو رفته و به گفتگو با مطبوعات پرداختند. خبر آن در نشریه‌ی مجاهد شماره‌ی ۱۹۳ در تاریخ ۱۱ اسفند ۱۳۶۲ آمده است.

حسین دادخواه در اوین و شاهرود به شدت شکنجه‌شده بود. انگشت‌های هر دو پایش در اثر ضربات کابل سیاه و قطع شده و هنوز در بانداز بود که به طور معجزه‌آسایی هنگام انتقال به مشهد در راه‌آهن تهران گریخته و خود را به مجاهدین می‌رساند. تصاویر پاهای شکنجه‌شده‌ی وی در زمستان ۶۱ پس از فرار از زندان در نشریه مجاهد به چاپ رسید.

یک سال بعد در کنفرانس‌های مطبوعاتی و پوشش خبری به او که سوژه‌ای واقعی و شکنجه‌شده بود توجه چندانی نشد بلکه نرگس شایسته که در سال ۵۹ دستگیر شده و شکنجه نشده بود با یک سناریوی عجیب و غریب در کنار او علم شد. تقریباً اکثر قریب به اتفاق گزارش‌های رسانه‌های بین‌المللی مربوط به اظهارات نرگس شایسته است و نه داستان واقعی زندگی حسین دادخواه که بطرز شگفت‌آوری وحشتناک و غیرقابل تصور بود. نرگس شایسته به همراه حسین دادخواه در سال ۶۳ به دیدار اعضای پارلمان اروپا و نمایندگان مجلس عوام و اعیان انگلیس هم برده شد.

مسعود رجوی هیچ‌گاه میانه‌ی خوبی با زندانیان سیاسی شکنجه شده و مقاوم نداشت و تلاش می‌کرد به انجای مختلف آن‌ها را تحقیر و خرد کنند اما بر عکس می‌کوشید تا زندانیان ضعیف و حتی تواب و همکار دستگاه اطلاعاتی رژیم را جاه و مقام ببخشد. چرا که می‌دانست آن‌ها به خاطر ویژگی‌هایشان در مقابل او نخواهند ایستاد. به همین دلیل است که تعدادی از توابعین زندان، امروز در شورای رهبری مجاهدین حضور دارند و گل‌های سرسید زنان مجاهد و «الگوهای مبارزه» هستند. این روند پس از «انقلاب ایدئولوژیک» و ارتقای مریم رجوی که یک روز هم زندان نبوده شدت هرچه بیشتری گرفت.

نام هاجر منصوری یکی از زنانی که به شدت شکنجه شده بود در میان اعضای شورای رهبری مجاهدین که اعلام شده، دیده نمی‌شود. نام او در میان اعضای شورای ملی مقاومت هم نیست که تعدادی‌شان توابعین زندان بوده‌اند.



پاهای شکنجه‌شده‌ی هاجر منصوری

مجاهدین با عکس پاهای شکنجه شده‌ی او و حسین دادخواه کمک‌های مالی فراوانی در اروپا جمع‌آوری می‌کردند. نمی‌دانم امروز هاجر منصوری کجاست و آیا مجاهدین می‌توانند از او علیه من و این نوشته استفاده کنند یا نه؟ در هر صورت تغییری در صورت مسئله نمی‌دهد. چنانچه می‌توانند به سادگی حسین دادخواه را در تأیید خود و تکذیب این نوشته به صحنه آورند.

نرگس شایسته می‌گوید: «من در تهران دبیر بودم. در سال ۵۹ پاسداران به جرم فروش کتاب‌های مجاهدین بطور وحشیانه‌ای به خانه‌ی ما حمله کرده و پس از ضرب و شتم پدر، مادر، خواهر و برادرانم، مرا به زندان منتقل نمودند و بلافاصله تحت شکنجه قرار دادند. یکبار شکنجه‌گران با ۱۶ سیگار، تمام بدنم را سوزانده و کلمه مجاهد را با آتش سیگار بر بدنم حک کردند.» او آثار شکنجه و اثر ۵۰ بخیه را روی دستانش به رئیس کمیسیون نشان می‌دهد.

وی در گفتگو با تایمز لندن به تاریخ ۱۸ فوریه ۸۴ مدعی می‌شود «با کمک یک دکتر خیرخواه» از زندان گریخته است. (نشریه مجاهد شماره‌ی ۱۹۳، ۱۱ اسفند ۱۳۴۲)

او که استعداد زیادی در سر هم کردن داستان دارد مدعی می‌شود که چهار بار از زندان فرار کرده است و نشریه‌ی فرانسوی «لاکروا» از قول او می‌نویسد:

«پاسداران انقلاب با سیگار روی سینه‌ام را سوزاندند. آن‌ها روی بدنم کلمه‌ی «مجاهد» را نوشتند. من در ۱۹۸۱ بخاطر فروش روزنامه‌ی مجاهد در کتابفروشی‌ام دستگیر شدم. چهار بار فرار کردم که آخرین بار دسامبر ۱۹۸۳ بود. ده روز اول برای گرفتن «اعتراف» سه بار در روز مرا می‌زدند. طی تمام جلسات شکنجه که ماه‌ها طول کشید، خون زیادی از بدنم رفت و بدنم مملو از اثرات زخم بود. آن‌ها بالاخره مجبور شدند مرا نزد دکتري در شهر ببرند و همین دکتر فرار مرا ترتیب داد.» (نشریه مجاهد شماره‌ی ۱۹۳، ۱۱ اسفند ۱۳۴۲)

نشریه مجاهد در توضیح فضای مصاحبه مطبوعاتی می‌نویسد:

«در انتهای مصاحبه ۷ تن از زنانی که در جمع خبرنگاران بودند، برای دیدن اثرات شکنجه بر تمامی بدن خواهر مجاهد نرگس شایسته، به اتاق دیگری دعوت شدند. اثرات شکنجه آنچنان شدید بود که یکی از آنان بی‌اختیار به گریه افتاد.» (نشریه مجاهد شماره‌ی ۱۹۳، ۱۱ اسفند ۱۳۴۲)

روزنامه گاردین به تاریخ ۱ مارس ۱۹۸۴ از قول نرگس شایسته گزارش می‌دهد او تا زمان فرارش در ماه ژانویه، در زندان‌های مختلفی نگهداری می‌شده است. وی از طریق یک مترجم اظهار داشت:

«بینی من شکسته شده، سینه‌ام را با آتش سیگار سوزاندند. بازویم را آنقدر بریدند که احتیاج به ۵۰ بخیه داشت. شنوایی یکی از گوش‌هایم را از دست داده‌ام و هنوز راه رفتن برایم مشکل است. چهار پاسدار

هرکدام به طور جداگانه مرا مورد ضرب و شتم قرار دادند. سپس با لگد به این سو و آن سوی اتاق پرتابم کردند. پس از این دوره‌ی فوتبال، آنقدر آسیب دیده بودم که آن‌ها مرا به بیمارستان فرستادند و در آنجا به کمک یکی از کارکنان بیمارستان موفق به فرار شدم. ... خانم شایسته اظهار داشت که اعدام‌های دستجمعی در زندان اوین در محلی به نام «استخر» و قطع اندام‌های افراد در محلی به نام «داروخانه» انجام می‌گیرد. »

روزنامه اومانیته چاپ پاریس در ۲ مارس ۱۹۸۴ از قول او گزارش داد:

«بینی و دندان‌هایش شکسته‌اند و در بسیاری از مواقع با دست و پای بسته از سقف سلول آویزان بوده است. شکنجه‌گران او را مجبور کردند در اعدام یکی از پسرعموهایش، اعدام‌های دستجمعی و جلسات شکنجه در «استخر» زندان، حضور داشته باشد.»

بی بی سی ۱۱ اسفند ۶۲ گزارش کرد وی

«به مدت ۱۰ روز دست و پاهایش بسته بود و مدتی هم در حالی که دست‌هایش به پشتش بسته بود، آویزان نگهداشته شده بود. او می‌گوید که زندانبان‌هایش با فریادهای «مرگ بر رجوی» او را شکنجه کرده‌اند و پوست بدن او را با سیگار سوزانده‌اند. ... (او) گفت که شاهد اعدام زنان حامله بوده است و کودکانی را دیده است که در برابر چشمان مادرشان اعدام شده‌اند.»

تریون لومتن سوئیس نیز در ۲ مارس ۱۹۸۴ گزارش می‌کند که نرگس شایسته ۲۴ ساله که در بخش زنان زندان اوین (اصلی ترین زندان تهران) بوده است، آثار زخم‌های وحشتناک سوختگی که بر سینه‌اش حک شده را نشان داد، در آنجا همچنین بینی و دندان‌هایش را شکسته‌اند و همچون همه‌ی زندانیان، دست و پا بسته از سقف آویزان شده بود. وی شاهد به دار آویختن تعدادی از اقوام خود و اعدام‌های مصنوعی در «استخر» زندان بوده است. « (نشریه مجاهد شماره‌ی ۱۹۴ هیجدهم اسفند ۱۳۶۲)

روزنامه‌های فیگارو، تریون دوژنو، گازتا دل سود، فرانکفورتر آلمانیه تسایتونگ، لودوار، کوتیدین دوپاری، و... در گزارش‌های مشابهی به شهادت نرگس شایسته اشاره کرده‌اند.

نام واقعی او اعظم قوامی است و نه نرگس شایسته. دو نماینده‌ی زندانیان سیاسی، حتی نام واقعی ندارند. این نام جعلی را مجاهدین در سال ۶۲ برای قالب کردن او تولید کردند تا کسی متوجهی سابقه‌ی او نشود و نتواند در مورد او روشنگری کند. به ویژه که مجاهدین می‌دانستند زندانیان سیاسی بلافاصله پس از مطرح شدن نام او متوجهی دروغ‌پردازی‌شان می‌شوند و بازتاب خوبی در زندان‌ها نخواهد داشت. او در اوایل بهار ۱۳۶۱ از زندان آزاد شد. بیش از یک سال و نیم در کرج به زندگی عادی خود مشغول بود و سپس از کشور خارج شد. شکنجه‌های وحشیانه و بستری شدن در بیمارستان و تلاش کادر پزشکی برای فراری دادن او را مجاهدین تولید کردند. چنانچه محلی در اوین به نام «داروخانه» که در آنجا قطع عضو می‌کردند نیز واقعیت ندارد. شرکت در مراسم اعدام «پسرعمو» و ... هم داستان‌های تخیلی ساخته شده از سوی مجاهدین است. چرا که زنان را به مراسم اعدام نمی‌بردند.

بسیاری از پناهجویان را می‌شناسم که برای ارائه‌ی کیس‌های خود به اداره‌ی مهاجرت، جای شکستگی و بخیه در بدنشان را به جای آثار شکنجه جا می‌زنند. به غیر از نرگس شایسته، کتایون آذرلی نیز مدعی شد که پاسداران با آتش سیگار سینه‌ی او را سوزانده‌اند و پایش را قله‌کن کردند. فیلم آن را نیز نمایش داد. در مقاله‌های قبلی‌ام توضیح دادم که کتایون آذرلی اساساً زندانی نبوده و شهادتش در مورد این که در زندان مشهود مورد شکنجه و تجاوز قرار گرفته از اساس غیرواقعی است.

<http://news.gooya.com/politics/archives/2012/07/144326.php>

این که چگونه این افراد سینه‌شان را سوزانده‌اند اطلاعی ندارم، اما در این که دروغ می‌گویند هم تردیدی ندارم. دختر پناهجویی به نام نازنین صدیقی مدعی است تحت شکنجه‌های وحشیانه بوده و مورد تجاوز و ... قرار گرفته و پای بخیه خورده‌اش را نیز در فیلمی که تهیه کرده نشان می‌دهد. تردیدی نیست که او رنگ زندان را هم ندیده است. نزدیک به نیم میلیون نفر نیز ویدئو کلیپ او را در یوتیوب مشاهده کرده‌اند! گویا ما دوست داریم دروغ بشنویم.

<https://www.youtube.com/watch?v=NOHWYMGAAy0>

مجاهدین و نیروهایی از این دست، در اشاعه‌ی این فرهنگ نقش مهمی داشته‌اند. تردیدی نیست از روشنگری در این زمینه خشمگین می‌شوند.

نرگس شایسته یا اعظم قوامی در سال ۵۹ دستگیر شده بود و عملاً نیازی به شکنجه‌ای او در ابعادی که مدعی است نبود. به ویژه شکنجه‌هایی از قبیل سوزندان با سیگار و حک کردن کلمه‌ی مجاهد روی سینه یک زن در زندان رسمی‌ای چون اوین در آن زمان صورت نمی‌گرفت.

نرگس شایسته پس از سی خرداد ۶۰ و شروع شکنجه‌های سیستماتیک و وحشیانه جزو اولین گروه زنان زندانی به قزلحصار منتقل شد. اصولاً افرادی چون وی که در سال ۵۹ دستگیر شده بودند پس از سی خرداد نه اطلاعاتی داشتند و نه خطری که با شکنجه‌های وحشیانه‌ای که او نقل می‌کند روبرو شوند. سخت‌گیری و شکنجه‌های هولناک در ارتباط با کسانی اعمال می‌شد که به تازگی دستگیر شده و بازجویان به دنبال دست یابی به قرارهای تشکیلاتی، خانه‌های تیمی، عملیات‌های نظامی صورت گرفته و ... بودند که می‌توانست در اندک زمانی رد آن‌ها پاک شود. نرگس شایسته در قزلحصار نیز رابطه‌ی نزدیکی با حاج داوود رحمانی و توابعین زندان داشت و مطلقاً حساسیتی روی او نبود و به همین دلیل هنگامی که زندانیان زن بصورت تنبیهی به بند هشت منتقل شدند او از زندان آزاد شد.

او برای طبیعی جلوه دادن آثار شکنجه مدعی می‌شود که دوباره در آذر ۶۲ دستگیر شده و چند ماهی زندان بوده است. اما وقتی می‌خواهد از مدت زندانش بگوید فقط همان زندان اول یادش هست. روی بدن او که به تازگی از زندان گریخته هیچ اثری از شکنجه با کابل که شایع‌ترین و دردناک‌ترین شکنجه در زندان‌های رژیم بود، نیست.

از این گذشته زنان زندانی که با وی در سال ۶۰ در یک بند به سر می‌بردند و با هم به حمام می‌رفتند آن موقع آثار سوختگی روی سینه‌اش ندیده بودند.

نرگس شایسته دیپلمه است و در سال ۱۳۵۹ بیست و یک ساله، چگونه می‌توانست دبیر باشد؟ یک جا هم می‌گوید در کتابفروشی‌اش دستگیر شده است.

اولین باری که در سال ۱۳۸۹ همسر وی را دید با تعجب به او گفت تو که اسم‌ات اعظم قوامی است و من از دوران زندان تو را به خوبی می‌شناسم، چرا خودت را «نرگس شایسته» معرفی می‌کنی؟ او که جاخورده بود از وی خواست حرفی در این مورد نزنند و در مقاله‌ی بعدی‌اش خود را «نرگس شایسته (اعظم- ق)» معرفی کرد. ویژگی اصلی او که مورد پسند مسعود رجوی قرار گرفت آمادگی‌اش برای دروغ‌گویی است. وی در مقاله‌ای که در سپتامبر ۲۰۰۶ در سایت‌های تابعه‌ی مجاهدین از قبیل آفتابکاران، طلوعی سپیده دمان، هنرمندان در تبعید، ایران لیبرتی و ... تحت عنوان «وقتی که آخوند محمد خاتمی در جمع هیئت تحقیق شکنجه در زندان اوین پایش را دردهانم فرو کرد» انتشار یافت از تنها چیزی که سخن نگفت همان سوزندان سینه‌اش با آتش سیگار بود. این که چرا در سال ۶۲ یادش رفته بود به رئیس کمیسیون حقوق بشر و مطبوعات بین‌المللی خبر دهد که وزیر ارشاد دولت جمهوری اسلامی هم شکنجه‌گر بوده، سؤال‌ی است که لابد مجاهدین و نرگس شایسته پاسخ لازم را به آن خواهند داد. من همان موقع در مقاله‌ای تحت عنوان «تاریخ را چگونه که اتفاق افتاده روایت کنیم» پاسخ دروغ‌های وی را دادم.

<http://www.irajmesdaghi.com/page1.php?id=75>

نرگس شایسته با علاءالدین توران یکی از اعضای هیئت اجرایی مجاهدین ازدواج کرد اما از این سازمان جدا شد و سال‌ها چنان از چشم مجاهدین افتاده بود که حتی به او اجازه نمی‌دادند پایش را به مراکز آن‌ها بگذارد. مجاهدین در این دوران اتهامات گوناگون اخلاقی و مالی را متوجه وی کردند.

او پس از آن که دوباره به خدمت مجاهدین در آمد، استعدادش را به کار گرفت و در مردادماه ۱۳۹۰ در مقاله‌ی بی سر و تهی با تیتیر «آن شب در سال ۶۰، من در "گود زورخانه قزلحصار" چه دیدم؟!» و سوتیتیر «کوهی از اجساد در "گود زورخانه" واحد سه، زندان قزلحصار!!!» که در سایت «آفتابکاران» وابسته به مجاهدین انتشار یافت، به رکورد جدیدی در دروغ‌گویی و پشت‌هم اندازی دست یافت و مدعی شد در اوایل بهار ۱۳۶۱ شبانه مخفیانه به سالن ورزشی (زورخانه) زندان قزلحصار رفته و با صحنه‌های زیر روبرو شده است:

«... درب را باز کردم، و رفتم بداخل، و آنچه را دیدم، نشانی از یک کشتار، یک جنایت خونین بزرگ بود!!! من که داخل راهرو شدم، روشن بود، قدمی برداشتم، سمت راست چند اطاقک داشت، همینطور در سمت چپ چند اطاقک داشت، این اطاقک‌های کوچک مثل "حمام نمره" بودند، که کاشی آنجا سفید بود، در این "حمام نمره‌های مرگ"، آنجا، انسان‌های جوان بیشمار را دیدم، مردان نحیف و استخوانی که به دیوارها و یا از سقف، انگار آویزان شده‌اند.

از زمین فاصله داشتند، آویزان، خمیده، نیمه آویزان با نوک یک پا به زمین رسیده، انگار که اطاق "حلق آویز انسان"‌ها بود، مثل بند لباس، که لباس‌ها به آن آویزان هستند، انسان‌ها آویزان و یا نیمه آویزان بودند، چهار اطاقک، شاید هم شش اطاقک، همه در این اطاقک‌ها آویزان بودند، بدن‌ها گاه خونی بودند، اما پاها خونین تر، همه آش و لاش، خون خشک شده، بالانته لخت بود، خوب یادم هست که خیلی لاغر و نحیف بودند، و لباسی بر تن نداشتند، فقط شلواری که گاهی تکه بود، یادم هست که یکی با شلوار سیاه کردی بود، سرها در بین شانه‌ها افتاده، هیچ کدام چشم‌هایشان باز نبود، سرها همه افتاده بود، دیوارها نمایی از پاشیدن و مالیدن، خونین بودند، نمی‌دانم مرده بودند یا زنده!!! اما من فکر می‌کنم که آن‌ها در زیر شکنجه، نوید همراهی مرگ سرخ را می‌دادند.

از اولین حمام نمره شوکی من را گرفته بود، که من به کجا آمده‌ام؟! نفس را حبس کردم، در آخرین حمام نمره سمت راست بود که آویزان‌ها کمتر بود، و کسی مردی در خون خودش افتاده بر زمین بود، به شکم روی زمین دراز بود، پشت او آتش و لاش بود، در سمت راست بالای بدن، روی کتفش یک سوراخ، که یک چیزی در این سوراخ بود، و از زیر بدن و پاهایش خون جاری شده و نیمه خشک بود، شوک شده بودم، نگاه من روی صحنه‌ها می‌دوید، به ته این راهرو کوتاه رسیدیم، اطاقی بود نسبتاً بزرگ، که وسط آن، روی زمین گود بود، و در این گودی، کوهی از اجساد را دیدم، بدن‌های انسان‌ها را روی هم ریخته بودند، کوهی از بدن مردان بود، تله‌ای یا هم تپه‌ای از بدن‌هایی که دست و پای‌هایشان یک جوری سیخ مانده بود، بعدها که به آن صحنه می‌اندیشیدم، معلوم بود، اینان جسد هستند، همه مرده گان بودند، همه مرد بودند، بعد از اینکه تمام صحنه را به دنبال چیزی کهمی‌گشتم، نگاه کردم، و راهی نیافتم، راه فرار!! سریع راه رفته را برگشتم،»

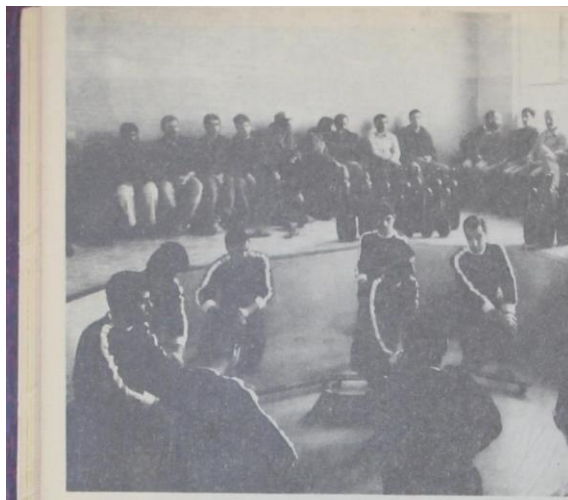
او در ادامه تأکید می‌کند:

«آنچه من دیدم بیش از ده‌ها جسد بود، شاید لفظ دقیق کوه، آنچه در طبیعت وجود دارد، در اینجا درست نباشد، اما برای من آن تعداد کشته واقعا به همان عظمت کوه هست!!!»

<http://www.aftabkaran.com/pdf/koshtare-60.pdf>

وی «به مناسبت بیست و سومین سالگرد کشتار ۶۷»، روایت «یک کشتار دسته جمعی، نسل کشی واقعی!!» را که «شاهدش» بوده نوشته است. روایت جعلی نماینده‌ی مجاهدین چیزی نیست جز لوژ کردن «کشتار دسته جمعی زندانیان سیاسی» و خدمت به دستگاه جنایت ولایت فقیه. آیا فردی با این میزان از استعداد دروغ‌گویی می‌تواند راجع به خود و آنچه از سر گذرانده راست بگوید؟

قرلحصار در آن تاریخ نه محل شکنجه و بازجویی بود و نه محل کشتار آن‌هم در این ابعاد. این اعمال در زندان اوین و کمیته مشترک صورت می‌گرفت. محلی که وی توصیف می‌کند سالن ورزش و زورخانه‌ای است که در دوران یاد شده هر روز بخشی از زندانیان سیاسی و زندانیان عادی در آنجا ورزش می‌کردند و در گود آن به ورزش باستانی می‌پرداختند و در تیشک کشتی آن به تمرین و نرمش و برگزاری مسابقات کشتی می‌پرداختند. محمود قربانی همسر گوگوش، در آنجا ضرب زورخانه می‌زد و ... عکس‌های این گود و محل تمرین و ... در نشریه‌ی «رجعت» که در زندان قرلحصار توسط توابعین تهیه می‌شد انتشار یافته است. این‌ها دروغ‌های مضحکی است که سخنگو و شاهد معرفی شده از سوی مجاهدین تولید می‌کند. این سالن ورزشی و گود آن در سال‌های ۶۲ و ۶۳ تبدیل به یکی از محل‌های «قبر» و قیامت» زندان قرلحصار شد و در آن زنان به بند کشیده شدند.



گود زورخانه‌ی زندان قرلحصار، نشریه رجعت، شماره‌ی ۱ - بهمن ماه ۱۳۶۰



نشریه رجعت شماره ۳ - بهار ۱۳۶۱



برگزاری مسابقات کشتی در بهار ۱۳۶۱ در سالن کشتی واحد ۲ قزلحصار

مجاهدین در آخرین تلاش خود، نرگس شایسته را به عنوان یکی از اعضای «شورای مدیریت اتحاد زندانیان سیاسی - متعهد به سرنگونی» معرفی کردند، با این ادعا که اعضای این «اتحاد» و به ویژه «شورای مدیریت» آن «در جهت ارائه تصویری واقعی از زندان در رژیم فاشیستی- مذهبی و افشای کسانی که در پوشش زندانی سیاسی اعم از نادم، توّاب، مزدور، جهت کسب نام و نان برای خویش، سعی در خدشه دار نمودن تاریخ زندان و نیز هویت زدایی از قهرمانان در زنجیر دارند؛ آن کسانی که با ارائه اطلاعات غلط و تصویری مخدوش و غیرواقعی از زندان، رژیم فاشیستی - مذهبی را در قلب واقعیات و جعل تاریخ در بیش از سه دهه مدد می‌رسانند»، تلاش می‌کنند.

<http://www.aftabkaran.com/maghale.php?id=3949>

ناگفته پیداست محصول «اتحاد»ی که یکی از گردانندگان آن اعظم قوامی (نرگس شایسته) باشد چه خواهد بود و تصویری که قرار است از زندان ارائه دهند چگونه خواهد بود؟

هیچیک از همکاران نرگس شایسته در «شورای مدیریت اتحاد زندانیان سیاسی - متعهد به سرنگونی» و پا رکابی‌هایشان که خود از نزدیک شاهد ماجراها بوده‌اند و می‌کوشند از «خدشه دار» شدن تاریخ زندان جلوگیری کنند از وی نمی‌پرسند چرا ۳۰ سال قبل و پیش از «کشتار دسته جمعی زندانیان سیاسی» در سال ۶۷ حرفی از این جنایت نزدی؟ چرا در شهادت نزد رئیس کمیسیون حقوق بشر و مطبوعات، موارد فوق را گزارش نکردی و یکباره پس از گذشت سه دهه آنها را به خاطر آوردی؟

رهبری مجاهدین نیازمند چنین کسانی است و به آنها بال و پر می‌دهد. او می‌خواهد با خاموش کردن من و امثال من چنین تحفه‌های دست‌آموزی را به مردم ایران قالب کند. خشم رهبری عقیدتی مجاهدین از این‌جا ناشی می‌شود.

طبق رهنمودهای رهبری عقیدتی مجاهدین، این سازمان در سال ۱۳۸۳ یک موجود اینترنتی به نام مهری امیری تولید کرد که مدعی اداره‌ی «انجمن دفاع از حقوق زنان در ایران» بود و زندانی سیاسی. چه دروغ‌هایی تحت عنوان خاطرات او از زندان که انتشار ندادند. چه فریبکاری‌ها که تحت نام او نکردند؟

<http://www.irajmesdaghi.com/maghaleh-485.html>

مجاهدین می‌کوشند از مسئله‌ی زندان و زندانی استفاده‌ی ابزاری کنند و گرنه آن‌ها اهمیتی به رنج و مصیبت زندانی نمی‌دهند.

آن‌ها آنقدر از مسئله‌ی زندان و زندانی دور هستند که حتی معروف‌ترین زندانیان سیاسی ایران را نمی‌شناسند. مثلاً سال‌ها قبل «هدی صابر» را در سایت‌های وابسته‌شان «زن» معرفی می‌کردند و پس از جان دادن او در زندان، مریم رجوی حتی نام صحیح او را نمی‌دانست. در پیام مریم رجوی که توسط دبیرخانه شورای ملی مقاومت انتشار یافت، او را «رضا هدی صابر» معرفی کرد:

«خانم مریم رجوی، رئیس جمهور برگزیده مقاومت ایران، شهادت آقای رضا هدی صابر را به خانواده و دوستان وی تسلیت گفت. وی تأکید کرد: تشدید سرکوب و اعدام و زجرکش کردن زندانیان سیاسی به ویژه در ماه‌های اخیر، نشانه درماندگی رژیم ضد بشری آخوندی در مقابله با پایداری زندانیان دلیر و مقاوم است.»

http://shirookhorshid.blogspot.se/2011/06/blog-post_4352.html

در حالی که نام وی «هدی رضازاده صابر» است.

تواب، مقاوم، نادم، پابوس حاج داوود و ... در تفسیر مجاهدین

برای نشان دادن برخورد دوگانه‌ی مجاهدین که نشأت گرفته از فرهنگ رهبر عقیدتی این سازمان است نمونه‌های فراوان می‌توان آورد اما من فقط به یکی از آن‌ها به عنوان مشتم نمونه‌ی خروار اکتفا می‌کنم که بیش از هرچیز سقوط اخلاقی یک جریان سیاسی را مهر می‌کند: محمد اقبال یکی از اعضای مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت در مورد خواهرش عاطفه اقبال که در زمره‌ی منتقدین مجاهدین است می‌نویسد:

«او در اواخر فاز سیاسی در تهران دستگیر شد و در سال ۱۳۶۱ آزاد شد. در وسط راهروی زندان به پای حاج داوود رحمانی می‌افتاد و لاجوردی دژخیم هر گاه که از جلوی سلول وی رد می‌شد با مهربانی خطاب به وی می‌گفت: «السابقون السابقون اولئك المقربون»... او چند سالی خود را به مجاهدین چسباند اما حدود ۲۰ سال پیش در اوائل دهه هفتاد از سازمان اخراج شد. چند سالی هم در خارجه خود را هوادار مجاهدین معرفی می‌کرد که نهایتاً همین را هم نکشید! دو سال و نیم پیش هنگامی که به مناسبتی که ذکر خواهم کرد، طی یادداشتی به فردی دیگر ضمن طرح چندین مقوله، موضوع افتادن او به پای حاج داوود در زندان و خطاب «السابقون...» لاجوردی را طرح کرده بودم، از طرح این دو موضوع آنچنان به هم ریخته بود که بلافاصله سراغ هم‌بندی‌های آزاد شده خود در خارجه رفته بود که چه کسی این را لو داده؟! غافل از این که خودش همان زمانی که آوردمش خارجه برایم تعریف کرده بود، با جزئیات!»

http://iran-efshagari.com/index.php?option=com_content&view=article&id=8876:2013-02-17-15-30-40&catid=5:2010-12-28-06-03-02&Itemid=6

بباید بپذیریم آنچه محمد اقبال در مورد خواهرش عاطفه می‌گوید عین حقیقت است. اما ببینیم پیشتر هنگامی که عاطفه اقبال از مجاهدین حمایت می‌کرد چگونه و با چه القابی از سوی این سازمان معرفی می‌شد تا با فرهنگ منحط مجاهدین که در پرتو «انقلاب ایدئولوژیک» «غنی» شده است آشنا شویم.

در نشریه‌ی مجاهد شماره ۱۹۳ مورخ پنج‌شنبه ۱۱ اسفند ۱۳۶۲ ص اول آمده است:

«ملاقات ۴ تن از مجاهدین شکنجه شده با رئیس کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد و کنفرانس مطبوعاتی آنان در رابطه با شرایط زندان‌های ایران در مقر سازمان ملل متحد (در ژنو)»

در صفحه‌ی ۵ همین نشریه آمده است:

«... ۴ تن از خواهران و برادرانی که مدت‌ها در زندان‌های ایران تحت شکنجه‌های قرون وسطایی قرار داشته‌اند، به همراه دکتر کاظم رجوی با آقای پیتر کوپچ منز رئیس هلندی این کمیسیون در مقر سازمان ملل در ژنو ملاقات کردند نفر چهارم عاطفه اقبال پس از یک سال و نیم زندان به دلایل پزشکی آزاد شده است. ... عاطفه اقبال ضمن شرح اعدام شوهرش محمود محبوبی، برادرش عارف اقبال و پسردایی‌اش به توضیح در مورد دوران ۱۷ ماهه اسارت خود در زندان‌های قصر، کمینته، اوین و قزلحصار پرداخت ...»



عاطفه اقبال نفر دوم از راست

نشریه مجاهد ۱۹۳ اختصاص دارد به مصاحبه‌های مطبوعاتی عاطفه اقبال با رسانه‌های بین‌المللی و کنفرانس مطبوعاتی که مجاهدین برای او ترتیب داده‌اند.

در این روایت، عاطفه اقبال به عنوان کسی معرفی می‌شود که «مدت‌ها در زندان‌های ایران تحت شکنجه‌های قرون وسطایی قرار داشته» و از اعدام همسر، برادر و پسردایی‌اش یاد می‌شود. در تاریخ دهم اسفند ۱۳۶۲ مجاهدین برای عاطفه اقبال و تعداد دیگری از زندانیان در پاریس کنفرانس مطبوعاتی تشکیل می‌دهند نشریه مجاهد به نقل از روزنامه گاردین در مورد شهادت عاطفه اقبال نوشت:

«عاطفه اقبال که ۲۶ سال دارد، اظهار داشت که وی را به دلیل پخش نشریه مجاهد دستگیر کردند. وی را با چنان خشونت بی‌رحمی به کنار دیوار پرتاب کردند که می‌گفت: «دچار تشنج شدم و اجباراً برای مدت یک‌ماه به بیمارستان رفتم. در تمام این مدت مرا با زنجیر به تخت خواب بسته بودند.» وی گفت که همسر او را در زندان اعدام کردند. (مجاهد شماره ۱۹۴-۱۸ اسفند ۱۳۶۲)

در همین شماره‌ی نشریه‌ی مجاهد، گزارش‌های بی‌بی‌سی، لودوار کانادا و ... در مورد مشاهدات عاطفه اقبال پوشش داده شده است.

تا این‌جا، برادر بزرگتر صلاح نمی‌بیند به رهبر عقیدتی مجاهدین اطلاع دهد که خواهرش با «جزئیات» برایش تعریف کرده که به «پابوس» حاج داوود رحمانی رئیس زندان قزلحصار می‌رفته و لاجوردی قصاب تهران «هر گاه که از جلوی سلول وی رد می‌شد با مهربانی» او را مورد خطاب قرار می‌داد.

اما مهم‌تر از این‌ها، نامه‌ی «خواهر مجاهد عاطفه اقبال» به مسعود رجوی در تأیید انقلاب ایدئولوژیک است که نزدیک به یک صفحه و نیم نشریه مجاهد به آن اختصاص یافته است. نشریه‌ای که مدعی بودند با خون نگاشته می‌شود!

مسعود رجوی بنا به ادعای محمد اقبال به چنان حضیضی دچار می‌شود که مشروعیت «انقلاب ایدئولوژیک»‌اش را از یک «پابوس» حاج داوود رحمانی و زندانی مورد لطف و مرحمت لاجوردی می‌گیرد. در نامه‌ی عاطفه اقبال به مسعود رجوی آمده است:

«می‌دانم که میدانی مسعود، زندان جز شکنجه و اسارت و سختی و هر دم فشار بیشتر، هیچ نیست ولی هر روز گویا انسان فولاد آبدیده می‌شود، ایمنش زیر شکنجه محک می‌خورد و براق می‌شود. هر روز با ایمان‌تر و گدازان‌تر.»

نمی‌دانم چرا محمد اقبال هنگام خواندن نامه‌ی عاطفه به مسعود رجوی دچار آلازمیر شده و به خواهرش گوشزد نمی‌کند «زندان» برای تو لاف‌ل «شکنجه و اسارت و سختی و هر دم فشار بیشتر» نبوده است. چرا به خواهرش نمی‌گوید «ایمان» تو کجا بود که زیر «شکنجه محک» بخورد و «براق» بشود. معلوم نیست محمد اقبال نقل «جزئیاتی» را که وعده می‌دهد برای چه زمانی کنار گذاشته است.

عاطفه اقبال در ادامه‌ی نامه‌ی خود به مسعود رجوی در مورد «انسان» زندانی می‌نویسد:

«اگر بخواهد بماند و گرنه اگر برید، در سراسیمگی سقوط می‌افتد، به لجن کشیده می‌شود، پوچ می‌شود بطوریکه اکثر خائنین به فکر خودکشی می‌افتند. مسعود، من از قصر و قزلحصار و بندهای مختلف اوین - بهتر بگویم شکنجه‌گاه‌های مختلف اوین- گذر کرده‌ام با ایمان و یقین می‌گویم می‌دانی که چه کسانی شک خواهند کرد؟ آن‌ها که تاب شکنجه و شلاق را نیاورده باشند و فی‌الواقع در این راه عاشوراگونه نیامده باشند. آخر قبل از تو به خودشان شک کرده‌اند، اراده و ایمان خودشان زیر علامت سؤال رفته تا بتوانند تو را زیر علامت سؤال ببرند و گرنه نمی‌دانی مسعود در آن‌جا در سخت‌ترین شرایط یاد تو همواره آتشی بود بر دل‌هایمان، یاد تو و یاد آرمان تو» (نشریه مجاهد شماره‌ی ۲۴۴ پنجم اردیبهشت ۱۳۶۴)

اگر روایت امروز محمد اقبال را بپذیریم بایستی پرسید چرا وقتی او نامه‌ی سراسر «دروغ و «پاوه» خواهرش عاطفه به مسعود رجوی را خواند به جوش و خروش در نیامد؟ چرا به او نگفت: خجالت بکش، تو که خودت جزو خائنین بودی، تو که به پای حاج داوود می‌افتادی، لاجوردی که با تو با مهربانی برخورد می‌کرد. چرا به او نگفت تا به حال چند بار به فکر «خودکشی» افتادی؟ چرا اجازه داد خواهرش که به «لجن کشیده» شده و «پوچ» بود و در «سراسیمگی سقوط» قرار داشت دم از «فولاد آبدیده» بزند؟ چرا اجازه می‌داد یک عنصر خود فروخته خود را به دروغ فردی معرفی کند که «از قصر و قزلحصار و بندهای مختلف اوین - بهتر بگویم شکنجه‌گاه‌های مختلف اوین- گذر کرده».

بیایید بپذیریم هرآنچه محمد اقبال راجع به خواهرش عاطفه نوشته واقعی است و ذره‌ای دروغ و تزویر در آن نیست. شما کدام یک را محکوم می‌کنید؟ مسعود رجوی، محمد اقبال یا عاطفه اقبال را؟ آیا محمد اقبال وظیفه نداشت همان موقع به خواهرش بگوید: تو اب حاج داوود! خجالت بکش! تو کجا و دم زدن از «یاد مسعود» کجا؟ دهانت را آب بکش. نباید به او می‌گفت: وقتی پای حاج داوود را لیس می‌زدی یاد مسعود رجوی و آرمان او می‌افتادی؟ وقتی لاجوردی با مهربانی با تو برخورد می‌کرد، یاد مسعود رجوی، آتشی می‌شد بر دلت؟

آیا نباید محمد اقبال را مورد سؤال قرار داد که چرا وقتی یک صفحه و نیم نشریه مجاهد را به دروغ‌های خواهرش اختصاص می‌دادند اعتراض نکرد؟ آیا نباید مسعود رجوی را برای پرورش چنین موجوداتی محکوم کرد؟

نشریه مجاهد در سال ۱۳۶۴ به عنوان تذکر در زیر نامه‌ی عاطفه اقبال آورده است:

«خواهر مجاهد عاطفه اقبال یک سال و نیم در زندان‌های خمینی به سر برده ... همسر سابقش، مجاهد شهید محمود محبوبی نیز در شمار شهدایی است که در شهریورماه ۱۳۶۰ در اوین، توسط دژخیمان خمینی تیرباران شد. خواهر مجاهد با بهمن عزیزاده اقدام ازدواج نموده است. »

نشریه مجاهد چه ضرورتی داشت که در مورد ازدواج «خواهر مجاهد عاطفه اقبال» اطلاع رسانی کند که در زندان یک سال و نیمه به پابوس حاج داوود رحمانی می‌رفته و لاجوردی با او مهربان بوده است؟ همه‌ی ما می‌دانیم که لاجوردی بی‌جهت با کسی مهربان نمی‌شد. آیا نشریه‌ی مجاهد مسئله‌ی مهمتری از ازدواج عاطفه اقبال که به ادعای برادرش تو اب بدنامی بود نداشت؟

محمد اقبال بهتر از هرکس به سلامت خواهرش و گذشته‌ی وی در زندان باور دارد. من شهادت عاطفه اقبال نزد رسانه‌های بین‌المللی را خوانده‌ام، به نظرم صادقانه است و فاقد بزرگنمایی. او در مورد شکنجه‌هایی که تجربه کرده هم غلو نمی‌کند.

محمد اقبال هم به این مسائل در مورد خواهرش واقف است اما «صلاح» رهبری عقیدتی مجاهدین حکم می‌کند این‌گونه به چهره‌ی خواهرش چنگ بکشد و رنج او را منکر شود و فرهنگی منحط را به نمایش بگذارد و او را بریده و تو اب جا بزند. در حالی که تو ابین زیر و بال و پر رهبری مجاهدین هستند و رده‌های بالای تشکیلاتی را اشغال کرده‌اند و کسی هم معترض‌شان نیست و طلبکار بقیه هم هستند.

«صلاح» مسعود رجوی حکم می‌کند او خواهرش را که تنها خواهان نجات جان افراد ساکن لیبرتی است «فاحشه»، «ماماچه»، «پلیدک»، «زنک»، «حیوان درنده‌خو»، «شکنجه‌گر» و ... خطاب کند و به زعم خود برای اعدام وی به «گردآوری مستندات جرم و مدارک و شواهد» مشغول شود:

«حیوان آشویتز پس از یک محاکمه‌ی ۵۲ روزه به مرگ محکوم گردید... بینیم سرنوشت حیوان لیبرتی چه می‌شود... من در حال گردآوری مستندات جرم و مدارک و شواهد علیه متهم ردیف یک این پرونده هستم»

محمد اقبال مسیر دلدادگان خمینی را می‌پیماید که به تعبیر آیت‌الله صدوقی یکی از «شهادی محراب» که توسط عملیات انتحاری مجاهدین به قتل رسید در یزد و اصفهان برای اعدام بیرحمانه‌ی فرزندان و عزیزانشان از نظام «عدل اسلامی» تشکر می‌کردند:

«نمونه‌اش آن خانم اصفهانی [مادر طریق‌الاسلام] است، خانمی هم در یزد بود که پسرش را به علت تخریب و خرابکاری (حمید زارع) گرفته بودند، وقتی که حکم اعدامش را دادند، پدرش چقدر اظهار تشکر کرد، مادرش چقدر اظهار تشکر کرد، خواهرش و دو برادرش چقدر اظهار تشکر کردند.»

وقتی وحید یامین‌پور مجری سابق صدا و سیما و یکی از پیروان وفادار محمدتقی مصباح یزدی به مسیح علی‌نژاد بنیانگذار صفحه‌ی کمپین «آزادی یواشکی زنان» در نوشته‌ای با عنوان «از پری بلنده تا مسیح علی‌نژاد! فرق است بین یک فاحشه و یک مرتد» تهمت جنسی می‌زند با واکنش منفی گروهی از فعالان سایبری «حزب‌الله» مواجه می‌شود و حتی یکی از آنها به صراحت می‌نویسد: «اگر این مسلمانی‌ست، من کافرم بهش.»

<http://www.digarban.com/node/18366>

اما دریغ از دلدادگان رهبری عقیدتی مجاهدین، حتی یک‌نفرشان نسبت به کثیف‌ترین تهمت‌های محمد اقبال به خواهرانش اعتراض نکرده است.

محمد اقبال که این‌چنین خواهرانش را مورد حمله قرار می‌دهد پس از فوت ناصر میناچی، با تأسی از فرهنگ منحن رهبری مجاهدین که سوءاستفاده از فوت‌شدگان را سرلوحه‌ی کارش قرار می‌دهد همراه با پیام مریم رجوی مقاله‌ای در مورد میناچی نوشت و به کمک‌های وی به مجاهدین اشاره کرد! در پاسخ وی و مریم رجوی مقاله‌ی «ناصر میناچی مشمول «فامیل‌الدنگ» نشد» را انتشار دادم.

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-58711.html>

مریم رجوی^{۱۴} و محمد اقبال به روی خودشان نیاورده بودند که ناصر میناچی در سال ۱۹۹۶ در نامه‌ای به موريس دبنی کاپیتورن گزارشگر ویژه ملل متحد در ارتباط با نقض حقوق بشر در ایران، علیه مجاهدین شکایت کرده و مدعی شده بود که فرزندش عباس (هدایت) در اشرف و نزد مجاهدین زندانی است. و موضوع در گزارش کاپیتورن انتشار پیدا کرده بود.

ابتدال و بی‌اعتمادی حاکم بر روابط مجاهدین

متأسفانه در مناسبات مجاهدین کلمات معنای خود را از دست داده و همه چیز به ابتدال کشیده شده است. کسانی که در مناسبات این سازمان زندگی می‌کنند همچون رهبران آن به سادگی می‌توانند دروغ بگویند حتی به دوست، همراه و مسئول خود. به اسناد انتشار یافته از سوی مجاهدین در مورد عیسی آزاده یکی از کسانی که پس از جدایی از مجاهدین به ایران رفته و در خدمت دستگاه اطلاعاتی رژیم قرار گرفته توجه کنید. وی در ۲۶ آبان‌ماه ۱۳۹۱ موضع خود در رابطه با «تعیین تکلیف نهایی» که از همه‌ی مجاهدین اخذ شده به شرح زیر اعلام کرده است:

«در آستانه عاشورای حسینی بار دیگر با رهبران عقیدتی‌ام تجدید عهد کرده و سوگند می‌خورم تا سرنگونی رژیم پلید خمینی تا آخرین نفسم و قطره خونم استوار باشم. و یکبار دیگر اعلام می‌کنم که هیئات منالذله

عیسی آزاده ۹۱/۸/۲۶
امضاء

^{۱۴} هنگام فوت آیت‌الله گلزاده غفوری نیز مریم رجوی کوشید از وی به نفع مجاهدین بهره‌برداری کند در حالی که دیدگاه‌های او کاملاً مخالف دیدگاه‌های مجاهدین بود و وی نظر مثبتی نسبت به مجاهدین «منقلب شده» نداشت. اطلاعاتی که مریم رجوی در پیامش راجع به آیت‌الله گلزاده غفوری داد نیز کپی‌برداری شده از مصاحبه‌ی احمد سلامتیان راجع به ایشان بود که اساساً نادرست بود. در پی توضیحات من مجاهدین در اقدامی شتابزده بدون پذیرش اشتباه‌شان پیام مریم رجوی را تغییر دادند و اساساً منکر موضوع شدند!

<http://www.irajmesdaghi.com/page1.php?id=345>

با اشراف و آگاهی به تمام مواد و محتوای آنچه به من ابلاغ شد که در این مرحله خودم را تعیین تکلیف کنم. با توجه به مرحله سرنگونی رژیم ضدبشری خمینی و وظیفه‌ای که در این مرحله بر عهده‌ام است آمدن از اشرف به لیبرتی را فقط پلی به سوی تهران می‌دانم و لاغیر. بر همین اساس بر تمام سوگندها و تعهدات قبلی پای می‌فشارم و از هرگونه زالوصفتی و خیانت به خون ۱۲۰ هزار شهید تبری جسته و در آستانه عاشورای حسینی با هیئات منالذله به هر چه ننگ و زالو صفتی، سوگند می‌خورم که تا سرنگونی این رژیم پلید لحظه‌ای درنگ نکنم. تا چشم خلق ستمدیده با دیدن مهر تابان و شیر همیشه بیدار روشن شود. از خدا می‌خواهم که من را بر این راه هرچه استوارتر و اراده‌ام را راسخ تر کند. خدایا تو را به این نعمت راه یافتگی شکرگزارم و بزرگترین آرزویم مجاهد ماندن و مجاهد مردن است.

الذین قالو ربنا الله ثم استقاموا و منهم من قضی نحبه و منهم من ينتظر و ما بدلو تبديلا
والسلام

دروود بر رجوی

مرگ بر اصل ولایت فقیه

عیسی آزاده ۲۶ آبان ۱۳۹۱»

http://www.iran-efshagari.com/index.php?option=com_content&view=article&id=13682:2014-02-26-14-40-47&catid=6:2010-12-28-06-03-37&Itemid=8

آیا این همه دست‌خط و نوشته‌ای که مجاهدین به زور و اجبار یا به میل و رغبت از افراد گرفته‌اند نشانه‌ی بیم و هراس مجاهدین نیست؟

مهدی ابریشم‌چی در نامه‌ی مورخ ۲۵ فروردین ۱۳۶۳ خود به پرویز یعقوبی می‌نویسد:

«چون گفתי قرار و مداری را که بین‌مان بوده کتباً بنویسم این چند سطر را نوشتم. اگر چه خود این نوشته خواستن هم نشان نامیزان بودن و بیم و باک‌هایی است که در داخل سازمان سابقه ندارد.»

بنا به تعریف مهدی ابریشم‌چی درخواست چنین نوشته‌هایی هم نشانه‌ی «نامیزان بودن» و «بیم» و «باک» است.

بنا به اطلاعات منتشر شده از سوی مجاهدین عیسی آزاده کمتر از یک ماه بعد در آذرماه ۱۳۹۱ از این سازمان جدا شده و به هتل «مهاجر» عراق می‌رود. در اطلاعیه مجاهدین آمده است:

«گشتاپوی آخوندی يك پاسپورت ایرانی به شماره 16359085 با تاریخ ۲۴ بهمن ۱۳۹۱ را برای این مزدور صادر کرد. در قدم بعد او را برای «توجیه و آموزش» به منظور انجام مأموریت‌های محوله به ایران برد. وی اکنون در خدمت گشتاپوی آخوندی در خط تهران - کرمان - جیرفت، به کار مشغول است.»

انتشار دست‌خط عیسی آزاده توسط مجاهدین که چند روز قبل از جدایی او از این سازمان گرفته شده به خوبی نشانگر آن است که هیچ دست‌خط و هیچ امضایی که در روابط مجاهدین اخذ شود قابل اعتماد و استناد نیست. هیچ مصاحبه و گفتگوی تصویری هم مادامی که افراد در تشکیلات این سازمان هستند اعتبار ندارد. سند ارائه شده از سوی مجاهدین نشانگر نبود روابط دموکراتیک و آزاد در این سازمان است.

اگر روابط دموکراتیک و بر اساس آگاهی و اختیار و بدون جبر و زور در مناسبات مجاهدین حاکم است چرا یکی از مسئولان این سازمان پس از سه دهه مبارزه تنها در عرض چند روز چنین مسیری را می‌پیماید؟

مجاهدین در مورد سوابق عیسی آزاده می‌گویند:

«عیسی آزاده که در سال ۱۳۶۰ دستگیر شده و پس از توبه و قول همکاری آزاد شد. خودش نوشته بود ... «در زندان علیرغم يك سال و نیم تحمل انواع فشارها در آخر از خودم ضعف نشان دادم. با ندامت از زندان آزاد شدم. اما بالاخره خرد شدم و تعهد دادم و آزادم کردند. از زندان که آزاد شدم زن گرفتم و رفتم دنبال کار و زندگی خودم...»

این در حالی است که نام عیسی آزاده در نشریه‌ی مجاهد فوق‌العاده پاییز ۱۳۷۰ در ردیف معاونین هیئت اجرایی سازمان مجاهدین خلق در ردیف «بهشته شادرو» مسئول اول سابق مجاهدین و مسئولان مجاهدین همچون محمود اثمی، مهناز بزاز، نسرين پارسیان، احمد بوستانی، مهدی خدایی صفت، نادر رفیعی‌نژاد، سنابرق زاهدی و ... و بالاتر از مژگان پارسایی «سردار سرداران» و «ما به ازای» مسعود و مریم رجوی در اشرف و لیبرتی آمده بود. بایستی پرسید چه تعداد از مسئولان مجاهدین «نادمان» و «توابان» زندان هستند؟

نکته‌ی قابل تأمل آن که مجاهدین این اسناد را که در واقع سند محکومیت خودشان است به عنوان حقانیت‌شان انتشار می‌دهند چرا که می‌دانند دلدادگان رهبری مجاهدین با دیدن این سیاهکاری‌ها مسئله‌دار نمی‌شوند.

اخبار زندان و سرکوب زندانیان به روایت مجاهدین

اخبار پیرامون زندان و زندانیان و شهدا تابعی است از منافع سازمان و رهبری آن و نه رویدادهای درون زندان و یا واقعیت. برای نمونه در بحبوحه‌ی «انقلاب ایدئولوژیک» به منظور خواباندن اعتراضات و انتقادات با یک خبرسازی هدفمند از سرکوب و شکنجه‌ی زندانیان سیاسی خبر داده می‌شود. در تاریخ ۲۴ اردیبهشت ۱۳۶۴ دفتر مجاهدین خلق در پاریس طی تلگرافی «به دبیرکل ملل متحد درباره‌ی تشدید شکنجه‌های وحشیانه در زندان‌های خمینی» ابراز نگرانی می‌کند.

در تلگراف مزبور به دبیرکل ملل متحد آمده است:

«براساس گزارشات موثقی که به تازگی از ایران دریافت شده، شکنجه‌گران رژیم خمینی بار دیگر در زندان‌های تهران و سایر شهرهای ایران، در چارچوب تدارک یک طرح تبلیغاتی سراسری؛ زندانیان سیاسی را برای شرکت در برنامه‌های «توبه‌ی تلویزیونی» بطور مضاعف تحت فشار و شکنجه‌های وحشیانه قرار داده‌اند. طبق این طرح، شکنجه‌گران رژیم خمینی مشخصاً زندانیان سیاسی هوادار مجاهدین خلق را که بخش عظیمی از یک صد و بیست‌هزار زندانی سیاسی ایران را شامل می‌شوند؛ تحت فشار گذاشته‌اند تا شاید با شرکت در نمایشات تلویزیونی، مقاومت سراسری و عادلانه‌ی مردم ایران، مجاهدین خلق ایران و بالاخص آقای مسعود رجوی را محکوم نمایند. امری که البته با مقاومت تمام عیار اکثریت قریب باتفاق زندانیان مجاهد مواجه شده است. در همین رابطه بسیاری از زندانیانی که طی هفته‌ی گذشته توسط خانواده‌هایشان ملاقات شده‌اند، آثار دلخراش ضرب و جرح‌ها و شکنجه‌هایی که در این رابطه بر آنها اعمال شده بر بدن داشته‌اند و موارد متعددی از شکستگی دندان، آسیب‌دیدگی چشم و سایر اعضای بدن گزارش شده است. منجمله بر اساس یک خبر مؤثق در زندان قزل‌حصار کرج (غرب تهران) ۷۰۰ تن از زندانیان سیاسی در همین رابطه بطور دستجمعی تحت فشار و شکنجه قرار گرفته‌اند تا در یک برنامه‌ی «توبه‌ی تلویزیونی» برای محکوم نمودن مقاومت و رهبری آن شرکت کنند و عمال خمینی هم‌اکنون برای درهم‌شکستن مقاومت شدید آنان، به شکنجه‌های ضدبشری ادامه می‌دهند. از زندان مشهد مرکز استان شمال شرق ایران نیز گزارش مشابهی در رابطه با وادار ساختن زندانیان به مصاحبه‌های دستجمعی و ابراز ندامت تلویزیونی، واصل شده است.» (نشریه مجاهد شماره ۲۴۷ بیست و ششم اردیبهشت ۱۳۶۴)

در سال ۶۴ و در تاریخ یاد شده، زندان‌های تهران و به ویژه قزل‌حصار در بهترین شرایط خود به سر می‌بردند. برخلاف سال قبل و در سایه‌ی تحولات درون زندان، فشاری برای پذیرش مصاحبه‌ی تلویزیونی نبود و اخبار «موثق» مربوط به «شکنجه‌های وحشیانه» و تحت فشار قرار گرفتن دستجمعی «۷۰۰ تن از زندانیان» کذب محض است و به منظور فضا سازی و سوءاستفاده از عواطف و به منظور تحمیل «انقلاب ایدئولوژیک» در تشکیلات ساخته و پرداخته شده است.

بازی با کلمات و سوءاستفاده از عواطف

همچنین هنگام پوشاندن مسئله‌ی اصلی و انحراف توجهات سعی می‌شود با استفاده از خون شهدا و خانواده‌ی شهدا و رنج اسیران، از عواطف افراد سوءاستفاده شود. چنانچه مسعود رجوی در مراسم ازدواج با مریم عضدانلو به منظور جلب عواطف حاضران گفت:

«چطور نگاه بکنم به چشم مادر شهدا؟! چطور نگاه کنم به موی سفید پدر شهدا؟! چطور نگاه کنم به این همه رنج و حرمان؟ چطور تجدید خاطره بکنیم با آن‌هایی که بر سر دارها رقص رهایی کردند؟»

و البته ما شنیدیم که برای «تجدید خاطره با آن‌هایی که بر سر دارها رقص رهایی کردند» چگونه در «اشرف» مراسم «رقص رهایی» برگزار کردند.

<http://pezhvakeiran.com/maghaleh-56593.html>

اتفاقاً او به تنها چیزی که نمی‌اندیشد موی سفید پدر و مادرها و رنج و حرمان آن‌هاست. به مدت بیش از دو دهه با بی‌رحمی باورنکردنی حتی اجازه نمی‌دهد اعضای این سازمان یک گفتگوی ساده‌ی تلفنی با پدران و مادران و

فرزندانشان داشته باشند. «مادر آزموده» که سه فرزندش به شهادت رسیده‌اند یکی از مادران دردمندی است که با بیرحمی رهبری مجاهدین مواجه شد. یکی از فرزندانش که از مجاهدین جدا شده، درد او را بیان می‌کند:

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-61939.html>

وقتی جلیل محمدرحیمی (عموجلیل) پدر ۵ شهید که خود و همسرش و دیگر فرزندانش هم زندانی بودند، فوت می‌کند زوج رجوی حتی به روی مبارکشانش هم نمی‌آورند چرا که یکی از فرزندان پدر از مجاهدین جدا شده است.

مسعود رجوی، زندانیان سیاسی و «بختک»

در دستگاه ایدئولوژیک مسعود رجوی به جز منافع فردی وی، چیزی مشروعیت ندارد و تمامی ارزش‌ها با منافع او معنا می‌شوند.

در این دستگاه، زندانیان آزاد شده‌ای که در صدد وصل به مجاهدین و خروج از کشور و رفتن به عراق نیستند، حکم «بختک» را پیدا می‌کنند که موجودی تخیلی است و در افسانه‌های ایرانی، شب‌ها قصد خفه کردن افراد در خواب را دارد. آن‌ها مانع پیوستن مردم و جوانان به مجاهدین معرفی می‌شوند و لاجرم مسئول عدم سرنگونی رژیم هستند. «بختک» اصطلاحی است که رجوی بعد از انقلاب ایدئولوژیک در نشست‌های درونی مجاهدین در مورد این دسته از زندانیان از آن استفاده می‌کرد. به همین دلیل به جای آن که تلاش آن‌ها در سال‌های زندان مورد تقدیر قرار گیرد مورد لعن و نفرین قرار می‌گیرند.

با برخورداری از چنین نگاه مالیخولیایی، مسعود رجوی با تمام توان می‌کوشید این دسته از زندانیان را از حالت «بختک» درآورده و هویتی جدید ببخشد.

به منظور اجرایی کردن چنین سیاستی، حتی پس از آن که در سال ۶۳ برای مجاهدین ثابت شد که خط تماس تلفنی با داخل کشور لو رفته و یک سر آن به وزارت اطلاعات وصل است، بازهم مسعود رجوی سیاست استفاده از تماس تلفنی برای ارتباط با زندانیان سیاسی آزاد شده را رها نکرد و بر تداوم آن پافشاری کرد. بسیاری از زندانیان سیاسی آزاد شده از همین طریق دوباره در تور وزارت اطلاعات افتاده، دستگیر و در سال ۶۷ اعدام شدند.

همچنین بدون رعایت کمترین ضوابط امنیتی، مجاهدین می‌کوشیدند زندانیان سیاسی آزاد شده را در دسته‌های بزرگ از طریق مرز زاهدان و مرزهای غربی، از کشور خارج کنند که منجر به دستگیری بسیاری از آن‌ها در تهران، فرودگاه مهرآباد، در مسیر و گلوگاه‌ها و به ویژه شهرهای استان سیستان و بلوچستان و اعدام‌شان در سال‌های بعد شد.

برای رها شدن از شر «بختک»، مجاهدین می‌کوشیدند به هر طریق به زندانی آزاد شده وصل شده و وی را وارد روابط کنند. افرادی که به مجاهدین می‌پیوستند فارغ از این که در زندان چه موقعیتی داشتند تبدیل به «رزمنده‌ی ارتش آزادیبخش» و «مجاهد» می‌شدند، آن‌ها که دستگیر می‌شدند تبدیل به «زندانی سیاسی» و آن‌هایی که اعدام می‌شدند تبدیل به «شهید». از آنجایی که هر سه مورد به سود مجاهدین بود آن‌ها روی انجام آن تأکید خاصی داشتند و تلفات را نیز به نفع خود می‌دانستند و در نهایت توجیه می‌کردند که مبارزه هزینه دارد و یا خون آن‌ها از بقیه رنگین‌تر نیست.

بنابراین، مجاهدین طبق دستورالعمل مسعود رجوی هیچ احساس مسئولیتی در رابطه با جان و امنیت فرد نمی‌کردند بلکه می‌کوشیدند او را تبدیل به «احسن» کنند و او بخاطر تلاش و کوشش رهبری عقیدتی، بایستی ممنون هم می‌بود که وی را از «بختکی» نجات داده و تبدیل به «رزمنده»، «زندانی سیاسی» و «شهید» کرده‌اند. در این نگاه، هر اتفاقی که برای زندانی سیاسی آزاد شده بیافتد مثبت است. از نیروی «رزمنده» می‌توان در جهت اهداف سازمان استفاده کرد، زندانی سیاسی دست مجاهدین را برای تبلیغات روی آن‌ها باز می‌گذارد و «شهید» خون لازم را به پیکره‌ی تشکیلات تزریق می‌کند.

فصل چهارم: ترفندهای مجاهدین برای مقابله با منتقدان و «گزارش ۹۲»

حمایت از مجاهدین یا برخورد با «جریان انحرافی»

مجاهدین به منظور خاموش کردن منتقدان و برای مقابله با «گزارش ۹۲» از حربه‌های مختلفی استفاده می‌کنند. از جمله روی مضاف این سازمان با رژیم و جلوگیری از تضعیف آن تأکید کرده و هرگونه انتقادی را توطئه‌ی رژیم برای نابودی «مقاومت» جا می‌زنند. این سازمان ضمن آن که خود را مظهر و نماد مبارزه معرفی می‌کند حمایت از رهبری عقیدتی خود را که عین حق می‌داند وظیفه‌ای انقلابی و می‌رم و ضرورت مبارزه جلوه می‌دهد. اما تعمق در مسیر پیموده شده در راه مبارزه با رژیم و بهای سنگینی که پرداخته شده ما را با این حقیقت روبرو می‌کند که در سایه رهبری مسعود رجوی و ۳۰ سال پس از انقلاب ایدئولوژیک، امروز جای مجاهدین و مردم ایران عوض شده است. روزی مجاهدین و «ارتش آزادیبخش» می‌خواستند مردم ایران را از شر جانیان حاکم بر کشورمان نجات دهند و به ادعای مجاهدین این ارتش «با زوی پراقتدار خلق» بود. حالا در سایه رهبری داهپانه‌ی مسعود رجوی از چنان موقعیتی برخوردارند که از مردم ایران می‌خواهند بسیج شده و آنان را از شر مزدوران رژیم در عراق و «زندان لیبرتی» که جدیداً در تبلیغات مجاهدین از آن به عنوان «رزمگاه لیبرتی» نام برده می‌شود نجات دهند. همچنین مجاهدین مدعی هستند حاضرند به خرج خود و با هواپیمایی که خود هزینه‌اش را می‌پردازند تحت عنوان «پناهجو» و «آواره» موقتاً به آمریکا برده شوند تا نقطه‌ای در دنیا آن‌ها را بپذیرد! تازه هر روز شیپور فتح و پیروزی هم می‌زنند.

خامنه‌ای و دستگاه اطلاعاتی و امنیتی رژیم خوابش را هم نمی‌دیدند که سه هزار نیروی مخالف آموزش‌دیده‌ی نظامی در سرزمینی غریب با خرج خودشان در بیابان‌های برهوت عراق با امکاناتی محدود و ابتدایی در کانتینرهای یک کمپ متروکه، به بند کشیده شوند و زندانبان‌های این کمپ هم خودشان باشند و مأموران رژیم مجبور نباشند به خاطر به بند کشیدن آن‌ها در سطح بین‌المللی بهایی بپردازند. این بزرگترین خدمتی است که مسعود رجوی می‌توانست به نظام ولایت فقیه ارائه کند. برای همین است که دولت جمهوری اسلامی مخالف اصلی انتقال ساکنان لیبرتی به خارج از عراق است و برای کشورهای پناهنده‌پذیر خط و نشان می‌کشد. هیچ چیز بیش از تلنبار شدن اشتباهات و ندانم‌کاری‌های مجاهدین موجب تضعیف آن‌ها نمی‌شود و هیچ چیز به اندازه‌ی نپذیرفتن انتقادات و خودداری از تصحیح اشتباهات، آب به آسیاب رژیم نمی‌ریزد.

مسعود رجوی در صفحه‌ی ۲۸ کتاب «آموزش و تشریح اطلاعاتی تعیین مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران در برابر جریان اپورتونیستی چپ‌نما» در پاسخ به سؤال «تاکتیک مبارزه با اپورتونیسم چیست، و اگر این مبارزه صورت نگیرد چه خواهد شد؟» در ارتباط با «وظیفه هر عنصر انقلابی» در برخورد با «جریان انحرافی» می‌گوید:

«از آن‌جا که «اپورتونیسم» جریانی است انحرافی در درون جنبش که باعث هدر رفتن نیروها و امکانات انقلاب می‌شود و خلق را از رسیدن به هدف، دور و منحرف می‌کند، لذا وظیفه هر عنصر انقلابی است که با این جریان انحرافی مبارزه کرده و از افتادن جنبش به مسیر انحرافی جلوگیری کند. پیروزی یک مبارزه ضدامپریالیستی، مسلط‌تر غلبه بر «اپورتونیسم» در صفوف داخلی است. زیرا تکامل و رشد هر مبارزه انقلابی در درجه‌ی اول منوط به حل تضادهای درونی آن، و در رأس همه آن‌ها «اپورتونیسم» می‌باشد، که از پشت به خلق و نیروهای انقلابی خنجر می‌زند.»

او این رهنمود را در ارتباط با کسانی می‌دهد که پس از تغییر ایدئولوژی در یک «مبارزه‌ی ضدامپریالیستی»، و قهرآمیز ۵ نظامی آمریکایی شاغل در ایران^{۱۵} را به قتل رساندند. همان‌هایی که مجاهدین در دوران مبارزه‌ی «ضد امپریالیستی» پس از انقلاب، نان مبارزاتشان را نیز خورده و آن را به نام خود تمام می‌کردند و وقتی در تنگنا قرار گرفتند برای نزدیکی به محافل آمریکایی از خود سلب مسئولیت کرده و این ترورها را به گردن «اپورتونیست»‌ها انداختند. همان‌هایی که در کنار یک رشته بمب‌گذاری در مراکز دولتی و وابسته به «امپریالیسم»، رئیس کمیته مشترک ضدخرابکاری را نیز به قتل رساندند.

^{۱۵} حتی سرهنگ لوئیز هاوکینز نیز با طراحی بهرام آرام و توسط وحید افراخته و علیرضا سپاسی آشتیانی کشته شد. هر سه از نفرات اصلی «اپورتونیست‌های چپ‌نما» بودند اما مجاهدین آن را نیز به نام خود تمام کردند و سرود «مجاهد پرکینه، سر کوچه کمینه» و «نبرد با آمریکا» را تولید کردند.

تحلیل و راهکار مسعود رجوی در زمانی ارائه می‌شود که «اپورتونیست»‌های مورد نظر وی، بیشترین درگیری‌ها را با ساواک و تیم‌های تعقیب و مراقبت در تهران و شهرستان‌ها داشته و ده‌ها نفر آنها در این درگیری‌ها به قتل رسیده بودند.

مسعود رجوی با نقض ابتدایی‌ترین حقوق تشکیلاتی افراد، امکان کوچکترین انتقاد در درون سازمان را از بین برده است. در حالی که در آموزش‌های مجاهدین آمده است:

«۲- اگر انحراف یا تجدیدنظرطلبی، مسجل شود، یعنی یکی از اصول لازمالاتباع در حرکت سیاسی، و یا یکی از ارکان اعتقادی نادیده گرفته شود؛ موضع مخالف (اپوزیسیون) داخلی سازمان را اتخاذ کرده، و در مرحله اول بایستی با یک مبارزه مسالمت‌آمیز و سالم درونی، سعی بر غلبه بر انحراف یا تجدیدنظر طلبی نمود. روشن است که در این مبارزه، می‌توانیم از حقوق دموکراتیک خود استفاده کرده و از تشکیلات نیز خواستار اجرای کامل آن بشویم. بدین ترتیب که از تشکیلات و مسئولین بخواهیم، که نظرات و انتقادات ما را به گوش دیگر مسئولین و اعضا برسانند.

۳- لیکن در مرحله بعد وقتی کوشش‌هایمان نتیجه نبخشید، بایستی از این سازمانی که نمی‌خواهد مواضع خود را تصحیح کند جدا شویم (انشعاب). این یک انشعاب اصولی و لازم است، که در تاریخ احزاب انقلابی دنیا نیز نمونه‌ای فراوان دارد. »

(بررسی امکان انحراف مرکزیت دموکراتیک یا انتشارات سازمان مجاهدین، تیرماه ۱۳۵۸ صص ۵۸ و ۵۹)

چگونگی برخورد با جریان انحرافی و اپورتونیستی

برای برخورد با یک جریان انحرافی و اپورتونیستی، روشنگری و آگاهی‌رسانی بهترین شیوهی مقابله است. از آنجایی که با مقوله‌ی مجاهدین سر و کار داریم و رهبری آن می‌کوشد با طرح مسائل انحرافی و همچنین به کارگیری توجیهات کودکانه از پاسخگویی بگریزد برای تبیین این موضوع از منطق و آموزش‌های مجاهدین و مسعود رجوی استفاده می‌کنم که حتی‌المقدور قادر به فریب خوانندگان ساده‌دل نشود. او در ارتباط با بهترین شیوهی مبارزه با اپورتونیسم می‌گوید:

«... بهترین شیوه برای مبارزه با اپورتونیسم، و جلوگیری از حاکمیت آن بر جنبش انقلابی، مبارزه‌ای سیاسی با هدف‌های افشاگری می‌باشد. این مبارزه تا زمانی ادامه پیدا خواهد کرد که یا این جریان مواضع انحرافی خود را تصحیح کرده و به خط اصولی بازگردد، و یا در صورت عدم تصحیح مواضع و بازنگشتن به مسیر اصولی، بر اثر این افشاگری، ماهیتش برای نیروهای خلقی روشن شده و سرانجام منزوی گردد. » (آموزش و تشریح اطلاعیه تعیین مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران در برابر جریان اپورتونیستی چپ‌نما ص ۲۹)

مسعود رجوی بر روی تداوم مبارزه با «جریان انحرافی» با هدف منزوی کردن آن و یا بازگشت‌اش به مسیر اصولی تأکید کرده است.

چرا بایستی مسعود رجوی مخاطب قرار می‌گرفت؟

مسعود رجوی در پاسخ به سؤال «اصول مبارزاتی حاکم بر مرحله‌ی کنونی انقلاب (اصولی کیست؟) که در خردادماه ۶۱ در نشریه‌ی اتحادیه انجمن‌های دانشجویان مسلمان انتشار یافت و در فروردین ۱۳۶۵ بصورت جزوه منتشر شد می‌گوید:

«وقتی فرصت‌طلبی‌ها، ناسازگاری‌ها و برخوردها و روابط ناسالم تشکیلاتی در داخل یک حزب یا سازمان، از نمونه‌های پراکنده فراتر رفته و بصورت یک «جریان» با انبوهی از تضادهای درونی مختلف درمی‌آید، دیگر در ورای «افراد» مشخص بایستی خطوط انحرافی و «غیراصولی» آن حزب یا سازمان را به زیر علامت سؤال برد و به منظور علاج اپورتونیسم یا لیبرالیسم تشکیلاتی از سرچشمه‌ی سیاسی قضا یا آغاز نمود.» (منبع فوق ص ۳۳)

نگاهی به پرسشنامه‌ای که در ابتدای همین «گزارش» آمده بکنید آیا چنانچه تنها بخش کوچکی از مضامین نهفته در پرسش‌های آن صحت داشته باشد، «فرصت‌طلبی‌ها، ناسازگاری‌ها و برخوردها و روابط ناسالم تشکیلاتی» در داخل مجاهدین «از نمونه‌های پراکنده فراتر» نرفته و به صورت یک «جریان» در نیامده است؟ آیا

نابایستی «خطوط انحرافی» و «غیراصولی» مجاهدین زیر سؤال می‌رفت؟ آیا به جز شخص مسعود رجوی کسی در مجاهدین مسئول این «خطوط انحرافی» و «غیراصولی» هست؟ آیا او و دیدگاه‌هایش «سرچشمه» ی همه‌ی انحرافات نیستند و نابایستی به چالش گرفته می‌شدند؟

مسعود رجوی همچنین به عنوان «اصل» یا قانون مبارزه مطرح کرده بود:

«با خصصیه‌ی اپورتونیستی یا ارتجاعی بایستی آشکارا مبارزه نمود و تا وقتی صاحبان آنها بکلی از جبهه‌ی خلق خارج نشده‌اند بایستی با تمام قوا برعلیه آنها به «افشاگری» پرداخت. ولی در قبال «گرایش» یا «تمایل» اپورتونیستی یا ارتجاعی بایستی بیشتر موضع «انتقادی» گرفت. «(اصول مبارزاتی حاکم بر مرحله‌ی کنونی انقلاب (اصولی کیست؟)، انتشارات سازمان مجاهدین، فروردین ۱۳۶۵، ص ۲۹)

او خود با توسل به این «اصل» بود که تقی شهرام را «پرچمدار» می‌خواند و نوک حملاتش را متوجه او می‌کرد، در حالی که تقی شهرام در تور امنیتی شدید ساواک قرار داشت و کمتر هفته و یا ماهی بود که بالاترین اعضای سازمانی که رهبری‌اش با او بود در درگیری با گشت‌های تعقیب و مراقبت ساواک و شهربانی کشته نشوند.

رمز ماندگاری در چیست؟

در تعریف نسل برآمده از انقلاب ضدسلطنتی می‌توان روی ویژگی‌های اصلی این نسل که همانا برخورداری از صداقت، وفاداری و فداکاری تا سرحد جنون بود دست گذاشت. نسلی که بعید است به زودی تکرار شود. پتانسیل عظیم و باورنکردنی این نسل که می‌توانست تحولات عظیمی را در جامعه رقم بزند به سادگی از دست رفت. رهبری مجاهدین از این موهبت برخوردار بود که پس از پیروزی انقلاب ضدسلطنتی، این نسل با همه‌ی وجوداش در خدمت آرمان‌های مجاهدین قرار گرفت و از بذل هرگونه جان‌فشانی و از خود گذشتگی دریغ نکرد. آنچه باعث شد مردم مهر مجاهدین را به دل بگیرند دیدن صدق و وفا و فدا در همین دسته از هواداران مجاهدین بود. با این حال رهبری این سازمان نتوانست از این نیروی عظیم و انرژی خارق‌العاده برای ایجاد شرایط بهتری در جامعه استفاده کند.

متأسفانه در سه دهه‌ی گذشته در پرتو تحولات صورت گرفته در مجاهدین هرچه جلوتر می‌رویم از میزان صدق و وفا در این سازمان کاسته می‌شود و بر دروغ و تزویر و ریا و خدعه و نیرنگ افزوده می‌شود اگرچه هنوز عنصر «فدا» در بخشی از مجاهدین موجود است.

اما بایستی توجه کرد که عنصر فدا و فداکاری حقانیت نمی‌آورد. حتی آمار بلندبالای شهدا، باعث حقانیت نمی‌شود. رمز ماندگاری طالبان در افغانستان با وجود ضربات مرگبار آمریکا و متحدین قدرتمند این کشور در چیست؟ بیماران و زخمی‌هایشان هنگام تسخیر بیمارستان توسط نیروهای آمریکایی، خود را از بالای ساختمان به پایین می‌انداختند و مرگ را پذیرا می‌شدند. تعداد عملیات انتحاری انجام گرفته توسط نیروهای طالبان باور نکردنی است. «فدا» از این بالاتر امکان‌پذیر نیست. وجود چنین پتانسیلی در جنبش ما و به ویژه مجاهدین موجود نیست. چرا که میزان آگاهی بالاتر است. آیا «فدا» ی حداکثری نیروهای طالبان حقانیت برایشان می‌آورد؟ عراق از همین معضل رنج می‌برد. نیروهای سلفی توانسته‌اند زنان زیادی را نیز برای انجام عملیات انتحاری بسیج کنند. صدها عملیات انتحاری در سال‌های گذشته توسط آنها صورت گرفته است. آیا مبارزه‌شان مشروعیتی هم دارد؟ مسلماً خیر. همین «فداکاری» در جنبش‌های بنیادگرا در چین، آسیای میانه و امروز سوریه مشاهده می‌شود. صفی از زنان «فداکار» برای شرکت در «جهاد النکاح» که چیزی جز فاحشگی نیست تشکیل می‌شود. حتی دختران نوجوان از اروپا برای شرکت در این «جهاد» به سوریه می‌روند. آیا این نوع از «جهاد» و «فدا» مشروعیت هم دارد؟

این نوع از «فداکاری»، رابطه‌ی مستقیم با ناآگاهی، فقر و بحران‌های شدید روحی و روانی دارد. تجزیه و تحلیل وضعیت اقتصادی، فرهنگی و روانی صف طولانی «فداکاران» ی از این دست که در کشورهای عقب‌مانده تشکیل شده و بررسی ایدئولوژی و اندیشه‌ی محرک آنان، ما را با ویژگی‌هایی آشنا می‌کند که قطعاً مجاهدین نمی‌توانند به خاطر برخورداری از آنها به خود بیالند.

بر همین سیاق رنج و خون و شکنجه و یا «شهادت» اعضای مجاهدین و هواداران آن که بر پایه «صداقت و فداکاری» برای مردم و میهن خود وارد مبارزه شده و توسط جمهوری اسلامی سرکوب و کشته شدند، به خودی خود مشروعیتی برای رجوی و رهبری او یا درست بودن راه و روش و استراتژی‌اش ایجاد نمی‌کند. مجاهدین با افتخار می‌گویند دیدید «اشرفی» ها چگونه با دست خالی به زیر تانک عراقی‌ها می‌رفتند؟ البته آنها پاسخی نمی‌دهند که حاصل آن‌همه فداکاری و خون‌ها چه شد؟ آنها حتی نتوانستند «اشرف» را بطور شکلی حفظ کنند و با تحمل تلفات بسیار و بدون دست‌آوردی مجبور به ترک آن شدند.

کسی که نیروهایش را با دست خالی جلوی تانک می‌فرستد و بلافاصله مجبور به عقب‌نشینی می‌شود برای انسانیت ارزش قائل نیست. کسی که بمب به بدن نیروهایش می‌بندد و آنها را برای انجام عملیات انتحاری انتقامی آماده می‌کند درک درستی از حرمت جان انسان ندارد. این نوع اعمال در دنیای مدرن ارزش نیست.

خمینی بسیاری از نیروهایش را روی مین فرستاد و بسیاری از آنها با طیب خاطر چنین کاری را انجام دادند اما دلیلی بر مشروعیت رژیم و ایدئولوژی او نیست. همانطور که گفته شد صدق و وفا و فدا حقانیت نمی‌آورد. ماندگاری هم دلیل حقانیت نیست. نظام جمهوری اسلامی هرساله چندین بار همچون مجاهدین «ماندگاری» اش را جشن می‌گیرد. آیا ماندگاری نظام دلیل حقانیت آن است؟

مسعود رجوی در مورد عامل استواری و ماندگاری سیستم‌ها پیش‌تر می‌گفت:

«تنها آن سیستم‌ها، آن ایدئولوژی‌ها و آن دستگاه‌های فکری و عقیدتی‌ای می‌توانند استوار و پابرجا بمانند، که با واقعیت جهان تطابق داشته باشند. و یا به عبارتی، از عهده‌ی پاسخگویی و حل مسائل، برآیند، یعنی قدرت تطابقی کافی داشته باشند.»

(تبیین جهان (قواعد و مفهوم تکامل) کتاب اول، قواعد تکامل، مجموعه سخنرانی‌های مسعود رجوی ص ۵۵۷)

از آنجایی که مجاهدین «از عهده‌ی پاسخگویی و حل مسائل» بر نمی‌آیند و به نفی بدیهیات ناسازگار با «واقعیت جهان» برخاسته‌اند، از «قدرت تطابقی» لازم برخوردار نیستند و به لحاظ تاریخی با خطر اضمحلال و نابودی مواجه هستند.

باقی‌ماندن افراد شکنجه‌شده در روابط مجاهدین

پس از افشای زندان، شکنجه و اعمال رفتارهای تحقیرآمیز و غیرانسانی علیه اعضای مجاهدین در «اشرف»، دستگاه تبلیغاتی مجاهدین می‌کوشد بدون تکذیب رسمی هرگونه آزار و اذیت و شکنجه، ماندن بسیاری از قربانیان و شکنجه‌شدگان و آسیب‌دیدگان جسمی و روحی در روابط این سازمان را دلیل غیرواقعی بودن این اتهامات معرفی کند. در حالی که بسیاری از کسانی که قربانی سیستم سرکوب سیستماتیک مجاهدین شدند دچار عارضه‌ی «انفعال کامل» شده‌اند. این عارضه حتی در کسانی که از آنها جدا شده و در اروپا به سر می‌برند نیز دیده می‌شود. انفعال آنها مشابه الگوهای رفتاری قربانیان ارباب «نازی»‌هاست و انفعال و بی‌حسی کامل دوران استالین را به خاطر می‌آورد. در دوران وحشت استالین، هنگام بازداشت‌های دسته‌جمعی گاه یک سرباز، گروهی از مردم را که بازداشت شده بودند با خود می‌برد. او در جلو می‌رفت و بازداشت‌شدگان آرام و بدون هیچ حسی به دنبال او روانه می‌شدند و کسی کوششی برای فرار نمی‌کرد. این که افراد چرا همچنان در روابط باقی می‌مانند موضوع پیچیده‌ای است که بایستی به جنبه‌های مختلف آن پرداخت.

افرادی که در مناسبات مجاهدین و به ویژه در عراق به سر می‌برند انسان‌هایی کاملاً انزوا یافته هستند که می‌توان در بخشی از آنها «وفاداری تام» را دید. آنها انسان‌هایی هستند که هرگونه پیوند اجتماعی‌شان با خانواده، دوستان و آشنایان‌شان بریده شده است. تمامی پل‌های پشت‌سرشان را آگاهانه از بین برده‌اند، رشته‌های عاطفی‌شان با بیرون از مجاهدین قطع شده است و تنها از طریق تعلق به مجاهدین و عضویت در این سازمان احساس می‌کنند که در این جهان جایی دارند.

قدرت جنبش‌های توتالیتار در ایجاد «وفاداری تام» در اعضایشان را حتی در موضوع پذیرش مرگ و زندگی ناپیستی دست کم گرفت. هرچند پیش‌تر چنین ویژگی‌ای یکی از مزیت‌های جوامع سری به شمار می‌آمد. تعدادی از مجاهدین کسانی هستند که پس از تحمل آزار و اذیت بسیار و از سرگذراندن تحقیر و شذاید گوناگون، در عملیات‌های این سازمان شرکت و با دلاوری جان باخته‌اند و در عوض مجاهدین به جای آنها وصیت‌نامه‌های جعلی انتشار داده‌اند.

در میان مجاهدین هستند تعدادی که حتی در دستگیری و مرگ خویش مساعدت می‌کنند به شرطی که همچنان به عنوان عضو مجاهدین و یا «مقاومت» شناخته شوند. آنها از این که بریده و مزدور و خائن خوانده شوند هراس دارند. این‌ها ویژگی‌هایی است که باعث شگفتی جهان متمدن می‌شود اما در یک جنبش توتالیتار وقوع آنها عادی به نظر می‌رسد.

مجاهدین به مجموعه‌ای از افراد منزوی و مستأصل بدل شده‌اند که آنها را از هرگونه مقاومتی عاجز می‌کند. تشکیلات قدر قدرت به مصادف اعضای تنهایی می‌رود که در بدترین شرایط و در محاصره‌ی نیروهای رژیم و دولت عراق، دچار فلج کامل هستند.

این معضل را در وابستگان دستگاه ولایت در ایران هم می‌توان مشاهده کرد. فیلم شکنجه‌ی فهمیه دری نوگورانی همسر سعید امامی و دیگر عوامل وزارت اطلاعات در اینترنت موجود است. آنها همچنان در خدمت نظام جمهوری اسلامی هستند.

<https://www.youtube.com/watch?v=TY99H8BVU1c>

<https://www.youtube.com/watch?v=Ww07YhoX1SA>

فهمیه دری نوگورانی که تحت شکنجه‌های جسمی و روحی شدید قرار گرفت و در این راه همسرش نیز قربانی شد امروز سخنگوی «سازمان دفاع از قربانیان خشونت» وابسته به دستگاه امنیتی رژیم است. او در جلسات شورای حقوق بشر در ژنو شرکت و سخنرانی می‌کند. در ملاقات‌ها حضور می‌باید و به انکار نقض حقوق بشر در ایران که خود و خانواده‌اش یکی از قربانیان آن هستند می‌پردازد. آیا کسی تردیدی در شکنجه‌ی بیرحمانه‌ی فهمیه دری نوگورانی دارد؟ او تنها نمونه در نظام جمهوری اسلامی نیست.

اگر چه انزوای مطلق مجاهدین در عراق و جهان غیرواقعی‌ای که در ذهن اعضایشان ساخته‌اند مانع تصمیم‌گیری آن‌ها می‌شود اما تعدادی از شکنجه‌شده‌ها خود را به خارج از کشور رسانده و نقض حقوق ابتدایی‌شان توسط مجاهدین را گواهی می‌کنند.

با این حال انزوای مجاهدین و سطح عجیب و غریب فجایع به بار آمده در عراق و دلایل عنوان شده برای آن، باعث می‌شود که گاه گزارش‌های انتشار یافته باورنکردنی و غیرواقعی جلوه کنند و آن‌گونه که باید و شاید عواطف و همدردی ناظران را برنیاگیرند. گاه کسانی که درباره‌ی روابط درونی اشرف و لیبرتی می‌نویسند مشکوک انگاشته می‌شوند چرا که روایت‌ها دور از ذهن یک فرد منطقی به نظر می‌رسند. حتی گاه کسانی که به جهان خارج راه یافته‌اند درباره‌ی راستگویی خود دچار تردید می‌شوند و از خود می‌پرسند مبدا کابوسی را به جای واقعیت گرفته باشند. آن‌ها نمی‌توانند یا نمی‌خواهند باور کنند آن کس که با تمام وجود به او اعتماد کرده و خود را به او سپرده بودند، به اعتمادشان خیانت کرده است. از این رو حتی برخی برای فرار از مواجهه با این حقیقت تلخ، مرگ و خودکشی یا انزوای کامل را ترجیح می‌دهند.

صدها نفر از جادشدگان مجاهدین ترجیح داده‌اند به ایران تحت حاکمیت خمینی بروند! این که چه بر سر آن‌ها آمده که تن به جانیان حاکم بر میهن‌مان داده‌اند سؤال‌ی است که مجاهدین بایستی به آن پاسخ منطقی دهند. سختی مبارزه و نکشیدن افراد، نمی‌تواند توجیه‌گر بازگشت صدها تن به دامان رژیم باشد.

قربانیان رهبری مجاهدین توجهی به هشدار روشنفکران، نویسندگان و هنرمندان خیرخواه ایرانی و سرنوشتی که در انتظارشان بود نداشتند. همان موقع «بابک متینی» در این رابطه سرود:

«رهبران را مستائید!
حتا او را
که در دستی آب و
در دستی نور
در کوچه‌ها
به کودک و پرنده سلام می‌گوید

در هله‌له‌های تشویق
در صدای کف‌زدن‌های ستایش
حس واگیر دیکتاتوری
آشیان دارد
و بهای «ندامت»
آوازی است
که حنجره‌های خونین جوان
باید بخوانند
در بغض درختان
به شامگاه
در گریه‌ی ماه
به سپیده‌دم»^{۱۶}

برای بررسی رویکرد قربانیان شکنجه و تحقیر و زندان در مجاهدین و عدم واکنش مناسب آن‌ها بایستی روندی که مجاهدین در سی ساله گذشته طی کرده‌اند و تأثیرات مخربی که «انقلاب ایدئولوژیک» روی افراد گذاشته در نظر گرفت.

^{۱۶} لبخند تلخ شهابان؛ چاپ اول پاییز ۱۳۶۶؛ انتشارات آرش؛ استکهلم.

پس از پایان مرحله‌ی اول انقلاب ایدئولوژیک که در جریان آن دفتر سیاسی و کمیته‌ی مرکزی مجاهدین منحل شدند و پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری در ارتباط با شکست استراتژی جنگ چریک شهری عمداً و عملاً به فراموشی سپرده شد و بسیاری از کادرهای معترض و کارآمد در عملیات فروغ جاویدان کشته شدند، مرحله‌ی دوم انقلاب ایدئولوژیک پا به عرصه‌ی وجود گذاشت. طی این مرحله رجوی کوشید با طلبکاری هرچه بیشتر و شدیدتر ضمن فرار از پاسخگویی در مورد شکست عملیات «فروغ جاویدان» و کشته شدن بیش از یک سوم اعضای ارتش آزادیبخش، تعادل روحی و روانی اعضای مجاهدین را به هم بزند تا جرأت انتقاد، طرح سؤال و یا مخالفت با رهبری را نداشته باشند. با شروع این دوره، خانواده‌ها از هم پاشیده شدند و هرگونه زندگی اجتماعی خارج از کنترل تشکیلات و چشمان تیزبین رهبری عقیدتی ممنوع شد. سپس او متوجه‌ی آخرین سنگر باقیمانده‌ای شد که می‌توانست روزی عنصری بالفعل شده و اقتدار او را به خطر اندازد.

این بار اعضای مجاهدین هدف قرار گرفتند و مقابله‌ی مسعود رجوی با «پیروانش» به اوج تازه‌ای رسید. وی در اوج قدرت به سر می‌برد و اعضای مجاهدین در ابراز بندگی و مدح و ثنای وی و بانو از هیچ افراطی فروگذار نمی‌کردند. هیچ مخالفت مؤثری با وی وجود نداشت. با این حال او می‌دانست در میان مجاهدین قدیمی و بسیاری از کادرهای ورزیده، هستند کسانی که گرچه مقام و منزلت او را محترم می‌شمارند اما از جان و دل چنانچه وی انتظار دارد به او وفادار نیستند و چه بسا در مقاطع بحرانی به منشأ خطرناکی از اعتراض و طغیان بدل شوند. چرا که آن‌ها به خاطر برخورداری از حداقل فهم سیاسی می‌دانستند که تصمیمات فردی رجوی سازمان را با شکست روبرو کرده است.

پروژه‌ی «رفع ابهام» که با الگوبرداری از تصفیه‌ی بزرگ استالین در جامعه‌ی کوچک «اشرف» سازماندهی شده بود برای از بین بردن چنین پتانسیلی به مرحله اجرا درآمد و دامان در حدود ۲۰ درصد اعضای وقت این سازمان را گرفت. زندان، شکنجه و اعترافات اجباری و گاه برگزاری دادگاه‌های نمایشی تنها بخش مشهود عملیات گسترده‌ی سرکوبی بود که قربانی اصلی آن سازمان مجاهدین و «اعتماد» اعضای آن بود. بازجویان، شکنجه‌گران و زندانبانان دست‌چین شده‌ی مسعود رجوی آزاد بودند تا از هرگونه شکنجه‌ی روحی و جسمی استفاده کنند و از متهم اعترافاتی بگیرند که خود و مسعود رجوی به ساختگی بودن آن‌ها باور داشتند. شرکت اعضا در آزار و شکنجه‌ی هم‌زمان سابق خود آن‌ها را به رجوی وفادارتر می‌کرد.

تقریباً هر کس را با شکنجه می‌توان وادار به اقرار کرد، ولی شکنجه معمولاً برای گرفتن اطلاعات واقعی به کار می‌رود. اما در نظام حاکم بر مناسبات مجاهدین، مانند همه‌ی نظام‌های توتالیتار شکنجه‌گر و شکنجه شونده هر دو خوب می‌دانستند که اطلاعات و اعترافات همه دروغین‌اند، ولی آن‌ها بر این دروغ‌ها پافشاری می‌کردند؛ زیرا با این کار همگی به ساختن دنیایی که در آن دروغی همه‌گیر در جامعه‌ی حقیقت ظاهر می‌شود شریک می‌شدند و به این ترتیب هیچ‌کس را دیگر یارای اعتراض نبود.

مسأله تنها نابودی معترضان بالقوه و بالفعل نبود؛ می‌بایست بقایای هرگونه ایمان و اعتقادی که می‌توانست مستقل از رهبری عقیدتی و رهنمودهای او مورد احترام باشد نابود می‌گردید. اعضای مجاهدین بایستی متقاعد می‌شدند جز آخرین دستورهایی که از بالا صادر می‌شود، هیچ ایدئولوژی یا تعلق خاطری ندارند. آن‌ها بایستی می‌پذیرفتند که حق ندارند به میل و اراده‌ی خود به ایدئولوژی متوسل شوند. هیچ تعریفی از ایدئولوژی مجاهدین هم به دست داده نمی‌شد و نمی‌شود تا ایمان به آن آنقدر مبهم و نامشخص باشد که بتوان برای توجیه هر حرکت سیاسی از آن استفاده کرد و در عین حال ادعا کرد که چرخشی صورت نگرفته و «آموزه‌های ایدئولوژیک تغییری نکرده‌اند».

از این گذشته آن‌ها همگی در جنبش فراگیر جعل و دروغ نقشی به عهده داشته‌اند و به سادگی نمی‌توانند گریبان خود را رها کنند.

اگر در نظام‌های توتالیتار به منظور نابودی پیوندهای اجتماعی یک یک شهروندان متعهد و ملزم به جاسوسی و خبرچینی علیه همسایگان خود هستند در مناسبات مجاهدین علاوه بر آن، افراد وظیفه دارند علیه خود خبرچینی کرده و افکار و تمایلاتشان را نیز گزارش کنند تا به عنوان اهرم فشار علیه فرد مورد استفاده قرار گیرد. رهبری عقیدتی مجاهدین تأکید دارد که اعضای این سازمان روزانه و هفتگی و ... اقرارهایشان را خودشان امضا کنند چرا که به این ترتیب قربانیان شریک جرم جنایاتی می‌شوند که علیه خودشان رخ می‌دهد.

نقش منتقدان واقعی در رسیدن جامعه به دموکراسی

کسانی که علیرغم پاسیفیسم و بی‌عملی خود می‌کوشند نتیجه‌ی «گزارش ۹۲» و بیان واقعیت‌ها و حقایق را «نرد عقد و اخوت بستن» با وزارت اطلاعات جا بزنند و در خفا همان «واقعیت‌ها و حقایق» را مورد تأیید قرار می‌دهند، و ادعا می‌کنند در جریان بیشتر از این‌ها هستند، نه تنها به مردم ایران بلکه به خود نیز خیانت می‌کنند. این عده در همه‌ی کشورها و جنبش‌های تحت سلطه‌ی توتالیتاریسم در زمره‌ی ابواب جمعی دستگاه سرکوب بوده‌اند.

برخلاف نظر ایشان، تاریخ نشان داده است که هرگونه گزارش درست و منصفانه از واقعیت‌ها و حقایق؛ هرگونه واکاوی گذشته و علت‌جویی شکست‌ها و ناکامی‌ها علیرغم تلخی ظاهری موجب رشد فرهنگ مبارزاتی، امیدواری، شکوفایی و شادابی و رها شدن انرژی و خلق آثار ماندگار شده است.

اگر به تاریخ جنبش‌های سیاسی نگاه کنیم و به بررسی وضعیت روشنفکران حزبی و غیرحزبی در کشورهای که با فاجعه‌ی توتالیترسم درگیر بودند توجه کنیم می‌بینیم آنچه باعث پیشرفت اجتماعی و حرکت به سوی آزادی و دموکراسی شده اتفاقاً از ناحیه‌ی روشنفکران غیرحزبی و منتقدان سیستم‌های توتالیتر بوده است. نقش واسلاو هاول را با روشنفکران حزبی در چکسلواکی مقایسه کنید؛ کدام یک پویاتر بوده‌اند؟ کدام یک موجب تحرک، شکوفایی و شادابی جامعه بوده‌اند؟ آثار ماندنی و تأثیرگذار جوامع غربی و همچنین کشورهای حوزه‌ی «سوسیالیسم واقعاً موجود» به کدام بخش از روشنفکران این کشورها تعلق داشته است؟ تاریخ چه کسانی را گرامی داشته است؟ روشنفکران حزبی را یا آنان که توسط دستگاه تبلیغات حزبی و حکومت‌های توتالیتر و قلم‌بدستان مرعوب شده و عافیت‌طلب، دشمن خلق و سوسیالیسم و ... نامیده می‌شدند؟

متأسفانه این دسته افراد هنوز از فجایعی که بر نسل‌ها رفته است، درسی نیاموخته‌اند و همچنان خام‌خیالانه راه بر هرگونه نقد و پرسش و حقیقت‌جویی که سرچشمه‌ی اندیشیدن و گسترش‌دهنده‌ی آگاهی است، می‌بندند و هر پاسخی را به فردایی نامعلوم حواله می‌دهند و بهانه‌شان هم این توجیه‌های ساده‌انگارانه است: «نباید موجب تضعیف مقاومت شد»، «بحث‌های درون خانواده را نباید به بیرون برد»، «اشکالات هست و بخشی از این پرسش‌ها هم درست است، اما حالا وقت مطرح کردن این حرف‌ها نیست»، «نباید دشمن‌شادکن شویم»، «بهتر از مجاهدین سراغ دارید؟»، «چرا خودتان تشکل مورد علاقه‌تان را تشکیل نمی‌دهید؟» و ... متأسفانه، پس از انتشار «گزارش ۹۳...»، به جز لشگرکشی «تنها آلترناتیو دموکراتیک»! که با به راه انداختن سیل تهمت و دشنام و پرونده‌سازی، قصد ترساندن دیگران را داشتند تا مبادا به این نقدها و پرسش‌ها پرداخته و درخواست پاسخگویی کنند، کسانی هم بعنوان «مخالف» و یا «منتقد» مجاهدین و شورای ملی مقاومت، ابتدا در نقش «ریش سفید» دوره افتادند و با این و آن تماس می‌گرفتند و از روی «خیرخواهی و دلسوزی»، آنان را به سکوت دعوت کرده و سفارش می‌کردند مبادا در این بحث‌ها شرکت کنند و یا جانب کسی را بگیرند! عاقبت همین افراد دوام نیاورده و در نقش وکیل مدافع «تنها آلترناتیو دموکراتیک» خود دست به قلم شدند و ...

هیچ جامعه‌ای بدون برخورداری از منتقدانی جدی و کوشا راه به دموکراسی نبرده است. دموکراسی محصول کنش و واکنشی است که در جامعه و بین نیروها صورت می‌گیرد. کنش و واکنشی که البته پایداری و ماندگاری و شفاف شدن هرچه بیشتر دموکراسی را نیز تضمین می‌کند.

امروز وجدان آگاه بشریت بر «مسئولیت شخصی در دوران دیکتاتوری» پای می‌فشارد. هیچ ماموری نمی‌تواند از مسئولیت شخصی‌اش معاف باشد؛ مسئولیت اخلاقی اجرای اوامر با همه مجریان و کارگزاران و حامیان یک نظام سیاسی است.

در نظام‌های توتالیتر تنها کسانی که از روابط حاکم حمایت می‌کنند مسئول نیستند بلکه آن‌هایی که «اطاعت» می‌کنند نیز مسئولند. اگر نه از جنبه‌ی حقوقی، اما از جنبه‌های اخلاقی و وجدانی مسئولند. حتی آن‌هایی که «احساس گناه» می‌کنند و اقدامی برای جلوگیری از «ارتکاب شر» به عمل نمی‌آورند از منظر اخلاقی مسئولند. به منظور بالا بردن سطح آگاهی عمومی بایستی کوشید. تنها نیروهای تمامیت‌خواه و قدرت‌طلب هستند که پایگاه اجتماعی و توده‌ای خود را در میان پایین‌ترین و ناآگاه‌ترین و بی‌خبرترین اقشار جامعه می‌جویند و با فریب و سوءاستفاده از آنان قدرت خویش را بنا می‌کنند.

هیچ جریان و رهبر تمامیت‌خواه و قدرت‌طلبی، تا زمانی که در میان همگان به پرسش گرفته نشود و وادار به پاسخگویی نشود، حاضر نیست دست از نظر و رفتار و شیوه‌های‌اش بردارد و تا آخر خط یک‌تازی کرده و همواره در پی گسترش دایره‌ی قدرت ویرانگر و تباه‌کننده‌اش خواهد کوشید.

تنها نیروهای تمامیت‌خواه و قدرت‌طلب هستند که هواداران و اعضای خود را از نقد و پرسش بازداشته و آنان را به عملگرایی صرف، تشویق می‌کنند. تنها نیروهای تمامیت‌خواه و قدرت‌طلب هستند که پیوسته میان اعضا و هواداران‌شان و دیگر گروه‌های اجتماعی دشمنی و کینه را پرورش داده و گسترش می‌دهند. وگرنه، برای نیروهای دموکراتیک، هرگونه پرسشی، حتی «پرسش‌های انحرافی» نیز یک فرصت است تا با پاسخ‌های منطقی و روشن‌گرانه، بتوانند در انتشار و گسترش آگاهی بکوشند و جنبش را به سوی یک جنبش آگاهانه و خردمندانه و نه کور و انتقام‌جویانه، هدایت و رهبری کنند.

فصل پنجم - مسعود رجوی و تأثیرات شخصیت او در مجاهدین

ایدئولوژی حنیف، ایدئولوژی مسعود

مسعود رجوی برای بررسی یک جریان سیاسی می‌گوید:

«بررسی یک جریان سیاسی بایستی به حوادث مختلفی که در کنار آن رخ می‌دهد توجه داشته باشیم و رابطه و یا تأثیر آن‌ها را مشخص کنیم. بنابر این در این بررسی ما به عوامل مختلفی می‌رسیم که این عوامل در شکل‌گیری و سمت دادن این جریان هر کدام به سهم خودشان نقشی داشته‌اند و می‌توان در این بررسی عوامل را به «درونی» و «بیرونی» تقسیم بندی کرد و با توجه به نقش هر کدام، آن‌ها را مورد توجه قرار داد.»

(رهنمودهای شیوه تحلیل سیاسی، انتشارات سازمان مجاهدین، بهار ۱۳۵۸، صفحه ۱۱)

او اضافه می‌کند:

«کافیست پروسه‌ی گذشته یک پدیده سیاسی را از نزدیکترین نقطه‌ای که تغییر کیفی در آن صورت گرفته مورد بررسی قرار دهیم، زیرا هر تغییر کیفی یا جهشی پدیده‌ی سیاسی در واقع پروسه‌ی تازه‌ای از حرکت خود را آغاز کرده که کیفیت و ویژگی‌های جدیدی را ارائه می‌دهد.»

(رهنمودهای شیوه تحلیل سیاسی، انتشارات سازمان مجاهدین، بهار ۱۳۵۸، صفحه ۲۱)

برای بررسی وضعیت امروز مجاهدین می‌بایستی این سازمان را «از نزدیکترین نقطه‌ای که تغییر کیفی در آن صورت گرفته مورد بررسی قرار دهیم» که همانا شروع «انقلاب ایدئولوژیک» در مجاهدین است.

مسعود رجوی پس از شکست مبارزه‌ی مسلحانه چریک شهری، در سال ۱۳۶۳ د م از «انقلاب ایدئولوژیک» می‌زند. کلمات و عبارت و به ویژه «انقلاب»، مفاهیم خاص خود را دارند. انقلاب در یک پدیده‌ی رو به افول و با روابطی عقب‌مانده و واپسگرا صورت می‌گیرد. در یک پدیده‌ی رو به رشد با یک ساختار پیشرو و متریقی نیاز به «انقلاب» نیست. از نظر رجوی، ایدئولوژی حنیف‌نژاد دارای نقایص جدی بوده که نیاز به «انقلاب» در آن دیده است.

مسعود رجوی در مورد چگونگی برخورد با هر چیز «کهنه» می‌گوید:

«به حکم تکامل، هر قانون، هر رژیم، هر حکومت، و هر نظامی تا آنجا می‌تواند برقرار باشد که تأمین‌کننده‌ی مصالح تکامل و کمال جویانه باشد و تا همان جا قابل احترام و حفظ کردنی است. در غیر این صورت یک لحظه هم نباید درنگ کرد! آیا تکامل انقلابی است؟ نه، بلکه انقلاب تکاملی است. وقتی چیزی کهنه شد، وقتی با تکامل تطبیق نکرد، آنوقت باید فعالانه با آن درآویخت، واژگونش کرد، به زمینش زد و صورت‌ها و اشکال جدید را جانشین آن کرد.»

(تبیین جهان (قواعد و مفهوم تکامل) کتاب اول، قواعد تکامل، مجموعه سخنرانی‌های مسعود رجوی ص ۴۰۱)

و مهدی ابریشم‌چی در این زمینه می‌گوید:

«نور این حرکت ایدئولوژیک به همه مون تابید. تو همین کوره‌ای که [رجوی] می‌گفت. لااقل از کنارش رد شدیم. خیلی چرک و کثافت‌مون ذوب شد. ایدئولوژی مون براق شد. حالا اون‌ی که بودیم نیستیم. افتخار می‌کنیم. نسبت به اونایی که این راه رو نرفتند. سر هستیم. به همین دلیل به خودمون جرات می‌دیم که بگیم بعد از این انقلاب، ماها همه مون عضو سازمان مجاهدینیم. مگه نه؟ افتخار می‌کنیم. پیروش هستیم. مریدش هستیم. معلم ماست. یادمون داده. دستمونو گرفته خدا کنه بعد از اینم بکنه. که می‌کنه و نمی‌تونه نکنه. حمد و سپاس خدای را که تمامی ما مجاهدین را توسط مسعود و توسط مریم به این راه رهنمون شد که بی شک اگر نبود، ما راهی جز ضلالت و گمراهی نداشتیم. (نشریه مجاهد پانزدهم فروردین ۱۳۶۴ شماره‌ی ۲۴۱ ص ۲۲)

بنا به ادعای مهدی ابریشم‌چی، مسعود رجوی «کدورت» را از «ایدئولوژی» حنیف زوده است و حالا دیگر مجاهدین «اونی» که بودند نیستند. قطعاً وقتی انقلاب صورت می‌گیرد شما «اونی» که بودید نمی‌توانید باشید. کلمات به درستی انتخاب شده‌اند. «انقلاب» در «مجاهدین» نیست بلکه «انقلاب» در «ایدئولوژی» مجاهدین است که تبع آن افراد نیز تغییر می‌کنند. در این «انقلاب» برداشت‌های ایدئولوژیک مجاهدین نیز زیر و رو می‌شوند. به همین دلیل آموزش‌های قبلی مجاهدین به کناری گذاشته می‌شوند.

مهدی ابریشم‌چی در ارتباط با ایدئولوژی حنیف‌نژاد می‌گوید:

«محمد حنیف وقتی می‌خواست اولین گام را به لحاظ ایدئولوژیک بردارد گفت: مرز بین حق و باطل در مبارزه اجتماعی، مرز بین استثمار شده‌ها و استثمار کننده است. نه مرز بین کسی که ادعا می‌کند به خدا اعتقاد دارد و کسی که اعتقاد ندارد.»
(سخنرانی مهدی ابریشم‌چی درباره انقلاب ایدئولوژیک در درون سازمان مجاهدین خلق ایران- ۱۱ خرداد ۱۳۶۴ - صص ۲۳ و ۲۴)

او در همین سخنرانی که برای القا و توجیه انقلاب ایدئولوژیک صورت گرفته در مورد افراد و گروه‌هایی که به درستی «انقلاب» و «ایدئولوژی» مسعود رجوی را نمی‌پذیرند و علیه آن موضع‌گیری می‌کنند می‌گوید:

«کسانی که تیغ شقه کردن سازمان و لجن‌پراکندن بر چهره‌ی مجاهدین کشیده‌اند، هر نامی هم که برخودشان بگذارند، در جبهه‌ی انقلاب قرار ندارند. بلکه در مقابل آن هستند. خواه مثل خمینی مدعی اسلام باشند، خواه مثل ملی‌گرایان پوشالی مدعی استقلال باشند و خواه مثل مدعیان منافع طبقه کارگر با مواضع به غایت ضدانقلابی و ارتجاعی بر سر انقلابی‌ترین اقدام سازمان مجاهدین یعنی استیفای حقوق به غارت رفته و لگدمال شده‌ی زنان، تیغ بکشند.» (همان منبع ص ۱۵)

در ایدئولوژی حنیف‌نژاد اعتقاد نداشتن به خدا، فرد و سازمان را از دایره‌ی «خلق» و «جبهه‌ی انقلاب» خارج نمی‌کند چون مرزبندی بین استثمارشونده و استثمارکننده است و حنیف‌نژاد با برداشتن مرزبندی‌های قبلی «اولین گام را به لحاظ ایدئولوژیک» بر می‌دارد. اما در ایدئولوژی مسعود رجوی اعتقاد نداشتن به شخص «او» و ارتجاعی که به عنوان «انقلاب» مطرح می‌کند باعث خروج فرد و سازمان از «جبهه‌ی انقلاب» و «خلق» می‌شود. رجوی هم با این مرزبندی «اولین گام را به لحاظ ایدئولوژیک» برای تبدیل یک سازمان پیشرو و مترقی به یک «فرقه»‌ی در خدمت اهداف و منافع خود بر می‌دارد و در ادامه به فجایعی منتهی می‌شود که بخشی از آن مانند نوک کوه یخ بیرون زده است.

در واقع رجوی برای خود مقامی در حد «خدا» قائل می‌شود. اگر به زبان ایدئولوژیک مجاهدین بگویم او روی دست فرعون بلند می‌شود که می‌گفت: «انا ربکم الاعلی» منم خدای بزرگ شما. مهدی ابریشم‌چی می‌گوید: «کسی که این رهبری را قبول نداشته باشد به خدا شرک ورزیده». در واقع مجاهدین سه دهه زودتر از مصباح یزدی و احمد جنتی به این کشف تاریخی رسیدند که عدم اعتقاد به «ولی‌امر» و «ولایت فقیه» شرک به خداوند است.

در ایدئولوژی جدید و بدیع مسعود رجوی، ملاک و معیار، او و اعمالی است که انجام می‌دهد. و در این زمینه ابایی ندارند که کلیه نیروهای سیاسی ایرانی، از چپ (به جز مهدی سامع و محفل چند نفره‌ی او که با مسعود رجوی بیعت کرده‌اند و در پناه بورژوازی، دوران بازنشستگی خود را با طیب خاطر سپری می‌کنند) گرفته تا روشنفکران، ملی‌گراها، لیبرال‌ها، ملی‌مذهبی‌ها، مشروطه‌خواه و ... را «ضدخلق» و «ضدانقلاب» بنامند.

استثمارشونده‌ای که به هر نحو «انقلاب ایدئولوژیک» مسعود رجوی را برنمی‌تابد به «جبهه‌ی ضد انقلاب» پرتاب می‌شود اما «استثمارکننده‌ای» که او را می‌پذیرد حتی اگر رهبری راست‌ترین و جنگ‌افروزترین جناح‌های «امپریالیستی» را هم به عهده داشته باشد به «جبهه‌ی انقلاب» و «جبهه خلقی» که او ترسیم می‌کند می‌پیوندد. این رویکرد جز تقابل با ایدئولوژی حنیف معنای دیگری ندارد.

امکان ندارد یک انقلاب مردمی و پیشرو این گونه به دشمنی با نیروهای مترقی کشورش بپردازد. این کار تنها از یک «انقلاب نوین» که نوید قهقرا می‌دهد ساخته است. امروز اثرات ویرانگر این دگردیسی که تحت عنوان «انقلاب ایدئولوژیک» بسته‌بندی و ارائه شد به خوبی هویداست.

حتی تعریف ایدئولوژی مجاهدین در پیش از انقلاب ایدئولوژیک و پس از آن متفاوت است. مسعود رجوی در ارتباط با «خصوصیات ایدئولوژی ما (هویت ما) چیست؟» در جزوات آموزشی تدوین شده در سال ۵۶ می‌گوید:

«ایدئولوژی ما اسلام مبتنی بر نگرش توحیدی است که در هر شرایط مدافع محروم‌ترین و بالنده‌ترین نیروها و طبقات اجتماعی (مستضعفین) می‌باشد. بنابر این در مقطع کنونی تاریخ، عنصر مجاهد با ویژگی‌های ضدامپریالیستی، ضدارتجاعی و ضداستثمار که اساساً بر بالنده‌ترین نیروها و طبقات جامعه (کارگر و دهقان) متکی است، و از طریق مبارزه مسلحانه با امپریالیسم و ضدانقلاب راه خود را بسوی آرمان‌های توحیدی می‌گشاید، مشخص می‌شود.»

(آموزش و تشریح اطلاعیه تعیین مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران در برابر جریان اپورتونیستی چپ‌نما صص ۶۱ و ۶۲)

اگر امروز او بخواهد «خصوصیات ایدئولوژی» مجاهدین را برشمارد آیا بر همین موارد تأکید می‌کند؟

مسعود رجوی در دفاعیات خود در دادگاه نظامی در بهمن ۱۳۵۰ می‌گوید:

«آقای رئیس! کریستین دیور در پاریس لباس‌های چه کسی را می‌دوزد؟» آیا مسعود رجوی امروز حاضر است به همین سؤال پاسخ دهد؟

با حاکم شدن ایدئولوژی «مسعود»، روابط انسانی، علقه‌های عاطفی و احساس پاکی که ایدئولوژی «حنیف» بین مجاهدین به وجود آورده بود از بین می‌رود. این «ایدئولوژی» از همان ابتدای تولدش می‌کوشد خمیرمایه‌ی مجاهدین را تغییر دهد تا وقتی با جنازه‌ی همسر، رفیق و همراه و هم‌زم‌شان که در اثر فشارهای روانی دست به خودکشی زده، مواجه شدند با بیرحمی او را «لاشه متعفن»، «نعش» و ... بخوانند. کمال رفعت‌صفایی چگونگی برخورد مسئولان مجاهدین با خودکشی دردمندانه و در عین حال معترضان‌ه‌ی مجتبی میرمیران (م-بارون) را به تلخی هرچه تمام‌تر به تصویر می‌کشد. و این تازه شروع عفونتی بود که امروز سراسر وجود مجاهدین را فراگرفته است.

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-61107.html>

مخالفت من با «انقلاب ایدئولوژیک» و اثرات ناشی از آن از جنبه‌ی سیاسی و مبارزاتی است و نه ایدئولوژیک. من همان‌گونه که به جدایی دین از دولت معتقدم به عدم دخالت دین و ایدئولوژی در مبارزه نیز اعتقاد دارم. به نظر من همه‌ی آن‌هایی که خود را پای‌بند به مبارزه مکتبی و ایدئولوژیک می‌دانند و در عین حال همچون مجاهدین شعار جدایی دین از دولت را می‌دهند اگر نادان نباشند قطعاً شارلاتان و دروغگو هستند و قصد فریب مردم را دارند و نیاپستی به آن‌ها اعتماد کرد.

مگر می‌شود برای امر مبارزه و تغییر یک نظام که پروژه‌ای کوتاه مدت است نیاز به استفاده از دین و ایدئولوژی باشد اما برای اداره‌ی یک جامعه که پروژه‌ای دراز مدت و با پیچیدگی‌های بیشتر است نیاز به استفاده از دین و ایدئولوژی نباشد؟ مگر می‌شود برای مبارزه رهبر عقیدتی داشت و برای اداره‌ی کشور نه؟

مسعود رجوی به صراحت از سخت‌گیری در مورد خطاهای ایدئولوژیک هم گفته بود:

«خطاها و اشتباهات بر دو نوعند: خطاهای سازمانی و خطاهای ایدئولوژیک. در حالیکه در برابر خطاهای سازمانی باید انعطاف نشان داد، در برابر خطاهای ایدئولوژیک (اپورتونیسم، رویونیسم و ...) بایستی بسیار سخت‌گیر بود. ممکن است اشتباه کوچک باشد و جنبه‌ی مسلط در کار فرد یا سازمان نداشته باشد، لیکن وقتی جنبه‌ی مسلط یافت و به جریان تبدیل شد، دیگر با یک انحراف یا با اپورتونیسم مواجه هستیم.» (آموزش و تشریح اطلاعیه تعیین مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران در برابر جریان اپورتونیستی چپ‌نما ص ۲۷)

البته وظیفه‌ی نقد دگردیسی در ایدئولوژی حنیف‌نژاد به عهده‌ی وفاداران به مکتب اوست.

دروغ‌گویی نهادینه شده در مجاهدین

هانا آرن، دروغ در سیستم‌های توتالیترا را به دو دسته تقسیم می‌کند. دروغ در قالب تبلیغات و دستکاری در واقعیت، و دروغ در فرآیند تصمیم‌سازی به صورت دستکاری در واقعیت با هدف تطبیق واقعیت با نظریه.

جورج اورول در ستیز با ادبیات در مورد دروغ‌گویی در نظام‌های توتالیترا می‌گوید:

«دروغ‌گویی سازمان یافته‌ای که در دولت‌های توتالیترا جاری و ساری است آن‌گونه که بعضاً ادعا می‌شود، یک کار مصلحتی موقتی نظیر حیل‌گری نظامی نیست. این دروغ‌گویی‌های سازمان‌یافته جزو ذاتی توتالیتاریسم است. از منظر توتالیترا، تاریخ چیزی است که باید آن را جعل و خلق کرد نه چیزی که باید آن را آموخت!»

قصد من تشریح تاریخچه‌ی دروغ‌گویی و دغلکاری مستمر در مجاهدین نیست. تنها به چند مورد اشاره می‌کنم تا چگونگی آغاز و روندی که این مسیر پیموده را نشان دهم.

با آغاز سیادت مسعود رجوی بر سازمان مجاهدین و از دوران زندان شاه، این سازمان به سمت نهادینه کردن دروغ‌گویی حرکت کرد اما هرچه جلوتر می‌آیم نمود این سیاست در سایه‌ی شکست‌های پی در پی استراتژیک و تاکتیکی مجاهدین و به منظور پوشاندن حقیقت، بیشتر و بارزتر شده است، لاجرم وقتی به نقطه‌ی استیصال می‌رسند دروغ‌ها هرچه بزرگتر شده و به چنان درجه‌ای می‌رسند که دیگر حتی واژه دروغ نیز برای بیان آن نارسا جلوه می‌کند.

محمد حنیف‌نژاد و سعید محسن در پیامی خطاب به اعضای باقیمانده‌ی مجاهدین که جنبه‌ی وصیت هم داشت صداقت را موجب بقای مجاهدین دانسته و می‌گویند:

«الف - اتخاذ موضع صادقانه در هرجا و مکانی...»

آن‌ها می‌دانستند که تنها سرمایه‌ای که می‌تواند علیرغم همه‌ی ضربه‌ها عامل ماندگاری مجاهدین شود صداقت ورزیدن بی قید و شرط است. متأسفانه مسعود رجوی برخلاف دستورالعمل مؤکد بنیانگذاران مجاهدین، از همان ابتدا با توجه به شخصیتی که داشت مبتکر دروغ‌گویی و پنهان داشتن مواضع در مجاهدین بوده است. او برخلاف توصیه‌ی رهبران مجاهدین بلافاصله پس از اعدام آن‌ها وقتی می‌فهمد بهمن بازگانی یکی از اعضای مرکزیت مجاهدین دیگر اعتقادی به اسلام ندارد و به مارکسیسم گرایش پیدا کرده از او می‌خواهد که عقایدش را پنهان کرده، به مدت سه سال نماز بخواند و حتی او را به پیش‌نمازی هم انتخاب می‌کنند.

علی زرکش نیز در نهادینه‌شدن دروغ‌گویی در مجاهدین سهیم بود. او نیز به وصیت بنیانگذاران مجاهدین عمل نکرد. زرکش وقتی بر دروغ‌های مسعود رجوی که ادعا می‌کرد وی پیشنهاد ازدواج با مریم و راهگشایی «انقلاب ایدئولوژیک» را از ایران داده، مهر تأیید زد، تیغی را که می‌رفت تا بر گردنش فرود آید تیز کرد. او از اسفند ۶۱ در کنار مسعود رجوی و در اورسورواز به سر می‌برد و پیش از آن نیز در کردستان بود ولی در تبلیغات مجاهدین چنان وانمود می‌شد که گویا در ایران به سر می‌برد و رژیم عاجز از ضربه زدن به او و نیروهای مجاهد است. زرکش حتی به دروغ به مصاحبه با روزنامه‌نگاران از درون ایران می‌پرداخت!

نشریه مجاهد شماره‌ی ۱۹۶ مقاله‌ی نشریه تایم با عنوان «تبی در سرحد جنون» را انتشار داد که در آن

«قسمتی از مصاحبه برادر مجاهد علی زرکش فرماندهی سیاسی- نظامی مجاهدین و قائم مقام مسئول اول سازمان در داخل کشور، با یک خبرنگار ایرانی نیز نقل شده است. علی زرکش که ۳۴ سال دارد، در مخفیگاه خود در تهران به یک خبرنگار ایرانی گفت: «ما با خمینی به شیوه‌ی خودمان برخورد می‌کنیم. ما سرپای دستگاه نظامی - پلیسی او را به فلج رشد یابنده‌ای می‌کشانیم و آرام و سنجیده نفس رژیمش را بند می‌آوریم.» زرکش که نفر اول در لیست سیاه خمینی است، همچنان معتقد است که آخوندهای حاکم با انفجار قهرآمیز همان خشمی که در ابتدا آن‌ها را به اریکه‌ی قدرت رساند؛ ساقط خواهند شد. او (در رابطه با مرگ خمینی) می‌گوید: «در لحظه‌ی مرگ خمینی، هسته‌های مجاهدین در سراسر کشور بدون انتظار دستورالعمل‌های بعدی، دست به تهاجم تمام عیاری بر علیه رژیم خواهند زد. آنگاه تحلیل‌گرانی که می‌گویند ما به حد یک دسته‌ی کوچک سوءقصد کننده تنزل پیدا کرده‌ایم، دستخوش شوک شگفتی خواهند شد.»

(مجاهد شماره‌ی ۱۹۶ پنج‌شنبه ۹ فروردین ۱۳۶۳ ص اول و سوم)

«تهاجم تمام عیار» و سراسری «هسته‌های مجاهدین» در لحظه‌ی مرگ خمینی آن‌هم در ابعادی که باعث شگفتی و شوک تحلیل‌گران شود به همان اندازه دروغ و غیرواقعی بود که حضور علی زرکش در ایران.

با آن که علی زرکش در اورسورواز و در کنار مسعود رجوی به سر می‌برد بنا به صلاحدید وی در مراسم «ازدواج ایدئولوژیک» شرکت داده نشد و رجوی به دروغ مدعی شد:

«پیشنهاد [ازدواج] را علی زرکش فرستاده بود و عقل خودم به این پیشنهاد راه نبرده بود ... بعدها شنیدم که علی زرکش در رابطه با همین پیشنهادی که خودش فرستاده بود ملتهب و مریض هم شده بود و ... بعد نوشته محمود عطایی رسید ... بله این دو کوه مرد، این دو شیرآهن کوه مرد با مریم و مهدی عزم ما را جزم کردند.»

مسعود رجوی با این حيله‌گری قصد داشت وانمود کند ضرورت ازدواج وی و مریم عضدانلو آنقدر روشن و بدیهی بود که تشکیلات داخل کشور و فرماندهی قیام نیز به آن رسیده بودند و مؤکداً بر انجام آن پافشاری می‌کردند.

زرکش و مسعود رجوی و دفتر سیاسی مجاهدین حتی به نزدیک‌ترین نیروهایشان که در ایران در سخت‌ترین شرایط به سر می‌بردند، و به زندانیان سیاسی که تحت شکنجه و آزار و اذیت بودند راست نمی‌گفتند. موضوع کتمان کردن محل اقامت علی زرکش و ادعای «ملتهب و مریض» شدن وی نیز یکی از حقه‌بازی‌های مسعود رجوی و دروغ‌های شیرانه‌ی وی بود. مسعود رجوی در زندان زمان شاه نیز هرگاه اوضاع تنگ می‌شد خود را «ملتهب و مریض» جلوه می‌داد.

متأسفانه زرکش هم از تاریخ احزاب و سازمان‌های توتالیتار درست عبرت نگرفت و خود یکی از اولین قربانیان دروغ‌گویی و پرونده‌سازی شد.

علی زرکش برای جانداختن انقلاب ایدئولوژیک به دستور مسعود رجوی در فروردین ۱۳۶۴ به عراق رفته و پس از تشکیل نشست‌های «انقلاب ایدئولوژیک» که به دادگاه‌های تفتیش عقاید و جلسات مرسوم در فرقه‌ها پهلو می‌زد و جا انداختن انقلاب ایدئولوژیک در لایه‌های «دفتر سیاسی» و کمیته مرکزی، اسیر توطئه مسعود رجوی شد.

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-61308.html>

او که از سوی رجوی «کوه مرد» و «شیرآهن کوه مرد» خوانده شده بود و رجوی ادعا کرده بود «عقلش» بیشتر از وی به لزوم «ازدواج ایدئولوژیک» می‌رسید، چندماه بعد به «خیانت» و «توطئه» متهم شد و تمامی ارکان تصمیم‌گیری مجاهدین در انجماد کامل و مرعوب از فضایی که بر روابط مجاهدین حاکم شده بود بر این دروغ بزرگ صحنه گذاردند.

رهبران مجاهدین وقتی با «وصیت‌نامه»ی غیرمنتظره‌ی محمدرضا سعادت‌ی روبرو شدند به جای روشن‌نگری در مورد آن به انکار موضوع پرداختند و حتی به دروغ پای حزب توده و ... را در نگارش آن پیش کشیدند در حالی که وقتی در بهمن ماه ۱۳۵۵ روزنامه‌ی اطلاعات دست‌نوشته‌های بهرام آرام را انتشار داد نه‌تنها آن را توطئه‌ی ساواک خواندند بلکه بر اصالت آن پای فشرده و محتوای آن را نشانه‌ی صحت تحلیل و ارزیابی خود و سردرگمی و ندانم‌کاری بخش مارکسیست لنینیست مجاهدین و یکی از سردمداران آن خواندند.

پیش‌تر، پس از آن که رژیم بخش‌گزینی از اسناد ساواک در ارتباط با مسعود رجوی را انتشار داد، مجاهدین به تکیه افتادند و با به صحنه فرستادن عباس داوری به نقل از سعید محسن، روایتی جعلی راجع به مسعود رجوی را تولید کردند. روایتی که در طول دوران ۶ ساله‌ی که داوری زندان بود کسی از او نشنیده بود:

«شاید چند هفته بعد از ۳۰ فروردین ۵۱ - تیرباران اولین دسته از اعضای مرکزیت سازمان - بود که ما از طریق ملاقات با خبر شدیم که ۴ تا از بچه‌ها را اعدام کرده‌اند. یعنی علی میهن‌دوست، ناصر صادق، محمد بازرگانی و علی باکری. وقتی این خبر را به سعید دادیم، من حالتی از خوشحالی در او دیدم که در لحظه اول برایم نامفهوم بود. بعد خودش گفت "پس مسعود ماند" یا "چه خوب شد که مسعود را اعدام نکردند". آن خوشحالی سعید را من طی این سالیان هر روز بیشتر فهمیده‌ام و در آن خوشحالی او که در آن لحظه نمی‌فهمیدم هر روز بیشتر سهمیم شده‌ام. در هفته‌های قبل از ۴ خرداد، من دائم در کنارش بودم. موقعی که اعدام خودش و حنیف نژاد و اصغر برایش قطعی شده بود، به من گفت که ما را قطعاً اعدام خواهند کرد و به زودی تو را هم از این جا می‌برند، من پیامی دارم که باید به مسعود برسانی. سعید گفت: "سلام مرا به مسعود برسان. به او بگو که مسئولیت‌های تو خیلی سنگین شده و تنها فردی هستی که از کمیته مرکزی باقی مانده‌ای، تمامی تجربیات سازمانی در وجود تو متبلور است، بار امانتی است که در این مرحله به تو سپرده شده، کوران حوادث زیادی را خواهی دید، به فتنه‌های زیادی خواهی افتاد، تمام تمجیدها نثار ما خواهد شد، چون ما شهید می‌شویم و تمام تهمت‌ها نثار تو خواهد شد، چون می‌دانم به مبارزه خودت ادامه خواهی داد و وارد مراحل می‌شوی که خیلی خیلی بالاتر از ماها قرار خواهی گرفت، زیرا تو هر روز و هر ساعت شهید خواهی شد، یک شهید مجسم»

<http://www.mojahedin.org/news/125071>

عباس داوری حتی نمی‌گوید چیزی به این مضمون. گویا در میان صحبت‌های سعید محسن او فقط همین پاراگراف را کلمه به کلمه از حفظ کرده است. همچنین از قرار معلوم یادش رفته بود که این موضوع مهم را در طول ۵ سال دوره‌ی زندان با کسی در میان بگذارد. اگر وی را تنها جایی گیر بیاندازید و از او بخواهید همین پاراگراف را از حفظ تکرار کند قادر به تکرار آن نیست.

با توجه به روحیه‌ی مسعود رجوی تردیدی نیست که عبارت «خیلی خیلی بالاتر از ماها قرار خواهی گرفت» بنا به خواست و با صلاحدید خودش و براساس «کیش شخصیتی» که داشت تولید شده است. مسعود رجوی از همان موقع خودش را «خیلی بالاتر» از بنیانگذاران مجاهدین که هیچ بلکه بالاتر از امامان شیعه و امام حسین می‌دانست.

آنچه عباس داوری از سعید محسن نقل می‌کند با نگاه او که مخالف «قهرمان» سازی بود، متفاوت است. برادر وی عبدالله محسن در مورد آخرین وصایای سعید می‌نویسد:

«وقتی در اوین بودم من را به سلول انفرادی بردند. یک سرباز بود به اسم جباری، که موقع رفتن به دستشویی از زیر کلاهش کاغذی در آورد و به من داد. یک کاغذ سیگار بود که سعید با خودکار - ریز - روی آن نوشته بود: «عبدالله! من کارهای زیادی کردم؛ هم کارهای درستی داشتم. هم اشتباهاتی کردم. امیدوارم خدا و مردم را مرا ببخشند؛ اشتباهاتم از روی عمد نبوده است. از تو و خانواده‌ام یک خواهش دارم: بعد از این که من مردم (شک نداشته باشید که مرا اعدام می‌کنند) من را برای مردم، قهرمان نسازید...»

(سازمان مجاهدین خلق پیدایی تا فرجام، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی؛ گفت‌وگوها: عبدالله محسن، جلد اول، صفحه ۲۸۷)

متأسفانه وقتی این روایت جعلی تولید شد و انتشار یافت موسی خیابانی هم زنده بود و در مقابل آن به خاطر «مصالح جنبش» و مقابله با «توطئه‌ی ارتجاع» سکوت کرد.

آیا در خرداد ۱۳۵۱ سعید محسن نمی‌دانست رضا رضایی عضو کمیته مرکزی مجاهدین در آبانماه سال ۵۰ پس از فرار از زندان به مجاهدین پیوسته و به همراه «تمامی تجربیات سازمانی» رهبری این سازمان را به عهده دارد؟ چرا وی برای رضا رضایی پیام نفرستاد؟ مسعود رجوی که درون زندان بود و عملاً امکانی برای اداره‌ی سازمان نداشت، رضا رضایی می‌توانست سازمان را بازسازی کرده، نجات دهد و یا آن را نابود کند، چنان‌که در پی کشته شدن او، تقی شهرام با تسلط بر مجاهدین، ضمن تغییر ایدئولوژی و ادعای «تکامل یافتن»، با اعمال جنایتکارانه و تصفیه‌های استالینیستی منتقدان و مخالفین به هر شکل، این سازمان را در مسیر فروپاشی پیش برد. در «گزارش ۹۲» کپی‌برداری رجوی از تقی شهرام را توضیح دادم.

آیا سعید محسن در خرداد ۱۳۵۱ نمی‌دانست حسین روحانی دیگر عضو مرکزیت مجاهدین و گروه ایدئولوژی آن و نویسنده‌ی کتاب «شناخت» و فرماندهی عملیات ربودن هواپیمایی که بازداشت‌شدگان در دبی را به ایران می‌آورد و کسی که مسعود رجوی را عضوگیری کرده، زنده و در خارج از کشور است و «تجربیات سازمانی» را با خود دارد؟

آیا سعید محسن در خرداد ۱۳۵۱ نمی‌دانست بهمن بازرگانی یکی دیگر از اعضای مرکزیت مجاهدین در زندان است و به خاطر اعدام برادرش محمد، دادرسی ارتش او را همچون مسعود رجوی با یک درجه تخفیف به حبس ابد محکوم کرده؟

عباس داوری به نیابت از مجاهدین آگاهانه سعید محسن را برای این جعل تاریخی انتخاب کرده و بر اساس روایت سال ۱۳۵۹ مجاهدین از تاریخچه‌ی این سازمان، نقل قول جعل می‌کند.

در «گزارش ۹۲» روی الگوبرداری مسعود رجوی از استالین با آوردن نمونه‌های متعدد تأکید کردم. چنانچه شاهد بودیم تاریخچه‌ی مجاهدین به دستور وی و برای تجلیل از مقام وی بازنویسی شده و نقل خاطره‌ها دقیقاً در خدمت چنین هدفی به کار گرفته می‌شوند. در این تاریخچه چنین نمایانده می‌شود که او از همان ابتدا نظر کرده‌ی محمد حنیف‌نژاد بوده و همواره «جانشین بنیانگذار» حتی در گروه ایدئولوژی مجاهدین بوده است. در همه‌ی عرصه‌ها رهبر و سازماندهی اصلی و منبع الهام دیگر مجاهدین بوده است. در حالی که می‌دانیم حتی قبل از ضربه‌ی سال ۵۰ و دستگیری بیش از ۹۰ درصد کادرهای اصلی مجاهدین نیز رفقای مسعود رجوی متوجه صفاتی در او شده بودند که بعدها از او خودکام‌های بیمار ساخت.

اعضای قدیمی مجاهدین از اختلاف عمیق علی‌اصغر بدیع‌زادگان یکی از بنیانگذاران مجاهدین و قهرمانان شکنجه با مسعود رجوی و حسادت شدید رجوی به وی و دیدگاه حنیف نژاد راجع به «غرور» رجوی با خبر بودند.

محمد حنیف نژاد پس از اعدام اعضای مرکزیت مجاهدین و زنده ماندن مسعود رجوی پیامی را انتشار می‌دهد که مورد تأیید مجاهدین است. در این پیام هم مطلقاً اشاره‌ای به مسعود رجوی و نقش بی‌بدیل او نیست. حنیف‌نژاد با آن که در موقعیت‌های متفاوت پیام‌هایی را به مجاهدین می‌رساند هیچ‌گاه روی نقش مسعود رجوی تأکیدی نکرد.

دستخط علی‌اصغر بدیع‌زادگان دیگر عضو بنیانگذار مجاهدین که بعد از شهادت ۴ نفر از اعضای مرکزیت مجاهدین در ۳۰ فروردین ۵۱ نوشته شده موجود است. روی سخن او به مجاهدینی است که بیرون از زندان هستند و پیامی برای مسعود رجوی و داخل زندان ندارد:

«کلیات و برخی مسائل در مورد جنبش در حال اوج ایران که قبلاً شرایط سختی را می‌گذراند به نظرم رسیده که به توصیه برادر شهیدم بهروز [علی باکری] درصدد جمع آوری و پاک‌نویس آن بودم که چهارشنبه غم انگیز ۳۰ فروردین و توطئه همزمانش (ایده دادن به محمد) پیش آمد که هنوز فکر را مشغول کرده است. چون فرصت سریعاً می‌گذرد (من المؤمنین رجال صدقوا...) لذا به طور ناقص و پراکنده هر چه به نظرم رسیده می‌نویسم ولی مطمئنم که برادرانی که در خارج مسئولیت ادامه کار سازمان را در این شرایط بحرانی به دوش دارند با درس گرفتن از تجارب گرانبهای گذشته و پند گرفتن از غفلت‌هایی که داشته‌ایم به بهترین وجه از عهده مسئولیت خطیر خود بخواهند آمد.»

تردیدی نیست که روی سخن او با رضا رضایی است که «تجارب گرانبهای گذشته» را با خود به بیرون از زندان برده و رهبری مجاهدین را به عهده دارد.

لطف‌الله میثمی روایت می‌کند که در جریان سفر هیئت مجاهدین مرکب از بدیع‌زادگان، مسعود رجوی، تراب حق‌شناس و لطفعلی بهپور به لبنان و پایگاه‌های فلسطینی، اختلاف بدیع‌زادگان و مسعود به حدی رسیده بود که این دو با هم حرف نمی‌زدند و یکدیگر را تحمل نمی‌کردند. (خاطرات لطف‌الله میثمی، ج ۱ ص ۳۷۱)

یکی از دلایل انزوای رجوی در سال ۱۳۵۱ در زندان همین مسئله بود. کادرهای مجاهدین از یک سو ضعف مسعود رجوی در جریان بازجویی را دیده بودند و از سوی دیگر شاهد مقاومت حماسی بدیع‌زادگان در زیر شکنجه بودند.

هیچ‌یک از مجاهدین تا اردیبهشت ۵۹ از وجود پیام سعید محسن راجع به مسعود رجوی با خبر نبودند. در حالی که در زندان اشاره به این موضوع نقش بسیار تعیین کننده‌ای می‌توانست داشته باشد. به ویژه که مسعود رجوی پس از اعدام بنیانگذاران و اعضای مرکزیت مجاهدین در رأی‌گیری برای انتخاب اعضای رهبری این سازمان در زندان رأی نیاورد. به همین دلیل در سال‌های بعد مخالف هرگونه رأی و رأی‌گیری در سازمان مجاهدین شد و موضوع «صلاحیت» را پیش کشید.

عباس داوری یکی از کسانی بود که به مسعود رجوی رأی نداد. معلوم نیست او که وصیت سعید محسن را شنیده بود چرا برای انتخاب مرکزیت درون زندان به مسعود رجوی رأی نداد؟ در این رأی‌گیری موسی خیابانی، کاظم شفیعی‌ها و فتح‌الله خامنه‌ای رأی آوردند. مسعود رجوی در واکنش اولیه به گریه و ... می‌افتد. در سال ۲۰۰۷ فتح‌الله (ارژنگ) خامنه‌ای، موضوع فوق را برای من تعریف کرد و بر روایت میثمی در این مورد صحت گذاشت.

رجوی انتقام این تحقیر را در سال‌های بعد و هنگامی که رهبر عقیدتی مجاهدین شد از تمامی زندانیان سیاسی سابق و همه‌ی آن‌هایی که به نوعی به او رأی نداده بودند گرفت. او همچنین می‌کوشید بیشترین تحقیر را متوجه‌ی کسانی کند که پیش از وی به عضویت سازمان مجاهدین درآمده بودند.

در سال‌های اخیر هرگاه منافع رهبری مجاهدین اقتضا کند دروغ‌های خود را تحت عنوان گزارشات رسیده از داخل رژیم و ... انتشار می‌دهد.

بخشی از اسناد انتشار یافته توسط مجاهدین نیز ساختگی و توسط دستگاه‌های مختلف این سازمان جعل می‌شوند. مواردی را من شخصاً به اطلاع بالاترین مسئولان مجاهدین گوشزد کرده‌ام و آن‌ها بدون کوچکترین دفاعی گفته‌اند موضوع را منتقل می‌کنند.

متأسفانه در مسیر نهادینه‌شدن دروغ‌گویی در مجاهدین به نقطه‌ای رسیده‌ایم که امروز مسئولان مجاهدین به نیروهایشان دستور می‌دهند برای نگاه داشتن افراد در روابط، مجاز هستید هر دروغی را بر زبان بیاورید. انجمن صوری تشکیل می‌دهند، زندانی سیاسی اینترنتی تولید می‌کنند، مدعی راه‌اندازی تظاهرات زنان جعلی در تهران و دستگیری صدها نفر طی آن می‌شوند، در بالاترین سطح مریم رجوی و کمیسیون زنان شورای ملی مقاومت در آن درگیر می‌شوند و برای پرونده‌سازی علیه منتقدان از هیچ سياهکاری و دروغی ابا نمی‌کنند.

<http://www.irajmesdaghi.com/maghaleh-485.html>

اگر در ابتدا با توجیهات گوناگون در بعضی موارد دروغ می‌گفتند، امروز تاروپود این سازمان با دروغ سرشته شده است و به کره شمالی پهلوی می‌زند که مردمش به خاطر تبلیغات دولت این کشور، تصور می‌کنند تیم فوتبال کشورشان در جام جهانی حضور دارد و با شکست حریفان به فینال این مسابقات رسیده است.

<http://www.khabaronline.ir/detail/365091>

مسعود رجوی رهبر و سمبل نسل فدا

مجاهدین تمامی مبارزات ۴ دهه‌ی اخیر را در مسعود رجوی خلاصه کرده و او را سمبل و عصاره‌ی همه‌ی فداکاری‌ها و جان‌فشانی‌ها معرفی می‌کنند. بر اساس تبلیغات مجاهدین، بدون وجود او نه مبارزه‌ای بود و نه مقاومتی در جامعه و زندان‌ها شکل می‌گرفت. از همین رو هرگونه انتقاد به او را ضربه به جنبش و مقاومت و عبور از مرز سرخ جلوه می‌دهند.

در تبلیغات این سازمان، «گزارش ۹۲»، به منظور مخدوش کردن چهره‌ی سمبل و مقتدای «نسل فدا» و کسی که «خون شهیدان» و «رنج اسیران» در او گره می‌خورد تهیه شده است. و نویسندگی آن از سوی دستگاه اطلاعاتی رژیم به خدمت گرفته شده تا از درخشش «خورشید فروزان انقلاب» بکاهد.

آنچه در مورد شخصیت، منش و کردار مسعود رجوی از سوی مجاهدین گفته شده منحصر به فرد نیست. در نظام‌های توتالیتر «تبلیغات بیهوده» همچون هاله‌ای از تقدس هر مستبدی را احاطه می‌کند تا کسی جرأت نزدیک شدن به حریم او را نداشته باشد.

مقایسه‌ی شهادت‌هایی که اداره‌کنندگان «بیت رهبری» و نزدیکان خامنه‌ای از سجایای اخلاقی و تسلط او به فنون نظامی و سیاسی و فرهنگی و اجتماعی و تاریخی و ادبی و هنری و ورزشی و ... می‌دهند با گفته‌های نزدیکان رجوی در مورد وی، نشان‌دهنده‌ی شباهت خارق‌العاده‌ی این دو و تشابه عملکرد سیستم‌های توتالیتر است.

در حالی که برای رسیدن به شناخت دقیق، واقعی و همه‌جانبه از رهبران سیاسی نباید تنها به تصویری که سینه‌چاکان و یا مأموران آن‌ها ارائه می‌دهند بسنده کنیم. در غیر این صورت به بیراهه می‌رویم. در مورد مسعود رجوی نیز ناپیستی تنها به آنچه ذوب‌شدگان در رهبری می‌گویند گوش فرا دهیم. در حالی که وی در دوران پهلوی کمترین شکنجه را متحمل شد در تبلیغات مجاهدین او کسی معرفی می‌شود که بیشترین شکنجه‌ها را از سرگذراند. و یا در ادعایی عجیب مطرح می‌کردند:

«به خصوص در سال‌های ۵۴ - ۵۳، شدت شکنجه‌های دژخیمان ساواک به حدی رسید که توان فیزیکی وی را به صفر رسانده بود اما او با پایداری و صلابتش ساواک را تحقیر و منکوب می‌کرد...»

در حالی که مسئولان ساواک به خاطر گزارش‌های دقیقی که توسط منابع‌شان از درون بندهای زندان اوین و قصر داشتند و شناختی که از مسعود رجوی در بازجویی‌ها به دست آورده بودند او را در میان ۹ نفری که در ۳۰ فروردین ۱۳۵۴ در تپه‌های اوین به رگبار بسته شدند، قرار ندادند.

اشتباهی که نسل ما مرتکب شد و بهای آن را به سنگینی پرداخت، نباید تکرار شود. باید از گذشته درس گرفت. همه‌ی چهره‌ها و مبارزان از وجوه مختلف شخصیتی برخوردارند که می‌بایستی مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

اگر اسناد محرمانه‌ی ساواک در مورد مسعود رجوی که انتشار عمومی یافت و اصالت آن به تأیید مجاهدین رسید، و یک شماره‌ی فوق‌العاده نشریه مجاهد به رفع و رجوع و توجیه آن اختصاص داده شد، مربوط به هر شخصیت سیاسی دیگری و به ویژه مخالفان و رقبای مسعود رجوی بود، این سازمان آبرو و حیثیت برای آن فرد باقی نمی‌گذاشت به ویژه که اظهارات پرویز ثابتی مربوط به وی نیز انتشار عمومی یافت و مجاهدین در قبال آن سکوت کردند. مجاهدین تنها نیروی سیاسی بودند که در قبال کتاب پرویز ثابتی و اظهارات او موضع‌گیری نکردند. مسعود رجوی بهتر از هرکس می‌دانست وارد شدن در این حیطه و درافتادن با پرویز ثابتی به نفع او نخواهد بود.

اگر اسناد مربوط به ارتباط دکتر کاظم رجوی با ساواک که در بهار ۶۰ توسط رژیم انتشار یافت و مجاهدین بر اصالت آن صحه گذاردند و پرویز ثابتی شخصاً آن‌ها را تأیید کرد و به نقش خود در استخدام وی به عنوان منبع ساواک در سفر به سوئیس و اختصاص حقوق ماهیانه تأکید کرد مربوط به هر کس دیگری بود نحوه برخورد مجاهدین قطعاً متفاوت بود. نه آن‌که به سکوت از کنار شهادت پرویز ثابتی بگذرند. این را نه از روی دشمنی با دکتر کاظم رجوی، بلکه بیان واقعیت می‌گویم. وگرنه من با وجود آگاهی‌ای که نسبت به وجود اسناد مربوط به سابقه‌ی دکتر کاظم رجوی داشتم، همچنان علاقه‌ام را به او ابراز می‌کردم و می‌کنم و کتابم را نیز به یاد و خاطره‌ی او و جعفر پوینده اهدا کردم چرا که معتقدم او شخصاً فرد صالحی بود و به گردن من و ما حق داشت و جانش را هم در این راه نهاد.

اگر هرکس دیگری به‌ویژه منتقدان مجاهدین به جای منیره رجوی بود و در حسینی‌های اوین و در مقابل دوربین‌های تلویزیونی آن‌هم در سال ۶۱ و همراه توابعین زندان و کسانی همچون ابوالقاسم اثنی عشری و فرهاد نیری و ... که در شعبه ۷ اوین کمک بازجو بودند حاضر می‌شد،

<https://www.youtube.com/watch?v=S8hcVBcTHZo>

خدا می‌داند مجاهدین چه پیراهن عثمانی از آن می‌ساختند و چه اتهامات ناجوانمردانه‌ای که متوجه‌ی او نمی‌کردند. در حالی که مجاهدین، منیره را به خاطر آن که خواهر مسعود رجوی بود سمبل قتل‌عام شدگان ۶۷ معرفی کردند. این را نه به خاطر دشمنی با منیره بلکه بازکردن فرهنگ منحن مجاهدین می‌گویم. شایان ذکر است که من به عنوان یک زندانی سابق به منیره و همه‌ی جاودانه فروغ‌ها، علاقه‌ی ویژه دارم و از بیان آن نیز خودداری نکرده و نمی‌کنم. من، او و مشکلات و تنگناهایش را درک می‌کردم و می‌دانم اگر به جای او بودم چه بسا رویکرد بهتری نداشتم.

<http://www.irajmesdaghi.com/page1.php?id=100>

و یا اگر به جای مادر و پدر مسعود رجوی، مادر و پدر فرد دیگری آن مواضع را علیه فرزندشان و مجاهدین گرفته بودند، خدا می‌داند مجاهدین بدون در نظر گرفتن فشاری که روی آن‌ها بود، به خاطر منافع سیاسی جدا از سر دادن شعار «نگ ما ننگ ما فامیل الدنگ ما» چه اتهامات دیگری را نصیب آن‌ها نمی‌کردند و چه توهین‌هایی در حق آن‌ها روا نمی‌داشتند.

حتی برخی از نزدیکان مجاهدین نیز در گفتگوهای خصوصی تصویر مثبتی از مسعود رجوی ارائه نمی‌دهند و بیشتر بر توطئه‌گری، صحنه‌پردازی و دروغ‌گویی او تأکید می‌کنند. یکی از اعضای سابق و قدیمی مجاهدین که در جریان «انقلاب ایدئولوژیک» هم نامه‌ی پرسوز و گدازی خطاب به مسعود و مریم رجوی نوشت و خود را «فدایی پاکبخته در بستر رهبری مجاهدین» معرفی کرد در گفتگویی خصوصی به من گفت رجوی هنگام دستگیری در شهریور ۱۳۵۰ ده تا کابل هم نخورد و برایم تعریف کرد هنگامی که نشریه‌ی فرانسوی سالک گوشه‌ی لب او را

اثر شکنجه‌ی ساواک گزارش کرد به رجوی اعتراض می‌کند که چرا چنین تصویری از خود به خبرنگار ارائه داده است. من در گفتگوهای خصوصی شهادت‌های متفاوتی در مورد توهین‌هایی که مسعود رجوی در زندان به موسی خیابانی می‌کرد شنیده‌ام.

به جای آن که روایت‌های منفی در ارتباط با رجوی را به نقل زندانیان زمان شاه بازگو کنم، چند روایتی را که از سوی شیفتگان او مطرح شده بررسی می‌کنم تا صحت و سقم آنها برای کسانی که دنبال حقیقت هستند روشن شود.

مهدی ابریشم‌چی یکی از نزدیکان مسعود رجوی همچون نزدیکان خامنه‌ای و خمینی در زمینه‌ی چاپلوسی بیش از بقیه نوآوری داشته است. او در مورد عواقب شکنجه‌هایی که مسعود رجوی متحمل شده می‌گوید:

«خیلی جاها خود مسعود برای این که ما ها یاد بگیریم مشخصاً می‌رفت پشت این اعلامیه‌ها گاهی من خودم واقعاً قلم می‌گرفت. برای این که از زندان آمده بود. شکنجه شده بود و مریض بود. روی میل می‌افتاد و هر ۵ دقیقه به ۵ دقیقه یک جمله بیشتر نمی‌توانست بگوید و دیکته بکند. هر روز باید موضع می‌گرفتیم.» (سخنرانی مهدی ابریشم‌چی در باره‌ی انقلاب ایدئولوژیک - خرداد ۱۳۶۴ صفحه ۳۴)

مسعود رجوی آخرین باری که ممکن است تحت شکنجه قرار گرفته باشد مربوط به سال ۵۴ است. از آن تاریخ تا سال ۵۷ صدها تن در زندان‌های کمیته مشترک و اوین با او هم‌بند بوده‌اند، هیچ‌کدام چنین گزارشی از او و شکنجه‌هایی که متحمل شده نداده‌اند. اتفاقاً او از سال ۵۴ به بعد نقش فعال‌تری در میان مجاهدین پیدا می‌کند. او از بیماری شایع میگرن رنج می‌برد که آن هم ربطی به شکنجه نداشت. این چه بیماری ناشناخته‌ای است که پس از آزادی از زندان بروز کرده و باعث شده که فرد «هر ۵ دقیقه به ۵ دقیقه یک جمله بیشتر» نتواند بگوید؟ ابریشم‌چی در سخنرانی ۲۶ تیرماه ۱۳۶۴ خود هنگامی که ویژگی‌های یک نظام توتالیتر می‌رفت تا در مجاهدین بارز شود در خصوص مسعود رجوی می‌گوید:

«همیشه اول از خودش شروع کرده است. بیش از همه از خودش طلبکاری می‌کند. بیش از همه از خودش انتظار دارد. بیش از همه به خودش سخت می‌گیرد. «فدا» را تا صد برابر - بارها گفته‌ام - و هزار برابر به خودش تحمیل نکند، از نزدیکترین آدم‌هایش نمی‌خواهد و اصلاً به زبان نمی‌آورد. فقط وقتی خودش هزار برابر فدا داشته باشد، آنوقت مطمئن می‌شود که می‌تواند جزیی از این را جریان وار در سازمانش جاری کند و از آنها بخواهد.»

در اسفند ۶۳ دفتر سیاسی مجاهدین طی اطلاعیه‌ای در مورد خصوصیات رهبری نوین مجاهدین و «وجه ممیزه» آن به شکل زیر شهادت داد:

«وجه ممیزه‌ی دیگر این رهبری، در اوج از خودگذشتگی و ایثار و خطرپذیری او جلوه‌گر می‌شود. ضمن سال‌های گذشته مسعود رجوی هیچ صعوبت و سختی را در حق دیگران روا نداشته مگر آن که خود پیشاپیش طعم آن را چشیده باشد و یا خود پیش‌تازانه نخستین داوطلب تحمل کردن و بردوش کشیدنش باشد. بر همین روال بود که مسعود خود نخستین داوطلب عملیات مقدس انتحاری در سازمان مجاهدین خلق ایران بود اما دفتر سیاسی سازمان و در رأس همه‌ی ما سردار شهیدمان موسی قویا با آن مخالفت ورزیدند.»

(اطلاعیه دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان مجاهدین خلق ایران صفحه ۶، ۱۹ اسفند ۱۳۶۳)

در ادامه‌ی همین اطلاعیه آمده است:

«در فضائل این رهبری یکتاپرست انقلابی، این نکته نیز قابل توجه است مسعود نه تنها هیچگاه از پذیرش پیش‌تازانه‌ی انتقادات وارده به شخص خود، دریغ نکرده، بلکه خطاها و اشتباهات سازمان را در زمینه‌های مختلف نیز ولو اینکه مستقیماً هیچ نقشی در انجام آن نداشته، پیوسته به تمام و کمال به گردن گرفته است»

این ادعاهای غیرواقعی توسط علی زرکش به رشته‌ی تحریر درآمده است. سه ماه بعد، در خرداد ۶۴ او نویسنده‌ی بیانیه‌ی دیگری در حمایت از «انقلاب ایدئولوژیک» و ازدواج مسعود و مریم رجوی بود.

اما دیری نگذشت که در پاییز ۶۴، تیغ بیرحمانه‌ی «رهبری پاکباز»ی که نوید می‌داد، بر گردن خودش فرود آمد و او اولین نفری بود که از «سرچشمه فیوضات و برکات» رهبری نوین برخوردار شد و همه‌ی «خطاها و اشتباهات سازمان» به پای او نوشته شد و مسئول شکست خطوط سیاسی و استراتژیک مجاهدین معرفی شد تا یک بار دیگر ثابت شود در اختیارگذاشتن تمامی اهرم‌های قدرت در دست یک نفر چه نتایج هولناکی را در پی دارد.

زرکش در اطلاعیه‌ی مزبور در مورد رهبری «دستجمعی» در مجاهدین می‌نویسد:

«در چهارچوب سازمان مجاهدین خلق ایران رهبری اخص مسعود رجوی هرگز و هیچگاه در تباین و در تناقض با رهبری و کار و تصمیم‌گیری دستجمعی نبوده است. به عکس رهبری خاص او پیوسته بر تارک تصمیم‌گیری و رهبری و طرز کار دموکراتیک- انقلابی دستجمعی درخشیده است. به عبارت دیگر رهبری اخص مسعود در تمامی سال‌ها دور یا نزدیک، بلااستثنا، با روحیات و اخلاقیات متعالی یکتاپرستانه، انسانی و کاملاً دموکراتیک عجین و البته با منتهای صداقت و صراحت نیز همراه بوده است. چنین صفاتی البته لازمه رهبری انقلاب دموکراتیک نوین مردم ایران بوده و می‌باشد. در اثبات این خصائل یکتاپرستانه و بغایت دموکراتیک و انسانی که پیوسته با عواطف بسیار رقیق و فروزان بشری همراه بوده است میزان رشد و انسجام کادرها و اعضا مجاهدین حجت آشکاری است. ... بایستی تصریح و تکرار کنیم که قدر و شأن رهبری اخص مسعود رجوی دقیقاً بر تارک رهبری و طرز کار دستجمعی قابل فهم می‌شود. از این نظر اباطیل مدعیانی که عاجز از درک «نقش رهبری اخص» یک سازمان و یک انقلاب، مجاهدین را به شیوه‌های فردپرستانه متهم کرده‌اند، در داخل سازمان مجاهدین هیچگاه جز لبخند تمسخر و جز نگاه عاقل اندرصفیه برنیانگیخته است، چرا که بر حسب تجارب مستمر و طولانی؛ رهبری خاص مسعود، خود واقعی‌ترین، جدی‌ترین و مشهودترین ضامن یگانگی و رشد و دموکراسی واقعی و رهبری دستجمعی در درون سازمان مجاهدین خلق ایران بوده است.»

(اطلاعیه دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان مجاهدین خلق ایران، ۱۹ اسفند ۱۳۶۳)

مسعود رجوی برای آن که بر مفاد و محتوای اطلاعیه‌ی مزبور صحه بگذارد و در عمل نحوه‌ی «کار و تصمیم‌گیری جمعی» را به رخ علی زرکش و دیگران بکشد، جلوه‌ای از درخشش «طرز کار دموکراتیک- انقلابی دستجمعی» را در محاکمه‌ی درون تشکیلاتی زرکش به منصفی ظهور رساند. زرکش همانطور که خود وعده داده بود در محاکمه‌ای درون تشکیلاتی در پاریس، در یک اقدام «دموکراتیک - انقلابی دستجمعی» به اتهام توطئه علیه مسعود و مریم رجوی و «خیانت»، و «مسئول شکست مجاهدین» توسط «دفتر سیاسی مجاهدین» و با تأیید کمیته مرکزی به اعدام محکوم شد. البته مسعود رجوی «عواطف بسیار رقیق و فروزان بشری» خود را در «منتهای صداقت و صراحت» با «روحیات و اخلاقیات متعالی یکتاپرستانه» تلفیق کرده و علی زرکش را مورد «عفو» قرار داد و وی به جای آن که اعدام شود بازداشت و تحت الحفظ قرار گرفت و سپس به عراق برده شد و تا آخر عمر تنها اجازه یافت در قرارگاه اشرف و در حاشیه‌ی روابط مجاهدین به عنوان یک هوادار، «عشق» خود را به «مسعود و مریم» نثار کند و خیلی اوقات افرادی که در کنار او بودند از هویت او با خبر نبودند. حتی وقتی در منتهای فروپاشی روانی از مریم رجوی خواست اجازه دهد محافظت مسعود رجوی را به عهده گیرد در اقدامی تحقیرآمیز درخواست او را بدون پاسخ گذاشتند.

خیلی روشن است که مسعود رجوی در پاریس امکان اجرای چنین حکمی را نداشت و در عراق نیز زرکش آنقدر سربه راه بود و دچار چنان روان‌پریشی‌ای بود که نیازی به چنین کاری احساس نمی‌شد. هدف اصلی رجوی خرد کردن و تحقیر علی زرکش و تهدید بقیه‌ی اعضای دفتر سیاسی و مسئولان مجاهدین بود که از سرنوشت وی درس عبرت بگیرند که موفق به انجام آن شده بود و حذف فیزیکی او سودی نداشت. هرچند او در عملیات بدون بازگشت «فروغ جاویدان» برای همیشه خاموش شد.

شرح محاکمه‌ی علی زرکش، توسط سعید جمالی (هادی افشار) یکی از اعضای مرکزیت وقت مجاهدین که شخصاً در آن حضور داشته به رشته‌ی تحریر در آمده است.

<http://pezhvakeiran.com/printm-56434.html>

و کمال رفعت‌صفایی که مدتی در نشریه مجاهد با او همکار بوده و فیلم محاکمه‌ی او را دیده است، شرح موجزی از محاکمه و نحوه‌ی برخورد مجاهدین با او دارد.

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-61308.html>

این در حالی بود که مهدی ابریشم‌چی چندماه قبل از این که علی زرکش به اتهام خیانت دادگاهی و محکوم به اعدام شود، در سخنرانی خود درباره‌ی انقلاب ایدئولوژیک گفته بود:

«این که مسعود و مریم بالاترین صلاحیت ایدئولوژیک در سازمان هستند هیچ چیز از ارزش علی زرکش کم نمی‌کند.» (سخنرانی ۱۱ خرداد ۱۳۶۴ در باره‌ی انقلاب ایدئولوژیک - ص ۶۰)

البته مسعود رجوی در سال ۶۱ پیش‌بینی چنین «تصفیه»‌ای را کرده بود اما همراهان او در دفتر سیاسی متوجه‌ی منظور او نمی‌شدند:

«... ارگانیزم تشکیلاتی که در آن پیوسته خون تازه جریان دارد، از آنچنان سرزندگی و تحرکی برخوردار است که هم تدریجاً قدرت بازسازی و ترمیم ضربات را دارد و هم می‌تواند بطور اتودینامیک زوائد و فضولات خود را «تصفیه» کند. اما اگر سیاست و خط مشی مرحله‌ای در تعارض با اصول حاکم بر آن مرحله تنظیم شده و با اصول لازم‌الاتباع «تطابق» نداشته باشد، نه فقط «تصفیه»ی تدریجی و انتخاب طبیعی و اصلح در کار نخواهد بود بلکه در فقدان فضا و معیارهای عملی لازم برای تصفیه و طرد اندامها و اعضا ناباب و دفع سموم و زوائد تشکیلاتی انجماد و فساد تاروپود کل تشکیلات را درهم می‌نوردد و به سلول‌های سالم نیز سرایت می‌کند و خلاصه سرانجام «حیثیت و اعتماد و سازمان...» یکجا برباد می‌رود. (اصول مبارزاتی حاکم بر مرحله‌ی کنونی انقلاب (اصولی کیست؟)، انتشارات سازمان مجاهدین، فروردین ۱۳۶۵، ص ۲۵ و ۲۶)

مسعود رجوی معتقد بود تحت قانون «تنازع بقاء» و «انتخاب اصلح»، او درجات کمال را پیموده و افراد و انواع ضعیفتر در این «تنازع» که اعضای دفتر سیاسی مجاهدین بودند «اندامها و اعضا ناباب» شمرده می‌شوند. طبق اصل «تنازع» و «تطابق» این «اندامها و اعضا ناباب» بایستی «تصفیه»ی تدریجی می‌شدند تا با «دفع سموم و زوائد تشکیلاتی، انجماد و فساد تاروپود کل تشکیلات را هم در نوردد» که نتیجه‌ی آن سرایت فساد به «سلول‌های سالم» که اعضای سازمان بودند باشد. به این ترتیب «انتخاب اصلح» که خود وی بود، فرصت می‌یافت باقی مانده «انواع» را بطرف کمال رهنمون کند.

او سیاه‌ترین تصمیمات خود را پشت عباراتی چون جریان داشتن «خون تازه»، برخورداری از «سرزندگی و تحرک»، تصفیه «اتودینامیک زوائد و فضولات» اجرا می‌کرد.

مسعود رجوی خود را پیام‌آور «رحمت و رهایی» معرفی می‌کرد، در حالی که «رحمت» او سلول‌ها و شکنجه‌گاه‌های «اشرف» و نشست‌های برگزار شده در قرارگاه‌های مجاهدین بود که در آنها «انسانیت» تحقیر می‌شد. و «رهایی»‌ای که او نویدش را می‌داد «بندگی» نام و تمام و به زنجیر و انقیاد کشاندن جسم و روح و روان افراد بود.

مسعود رجوی در حالی همه‌ی زنان و مردان مجاهد را مجبور به طلاق و چشم بستن بر امیال طبیعی‌شان کرد که خود همچنان مزدوج بود و نیازی به نفی و سرکوب غرائز جنسی‌اش نمی‌دید.

او در حالی تمامی مجاهدین را مجبور به شرکت در نشست‌های تحقیرآمیز «حوض»، «دیگ»، «غسل» و «طعمه» کرد که خود به هیچ‌کس پاسخگو نبود و در عمرش انتقادی به خود نکرد چه برسد دیگران اجازه پیدا کنند به او انتقاد کنند.

او در حالی از همه‌ی مجاهدین طلبکاری می‌کرد که چرا زنده مانده‌اند که خود در صحنه‌های مختلفی که بقیه جان دادند، زنده مانده بود و این روند همچنان ادامه دارد.

در دهه‌ی ۶۰ میلادی، در روان‌شناسی اصطلاحی جا افتاد به اسم سندروم بقا (Survival Syndrome)، کسانی که از جنگ جهانی دوم و فاجعه‌ی هولوکاست با تحمل رنج‌های بسیار جان به در برده بودند با بحران روانی «چرا من زنده‌ام» مواجه شده بودند. بشریت تلاش بسیاری به خرج می‌دهد تا مرهمی بر زخم‌های این دسته از قربانیان نهد اما رجوی درست برعکس انسان‌های مسئول و متعهد، تمامی تلاش خود را به کار می‌برد تا مجاهدین را دچار بیماری «سندروم بقا» کند و انسان‌هایی بیمار و ناتوان به جامعه و بله قربان‌گو و دست‌آموز برای تشکیلات تولید کند.

ادعای «داوطلبی» او برای انجام «عملیات مقدس انتحاری»، دروغ شیربانه‌ای است که متأسفانه توسط امضاکندگان اعلامیه‌ی دفتر سیاسی مجاهدین تولید شد. داستان از این قرار است که مسعود رجوی در نشست تصمیم‌گیری برای انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی، [عملیات الله اکبر] به منظور پیش‌بردن نظر خود مبنی بر ضرورت این بمب‌گذاری و کشتن بهشتی، مدعی می‌شود که حاضر است شخصاً به خود بمب بسته و در یک عملیات انتحاری بهشتی را بکشد. «دفتر سیاسی مجاهدین» همین ادعای پوشالی را رنگ و لعاب داده و به عنوان شجاعت و از جان‌گذشتگی مسعود رجوی قالب می‌کند.

مسعود رجوی در ادعای پوشالی دیگری در جریان «انقلاب ایدئولوژیک»، اعضای دفتر سیاسی و مرکزیت مجاهدین را تهدید کرده بود چنانچه از این «انقلاب» حمایت نکنید «همه چیز را رها می‌کنم و با مریم به ایران رفته و طی یک عملیات انتحاری خود را به کشتن می‌دهیم و دفتر مجاهدین را به این ترتیب می‌بندیم».

<http://pezhvakeiran.com/maghaleh-55655.html>

هر بار هم بادمجان دور قابچین‌ها در صحنه‌هایی رفت‌بار به دست و پای او می‌افتادند که تو را به خدا چنین کاری نکنید و ما را پتیم نگذارید. از این نوع القاب و تعاریف در تاریخ ایران تا دلتان بخواهد برای شاهان و امیران، کم‌دانش و بی‌دل و جرأت و فاسد ردیف کرده‌اند و تکرار آن بر فضیلت کسی نمی‌افزاید.

پس از شروع فاز نظامی، نه تنها مسعود رجوی، بلکه هیچ‌یک از اعضای معمولی و حتی هواداران دارای رده‌های تشکیلاتی بالا نیز در عملیات نظامی و تظاهرات‌های مسلحانه شرکت نمی‌کردند. آنها در هیچ نوع عملیاتی که بیم خطر در آن می‌رفت شرکت نداشتند. هرکدام از آنها نیز که در درگیری مسلحانه کشته شدند یا در اثر آتش متقابل ناشی از شناسایی در خیابان توسط نیروهای رژیم بود و یا در اثر حمله‌ی نیروهای کمپته و سپاه و دادستانی به خانه‌های تیمی آنها.

بار اصلی مبارزه‌ی مسلحانه بر دوش پایین‌ترین رده‌های تشکیلاتی مجاهدین حتی در سطح هواداران بود. بسیاری از کسانی که در درگیری‌های مسلحانه کشته شدند و یا بیشترین عملیات‌های نظامی را داشتند پس از سی خرداد و شروع فاز نظامی به تشکیلات پیوسته بودند.

من در ۵ رشته تظاهرات مسلحانه‌ی شهریور و پنج مهر ۱۳۶۰ شرکت داشتم و به خاطر مسئولیتی که در آنها داشتم سطح و رده‌ی افراد شرکت‌کننده در این تظاهرات‌ها را می‌دانستم. یکی از دوستان نزدیکم که رده‌ی نهاد دانش‌آموزی داشت، اجازه‌ی شرکت در تظاهرات مسلحانه و عملیات نظامی را نداشت. ما با هم زندگی و فعالیت می‌کردیم و من در قرارهای تشکیلاتی او با اعضای سازمان نیز حاضر می‌شدم و منتظر می‌ماندم تا پس از پایان قرار با هم به خانه رویم. آنها از ۳۰ خرداد تا مهرماه ۶۰ که من در جریان بودم هیچ‌کار مثبتی جز اجرای قرار تشکیلاتی انجام نمی‌دادند که در آن شرایط خطبی بزرگ بود و میزان ضربه‌پذیری را بالا می‌برد. فاصله‌ی دو قرار حداقل یک هفته و گاه بیشتر بود. چنانچه یکی از آنها دستگیر می‌شد بعید بود زیر شکنجه دوام آورد و قرار تشکیلاتی‌اش لو نرود.^{۱۷} از آنجایی که «فاز نظامی» بدون آمادگی و دوراندیشی لازم شروع شده بود، مجاهدین به لحاظ تشکیلاتی دچار از هم‌گسیختگی عجیبی بودند و بسیاری از هواداران و اعضای مجاهدین بدون پوشش لازم در خیابان‌ها سردرگم بودند.^{۱۸}

تیم‌های عملیاتی مجاهدین را ساده‌ترین هواداران تشکیل می‌دادند و بیشترین هزینه را نیز آنها پرداختند. من بسیاری از آنها را از نزدیک می‌شناختم و نسبت به موقعیت تشکیلاتی‌شان آگاه بودم. عملیات انتحاری صورت گرفته توسط مجاهدین هم از سوی ساده‌ترین هواداران انجام گرفت.

گوهر ادب آواز، مجید نیکو، هادی علویان، محمدرضا ابراهیمزاده، محمدحسین خداکریمی، کاظم افجه‌ای، حسین بابایی، علی پورابراهیمی، که به ترتیب روی دستغیب، مدنی، هاشمی‌نژاد، صدوقی، اشرفی اصفهانی، کچویی، واعظ طبسی و احسان‌بخش عملیات انتحاری انجام دادند و یا ویتانا (میترا) جوینی که در بندرانزلی عملیات انتحاری انجام داد جملگی هواداران ساده‌ی مجاهدین بودند.

حتی در جریان عملیات خمپاره‌زنی در شهرها پس از انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری نیز مجاهدین از ساده‌ترین نیروهای تشکیلاتی و کسانی که به تازگی از ایران و اروپا و آمریکا به عراق برده شده بودند استفاده می‌کردند. در این میان کسانی که مسئله‌دار بودند و یا در مقطعی به زندان مجاهدین افتاده بودند و با آزار و اذیت و تحقیر مواجه شده بودند نیز به عملیات‌های بدون بازگشت فرستاده شدند.

اگر علی زرکش می‌دانست ۶ ماه بعد با اشاره‌ی مسعود رجوی و با میانه‌داری مریم عضدانلو و معرکه‌گردانی مهدی ابریشم‌چی و هیئت «منصفه»ی تشکیل شده از سوی «دفتر سیاسی» و «شهود» کمیته مرکزی مجاهدین به چنان عقوبتی دچار خواهد شد، آیا جملات بی سر و ته و مطلقانه زیر را که به امضای اعضای «دفتر سیاسی» رسید می‌نوشت؟

«دفتر سیاسی با الهام از آیات قرآنی درباره‌ی ازدواج پیامبر اکرم با همسر پسرخوانده‌اش که در کلام‌الله مجید حقا تبلیغ یکی از خطرترین رسالت‌های خدایی توصیف شده است، پذیرش ازدواج با مریم را بمثابة حرکتی «فراتر از حماسه» از جانب مسعود ارزیابی نمود و آنرا بمثابة «اوج کیفی جدیدی برقرار تمامی حماسه‌های تاریخ مسعود ارزیابی نمود و آنرا به مثابه «اوج کیفی جدیدی برقرار تمامی حماسه‌های تاریخ مجاهدین» بزرگترین و مهمترین و خطرترین ابتلا کل دوران مبارزات و حیات سیاسی و تمامی تاریخچه رهبری مسعود بر سازمان مجاهدین دانست.»

(اطلاعیه دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان مجاهدین خلق ایران ۱۹ اسفند ۱۳۶۳)

فداکاری‌های مسعود رجوی که از سوی دفتر سیاسی مجاهدین «فراتر از حماسه» و «اوج کیفی جدیدی برقرار تمامی حماسه‌های تاریخ مسعود» خوانده می‌شود چیزی نیست جز ازدواج با فیروزه بنی‌صدر ۱۸ ساله، هشت ماه پس از شهادت اشرف ربیعی و سپس تصمیم به ازدواج با مریم عضدانلو چند هفته بعد از طلاق فیروزه بنی‌صدر که قاعدتاً نمی‌تواند تصمیمی خلق‌الساعه باشد و مقدمات آن از ماه‌ها قبل فراهم نشده باشد. مهدی ابریشم‌چی هم که پس از طلاق مریم عضدانلو با دستور رجوی با مینا خیابانی ۱۸ ساله^{۱۹} ازدواج کرده، با افتخار و هیجان ناشی از پیروزی و «فتح مبین» خود و رهبر عقیدتی‌اش فرار به جلو می‌کند و می‌گوید:

«بله رهبری سازمان سه تا زن می‌گیرد و اگر لازم باشد چهارتا زن هم می‌گیرد با زنی که از شوهرش طلاق گرفته باشد؛ حتی شش دفعه از شش تا شوهر هم طلاق گرفته باشد، در راستای انقلاب ازدواج می‌کند.»

(سخنرانی مهدی ابریشم‌چی درباره‌ی انقلاب ایدئولوژیک ۱۱ خرداد ۱۳۶۴- ص ۵۴)

^{۱۷} در شش مهرماه ۱۳۶۰ هنگام اجرای قرار تشکیلاتی همراه با یکی دیگر از هواداران مجاهدین دستگیر شدم، هشیاری ما باعث شد که اطلاعات‌مان محفوظ بماند و گرنه دامنه‌ی ضربه به سادگی تا رده‌های بالای مجاهدین ادامه می‌یافت.

^{۱۸} مهدی ابریشم‌چی در بهار ۱۳۶۰ صحبت از تشکیل «حزب» می‌کرد که مطلقاً با شروع فاز نظامی همخوانی نداشت.

^{۱۹} مسعود رجوی خود را ولی و قیم مینا خیابانی معرفی می‌کند و تصمیم ازدواج مهدی ابریشم‌چی با مینا خیابانی توسط وی گرفته می‌شود.

متأسفانه مجاهدین با افزودن عبارت «در راستای انقلاب» به هر عمل زشت و قبیحی لباس عافیت می‌پوشانند. حتی گفته می‌شود مهدی ابریشمچی در یکی از نشست‌های انقلاب ایدئولوژیک گفته است اگر مسعود بخواد ۱۰۰۰ تا زن بهش میدیم، مگر زن توک سازمان کم داریم؟ (نقل به مضمون)

البته در سال‌های بعد مجاهدین کوشیدند در زندگی‌نامه‌های انتشار یافته، ازدواج مسعود رجوی با فیروزه بنی‌صدر را که در زمره «فداکاری‌های بزرگ» او بود، حذف کنند. و از طرف دیگر در همین رابطه می‌کوشیدند تا با دروغ‌های مختلف ساکنان اشرف را فریب دهند. در یکی از نشست‌های «اشرف» وقتی یکی از زنان مجاهد در مورد ازدواج مسعود رجوی و فیروزه بنی‌صدر سؤال می‌کند، مریم رجوی که یکی از دلایل برگزیدنش توسط مسعود رجوی برای چنین لحظاتی است بلافاصله دخالت کرده و به شنوندگان که از قرار معلوم سال‌هاست در «غار» زندگی می‌کنند، می‌گوید: «فیروزه همچنان عاشق مسعود است و به همین دلیل هنوز ازدواج نکرده است». یعنی بعد از «مسعود» تن به رابطه با هیچ مردی نداده است. گویا داستان «عایشه» همسر پیامبر تکرار می‌شود. در حالی که فیروزه بنی‌صدر دارای همسر و فرزند است.

مسئولان مجاهدین برای آن که چهره‌ی قدسی به رجوی ببخشند و او را نافه‌ی جداافتاده نشان دهند از گفتن هیچ دروغی ابا نمی‌کنند. آن‌ها به منظور نفی و انکار هرگونه جذابیت و کشش جنسی در ازدواج‌های مسعود رجوی، ادعا می‌کردند که وی با فیروزه بنی‌صدر و مریم رجوی ارتباط جنسی نداشته است! موضوع را به گونه‌ای به شنونده منتقل می‌کردند که گویا راز سر به مهری را نزد او افشا می‌کنند.

ذهن بسته و عقب‌مانده‌ی آن‌ها اصولاً حقی برای زنان نامبرده قائل نبود و آن‌ها را نیز بازیچه‌ی دست رهبری عقیدتی می‌دانست. شنوندگان که از گویندگان عقب‌مانده‌تر بودند نمی‌پرسیدند پس چه نیازی به ازدواج و این همه هیاهو بود؟ حتی در دورانی که همه‌ی مجاهدین ملزم به طلاق همسران‌شان شدند و تنها مسعود رجوی از این امر مستثنی شد دوباره روی عدم ارتباط جنسی مریم و مسعود رجوی تأکید می‌کردند گویا او به این ترتیب فشار بیشتری را نسبت به آن‌ها تحمل می‌کند.

بررسی زندگی مسعود رجوی در سه دهه‌ی گذشته، نشان می‌دهد شخصیت او برخلاف ادعای «دفتر سیاسی مجاهدین» بوده و آن‌ها به مقتضای روز و منافع سیاسی به چهره‌سازی از وی می‌پرداختند.

مسعود رجوی هیچ‌گاه به تعریف و تمجیدهایی که علی زرکش در اطلاعیه دفتر سیاسی سازمان از وی کرده بود باور نداشت. چرا که خود وی پس از شهادت موسی خیابانی هنگامی که می‌خواست علی زرکش را به قائم‌مقامی خود در داخل کشور انتخاب کند از همین القاب و عبارات، بدون آن که اعتقادی به آن‌ها داشته باشد در مورد او به کار برده بود:

«برادر مجاهد قهرمان علی زرکش که در سلسله مراتب تشکیلاتی سازمان، در موضع جانشینی سردار شهید موسی خیابانی قرار داشت، چه در سال‌های طولانی زندان آریامهری و چه قبل و یا بعد از آن، مدارج و مراحل خطیر انقلابی را در چارچوب سازمان مجاهدین خلق ایران، یک به یک طی نموده و به عنوان یکی از ارزنده‌ترین رهبران مجاهدین خلق، از خلال تمام این آزمایشات، موفق و سرفراز بیرون آمده است. او قائم مقام کلیه مسئولیت‌های سیاسی، نظامی و تشکیلاتی اینجانب در داخل کشور - چه در سطح سازمان مجاهدین خلق ایران و چه در رابطه با شورای ملی مقاومت- می‌باشد. ...»

رجوی پیامش را پس از «سلام بر خلق - سلام بر آزادی» با «سلام بر برادر مجاهد علی زرکش» ادامه داده بود. این به معنای آن بود که علی زرکش از سوی مسعود رجوی مترادف با «خلق» و «آزادی» تلقی شده بود. (نشریه انجمن‌های دانشجویان مسلمان- اروپا و آمریکا، شماره ۲۶، اردیبهشت ۶۱)

وقتی رجوی به رهبری عقیدتی مجاهدین رسید و کلیه‌ی اهرم‌های تشکیلاتی را به دست گرفت، بلافاصله متوجه‌ی وزنه‌ی علی زرکش شد و انتقام گذشته را از وی گرفت.

کمال رفعت صفایی در مورد بخشی از اتهامات شخصیتی که متوجه‌ی علی زرکش شد می‌گوید:

«در جریان این محاکمه مسعود رجوی با دست اعضای دفتر سیاسی اش به گذشته‌ی دور و نزدیک علی زرکش نقب می‌زنند، و در تونلی تاریک که از سال ۵۷ و آزادی از زندان رژیم سلطنتی آغاز می‌شود، فاکت‌هایی مبنی بر "بُزدل بودن" را استخراج می‌کنند. در این مسیر حتی گفته می‌شود که زرکش پس از آزادی از زندان شاه که مصادف با تظاهرات ملیونی مردم در خیابان‌ها بود، هنوز با چک علامت سلامتی با سایر اعضای سازمان قرار اجرا کرده است. یعنی اینکه، محافظه‌کاری و ترس خیالی بر او طوری مسلط بوده که حتی در دورانی که توده‌های مردم در روز روشن مجسمه‌های شاه را پائین می‌کشیدند او هنوز خودش را در دوران حاکمیت تمام عیار ساواک نگاه داشته بوده است و ضوابط امنیتی پیشین را رعایت می‌کرده است. به هر صورت از زمانی که مسعود رجوی تصمیم بگیرد که کسی خائن بشود، قطعاً خواهد شد. در این راستا فاکت‌های خیانت کشف نمی‌شوند، که اختراع می‌شوند.»

علاوه بر انتقادات سیاسی، علی زرکش شیفته‌ی شخصیت کاظم ذوالانوار بود و این برای مسعود رجوی غیرقابل تحمل بود. لطف‌الله میثمی درباره‌ی رابطه‌ی علی زرکش و ذوالانوار و نظر زرکش راجع به رجوی در زندان می‌نویسد:

«سال ۱۳۵۵ وقتی که من به زندان قصر بند چهار و پنج و شش رفتم، یک ملاقات چهار ساعته با علی زرکش داشتم. او محو شخصیت کاظم (ذوالانوار) بود و می‌گفت: «در حالیکه مسعود رجوی کتاب هگل می‌خواند و فعالیتی در زندان نداشت، کاظم عملاً تشکیلات زندان و جنبش مسلحانه را اداره و ارتزاق می‌کرد.»
(آنها که رفتند، لطف‌الله میثمی چاپ اول، تهران، نشر صمدیه، بهار ۱۳۸۲ ص ۱۴۰)

علی زرکش توسط کاظم ذوالانوار عضوگیری شده و در زندان توسط وی ارتقای تشکیلاتی یافت و به مرکزیت مجاهدین رسید. رجوی بایستی این سد را می‌شکست و او را به حوض ذلت می‌نشانید.

به این ترتیب بود که زرکش در یک پروسه‌ی هفت ساله به مدارج و القابی همچون «یکی از ارزنده‌ترین رهبران مجاهدین خلق»، «قائم مقام کلیه مسئولیت‌های سیاسی، نظامی و تشکیلاتی» رجوی، «کوه مرد و شیرآهنکوه»، «پیشنهاددهنده‌ی ازدواج ایدئولوژیک» و سپس «خائن» و «توطئه‌گر» و عاقبت «شهید» و «مجاهد قهرمان» و ... دست یافت.

زمینه‌ی درگیری مسعود رجوی با لطف‌الله میثمی نیز به اشراف وی بر نقطه ضعف‌هایش و دست‌گذاشتن بر روی آنها بر می‌گشت. میثمی در این رابطه می‌گوید:

«بعد از مدتی مرا از زندان قزل قلعه از طریق اتوبان پارک وی به زندان اوین بردند. در آنجا مرا در راهرو روبروی اتاق بازجو نشانند. لباس مشکی دامادی که از آمریکا خریده بودم به تن داشتم. آن روزها چشم بند نبود، کتم را روی سرم انداخته بودند اما چون کت من آستر نداشت، از پشت آن همه چیز را می‌دیدم. مسعود رجوی را کمالی بازجویی می‌کرد. او را خوابانده بود و می‌زد، مسعود هم یک به یک اسم کوچک بچه‌ها را می‌گفت.
کمالی به مسعود می‌گفت:

«تو چرا نمی‌روی شمال شهر تا وضع رفاه آنجا را ببینی و فقط جنوب شهر را می‌بینی؟»
مثل اینکه مسعود چیزهایی گفته بود که او در جوابش چنین می‌گفت. بعدها در عمومی زندان اوین از مسعود پرسیدم: در آن روز، تو که نمی‌دانستی چطوری لو رفتی و چه کسانی دستگیر شده‌اند و در خانه‌ای که تیم خودت بود دستگیر شدی، چطوری اسامی دیگران را می‌گفتی؟
مسعود گفت: بعد فهمیدم که آنها لو رفته‌اند.

مسعود از دست من ناراحت شد. وی توقع نداشت با بی‌اعتمادی با او برخورد کنم، اما جواب قانع کننده‌ای نداد.

(آنها که رفتند، لطف‌الله میثمی چاپ اول، تهران، نشر صمدیه، بهار ۱۳۸۲، ص ۱۶)

این را هم اضافه کنم که مسعود رجوی به خاطر خطای امنیتی‌ای که در زندان مرتکب شده بود در همان سال ۵۰ توسط مجاهدین در زندان محاکمه شد و به عنوان مجازات تشکیلاتی به تحمل چند ضربه شلاق که آن‌روزها در میان مجاهدین مرسوم بود محکوم شد. کسی که در جمع مجاهدین، شلاق را به کف پای مسعود رجوی که روی متکا گذاشته شده بود زد، لطف‌الله میثمی بود. تصویر این صحنه را فتح‌الله (ارژنگ) خامنه‌ای یکی از رهبران سابق مجاهدین در زندان که در اردوگاه‌های فلسطینی هم آموزش دیده بود نقاشی کرده است.

آنچه میثمی و دیگران روایت می‌کنند و در اسناد ساواک هم آمده بود، عاری از حقیقت نیست. منتهی ما هواداران مجاهدین به خاطر رودر رویی مستقیمی که با ارتجاع حاکم در آن سال‌ها داشتیم و به خاطر یکسونگری قادر به پذیرش واقعیت نبودیم.

پیش بردن طرح‌ها با خدعه و نیرنگ در عین تنزه‌طلبی

مسعود رجوی طرح‌هایش را برخلاف آنچه که از سوی مجاهدین ادعا می‌شود آگاهانه و به عمد با خدعه و نیرنگ و فریب‌کاری پیش می‌برد و می‌کوشد خود را فردی منزله جلوه دهد. صفر قهرمانی قدیمی‌ترین زندانی سیاسی دوران پهلوی و یکی از باسابقه‌ترین زندانیان سیاسی تاریخ معاصر در مورد شخصیت مسعود رجوی می‌گوید:

«والله من با مسعود رجوی خیلی نزدیک بودم. درد دلش را برای من می‌کرد. در مورد جزئی کمی حسودی می‌کرد. گاهی هم بدگویی می‌کرد. می‌گفت او مائوئیست‌ها را تحریک می‌کند. آخر همه‌ی آن‌ها در یک کمون زندگی می‌کردند. مرتب با هم جلسه تشکیل می‌دادند. بعد می‌آمد و برای من تعریف می‌کرد که جزئی این طور کرد. جزئی آن طور کرد. مثلاً می‌گفت او بچه‌ها را بر ضد من تحریک می‌کند. اما ظاهراً با هم حرف می‌زدند. رفیق جون جونی بودند. رجوی آدم سیاسی و سیاستمداری بود. کارهایش همه مخفی بود. کار علنی هیچ‌وقت نمی‌کرد. جزئی علنی کار می‌کرد و رک و راست بود.»

(خاطرات صفرخان، در گفتگو با علی اشرف درویشیان، نشر چشمه، چاپ دوم پاییز ۱۳۷۸ ص ۱۹۸ و ۱۹۹)

علی پابنده یکی از زندانیان چپ در همان کتاب در مورد جوان خوشدل و ذوالانوار که در تاریخ ۳۰ فروردین ۱۳۵۴ در تپه‌های اوین به رگبار بسته شدند می‌گوید:

«[مصطفی جوان خوشدل]، یکی از افراد خیلی محبوب مجاهدین بود. رویش حساب می‌شد. عنصر مردمی و دوست‌داشتنی و تعیین‌کننده‌ای بود برای این‌ها. و وقتی آمد توی زندان، تقریباً تبدیل به یک عنصر درجه‌ی یک شد. خیلی هم شکنجه شده بود و پسر خیلی خوبی بود. کاظم ذوالانوار هم انسان خیلی محکمی بود. بچه‌ی خیلی با ارزش و آدم متعادلی بود. از آن تیپ‌هایی که شلوغ بکند و تفرقه بیندازد و بچه‌ها را مثل رجوی به جان هم بیندازد، چنین تیپی نبود. آدم سیاسی خیلی محکمی بود.»

(خاطرات صفرخان، در گفتگو با علی اشرف درویشیان، نشر چشمه، چاپ دوم پاییز ۱۳۷۸ ص ۲۴۸)

رجوی همچنین از این توانایی برخورداری بود که صحنه را چنان تدارک ببیند که امتیاز همه‌ی موفقیت‌ها به حساب خودش و سرزنش همه‌ی شکست‌ها به حساب دیگران گذاشته شود.

دفتر سیاسی مجاهدین برخلاف این واقعیت در یکی از فرازهای اطلاعیه‌اش در مورد ضرورت ازدواج مسعود رجوی و مریم عضدانلو می‌نویسد:

«ما تا همین هفته‌های اخیر به این ضرورت یعنی ضرورت اجتناب‌ناپذیر یگانگی و زوجیت مریم و مسعود در رأس رهبری سازمان پی نبرده و اصولاً تناقض پیش گفته را درنیافته بودیم. ... در هفته‌های اخیر دفتر سیاسی سازمان اکیداً به ضرورت ایدئولوژیکی و تشکیلاتی ازدواج مریم و مسعود پی برد و پس از برقرار شدن ارتباط میان اعضای این دفتر در نقاط مختلف، ضرورت مزبور عمیقاً مورد بررسی قرار گرفت. اما مقدم بر همه و قبل از این که بحث‌های مربوطه در سطح دفتر سیاسی بطور کامل به جریان بیفتد و به نتیجه‌ی نهایی برسد برادر مجاهد مهدی ابریشم‌چی و همسرش خواهر مجاهد مریم عضدانلو خود بطور کاملاً داوطلبانه پیشقدم شده و در جهت پیشبرد این ضرورت انقلابی و عقیدتی از یکدیگر جدا شده و در حضور شهود صیغه‌ی طلاق را با توافق متقابل جاری نمودند و آنرا به مسئول اول سازمان برادر مجاهد مسعود رجوی کتباً اعلام کردند. مخالفت و نصایح بازدارنده‌ی مسعود که از موضع انسانی و اخلاقی شخص خودش ناشی می‌شد نیز اثری در تصمیم راسخ طرفین نکرد و یکبار دیگر کتباً به او اعلام نمودند که برغم تأکیدات او بر طلاق و جدایی از یکدیگر مؤمن و پافشارند. ...

دفتر سیاسی سازمان پس از خاتمه‌ی بحث‌هایش ضرورت اجتناب‌ناپذیر ازدواج با مریم را که قبل از همه مورد تأیید و تصویب برادر مجاهد مهدی ابریشم‌چی و خواهر مجاهدان مریم قرار گرفته بود، رسماً با مسعود مطرح و به او پیشنهاد نمود.»

قبل از این که بحث طلاق و ازدواج مربوطه در سطح دفتر سیاسی بطور کامل به جریان بیفتد، مهدی ابریشم‌چی و مریم عضدانلو که لابد از طریق مکاشفه و قدرت‌های غیبی که داشتند به ضرورت امر پی برده، طلاق گرفته و خبر آن را کتباً به مسعود رجوی که قرار بود با مریم رجوی ازدواج کند اطلاع می‌دهند.

طبق معمول این دو با «مخالفت و نصایح بازدارنده‌ی مسعود» روبرو می‌شوند که البته از «موضع انسانی و اخلاقی خودش ناشی می‌شود». اما آن‌ها وضعی به این «مخالفت و نصایح» نگذاشته و با اصرار و برخلاف نظر مسعود رجوی که از درایت، فهم و درک و آینده‌نگری بالایی برخوردار است از یکدیگر طلاق می‌گیرند و مسعود رجوی هم نه آن که خودش بخواهد، بلکه به دستور «دفتر سیاسی مجاهدین» تن به این ازدواج ناخواسته و تحمیلی و تلخ که بر خلاف «موضع انسانی و اخلاقی» او بوده می‌دهد.

چیزی نمی‌گذرد که دفتر سیاسی و کمیته‌ی مرکزی که این ازدواج را به مسعود و مریم رجوی تحمیل کرده بودند منحل می‌شوند و اعضای آن یکی یکی مواضع خود را از دست می‌دهند ولی اجازه پیدا می‌کنند به «حیات خفیف» خود ادامه دهند و گاهگاهی این فرصت در اختیارشان قرار داده می‌شود که از عنایات بزرگ رهبری داد سخن بگویند.

این افراد که روزی در موضع تصمیم‌گیری قرار داشتند موظف می‌شوند خود را نزد رهبر عقیدتی خوار و خفیف کرده از نفهمی و کوتاه بینی خود داد سخن دهند و از بزرگی و شان والا و تیزبینی و هوشیاری او بگویند. آن‌چه در مجاهدین می‌گذرد چیز عجیب و منحصر به فردی نیست. در هر نظام دیکتاتوری توتالیتار تعداد اندک تصمیم‌گیران

به یک نفر تقلیل می‌یابند و تمامی نهادهایی که عامل کنترل، بازرسی یا تصویب کننده‌ی تصمیمات اجرایی‌اند منحل می‌شوند.

از آنجایی که قدرت تام و تمام را تنها در صورتی می‌توان به دست آورد که همه‌ی افراد بدون استثناء در هر جنبه‌ای از زندگی‌شان تحت یک چیرگی تام درآیند، مسعود رجوی از «موضع انسانی و اخلاقی خودش» دستور جدایی تمامی زوج‌های مجاهدین را داده و عنوان می‌کند که همه‌ی زنان مجاهد «ناموس رهبری» یعنی خود وی هستند. در این جا دیگر او قدرت مطلق است و نیازی به این ندارد که با دست پس بزند و با پا پیش بکشد.

در حالی که پیشتر در توجیه و ضرورت انقلاب ایدئولوژیک و تأثیر آن مدعی شده بود: «این ازدواجی بود که سایر ازدواج‌ها را تضمین کرد.» (نشریه‌ی مجاهد شماره‌ی ۲۵۳ صفحه‌ی ۴۴)

مسعود رجوی برای ازدواج با فیروزه بنی‌صدر نیز خود رأساً وارد عمل نشد. بلکه این زنان مجاهد بودند که بر اساس رهنمودهای مسعود رجوی با توجیه روزانه‌ی فیروزه بنی‌صدر، به عنوان ضرورت مبارزه، او را متقاعد به ازدواج با مسعود رجوی کردند. او برای آن که همه‌ی ارکان مجاهدین را درگیر این ازدواج کند دفتر سیاسی و کمیته مرکزی مجاهدین را واداشت تا خبر موافقت فیروزه بنی‌صدر با ازدواج را اعلام کنند:

«مجاهدین خلق ایران روز گذشته خبر موافقت خانم فیروزه بنی‌صدر را دریافت نموده و اکنون با احرار موافقت پذیرش متقابل طرفین، پیشاپیش این ازدواج فرخنده را به آن‌ها و همچنین به آقای رییس جمهور بنی‌صدر و همسرشان تهنیت می‌گوید.»

ارگان‌های رهبری مجاهدین همچنین موضوع ازدواج مسعود رجوی با فیروزه بنی‌صدر و الزامات آن را «تکلیف ایدئولوژیک» خواندند:

«سازمان مجاهدین خلق ایران تصمیم انقلابی برای چنین ازدواجی را در زمره بهترین تصمیمات تلقی نموده و همه الزامات دموکراتیک و انسانی و خانوادگی آن را به مثابه تکلیف ایدئولوژیک به مسئول اول و فرماندهی عالی سیاسی _ نظامی خود خاطر نشان می‌کند ...»

و «با خوشوقتی و سرور انقلابی» اعلام کردند که تصمیم ازدواج مسعود رجوی با فیروزه بنی‌صدر

«بر حسب یکی از مواد جمع‌بندی سالیانه سازمان در پایان بهار (۶۱) که ضرورت انقلابی ازدواج‌های مختارانه‌ی خواهران و برادران ما را چه در داخل و چه در خارج کشور توصیه نموده است، اتخاذ شده و از سنن متعالی پیامبر اکرم، ائمه اطهار و همه انقلابیونی الهام می‌گیرد که در گرماگرم حادثه‌ترین مبارزات اجتماعی و سیاسی، به پیوند زناشویی به مثابه امری ضروری و مقدس و در متن مبارزه انقلابی و ایدئولوژیکی خود نگرفته‌اند.»

از همه‌ی این‌ها گذشته صادرکنندگان اطلاعیه‌ی مزبور به شکل ساده‌انگارانه‌ای اعلام کردند:

«بدیهی است مضافاً بر پذیرش‌های شخصی، که ضروری همه‌ی پیوندهای متقابل زناشویی است، ما امیدواریم که پیوند امروز، نمود آموزنده و مبارکی باشد برای ایران دموکراتیک و متحد فردا. ایرانی عاری از قهر و عناد و خونریزی که در آن همه آرزوهای تفرقه‌افکنانه ارتجاعی و توطئه‌های نفاق‌افکنانه‌ی ضدانقلابی و امپریالیستی نقش بر آب شده و دیگر از جنگ و جدایی‌های خمینی‌گرایانه، اثری در آن نباشد.» (نشریه انجمن‌های دانشجویان خارج از کشور- شماره ۵۹ سی‌ام مهر ۱۳۶۱)

نکته‌ی حیرت‌انگیز آن است که مسعود رجوی چهار بار در عمرش برخلاف میل و رغبت‌اش به تصمیم دفتر سیاسی و کمیته مرکزی و ... گردن می‌گذارد و اوج مسئولیت‌پذیری خود را نشان می‌دهد. او بر خلاف میلش به زور، تصمیم مسئولان سازمان را می‌پذیرد که در بحبوحه‌ی آتش و خون و هنگامی که مرگ از در و دیوار می‌بارید کشور را ترک کند و مسئولیتی بزرگ را در پاریس به عهده بگیرد.

به گفته‌های موسی خیابانی در نوار صوتی‌ای که بعدها در نشریه مجاهد انتشار یافت توجه کنید:

«من و بچه‌های دیگر هر روز که می‌گذرد به اهمیت وجود تو در خارج بیشتر پی می‌بریم و از اینکه در برابر مخالفت‌های تو تسلیم نشدیم و تصمیم به عزیمت تو به خارج گرفتیم خوشحال تر و راضی تر از پیش هستیم. فکر می‌کنم خودت هم الان این را قبول کرده باشی که آنهمه اصرارت به ماندن در داخل و اکراهت از مسافرت موردی نداشت...»

در «گزارش ۹۲» به این موضوع و ترفند به کار گرفته شده از سوی مسعود رجوی پرداخته شده است.

مسعود رجوی برخلاف میل‌اش می‌پذیرد که هشت ماه پس از مرگ قهرمانانه‌ی همسرش به خاطر مصالح انقلاب و به دستور دفتر سیاسی مجاهدین فداکاری کرده با دختری که نصف او سن داشت ازدواج کند. تمهیدات آن از چند ماه پیش فراهم شده بود چه بسا درست پس از به شهادت رسیدن اشرف، چرا که مدتی طول کشید تا فیروزه بنی‌صدر آماده‌ی این ازدواج برای پیوند دو «قبیله» شود.

از خلال همین ازدواج و ازدواج بعدی مسعود رجوی و تعریفی که از زن مجاهد می‌دهد به این نتیجه می‌رسیم که نگاه وی به زن، کالایی و عقب‌مانده است. چنانچه وقتی منافع‌اش اقتضا می‌کرد «زن انقلابی مجاهد» را به گونه‌ای دیگر تعریف می‌کرد:

«زن انقلابی مجاهد» نه فقط رزمنده مسلح و انقلابی، بلکه «همسر» و «مادری» انقلابی نیز هست و هرگز «بورژوا‌مابانه» از وظایف خانه و خانواده، شانه خالی نمی‌کند. او مرزهای میان روشنفکرانمایی کاذب و انقلابی‌گری راستین را به خوبی بازشناخته و هرگز اسیر «زن‌گرایی به اصطلاح روشنفکرانه و عمده کردن بین زن و مرد و تحت‌الشعاع قرار دادن تضادهای درجه اول طبقاتی و سیاسی نمی‌شود.»

(نشریه مجاهد شماره ۱۲۸، صفحه ۷، چهاردهم بهمن ۱۳۶۱ مقاله سمبل و سیمای زن انقلابی مجاهد خلق در زندگی و شهادت خواهر مجاهد اشرف ربیعی)

سپس دفتر مجاهدین خلق ایران - پاریس در ۲۳ بهمن ۱۳۶۳ با صدور اطلاعیه‌ای خبر «جدایی خانم فیروزه بنی‌صدر از برادر مجاهد مسعود رجوی» را اعلام می‌کند:

«یک‌شنبه گذشته به دنبال نزدیک به ۷ ماه متارکه، خانم فیروزه بنی‌صدر از برادر مجاهد مسعود رجوی بطور کامل جدا شد و اعلام طلاق نمود. این طلاق شرعاً براساس وکالت تام‌الاختیاری که در شهریور ماه گذشته از سوی برادر مجاهد مسعود رجوی به منظور رضایت خاطر و تأمین حقوق دموکراتیک خانم فیروزه بنی‌صدر به ایشان داده شده بود؛ انجام گرفته و اخیراً توسط ایشان به برادرمان ابلاغ گردید. برادر مجاهد مسعود رجوی ناگزیر و در کمال تأسف این امر را که ماه‌ها از آن امتناع می‌نمود؛ پذیرفت.»
(نشریه مجاهد شماره ۲۳۶ بیست و پنجم بهمن ۱۳۶۳)

مسعود رجوی که برخلاف میل‌اش و «ناگزیر و در کمال تأسف» از فیروزه بنی‌صدر جدا شده، فداکاری دیگری کرده و چند روز بعد «ناگزیر» و به دستور دفتر سیاسی مجاهدین با همسر دوستش که به خاطر ارتقای تشکیلاتی از او جدا شده بود، ازدواج می‌کند. توجه داشته باشید که مسعود رجوی بلافاصله پس از طلاق فیروزه بنی‌صدر متوجهی توانمندی‌های عجیب و غریب مریم عضدانلو که رئیس دفترش بود شده و طی انقلابی ایدئولوژیک او را به مقام «مریم رهایی» و سرچشمه‌ی همه‌ی دارایی‌ها می‌رساند. سپس برخلاف میل‌اش هنگام بمباران عراق، به خاطر مصالح انقلاب و به دستور سازمان (معلوم نیست کدام ارگانش) این کشور را ترک کرده و از آن زمان لابد به دستور سازمان در «غیبت» به سر می‌برد.

ای کاش علی زرکش زنده می‌بود و امروز توضیح می‌داد پس از مشاهده‌ی نتایج «ضرورت اجتناب‌ناپذیر یگانگی و زوجیت مریم و مسعود در رأس رهبری سازمان» چگونه با نقش خود در این «فاجعه» کنار می‌آید؟

مهدی ابریشم‌چی حتی در ارتباط با پذیرش رهبری از جانب مسعود رجوی می‌گوید:
«او مدت‌ها در مقابل شعارهایی که جایگاه رهبری‌اش را تثبیت می‌کرد و ضرورت انقلاب و ادامه‌ی کارمان بود مقاومت می‌کرد.»
(سخنرانی مهدی ابریشم‌چی درباره‌ی انقلاب ایدئولوژیک در درون سازمان مجاهدین خلق ایران- ۲۶ تیر ۱۳۶۴ ص ۱۰۳)

مهدی ابریشم‌چی همانقدر که در رابطه با گسترش مقاومت در داخل کشور راست می‌گوید در مورد ایستادگی مسعود رجوی در برابر شعارهایی که جایگاه رهبری‌اش را تثبیت می‌کرد هم راست می‌گوید:

«واقعیت این است که مقاومت گسترش پیدا کرده است. در ابعاد سیاسی و نظامی و در صحنه‌ی داخلی و بین‌المللی و در شهرها و در منطقه، ما این اعتلا و گسترش را به چشم می‌بینیم. روی آوری توده‌ها به نحوی است که ما مجبوریم پیوسته مکانیزم‌های سازماندهی‌مان را ارتقا بدهیم؛ والا عقب می‌افتیم. هر سازماندهی به فاصله بسیار کوتاهی در داخل شهرها کهنه می‌شود. چرا که نیروهای جدید می‌جوشند. هر قدر شتابنده‌تر به سمت قیام قدم بر می‌داریم باز هم می‌بینیم که اشل‌ها را کوچک گرفته‌ایم.» (همان منبع - ص ۹۱)

و یا

«از مدت‌ها قبل ضرورت تأکید روی شعار درود بر رجوی توسط هسته‌ها و تیم‌ها گزارش می‌شد ولی خود مسعود مانعش بود و با این که مسئولین بخش اجتماعی برای پیشبرد و گسترش کارهای اجتماعی بر ضرورت معرفی رهبری از مدت‌ها قبل تأکید داشتند. (سخنرانی مهدی ابریشم‌چی درباره‌ی انقلاب ایدئولوژیک در درون سازمان مجاهدین خلق ایران- ۱۱ خرداد ۱۳۶۴ - ص ۶۷)

این گزارش سراپا دروغ در حالی عنوان شد که مسعود رجوی در جریان «قیام عکس» همه‌ی نیروهای سازمان در داخل کشور را موظف به چسباندن عکس‌هایش به در و دیوار کرده بود. کمال رفعت‌صفایی در این باره می‌نویسد:

«اوایل زمستان ۶۲، در بخش اجتماعی سازمان، مستقر در فرانسه بسیج عمومی اعلام کردند. بسیج عمومی برای پخش عکس‌های مسعود رجوی در سرتاسر ایران. سازمان شرایط حاکم بر جامعه را تحلیل کرده بود! و به این نتیجه رسیده بود که یکی از دلایل افت جنبش تا آنجا که به نیروی محوری آن یعنی سازمان مجاهدین مربوط می‌شود، عدم حضور چهره مسعود رجوی است... طی چند روز عکس‌های مختلف مسعود رجوی روی میز مسئولین قرار گرفت. تعدادی را باز تکتیر کردند. جاذب‌ترین عکس‌ها را که بهتر بتواند مردم را در راستای قیام عمومی و سرنگون کردن رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی، تحت تأثیر قرار دهد و آن‌ها را به حرکت در آورد، انتخاب کردند. سپس عکس‌ها به رویت مسعود رجوی رسید و او نیز فیگور دو عکس و استراتژی پخش آن‌ها را تأیید کرد. پیگیری چاپ عکس‌ها به صورت پشت چسبی، جهت چسباندن به کابین‌های تلفن عمومی و شیشه‌های مکان‌های عمومی در فرانسه را یکی از نهادهای انجام داد. سایر نهادهای هزاران آدرس مردم را به صورت حروف الفبا فهرست کردند و روی پاکت‌ها نوشتند و عکس‌های مسعود به تهران و شهرستان‌ها ارسال شد.»

<http://pezhvakeiran.com/maghaleh-60308.html>

مسعود رجوی همچنین می‌کوشد خود را «قانونگرا» و معتقد به چارچوب‌ها و ضوابط معرفی می‌کند در حالی که مطلقاً این گونه نیست و او هیچ چارچوبی را نمی‌پذیرد و هیچ اصلی را مراعات نمی‌کند. کما این که در رابطه با استعفای آقایان روحانی و قسیم به اسناد محرمانه‌ی شورای ملی مقاومت نیز اشاره می‌کنند که علی‌القاعده تا سرنگونی رژیم بایستی محرمانه تلقی شوند.

وقتی در بهمن ۱۳۶۲ دوران چهارساله رئیس جمهوری بنی‌صدر که با رأی مردم به این سمت انتخاب شده بود تمام شد، مسعود رجوی که می‌رفت با او متارکه سیاسی و با دخترش متارکه‌ی خانوادگی کند در نامه‌ای به وی، مدعی شد که از این پس نمی‌شود او را «رئیس جمهوری» خواند. البته او صحبتی از موقعیت خودش که توسط بنی‌صدر به نخست‌وزیری انتخاب شده بود نکرد.

پس از گذشت ۲۱ سال از انتخاب مریم رجوی به عنوان «رئیس جمهور برگزیده‌ی مقاومت» وی همچنان «رئیس جمهور» است و مسعود رجوی به فکر چاره‌جویی برای «موشکی» که مدعی بود به قلب دشمن رها کرده نیفتاده است. این در حالی است که بسیاری از انتخاب کنندگان مریم رجوی به این پست و رؤسای کمیسیون‌های زنان، قضایی، امور ملیت‌ها، محیط زیست، علوم و پژوهش و نمایندگان این شورا در آمریکا، انگلیس، هلند، سوئد، نه تنها از کرده‌ی خود پشیمان شده‌اند بلکه شورای ملی مقاومت را نیز ترک کرده‌اند. تعدادی هم که مانده‌اند به خاطر ناتوانی از اداره‌ی خود و اتکال‌شان به حقوق‌های دریافتی از سوی مجاهدین و دلایل دیگر است که در حوصله‌ی این بحث نمی‌گنجد. اگر قرار بود تمثیل رجوی روی در واقعیت داشته باشد امروز قطعاً این «موشک» کارایی خود را از دست داده و از جو زمین خارج شده بود.

رجوی نه تنها خود را فراتر از قانون می‌داند و می‌خواهد، بلکه در جریان بحث‌های درونی مجاهدین موسوم به انقلاب ایدئولوژیک تأکید داشت که او «صاحب رنج و خون زندانیان و شهدا» ی مجاهد خلق است. او «صاحب جان و مال» زن و مرد زنده مجاهد است و با انداختن کاستی‌ها و شکست‌ها در هر مقطع، از جمله در عملیات فروغ جاویدان خطاب به مجاهدین خواستار آن بود تا «از همه چیز خود دست شسته و خود را تمام عیار» در اختیار او قرار دهند. او می‌گفت: «من همه اش رو می‌خوام» و از مجاهدین سوال می‌کرد: هستی؟ همه‌اش رو به من می‌دید؟

مسعود رجوی در جریان جنبش ۸۸ با خدعه و نیرنگ مطرح کرد که قصد شرکت در هیچ انتخاباتی را ندارد و در پی کسب قدرت نیست و پس از سرنگونی نظام جمهوری اسلامی تنها قصد چادر زدن در گورستان خاوران و تکمیل آموزش‌های ایدئولوژیک مجاهدین را دارد. در «گزارش ۹۲» این حيله‌ی مسعود رجوی را شکافته و توضیح دادم که هیچ رهبر عقیدتی و هیچ رهبر توتالیتری در «انتخابات» شرکت نمی‌کند و دیدگاه مسعود رجوی راجع به موضوع «صلاحیت» و «انتخابات» را گشوده و هشدار دادم که مطلقاً نایبستی ادعاهای کسی که حتی عشق و عاطفه را در انحصار خود می‌خواهد و خود را مالک جان و نفس پیروانش می‌داند، باور کرد. مردم ایران نایبستی از یک سوراخ چند بار گزیده شوند و به وعده‌های پوچ و تو خالی دل ببندند.

خامنه‌ای پس از رسیدن به رهبری جمهوری اسلامی در «مراسم بیعت ائمه‌ی جمعه» با رهبری گفت:

«آنچه که در خصوص تعیین رهبر واقع شد و بار این مسئولیت بر دوش بنده‌ی کوچک ضعیف حقیر گذاشته شد، برای خود من حتی یک لحظه و یک آن از آنات گذشته‌ی زندگی، متوقع و منتظر نبود. اگر کسی تصور کند که در طول دوران مبارزه و بعداً در طول دوران انقلاب و مسئولیت ریاست فوهی اجرایی، حتی یک لحظه در ذهن خودم خطور میدادم که این مسئولیت به من متوجه خواهد شد، قطعاً اشتباه کرده است. من همیشه خودم را نه فقط از این منصب بسیار خطیر و مهم، بلکه حتی از مناصبی که به مراتب پایین‌تر از این منصب بوده است - مثل ریاست جمهوری و دیگر مسئولیت‌هایی که در طول انقلاب داشتم - کوچکتر می‌دانستم. یک وقتی خدمت امام(ره) این نکته را عرض کردم که گاهی نام من در ردیف بعضی از آقایان آورده می‌شود، در حالی که در ردیف آنها نیستم و من یک آدم کوچک و بسیار معمولی هستم. نه این‌که بخواهم تعارف کنم؛ الان هم همان اعتقاد را دارم. بنابراین، چنین معنایی اصلاً متصور نبود.... من همین الان خودم را یک طلبه‌ی معمولی و بدون برجستگی و امتیازی خاص می‌دانم؛»

<http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=2124>

خامنه‌ای هنگام انتصاب به مقام ولایت فقیه خود را این‌چنین «حقیر» و «خاضع» معرفی می‌کرد و از «نصایح بلیغی» اعضای شورای نگهبان در مراسم بیعت با رهبری تشکر به عمل می‌آورد پس از سوار شدن بر خر مراد کارش به آنجا کشید که حتی نصایح نزدیک‌ترین افراد به خودش همچون رفسنجانی را هم برنمی‌تافت. حال تصور کنید مسعود رجوی که جلوس‌اش به مقام رهبری عقیدتی با پابوسی و دستبوسی اعضای دفتر سیاسی مجاهدین همراه بوده چه سقفی از خودخواهی و کبر و غرور و نخوت را در صورت دستیابی به قدرت خواهد زد؟

مسعود رجوی در جریان مراسم «رقص رهایی»، «حوض شورای رهبری» و «معراج جمعی» که گزارش‌های آن منتشر شده و سعید جمالی یکی از اعضای سابق کمیته مرکزی مجاهدین و از «فرماندهان عملیاتی تهران» در موردشان می‌گوید «تمامی آنها را خوانده‌ام و به یقین رسیده‌ام که آنها دقیق و درست هستند.» به همین ترتیب عمل می‌کرد.

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-56593.html>

سعید جمالی که در نوشته‌ی خود، از مسعود رجوی با نام «شازده» یاد می‌کند، تأکید دارد که رجوی ابتدا موضوع را آهسته آهسته در تشکیلات جا می‌اندازد.

«در طی همه این سالان بارها و بارها، شازده تأکید کرده بود که همه زنان در حریم او هستند، همه زنان باید که طلاق گرفته و بخاطر ممانعت از "بازگشت" به ازدواج او در آیند، همه برادران باید که برای جلوگیری از "دست انداختن" به "عفریته" سابق، آنان را همسران رهبری ببینند.»

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-56593.html>

و سپس در مراسم «رقص رهایی»، این مریم رجوی بود که با مطرح کردن لزوم از سر گذراندن «بند پیوند با رهبری»، زنان عضو شورای رهبری مجاهدین را آماده‌ی ازدواج با رهبر عقیدتی کرده و به آنها تفهیم می‌کرد زنی که به عضویت شورای رهبری مجاهدین می‌رسد در واقع در «عقد» مسعود رجوی است. در مراسم خواندن خطبه‌ی عقد، به گونه‌ای عمل می‌کردند که گویا مسعود رجوی با اکراه و اجبار وارد می‌شود. مریم رجوی به عنوان کارگزار مسعود رجوی در همین نقطه هم بر سر زنان عضو شورای رهبری منت می‌گذاشت. گویا عقدی که بین آنها و مسعود رجوی بسته می‌شد به خاطر حل‌کردن تضاد و مسئله از آنها صورت می‌گرفت و مسعود رجوی فداکاری می‌کرد و با این کارش ذهن آنها را روی هر مرد دیگری می‌بست!

جا انداختن انقلاب ایدئولوژیک از طریق «نمایش‌های روحی»

مسعود رجوی بیش از هرچیز به صحنه‌سازی و نمایش معتقد است و خود نقش‌های گوناگونی را در آن واحد بازی می‌کند. او حساس‌ترین و سرنوشت‌سازترین تصمیمات را نیز در نمایش‌هایی که از پیش تمامی صحنه‌های آن برنامه‌ریزی شده است به اطلاع عموم می‌رساند و یا موافقت مجاهدین و هواداران‌شان را کسب می‌کند. او با صرف انرژی بسیار و برگزاری صدها جلسه‌ی نمایشی موفق به جاانداختن «انقلاب ایدئولوژیک» در پیکره‌ی مجاهدین شد. دیری‌نگذشت که اداره‌کنندگان این نمایش‌ها خود به قربانیان آن تبدیل شدند.

زنده یاد کمال رفعت‌صفایی در مورد نمایش‌هایی که تحت عنوان «اقرار معاصی»، با کارگردانی اعضای دفتر سیاسی منصوب از طرف مسعود رجوی در عراق برگزار شد نکات قابل توجهی را باز می‌شکافد. او در تاریخ ۱۴

خرداد ۱۳۶۴ در نمایشی که در کرکوک برگزار شد شرکت می‌کند. در این نمایش، محمد حیاتی، حسن مهرابی و احمد حنیف‌نژاد نقش‌های اصلی را به عهده داشتند.

در شروع نمایش، حسن مهرابی عضو دفتر سیاسی و یکی از کادرهای ایدئولوژیک مجاهدین می‌گوید:

«مسعود اعلام کرده است که در پروسه‌ی قبل از انقلاب ایدئولوژیک از مریم خوشش آمده، در نتیجه او را بالا کشیده و به مقام همدردی و سپس جایگاه رهبری ایدئولوژیک سازمان رسانده با او ازدواج کند. طبق اعتراف او همدردی و مسائلی از این قبیل بهانه‌ای بوده است برای ازدواج با مریم... از نظر من و تعدادی دیگر از اعضای دفتر سیاسی، اعتراف رهبری به گناهی که مرتکب شده نه تنها صلاحیت ایدئولوژیک او را خدشه دار نمی‌کند، بلکه او را به مراتب در جایگاه بالاتری قرار می‌دهد. از نظر ما تنها آن رهبری گناه کند و به گناهش اعتراف کند، از صلاحیت قرار گرفتن در جایگاه رهبری یک سازمان و انقلاب برخوردار است.»

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-60778.html>

سپس نمایش به این صورت ادامه پیدا می‌کند که بر سر برخورد با مسعود رجوی بین دفتر سیاسی و رهبری سازمان شکاف ایجاد شده است. در این نمایشنامه حسن مهرابی نقش موافق مسعود رجوی و محمد حیاتی نقش رهبر مخالفان را بازی می‌کنند. احمد حنیف‌نژاد طبق آرایش در نظر گرفته شده جزو مخالفان محسوب می‌شود اما کمتر وارد بحث می‌شود.

پس از اعلام این موضوع از زبان مسعود رجوی که در واقع دست پیش گرفته بودند که پس نخورند، محمد حیاتی در نقش رهبر مخالفان در دفتر سیاسی می‌گوید:

«... حتماً خیلی از شماها مسعود را تأیید خواهید کرد، اما از نظر ما این عمل مسعود، سوء استفاده از جایگاه و موقعیت رهبری است. کسی که چنین کاری می‌کند، دیگر واجد صلاحیت رهبری، آنهم رهبری ایدئولوژیک سازمان نیست.»

حسن مهرابی در نقش موافق مسعود رجوی می‌گوید:

«این‌ها اراجیف به هم می‌بافند. اولاً این عمل رهبری، یک گناه فردی است و گناه ایدئولوژیک و تشکیلاتی نیست. ثانیاً در رأس، یعنی در نقطه‌ی رهبری ایدئولوژیک و تشکیلاتی نیست. ثانیاً در رأس، یعنی در نقطه‌ی رهبری ایدئولوژیک یک سازمان، مسائل و قانونمندی‌ها در مقایسه با سطح و هر نقطه‌ی دیگر سازمان کاملاً متفاوت است. گناه فردی رهبر ایدئولوژیک هم به خودش و خدای خودش مربوط است. می‌دانید، در ایدئولوژی ما گناهان طبقه بندی می‌شوند. ما گناهان فردی داریم و گناهان ایدئولوژیک. مثلاً یکی از نفرات سازمان یک روز نمازش را نمی‌خواند، این یک گناه فردی است. اما مثلاً یکی به مسئولش دروغ بگوید، این یک گناه ایدئولوژیک است. چون دروغ گفتن به منافع جمعی ضربه وارد می‌کند. وانگهی این بار که در طول تاریخ پیدایش تمام رهبران انقلاب‌ها، این نخستین بار است که رهبری می‌آید و روی تقدس خودش پا می‌گذارد و به گناهش اعتراف می‌کند. مسلماً این اعتراف به گناه، نه تنها او را در اذهان، زیر علامت سؤال نمی‌برد، بلکه او را بالا و بالاتر می‌برد. حُب (خطاب به جمع) حالا شما موضع خود را بگوئید. یا به طرف من می‌آئید که نماینده مسعود و مریم هستم و یا این‌ها را انتخاب می‌کنید و سرنوشت‌تان را با سرنوشت تیره و تار این‌ها گره می‌زنید. ولی مطمئن باشید همه این‌ها در برابر رهبری هیچ کاری نمی‌توانند بکنند.»

مسعود رجوی دموکراسی درون سازمانی و بحث و جدل حول موضعی با این درجه از اهمیت را که به قول خودش نه تنها آینده ایران و سازمان را رقم می‌زند بلکه راهگشای تاریخ و بشریت می‌شود نیز با نمایش پیش می‌برد.

اعضای دفتر سیاسی مجاهدین عاقبت میکروفون را به شرکت کنندگان در جمع می‌سپارند و آن‌ها نظرات‌شان را اعلام می‌کنند و به بحث و جدل با اعضای دفتر سیاسی می‌پردازند.

در این نمایش اعضای دفتر سیاسی سعی داشتند اعضای را که موضع بینابینی داشتند به طرف یکی از دو قطب کشیده و متناسب با موقعیت فرد در سازمان و میزان مخالفت‌اش با او برخورد کنند. سرانجام پس از سه ساعت بحث و جدل صوری، پرده‌ی ماقبل آخر را که ضروری‌ترین و حیاتی‌ترین بخش «انقلاب ایدئولوژیک» است و همه‌ی این خیمه‌شب‌بازی‌ها برای جانداختن آن برنامه‌ریزی شده بود نمایش می‌دهند.

حسن مهرابی، عضو دفتر سیاسی و نماینده‌ی مسعود رجوی در نشست «اقرار معاصی» اطلاعیه‌ای درون تشکیلاتی را که توسط دفتر سیاسی تهیه شده با این مضمون برای حاضران می‌خواند:

«ما اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران که با آگاهی و اختیار کامل رهبری ایدئولوژیک خود مسعود و مریم را برگزیده ایم، صلاحیت انقلابی آنان را که در یک پروسه مبارزه و بویژه در انقلاب کبیر ایدئولوژیک به اثبات رسیده

است، تأیید می‌کنیم و تا فراسوی جان با آنان پیمان می‌بندیم و اعلام می‌کنیم که آماده‌ایم تا مخالفان او را در هر سطح و موضع تشکیلاتی اعم از دفتر سیاسی یا مرکزیت قرار داشته باشد اعدام کنیم.»

با توسل به همین اطلاعیه بود که مسعود رجوی چند ماه بعد به سادگی حکم اعدام علی زرکش جانشین خود را از دفتر سیاسی و کمیته مرکزی گرفت. قبل از پایان نخستین جلسه نمایش «اقرار معاصی» افرادی از دفتر سیاسی که نقش مخالف مسعود رجوی را بازی می‌کردند، به سبک تاترهای روحوضی می‌گویند:

«ما هم هم طی این مدت که شما، مسعود را تأیید می‌کردید فکر کردیم (!) و تحت تأثیر شور و علاقه‌ی انقلابی و توحیدی شما، به رهبری پیوستیم.»

در هر حال سرنوشت مخالفان فرضی، حتی در یک نمایش چند ساعته جز این نبود که برای حفظ بقای مبارزاتی خود به زیر چتر ایدئولوژیک مسعود رجوی پناه بگیرند.

در آغاز بخش دوم نشست اقرار معاصی، محمد حیاتی می‌گوید:

«خُب موضوع شکاف در دفتر سیاسی سازمان، فقط یک نمایش بود. ما بنا به دستور مسعود این نمایش را برگزار کردیم تا شما بتوانید در جریان یک گزینش واقعی، رهبر ایدئولوژیک را انتخاب کنید.»

آیا در تاریخ احزاب و سازمان‌های مدرن مشابه چنین نمایش‌هایی دیده شده است؟

بعد از پایان نمایش، محمد حیاتی، یکی یکی نام افراد را سوال کرده و از هر کدام رده تشکیلاتی شان را می‌پرسد و در همان جلسه، طی چند دقیقه هر کدام چند رده‌ی ارتقاء می‌یابند!

صحنه‌های فاجعه‌آمیز دیگری نیز به منظور تشخیص و درمان «امراض ایدئولوژیک» در پاریس و عراق برگزار می‌شوند. کاشف «انقلاب ایدئولوژیک»، دواي امراض پنجگانه‌ی ایدئولوژیک از جمله «خود امامی»، «وابستگی»، «دوگانگی»، «روشنفکری» و «تنزه طلبی» را سلی زدن به یک‌دیگر، بوسیدن پای مسئولان و یا تحت مسئولان، اعتراف و اقرار علیه خود و ... تشخیص داده بود.

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-60934.html>

چیزی نمی‌گذرد که حسن مهرابی از مجاهدین جدا می‌شود و در پاریس به زندگی شخصی خود می‌پردازد و محمد حیاتی و احمد حنیف‌نژاد و دیگر اعضای دفتر سیاسی و مرکزیت مجاهدین در نشست‌های درونی با انواع و اقسام تحقیرها روبرو شده و به رده‌های پایین تشکیلاتی پرتاب می‌شوند. وقتی در مورد حسن مهرابی از ابوالقاسم (محسن) رضایی یکی از مسئولان مجاهدین و شورای ملی مقاومت پرسیدم گفت: «هیچی، شورت می‌پوشد و در پاریس شلنگ تخته می‌اندازد.» و سپس به این که «راننده تاکسی» است اشاره کرد.

مسعود رجوی خواسته‌هایش را غالباً به شکل غیرمستقیم پیش می‌برد. وی تا هنگامی که «دفتر سیاسی» بود از طریق این ارگان و بعدها از طریق مریم رجوی و «شورای رهبری» متشکل از زنان، تمیئاتش را پیش می‌برد.

وی آنچه را که در سر داشت به «دفتر سیاسی» یا «شورای رهبری» ابلاغ می‌کرد و طریقه‌ی جانداختن آن را آموزش می‌داد و از طریق آنها خواسته‌هایش را تا پایین‌ترین لایه‌های تشکیلاتی و انجمن‌های هواداران مجاهدین پیش می‌برد.

«تبریک» گفتن به «مسعود و مریم» به مناسبت «ازدواج» و نوشتن مقالات رونویسی شده یکی از مواردی بود که حتی چارچوب‌های آن از بالا آموزش داده می‌شد. چنانچه به سیل تبریکاتی که به مناسبت ازدواج «مسعود و مریم» در نشریه‌ی مجاهد انتشار می‌یافت رجوع شود به سادگی متوجه این روند خواهیم شد. بسیاری از کسانی که تبریکاتشان آذین بخش صفحات نشریه مجاهد شد در سال‌های بعد از مجاهدین جدا شدند و اکثریت مطلق آن‌هایی که خود را باز یافته و سرشار از انگیزه و انرژی و ... معرفی می‌کردند، با تحقیر شخصیتی مواجه شده و مواضع تشکیلاتی‌شان را از دست داده و با خواری و خفت روبرو شدند.

اکثر شاعرانی که در وصف انقلاب ایدئولوژیک شعر و ترانه سرودند از جمله کمال رفعت‌صفایی، اسماعیل وفا یغمایی، محمدعلی اصفهانی (الف- م، موج)، مجتبی میرمیران (م- بارون) و ... به صف مخالفان آن پیوستند و همگی لقب «مزدور» و «خائن» و ... دریافت کردند.

کمال رفعت‌صفایی در مورد چگونگی «آموزش غیرمستقیم تبریک‌گویی» می‌نویسد:

«در حین مطالعه‌ی اطلاعاتی انقلاب ایدئولوژیک، ابوالفضل امشاسپند، عضو مرکزیت سازمان (این فرد بعدها در سال ۶۵ در عراق خلع رده شد و در آستانه تبعید به اردوگاه، از طریق بوسیدن پای محمد حیاتی، گناهانش را بخشیدند و در آخرین عملیات ارتش ایدئولوژیک رجوی از پای در آمد.) به افراد پایگاه جلال زاده گفت: "حُب تبریک می‌گوئید یا نه؟" در پاسخ او دو نفر از معاونین مرکزیت سازمان که قبلاً در نشست اورسورواز، معروف به نشست "شفقه شدن دفتر سیاسی" شرکت کرده بودند، طبق برنامه‌ای از پیش طرح‌ریزی شده برای اینکه به افراد سازمان بیاموزند که چطور باید موضع بگیرند به نوبت گفتند که: "از صمیم قلب و با تمام وجودمان، این ازدواج تاریخی را به مسعود و مریم تبریک می‌گوئیم، واقعاً باید قدر و ارزش این رهبری را درک کرد، ما تا به حال عظمت این رهبری را خوب نشناخته بودیم. هرکس که تبریک نکوید معلوم است که خودش ناخالصی‌های بورژوازی و طبقاتی دارد و باید برود و مشکل خودش را پیدا کند...»

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-60433.html>

روایت کمال رفعت‌صفایی از انقلاب ایدئولوژیک بازگویی بخش مهمی از «تاریخ پنهان» مجاهدین است. تاریخی که متأسفانه به علت سکوت غیرمسئولانه‌ی و غیرقابل توجیه مسئولان مجاهدین که از این سازمان جدا شده‌اند همچنان بخش‌های زیادی از آن «پنهان» و ناگفته مانده است. انتشار این روایت نه تنها از مسئولیت کادرهای جداشده‌ی مجاهدین نمی‌کاهد بلکه ضرورت بازگویی حقایق را بیش از پیش متذکر می‌شود.

ضرورت مبارزه، یا نیاز مسعود رجوی

متأسفانه همه‌ی آن چیزی که به مسعود رجوی ربط پیدا می‌کند به گونه‌ای «ضرورت» نام می‌گیرد. امروز حتی دوران «غیبت» او نیز «ضرورت» این مرحله از انقلاب و مبارزه معرفی می‌شود. کما این که پیشتر ازدواج‌های او نیز «ضرورت» نام می‌گرفتند و یا خروج او از کشور و رحل اقامت در پاریس ضمن آن که «پرواز تاریخساز» نام می‌گرفت «ضرورت» هم خوانده می‌شد.

تا روزی که وی در پاریس زندگی می‌کرد از آن به عنوان «اقامتگاه رهبر انقلاب نوین مردم ایران» و «قلب تپنده انقلاب ایران» یاد می‌شد و هنگامی که وی «به جوار خاک میهن» عزیمت کرد پاریس «گذرگاه ولگردان سیاسی» خوانده شد و عراق قلب تپنده‌ی انقلاب، تا زمانی که مجاهدین در «اشرف» بودند، این محل کانون استراتژیک نبرد خوانده می‌شد به محض آن که مجبور به ترک این محل شدند، مسعود رجوی وعده داد که صد و هزار «اشرف» خواهد ساخت. اگر امروز مجاهدین مجبور به پراکنده شدن در دنیا شوند، دوباره کنار رود سن و راین و تایمز و ... «کانون‌های انقلاب» خوانده خواهند شد.

برای بررسی امر «ضرورت»، به یکی از موارد اعلام شده که بر اساس آن مریم عضدانلو از همسرش جدا شد و به عقد مسعود رجوی در آمد و این وصلت سرآغاز «انقلاب ایدئولوژیک» خوانده شد و ارتباط آن با شرایط امروز اشاره می‌کنم.

مهدی ابریشم چی در توجیه طلاق از مریم عضدانلو و ازدواج او با مسعود رجوی می‌گوید:

«فردا ممکن است امری برای انقلاب پیش بیاید که مثلاً یک درصد مریم نمی‌تواند در حل آن حضور داشته باشد و مسعود باید به تنهایی و یا با سایر معاونینش آن را حل کند. چرا که مریم مشروط است به شوهرش. اگر اینطور می‌شد، مریم پرت می‌افتاد و نمی‌توانست در حل تمام مسائل انقلاب حضور داشته باشد و موضعش از محتوا خالی می‌شد. ولی لازمه وحدت مریم با مسئولیتش این است که مطلقاً هیچ مسئله‌ای در انقلاب نباید بدون حضور او حل و فصل بشود. والا همدیگی، فرمالیزم ایدئولوژیک خواهد بود.»

(سخنرانی ۱۱ خرداد ۱۳۶۴ مهدی ابریشم‌چی درباره‌ی انقلاب ایدئولوژیک ص ۴۵)

بیش از یازده سال است که مسعود و مریم رجوی از هم دور افتاده‌اند. نمی‌دانم کدام یک «پرت افتاده‌اند». اما می‌دانم که هر دو قطعاً در تصمیم‌گیری راجع به «امری که برای انقلاب پیش» می‌آید نمی‌توانند شرکت داشته باشند و مریم و مسعود رجوی «باید به تنهایی و یا با سایر معاونینشان آن را حل کنند.» تازه یکی این سر دنیا و آن یکی آن سر دنیا در خفا است. در دهه‌ی ۷۰ هم این دو به مدت سه سال از همه دور افتاده بودند. امروز مسائل بسیاری در «انقلاب»، «بدون حضور» یکی از این دو «حل و فصل» می‌شود. چرا این الگو سابقاً نمی‌توانست اجرا شود؟ از نظر من پاسخ مشخص است. آن موقع هدف مسعود رجوی که به تازگی از فیروزه بنی‌صدر جدا شده بود و استراتژی سیاسی و نظامی‌اش شکست خورده بود در اختیار گرفتن تمام و کمال اهرم‌های تشکیلاتی و ازدواج با مریم عضدانلو که ریاست دفترش را به عهده داشت بود. این دو مقوله دلایل

اصلی طلاق مریم عضدانلو و ازدواج او با مسعود رجوی بود اما به آن لباس «انقلاب» و «ایدئولوژی» و «ضرورت» پوشاندند.

در این رابطه آنقدر سراسیمه عمل کردند که نماندند تا مراسم ازدواج رسمی صورت گیرد و بعد اسم مریم عضدانلو را تغییر دهند. در حالی که ازدواج این دو نفر در ۳۰ خرداد ۱۳۶۴ صورت گرفت اما مریم عضدانلو از اسفند ۶۳ خود را «مریم رجوی» معرفی می‌کرد و با این نام امضا می‌کرد و پیام می‌داد.

نکته‌ای که خیلی‌ها از آن غافل ماندند این بود که مسعود رجوی می‌کوشید در رهبری مجاهدین یک رجوی دیگر را شریک کند. یکی از دلایل تغییر نام بلافاصله، همین نکته بود. او دچار نارسایی‌سیسم شدید است و جز خود کسی را نمی‌بیند به همین دلیل است که سمبل قتل‌عام شدگان ۶۷ را نیز منیره رجوی تعیین می‌کند و اگر چاره داشت و امکان‌پذیر می‌دید نام سازمان مجاهدین را نیز به «رجوی» تغییر می‌داد چنانچه در عراق افراد وابسته به این سازمان را «جماعت رجوی» می‌نامیدند.

<http://kamnameh2.blogspot.fr/2014/06/narcissism-narcissism-narcissus.html>

در ارتباط با «فرمالیزم ایدئولوژیک» هم بایستی بگویم که مریم رجوی از مهرماه ۱۳۶۸ حتی به لحاظ شکلی نیز جایگاه خود را به عنوان «رهبر عقیدتی» از دست داد تا «همردیفی فرمالیزم ایدئولوژیک» او هم برای همیشه حل و فصل شود. او در این تاریخ به مسئول اولی سازمان مجاهدین که پستی اجرایی بود اکتفا کرد و مسعود رجوی به تنهایی رهبر عقیدتی مجاهدین شد و شعار «مسعود، مریم، رهبران خلق ما» و «مسعود و مریم رهبران عقیدتی مجاهدین» برای همیشه به کناری نهاده شد. و مسعود رجوی مانند بسیاری از مستبدان تاریخ نشان داد که مطلقاً شریکی را برای قدرت خود به رسمیت نمی‌شناسد حتی اگر شریکی «فرمالیستی» در حد همسرش باشد. همسری که به صراحت می‌گوید: مسعود رجوی معبود، مراد و تنها تکیه‌گاهش است و به مجاهدین توصیه می‌کند هنر مجاهد خلق اینست که تمایلات مسعود رجوی را دریابد و آن‌ها را برآورده کند.

نقش تعیین‌کننده‌ی شخصیت رهبران سیاسی و نیروهای تحت امرشان در هدایت جامعه

اگر در «گزارش ۹۲» خود را «منتقد» مجاهدین معرفی کردم به این معنا و مفهوم نیست که به چهارچوب‌های این سازمان باور دارم و یا این سازمان را نقدپذیر می‌شناسم.

من با مسامحه خود را «منتقد» معرفی کردم. هرچند «منتقد» بودن در تضاد با «مخالف» بودن نیست. دشمن من رژیم جمهوری اسلامی است و نه مجاهدین. نوک حمله‌ی من به رژیم است و نه مجاهدین. چرا که رژیم در قدرت است و مجاهدین نه. دشمنی با سازمانی که در قدرت نیست و توانش نیز رو به افول و نقصان می‌رود اشتباه است.

مجاهدین تا پیش از تغییر رژیم، حداکثر می‌توانند حقوق چند هزار نفر را پایمال کنند اما رژیم حاکم بر کشور، ده‌ها میلیون نفر را از هستی ساقط می‌کند.

اگر چه جایگاه و قدرتی که در اختیار رهبران سیاسی قرار می‌گیرد و کنترلی که بر قدرت صورت می‌گیرد در سمت‌گیری اوضاع در یک کشور نقش پایه‌ای و اساسی دارد اما شخصیت رهبران سیاسی نیز نقش تعیین‌کننده‌ای در روند اوضاع در یک کشور دارد.

اگر به جای نلسون ماندلا یکی دیگر از رهبران «کنگره ملی آفریقا» هدایت این کشور در دوران گذار را به عهده می‌گرفت قطعاً آفریقای جنوبی در موقعیتی که امروز به سر می‌برد نبود. همین موقعیت نزدیک به یک دهه قبل از ماندلا در اختیار رابرت موباه قرار گرفت و او با فرصت‌سوزی نه تنها زیمبابوه را با قطعی، فقر روزافزون، کاهش رفاه اقتصادی و تورم بیسابقه مواجه کرد بلکه نام خود را نیز به عنوان یکی از دیکتاتورهای بدنام به ثبت تاریخ رساند. در حالیکه شخصیت ماندلا باعث شد دشمنانش نیز او را ستایش کنند و بزرگترین رهبران جهان در مراسم تدفین او شرکت کنند.

در ایران نیز فرصتی تاریخی و بی‌نظیر برای خمینی مهیا شده بود که به شخصیتی آرمانی و محبوب در سطح جهان تبدیل شود. اما او نیز نه تنها کشور را به ورطه‌ی سقوط و نابودی کشاند بلکه به عنوان یکی از بزرگترین جنایتکاران علیه بشریت شناخته شد. قطعاً اگر به جای خمینی حتی در درون سیستم مذهبی فرد معتدل‌تری همچون آیت‌الله منتظری به رهبری می‌رسید، مسیری که کشور طی کرد احتمالاً متفاوت بود.

از خلال تجربیات به دست آمده در دیگر جنبش‌ها و همچنین کشور خودمان و با توجه به آموزه‌های روانشناسی و رفتاری که مسعود رجوی هنگام اداره‌ی «اقلیم اشرف» در عراق از خود نشان داده، می‌توان حدس زد که حضور فرضی او در آینده‌ی سیاسی کشور چه خطراتی برای جامعه ایران در پی دارد.

مسعود رجوی به مدت ۲۶ سال در میان مجاهدین تبلیغ کرده است که بالاترین «حق»، «حق رهبری» است که توسط خمینی از وی «غصب» شد. او می‌گوید چنانچه این حق «غصب» نشده بود امروز ایران «زیباترین وطن»

بود. اما در ورای ادعاها، بایستی دید آنجایی که این رهبری از «حق» اداره‌ی جامعه برخوردار شده چه کارنامه‌ای از خود به جا گذاشته است.

نظر من این نیست چنانچه در سال ۵۷ مجاهدین به قدرت می‌رسیدند وضعیت کشور ما بدتر از امروز بود. از نظر من نه تنها مجاهدین بلکه هریک از دیگر گروه‌های سیاسی از مائوئیست‌ها گرفته تا حزب توده، از جبهه ملی گرفته تا نهضت‌آزادی و پان‌ایرانیست‌ها و هر نیروی سیاسی دیگر ایرانی به قدرت می‌رسید وضعیت جامعه‌ی ایران به فضاقت امروز نمی‌بود.

اما با توجه به ضرباتی که جامعه‌ی ما از انتخاب غلط خمینی متحمل شد و آثار زیانبار خسارت‌های آن و تغییر و تحولات روانی که در شخصیت مسئولان سازمان‌های سیاسی در طول این ۲۶ سال پیش آمده نیاز است تا روانشناسی فردی و شخصیت رهبران مخالف نظام را مورد بررسی قرار گیرد.

بسیاری از پادشاهان و قدرتمداران در کشور ما در ابتدای به قدرت رسیدن تا حدودی اهل مدارا و تساهل و تسامح بودند، محمدرضا شاه یکی از آنها بود. دوران حکومت وی در دهه‌ی ۲۰ را نمی‌توان با دوره‌های دیگر حکومت وی مقایسه کرد. هرچه جلوتر می‌آییم وضعیت پیچیده‌تر و بغرنج‌تر می‌شود. نادرشاه پس از سال‌ها حکومت به چنان روان‌پریشی دچار شد که حتی فرزندانش را کور کرد.

این در حالی است که کارنامه‌ی مسعود رجوی پیش از رسیدن به قدرت فاجعه‌بار است. اعضای مجاهدین که گل‌های سرسید نسل تکرارناپذیر برآمده از انقلاب ضدسلطنتی بودند نمونه‌های مشخص محصولات او هستند که «گوهران بی‌بدیل» نام گرفته‌اند.

کافیست نگاه روان‌شناسانه‌ای به کارآکنر اعضای مجاهدین (پس از انقلاب ایدئولوژیک) چه آنهایی که همچنان در روابط مجاهدین هستند و چه آنهایی که جدا شده‌اند بکنید تا متوجه‌ی آسیب‌های روانی شدید این افراد شوید.

نگاهی اجمالی به مقالات منتشر شده از سوی مسئولان مجاهدین با نام‌های مستعار در «پاسخ» به «گزارش ۹۲» و دیگر منتقدان مجاهدین به خوبی بیانگر وضعیت روحی و روانی و شخصیت و منش این افراد است.

آنها در جامعه‌ی بسته و سنتی «اشرف» و در روابط به شدت تحقیرکننده‌ی شخصیت انسانی مجاهدین، رشد کرده‌اند. به مدت سه دهه مظاهر تمدن و پیشرفت را از نزدیک ندیده و از آن برخوردار نبوده‌اند. آثار ارزنده‌ی روشنفکران مطرح غرب را مطالعه نکرده‌اند. نه به سینما رفته‌اند و نه به تئاتر، در جشنواره‌ها و محافل علمی، فرهنگی، اجتماعی، هنری شرکت نداشته‌اند. در هیچ جمع خانوادگی حضور نداشته‌اند و با مشکلات زندگی عادی آشنا نیستند و یا آن را به دست فراموشی سپرده‌اند. حتی در یک رابطه‌ی ساده‌ی زن و مرد و جنس مخالف نبوده‌اند. بیش از دو دهه زندانبان خود بوده‌اند. زندانبانی که حتی افکار و احساسات خود را نیز کنترل و گزارش می‌کرد.

آنها به دلایل مختلف دچار عقده‌های روانی شدیدی هستند. تحقیر و آزار و اذیت در اشرف از آنها انسان‌هایی خشن و نابردبار ساخته است. آنها با اصول آموزشی و پرورشی صحیحی رشد نکرده‌اند. قادر به تنظیم رابطه‌ی درست و منطقی با پیرامون خود نیستند. فرهنگ گفتاری‌شان متفاوت از فرهنگ جامعه است.

علاوه بر این‌ها در روابط درونی مجاهدین «جلوگیری از امیال جنسی» به عنوان کاتالیزور به «ابتدال شر» و سقوط شخصیتی افراد مدد رسانده و هرچه که می‌گذرد بر کیفیت آن نیز افزوده می‌شود.

ویلهم رایس که سال‌ها در زمینه‌ی سرکوب امیال جنسی و نتایج آن تحقیق کرده می‌گوید:

«جلوگیری از امیال جنسی و روش‌هایی که در این روند به کار گرفته می‌شود، نه تنها ارتجاع سیاسی را تقویت و فرد را میان توده‌ها منفعل و غیرسیاسی می‌کند؛ که یک نیروی ثانوی را در ساختار انسان به وجود می‌آورد؛ یک علاقمندی کاذب که به طور فعال از نظم سیستم قدرترگرا حمایت می‌کند. زمانی که از تمایلات جنسی - که دستیابی به لذت طبیعی را میسر می‌کند- بر مبنای فرایند سرکوب جنسی جلوگیری به عمل می‌آید؛ آنچه که اتفاق می‌افتد، جستجو جهت یافتن انواع مختلف لذت‌های جانشین است. بدین ترتیب، تهاجم طبیعی به سادیسم درنده‌خو بدل می‌شود، که یک بخش اساسی زیربنای روانشناسی توده‌ای در جنگ‌های امپریالیستی را تشکیل می‌دهد.»

(روانشناسی توده‌ای فاشیسم، مترجم علی لاله چینی، چاپ اول، بهار ۱۳۷۲، انتشارات باران، سوئد، ص ۴۴)

از دوران زندان زمان شاه مطالعه‌ی کتاب‌های روان‌شناسی موردعلاقه‌ی مسعود رجوی بود. خیلی بعید است این کتاب را نخوانده باشد و به موضوع آن مسلط نباشد. تلاش او برای نفی و سرکوب امیال جنسی مجاهدین هدفمند است. او می‌خواهد انسان‌هایی با «سادیسم درنده‌خو» تولید کند. او می‌کوشد یک «ایدئولوژی فاشیستی» را در قالب «انقلاب ایدئولوژیک» تئوریزه کند.

ویلهم رایس به دنبال بررسی‌ها و تحقیقاتش به این نتیجه رسید:

«همانطوری که خورشید منبع انرژی است در وجود هر انسان نیز یک نوع انرژی به اسم انرژی زندگی وجود دارد. اگر این انرژی بصورت طبیعی خود از طریق امیال جنسی بروز نماید به وظیفه‌ی اصلی خود به عنوان

یک انرژی لذت بخش و شادی آفرین عمل می‌نماید. در حالیکه سرکوب آن یا هر گونه تلاشی در جلوگیری از بروز آن به ویژه در دوران کودکی دقیقاً در جهت مخالف آن عمل نموده و به ایجاد و تقویت نیروی تخریبی در وجود انسان منجر خواهد شد. نیروی تخریبی فوق امکان بروز خود را از طریق ایجاد بیماری‌های جسمانی و روانی و سوق انسان به سوی میل به نابودی می‌یابد. این کشش به سوی ویرانگری می‌تواند در قالب مکاتب و ایدئولوژی‌های گوناگون زمینه‌ی عمل پیدا کند. فاشیسم، نژادپرستی و ناسیونالیسم راست افراطی از طریق به حرکت درآوردن این نیروی مخرب که از سرکوب امیال طبیعی انسان‌ها بر می‌خیزد، سرچشمه می‌گیرد.»

(مقدمه مترجم کتاب گوش کن، آدمک! نوشته‌ی ویلهلم رایش، ترجمه دکتر حسین آقاییاری انتشارات نوید، آلمان غربی، آذرماه ۱۳۶۵ صص ۱۲ و ۱۳)

نظرات علمی ویلهلم رایش، به سفارش وزارت اطلاعات برعلیه مجاهدین تهیه نشده است. او هشت سال قبل از تأسیس سازمان مجاهدین در زندان آمریکا درگذشت. با مطالعه‌ی نظرات او متوجه می‌شوید که سرکوب امیال جنسی در مجاهدین چگونه «انرژی زندگی» در انسان‌ها را به «نیروی تخریبی» تبدیل کرده است.

وی همچنین می‌گوید:

«اخلاقیات جنسی میل به آزادی را فرو می‌نشانند. نیروهایی که با منافع سیستم قدرتگرا موافقت دارند، توان و انرژی‌شان را از تمایلات جنسی سرکوب شده، می‌گیرند. ... سرکوب امیال جنسی ساختار انسانی را که در محرومیت اقتصادی قرار دارد، تغییر می‌دهد و این تغییر به گونه‌ای است که او بر خلاف علاقمندی‌های مادی‌اش عمل می‌کند، احساس می‌کند و می‌اندیشد. «(روانشناسی توده‌ای فاشیسم، ص ۴۵)

فصل ششم- «خیانت» چیست و «خیانتکار» کیست

برای تبیین موضوع «خیانت» از تعریف مسعود رجوی در این رابطه کمک می‌گیرم. او در مورد خیانت می‌گوید:

«خیانت نقض آگاهانه‌ی تعهدات ما، نسبت به یک شی است...» (آموزش و تشریح اطلاعاتی تعیین مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران در برابر جریان اپورتونیستی چپ‌نما ص ۲۷)

رجوی، بزرگترین «خیانت» خمینی را به درستی «ضربه به اعتماد» مردم می‌داند. چیزی که در مورد خود وی نیز صادق است. او به نسل برآمده از انقلاب ضدسلطنتی و آمال و آرزوهای آنان خیانت کرد. به کسانی که با یاد او و با نام سازمان مجاهدین و برای آزادی و عدالت اجتماعی به جوخه‌های مرگ می‌رفتند خیانت کرد. او با راه‌اندازی زندان و شکنجه‌گاه در «فرارگاه اشرف»، به نام و خاطره‌ی اشرف ربیعی که برای ایجاد یک دنیای بهتر و جهانی عاری از شکنجه و زندان مبارزه کرد و جان داد نیز خیانت کرد. او با تبدیل «فرارگاه اشرف» به محلی برای تحقیر و توهین به انسان، به آرمان‌والای اشرف ربیعی و همه‌ی آن‌هایی که در نبرد با استبداد مذهبی به خاک افتادند خیانت کرد. او با تبدیل انسان‌های مبارز به «شکنجه‌گر» و زندانبان رفقاییشان، به «انسانیت»، خیانت کرد.

او به صراحت گفته بود «حتی پوسیده‌ترین و ضدخلقی‌ترین سیستم‌ها هم نمی‌توانند» اعمال شکنجه را «افتخاری» برای خود محسوب کنند و خود در «خفای کامل» به آن دست زد:

«در دوران ما به دلیل رشد و تکامل جامعه‌ی بشری و آگاهی خلق‌ها، ابعاد ضدانسانی مساله‌ی شکنجه به قدری عریان و آشکار است که حتی پوسیده‌ترین و ضدخلقی‌ترین سیستم‌ها هم نمی‌توانند اعمال آن را افتخاری برای خود محسوب کنند. بنابراین آن‌ها هم مجبورند که چنین جنایاتی را در خفای کامل و به دور از چشم و گوش مردم مرتکب شوند. از این رو چه بسا مدت‌ها طول بکشد تا واقعیت آن تدریجاً برای مردم آشکار شود.»

(نشریه مجاهد شماره‌ی ۱۰۱، بیست و پنجم آذرماه ۱۳۵۹)

البته من و ما اعضا و هواداران مجاهدین نیز در شکل‌گیری این روند مسئولیم و بایستی از خود انتقاد کنیم و پوزش بخواهیم. وقتی گزارش‌های مربوط به شکنجه‌ی سه پاسدار رژیم توسط نیروهای مجاهدین انتشار یافت و ما برخورد جدی با آن نکردیم و خواستار توضیح مکفی و دقیق در مورد آن نشدیم به بروز فاجعه‌ای که بعدها منجر به قربانی شدن رفقا و دوستان خودمان شد یاری رساندیم. آن‌چه را که در مورد دشمن روا می‌دانید حتماً روزی در رابطه با دوست نیز روا خواهید دانست. فقط کافی است قبح زشتی بریزد.

ما آگاهانه نمی‌خواستیم به موضوع شکنجه توسط مجاهدین نزدیک شویم. فکر می‌کردیم خللی در اراده‌مان در مبارزه با رژیم به وجود می‌آورد. در جلد دوم خاطرات زندانم «اندوه فغنوس‌ها»، به گفتگویم با حجت‌الاسلام حسینعلی انصاری نجف‌آبادی نماینده‌ی آیت‌الله منتظری در زندان‌ها اشاره کرده و آورده‌ام:

«بعد رو به من کرد و گفت: نظرت راجع به شکنجه‌ی پاسداران توسط مجاهدین چیست؟ گفتم: دروغ است. این گونه اخبار هیچ ارزشی برای من ندارد و حاضر به شنیدن آن نیستم. پرسید: چرا؟ کوتاه گفتم: برای این که لاجوردی می‌گوید. و سپس اضافه کردم از کی تا حالا لاجوردی شده است مدافع حقوق بشر و ضد شکنجه؟ سرش را به علامت تأیید استدلالم و عدم امکان ادامه‌ی بحث تکان داد و دنباله‌ی موضوع را نگرفت»

من با عنوان کردن موضوع لاجوردی و دروغ‌های وقیحانه‌ای که می‌گفت، می‌کوشیدم با دادن پاسخی سیاسی، از موضوع فرار کنم و به آن نیاندیشم. اما این از مسئولیت من کم نمی‌کند.

رجوی با رها کردن اجباری نیروهای مجاهد روی مرز ایران و عراق و قراردادن آن‌ها در معرض دستگیری توسط نیروهای رژیم به همکاری و یاری رساندن به دستگاه اطلاعاتی و امنیتی رژیم پرداخت. خوشحالم ۱۳ سال پیش به محض آن که متوجه این «خیانت» شدم به شدیدترین وجه در مقابل آن موضع‌گیری کرده و به ارتباط تشکیلاتی‌ام با مجاهدین پایان دادم. چرا که من به رعایت اخلاق در مبارزه و مرز سرخ با رژیم پایبند بودم.

مسعود رجوی خود در مذمت این گونه اعمال گفته بود:

«... در کادر برخوردها و شیوه‌های انقلابی، لو دادن و در نتیجه اسیر کردن آن‌ها و حتی استفاده از امکانات رژیم در جهت از بین بردن آن‌ها و حتی استفاده از امکانات رژیم در جهت مبارزه ضداپورتونیستی، تاکتیک‌ها

و شیوه‌هایی ارتجاعی و ضدانقلابی می‌باشند، در نتیجه استفاده از آنها محکوم است. ... همکاری با رژیم ضدخلقی، تحت هر عنوان و هر بهانه‌ای که صورت گیرد، خبر از ارتجاع و خیانت عاملین آن می‌دهد.» (آموزش و تشریح اطلاعیه تعیین مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران در برابر جریان اپورتونیستی چپ‌نما - ص ۲۹)

دستگاه تبلیغاتی مجاهدین با جعل وصیت‌نامه‌ی تحت نام ناراضیانی که در عملیات‌های نظامی کشته شده بودند، به یاد و خاطره‌ی آنها خیانت کرد. مسعود رجوی تبدیل به «جبار» و «ستمگر» شد. با زبان خود او و از قول پیامبر اسلام می‌گوییم:

«ابغض العباد الی‌الله من کان ثوباه خیراً من عمله
خشم‌انگیزترین بندگان در نزد خدا آن‌هایی هستند که لباس‌شان بهتر از عملشان است
ان تکون ثیابه، ثیاب‌الانبیا و عمل الجبارین
لباس‌شان، لباس انبیا ولی عمل‌شان عمل جبارها و ستمگران»
(تبیین جهان، قواعد و مفهوم تکامل، کتاب اول قواعد تکامل، صفحه ۵۹۳)

او در «لباس انبیا»، عمل «جبارها و ستمگران» را تکرار می‌کند. نیاپستی در مقابل بی‌عدالتی و ریاکاری او سکوت کرد. او همچنین می‌گوید:

«نمی‌توان موحد بود و مستبد بود. نمی‌توان موحد بود و ریشه‌ی استعمار و استعمارگرها را در نیابد. ارتباط، دقیقاً و قطعاً اجتناب‌ناپذیر است. نمی‌توان موحد بود و در مقابل استعمارگران راحت نشست یا چک و چانه زد.» «همان منبع- ص ۷۶)

شبکه‌ی نفوذی مجاهدین در رژیم، قربانی «خیانت» مسعود رجوی

در پاییز ۱۳۴۷ در روزهایی که مردم میهن‌مان از کشتار وسیع زندانیان در زندان‌ها آگاه می‌شدند و خانواده‌ها خبر اعدام فرزندان‌شان را از قاتلان دریافت می‌کردند، فاجعه‌ی دیگری هم رخ داد که راز آن در هیاهوی کشتار زندانیان سیاسی و پنهانکاری عامدانه‌ی رهبری مجاهدین از پرده بیرون نیفتاد.

در اواخر آبان و اوایل آذر ۶۷ بود که شبکه‌ی نفوذی‌های مجاهدین در رژیم، توسط وزارت اطلاعات دستگیر شدند. خبر آن، سال بعد و در جریان مصاحبه‌ی مطبوعاتی وزیر اطلاعات محمدی ری‌شهری و اعترافات دستگیرشدگان از طریق رادیو و تلویزیون و روزنامه‌های دولتی انتشار یافت.

مجاهدین هیچ‌گاه صحبتی از ضربه‌ی وزارت اطلاعات نکردند و در طول سال‌های گذشته از کسانی که از جان و مال و موقعیت‌شان برای بهروزی مردم ایران گذشتند صحبتی نکرده و یادشان را گرمی نداشتند. چرا که مجاهدین و رهبری عقیدتی آن خود در بروز این فاجعه سهیم بودند و می‌کوشند آن‌ها را از خاطره‌ها بزدایند. مسعود رجوی عامدانه و آگاهانه، در «خیانتی» آشکار اجازه داد دستگاه اطلاعاتی و امنیتی رژیم آن‌ها را تارومار کند.

تا آن‌جا که می‌دانم در سال ۶۷ دو شبکه‌ی نفوذی مجاهدین در رژیم توسط وزارت اطلاعات کشف و افراد زیادی در این رابطه دستگیر و تعدادی از آن‌ها اعدام شدند.

در جریان این ضربه، از فردی به نام دالمن که در تبلیغات رژیم مسئول یک شبکه از نفوذی‌ها معرفی می‌شد نام می‌بردند.

همچنین سیدحسین سیدتفرشی و مصطفی خانبانی و ... جزو شبکه‌ی دیگری بودند که در این ضربه دستگیر شدند. این دو جریان ربطی به هم نداشتند اما از قرار معلوم در یک زمان توسط دستگاه اطلاعاتی رژیم دستگیر شدند.

از منشاء لو رفتن مهندس سیدحسین سیدتفرشی و دکتر مصطفی خانبانی خبر دارم. تصور می‌کنم لو رفتن دالمن و شبکه‌ای که به او وصل بود نیز از همانجا آب خورده باشد.

آن‌ها تا روزی که اعدام شدند به درستی نمی‌دانستند که چگونه لو رفتند. شاید هم نمی‌توانستند و یا نمی‌خواستند باور کنند که چه خیانتی از سوی رهبری مجاهدین در حق‌شان انجام گرفته است. چنانچه خود من نیز به سختی می‌توانستم آن را باور کنم.

آن‌ها انتظار هرگونه عذر و خیانتی را داشتند اما این یکی را نه. این درصد از کینه‌توزی را به سختی می‌توان باور کرد. آیا تا به حال شنیده بودید که یک جریان انقلابی مدعی اخلاق، با علم بر لو رفتن حساس‌ترین وابستگی‌اش از آگاه‌کردن آن‌ها که در معرض خطرند پرهیز کند و اجازه دهد آن‌ها بیش از یک ماه در تور وزارت اطلاعات باشند؟

قبلاً شنیده بودم که بخش «اخباری» مجاهدین، با اهدافی مشخص اطلاعاتی را به دستگاه امنیتی رژیم منتقل می‌کند. یکی از موارد انتقال خبر به دستگاه اطلاعاتی رژیم هنگامی بود که می‌خواستند پل‌های پشت سر افرادی را که به مجاهدین می‌پیوستند خراب کنند تا در صورت پشیمانی نتوانند به ایران بازگردند. گاه پیش آمده

بود که هنگام فرستادن جانشینان به آن طرف مرز با شلیک گلوله و ... نیروهای رژیم را آگاه می‌کردند. و یا حتی در نشریه مجاهد رد آنها را می‌دادند.

این بخش حتی از لو دادن نام افراد به رژیم سوءاستفاده‌های سیاسی و تشکیلاتی هم می‌کرد. مثلاً وقتی یک نفر از چهره‌های قدیمی این سازمان مسئله دار بود خبرش را به رژیم می‌دادند تا بعد از انعکاس آن در رسانه‌های داخلی، فرد مورد نظر را تحت فشار قرار داده و در حمایت از مجاهدین به موضع‌گیری وادار کنند.

اما لو رفتن شبکه‌ی نفوذی مجاهدین از اساس با موارد یادشده فرق می‌کرد. مهندس سیدحسین سیدتفرشی معاون و مشاور وزارت صنایع و یکی از کاندیداهای تصدی این وزارتخانه در دولت بعدی (رفسنجانی) بود.

مصطفی خانبانی هم از زندانیان سیاسی دوران شاه بود و در میدان امام حسین داروخانه داشت. این دو و تعدادی دیگر پس از انقلاب شاخه‌ی اصفهان «جنبش مسلمانان مبارز» را تشکیل دادند. در سال ۵۹ پس از اعتراض‌هایی که به مواضع جنبش مسلمانان مبارز و شخص حبیب‌الله پیمان داشتند از این تشکیلات جدا می‌شوند و آهسته آهسته به مجاهدین گرایش پیدا می‌کنند. رضا رضوانی و همسرش عفت اسدی دیگر اعضای این جریان در سال ۶۷ هنگام خروج از کشور همراه با فرزند خردسالشان در سیستان و بلوچستان دستگیر و در جریان کشتار زندانیان سیاسی به قتل رسیدند.

مصطفی و سیدحسین در سال‌های اولیه دهه شصت به جریانی که بعدها «جناح اصفهان» کارگزاران سازندگی (عطریانفر، مهاجرانی، نوربخش و ...) را تشکیل دادند نزدیک شدند.

در نشست‌هایی که مصطفی و سیدحسین با این افراد داشتند اطلاعات اقتصادی، امنیتی و سیاسی رژیم را کسب و همراه با اطلاعاتی که خود داشتند از طریق نامه‌نویسی با جوهر نامرئی به مجاهدین منتقل می‌کردند. آن‌ها همچنین ارتباط نزدیکی با ابراهیم یزدی و عزت‌الله سبحانی و ... داشتند.^{۲۰}

نامه‌ی ارسالی آن‌ها به مجاهدین در ارتباط با پذیرش عنقریب قطعنامه ۵۹۸ توسط خمینی آخرین نامه‌ی ارسالی آن‌ها به مجاهدین بود. خبر سالم رسیدن نامه به مقصد را نیز دریافت کرده بودند.

این خبر مهم و تعیین کننده به خاطر تحلیل‌های غیرواقعی مسعود رجوی مورد قبول این سازمان و شخص وی قرار نگرفت و مجاهدین بعدها به دروغ مدعی شدند که در جریان پذیرش قطعنامه‌ی ۵۹۸ و آتش بس غافلگیر شدند.

بعد از عملیات «فروغ جاویدان»، مصطفی به همراه همسر و دختر ۵ ساله‌اش به ترکیه رفته و از آنجا مخفیانه به عراق سفر می‌کنند. در جریان «نشست‌های ۵ روزه» بعد از عملیات «فروغ جاویدان» آن‌ها بطور ناشناس در قرارگاه‌های مجاهدین بودند.

^{۲۰} هدی صابر همچون عزت‌الله سبحانی و تعدادی از دیگر ملی‌مذهبی‌ها در زمره‌ی دوستان آن‌ها بودند. منابع رژیم در مورد هدی صابر می‌نویسند:

«هدی صابر فعالیت سیاسی خود را با گروهک جنبش مسلمانان مبارز آغاز نمود و پس از مدتی با یکی از هسته‌های تشکیلاتی سازمان منافقین (حسین تفرشی‌ها، مصطفی خانبانی و رضا رضوانی) ارتباط برقرار کرد و برای آنان اقدام به گردآوری اخبار نمود. پس از دستگیری و معدوم شدن هسته یاد شده، سازمان منافقین فرد دیگری را برای برقراری ارتباط با وی به ایران اعزام نمود. ...»



این سنگ قبر توسط رژیم تهیه شده و نام خانوادگی مصطفی اشتباه نوشته شده

سیدحسین سیدتفرشی نیز پس از انجام یک مأموریت دولتی در خارج از کشور در همان ایام به عراق می‌رود. آن‌ها در گفتگوهایی که با مجاهدین در عراق داشتند مخالفت خود را با «انقلاب ایدئولوژیک»، «ازدواج مسعود و مریم رجوی» و روابط تشکیلاتی مجاهدین اعلام می‌کنند و بحث‌های داغی هم بین دو طرف صورت می‌گیرد. از جمله، آن‌ها معترض بودند که چرا مجاهدین انتقال خبر پذیرش قطعنامه ۵۹۸ را جدی نگرفته و به مخالفت با آن پرداختند.

آن‌ها با روحی آزاده به ایران باز می‌گردند و مدتی بعد دستگیر می‌شوند. بعداً در بازجویی متوجه می‌شوند که مدتی در تور وزارت اطلاعات بوده و کلیه تحرکاتشان زیر نظر دستگاه امنیتی رژیم بوده است.

من در سال ۱۳۶۸ در سالن ۶ آموزشگاه اوین برای مدت کوتاهی با مصطفی خانجانی هم‌بند شدم و سپس فهمیدم که در جریان بازجویی، شکنجه‌گران اصل نامه‌ای را که با جوهر نامرئی برای مجاهدین نوشته و به ترکیه ارسال کرده بودند جلوی‌شان می‌گذارند.

آن‌ها با دیدن اصل نامه قالب تهی می‌کنند چرا که اطمینان داشتند نامه به دست مجاهدین رسیده بود. حالا بایستی می‌پذیرفتند که در مجاهدین هم نفوذی هست. همین او را پریشان کرده بود.

با شناختی که از تشکیلات مجاهدین داشتم مطمئن بودم در چنین موضعی امکان ندارد فردی نفوذی قرار گرفته باشد و این معادله را برایم پیچیده‌تر می‌کرد که داستان از چه قرار است. حدس می‌زدم کسی در تشکیلات پس از بریدن، خود را به رژیم فروخته است اما برایم قابل قبول نبود که اصل نامه‌ای محرمانه آن‌هم با این درجه از حساسیت را با خود از تشکیلات خارج کرده باشد. فکر می‌کردم تنها افراد بخصوص و محدودی می‌توانستند به اصل نامه دسترسی داشته باشند. همچنین سکوت مجاهدین در ارتباط با خیانت فرضی و عدم روشننگری در مورد فرد «خائن» برایم غیرقابل فهم بود.

اطمینان داشتم نامه‌ی آن‌ها هنگام ارسال به دست رژیم نیفتاده بود چرا که اصل نامه‌ی نامرئی به ترکیه رسیده بود و حالا همان نامه به شکل ظاهر شده در اختیار بازجویان رژیم بود. در ثانی چنانچه رژیم هنگام ارسال نامه به ترکیه، به آن دست می‌یافت اجازه‌ی خروج از کشور به خانواده‌ی خانجانی نمی‌داد چرا که تصور می‌کرد آن‌ها برای همیشه کشور را ترک می‌کنند و دیگر امکان بازگشت و بازداشت‌شان نیست. تفکر روی این موضوعات ساعت‌ها مرا به خود مشغول می‌کرد.

پس از آزادی از زندان، در گزارشی که از داخل کشور برای مجاهدین نوشتم به موضوع فوق هم اشاره کردم. چرا که فکر می‌کردم موضوع برای مجاهدین می‌تواند بسیار مهم و حیاتی باشد و مانع از ضربات بعدی شود.

وقتی به خارج از کشور رسیدم باز هم در یک گزارش موضوع نامه‌ی فوق را همراه چند مورد پیش‌پا افتاده دیگر نوشته و به مجاهدین دادم.

اولین باری که به پاریس رفته بودم هدایت‌الله حکیمی نژاد (عیسی) یکی از اعضای بخش امنیت مجاهدین با من به گفتگو نشست؛ از همه‌ی موارد سؤال کرد الا این یکی. ظاهراً نمی‌خواست سر قضیه را پیش من باز کند. اما این حرکت ناشی از سادگی او بود که به زعم خودش و یا دستگاهی که به آن وابسته بود آن را نوعی از پیچیدگی تلقی می‌کردند.

او می‌توانست چند سؤال پیرامون موضوع کرده و ذهن مرا از داستان دور کند. اما اینقدر هم دوراندیشی نداشت. او متوجه نبود سکوت، موجب پاک شدن سؤال از ذهن من نمی‌شود بلکه کنج‌کاوی‌ام را بیشتر می‌کند. به روی خودم نیاوردم. فکر کردم اگر می‌خواست اشاره‌ای به آن می‌کرد، پرسش بی‌فایده است. می‌دانستم چنانچه اطلاعاتی نداشتند حتماً زیر و بم قضیه را از من پرس‌وجو می‌کردند تا مبدا نکته‌ی مهمی را ناگفته گذاشته باشم. حدس می‌زدم او بیش از من می‌داند و نیازی به اطلاعات محدود من ندارد و این بر آزرده‌گی من می‌افزود اما هنوز از نقطه‌ی اعتماد حرکت می‌کردم.

در یک موقعیت دیگر دوباره موضوع را نوشته و به مجاهدین دادم. این بار هم به روی خودشان نیاوردند دیگر یقین داشتم که خودشان به خوبی در جریان مآوقع هستند. برای مدتی تصویر مصطفی از پیش نظر دور نمی‌شد. نمی‌توانستم بهای سنگینی را که او و دوستانش پرداخته بودند فراموش کنم. اما هنوز فکر می‌کردم از آنجایی که موضوع امنیتی است چه بسا لازم نمی‌بینند سر آن بحثی صورت گیرد.

سیدحسین سیدتفرشی معاون وزیر صنایع بود. حتی اگر در نظام جمهوری اسلامی پیشرفتی هم نمی‌کرد در دولت فرضی مجاهدین به چنین مرتبه‌ای نمی‌رسید. او مطلقاً خود و آینده‌اش را نمی‌دید و تنها منافع مردم برایش مهم بود.

این داستان همچنان به عنوان نقطه‌ای تاریک ذهن مرا اشغال کرده بود تا در سال ۱۹۹۹ روزی در اتاق کارم در اورسورواز در حال تهیه‌ی گزارشی در ارتباط با تروریسم خارج از کشور رژیم برای ارائه به موریس کاپیتورن گزارشگر ویژه نقض حقوق بشر در ایران بودم و اسامی و کپس‌ها را مرور می‌کردم که به موضوع ربودن ابوالحسن مجتهدزاده در ترکیه در ۱۹ مهرماه ۱۳۶۷ و فرار او از دست آدم‌ربایان برخوردم. تاریخ ربودن او توجهم را جلب کرد. موضوع ربایش و فرار او را در اخباری که به زندان می‌رسید شنیده بودم. او در روابط مجاهدین «نبی» خوانده می‌شد و من مدتی با او در سوئد و پاریس از نزدیک کار کرده بودم. در سوئد موضوع ربودن او توسط دیپلمات تروریست‌های رژیم و تلاش‌شان برای انتقال او به ایران را هم بطور دقیق در نشریه خوانده بودم و هم در شوخی‌های بچه‌ها شنیده بودم اما حساسیتم را جلب نکرده بود.

مجاهدین با اهداف خاصی داستانی حماسی از بازجویی‌ها و مقاومت وی در چنگ شکنجه‌گران رژیم در ترکیه سرهم کرده بودند. همان موقع هم که خواندم با توجه به تجربه‌ای که داشتم می‌دانستم مجاهدین در مورد واکنش‌های او و شکنجه‌های اعمال شده دروغ می‌گویند اما برایم اهمیت چندانی نداشت.

این بار موضوع فرق می‌کرد. روی تاریخ ربودن او در ترکیه تأمل کردم. آن را با تاریخ دستگیری حسین و مصطفی و ... تطبیق دادم. فایل‌های متعددی پشت سر هم در ذهنم باز می‌شدند. فایل‌هایی که روی هم انباشته شده بودند و حالا با یک کلیک بصورت تو در تو باز می‌شدند.

مثل برق‌گرفته‌ها یکی دو ساعتی دور خودم می‌چرخیدم. چند نخ سیگار پشت سر هم کشیدم. آرام و قرار نداشتم انگار مرا مانند اسفند، روی آتش قرار داده بودند. عصبی بودم و از همه چیز بدم آمده بود. می‌خواستم همان‌جا همه چیز را رها کرده و به استکهلم بازگردم. مسئولم متوجهی بیقراری‌ام شد اما در برابر پرسش‌اش سکوت کردم.

در ذهنم ادعاهای نبی و داستانی را که در نشریه خوانده بودم جز به جز به خاطر می‌آوردم و کنار هم گذاشتم. معمایی که بیش از یک دهه ذهن مرا به خود مشغول کرده بود حل شده بود و من متوجهی خیانت بزرگی می‌شدم. خیانتی که هنوز است زوایا و ابعاد آن و موارد مشابه برای مردم ایران ناشناخته مانده است.

در ۱۹ مهرماه ۱۳۶۷ تروریست‌های رژیم در استانبول در یک طرح عملیاتی پیچیده و گسترده، ابوالحسن مجتهدزاده (نبی) را ربودند. آن‌ها پیشتر نمی‌توانستند حدس بزنند که به چه گنجی دست خواهند یافت.

مجتهدزاده (نبی) به همراه همسر و فرزندش سال‌ها در ترکیه اقامت داشت و یکی از کادرهای اطلاعاتی مجاهدین محسوب می‌شد و با افرادی که از ایران به ترکیه رفت و آمد می‌کردند نیز ارتباط داشت. در اسناد رژیم خوانده‌ام وی در ترکیه با نام «صادق حسینی» زندگی می‌کرد. می‌دانم بعدها در سوئد با نام «ح-م» پناهندگی گرفت.

وی به لحاظ شخصیتی فردی بود اهل خودنمایی، بزرگ‌نمایی، ادعاهای توخالی و پشت‌هم‌اندازی. ویژگی‌هایی که مطلقاً با کار اطلاعاتی و امنیتی جور در نمی‌آیند. اما چون به زبان ترکی استانبولی تسلط داشت او را در این بخش سازماندهی کرده بودند.

یکی از تروریست‌های رژیم ساعت هفت بعد از ظهر با ماشین خود از پشت به ماشین او که در ترافیک متوقف بود زده و شروع به ناسزاگویی می‌کند. وقتی او از ماشین خود پیاده می‌شود تا ببیند موضوع چیست یک اتوبوس از راه می‌رسد و بزرگراه را مسدود می‌کند و سپس یک ون شبیه آمبولانس که در کشویی آن از بغل باز می‌شود توقف کرده و با بازشدن در اتوموبیل، وی را به داخل هل می‌دهند و به یک خانه‌ی امن منتقل می‌کنند.

از قرار معلوم در کیف همراه نبی، اسناد بسیار مهم از جمله نامه‌ای که توسط سیدحسین سیدتفرشی و مصطفی خانبانی با جوهر مخفی نوشته شده بود و دیگر اسناد مربوط به شبکه‌ی نفوذی‌های رژیم قرار داشت.

ابوالحسن مجتهدزاده (نبی) پس از آزادی از دست آدم‌ربایان در گفتگوی تلویزیونی با سیمای مقاومت که در نشریه ۲۳ دیماه ۱۳۶۷ انتشار یافت در مورد نگهداری یک روزه‌اش در خانه‌ی امن و سؤالات پرسیده شده از او می‌گوید:

«دقیقاً یک روز مرا نگاه داشتند و سؤالاتی در رابطه با سازمان، مخصوصاً در رابطه با ارتش آزادیبخش می‌کردند. من سعی می‌کردم طی این یک روز، به سؤالات آنان جواب نادرست و گمراه‌کننده‌ای بدهم و به گونه‌ای با سرگرم کردن آنان وقت بگذرانم، تا این که فرصتی پیش بیاید.... بیشترین بازجویی‌ها حول و حوش ارتش آزادیبخش ملی ایران و بدست آوردن اطلاعات در این رابطه بود که در حقیقت رعب و وحشت خمینی را از این ارتش مردمی و محبوب می‌رساند و نشان می‌دهد که خمینی، این دشمن زبون، از کدام نیرو هراسان است. سؤال اصلی که از من در رابطه با مجاهدین و ارتش آزادیبخش ملی ایران می‌کردند این بود که نقشه بعدی مجاهدین و ارتش آزادیبخش چه خواهد بود و چه کار می‌خواهند بکنند؟» (نشریه‌ی اتحادیه انجمن‌های دانشجویان مسلمان خارج از کشور شماره‌ی ۱۵۸، جمعه ۲۳ دیماه ۱۳۶۷ صفحات ۱۰ و ۱۱)

تردیدی نیست که مجتهدزاده راست نمی‌گوید. آدمربایان پس از دست‌یابی به نامه‌ی مزبور و مفاد آن، متوجه شده بودند که نویسندگان نامه به اطلاعات محرمانه‌ی رژیم دسترسی دارند. بازجویان از همان لحظه‌ی اول می‌کوشند در بیاورند که نام نویسنده‌ی نامه که مستعار بوده چیست تا نسبت به دستگیری او در ایران اقدام کنند. چرا که در زیر نامه‌ی ارسالی از ایران اسم و ردی نمی‌توانست باشد. معلوم است کسی که از داخل کشور و از درون نظام نامه با جوهر مخفی می‌نویسد ردی از خود باقی نمی‌گذارد تا چنانچه نامه به هر دلیل به دست نیروهای امنیتی افتاد هویت او لو نرود.

موضوع از دو حالت خارج نیست یا ابوالحسن مجتهدزاده «نبی» در جریان بازجویی‌ها که همراه با شکنجه‌ی آن‌چنانی هم نبوده هویت نویسنده‌ی نامه را لو می‌دهد یا در بهترین حالت می‌توان گفت احتمالاً اسناد دیگری همراه وی بوده که هویت نویسنده‌ی نامه را نیز برای آن‌ها فاش می‌کرد و آن‌ها تأیید تطبیق اسناد به دست آمده با هویت نویسنده‌ی نامه را از او گرفته‌اند.

از آن‌جایی که تبلیغات مجاهدین روی وحشت رژیم خمینی از «ارتش آزادیبخش» و حمله‌ی عنقریب بعدی آن دور می‌زد او نیز با پیش‌بینی‌های قبلی مجاهدین در گفتگوی تلویزیونی مهر تأیید بر همان تبلیغات مجاهدین می‌زند و مدعی می‌شود سؤال اصلی بازجویان در رابطه با ارتش آزادیبخش و نقشه‌ی بعدی آن‌ها بود و این که قصد انجام چه کاری را دارند. در حالی که هر فرد تازه‌کاری هم می‌داند کسی که در ترکیه فعال است و با داخل کشور ارتباط دارد اطلاعاتی از ارتش آزادیبخش و حمله‌ی بعدی آن‌ها ندارد. آن‌ها به خوبی مطلع هستند که چنین اخبار و اطلاعاتی در سطح عموم مجاهدین منتشر نمی‌شود و در لایه‌های تشکیلاتی خاص آن‌هم در عراق باقی می‌ماند.

طبیعی است سؤالات بازجویان حول محور نیروهای داخل کشور مجاهدین، نحوه‌ی ارتباط با آن‌ها، کانال‌ها و اسامی و ... باشد. به ویژه که آن‌ها به نامه‌ی نوشته شده با جوهر نامرئی در ارتباط با پذیرش قطعنامه و ... هم دست یافته بودند.

از آن‌جایی که با اطلاعات اولیه به دست آمده، مجتهدزاده سوژه‌ی بسیار مهمی ارزیابی می‌شود، پس از یک روز علیرغم مخاطرات امنیتی هرگونه نقل و انتقال، وی را به خانه‌ی امن دیگری منتقل می‌کنند و بازجویی ادامه پیدا می‌کند.

مجتهدزاده در این رابطه می‌گوید:

«پس از یک روز به خانه‌ی امن دوم منتقل شدم و در آن‌جا نیز «سؤالات بازجویی، مشابه سؤالات بازجویی‌های قبل بود»

(نشریه‌ی اتحادیه انجمن‌های دانشجویان مسلمان خارج از کشور شماره‌ی ۱۵۸، جمعه ۲۳ دیماه ۱۳۶۷ ص ۱۱)

بر اساس شواهد موجود تردیدی نیست در خانه‌ی امن دومی نیز سؤالات بازجویان پیرامون شبکه‌ی داخل کشور مجاهدین و افراد وابسته به آن بوده است.

آدمربایان شناخت دقیقی از مجتهدزاده داشته و براساس شناسایی قبلی و اشراف نسبت به مسئولیت مجتهدزاده در مجاهدین، طرح ربودن وی را می‌ریزند و تعداد زیادی را درگیر آن می‌کنند.^{۲۱} بنا به اعتراف مجتهدزاده بازجویان هیچ سؤالی در مورد مسئولیت اصلی وی و ارتباطش با داخل کشور نمی‌کنند که قطعاً واقعیت ندارد و او با این دروغگویی قصد دارد حفره‌ی اصلی را پوشانده و اذهان را متوجه‌ی جای دیگری کند.

^{۲۱} طبق گفته‌ی مجاهدین دیپلماتی به نام مهران باقری مسئولیت شکنجه «نبی» را به عهده داشت. به غیر از مهران باقری، رسول باقرنژاد شایان دبیرسوم، حمیدرضا کریمی دبیر دوم، خسرو عبداللهی، باختری، صادق سرلک، معین صالح‌پور، میرجعفر زعفرانچی، هاشمی معاون کنسول و... در این آدمربایی نقش مستقیم داشتند.

گفتگوی سیمای مقاومت با مجتهدزاده در دیماه ۶۷ پس از اطلاع مجاهدین از دستگیری گسترده نیروهای داخل کشور و به منظور انحراف افکار عمومی و افراد وصل به شبکه داخل کشور مجاهدین که منشاء ضربات را ربودن مجتهدزاده در ترکیه می‌دانستند صورت گرفت. به همین دلیل مجتهدزاده به دروغ تأکید می‌کند که تنها در مورد ارتش آزادی‌بخش و عملیات آتی آن سؤال می‌کردند!

از نظر من سؤالات حتماً حول و حوش شبکه داخل کشور مجاهدین بوده و بازجویان دستاورد زیادی هم طی بازجویی‌ها داشته‌اند.

در این فاصله، موضوع به مرکز اطلاع داده می‌شود و به خاطر اهمیت موقعیت ابوالحسن مجتهدزاده و اسنادی که از وی به دست آمده بود به دستور مرکز و برای جلوگیری از هر گونه احتمال تجسس پلیس ترکیه و لو رفتن محل اختفای وی، آدمربایان با پذیرش ریسک مخاطرات سیاسی، او را به کنسولگری رژیم که از قضا محل تردد ایرانیان زیادی هم هست منتقل می‌کنند تا به خاطر مصونیت اماکن دیپلماتیک، از هرگونه دسترسی پلیس ترکیه به دور باشند.

مجتهدزاده در این محل نزدیک به ۹ روز نگهداری می‌شود و در این فاصله آدمربایان پس از بازجویی‌های متعدد به خاطر حساسیت فوق‌العاده موضوع، به دستور مرکز تصمیم به انتقال او به ایران می‌گیرند تا ادامگی بازجویی‌ها در ایران صورت گیرد. به این منظور ۵ نفر از آنان همراه با یک زن و بچه که محمل‌شان بودند تا حساسیت کمتری برانگیخته شود همراه با مجتهدزاده سوار بر دو ماشین به سمت مرز ایران حرکت می‌کنند.

عاقبت در نزدیکی مرز ایران هنگامی که آدمربایان تقریباً عملیات را موفقیت‌آمیز تلقی می‌کنند سر وقت مجتهدزاده که در صندوق عقب ماشین نگهداری می‌شد می‌روند و او به بهانه‌ی رفع حاجت موفق می‌شود در بیابان از دست آدمربایان فرار کند، اما توسط آنها دستگیر و به داخل ماشین منتقل می‌شود. تمام‌شدن بنزین ماشین، آدمربایان را ناگزیر می‌کند که به یک پمپ‌بنزین مراجعه کنند، درگیری آن‌ها با مجتهدزاده در ماشین و تلاش او برای گریز از دست آنان و فریادهایی که می‌زند چند کودک را متوجه آنان می‌کند و ظاهراً اطلاع دو کودک به پلیس مرزی منجر به توقف ماشین و نجات جان نبی می‌شود.

موضوع منجر به افتضاح بزرگی برای رژیم می‌شود که پیامد آن به یک بحران دیپلماتیک بین ایران و ترکیه منجر شد.

از لحظه اول ناپدیدشدن مجتهدزاده، با توجه به اطلاعاتی که او داشت برای مجاهدین محرز بود که جان سوژه‌هایشان در ایران در خطر است اما هیچ اقدامی انجام ندادند. چرا که اصولاً مسعود رجوی حاضر نیست در ارتباط با نیروهایش کوچکترین نقطه ضعف و خطایی را بپذیرد. از این گذشته بخشی از نیروهای در معرض خطر را منتقد می‌دانست و در دستگاه عقیدتی او منتقد بدتر از دشمن است.

بلافاصله بعد از آزادی مجتهدزاده، مجاهدین متوجهی لو رفتن نامه و اسناد مهمی که در کیف وی بوده می‌شوند. اما بنا به دستور رهبری مجاهدین فقط به افشاگری علیه آدمربایی و اقدامات تروریستی دیپلمات‌های رژیم در ترکیه می‌پردازند و نه تنها هیچ اقدامی برای کور کردن ردهای به دست آمده صورت نمی‌دهند بلکه از آگاه کردن سوژه‌هایی که از همه چیزشان در راه «مقاومت» گذشته بودند امتناع می‌کنند و آن‌ها را بدون دفاع در مقابل دستگاه اطلاعات رژیم باقی می‌گذارند تا هرلحظه که خواست چنگال خونین‌اش را بر گردن آنان فرود آورد.

مسعود رجوی مطلقاً نمی‌خواست مسئولیت این سهل‌انگاری را به عهده بگیرد به همین دلیل خیانت بزرگی را مرتکب شد. حتی هنگامی که افراد شبکه داخل کشور در مورد خطرات احتمالی آدمربایی ترکیه، از مجاهدین پرس‌وجو می‌کنند به دروغ به آن‌ها اطمینان می‌دهند که خطری متوجهی آن‌ها نیست. در حالی که برعکس از همان موقع تمامی تحرکات آن‌ها زیر نظر وزارت اطلاعات بود و آن‌ها در تور امنیتی وسیعی قرار گرفته بودند. حتی رژیم در خانه‌ی روبرویی آن‌ها دوربین نصب کرده و کلیه تحرکات آن‌ها را زیرنظر داشت. در جلد چهارم خاطرات زندانم «نه زیستن نه مرگ» صفحه‌های ۹۶ و ۹۷ به موضوع لو رفتن آن‌ها و جلسه‌ای که با ابراهیم یزدی داشتند اشاره کرده‌ام اما آن‌جا از گفتن همه‌ی ماجرا خودداری کردم.

هرچند به هیچ وجه نمی‌توان پذیرفت اصل نامه‌ای در این سطح را با توجه به خطرانی که می‌توانست برای نویسندگان آن داشته باشد نگهداری کرده و با آن در خیابان‌های استانبول پرسه زد اما در هر صورت اشتباه و لغزش است و نه خیانت. می‌توان در شرایطی از آن گذشت و فرد خاطی را مورد بخشش قرار داد. اما آگاه نکردن سوژه‌ها در ایران و رها کردن آن‌ها در دست مأموران امنیتی، خیانتی است نابخشودنی که مشارکت آگاهانه در قتل و جنایت محسوب می‌شود.

در همه سیستم‌های اطلاعاتی دنیا مرسوم است همین که یکی از رابط‌های آن‌ها که با یک شبکه مخفی یا خبرچینان در ارتباط است، لو رفته یا دستگیر شود، به سرعت تمام افراد مرتبط با او را مطلع می‌کنند تا از دستگیری آن‌ها به دلیل احتمالی لو رفتن اطلاعات آن‌ها در زیر شکنجه جلوگیری شود. مجاهدین این موضوع را خوب می‌دانند. در فاز نظامی حتی اگر یک نفر سر قرار نمی‌آمد یا علامت سلامتی نمی‌داد یا اگر فردی دستگیر می‌شد، دستور تشکیلاتی این بود که در چند ساعت اول همه ردها باید سوزانده شوند. بنابراین نمی‌توان با پیشینه‌ای که سازمان در مسائل امنیتی و حفاظتی و اطلاعاتی از زمان شاه دارد، مطلع نکردن نیروها در داخل کشور پس از دستگیری مجتهدزاده را عملی «ناخواسته» تلقی کرد. بویژه این‌که او ۹ روز در اختیار رژیم بوده و سازمان زمان کافی داشته تا همه نیروهای داخل کشور که مجتهدزاده از آنها اطلاعات داشته را مطلع کرده تا مخفی شده یا کشور را ترک کنند. مجاهدین حتی پس از رهایی مجتهدزاده و آگاهی کامل از موارد لو رفته تلاشی برای کور کردن رد افراد داخل کشور نکردند. این عمل در ۱۴ خرداد ۱۳۷۱ دوباره در ارتباط با ربودن

علی‌اکبر قربانی نیکجه یکی از اعضای مجاهدین در ترکیه که با داخل کشور ارتباط داشت تکرار شد. مأموران رژیم که تجربه‌ی شکست‌خورده‌ی انتقال مجتهدزاده به داخل کشور را داشتند در ارتباط با علی‌اکبر قربانی نیکجه در همان استانبول و در خانه‌ی امن بازجویی‌ها را انجام داده و عاقبت وی را به طرز فجیعی به قتل رساندند.

بالاخره دستگاه اطلاعاتی رژیم در اواخر آبان و یا اوایل آذر ۶۷ (تردید از من است) نسبت به دستگیری آن‌ها اقدام کرد.

مسعود رجوی مانند بسیاری از شکست‌هایی که در طول سال‌های اخیر متحمل شده و بهای آن را دیگران پرداخته‌اند، تلاش کرد با تمرکز روی شکست طرح رژیم برای انتقال مجتهدزاده به ایران، روی یکی از ضربات بزرگ رژیم به شبکه‌ی داخل کشور مجاهدین پرده کشیده و آن را به پیروزی بزرگ «مقاومت» که در اثر رزمندگی و روحیه‌ی بالای یکی از اعضای مجاهدین که در اثر «انقلاب ایدئولوژیک» روپین تن شده بوده به دست آمده تبدیل کند. مصاحبه‌ی تلویزیونی مجتهدزاده در همین راستا صورت گرفت.

در نمایش تلویزیونی مجاهدین در سیماک مقاومت، ابوالحسن مجتهدزاده برای جبران خطایی که کرده بود تا می‌توانست گنده‌گویی کرد و از تأثیر «انقلاب ایدئولوژیک» در مقاومتش در مقابل شکنجه‌های بازجویان رژیم و فرار از دست آدمربایان گفت که البته به دلایل گوناگون واقعی به نظر نمی‌رسد.

چنانچه پس از رهایی از دست آدمربایان آثار ضرب و جرح در وی بود مجاهدین به سادگی می‌توانستند وی را به پزشکی قانونی برده طول درمان بگیرند و ادعای خسارت کنند. می‌توانستند با گرفتن عکس از محل‌های آسیب دیده، آن را به افتضاح مضاعفی برای رژیم تبدیل کنند. خبرنگاران و روزنامه‌نگاران بین‌المللی از چنین سوزهای به سادگی نمی‌گذشتند. حال آن که اینگونه نبود و آثار شکنجه‌های وحشیانه روی بدن وی مشاهده نمی‌شد.

وی در پاسخ به سؤال خبرنگار «سیمای مقاومت» که می‌پرسد «برادر مجاهد مسعود رجوی با ارسال تلگرامی به نخست‌وزیر و رئیس جمهور ترکیه این مسئله را پیگیری نمود، آیا شما از این موضوع مطلع شدید؟» می‌گوید:

«من از این موضوع مطلع نبودم و کلاً از اخباری که در بیرون می‌گذشت بی‌اطلاع بودم. فقط روز چهارشنبه یا پنج‌شنبه بود [او را روز جمعه برای انتقال به ایران آماده می‌کنند] که از رفتار وحشیانه‌ی مزدوران خمینی حدس زدم که باید حتماً یک چیزی شده باشد و سازمان شاید یک اقدامی بلحاظ بین‌المللی علیه خمینی کرده است. اما شدت بخشیدن بر شکنجه‌ها، نشان‌دهنده‌ی این بود که سعی می‌کنند در مدت زمانی که تعیین کرده بودند بتوانند از من حرف بکشند و زودتر مسئله را به اتمام برسانند. چنانکه اشاره کردم دژخیمان خمینی دقیقاً از ۲۷ مهر، چهارشنبه شب به بعد وحشیگری و خونخواری خود را به منتهی درجه بروز داده و می‌خواستند زودتر به اهدافشان برسند. ترس و وحشت، سرپای وجود آنان را فراگرفته بود. مثلاً فردای آن روز مجدداً چندتا از این مزدوران به جان من افتادند و شروع به کتک زدن کردند که باز هم من خون استفراغ کردم. ابتدا یکی از مزدوران پس از بازکردن و بالا زدن چسب ضد آب از روی گوش من، با صدای بلند گفت: بین چندین نفر مثل تو را زنده زنده خوردم. اگر به من اجازه بدهند تو را همین‌جا می‌خورم و اصلاً احتیاج به اعدام کردن نیست. بعد فحش‌های رکیکی به من داد. در همین موقع علیرغم این که دست و پاهایم بسته بود ۳-۴ نفر مرا محکم گرفتند. بعد کسی که گفته بود من زنده زنده ترا می‌خورم، صدای بهم‌خوردن دندان‌هایش را بیخ‌گوשמ در آورد و گوشت قسمت پایین یکی از گوش‌هایم را با دندان کند بطوری که زخمی و خونی شد و او خون‌ها را تف می‌کرد.»

(نشریه‌ی اتحادیه انجمن‌های دانشجویان مسلمان خارج از کشور شماره‌ی ۱۵۸، جمعه ۲۳ دیماه ۱۳۶۷ ص ۱۲)

رژیم او را ربوده، به اطلاعات جامع در ارتباط با شبکه‌های داخل کشور مجاهدین دست یافته و برای تکمیل اطلاعات و ادامه‌ی بازجویی قصد انتقال وی به ایران را داشته اما مجتهدزاده مدعی می‌شود پس از پیام مسعود رجوی «ترس و وحشت، سرپای وجود» بازجویان را می‌گیرد و «وحشیگری و خونخواری خود را به منتهی درجه بروز» می‌دهند. با توجه به شناختی که از مجتهدزاده دارم جای شکرش باقیست که مدعی نشده او را «زنده زنده خورند.»

موضوع ربایش مجتهدزاده و بحران دیپلماتیکی که به وجود آمد توجه ویژه‌ی رفسنجانی را به خود جلب کرد. از آنجایی که سیدحسین سیدتفرشی به حلقه‌ی نزدیک به او وابسته بود اهمیت آن را دوچندان کرد. به همین دلیل در خاطرات رفسنجانی می‌توان موضوع را دنبال کرد.

رفسنجانی در خاطراتش از روز چهارشنبه ۴ آبان ۱۳۶۷ با اشاره به موضوع آدمربایی و دستگیری دیپلمات تروریست‌های رژیم می‌نویسد:

«دکتر ولایتی اطلاع داد که چند مأمور ایران در ترکیه، در حالی که یکی از سران منافقین را بازداشت کرده و در اتومبیل نمره دیپلماتیک گذاشته و به طرف ایران می‌آمدند، دستگیر شده‌اند و ترک‌ها خواستار خروج دو دیپلمات شده‌اند و سه نفر دیگر را حبس کرده‌اند، در مورد راه حل مشورت کرد. گفتم به مسئله رسیدگی دقیق کنند و سعی نمایند سروصدا کم شود. روزنامه‌های ترکیه خبر را نوشته‌اند.» (صص ۳۶۴ و ۳۶۵)

از قرار معلوم ولایتی کم و کیف اطلاعات به دست آمده از ابوالحسن مجتهدزاده و موفقیتی که رژیم به دست آورده را به اطلاع رفسنجانی رسانده که او با اشتیاق موضوع را دنبال می‌کند.

او در خاطرات شنبه ۱۲ آذر ۱۳۶۷ می‌نویسد:
«عصر تیمسار ترابی فرمانده حفاظت اطلاعات ارتش آمد. او نوارهایی از اعترافات ضدانقلاب آورد.» (ص ۴۲۵)

و در خاطرات یک شنبه ۱۳ آذر ۱۳۶۷ می‌نویسد:
«تا ده و نیم در جلسه بودم. سپس ویدئوی اعترافات یک منافق را که اخیراً دستگیر شده دیدم. اطلاعات مهمی داده. از عراق برای تماس با منابع منافقین آمده است.» (ص ۴۲۶)
همچنین

«... عصر قرار بود جلسه ستاد کل داشته باشیم که به وقت دیگری موکول شد و به جای آن به فیلم اعترافات عوامل ضدانقلاب گوش دادم.» (ص ۴۲۷)

بایستی اعترافات مزبور آنقدر مهم باشند که رفسنجانی «جلسه ستاد کل» را به وقت دیگری موکول کرده است. رفسنجانی در خاطرات خود از دوشنبه ۲۶ دی می‌نویسد:

«عصر آقای منوچهر متکی سفیرمان در ترکیه آمد. درباره روابط و مسئله اخیر وزارت اطلاعات در خصوص آوردن منافقی و گیرافتادن مأموران در ترکیه گزارش داد.» (ص ۴۷۶)

وی دوباره در خاطرات خود از یک شنبه ۲۳ بهمن می‌نویسد:

«تا ساعت ده گزارش‌ها را خواندم. فیلم اعترافات نظامیان خائن و جاسوس از گروه منافقین و سلطنت طلب را دیدم.» (ص ۵۱۱)

مجاهدین و ابوالحسن مجتهدزاده دیگر به روی خودشان هم نیاوردند که چه دسته‌گلی به آب دادند اما هر از گاهی «نبی» را این‌جا و آن‌جا حاضر می‌کنند تا بنا به مقتضای روز داستانی سر هم کند. چنانکه در اول اسفند ۱۳۸۴ بعد از آن که منوچهر متکی در نتیجه جنایاتی که در سال‌های اولیه دهه ۶۰ در مقام بازجو و شکنجه‌گر صورت داده بود به وزارت امور خارجه رسید مجتهدزاده را به پارلمان اروپا بردند تا در شهادت خود متکی را هم اضافه کند:

«در یکی از همین روزها بود که من منوچهر متکی سفیر وقت رژیم در ترکیه را دیدم که به من گفت می‌خواهی همسر و پسر کوچکت را که در آن یکی اتاق زندانی هستند، بیاوریم تا ببینی؟ متکی ادامه داد که امروز عمرت تمام است. متکی را سایر مزدوران رژیم حاجی آقا صدا می‌کردند».

<http://www.iransos.com/gozaresh/02.06/21.02/motaki.htm>

این در حالی است که وی در مصاحبه‌ی طولانی خود با سیمای آزادی که در دو شماره‌ی ۱۵۸ و ۱۵۹ نشریه «اتحادیه انجمن‌های دانشجویان مسلمان» انتشار یافت به همه کس اشاره کرده الا منوچهر متکی. متکی در محل سفارت که واقع در آنکارا است به سر می‌برد و نه کنسولگری رژیم در استانبول. این دو شهر ۱۰ ساعت از هم فاصله دارند. موضوع به او ربطی نداشت که برای تهدید یک فرد ربوده‌شده شخصاً به این مسافرت تن دهد. معلوم نیست چرا در زمان یادشده که توجهی مطبوعات و رسانه‌ها روی موضوع آدم‌ربایی متمرکز شده بود مجتهدزاده حرفی از حضور سفیر رژیم نزد^{۲۲}.

^{۲۲} مجاهدین پس از ریاست جمهوری خاتمی نه تنها یک فقره ۲۰ هزار نفر به آمار کشته‌شدگان اضافه کردند و تعداد قتل عام شدگان ۶۷ را به ۳۰ هزار مجاهد رساندند بلکه با جور کردن یک شاهد (یک زندانیان سابق رژیم) از زبان او مدعی شدند که خاتمی در جریان کشتار ۶۷ خودش در اوین خنده‌بر لب حاضر می‌شده. درمورد متکی هم به همین سیاست روی آوردند در حالی که او شخصاً در شکنجه و کشتار زندانیان سیاسی در بندرگز شرکت داشت و از این بابت در سال‌های اولیه دهه ۶۰ به خاطر جنایتش زبازد بود و نیازی به دروغگویی در مورد او نبود.

ابوالحسن مجتهدزاده سر و مرگنده امروز حی و حاضر است و مصطفی و سیدحسین سیدتفرشی و خیلی‌های دیگر زیرخوارها خاک آرمیده‌اند. تا آن‌جا که می‌دانم او تنبیه نشد و همچنان در همان روابط سابق ماند و در عراق هم که بود در بازجویی، شکنجه و پرورده‌سازی برای افراد کوشا و فعال بود. اصولاً چنین افرادی به درد دستگاه مسعود رجوی می‌خورند.

چگونگی دگرپرسی یک انقلابی

مجاهدین بدون آن که به عمق ماجرا بپردازند، موضوع قتل، شکنجه و آزار و اذیت و حتی رها کردن نیروهایشان در دام‌های اطلاعاتی را دور می‌زنند و با طرح موضوعات فرعی از پاسخگویی می‌گریزند. ساده‌ترین توجیهی که برای فرار از حقیقت مطرح می‌کنند اشاره به سابقه‌ی مجاهدین است و این ترفند که هیچ انقلابی به زندان و شکنجه و قتل هم‌زمانش اقدام نمی‌کند. در حالی که تاریخ از چنین پدیده‌ای فراوان حکایت کرده است. این دگرپرسی پدیده‌ای عام در بسیاری از کشورها بوده است. حق با مجاهدین است. هیچ انقلابی به زندان و شکنجه و قتل هم‌زمانش اقدام نمی‌کند. اصولاً هنگامی که «انقلابیون» دست به چنین اعمالی می‌زنند دیگر «انقلابی» نیستند. این یکی از شاخص‌هایی است که می‌توان با آن «انقلابی» را از «ضدانقلابی» بازشناخت.

مسعود رجوی در نقد آن‌چه «اپورتونیست‌های چپ‌نما» می‌نامید به بهترین شکل چگونگی این دگرپرسی را توضیح داده است منتهی وقتی نوبت به خود او می‌رسد همه‌ی قوانین دچار تغییر می‌شوند. او می‌گوید:

«اگر هر کس آن‌چه را که خود پذیرفته است، تکامل یافته‌تر بپندارد، و به استناد آن هرکاری می‌خواهد با دیگران بکند، در چنین صورتی، دیگر هیچگونه ضابطه علمی و منطقی که مورد قبول همه باشد وجود نخواهد داشت و لذا هرکسی، با انجام هر جنایتی نیز مجاز خواهد بود.» (همان منبع - ص ۱۶)

البته این تکامل یافته‌تر بودن و برتری طلبی در ذات اسلام است. چرا که شعار اصلی اسلام سیاسی، «اسلام یعلو و ما یعلو علیه» است. اسلام بالاتر از هر چیز است و چیزی بالاتر از اسلام نیست. در شکل سنتی اجازه نمی‌دادند هیچ ساختمانی بلندتر از مناره‌ی مسجد باشد. حال اگر این پتانسیل درونی «اسلام سیاسی» با شخصیت یک فرد جاه‌طلب و متوهم که خود را «امام زمان» می‌داند و دیدگاه‌هایش را «چپ» مارکسیسم معرفی می‌کند تلفیق شود خدا می‌داند چه موجود عجیبی خلق خواهد شد.

مسعود رجوی خود را «نوک پیکان تکامل» و «عصاره و چکیده‌ی خلقت» می‌داند، مریم رجوی را «جوهر بهار» و «مهر تابان» و «سرور زنان عالم» معرفی می‌کند. معلوم است وقتی کسی در رابطه با خود و همسرش چنین دیدگاهی داشته باشد هر کاری که خواسته با دیگران انجام داده و می‌دهد. با این دیدگاه است که او انجام هر جنایتی را برای خود مجاز می‌داند. این گونه افراد به خاطر جنایاتی که می‌کنند دچار تناقضات روحی و روانی نمی‌شوند. آن‌ها همیشه خود را بر حق می‌دانند بمانند که مسعود رجوی خود را «نوک قله حق» معرفی می‌کند. با چنین تصویری از خود است که مسعود رجوی از به کشتن دادن مجاهدین ابایی ندارد و در مقابل خونی که از پیکر مجاهدین جاری می‌شود احساس مسئولیتی نمی‌کند. او همه را به چشم «قربانیانی» می‌بیند که بایستی به پای او نثار شوند. در نگاه او اخلاق مطلقاً جایی ندارد. برای پیشبرد مقاصدش هرکاری از او ساخته است. همه چیز در او خلاصه می‌شود. هرچه «صلاح» او باشد انجام می‌گیرد. هرچه «صلاح» او باشد گفته می‌شود.

دگرپرسی تنها شامل مسعود رجوی نشده است. به دستگاه پلیسی و امنیتی او نگاه کنید؛ به بسیاری از کسانی که در روابط مجاهدین و یا در کنار آن‌ها هستند نگاه کنی خواهید دید چگونه آدمی به ارزش‌های اخلاقی و وجدانی پیشین خود که روزگاری اساس پندار و کردارش بوده، پشت می‌کند و از ارزش‌هایی کاملاً متضاد پیروی می‌کند. این همان روندی است که هانا آرنست در توصیف «آیشتمن» از آن به عنوان «ابتذال شر» نام می‌برد. هیچ اهریمن‌صفتی، اهریمن نیست، انسان می‌تواند در ابتذال شر تا جایی پیش برود که تصورش هم ناممکن است. به نادر رفیعی‌نژاد نگاه کنید، حقوق‌دان است، به خاطر خصائل انسانی‌اش به زندان شاه می‌افتد، مزه‌ی شکنجه و سلول انفرادی و عقوبت را می‌چشد، با حقوق انسانی و حقوق بشر آشناست، من با دوستان و هم‌دوره‌ای‌های حقوق‌دان او صحبت و گفتگو کرده‌ام، اما او نیز به «ابتذال شر» دچار شده و به سادگی تبدیل به «شکنجه‌گر»ی بیرحم و پددها می‌شود. اگر به زندگی دیگر زندانبانان و شکنجه‌گران دستگاه امنیتی مجاهدین توجه کنید این روند را در آن‌ها نیز می‌بینید.

آدم‌های معمولی که هیچگونه خصلت جنایتکارانه‌ای در خود ندارند در یک دوره‌ی تاریخی به خاطر فقدان نیروی تفکر و تعقل می‌توانند عامل و کارگزار شر شوند. محمد سادات‌دربندی (عادل) که همچون لاجوردی و بسیاری از شکنجه‌گران دستگاه امنیتی و قضایی جمهوری اسلامی مزه‌ی زندان و شکنجه‌ی دوران سلطنت را چشیده است طبق گزارشات متعدد ناراضیان مجاهدین در مناسبات این سازمان تبدیل به شکنجه‌گر می‌شود و از قربانیان‌اش لقب «لاجوردی دوم» را می‌گیرد.

اشتباه اصلی نادر رفیعی‌نژاد و همه‌ی آن‌هایی که دچار دگردیسی می‌شوند را بایستی در وظیفه‌شناسی و خدمت‌گزاری به یک نظام توتالیتر دید. این روند هرچه صادقانه‌تر شکل بگیرد فجیع‌تر خواهد بود. اشکال کار این افراد آن‌جاست که به عنوان یک انسان آزاد، آزادی اندیشه و وجدان و ارزش‌های اخلاقی را به فراموشی سپرده و مهار خود را دست دیگران می‌سپارند. از اندیشیدن دست کشیده و اطاعت از اوامر را جایگزین آن می‌کنند.

کسانی که در جریان پروژه «رفع ابهام» زندان‌های مجاهدین در «اشرف» را اداره می‌کردند از جنس همان‌هایی بودند و هستند که اوین و شکنجه‌گاه‌های رژیم و پیش از آن اردوگاه‌های مرگ در آلمان و شوروی و چین را شکل دادند. شر و شرارت امری استثنایی نیست. زندان‌های «اشرف» و پروژه‌ی «رفع ابهام» شکل جدیدی از شرارت بود که به دست آدم‌هایی عادی و نه پیشتر «جنایتکار» رقم خورد. آدم‌هایی که پیش‌برد چنین برنامه‌هایی را با توجه «انجام وظیفه»، «اطاعت از رهبری»، «صلاح رهبری»، «ضرورت مبارزه» و ... امکان‌پذیر ساختند. با این حال، این «آدم عادی» در نهایت به اعمالی هولناک دست زده است.

مجاهدین و همکاری اطلاعاتی با رژیم علیه ناراضیان

مجاهدین در یک اقدام زشت و کینه‌توزانه، دستگاه اطلاعاتی و امنیتی رژیم را متوجهی اعضای خانواده‌ی من کرده و می‌نویسند:

«پس بگذارید به خانم بسیار عزیز و محترمی که هرگز ندیدمش. اما می‌شناسمش، نوهی مرحوم گلزاده غفوری که همسر برادر این ملعون است، بگویم: خواهر عزیزم، من از دوستان بسیار نزدیک، مجاهد شهید صادق گلزاده غفوری هستم. من و برادر شهیدم، در سال‌های قبل از انقلاب بارها و بارها بر سر سفره‌ی ساده آن بزرگوار نشسته‌ایم، ما از نزدیک از وجود پدر بزرگ شما آن استاد گرامی فیض برده‌ایم. من از دوستان و از همبندان نزدیک، مجاهد شهید، علیرضا حاج صمدی، داماد گرانقدر آن خانواده بودم. علیرضا به من بسیار اعتماد داشت. او همه‌ی اسراری که در سینه‌اش داشت، از نحوه‌ی ضربه خوردن، پایگاه محمد ضابطی تا مسائل دیگر را به من می‌گفت تا به سازمان انتقال دهم، با این سابقه و با آموزش‌هایی که از پدر بزرگ گرامیتان در تفسیر سوره‌ی کافرون گرفته‌ام به شما می‌گویم، که این خویشاوند شما، بزرگترین پنهان‌کننده‌ی حقیقت است. و پذیرائی از او حتی به اندازه‌ی یک استکان چایی حرام است. هر چند که برادر همسر شما می‌باشد. باور بفرمائید که او" بر خلاف جهت مریم و علیرضا، صادق و کاظم حرکت می‌کند". او با نامه‌ی اخیرش تمام رنج و شکنج و خون زندانیان دهه‌ی ۶۰ را یکسره به جیب رژیم ریخت. بی جهت نیست که از مزدوران دعوت نامه و دسته گل دریافت می‌کند. آن زمان که شما نامه‌های مریم گلزاده و علیرضا حاج صمدی را به او می‌دادید که در سایت پژواک ایران به اسم خودش می‌گذاشت، هنوز نقاب از صورت بر نکشیده بود. امروز اما، همه فهمیده‌اند که هدایت او و سایتش از کجاست و چه گونه است.»

<http://www.aftabkaran.com/maghale.php?id=3132>

تردیدی در یکسان شدن فرهنگ مجاهدین و جانپان حاکم بر میهنمان نیست. قطعاً کسانی که زندان بوده‌اند بارها و بارها و القابی همچون «معلون»، «خبث» و «حرامی» و ... را شنیده‌اند. مجاهدین به زعم خود و در پوشش دلسوزی، برای همسر برادرم پرونده‌سازی کرده و او را عامل در اختیار گذاشتن نامه‌های خانواده‌ی گلزاده‌ی غفوری به من معرفی می‌کنند تا در سفر وی و برادرم به ایران، توسط دستگاه امنیتی رژیم دستگیر و تحت فشار قرار گیرند. برادرم ۳۶ سال است که در آمریکا زندگی می‌کند و نه او و نه همسرش به عمرشان سیاسی نبوده‌اند و هیچ ربطی هم به نگارش مقالات و فعالیت‌های من ندارند و هرکس که با آنها آشناست و از جمله مجاهدین به خوبی در جریان این امر هستند. منابع من برای دسترسی به این اسناد، این دو نفر نیستند و آن‌ها روحشان نیز از این ماجرا بی‌خبر است. در زیر بخشی از مقالات من در مورد خانواده‌ی گلزاده غفوری را ملاحظه می‌کنید که باعث شده مجاهدین بکوشند از خانواده‌ام انتقام بگیرند.

دکتر گلزاده غفوری مدافع بزرگ حقوق مردم (قسمت اول)

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-19113.html>

گل - زاده، نخ «دانه‌های تسبیح» * (قسمت دوم)

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-19323.html>

گل- زادگان (محمدصادق)

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-19383.html>

گل- زادگان (محمد کاظم)

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-19454.html>

«سلامم غریبانه در هر خانه را خواهد زد»

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-19958.html>

وصیت نامه مریم گلزاده غفوری

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-20016.html>

صدای «صادق» نسلی که در سکوت پیر شد

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-20114.html>

«کاظم» تلور خشم و عصیان نسل برآمده از انقلاب ضدسلطنتی

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-20157.html>

نامه‌های علیرضا حاج صمدی به همسرش مریم گلزاده غفوری

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-20335.html>

نامه آیت‌الله گلزاده غفوری به آیت‌الله منتظری: «با آب دیگری وضو بسازید»

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-37440.html>

نامه‌ی تیرماه ۱۳۶۶ آیت‌الله گلزاده غفوری به آیت‌الله منتظری

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-37516.html>

بباید تصور کنیم حق با مجاهدین است و همسر غیرسیاسی برادرم، فریب مرا خورده و عامل در اختیارگذاشتن اسناد خانواده‌ی گلزاده غفوری به من است. آیا مجاهدین حق دارند موضوع را برای دستگاه اطلاعاتی و امنیتی رژیم فاش کنند و او را به دردسر بیاندازند؟ آیا این آدم‌فروشی نیست؟ آیا این نشانه‌ی افلاس و سقوط تمام‌عیار یک جریان سیاسی نیست؟ جریانی که بطور علنی اطلاعات فاش نشده را در اختیار رژیم می‌گذارد در خفا تا کجا می‌تواند پیش برود و رفته است؟

«مجتهد» مجاهدین بر اساس تفسیر زنده‌یاد آیت‌الله گلزاده‌ی غفوری از سوره‌ی کافرون، فتوای «حرام» بودن پذیرایی از من «به اندازه‌ی یک استکان چایی» را می‌دهد در حالی که من بهترین رابطه را با ایشان داشتم و آیت‌الله گلزاده‌ی غفوری، علیرغم احترام و عشق و علاقه شدیدی که به فرزندان شهیدش داشت، مسعود رجوی را منحرف می‌دانست و افسوس هدر رفتن خون فرزندان را می‌خورد و هنوز همسر ایشان، سران رژیم و مسعود رجوی را نفرین می‌کند.

این را از جنبه‌ی تاریخی و برای دفاع از حقیقت می‌گویم تا مجاهدین از باد و خاطره‌ی افراد نزد مردم بی‌اطلاع سوءاستفاده نکنند.

وقتی با مجاهدین همکاری می‌کردم، ابوالقاسم (محسن) رضایی از زبان من نظرات آیت‌الله گلزاده غفوری راجع به مجاهدین، سینه‌زنی در اشرف، و مباحث ایدئولوژیک را شنیده است. حتماً خوانندگان فتوای خمینی را مبنی بر «حرام بودن» زن کسانی که با رژیم همکاری نمی‌کنند به یاد دارند.

بی‌شرمی مجاهدین و مجتهد نورسیده‌شان نهایت ندارد، آن‌ها وقتی متوجه می‌شوند که حنا‌شان رنگی ندارد، «خانم بسیار عزیز و محترم» را همسر کسی معرفی می‌کنند که به «زیارت آخوندها» می‌رود:

«بی جهت نیست که هر گاه که اخوی گرامش از زیارت آخوندها بر می‌گردد، او کفش و کلاه می‌کند و به آمریکا می‌رود تا هم پیام‌های شفاهی و هم ملات‌های کتبی ارسالی از ایران را دریافت کند. مبادا فکر کنید که برادر این مزدور سیاسی نیست، اصلاً چنین نیست، هر گاه که ما اینجا ایرج را افشا می‌کنیم برادرش بهمن در آمریکا یقه هواداران را می‌گیرد.»

<http://www.aftabkaran.com/maghale.php?id=3909>

سینه‌چاک رهبری عقیدتی مجاهدین فکر می‌کند برای گرفتن «پیام‌های شفاهی و ملات‌های کتبی ارسالی از ایران»، حتماً بایستی تا آمریکا رفت! مجاهدین و منسوبان‌شان در اروپا و آمریکا نیز همچنان در «غار» زندگی می‌کنند. این ادعاها در حالی صورت می‌گیرد که مجتهد مربوطه در سال‌های گذشته پذیرای برادر توایش مهدی توتونچیان در نروژ بود. وی مقدمات سفر برادرش به نروژ را شخصاً فراهم کرد. او از تواین فعال بند ۲ واحد ۱ زندان قزلحصار بود.

مجاهدین برای آن که دستگاه اطلاعاتی رژیم را متوجهی ناراضیان کنند از انجام هیچ اقدامی فروگذار نمی‌کنند. یک نمونه از خیانت‌های از این دست بر می‌گردد به «گرا دادن» در مورد نصیر نصیری یکی از زندانیان سیاسی از بند رسته.

او پس از تحمل دهسال زندان به مجاهدین پیوست اما در روابط مجاهدین در «اشرف» دوام نیاورد. پس از بازگرداندن اجباری او به ایران از طریق رهاکردنش در نقطه‌ی مرزی، مجاهدین شعر «پرنده‌ای با عصا» را که در وصف «محسن محمدباقر» یکی از قتل عام شدگان کشتار ۶۷ در زندان گوهردشت سروده بود با نام اصلی وی در نشریه‌ی مجاهد چاپ کردند تا بلکه از طرف دستگاه امنیتی رژیم تحت فشار قرار گیرد.

«هرگز پرنده‌ای با عصا ندیده بودم
و نمی‌دانستم کسی که نمی‌دود
پرواز را می‌داند
و رودخانه‌ای که از سنگلاخ می‌گذرد
گام‌هایی از آهن دارد
نشینیده بودم کسی به سادگی قطره شبنم کویر
مرگ را این گونه تفسیر کند
این گونه با نگاهی از پس پرده‌ای تاریک
رگان عاطفه خورشید را بدرد
پرنده‌ای بر زمین
دونده‌ای بر آسمان
و رودی از آهن
اکنون حیات و مرگ دگرگون و بی‌منطقند.»

مجاهدین در دوران یاد شده حتی گزارش‌های پیرامون کشتار ۶۷ را بدون نام نویسنده و تحت عنوان گزارش اول و دوم و ... در کتاب «قتل عام زندانیان سیاسی» منتشر کردند. در حالی که نویسندگان همگی در اشرف به سر می‌بردند و هیچ تهدید امنیتی نداشتند.

ای کاش به همین بسنده می‌کردند. اشعار فردی را که به عنوان خائن و بریده به رژیم تحویل داده بودند به محمود رویایی یکی از اعضای مجاهدین دادند تا کتاب خاطراتش «آفتابکاران» را مزین به آنها کند. ۵ سال پیش در مقاله‌ای تحت عنوان «نقد فرهنگ سیاسی - حذف و سانسور در خاطرات زندان!» به این موضوع پرداختم.

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-17033.html>

تا زمانی که ایران بودم، نصیر نصیری یکی از نزدیک‌ترین دوستانم بود. با توجه به شناخت کاملی که از روحیات و خلق و خوی او داشتم مخالف شدید پیوستن او به مجاهدین و قرار گرفتن در هرگونه روابط تشکیلاتی به ویژه از نوع ارتش آزادیبخش در عراق بودم. مخالفتم را چندین بار بصورت شفاهی، رو در رو و تلفنی و کتبی در استکهلم و پاریس اعلام کرده و روی آن پافشاری کردم. رحمان علی کرمی یکی از زندانیان سیاسی از بندرسته شاهد بخشی از مخالفت‌هایم در حضور مسئولان مجاهدین بوده است. اما آنها دور از چشم من کوشیدند نصیر را به عراق منتقل کنند. همین مسئله در ارتباط با حسن صادقیان هم تکرار شد. او نیز بعد از انتقال به اشرف چنان‌که پیش‌بینی کرده بودم قادر به تحمل شرایط نشد و به زندان ابوغریب تحویل گردید و دولت عراق او را با سربازان عراقی اسیر در ایران مبادله کرد.

نصیر نصیری روشنفکری بود که در چهارچوب تشکیلات نمی‌گنجید. هنگامی که در داخل کشور پیک مجاهدین با او تماس گرفت وی شخصاً تأکید کرد که مطلقاً خواهان ماندگاری در عراق و نزد مجاهدین نیست اما برای خروج از کشور مشکلی ندارد و هدفش از رفتن به «اشرف» اعزام به اروپا است.

پیک مربوطه برای پاسخ دادن به وی فرصت خواست و در دیدار بعدی موافقت مجاهدین را به او ابلاغ کرد. نصرالله مرنندی یکی از هواداران مجاهدین و امضاءکنندگان بیانیه «زندانیان سیاسی از بند رسته» علیه من که خود آمادگی رفتن به عراق را نداشت، شاهد موضوع بوده و به پیک مجاهدین تأکید می‌کند که نصیر نصیری در

گفته‌اش جدی است. با این حال نصیر نصیری را با این قول که پس از انتقال به عراق به اروپا اعزام می‌شود به «اشرف» منتقل کردند و بعد از آزار و اذیت‌های فراوان، چند سال بعد وی را به ایران باز فرستادند.^{۳۳}

^{۳۳} نصرالله مرندي، نزد من، رحمان علی‌کرمی و جواد قندی (مجید دادوند) یکی از اعضای سابق مجاهدین که هنگام انتقال به جوخه‌ی اعدام با وجود گلوله خوردن از دست جنایتکاران گریخت و فداکاری‌های بسیاری در طول سه دهه‌ی گذشته از خود نشان داد، با اطمینان تأکید داشت که مجاهدین افراد مزبور را روی «میدان مین» رها می‌کردند.

فصل هفتم - تشابه رفتاری ولایت فقیه در ایران و عراق

مسعود رجوی در پی انقلاب ایدئولوژیک در سازمان مجاهدین در بحث «هویت» هنگامی که ضرورت رهبری را توضیح می‌دهد می‌گوید: «عالی‌ترین، عالم‌ترین و ذیصلاح‌ترین هژمونی، ولایت فقیه است» و هدف اصلی ما رسیدن به آن است. البته از قدیم‌الایام مجاهدین خود را «حزب‌الله»^{۲۴} هم معرفی می‌کردند. متأسفانه هرچه جلوتر می‌رویم تشابه رفتاری بیشتری بین ولایت فقیه مستقر در ایران و ولایت فقیه سابقاً مستقر در عراق دیده می‌شود؛ تشابهات به این دو تنها به تشابهات فرهنگی منحصر نمی‌شود بلکه رفتار و عملکرد این دو نیرو نیز هرچه می‌گذرد به هم شبیه‌تر می‌شود و البته یک تفاوت بزرگ نیز دارند. اگر خامنه‌ای به عنوان ولی فقیه مطلقه در میان جناح‌های رژیم، فصل‌الخطاب معرفی می‌شود در مجاهدین هیچ نظرگاه متفاوتی نمی‌تواند وجود داشته باشد که کسی در آن میان «فصل‌الخطاب» تلقی شود. همه‌ی افراد در فکر و اندیشه، ذهن و ضمیر می‌بایستی تنها به مسعود رجوی بیان‌بیشند و در قلب و دل به او عشق بورزند و در عمل و کار روزانه تنها دستورات او و سلسله‌مراتبی که او تعیین می‌کند را اجرا کنند.

سرنوشت مسعود دلیلی، یادآور سرنوشت سعید امامی

بررسی و تعمق درباره‌ی سرنوشت «مسعود دلیلی داخل»، ما را با ماهیت یکسان عملکرد خامنه‌ای و مسعود رجوی در ارتباط با «فداییان» و سینه‌چاکان «رهبری» آشنا می‌کند. خامنه‌ای به رفسنجانی که پس از مرگ خمینی، او را برگزیده و به مقام ولایت فقیه رساند بی‌وفایی کرد و احمد صدر حاج‌سیدجوادی را که مجاناً وکالت او را در زمان شاه به عهده گرفته بود در نهمین دهه‌ی عمرش به زندان افکند و به شلاق محکوم کرد. هنگامی که در جریان قتل‌های زنجیره‌ای به مخمصه افتاد «سعید جان» امامی را قربانی کرد، همسر وی را به اسارت برد و از او به زور شکنجه، اعتراف گرفت که هر دو بهایی و بهایی‌زاده و جاسوس اسرائیل و موساد و سیا بودند و انحرافات شدید جنسی و اخلاقی داشتند. نیروهای خود در وزارت اطلاعات را که به اشاره‌ی بیت رهبری و نهادهای قدرت مخالفان و منتقدان را حذف می‌کردند به بند کشید و تحت شکنجه به اعترافات از پیش تهیه شده وادار کرد. آنها همگی مجبور بودند ضمن پذیرش انحراف اخلاقی و اعتقاد به ادیان بهائیت و یهود به جاسوسی برای اسرائیل و ... اعتراف کنند.

در نقطه مقابل مسعود رجوی را می‌بینیم که در پروژه‌ی «رفع ابهام»، به منظور سرکوب نیروها و خشکاندن نطفه‌های اعتراض در مجاهدین، عالی‌ترین و فداکارترین فرماندهان عملیاتی مجاهدین را که هریک ده‌ها عملیات نظامی در داخل کشور داشته و بارها از مرگ جسته بودند زیر فشار شکنجه می‌برد تا اعتراف کنند که «نفوذی» رژیم بوده‌اند و پای سناریوهای تهیه شده از سوی «پلیس امنیتی» مجاهدین امضا بگذارند. اگر خامنه‌ای تنها چهارچوب اعترافات را تعیین کرد، بنا به شهادت‌های کسانی که در پروژه‌ی «رفع ابهام» به بند کشیده شدند، مسعود رجوی از نزدیک چگونگی بازداشت‌ها، شکنجه‌ها و بازجویی‌ها را هدایت می‌کرد و سناریوهای مربوط به هر مرحله را شخصاً تهیه می‌نمود و از ابتدا تا انتها پروژه را زیر نظر داشت. حتی پس از پایان پروژه‌ی همه‌ی قربانیان را به حضور او بردند تا خود شخصاً بقیه سناریو و رفع و رجوع آن را پی بگیرد. خامنه‌ای در حالی تصمیم به حذف سعید امامی گرفت که وی در سفر اعضای خانواده‌ی رهبری به خارج از کشور مسئولیت حفاظت از آنها را به عهده داشت. سعید امامی در حالی که در دو دهه حیات سیاسی‌اش با جان و دل در راه منویات خمینی و خامنه‌ای کوشیده و مال و منالی هم برای خود و خانواده‌اش نیاندوخته بود پس از مرگ، جاسوس اسرائیل و موساد معرفی شد و در این زمینه دوست نزدیکش حسین شریعتمداری سردمداری تبلیغات را به عهده داشت.

تبلیغات جنبش‌های توتالیتر به همان اندازه که دروغ‌گوینان و برپایه‌ی جعل و فریب است، بی‌پرده نیز هست. بایستی توجه داشت ماشینی که دروغ‌پردازی‌های عظیم جنبش‌های توتالیتر را ایجاد می‌کند و آنها را سازمان و گسترش می‌دهد، از رهبری مایه می‌گیرد که پیوسته بر حق بوده و خواهد بود و هر آنچه او کند، نیکو بود.

«مسعود دلیلی داخل» نیز به نوعی سرنوشتی مشابه سعید امامی داشت. او در سال ۱۳۴۰ در خانواده‌ای فقیر در روستای «داخل» از توابع آستانه اشرفیه به دنیا آمد و به سختی دیپلم گرفت. وی در سال ۱۳۶۰ بازداشت و پس از یک سال به همراه رضا لاقید و بهمن و عباس افزاره که آنها نیز اهل روستای «داخل» بودند

^{۲۴} در کتاب آموزش و تشریح اطلاعاتی تعیین مواضع... مجاهدین می‌گویند: «... ما خود را اصولاً حزب یکتاپرستان (حزب‌الله) می‌دانیم، که در هر شرایطی با تکیه به عنصر عینی جامعه شناسانه‌ی خود، یعنی محروم‌ترین و بالنده‌ترین نیروها و طبقات اجتماعی (مستضعفین)، آرمان‌های ایدئولوژیک خود را تحقق می‌بخشیم.» ص ۸۶

آزاد و به مجاهدین پیوستند. این عده عملیات‌های نظامی متعددی از جمله مجازات شکرگزار فرمانده سپاه آستانه اشرفیه و لاهیجان را که نقش عمده‌ای در دستگیری، شکنجه و کشتار در استان گیلان داشت به مورد اجرا گذاشتند.

مسعود دلیلی و رضا لاقید در سال ۱۳۶۲، در کرمانشاه بازداشت و بلافاصله با هواپیما به رشت منتقل شدند. این دو در شکنجه‌گاه آستانه اشرفیه به سختی شکنجه و به اعدام محکوم شدند. دستگاه قضایی و امنیتی رژیم به مدت یک هفته در تبلیغات وسیعی خبر از اعدام قاتلان «شهید شکرگزار» با جراثقال در محل دفن وی می‌داد. مسعود دلیلی در طرحی متهورانه با ایجاد دو سوراخ یکی به سلول رضا لاقید، و دیگری به پشت سلولش که به حیاط مدرسه‌ای وصل بود، یک شب قبل از اعدام به همراه رضا از زندان می‌گریزد و یکراست به خانهی بهمن افزاره می‌رود و سلاح‌هایی را که پیش از رفتن به کرمانشاه نزد او به امانت گذاشته بود تحویل می‌گیرد. بهمن افزاره داخل، همراه یک جوان دیگر در شب ۳۰ شهریور ۱۳۶۳ از سوی کمیته‌ی انقلاب اسلامی بازداشت و پس از تحمل شکنجه‌های بسیار به اعدام محکوم می‌شود اما در تابستان ۱۳۶۴ پیش از اجرای حکم او نیز از زندان می‌گریزد. وی پس از فرار از زندان دست به عملیات نظامی زیادی می‌زند. در این عملیات‌ها از جمله ابوالحسن کریمی دادستان بیرحم گیلان و مازندران که در اعدام و شکنجه‌ی هزاران نفر مشارکت داشت کشته می‌شود.

نیروهای امنیتی و قضایی رژیم در یک اقدام تلافی‌جویانه ده‌ها تن را در خانه‌ها و خیابان‌های لاهیجان و آستانه‌ی اشرفیه به قتل می‌رسانند و یا در زندان‌ها به جوخه‌ی اعدام می‌سپارند. و در این میان به خاطر کینه‌ی ویژه‌ای که از مسعود دلیلی به دل داشتند انتقام سختی را از خانواده‌ی او می‌گیرند. در سال ۱۳۶۵ علی دلیلی پدر مسعود که کشاورزی ۵۰ ساله بود به همراه فرزند ۱۷ ساله‌اش پرویز، در خانه‌ی مسکونی‌شان به رگبار بسته شده و خانه‌شان نیز به آتش کشیده شد.

مسعود رجوی با صدور پیامی که از رادیو مجاهد پخش شد شهادت پدر و برادر مسعود دلیلی را تسلیت گفت. رضا لاقید داخل که به همراه مسعود دلیلی در ۱۳۶۳ از زندان آستانه اشرفیه، گریخته بود، در سال ۱۳۶۵ با چندین تن از یارانش در روستای «چترک‌کوجان» آستانه اشرفیه، لو رفته و در جریان یک درگیری در طولیله‌ای کشته می‌شوند.

بهمن افزاره نیز در پاییز ۱۳۶۵ از طریق کوه‌های سیاهکل به سوی تهران حرکت می‌کند و در بازرسی بین راه در سراوان امامزاده هاشم مورد سوءظن پاسداران قرار گرفته و در جریان درگیری بین او و پاسداران چند نفر کشته می‌شوند. بهمن که پایش تیرخورده و گلوله‌هایش نیز تمام شده بود خود را تسلیم پاسداران می‌کند. هنگامی که آنها برای دستگیری وی هجوم می‌برند وی ضامن نارنجکش را کشیده و همراه آنها کشته می‌شود.

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-58149.html>

از میان دوستان قدیمی، تنها مسعود دلیلی، جان به در می‌برد و با شور و اشتیاق و علاقه‌ای مثال زدنی به مجاهدین می‌پیوندد. «فدایی» مسعود رجوی می‌شود و می‌کوشد جای خالی رفقاییش را نیز پر کند. در نشست‌های رجوی حتی بالاترین کادرهای مجاهدین را تفتیش بدنی می‌کند. محافط مخصوص رهبری است و در طرح‌های امنیتی ویژه نقش حفاظتی دارد.

در سپتامبر ۲۰۱۱ تحت عنوان عنصر «بریده» از مجاهدین جدا می‌شود و توسط آنها به نیروهای عراقی و ملل متحد تحویل داده می‌شود و از آنها خواسته می‌شود «حقوق شهروندی» وی و دو نفر دیگر را رعایت کنند. یک سال بعد در تاریخ ۲۴ تیرماه ۱۳۹۱ سایت «تابناک» وابسته به محسن رضایی گزارش می‌دهد که «در روزهای اخیر تماس‌های متعددی با داخل کشور جهت ورود احتمالی وی، گرفته شده است.»

<http://www.tabnak.ir/fa/news/257723>

از نظر من با توجه به سابقه‌ی بخش «اخباری» مجاهدین، این خبر می‌تواند از طریق کانال‌های مجاهدین با اهداف خاصی به رژیم منتقل شده باشد.

مسعود دلیلی می‌تواند جداشده‌ی واقعی نبوده باشد، چرا که با هیچ جداشده‌ای در ارتباط نبوده و بلافاصله هتل جداشدگان را نیز ترک می‌کند. مجاهدین از پاسخ دادن به دوستان وی در خارج از کشور که می‌خواستند با او تماس گرفته و زمینه‌ی انتقالش به اروپا را فراهم کنند خودداری می‌کنند. وی از زمان جدا شدن از مجاهدین، هیچ تماسی با مادر و خواهرش در ایران نگرفته است. در حالی که وقتی کسی از مناسبات جدا می‌شود و سایت «تابناک» خبر از «تماس‌های متعدد» جهت «ورود احتمالی» وی به ایران می‌دهد، طبیعی است اولین کاری که می‌کند تماس با خانواده و دوستانش باشد. چرا بعد از سه دهه، او تلاش نمی‌کند صدای مادر رنج‌دیده‌اش را بشنود؟ حتی اگر تفسیر مجاهدین را بپذیریم، او از مجاهدین و مبارزه «بریده» بود از مادر و خواهرش که نبریده بود. حتی اگر به ایران رفته بود دلیلی نداشت با مادرش دیدار نکند و یا حداقل به گفتگوی تلفنی با او نپردازد.

پس از حمله‌ی نیروهای کوماندویی رژیم به اشرف و قتل‌عام ساکنان آن، مجاهدین بعد از یک روز به نیروهای عراقی اجازه‌ی ورود به اشرف را می‌دهند. در این مدت مشغول چه کاری بودند و یا چه چیزهایی را پاکسازی می‌کردند مشخص نیست و داوری در مورد آن سخت است.

در جریان این حمله‌ی بیرحمانه پنجاه و سه نفر به قتل رسیدند. مجاهدین در اطلاعیه‌های رسمی‌شان تعداد کشته‌شدگان مجاهد را ۵۲ نفر اعلام کردند. و تا ۱۱۰ روز بعد در هیچ یک از اطلاعیه‌هایشان صحبتی از جنازه‌ی پنجاه و سوم و یا تلفات رژیم و نیروهای مهاجم در این عملیات نکردند.

اما در تمامی لیست‌های تهیه شده از سوی مقامات عراقی، نفر پنجاه و سوم که مدت‌ها ناشناس تلفی می‌شد در صدر قرار داشت.

مجاهدین در تماس با نیروهای عراقی و ملل متحد با صحنه‌سازی‌های گوناگون ابتدا کوشیدند جنازه‌ی پنجاه و سوم را متعلق به یکی از کماندوهای که به اشرف حمله کردند جا بزنند.

سؤال و حفره‌ی اصلی این جاست، مجاهدین که می‌دانستند جنازه‌ی پنجاه و سوم متعلق به آنها نیست چرا از روز اول در تبلیغات‌شان حرفی از آن نزدند و منتظر سیر حوادث شدند؟ چرا آنها که از روز اول می‌دانستند جنازه متعلق به مسعود دلیلی است می‌کوشیدند آن را متعلق به یکی از «کماندوها» جا بزنند و در مورد هویت وی روشن‌گری نمی‌کردند؟ مجاهدین در طی این مدت منتظر چه چیزی بودند؟

با توجه به تحقیقات صورت گرفته از سوی دولت عراق و در دست داشتن نمونه‌ی DNA ساکنان اشرف، مقامات عراقی به هویت مسعود دلیلی به عنوان یکی از ساکنان اشرف پی بردند.

از آنجایی که مسعود دلیلی پس از جدایی از مجاهدین، تحویل نیروهای عراقی شده و پس از مدتی ناپدید شده بود جنازه‌ی او در اشرف روی دست مجاهدین مانده بود. آنها تا آنجا که ممکن بود موضوع را کش دادند و از اعلام هویت مسعود دلیلی خودداری کردند تا بلکه موضوع مشمول مرور زمان شود اما پس از گذشت ۱۱۰ روز به خاطر پافشاری دولت عراق مجبور به اعتراف شدند. آنها باید به سازمان ملل و دولت عراق پاسخ می‌دادند چرا مسعود دلیلی در قرارگاه اشرف بوده و به چه دلیل موضوع به اطلاع مقامات عراقی و ملل متحد نرسیده بود. مزید بر علت نام مسعود دلیلی هم واقعی نبود.

مجاهدین هنگام معرفی نیروهای‌شان به مقامات آمریکایی، مسعود دلیلی را «بهمن افزاره» معرفی کرده بودند. کمیساریای عالی پناهندگان و دولت عراق نیز او را به نام بهمین افزاره می‌شناختند و به همین نام برای او کارت شناسایی صادر شده بود.

مجاهدین در موقعیت جدید با توجه به انتشار عکس مسعود دلیلی نمی‌توانستند مدعی شوند او «بهمین افزاره» است که سه دهه پیش در درگیری با نیروهای رژیم کشته شده بود. یکی از موارد اصلی و مهم تعلق استاتوی پناهندگی به افراد، «هویت» آنهاست. در هر یک از کشورهای پناهنده‌پذیر چنانچه مشخص شود پناهجو دارای هویتی جعلی و غیرواقعی است استاتوی او پس گرفته می‌شود مگر این که دولت مربوطه از قبل در جریان بوده و به دلایل امنیتی با آن موافقت کرده باشد.

پس از گذشت ۱۱۰ روز از وقوع جنایت در اشرف، مجاهدین برای رفع و رجوع مشکلات فوق سناریوی وحشتناکی را طراحی می‌کنند و در آن مسعود دلیلی را مزدور رژیم و خائن خودفروخته جا می‌زنند که پس از جدایی از مجاهدین نزد رژیم رفته و با توجه به شناختی که از اشرف داشته، یگان کماندویی رژیم را به محل آورده و تلفات بالایی را هم به سازمان تحمیل کرده است.

حسن نظام الملکی یکی از مسئولان امنیتی - اطلاعاتی مجاهدین و از شکنجه‌گران و بازجویان این سازمان که به خاطر رفتارهای خشن و شکنجه‌ی ناراضیان نامش بر سرزبان‌ها افتاده، در فیلمی که مجاهدین در همان روز واقعه از جنازه‌ی مسعود دلیلی تهیه کرده و چهارماه بعد منتشر کردند، در نقش راوی ظاهر شد و با اشاره به جنازه‌ی رها شده در اشرف و به گونه‌ای که او را نمی‌شناسد و تصور می‌کند یکی از نیروهای رژیم باشد، گفت:

«این فرد که می‌بینید ... یکی از مزدورهای (عمل کننده است) جسد کثیفش افتاده بود. این فرد احتمالاً در جریان شلیک‌هایی که به طور مستمر می‌کردند و... در تداخل آتش یا هر شق دیگری کشته شده بود و جنازه کثیفش را اینجا انداخته بودند. و پیراهنش (حسن نظام الملکی با دست اشاره به درآوردن پیراهن می‌کند) همه طراحی شده بود. پیراهن‌هایی که با ماسک... بود. و شلوار سیاهش که مثل نیروهای سوات عراق بود و پوتینش پاش بود... جنازه فیلمش هست شما بعداً می‌تونین مشاهده بکنین. در جیبش پر از پول‌های ایرانی بود. این جنازه اینجا افتاده بود که فردای روز عمل نیروهای سرلشگر جمیل فرمانده پلیس دیپالی اومدند و با خودشون بردند...»

<http://vimeo.com/82893293>

روایت حسن نظام الملکی روی فیلمی که بخشی از آن ساعاتی پس از حمله تهیه شده، به گونه‌ای میکس می‌شود که تضادی با ادعاهای اولیه‌ی مجاهدین نزد مقامات عراقی و سازمان ملل مبنی بر مجهول‌الیه بودن جنازه و تعلق آن به یکی از نیروهای کوماندویی رژیم نداشته باشد. به همین دلیل وی تنها به ذکر «یکی از مزدورهای عمل کننده» بسنده می‌کند. همچنین در توضیحات روی فیلم گفته می‌شود نیروهای حمله کننده که گویا مسعود دلیلی راهنمای آنها بوده، «برای اینکه هویت وی شناخته نشود صورت او را سوزانده‌اند».

سوزاندن چهره مسعود دلیلی با بنزین برای پنهان کردن هویت وی از عجیب‌ترین سکانس‌های سناریوی مجاهدین است. اگر واقعاً این خبر درست بود باید به گونه‌ای صورت وی را می‌سوزاندند که به هیچوجه قابل شناسایی

نباشد. در حالی که شناسایی وی برای کسانی که نزدیک به سه دهه با او زندگی کرده بودند به سادگی امکان‌پذیر بود و نیازی نبود سه ماه و اندی بعد مجاهدین با کار کارشناسی و پیگیری سمعکی که وی در گوش داشته و تطبیق عکس‌ها کشف کنند وی چه کسی است! برای این که باور کنیم یک گردان کماندویی تا دندان مسلح که ویژگی کارشان سرعت و غافلگیری و ترک صحنه در کوتاهترین زمان است، هنگام عقب‌نشینی به جای استفاده‌ی سریع از چند گلوله (یا یک نارنجک) برای متلاشی کردن چهره فرد باقی‌مانده، در پی حمل و نقل یک پیت بنزین و پاشیدن دقیق آن روی گردی چهره و کشیدن کبریت و سوزندان صورت به شکل مینیاتوری باشند بایستی عقل و شعور را یکسره به کناری نهاد.



مأموران رژیم چه نیازی به قتل مسعود دلیلی در اشرف و سوزندان صورت او داشتند؟ او را به ایران منتقل کرده در آن‌جا می‌کشتند و جنازه‌اش را هم از بین می‌بردند. چرا ردپا از خودشان باقی می‌گذاشتند؟ آیا منطقی‌تر نیست به این سناریو فکر کنیم که عاملان سوزاندن چهره‌ی مسعود دلیلی گلوله و مواد منفجره و نارنجک در اختیار نداشتند؟



حسن نظام‌الملکی در فیلم می‌گوید مسعود دلیلی پیراهن، شلوار و پوتین نیروهای عمل‌کننده را به تن داشته است و فیلم آن موجود است. عصر روز حمله هنگامی که نماینده‌ی ملل متحد به اشرف می‌رود تا از جنازه‌ها عکس بگیرد، مسعود دلیلی با زیرپیراهنی رکابی است و پیراهنی به تن ندارد و به جای پوتین، کفش کتانی سفید به پا دارد. چرا؟ چه کسی و به چه دلیل پیراهن او را در آورده و کفش‌اش را عوض کرده است؟ چه نیازی به این کار بود؟

بنا به تصدیق شاهدان و کسانی که سابقه‌ی حضور در اشرف را دارند، شلواری که پای اوست شلوار یشمی رنگ یگان هوایی مجاهدین است. مهاجمان شلوار سیاه‌رنگ به تن داشتند، او کفش ورزشی سفید رنگ به پا دارد که اعضای مجاهدین در پادگان اشرف استفاده می‌کردند و همچنین کمربندش چرمی و معمولی است.

مسعود دلیلی در جریان حمله، چه نیازی به پول ایرانی آن‌هم در عراق داشت؟ مجاهدین در تبلیغات‌شان مدعی هستند کماندوهای عراقی حمله به اشرف را انجام دادند و حتی کسانی را که به اسارت بردند در عراق نگهداری می‌کنند. اما توضیحی نمی‌دهند چرا مقدار ناچیزی پول ایرانی در کنار جنازه‌ی مسعود دلیلی قرار دارد؟ آیا ریال پول رایج عراق است؟ آیا نحوه‌ی قرار گرفتن پول‌های ایرانی و عکس خمینی که در لابلای پول‌ها برجسته شده هدفی خاص را دنبال نمی‌کند؟

اصغر ابزری یکی از مجاهدین ساکن «لیبرتی» که در امر «پدیده خیانت و هم‌آغوش شدن با دشمن» از «حضرت نوح تا عیسی مسیح و حضرت علی(ع) و از قیام اسپارتاکوس تا جنگ‌های استقلال آمریکا و مبارزات ضد

فاشیسم در جنگ جهانی دوم، «اطلاعات ذیقیمتی دارد و ادعا می‌کند «خداوند هوش و ادراک» را «نزد فرزند انسان به ودیعه گذاشته»، در مورد پول‌های فوق نظریه جالبی را مطرح کرده و می‌گوید:

«در این مورد نیز پول‌هایی که دلیلی بصورت نقد گرفته و کنار جسدش احتمالاً زمان جان دادن از جیبش بیرون ریخته، همه انگیزه خیانتش را بر ملا می‌کند.»

<http://www.aftabkaran.com/maghale.php?id=4087>

منبع «هوش و ادراک» مجاهدین، از آنجایی که سال‌هاست در «غار اصحاب کهف» زندگی می‌کند، نمی‌داند پول‌هایی که در کنار جسد رها شده‌اند، کمتر از دو سه دلار است و قیمت یک کیلو گوشت گوسفند در ایران، امروز بیش از ۱۰ دلار است! اما «هوش» سرشار «گوهر بی‌بدیل» رهبری عقیدتی مجاهدین، آنجایی خود را نشان می‌دهد که ادعا می‌کند پول‌هایی که «انگیزه خیانت» مسعود دلیلی را «برملا» می‌سازد، «احتمالاً زمان جان دادن از جیبش بیرون ریخته» و از قرار معلوم با وجود بادهای شدید در منطقه که صدا آن در فیلم مجاهدین هم شنیده می‌شود، به مدد «امدادهای غیبی» همچنان سرچایشان باقی‌مانده‌اند. همچنین کوماندوهای رژیم هنگام ریختن بنزین روی صورت مسعود دلیلی، با وجود عجله‌ای که داشتند مواظب بودند که بنزین روی اسکناس‌ها نریزد که مبادا دامنه‌ی آتش به آن‌ها نیز سرایت کند.

در فیلم منتشر شده توسط مجاهدین، روی بدن مسعود دلیلی به ویژه در ناحیه کتف، کمر و پشت، آثار ضرب و شتم وجود دارد. آیا در صورت وی که سوزانده شده هم آثار ضرب و شتم وجود داشته؟ چه کسی عامل ضرب و شتم او بوده است؟ دلیل آن چه بوده؟ ضرب و شتم مسعود دلیلی پیش از مرگ توسط چه کسانی صورت گرفته است؟ چرا آثار ضرب و شتم و شکنجه فقط روی جنازه‌ی مسعود دلیلی است؟ چرا کماندوهای رژیم نسبت به او کینه‌ی بیشتری داشتند؟

بنا به ادعای مجاهدین، مسعود دلیلی از مخفیگاه و ستاد فرماندهی و پناهگاه‌های زیرزمینی اشرف بی‌خبر بوده وگرنه مهاجمان تلفات بیشتری از مجاهدین می‌گرفتند. مجاهدین در این قسمت از سناریو با توجه به ادعای مسعود رجوی مبنی بر تماس با زهره قائمی فرماندهی ارشد «اشرف» در جریان حمله نیروهای کوماندویی، می‌کوشند به خواننده یا شنونده القا کنند که هنگام تهاجم و درگیری، مسعود رجوی در سنگر زیرزمینی پادگان اشرف مخفی بوده و چنانچه مسعود دلیلی به محل مذکور آشنایی داشت، جان رجوی به خطر می‌افتاد و او نیز کشته می‌شد.

تبلیغات رژیم نیز به این دروغ دامن می‌زند که مسعود رجوی تا آخرین لحظه در «اشرف» بوده است. در حالی که دستگاه امنیتی رژیم به خوبی مطلع است که مسعود رجوی در عراق نیست و در اولین روزهای سقوط دولت صدام حسین، این کشور را ترک کرده است.

حسن نظام‌الملکی بهتر از هر کس می‌داند که مسعود دلیلی در پروژه‌ی ساخت مخفیگاه مسعود رجوی در شمار افسران امنیت بود و از ابتدا تا انتهای پروژه شخصاً در محل حضور فعال داشت و بهتر از شخص رجوی به آنجا اشراف داشت! مجاهدین به چه دلیل دروغی به این واضحی را تولید می‌کنند؟

نقشه قرارگاه اشرف و پناهگاه زیرزمینی آن همراه با جزئیات در سال ۲۰۰۲ در کتاب فارسی و انگلیسی «ارتش خصوصی صدام» توسط مسعود خداینده محافظ ویژه سابق مسعود رجوی انتشار یافت. محمدحسین سبحانی یکی دیگر از مسئولان یگان حفاظت از مسعود رجوی نیز در کتاب «روزهای تاریک بغداد» که در سال ۲۰۰۵ انتشار یافت به چگونگی ساخت این پناهگاه و نقش خود در آن اشاره کرده است.

آمریکایی‌ها و بعداً عراقی‌ها پس از تحویل اشرف از همه جای قرارگاه از جمله پناهگاه زیر زمینی، فیلم و گزارش تهیه کردند. بخشی از آن در فیلم تهیه شده از سوی مجاهدین نیز نشان داده می‌شود. در نتیجه رژیم و عوامل سپاه قدس کروکی کامل اشرف و پناهگاه زیرزمینی آنرا داشتند، چه اطلاعات دیگری برای تهاجم و کشتار نیاز داشتند که بتواند همراه بردن مسعود دلیلی را توجیه کند؟

مسعود رجوی با تولید این دروغ‌ها همچنین می‌خواهد به اعضا و هوادارانش القا کند که دلیل فروپاشی اشرف و قتل‌عام ساکنان آن مسعود دلیلی است. زمینه ساز این حمله هم منتقدان مجاهدین هستند. تنها کسی که در این میان نقشی ندارد او و پافشاری بی‌دلیل‌اش بر ماندن و بی‌دفاع گذاشتن افراد در اشرف است.

اگر منتقدان به وی انتقاد نمی‌کردند و اگر مسعود دلیلی تیم کماندویی را به اشرف نمی‌آورد حالا حالا‌ها اشرف پابرجا و مجاهدین در آن ماندگار بودند. به خاطر حمله به اشرف و تخلیه آن، سرنگونی رژیم که قرار بود در سال ۹۲ محقق شود به تعویق افتاده است.

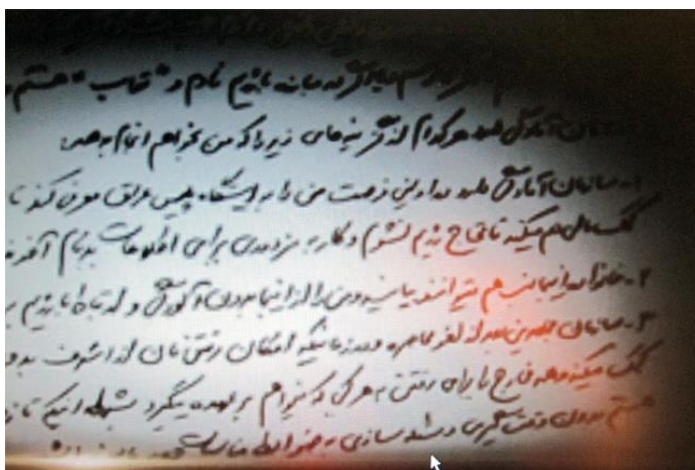
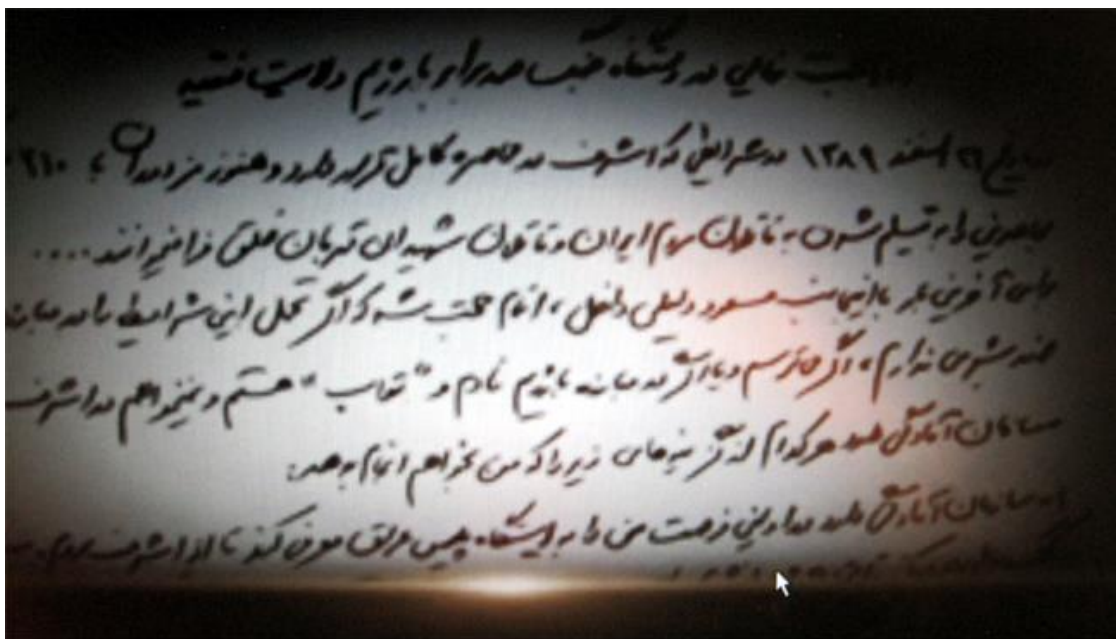
البته او می‌خواهد این را هم تلقین کند که اطلاعات اشرف و مخفیگاه آن توسط دلیلی و منتقدان به رژیم داده شده است، بنابر این آن‌ها مستحق مرگ هستند و عاقبت کسانی که از او جدا شده و به او پشت کرده‌اند، بهتر از «مسعود دلیلی داخل» نخواهد بود!

مجاهدین برای آن که سناریوی ساختگی خود را معتبر نشان دهند آن را با دستخط جعلی مسعود دلیلی و تأکیدات او روی انسان‌دوستی مجاهدین و بریدگی خودش همراه می‌کنند. تاریخ نامه ۲۱ اسفند ۱۳۸۹ است.

اما محتوای آن بنا به نیاز روز مجاهدین پس از انتشار «گزارش ۹۲» تنظیم شده است.

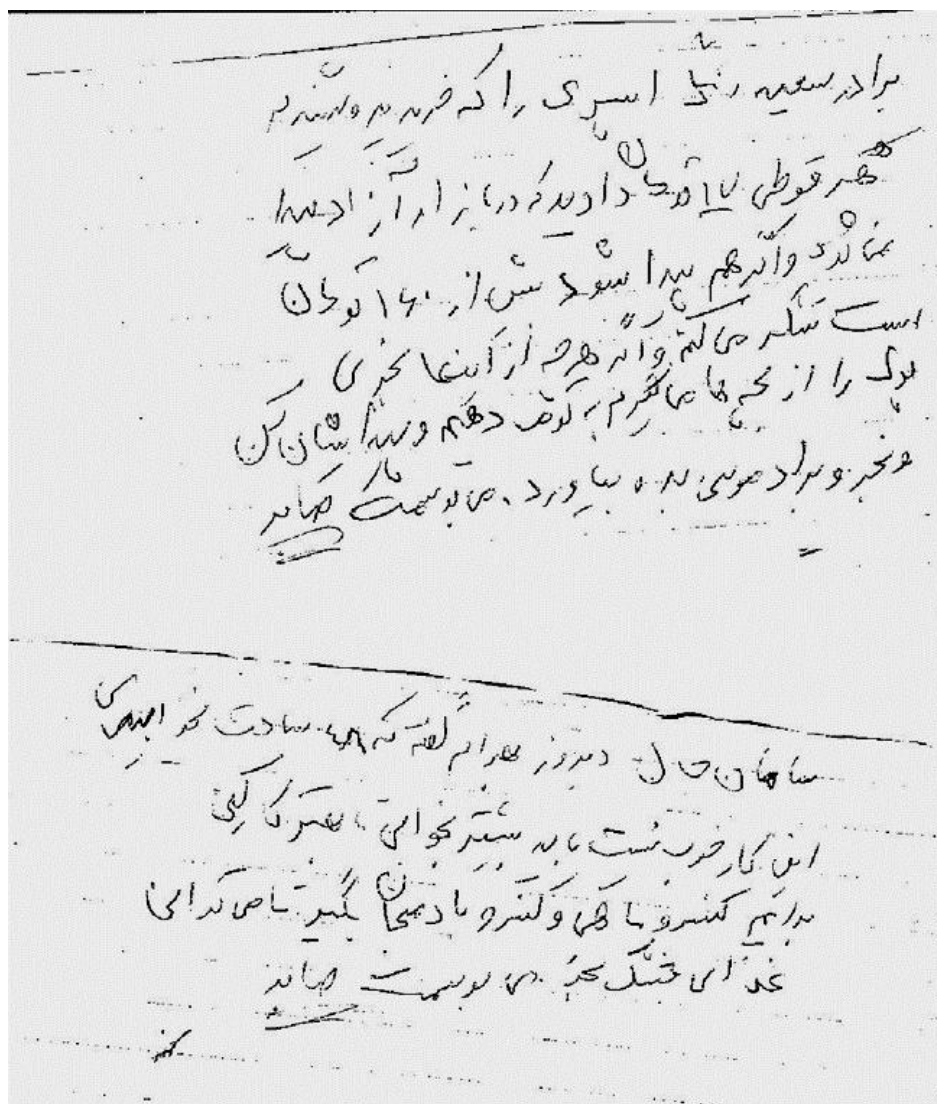
جاعلین مرتکب اشتباه بزرگی شده‌اند و در نامه‌ی منسوب به مسعود دلیلی از ترکیب «نادم و تواب» استفاده می‌کنند که پس از انتشار «گزارش ۹۲» برای من و اسماعیل وفا یغمایی تولید کردند. در نامه‌ی مزبور بایستی از کلمه‌ی «بریده» و یا «بریدن» از مبارزه استفاده می‌کردند. همچنین مجاهدین که پس از افشای بدرفتاری و زندان و شکنجه در مناسباتشان به لحاظ افکار عمومی به شدت تحت فشار هستند، می‌کوشند در این سند جعلی با ارائه‌ی پیشنهادهای انسان‌دوستانه به مسعود دلیلی که تماماً از سوی وی رد می‌شود خود را انسان‌دوست جلوه دهند. معلوم نیست چرا وی در نامه‌ی مربوط به جدایی‌اش، هرآنچه را که نیاز عاجل چند سال بعد مجاهدین بوده، آورده است؟

نمونه‌ی دستخط منسوب به مسعود دلیلی منتشر شده در فیلم مجاهدین



امیر. ا. خاوری لاهیجی یکی از دوستان مسعود دلیلی با انتشار دستخط اصلی او پرده از سپاهکاری دستگاه جعل و فریب مسعود رجوی برداشت. مسعود دلیلی پس از فرار از زندان و در دورانی که در داخل کشور مخفی بود نامه‌ها و یادداشت‌های کوتاهی به دوستانش نوشته بود. تفاوت آشکار دستخط او با دستخط ارائه شده از سوی مجاهدین آنقدر زیاد است که تنها یک ابله می‌پذیرد این دو دستخط متعلق به یک نفر است.

دو نامه‌ی منسوب به مسعود دلیلی در ۱۳۶۳ در ایران



<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-58149.html>

مجاهدین پس از انتشار این اسناد، تلاش زیادی کردند تا نویسنده مقاله را متقاعد به پس گرفتن آن کنند. آنها قادر به درک این موضوع نیستند مطلبی که روی اینترنت انتشار یافت و هزاران نفر آن را خواندند و صدها نفر آن را کپی کردند قابل حذف نیست و بر ابعاد فصاحت می‌افزاید.

اگر بپذیریم که سناریوی مجاهدین واقعی است و مسعود دلیلی مرتکب چنین خیانتی شده به نتایج هولناک‌تری می‌رسیم که حتی فکر کردن به آن وحشتناک است. مسعود دلیلی سرتیم حفاظتی و «فدایی» مسعود رجوی، پس از جدایی از مجاهدین بلافاصله به رژیم پیوسته و نیروهای سپاه قدس در قتل‌عام ساکنان اشرف را هدایت می‌کند.

نگاهی گذرا به کارنامه‌ی مسعود دلیلی نشان می‌دهد او دو بار توسط رژیم دستگیر و بار دوم به شکل وحشتناکی شکنجه شده؛ مسئول تیم‌های عملیاتی در داخل کشور بوده؛ فرمانده سپاه را به قتل رسانده؛ پیش از اعدام از زندان فرار کرده؛ پدر و برادرش پس از به رگبار بسته شدن توسط رژیم همراه خانه‌شان به آتش کشیده شده‌اند؛ دوستان نزدیکش که او به آنها عشق می‌ورزید توسط رژیم اعدام و یا کشته شده‌اند. میزان علاقه‌ی وی به آنها آنقدر شدید است که حتی پس از فروپاشی عراق به یاد یکی از آنها خود را بهمن افرازه معرفی می‌کند و کارت‌هویت‌اش به نام او صادر می‌شود. پس از جدایی از مجاهدین به جای آن که بکوشد به خارج از عراق بیاید به نیروهای سپاه قدس و رژیم می‌پیوندد، بدون ترس از مجازات به ایران باز می‌گردد، مورد استقبال رژیم قرار می‌گیرد، به او اعتماد می‌کنند، محرمانه‌ترین طرح‌شان را با او در میان می‌گذارند و او را با خود همراه می‌کنند. او مقداری پول ایرانی در جیبش می‌گذارد و همراه کماندوهای رژیم به اشرف آمده و خیلی

خونسرد دوستانش را از دم تیغ می‌گذرانند. کوماندوهای اعزامی پس از پایان کشتار، در محل او را می‌کشند و برای شناخته‌نشدن صورت او را به شکل مینیاتوری می‌سوزانند. برای این که فردی چنین پروسه‌ای را طی کند باید چه بلاهایی سر او در «اشرف» و مناسبات مجاهدین آمده باشد و یا شاهد چه جنایات هولناکی باشد که رژیم را به مجاهدین و دوستانش ترجیح دهد؟ چه چیز باعث بروز چنین کینه‌ای در او شده است؟ سختی‌های مبارزه باعث می‌شود فرد تنها ببرد و پی زندگی خود برود. او چرا به فکر انتقامی خونین می‌افتد؟ مجاهدین که در نامه‌ی منسوب به او مدعی هستند حتی حاضرند هزینه‌ی خروج او از عراق به هرکجای دنیا را متقبل شوند. حتی آماده هستند او را تحویل خانواده‌اش دهند که هرکجا می‌خواهند ببرند. مسعود دلیلی چرا همه‌ی این گزینه‌ها را رد می‌کند و به مزدوری رژیم و قتل‌عام دوستانش رضایت می‌دهد؟ مسعود دلیلی که بنا به ادعای مجاهدین و موارد مطرح شده در نامه‌ی کذایی، جز محبت و از خودگذشتگی و ایثار چیزی از مجاهدین ندیده است، چرا دست در خون دوستانش می‌کند؟ این سؤالی است که مسعود رجوی پاسخی برای آن ندارد.

سناریوی سعیده پورآقایی و اکرم حبیب‌خانی

سعیده، دختری ۱۶ ساله، اندکی بعد از انتخابات ۱۳۸۸، در اوج اعتراضات مردمی در ۱۳ تیرماه از خانه ناپدید می‌شود. مادر او در جستجوی دخترش به اداره‌ی آگاهی، زندان‌ها، پزشک قانونی، بیمارستان‌ها، ریاست جمهوری و ... مراجعه می‌کند. بعد از چند روز طی تماسی از دفتر ریاست جمهوری از وی خواسته می‌شود برای شناسایی جسد دخترش به بلوک شش پزشک قانونی برود. مادر در یک سردخانه صنعتی با جسدی که از زانو به بالا سوخته و غیرقابل شناسایی بود روبرو می‌شود اما چون ساعت و گردبند سعیده را بر روی جسد می‌بیند تشخیص می‌دهد که جسد مربوط به دخترش است. مادر سعیده تصور می‌کند جنازه‌ی دخترش را به منظور از بین بردن آثار شکنجه و آزار و اذیت‌های جنسی سوزانده‌اند. از آنجایی که سعیده و مادرش تنها زندگی می‌کردند شخصی بنام اشراقی در تماس با آن‌ها ترتیب برگزاری مراسم ختم و بزرگداشت سعیده را می‌دهد. او همچنین موضوع را به کمیته پیگیری منتخب موسوی، کروی و خاتمی اطلاع می‌دهد و میرحسین موسوی و ... هم در مراسم ختم سعیده شرکت می‌کنند. خبر، بعد از مدتی با درز کردن به اینترنت و ماهواره عمومی می‌شود. حتی قبری در قطعه‌ی ۳۰۲ بهشت‌زهرها به نام سعیده اعلام می‌شود که پس از مدتی ناپدید می‌شود. بعد از عمومی شدن خبر، در حالیکه حملات شدیدی بر علیه مهدی کروی صورت می‌گیرد، نیروهای امنیتی طی یورش، دفتر حزب اعتماد ملی را تعطیل و از فعالیت هیات پیگیری منتخب کروی، موسوی جلوگیری می‌کنند. بعد از این موضوع کم‌کم رسانه‌های منصوب به حکومت خبرزنده بودن سعیده را منتشر کردند و نهایتاً در تاریخ ۳۱ شهریور سعیده و مادرش در اخبار ساعت بیست و سی ظاهر شدند. مادر سعیده صحبت‌های قبلی خود مانند دیدن جسد و ... را نادیده گرفت و سعیده نیز در مصاحبه‌ی خود درباره‌ی دو ماهی که اطلاعی از او در دست نبود می‌گوید: چون مادرم در را به روی من قفل می‌کرد و اجازه خروج از منزل را به من نمی‌داد از ترس طبقه سوم پریدم پایین. پایم شکست و خانواده‌ی مهربانی در این دو ماه از من نگهداری کردند و عاقبت نیروهای امنیتی من را پیدا کرده و به خانه برگرداندند و ... در پی این خیمه‌شب‌بازی کمیته سه نفره قوه قضاییه «برای بررسی تجاوز جنسی به زندانیان» بخش بزرگی از گزارش خود را به این موضوع اختصاص داد. محسنی اژه‌ای دادستان کل کشور و برخی از رسانه‌های منتصب به حکومت اعلام کردند، اخبار و اطلاعات منتشر شده در مورد سعیده به مانند سایر اخبار و اطلاعات منتشر شده توسط اصلاح طلبان و خصوصاً توسط کروی دروغ است و موضوع سعیده را هم دلیلی بر این ادعا نشان دادند.

پس از انتشار «گزارش ۹۲» و اشاره به موضوع ناپدیدشدگان در مجاهدین و مرگ اعضای این سازمان در بازداشتگاه «اشرف»، مجاهدین در صدد بی‌اعتبار کردن این گونه اخبار برآمدند و با کپی برداری از سناریوی «سعیده پورآقایی» کوشیدند به سبک بیت خامنه‌ای، دستگاه اطلاعاتی و امنیتی و قوه قضاییه رژیم، موارد مطرح شده در رابطه با بازداشتگاه «اشرف» و نقض گسترده حقوق بشر در مناسبات مجاهدین و خودکشی در این سازمان را شایعات بی اساس جلوه دهند. در راستای این سیاست، اسماعیل وفا یغمایی را که در زمره‌ی منتقدان مجاهدین بود هدف قرار دادند. مجاهدین به ۴ دلیل او را انتخاب کردند.

- ۱- اکرم حبیب‌خانی همسر سابق‌اش در اشرف بود.
 - ۲- به خاطر سابقه‌ی طولانی در مجاهدین و سرودن اکثر شعرها و ترانه‌ها و سرودهای مجاهدین از محبوبیت و معروفیت در میان هواداران این سازمان برخوردار بود.
 - ۳- به شدت عاطفی بود و می‌شد او را تحت‌تاثیر قرار داد.
 - ۴- از قبل با توجه به شایعاتی که در مورد همسرش شنیده بود حساسیت او برانگیخته شده بود.
- در تاریخ ۲۷ می ۲۰۱۳ دو تن از هواداران مجاهدین در استکهلم در حالی که مشغول کار «مالی اجتماعی» یا جمع‌آوری کمک مالی بودند در برخورد با امیر یغمایی فرزند اسماعیل وفا یغمایی درگذشت مادرش را به او تسلیت می‌گویند.

ظرف ۴ ماه دوبار این خبر از کانال وابستگان مجاهدین به اطلاع خانواده‌ی وفا یغمایی می‌رسد. اسماعیل وفا یغمایی ضمن انتشار مقاله‌ای درخواست کمک کرده و می‌نویسد: «آیا خانم اکرم حبیب خانی زنده است، یا مرده است، یا خودکشی کرده، یا به مرگی مشکوک مثل خیلی از مرگ‌های مشکوک درگذشته است»

http://darichehzard.blogspot.fr/2013/05/blog-post_1907.html

او به پیگیری‌های بی‌حاصل خود در این زمینه اشاره می‌کند و از مجاهدین می‌خواهد برای روشن شدن ماجرا پاسخگو شوند. پاسخی از سوی مجاهدین داده نمی‌شود تا همگان یقین کنند که اکرم حبیب‌خانی به مرگی مشکوک در اشرف درگذشته است. قسمت دوم مقاله‌ی وفا یغمایی انتشار پیدا می‌کند. او به چگونگی آشنایی خود با همسرش و زندگی تشکیلاتی که داشتند در کمال احترام اشاره می‌کند. بعد از گذشت ده روز وقتی موضوع کاملاً جا افتاد و بسیاری سکوت مجاهدین و اکرم حبیب‌خانی را دال بر صحت شایعات دانستند، ناگهان مجاهدین نامه‌ای به امضای اکرم حبیب‌خانی و با انشای مسئولین مجاهدین خطاب به خانم ناوی پیلای کمیسر عالی حقوق بشر و رونوشت به بانکی مون دبیرکل ملل متحد، آنتونیو گوترس کمیسر عالی پناهندگان ملل متحد، ویدال کوادراس نایب رییس پارلمان اروپا، خانم رزله‌تین رییس زیر کمیته خاورمیانه کنگره آمریکا، استرون استیونسون رییس گروه رابطه با عراق در پارلمان اروپا انتشار یافت. وی در نامه‌ی مزبور ضمن آن که همسر سابق و پدر فرزندش را وابسته به وزارت اطلاعات و ... خواند، مدعی شد که «اسماعیل یغمایی به بهانه این خبر دروغ به انتشار عکس‌های شخصی از من و پخش اکاذیب و اهانت‌های بسیار به سازمان مجاهدین خلق ایران کرده است. این اقدامات کثیف و شرم‌آور هم یک شکنجه روانی برای من و هم ترور شخصیت من محسوب می‌شود و همچنین افترااتی است مجرمانه که از نظر حقوقی قابل تعقیب است. ... انتشار این اخبار مجعول اعضای خانواده من را بسیار نگران و پریشان می‌کند. بخصوص که پیش از این وزارت اطلاعات، چند بار به مادر و اعضای خانواده‌ام، خبر دروغ کشته شدن مرا داده بود که باعث بیماری شدید مادرم شده است. حال می‌توانید تصور کنید وقتی این اکاذیب از سوی این فرد و با سوء استفاده از فرزندم، بر روی سایت‌ها منتشر می‌شود، تاثیر آن بر روی اعضای خانواده و مادر بیمار و سالخورده‌ام چه خواهد بود؟»

http://esmailvafa3.blogspot.fr/2013/06/blog-post_10.html

اما سؤالات زیر بی‌جواب ماندند:

چرا همان شب اول اکرم حبیب‌خانی به مادر پیر و بیمار و فرزندش امیر و اعضای خانواده‌اش خبر نداد که نگران جان وی نباشند؟ چرا ده روز به آن‌ها زجر داد و بر دردهایشان افزود؟ به چه منظور نامه‌اش خطاب به کمیسر عالی حقوق بشر و ... نوشته شده است؟ آیا اسماعیل وفا یغمایی به افراد فوق نامه نوشته و تظلم‌خواهی کرده بود؟

اسماعیل وفا یغمایی به خانم گیتی ساعتچی همسر یزدان حاج‌حمزه که هر دو عضو شورای ملی مقاومت هستند متوسل شده بود و آن‌ها یقیناً مجاهدین را در جریان امر قرار داده بودند. اما مجاهدین بازهم پاسخی ندادند چرا که برای اسماعیل وفا یغمایی تله گذاشته بودند.

فصل هشتم - لیبرتی، «لشکر فدایی»، «کانون شورشی» و ...

اعتصاب غذا در لیبرتی و دستاوردهای آن

پس از کشتار ساکنان «اشرف»، به دستور رهبری عقیدتی مجاهدین و به منظور انحراف افکار عمومی و به ویژه ساکنان لیبرتی، اعتصاب غذای طولانی مدتی در این کمپ آغاز شد. برای موجه جلوه دادن و لزوم این اعتصاب غذا، از هیچ کاری فروگذار نکردند. مجاهدین حتی خبر اعتصاب غذای زندانیان عادی زندان قزلحصار را تا توانستند بزرگ جلوه داده و مریم رجوی آنها را که در زمره خطرناکترین زندانیان و قربانیان نظام بودند «نمونه تحسین برانگیزی از گسترش روحیه مقاومت و اعتراض علیه رژیم ضد بشری آخوندی توصیف کرد.» و در یک پیام تعداد آنها را ۲ هزار نفر و چند خط پایین تر ۳ هزار نفر اعلام کرد.

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-57134.html>

این در حالی است که پیشتر در پی اعتصاب غذای زندانیان سیاسی اوین، مجاهدین در ۳۱ تیرماه ۱۳۸۳ تحت عنوان «زندانان سیاسی» اطلاعیه‌ای را منتشر کرده و در شانزدهمین روز اعتصاب غذا خواستار پایان آن شده بودند. در قسمتی از این اطلاعیه آمده بود:

«امروز بعد از گذشت بیش از ۱۶ روز از آغاز حرکت دلیرانه شما، افکار عمومی ایرانیان و جهانیان از طریق رسانه‌های بین‌المللی از اعتصاب غذای شما آگاه شده و نسبت به وضعیت اسف بار زندان‌های رژیم قرون وسطایی آگاهی یافته‌اند. با توجه به نکات یاد شده، اعلام می‌کنیم: اهداف شما بعد از گذشت بیش از ۱۶ روز از اعتصاب غذا، با ایجاد حس همدردی و همراهی از سوی جوامع مختلف ایرانیان، تا حدودی برآورده شده است. این وظیفه‌ی ماست که با حرکت و تلاش خود، راه شما را ادامه دهیم و از طریق ارگان‌های بین‌المللی و حقوق بشری خواست‌های به حق شما را دنبال کنیم.

ما زندانیان سیاسی سابق تهران که اکثریت‌مان تجربه‌ی یک دهه زندان‌های رژیم خمینی و چندین اعتصاب غذای طولانی مدت را داریم، ضمن حمایت از اعتصاب غذا و خواسته‌های به حق‌تان، تقاضا می‌کنیم تا به اعتصاب غذای نامحدودتان پایان داده و سلامت و نیروی خود را برای ادامه‌ی مبارزه در مراحل بعدی نگاه دارید. ما با تمام وجود اعتقاد داریم به وجود شما عزیزان در مرحله‌ی بعدی مقاومت نیاز است.

اجازه ندهید رژیم با خاموشی شعله‌ی حیات شما، صدایی را که شدیداً به آن نیازمندیم، خاموش کند. ما زندانیان سیاسی سابق بر این باوریم که اعتصاب غذا یکی از ارزشمندترین و قاطعانه‌ترین ابزارها برای تحقق خواست‌های معین زندانیان سیاسی در کوتاه مدت است.»

آن‌زمان من شخصاً به درخواست یکی از مسئولان ستاد داخلی مجاهدین و انطباق آن با نظرم، این اطلاعیه را که به تأیید مجاهدین هم رسید نوشتم. وی ساعت شش و سی دقیقه بامداد به من زنگ زد و تأکید کرد مجاهدین به خاطر موقعیت‌شان امکان صدور این اطلاعیه را ندارند و از من خواهش کرد مسئولیت آن را به عهده بگیرم و اجازه ندهم جان افراد بی‌پرونده از دست برود. مجاهدین برای این منظور حتی دست به دامن خاخم زوکر و ... هم شدند.

مجاهدین هدف اعتصاب‌غذای نمایشی ۱۰۸ روزه‌ی خود را که جز سختی و عذاب هرچه بیشتر برای ساکنان لیبرتی اثری نداشت، استقرار نیروهای «کلاه‌آبی» سازمان ملل در کمپ لیبرتی و ارجاع پرونده‌ی کشتار اشرف به دادگاه کیفری بین‌المللی اعلام کردند. در مقاله‌ی «پس از قتل‌عام در اشرف، کشتار بزرگتری در چشمانداز است» ضمن محکومیت این کشتار و دغدغه‌های پس از آن، زیر عنوان «دادگاه کیفری بین‌المللی و موضوع کلاه‌آبی‌ها» از جنبه‌ی حقوقی چگونگی ارجاع پرونده به دادگاه کیفری و همچنین اعزام «کلاه‌آبی‌ها» به مناطق پرخطر و تاریخچه‌ی حضور آن‌ها در منطقه را تشریح کرده، بر امکان‌ناپذیر بودن و غیرمنطقی بودن این خواسته‌ها تأکید کردم.

<http://www.irajmesdaghi.com/maghaleh-496.html>

مجاهدین، پس از انتشار این مقاله، یکی از «مأموران» استخدامی خود را تحت عنوان «حقوقدان» و «کارشناس» به صحنه فرستادند تا ضمن اظهار فضل و استفاده از ضمیر جمع برای خودش، در حالی که در آن واحد روح اعلیحضرت فقید و «قاطبه» در او حلول کرده بود مدعی شود:

«اما گاهی می‌بینم و یا از دور می‌شنوم که در مورد خواسته‌های مقاومت در مورد درخواست استقرار «کلاه آبی»‌های سازمان ملل، کنارگودنشینی اظهار فضل و معلومات کرده و بما درس سازمان ملل و حقوق بین‌الملل داده‌اند که: چنین درخواست‌هایی واقع‌بینانه نیست؛ البته صرفاً برای مار نشان دادن و پز در کردن که ما واردیم. «ما اینیم!» (وی.آر.دیس!).

هموطنان عزیز، بسیاری از اعضای مقاومت سال‌هاست که شبانه‌روز درگیر این مقوله‌های بسیار پیچیده و حرفه‌ای هستند، ما مجرب‌ترین وکلا و متخصصان حقوق بین‌الملل در جهان را در کنار خود داریم و ایضا بسیاری از ما اعضا و هواداران مقاومت، حقوق خوانده‌ایم - و شخص بنده حقیر- هم تحصیلاتمان در ایران و فرانسه در این زمینه است و هم سال‌ها کارشناس حقوق بین‌الملل در وزارت خارجه کشورمان و عضوی از نمایندگی ایران در سازمان ملل و ایضا کارآموز رسمی ایران در دادگاه بین‌المللی لاهه و هم محقق در همین زمینه‌ها در دانشگاهی در اسکندیناوی بوده‌ایم. باری ما می‌دانیم که مشکلات چیست و بهتر از آنها - که شاید از گوگل می‌خوانند- به مکانیسم‌ها آگاهی داریم. ما، با فریاد استقرار «کلاه آبی‌ها»، حق طبیعی و قانونی مبارزان آزادی در لیبرتی را فریاد و وظیفه جامعه بین‌المللی را یادآوری می‌کنیم، ما هیچ چیز زیادی نمی‌خواهیم. این وظیفه آمریکا و سازمان ملل است که با این مکانیزم ساکنان لیبرتی را حفاظت کنند... این مکانیزمی است که در قوانین بین‌المللی پیش‌بینی شده است، این سقف بالای مکانیزم حفاظت سازمان ملل است.»

<http://www.mojahedin.org/pages/printNews.aspx?newsid=126340>

پس از مدتی باد «حقوقدان» مربوطه و دیگر «کارشناسان» و «حقوق‌گیران» معذور، خوابید و ناگهان «دبیرخانه شورای ملی مقاومت» در هفدهم دسامبر ۲۰۱۳ با فراموش کردن موضوع «کلاه آبی‌ها» و «دادگاه کیفری بین‌المللی» و ... اعلام کرد:

«به دنبال قطعیت حکم دادگاه اسپانیا علیه فالح فیاض، مشاور امنیت ملی مالکی، به خاطر مسئولیت مستقیم در کشتار اول سپتامبر ۲۰۱۳ و اعدام جمعی ۵۲ تن از مجاهدان و به گروگان گرفتن ۷ تن و به اتهام جنایت علیه جامعه بین‌المللی، مریم رجوی رئیس جمهور برگزیده مقاومت ایران، مجاهدان لیبرتی و ایرانیان در شهرهای مختلف جهان را به پایان اعتصاب غذای جهانی که از روز اول سپتامبر شروع شده است فراخواند و پایان اعتصاب غذا را اعلام کرد.»

<http://www.mojahedin.org/news/130538>

«اتهام جنایت علیه جامعه بین‌المللی»، ترم جدید حقوقی بود که توسط «مجرب‌ترین وکلا و متخصصان حقوق بین‌الملل در جهان» و همچنین «کارشناس حقوق بین‌الملل» مجاهدین و «کارآموز رسمی» دادگاه بین‌المللی لاهه و «محقق در همین زمینه‌ها در دانشگاهی در اسکندیناوی» که از هول حلیم در دیگ افتاده بود، کشف و به ثبت رسید.

مسعود رجوی در هشتاد و هشتمین روز اعتصاب غذا در تاریخ ۶ آذرماه ۱۳۹۲ در پیامی که ماه بعد و پس از پایان اعتصاب غذا منتشر شد، خطاب به «لشکر فدایی اعتصابی در لیبرتی» در مورد اقدامات مریم رجوی وعده داده بود:

«تردید ندارم که او در فکر اهرم‌های کارآمد سیاسی و قضایی است»
<http://player.vimeo.com/video/82442377>

در پی این «پیروزی بزرگ»، همچون سنوات گذشته و به سبک پیروزی‌های «ظفرنمون» فتح‌علی‌شاه قاجار، شیپور فتح و پیروزی مقاومت و زوال و نابودی دشمن نواخته شد، گویا اعتصاب‌کنندگان به خواسته‌هایشان رسیده‌اند و بدون این اعتصاب غذا چنین موفقیت درخشانی حاصل نمی‌شد!

هرکس که ذره‌ای با حقوق و مناسبات حقوقی در اروپا و جهان متمدن آشنا بود و یا حتی سایت‌های خبری را دنبال می‌کرد و عقل‌اش را به دست رهبری عقیدتی مجاهدین نمی‌سپرد می‌دانست که اساساً «حکمی» صادر نشده و نمی‌توانسته صادر شود که «قطعیت» داشته باشد. ترمی به عنوان «جنایت علیه جامعه بین‌المللی» وجود خارجی ندارد که کسی متهم به ارتکاب آن شود. تنها یک دادگاه اسپانیایی شکایات دو مدعی خصوصی از قربانیان اشرف را شایسته‌ی رسیدگی دانسته و تصمیم به ثبت و ضمیمه کردن این اعلام جرم به پرونده‌های قبلی که از سال ۱۳۸۸ به بعد تشکیل شده و همچنان خاک می‌خورند گرفته و بر مبنای آن قرار است «تحقیقات در مورد مشاور امنیت ملی عراق ... را آغاز» کند که قبل از هرچیز منوط است به همکاری غیرممکن دولت عراق با یک دادگاه اسپانیایی علیه خودش.

مریم رجوی در پیام خود همچنین مدعی شد:

«با وارد شدن یک اهرم نیرومند قضایی علیه مسئولان جنایت علیه بشریت، از این پس کارزار جهانی برای آزادی گروگان‌ها و برای تأمین امنیت مجاهدان لیبرتی با تمام قوا تا تعیین تکلیف نهایی بی وقفه ادامه پیدا می‌کند.»

«اهرم نیرومند قضایی»، دروغی بود در حد دیگر ادعاهای غیرواقعی مجاهدین در همین پرونده، مبنی بر «قطعیت حکم دادگاه اسپانیا». همچنین ادامه‌ی بی‌وقفه‌ی «کارزار جهانی برای آزادی گروگان‌ها و برای تأمین امنیت مجاهدان لیبرتی با تمام قوا تا تعیین تکلیف نهایی» نیز به زودی به دست فراموشی سپرده شد و حتی اخبار لیبرتی نیز آگاهانه از سوی مجاهدین در محاق رفت و کسی پیگیر سرنوشت ۷ نفری که به اسارت گرفته شدند نیست.

بر اساس ادعای مجاهدین

«قاضی دادگاه عالی اسپانیا، آندرتو فرناند، مشاور امنیت ملی عراق فالح الفیاض را برای ماه مه آینده جهت پاسخگویی به دو حمله‌ای که توسط نیروهای عراقی علیه اردوگاه پناهندگان مخالفان ایرانی در اشرف صورت گرفته که در آن ۸۷ نفر کشته شده‌اند، احضار کرده است.»

http://www.iranncr.org/index.php?option=com_content&view=article&id=2397:2013-12-25-21-34-50&catid=31:2010-02-25-41-55&Itemid=139

ماه می و ژوئن گذشت اما خبری از «اهرم نیرومند قضایی» و نتایج پیگیری انتشار نیافت. اما نکته‌ی حیرت‌انگیز دروغ آشکاری بود که به بر مبنای مسئولیت‌گریزی مریم رجوی و دیگر مسئولان مجاهدین تولید شد تا آمریت آن‌ها در اعتصاب غذای لیبرتی و نقش بارزشان در رنج اعتصاب‌کنندگان غذا انکار شود و چهره‌ی طلبکار نیز پیدا کنند:

«مریم رجوی پیش از این بارها با ارسال پیام‌ها و از طریق فرستادگان ویژه اش تلاش کرده بود اعتصابیونی که در شرایط وخیم جسمی به سر می‌برند از اعتصاب خارج کند، اما با این حال بسیاری از آن‌ها بیش از ۱۰۰ روز و بعضاً تا ۱۰۸ روز را در اعتصاب غذا به سر بردند.»

کسی نبود از ایشان بپرسد چه شد که این بار در سراسر دنیا بدون اعزام «فرستادگان ویژه» همه‌ی اعتصاب‌کنندگان غذا، با هم و در یک زمان از اعتصاب خارج شدند!

در حالی که مسعود رجوی در پیام خود به «لشکر فدایی اعتصابی در لیبرتی در هشتاد و هشتمین روز» مطلقاً صحبتی از پایان اعتصاب غذا نکرده بود بلکه بطور صوری خواستار اجرای دستورالعمل‌های پزشکان شده بود.

«از یکایک شما که در آستانه‌ی شهادت قرار گرفته‌اید، خواهش و تمنا می‌کنم، درخواست مریم را به گوش بگیرید و دستورالعمل پزشک را در مورد خودتان اجرا کنید.»

<http://player.vimeo.com/video/82442377>

مریم رجوی همچنین در اطلاعیه‌ای به مناسبت درگذشت راضیه کرمانشاهی همسر پیشین عباس داوری، ضمن رفع مسئولیت از خود در ارتباط با اهمال در مداوای وی گفت:

«به علت بیماری‌های حادی که داشت، بارها شخصاً از او خواهش کردم بپذیرد که تلاش برای اعزام و معالجه او تسریع شود ولی او همیشه به من جواب می‌داد بیماران دیگری هستند که بر من تقدم دارند...»

رهبری عقیدتی که مالک جان و مال و خون و نفس مجاهدین است آیا نمی‌توانست شخصاً برای «اعزام و معالجه» وی اقدام کند؟ آیا مجاهدین در این موارد شخصاً تصمیم‌گیری می‌کنند؟ آیا کسانی که در روابط مجاهدین هستند از این دروغ‌های واضح آزرده نمی‌شوند؟

البته هرکس که موافق تفسیر وارونه‌ی مسعود رجوی از شرایط نباشد متهم به نداشتن «چشم و گوش» می‌شود. او در پیام ۵ دیماه ۱۳۹۲ خود خطاب به «مؤسسان چهارم ارتش آزادیبخش!» مدعی شد:

«اکنون هر کس که چشمی برای دیدن و گوشتی برای شنیدن داشته باشد کارزار شعله‌ور سرنگونی را به رای‌العین در اشرف و لیبرتی می‌بیند و خروش آن را می‌شنود»

<http://www.mojahedin.org/links/8304>

این فرهنگ سابقه‌ی طولانی در مجاهدین دارد و هرچه جلوتر می‌روند تشدید می‌شود: مسعود رجوی ۲۹ سال پیش در سخنانی به مناسبت عید نوروز گفت:

«... امروز پوچ بودن، تهی بودن و سقوط محتوم این رژیم برای هر کسی که بخواهد کمی فراتر از بینی خودش را ببیند مثل روز روشن است.» (نشریه مجاهد شماره ۲۴۱، پانزدهم فروردین ۱۳۶۴)

طی یک قتل‌عام بیرحمانه ۶۰ درصد اعضای مجاهدین در اشرف کشته و ربوده شده‌اند بقیه نیز به دستور آمریکا به سرعت این کمپ را ترک کرده‌اند، در کدام مدرسه و آکادمی نظامی چنین شکستی را «کارزار شعله‌ور سرنگونی» می‌نامند؟ آن‌هم نه در میهن اسیر بلکه در یک کمپ در بسته که از آن به عنوان زندان یاد می‌شود.

سیاست تبلیغاتی مجاهدین و رهنمودهای مسعود رجوی درست در نقطه مقابل رهنمود و وصیت بنیانگذاران مجاهدین است. علی‌اصغر بدیع‌زادگان در آخرین رهنمودهای خود پیش از اعدام می‌نویسد:

«نکته مهمی که در اینجا باید گفته شود این است که مردم را نمی‌توان با حرف و شعار به پشتیبانی فعال واداشت و برای آن بایستی دامنه مشخصی در نظر گرفت. یک عمل کوچک که به نیروهای اهریمنی رژیم ضربه بزند از تعداد زیادی بیانیه و... ارزشمندتر است. اعلامیه و شعارنویسی روی دیوار و... تنها نقش آگاه‌کننده داشته هدف‌های گروه و علل ارتکاب به عملیات را توضیح می‌دهد. بنابراین رجزخوانی و صدور اعلامیه‌های بدون محتوا و بدون پشتوانه (یا خدای نکرده با پشتوانه ولی ماجراجویانه که حکایت از یک تب تند زودگذر دارد) کاملاً غلط است.»

مجاهدین پس از آن که «کانون استراتژیک نبرد» را از دست داده و مجبور به ترک «اشرف» شدند، بنا به دستور رهبری عقیدتی مجاهدین یک به یک مجبور شدند در گزارش‌هایی به مسئولان خود ادعا کنند که «آمدن از اشرف به لیبرتی» را «پلی به سوی تهران می‌دانند».

در مفهوم «لشکر فدایی»

آنان که با ادبیات مسعود رجوی آشنا هستند می‌دانند که او در پیام‌ها و سخنرانی‌هایش کلمات را به دقت انتخاب می‌کند. او در پیام‌هایش خواسته‌های خود را نیز از زبان «اشرفی»‌ها بیان می‌کند. برای مثال می‌گوید شما این گونه گفته‌اید، یا چنین تقاضایی داشته‌اید، یا فلان شعار را داده‌اید و ... وقتی مسعود رجوی در پیام خود به ساکنان لیبرتی، آن‌ها را «لشکر فدایی» می‌خواند یعنی می‌خواهد این مفهوم را در ذهن آنان جاسازی کند که خودشان خودشان را «فدایی» بخوانند بدون این که در مورد نتایج «فدا»ی خود فکر کنند و یا پرسشی به عمل آورند. منظور او از «لشکر فدایی» تنها به اعتصاب غذای آن‌ها بر نمی‌گردد او موضوع را کلی می‌بیند، قصد او آماده‌کردن آن‌ها برای قربانی‌شدن است. او می‌خواهد به آن‌ها تفهیم کند که «می‌توان و باید» «فدایی» بود. این را ۵ سال پیش نیز به وضوح تحت عنوان «دبیرخانه شورای ملی مقاومت» بیان داشته بود. در اطلاعیه‌ی «فراخوان بین‌المللی برای برگرداندن پلیس از اشرف و لغو محاصره ضدانسانی» به تاریخ ۹ ژوئن ۲۰۰۹ آمده است: «از این رو دولت عراق راهی جز مرگ یا زانو زدن در برابر فاشیسم مذهبی باقی نگذاشته است و مجاهدین همچنان که در قتل‌عام ۱۹۸۸ نشان دادند هرگز در برابر دیکتاتوری سپاه دینی حاکم بر ایران زانو نخواهند زد.»

موضوع کشتار سال ۶۷ هیچ ربطی به مسئله‌ی عراق و «اشرف» و ... ندارد و هیچ مشابهتی هم بین این دو دیده نمی‌شود. تنها به منظور سوءاستفاده از مظلومیت قربانیان کشتار ۶۷ به این موضوع اشاره می‌شود. ترک عراق به هیچ‌وجه «زانو زدن در برابر فاشیسم مذهبی» نیست. کما این که وقتی در ایران اوضاع تنگ شد مجاهدین در سال ۶۱ همه‌ی نیروهایشان را از کشور خارج کردند. چگونه است خروج از ایران «زانو زدن در برابر فاشیسم مذهبی» نیست اما خروج از عراق چنین معنی‌ای می‌دهد؟ چرا مجاهدین «پایداری پر شکوه» را در ایران از خود نشان نداده و پس از یک سال به دنبال خروج رفتند؟ پاسخ مشخص است؛ مسعود رجوی خواهان به قربانگاه رفتن تمامی افراد حاضر در لیبرتی است. در نگاه او «می‌توان و باید» لیبرتی را قربانگاه مجاهدین کرد. او ساکنان لیبرتی را «لشکر فدایی» می‌خواند چرا که هیچ استراتژی دیگری جز نابودی آن‌ها در عراق در نظر ندارد. در نگاه او همه‌ی ساکنان لیبرتی بایستی «فدا»ی توهّمات مالیخولیایی او شوند تا مبادا وی مجبور به

پاسخگویی و پذیرش شکست «استراتژی ارتش آزادیبخش» و «جنگ آزادیبخش نوین» و پروژه‌ی عزیمت به عراق شود.

از طرف دیگر به زعم مسعود رجوی، تشکیلات او در خارج از کشور با توجه به کادرهایی که دارد و تبلیغاتی که می‌کند و درآمدهای مالی که دارد می‌تواند به همراه هواداران مجاهدین کلیم او را همچون یازده سال گذشته از آب بیرون بکشد. بنابراین نیاز به نیروی اضافی و کمکی ندارد. کسانی که از «لیبرتی» خارج می‌شوند بیشتر «بار خاطر» هستند تا «پار شاطر».

این تهدید را هم دارند که لب به سخن بگشایند و اوضاع را برای مجاهدین هرچه تیره و تارتر کنند. همچنین بسته شدن «لیبرتی» و انتقال ساکنان آن به خارج از کشور بسیاری از هواداران متوهم این سازمان را نیز متوجه‌ی پوشالی بودن شعارهای مجاهدین کرده و آنها را پراکنده می‌کند. انگیزه‌ی آنها برای کمک به مجاهدین را نیز کاهش می‌دهد. بنابراین تنها باقی ماندن افراد در لیبرتی و «فدا» شدن آنها موجب انبساط خاطر رهبری عقیدتی مجاهدین می‌شود. افرادی که در لیبرتی گرفتار آمده‌اند بایستی «فدا» شوند تا مسعود رجوی همچنان از خون و رنج آنان ارتزاق کند.

چنانچه ملاحظه می‌شود امروز مجاهدین در راستای خط ماندگاری در عراق، «لیبرتی» را به حاشیه برده و کمترین خبر را در ارتباط با این کمپ انتشار می‌دهند. مسعود رجوی تا پیش از این می‌کوشید با «شیطان‌سازی» از کوبلر، او را عامل همه‌ی مشکلات مجاهدین در عراق نشان دهد. روزی نبود که اطلاعیه و یا مقاله و یا سخنرانی‌ای علیه او انتشار نیابد. با آن که بیش از یک سال از پایان مأموریت کوبلر می‌گذرد اما نه تنها گشایشی در وضعیت مجاهدین پیش نیامده بلکه مجاهدین تمایلی به صحبت راجع به جانشین او ندارند و می‌کوشند «لیبرتی» و ساکنان آن را در محاق خبری ببرند.

رهبری عقیدتی و بهره‌برداری از کشتار مجاهدین در عراق

رهبری مجاهدین علیرغم ادعاهای ظاهری‌اش، بیش از رژیم و نیروهای وابسته به آن، خواهان حمله به اعضای این سازمان در عراق است تا با توسل به «خون شهدا» و رنج مجروحان به «شوهای تبلیغاتی» خود دامنه‌ی بیشتری داده و بهانه‌ی مطلوب برای سرگرم کردن نیروها در عراق و اروپا و آمریکا و ... پیدا کند.

برای مثال مجاهدین بعد از حمله‌ی نیروهای کماندویی رژیم به «اشرف» و کشتار بیرحمانه‌ی ۵۲ مجاهد ادعا کردند با توجه به این که احتمال می‌دادند اشرف مورد حمله رژیم قرار گیرد بنا به دستور رهبری این سازمان ساکنان اشرف در سطح این کمپ پراکنده شده بودند تا در صورت حمله‌ی موشکی رژیم تلفات کمتری داده شود. پیش از آن مسعود رجوی در تیر و مرداد ۱۳۹۲ و در جریان «نشست‌های رمضان در لیبرتی و اشرف» ادعا کرد:

«آن کارشناس شورای عالی امنیت را فرستادند تا با دقیق‌ترین طراحی و قبضه‌های فابریک مینی کاتیوشا، از ما در زمان شلیک در میانه‌ی روز و موقع تجمع برای ناهار، بالاترین خسارت انسانی را بگیرند اما هشپاری شما آن را خنثی کرد» (دقیقه ۱۴ به بعد)

http://www.hambastegimeli.com/index.php?option=com_allvideoshare&view=video&slg=2013-09-04-2&orderby=latest

اما در جریان اعتصاب غذای ۱۰۸ روزه در «لیبرتی» که در اعتراض به این کشتار صورت گرفت، مجاهدین روزانه فیلم‌های کوتاه و بلندی از تجمع اعتصاب کنندگان در یک سالن عمومی در لیبرتی انتشار می‌دادند.

به دقیقه ۴ و ۴۰ ثانیه این فیلم نگاه کنید چگونه در یک محل همه‌ی اعتصابیون را جمع کرده‌اند.

<http://player.vimeo.com/video/82442377>

https://www.youtube.com/watch?v=b0aMN_IL4Rc
https://www.youtube.com/watch?v=Rc-MsW_TtQo

با توجه به تبلیغات مجاهدین در ارتباط با هدف رژیم برای گرفتن تلفات بیشتر در «موقع تجمع برای نهار»، این عمل چیزی نبود جز دعوت از نیروهای رژیم برای حمله به محل مزبور در کمپ لیبرتی و تحمیل تلفات هرچه بیشتر به ساکنان بی‌دفاع آن تا مسعود رجوی با توسل به «خون شهدا» و «رنج مجروحان» و سوءاستفاده از عواطف، آکسیون‌های خود را در کشورهای اروپایی و آمریکا و استرالیا و کانادا سازمان دهد.

چرا که پس از فروپاشی دولت عراق، مسعود رجوی می‌کوشد با صرف هزینه‌های هنگفت و با راه‌اندازی آکسیون‌های نمایشی مختلف و استخدام سیاستمداران بازنشسته آمریکایی و تعدادی از نمایندگان پارلمان اروپا ذهن هواداران مجاهدین در خارج از کشور را مشغول کند و با نشان دادن فیلم و تصاویر این آکسیون‌ها و گردهمایی‌ها ساکنان اشرف و لیبرتی را فریب دهد که گویا «پایداری پر شکوه» آنها دنیا را به پشتیبانی از

خواسته‌های آنها آورده و هواداران مجاهدین در خارج از کشور در دفاع از آنها از خواب و خوراکش و آسایش‌شان گذشته‌اند.

مجاهدین و نگرانی خانواده‌ها و بستگان ساکنان اشرف و لیبرتی

«از دشمنان شکایت برند به دوستان
چون دوست دشمن است شکایت کجا برم» (سعدی)

پس از آخرین حمله‌ی نیروهای وابسته به رژیم به کمپ لیبرتی، تعدادی از اعضای خانواده‌های ساکنان این کمپ ضمن ابراز نگرانی نسبت به وضعیت عزیزانشان خواهان اسامی زخمی‌شدگان و مجروحین حملات موشکی به کمپ لیبرتی شدند.

«کمیسیون امنیت و ضد تروریسم شورای ملی مقاومت» که در واقع تحت نظر مستقیم مسعود رجوی قرار دارد با صدور اطلاعیه‌ای در روز ۱۳ دی ۱۳۹۲ درخواست اعلام اسامی زخمی‌شدگان و مجروحین حملات موشکی به ساکنین کمپ لیبرتی در عراق را رد و آن را «تلاش برای جمع‌آوری اطلاعات از نتایج جزئی و تاکتیکی حمله به منظور طراحی کشتار بعدی» دانست. حتی تا آنجا پیش رفتند که اعضای گرفتار آمده در لیبرتی را مجبور به موضع‌گیری علیه اظهار نگرانی بستگانشان کردند! چیزی که در دنیا بیسابقه است. این کمیسیون مدعی شد «بنا به گزارش‌های رسیده از درون رژیم آخوندی، پس از حمله ۵ دی به کمپ لیبرتی، وزارت اطلاعات مأموران خود را موظف کرد تا بیانیه‌ها و نامه‌هایی را به زبان‌های مختلف تحت عنوان خانواده‌های ساکنان لیبرتی تنظیم و برای مراجع بین‌المللی مانند کمیساریای عالی پناهندگان، صلیب سرخ بین‌المللی، نماینده ویژه دبیرکل در عراق و مقامات عراقی ارسال کنند و مدعی شوند نگران سلامتی و وضعیت بستگانشان در لیبرتی هستند و خواستار «اعمال فشار بر رهبران سازمان مجاهدین در لیبرتی برای اعلام اسامی زخمی‌ها جهت اطلاع خانواده‌ها» شوند.»

http://www.iranncr.org/index.php?option=com_content&view=article&id=2417:2014-01-03-18-05-04&catid=38&Itemid=101

اشاره به «گزارش‌های رسیده از درون رژیم آخوندی»، دستاویزی است که مجاهدین برای توجیه عدم پاسخگویی جعل می‌کنند.

چگونه درخواست خانواده‌ها و بستگان ساکنین کمپ لیبرتی می‌تواند باعث «جمع‌آوری اطلاعات از نتایج جزئی و تاکتیکی حمله به منظور طراحی کشتار بعدی» گردد؟ انتشار اسامی مجروحان چگونه به این روند کمک می‌کند؟ این در حالی است که مجاهدین دولت عراق و نخست وزیر آن نوری مالکی را دست‌نشانده‌ی جمهوری اسلامی می‌دانند و لیست مجروحان حمله از همان ابتدا در اختیار دولت عراق قرار گرفته و برخی از مجروحان در بیمارستان‌های عراق تحت درمان قرار گرفتند. از طرف دیگر کمپ لیبرتی در ابعاد ۵۰۰ در ۵۰۰ متر نیز در محاصره نیروهای عراقی است و آنها هر زمان که بخواهند می‌توانند از داخل کمپ دیدار به عمل آورده و جزئی‌ترین اطلاعات را نیز جمع‌آوری کنند. علاوه بر این مجاهدین فیلم‌ها و تصاویر محل‌های مربوط به اصابت موشک‌ها را با جزئی‌ترین اطلاعات انتشار داده‌اند که بیش از هر چیز می‌تواند در خدمت اهداف حمله‌کنندگان قرار گیرد.

هر عقل سلیمی می‌فهمد که موضع رهبری مجاهدین که از طریق این اطلاعیه اعلام می‌شود کاملاً غیر مسئولانه و به دور از کمترین احترام و حساسیت نسبت به نگرانی بستگان ساکنان لیبرتی است. رهبری عقیدتی مجاهدین در راستای منافع خود ضمن نفی و انکار حق طبیعی و انسانی خانواده‌های ساکنان کمپ لیبرتی به خود حق می‌دهد انسان‌هایی را که نگران جان بستگانشان هستند «مزدور و مأمور وزارت اطلاعات» بنامد. این اولین باری است که در تاریخ «خانواده‌ها و بستگان» دشمنان یک نظام که در حال مبارزه با آن هستند آن‌هم در ابعاد چنین وسیع، «مزدور و مأمور» دستگاه امنیتی و اطلاعاتی نظام مربوطه معرفی می‌شوند.

وقتی یک جنبش مقاومت قادر به جذب «خانواده‌ها و بستگان» نیروهای خودش نیست چگونه می‌تواند مدعی داشتن حمایت مردمی شود؟ وقتی «خانواده‌ها و بستگان» نیروهای در حال مبارزه با نظام، دستگاه اطلاعاتی و امنیتی حاکم را که اتفاقاً منفورترین دستگاه نظام به شمار می‌رود به نیروی جانشین و جنبشی که فرزندان و بستگانشان در آن مشغول مبارزه و جانفشانی هستند ترجیح می‌دهند چگونه می‌توان دم از محبوبیت توده‌ای زد؟

کمیسیون امنیت و ضد تروریسم شورا در روز ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ طی اطلاعیه‌ای در باره‌ی انتشار اسامی اولین گروه انتقالی ساکنان لیبرتی به آلبانی با بلاهتی کم‌نظیر اعلام کرد:

«کسانی که به این «اقدام نفرت‌انگیز پلیسی مبادرت کرده‌اند، تحت هر نام و عنوان و پوششی، در ارتباط با وزارت بدنام شکنجه و جاسوسی قرار دارند و مجری خطوط آن هستند» و از دولت آمریکا و ملل خواستار ممانعت از دسترسی گشتاپوی آخوندی و نیروی قدس به اطلاعات ساکنان شدند.»

http://www.iranncr.org/index.php?option=com_content&view=article&id=2417:2014-01-03-18-05-04&catid=38&Itemid=101

کارهای حقوقی و اداری مربوط به خروج «اولین گروه انتقالی» به آلبانی تماماً از سوی دولت عراق و وزارتخانه‌های ذیربط حقوق بشر، کشور، امور خارجه، بهداری و دستگاه‌های امنیتی همچون «استخبارات» انجام گرفته است. این افراد تماماً از فرودگاه بغداد و با تمهیدات فراهم شده از سوی دولت عراق و زیر نظر دستگاه اطلاعاتی و امنیتی عراق، این کشور را ترک کرده‌اند، بنا به تعریف مجاهدین این دولت، دست‌نشاندهی خامنه‌ای است و حرف اول در عراق را «سپاه قدس» و فرماندهی آن قاسم سلیمانی می‌زنند، چگونه ممکن است رژیم جمهوری اسلامی از اسامی این افراد بی‌خبر باشد؟ چگونه کسانی در خارج از کشور به اسامی این افراد دسترسی دارند و دستگاه اطلاعاتی عراق و سپاه قدس و دستگاه اطلاعاتی رژیم از آن بی‌خبر است؟ از کی و بر اساس کدام منطق و استدلال انتشار اسامی کسانی که توسط کمیسیاریای عالی پناهندگان به کشوری اعزام می‌شوند مخفی است و چنانچه انتشار یافت «اقدام نفرت‌انگیز پلیسی» خوانده شده است؟ در این‌جا نیز تنها مردم ایران و خانواده‌های مجاهدین ساکن لیبرتی و هواداران مجاهدین نامحرم هستند و گرنه دولت‌های خارجی و سرویس‌های امنیتی دوست و دشمن همگی در جرئیات امر قراردادشده و سرویس‌های لازم را نیز فراهم می‌کنند.

در نشست‌های درونی مسئولان مجاهدین به دروغ عنوان کرده‌اند که قرار بود آلبانی تعداد بیشتری از مجاهدین را بپذیرد اما انتشار نام منتقل‌شدگان به آلبانی باعث شد این کشور از پذیرش بقیه سرباز بزند! اما در اطلاعیه‌های بیرونی جرأت نکردند چنین پاره‌هایی را منتشر کنند.

مجاهدین هرگاه که اراده کنند به جای «خانواده‌ها و بستگان اعضای سازمان مجاهدین خلق مستقر در اشرف» اطلاعیه داده و از زبان آن‌ها خطوط ارائه شده از سوی رهبری مجاهدین را تکرار می‌کنند. مثلاً بعد از انفجار «ایستگاه آبرسانی اشرف» مدعی شدند:

«خانواده‌ها و بستگان اعضای سازمان مجاهدین خلق مستقر در اشرف، نگرانی عمیق خود را نسبت به انفجار تروریستی اخیر ایستگاه آبرسانی اشرف اظهار داشتند و از نیروی چند ملیتی خواستند که سریعاً مسئولان این جنایت ضد انسانی را که ایادی نیروی تروریستی قدس در عراق می‌باشند، تحت پیگرد قضایی و مجازات قانونی قرار دهند ... خانواده‌ها و بستگان اعضای سازمان مجاهدین خلق خواستار معرفی و مجازات هرچه زودتر عوامل این انفجار تروریستی و انجام اقدامات ضروری برای جلوگیری از توطئه‌ها و جنایات بعدی آنان شدند.»

<http://www.mojahedin.org/news/25739>

«خانواده‌ها و بستگان اعضای سازمان مجاهدین خلق مستقر در اشرف» که نامشان هیچگاه اعلام نشده است و معلوم نیست چند تعداد از خانواده‌ها و بستگان اعضای سازمان مجاهدین مستقر در اشرف را نمایندگی می‌کنند مطلقاً خواهان نجات جان فرزندان‌شان از مهلکه نیستند، خواهان خروج سریع آن‌ها از عراق نیستند، خواهان ملحق شدن عزیزانشان به خانواده‌ها نیستند، هیچ اقدام اعتراضی در کشورهای پناهنده‌پذیر برای انتقال سریع آن‌ها انجام نمی‌دهند، و تنها به تکرار تبلیغات مجاهدین می‌پردازند. اما اگر همین خانواده‌ها علاوه بر موارد فوق خواهان انتقال بستگان‌شان به کشورهای پناهنده‌پذیر شوند بلافاصله «مزدوران وزارت اطلاعات» لقب می‌گیرند.

متأسفانه خانواده‌ها و بستگان اعضای مجاهدین میان دو سنگ آسیا گرفتار شده‌اند و ساده‌ترین حقوق‌شان نیز نفی و انکار می‌شود.

اقدامات نمایشی در عراق و خارج از کشور

در عراق نیز پس از فروپاشی دولت این کشور و شکست مطلق استراتژی «ارتش آزادیبخش» و «جنگ آزادیبخش نوین»، اقدامات نمایشی و سرگرم‌کننده، ابعاد وسیع‌تری یافت. برخلاف روح و مفاد کنوانسیون ۴ ژنو، هر از چندی به فرمان مسعود رجوی، لباس‌های متنوع نظامی به تن «رزمندگان» خلع سلاح شده کرده و مدال‌های مختلف به سینه‌شان می‌زدند و برایشان در اشرف ترتیب رژه و سان می‌دادند. ابعاد این فریبکاری پس از هر حمله‌ی نیروهای عراق به اشرف و در مراسم پرشکوه تدفین شهدا افزایش می‌یافت تا بلکه آن‌ها را متقاعد کند که هنوز

ارتشی هست و عنقریب ضربه‌ی نهایی را به رژیم وارد می‌کند. از طرف دیگر سرگرمی لازم را نیز برای آنها به وجود می‌آورد.

<http://www.youtube.com/watch?v=CMpZMNFwm7M>

http://www.youtube.com/watch?v=-7_c_djfmFw

پیش‌تر، این موضوع در ابعاد دیگری صورت می‌گرفت مثلاً مسعود رجوی با عاریه گرفتن چند هلی‌کوپتر نمایشی عراقی، مدعی تشکیل نیروی هوایی ارتش آزادیبخش شد. معلوم نشد پس از فروپاشی عراق چه بر سر نیروی هوایی آمد؟ با چند غواص و قایق شکسته در حضور خبرنگاران خارجی مدعی تشکیل نیروی دریایی شد اما چون هنگام مانور، نفربرهای زرهی که هم در آب حرکت می‌کنند و هم در خاک مقابل چشمان خبرنگاران در آب غوطه ور شدند و سرنشینان آن عاجزانه تقاضای کمک و نجات می‌کردند دیگر آن را دنبال نکرد و تنها برای جلوگیری از برملا شدن افتضاح مربوطه به گرفتن فیلم‌های خبرنگاران اکتفا کرد.

در سال‌های اولیه‌ی دهه‌ی ۶۰ جلسات شورای ملی مقاومت در حالی که احزاب و جریان‌های سیاسی متفاوت ایرانی را در بر می‌گرفت در اورسورواز و در زیر چادر برگزار می‌شد. امروز اجلاس آن در یک سالن مجلل برگزار می‌شود، بدون آن که یک جریان سیاسی ایرانی به غیر از مجاهدین و هوادارانشان و مهدی سامع و چند نفر از اطرافیان و چند هنرمند استخدامی و ... در آن عضو باشند.

هرچه از محتوای شورای ملی مقاومت کاسته می‌شود به شکل آن افزوده می‌شود و به این ترتیب می‌کوشند پرده بر واقعیت بکشند. همین سیاست در ارتباط با مردان و زنان مجاهد از طریق رنگ‌کردن مو و ابرو دنبال می‌شود.

به طول و عرض اجلاس‌ها و ریخت‌وپاش‌های مجاهدین در اروپا و آمریکا در دوران پیش از فروپاشی دولت عراق و پس از آن توجه کنید، میزان فعالیت و نفوذ مجاهدین در جامعه‌ی ایرانی در داخل و خارج از کشور را بسنجید تا متوجه شوید که مجاهدین به زرق و برق در خارج از کشور روی آورده‌اند بدون آن که تحرکی در داخل کشور و یا حتی عراق داشته باشند.

مسعود رجوی و اعدام بیرحمانه‌ی غلامرضا خسروی

پس از اعدام بیرحمانه‌ی غلامرضا خسروی سوادجانی، ضمن آن که مسعود و مریم رجوی هریک شخصاً به صدور اطلاعیه اقدام کردند، دستگاه تبلیغاتی خود را نیز بسیج کرده و با صدور اطلاعیه‌های گوناگون تحت عنوان دانشجویان و جوانان سراسر ایران یاد او را گرامی داشتند.

مسعود رجوی با یک شبیه‌سازی کودکانه نام این اطلاعیه را «اشرف - ۳۵۰»، کانون شورشی شماره‌ی ۳۵۰ گذاشت تا با سوء استفاده از عنوان تئوری «کانون‌های شورشی» مورد استفاده‌ی فیدل کاسترو و چه‌گوارا در جنگ گوبا، که پس از شکست چه‌گوارا در بولیوی، بطلان آن اثبات شد و چپ نو آمریکای لاتین با عبور از آن چشم‌انداز دیگری را پیش رو دید، سرکوب زندانیان بند ۳۵۰ را به «اشرف» و ... ربط دهد.

<http://vimeo.com/975558579>

<https://www.youtube.com/watch?v=SgIVPUSVGKw>

ظاهراً در تحلیل مسعود رجوی قرار است انقلاب بعدی از زندان‌های ایران و عراق شروع، و هدایت شود! «کانون شورشی» بند ۳۵۰ اوین، «کانون شورشی» زندان گوهردشت، «کانون شورشی» زندان عادی قزلحصار، «کانون شورشی» زندان لیبرتی، «کانون استراتژیک نبرد» سابقاً موجود در اشرف و ... «کانون‌های شورشی» مد نظر تئوری داهیه‌ای مسعود رجوی هستند. نه تنها ابتذال در پس این تئوری و شبیه‌سازی است بلکه نشان از جنون و مالیخولیا دارد.

«کانون شورشی» تئوری‌ای است که رژی‌دبره، روشنفکر فرانسوی که سال‌ها با چه‌گوارا همراه بود مطرح کرد و بر اساس آن مدعی شد که «موتور کوچک، موتور بزرگ» را به حرکت در می‌آورد. مطابق باور رژی دبره، یک گروه محدود چریکی مانند موتور کوچکی است که موتور بزرگ (مردم) را به حرکت در می‌آورد. حالا مسعود رجوی که دستش از «چریک» و عملیات نظامی کوتاه است، ادعا می‌کند تحرک یک سری زندانی که غالباً دهه‌ی پنجم و ششم عمرشان را سپری می‌کنند و بخش اعظم آنان در «زندان لیبرتی» به سر می‌برند، مردم ایران را به حرکت در خواهند آورد و عنقریب با قیام مسلحانه‌ی خود طومار رژیم را درهم خواهند پیچید!

رژی دبره، مؤلف و واضع این تئوری که خود به شکست آن اعتراف کرد و به نقد عملی و تئوریک آن دست‌زد، در سفری که در ژانویه ۲۰۱۴ به ایران داشت از مجاهدین به عنوان «فرقه‌ای سیاسی مذهبی» یاد کرد و در نشریه معتبر لوموند نوشت:

«ما توجهی به این موضوع نداریم که به سازمان مجاهدین خلق پناه و سکنی داده‌ایم، [به سازمانی که] در کنار صدام حسین علیه وطن اجدادی‌اش می‌جنگید، ما در خاک خود پناه و سکنی داده‌ایم. این سازمان با سازماندهی سوءقصد‌های مختلف نیمی از افراد دولت و هزاران قربانی غیرنظامی را به قتل رسانده است. در ایران از ما پرسیدند: «تروریست‌ها کجا هستند؟ در ایران یا در فرانسه؟»

http://www.lemonde.fr/idees/article/2014/01/24/iran-impressions-de-voyage_4354089_3232.html

مسعود رجوی ارزشی برای رنجی که غلامرضا و خانواده‌ی او بردند و می‌برند قائل نیست، او به دنبال مطرح کردن خود و استفاده‌ی سیاسی و تشکیلاتی بردن از این خون است. هرچند ایستادگی و پایداری غلامرضا خسروی در تضاد کامل با آموزش‌های او در ۲۵ سال گذشته است.

بعید می‌دانم اکثریت قریب به اتفاق اعضا و هواداران مجاهدین تاکنون نام سعید سنگر، غلامحسین کلبی، سعید شاه‌قلعه‌ای اعضای تیم‌های عملیاتی مجاهدین را که هنگام انجام عملیات یا پیش از آن در داخل کشور دستگیر شدند، شنیده باشند. آن‌ها ۱۴ سال است که در زندان به سر می‌برند، بدون آن که مجاهدین نامی از آن‌ها برده باشند. مجاهدین از عبدالرضا رجبی دیگر عضو این سازمان تا لحظه‌ای که در زندان فوت کرد، یادی نکرده بودند اما پس از مرگ، او را «مجاهد صدیق» خواندند.

حجت زمانی پس از دستگیری، قادر به فرار از کشور و رفتن به ترکیه شد. نحوه‌ی فرار او بر من پوشیده است. در ترکیه از مجاهدین تقاضای کمک و مساعدت کرد اما با جواب منفی آن‌ها روبرو شد تا آن که دستگاه اطلاعاتی و امنیتی ترکیه وی را دستگیر و تحویل رژیم داد. مجاهدین حتی اقدام دولت ترکیه را محکوم نکردند اما پس از اعدام حجت زمانی تا توانستند روی او تبلیغات کردند.

دلیل آن که مسعود رجوی با این همه اشتیاق، اعدام غلامرضا خسروی را دنبال می‌کند برمی‌گردد به کمبودی که او در سال‌های گذشته در ارتباط با اعدام شدگان مجاهد در داخل کشور احساس می‌کند. آمار اعدام زندانیان مجاهد در مقایسه با دیگر اعدام‌های سیاسی اندک است.

طی ۱۷ سال گذشته تنها ۶ زندانی مجاهد اعدام شده‌اند. با این حال مسعود رجوی در همین دوران ۲۰ هزار نفر به آمار اعدام شدگان افزوده است. این نیاز او به خون را می‌رساند.

علی اصغر غضنفرنژاد جلودار، حجت زمانی، علی صارمی، محمدعلی حاج‌آقای، جعفر کاظمی، غلامرضا خسروی سوادجانی ۶ نفری هستند که در دوران یاد شده به اتهام عضویت و یا هواداری از مجاهدین اعدام شده‌اند. دو نفر اول پس از پیوستن به مجاهدین، در فاصله‌ی کوتاهی برای انجام عملیات به داخل کشور فرستاده شدند و ۴ نفر دیگر دهه‌ی پنجم و ششم عمر خود را طی می‌کردند و زندانیان سیاسی دهه‌ی ۶۰ بودند.

از این ۶ نفر حجت زمانی متهم به انفجار دادستانی انقلاب بود و علی اصغر غضنفرنژاد جلودار (سیاوش) فرمانده تیم به قتل‌رساندن لاجوردی و کسی که در دهان او شلیک کرد.

به غیر از این دو، هیچ‌یک از افراد تیم‌های عملیاتی مجاهدین در داخل کشور که دستگیر شدند، اعدام نشدند، سعید ماسوری آخرین نفر آن‌ها بود که خوشبختانه با کمپین وسیعی که در دهه‌ی ۸۰ توسط پسرعمویش (یکی از اعضای حزب کمونیست کارگری) در خارج از کشور راه‌اندازی شد از اعدام رهایی یافت و این بیش از هر چیز برای مسعود رجوی گزیده است. او برای تبلیغات خود نیاز به خون هرچه بیشتر دارد.

این در حالی است که دستگاه قضایی رژیم در یک اقدام تلافی‌جویانه نسبت به ترور دادستان زابل، سال گذشته ۱۶ زندانی بلوچ را که به اتهام ارتباط با جندالله و جیش‌العدل در زندان به سر می‌بردند اعدام کرد. البته مسعود رجوی کوشید اعدام آن‌ها را نیز به نوعی به مجاهدین ربط دهد!

<http://vimeo.com/97558579>

در ۵ سال گذشته حداقل ۱۶ زندانی سیاسی کرد به اسامی احسان فتاحیان، فصیح یاسمنی، فرزاد کمانگر، علی حیدریان، فرهاد وکیلی، شیرین علم‌هولی، حسین خضری، فرهاد تارم، حکمت دمیر، کیومرث محمدی، اسماعیل محمدی، ساسان آل‌کنعان، رضا اسماعیلی مامدی، حبیب‌الله گلپری‌پور، شیرکو معارفی، سمو خورشیدی، اعدام شده‌اند و بیش از ۶۰ زندانی کرد زیر حکم اعدام به سر می‌برند.

<http://www.iranrights.org/blog/fa/1985>

در خرداد ۱۳۹۲ تنها در یک مورد ۴ زندانی عرب به نام‌های طه (علی)، ناصر (عبدالرحمان) عباس (جاسم) حیدریان که هر سه برادر بودند به همراه علی شریفی (نعمی) مخفیانه اعدام شدند.

http://persian.iranhumanrights.org/1391/03/execution_karoon

در آبان ۱۳۹۲ چهار زندانی عرب به نام‌های غازی عباسی، عبدالرضا امیر خنافره، عبدالامیر مجدمی، جاسم مقدم پناه اعدام شدند.

در دیماه ۱۳۹۲ هاشم شعبانی‌نژاد و هادی راشدی و در خردادماه ۱۳۹۳ علی چه‌بیشاط و سید خالد موسوی چهار زندانی عربی بودند که اعدام شدند. هم‌اکنون بیش از ده زندانی عرب منتظر اجرای حکم اعدام هستند. تعداد اعدام‌شدگان عرب در یک سال گذشته ۱۲ نفر و بیش از تعداد اعدام‌شدگان مجاهد در ۱۷ سال گذشته بوده است.

در همین حال در چند سال اخیر تعداد زندانیانی که در ارتباط با «انجمن پادشاهی» که یک سر آن به وزارت اطلاعات وصل است اعدام شدند بیش از اعدام‌شدگان مجاهد بوده است.

<http://www.irajmesdaghi.com/maghaleh-512.html>

چهار زندانی اهل سنت (سلفی) کرد با خطر اعدام فوری روبرو هستند و تعداد بیشتری زیر حکم اعدام به سر می‌برند.

در ۱۷ سال گذشته، ۳ هوادار مجاهدین به نام‌های ولی‌الله فیض‌مهدوی متهم به شرکت در انفجار دادستانی و خمپاره‌زنی در اورمیه، در اثر اعتصاب غذا و ایست قلبی، عبدالرضا رحبی عضو تیم عملیاتی مجاهدین که حین دستگیری در کرمانشاه نارنجک کشید و شدیداً مجروح شد، در اثر اسهال خونی و عدم رسیدگی پزشکی لازم و محسن دگمه‌چی به اتهام کمک مالی به خانواده‌های زندانیان سیاسی در اثر سرطان لوزالمعده در زندان جان سپردند.

این تعداد در مقایسه با زندانیان دیگری که در دوران زندان و بازداشت در سال‌های اخیر جان سپردند کم است و مسعود رجوی از این بابت هم احساس کمبود می‌کند.

برای مثال اکبر محمدی، افشین اسانلو، هدی صابر، امیدرضا میرصیافی، ستار بهشتی، امیر حشمت ساران، زهرا بنی‌یعقوب، زهرا کاظمی، البرز قاسمی، ذبیح‌الله مهرامی، آیت‌الله محمدحسین میلانی، پیام دادخواه، تعدادی از کسانی هستند که در دوران بازداشت و زندان فوت کردند.

مسعود رجوی در پیام خود به مناسبت اعدام غلامرضا خسروی، علیرغم تمامی آموزش‌های ایدئولوژیکش در ۲۵ سال گذشته مجبور شد از «تزکیه» نفس و خلوص غلامرضا خسروی ستایش کند.

در حالی که غلامرضا خسروی همچون جعفر کاظمی، علی صارمی، محمدعلی حاج‌آقایی، دارای همسر و فرزند بود و بر علائق عاطفی‌اش پای می‌فشرد و این درست برخلاف «انقلاب مریم» و تعلیمات مسعود رجوی است. مسعود رجوی شاهد مقاومت کسانی است که آن‌ها را غرق در «جنسیت» می‌نامید، آن‌هایی که نه «انقلاب ایدئولوژیک» کردند، نه «طلاق ایدئولوژیک» دادند، نه عزیزانشان را نفی کردند، نه عواطف‌شان را زیر پا گذاشتند، نه از «فردیت»‌شان دست کشیدند، نه «بالا آوردند»، نه در «دیگ» رفتند، نه «غسل هفتگی» داده شدند، نه «آب‌بندی» شدند، نه خوابشان را برای کسی تعریف کردند، نه گناهان جنسی‌شان را «قی» کردند، نه خودزنی کردند، نه دیگرزنی، نه ذوب شده در رهبری بودند و نه زاده‌ی عقیدتی مریم، در مقابل فشارهای رژیم سرخم نکردند و به قربانگاه رفتند.

معلوم نیست اگر بدون «انقلاب مریم» و بدون طلاق و عبور از بندهای مختلف می‌توان همچون غلامرضا خسروی انقلابی ماند، پس دیگر انقلاب ایدئولوژیک برای چه و چه فایده دارد؟ رجوی این تناقض را چگونه می‌تواند برای نیروهائی که ۳۰ سال است آن‌ها را با انقلاب ایدئولوژیکش فریب داده و تحت شدیدترین و سخت‌ترین شرایط روحی و روانی قرار داده پاسخ دهد؟

در حالی که اکثریت اعضای واحدهای عملیاتی مجاهدین که بندهای «انقلاب ایدئولوژیک» را پشت سر گذاشته بودند، پس از دستگیری، تاب تحمل از دست داده به مصاحبه‌های مطبوعاتی تن دادند و تعدادی از آن‌ها پس از مدت کوتاهی آزاد و به خارج از کشور اعزام شدند و انجمن «نجات» را راه‌اندازی کردند. افرادی همچون معصومه ملک صیدآبادی، حورا شالچی، مراد خاکسار، آرش صامتی‌پور، بابک امین، هوشیار سیفی، میرغفور سیدی، علی کریمی، محمد قمی، سیروس باقری و ... به همراه «مجاهدین استخوان‌دار» و قدیمی، ابراهیم خدابنده و جمیل بصام، تنها مشیت نمونه‌ی خروار هستند.

تاکتیک او فرار به جلوس است. او می‌خواهد با توسل به غلامرضا خسروی و ایستادگی‌اش، روی شکست ایدئولوژیک خود و «گوهرهای بی‌بیل»‌اش سرپوش بگذارد.

مسعود رجوی با سوز و گداز بی‌سابقه، از مصاحبه‌ی غلامرضا خسروی پیش از اعدام می‌گوید و آن را نشانه‌ی حقانیت خود می‌گیرد، در حالی که اگر غلامرضا همین مصاحبه را در «اشرف» کرده بود به شدیدترین وجه مورد تحقیر و آزار و اذیت قرار می‌گرفت. چرا که در پاسخ این سؤال که اگر آزاد شوی دوست داری اولین نفری که ملاقات می‌کنی چه کسی باشد؟ به جای نام‌بردن از مسعود و مریم رجوی همچون مجاهدین اوایل دهه‌ی ۶۰ و پیش از «انقلاب ایدئولوژیک»، می‌گوید:

«دیدن مردمی که از قید و بند ظلم و ستم و استبداد و فاشیزم مذهبی، رهایی پیدا کرده‌اند و شاد و سرزنده هستند خیلی لذت بخش و شیرین می‌باشد و دوست دارم اولین صحنه‌ای را که می‌بینم، صحنه

پایکوبی و رقص و شادی مردم در سرنگونی این حکومت شیطانی باشد و بعد از آن دیدن خواهران و برادران مبارز و مجاهد می‌باشد.»

<http://www.aftabkaran.com/maghale.php?id=4005>

در اولویت او، نامی از «مسعود و مریم» نیست و «خواهران و برادران مبارز و مجاهد» را نیز جمع می‌بندد. در گفتگوی او حرفی از عشق به رهبری عقیدتی نیست. به همین دلیل غلامرضا خسروی علیرغم تمامی تمجیدهای ظاهری، مورد خشم مسعود و مریم رجوی قرار می‌گیرد و لقب «مجاهد صدیق» نمی‌گیرد.

آنچه باعث شد غلامرضا و جعفر و علی و محمدعلی و ... به آرمانشان وفادار بمانند، عشقی بود که به مردمشان داشتند. آنها با استقامت و پایمردی‌شان و با نثار خونشان یک بار دیگر بطلان تئوری مالیخولیایی مسعود رجوی و «انقلاب ایدئولوژیک» اش را ثابت کردند که همسر و فرزند و عواطف انسانی و ... «حایل» و مانع مبارزه و جانفشانی و «کانون فساد» است.

مسعود رجوی در پیام خود همچنین می‌کوشد هر طور شده مقاومت زندانیان سیاسی در زندان‌های ایران را ناشی از «تکثیر» اشرف بخواند تا به این ترتیب سیاست بی‌حاصل خود مبنی بر ماندگاری در عراق را موجه جلوه دهد:

«روان یکایک شهیدان قتل‌عام اشرف شکوفا و تکثیر شده در گوهردشت و اوین و زندان‌های سراسر میهن شاد و سرافراز باد.»

<http://vimeo.com/97558579>

در آذرماه ۱۳۹۲ مریم رجوی اعتصاب غذای تعدادی از خطرناک‌ترین زندانیان عادی زندان قرلحصار را «نمونه‌ی تحسین‌برانگیزی از گسترش روحیه مقاومت و اعتراض علیه رژیم ضد بشری آخوندی توصیف کرده» بود.

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-57134.html>

مسعود رجوی در ادامه‌ی پیام خود می‌کوشد غلامرضا خسروی را عامل مقاومت زندانیان سیاسی در بند ۲۵۰ اوین، در جهت «بالغ‌کردن بند ۲۵۰»، به «اشرف ۲۵۰» معرفی کند:

«پس از اسطوره‌ی اشرف با کهکشان شهیدانش و درس درخشان زهره، گویا که عزم جزم کرده است بند ۲۵۰ را بشویراند و به اشرف ۲۵۰ بالغ کند. و در همان‌جا با دیگر زندانیان مقاوم پوزه‌ی دشمن به بهای ضرب و شتم سنگین و انفرادی و اعتصاب غذا به خاک بمالد و پرچم مجاهد اشرفی را در هر زمان و هر مکان به اهتزاز در آورد. این پرتوی دیگری از اسطوره‌ی مجاهد خلق و درس درخشانی است که دیوارهای قطور و سیمانی اوین را درهم شکافت و بند ۲۵۰ را فتح و مسخر کرد.»

و به این ترتیب بهانه‌ی لازم را به دست رژیم برای سرکوب هرچه بیشتر زندانیان می‌دهد چرا که دولت جمهوری اسلامی در سال‌های گذشته با انتساب حرکت‌های مردمی و اعتراضی به مجاهدین می‌کوشد برای بیرحمی‌های خود «مشروعیت» کسب کند.

رجوی فرصت از دست نمی‌دهد و خواندن دعا و آیات قرآن، توسط خودش را عامل مقاومت غلامرضا خسروی معرفی می‌کند: «برایش دعا کردم و آیات استقامت و پایداری خواندم» او پیش‌تر هنگامی که فکر می‌کرد معصومه (مرجان) ملک‌صیدآبادی در عملیات داخل کشور کشته شده است و او را «بینه انقلاب مریم» می‌خواند، مدعی بود شبی که وی و نفر همراهش برای عملیات به مقصد رسیدند تا صبح نخوابیدم و «یا فاطمه، یا زهرا گفتم و برایشان دعا کردم تا موفق بشوند.» دیری نگذشت که معلوم شد «دعا»های رجوی کارساز نبوده و مرجان و نفر همراهش نه تنها «موفق» نشدند بلکه به خدمت دستگاه اطلاعاتی رژیم نیز درآمده و به خصم مسعود و مریم رجوی تبدیل شده‌اند.

وی همچنین در تنگنا قرارگرفتن خود در برابر «گزارش ۹۲» و تبعات ناشی از آن را با سوءاستفاده از خون غلامرضا خسروی به شکل زیر و بر علیه «نه زیستن، نه مرگ» خاطرات چهارجلدی‌ام از یک دهه زندان نشان داد:

«او هیبت و صولت خلیفه و جلادان و تمامی فراشان و رذیه‌نویسان و روضه‌خوانان نظام را در حوزه‌های داخل و خارج از کشور، درهم‌شکست. به آنها تف کرد شاید که چگونه زیستن و چگونه مردن بیاموزند.»

روح حاکم بر این پیام نه در تأیید و تکریم غلامرضا خسروی و بزرگداشتن شأن اوست و نه در مخالفت با دژخیمان جمهوری اسلامی و جنایت‌شان، بلکه عقده‌گشایی رهبری «غایب» علیه منتقدانش است. رهبری که در نامه به

رفسنجانی و خامنه‌ای خود را «حقیر» خطاب می‌کند و همان بهتر که در «غیبت» به سر برد تا حقارتش کمتر دیده شود. مسعود رجوی پیشتر در پیامی که «به مناسبت تدفین مخفیانه‌ی شهیدان اشرف» صادر کرد نیز از خون قربانیان برای پوشاندن اشتباهاتش استفاده کرده و از آن دستاویزی برای حمله به منتقدانش ساخت.

<http://www.mojahedin.org/news/133517>

سوءاستفاده از خون غلامرضا خسروی برای تخطئه‌ی منتقدان

مسعود رجوی در پیام‌اش به مناسبت اعدام غلامرضا خسروی بدون آن که بخواهد به وزن و اعتبار «گزارش ۹۲» می‌افزاید و بر اهمیت و جایگاه منتقدانش تأکید می‌کند و نشان می‌دهد که مشکل خود را در کجا می‌بیند.

او هنوز متوجه نیست که تبدیل به یکی از «عبرت»‌های تاریخ شده است. اوپی که به زعم خود هیچ خدایی را بنده نبود و به سادگی اعضای «دفتر سیاسی مجاهدین» را به خاک سپاه می‌نشاند و خود را مالک جان و خون و نفس مجاهدین می‌خواند، توسط یکی از هواداران ساده‌ی سابق مجاهدین و یکی از بازماندگان نسل برآمده از انقلاب ضدسلطنتی و از جان بدربرندگان کشتارهای دهه‌ی ۶۰ به چالش گرفته شده است. مسعود رجوی در پیام خود به وضوح نشان می‌دهد که تا کجا از شرح تاریخ پنهان تشکیلاتش و افشای افتضاحات سیاسی‌اش توسط یک هوادار سابق مجاهدین می‌هراسد که از خون یک شهید نیز نمی‌گذرد و او را وسیله‌ای برای حمله به منتقدانش می‌کند.

مسعود رجوی از ایجاد تشکل و قانون «ناراضیان» مجاهدین شدیداً می‌هراسد؛ مبدا چنین کانونی، محرکی باشد برای ناراضیان جدا شده‌ی خاموش که به بیان تجربیات دردناکشان بپردازند و کار را برای او سخت‌تر از پیش کنند. واقعیت این است که او برای حفظ تشکیلاتش با بحرانی کمرشکن روبرو است و حاضر نیست بپذیرد که «گزارش ۹۲» علت بحران نیست بلکه انعکاس یا معلول بحران است. یکبار دیگر سخنان او را درباره‌ی «در دین شرم و حیاء» نیست، و تهدید آشکار مجاهدین برای رو کردن اعترافات جنسی‌شان را بخوانید تا متوجه‌ی عمق بحران در بین نیروهای مجاهدین در عراق و در فرنگ بشوید.

فصل نهم - شورای ملی مقاومت یک جریان مستقل یا ویرترین مجاهدین

جعل تاریخچه‌ی تشکیل شورای ملی مقاومت

شورای ملی مقاومت اگر چه در ابتدا شور و امید بسیاری برانگیخت اما به خاطر ویژگی‌های انحصارطلبانه‌ی مسعود رجوی و فضایی که در آن به سر می‌برد بسیاری از گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی از پیوستن به شورای ملی مقاومت خودداری کردند. رجوی جدا از ویژگی‌های شخصیتی‌اش در این خام‌خیالی به سر می‌برد که واقعاً «این ماه، ماه خون است، خمینی سرنگون است». به همین دلیل از موضعی بالا با دیگر نیروها و شخصیت‌های سیاسی برخورد می‌کرد. او به دنبال شریک و متحد سیاسی نبود بلکه خواهان نیروها و افرادی بود که هژمونی و رهبری مطلق او را بپذیرند. به همین دلیل او خواهان تشکیل «جبهه» نبود. او هیچ «استقلال طلب» و «آزادیخواهی» را خارج از شورای ملی مقاومت به رسمیت نمی‌شناخت:

«اتحاد عمل نیروهای استقلال‌طلب و آزادیخواه در چارچوب شورای ملی مقاومت (بمثابه شرط کافی برای پیروزی)، دومین قانون اساسی و «اصل» مبارزاتی ناظر بر کل مرحله‌ی فعلی به شمار می‌رود و این شورا به حق تبلور عینی تحقق «وحدت» مورد نظر می‌باشد. «
(اصول مبارزاتی حاکم بر مرحله‌ی کنونی انقلاب (اصولی کیست؟)، مجموعه مصاحبه‌های مسعود رجوی در خرداد ۶۱، انتشارات سازمان مجاهدین، فروردین ۱۳۶۵، ص ۲۶)

پس از شکست استراتژی مجاهدین در سقوط کوتاه مدت رژیم، شورای ملی مقاومت نیز با بحران جدی روبرو شد. در جریان انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین، امیدهایی که به شورای ملی مقاومت و نیروی محوری آن بسته شده بود نقش بر آب شد و این تشکل هرچه بیشتر در چنبره‌ی مشکلاتش فرو رفت و تنها پوسته‌ای از آن باقی ماند و عملاً نتوانست در نقش یک آلت‌رانیو و یا نیروی فراگیر ظاهر شود.

مسعود رجوی، در تیرماه ۱۳۶۰ میثاقی را با ابوالحسن بنی‌صدر که با کودتای حزب حاکم از ریاست جمهوری خلع شده بود امضا می‌کند و در حالی که از طرف وی به «نخست‌وزیری» انتخاب می‌شود مأمور تشکیل شورای ملی مقاومت نیز می‌شود. این «میثاق» با انشای بنی‌صدر و تحت عنوان «میثاق شورای جبهه‌ی مقاومت ملی» در تاریخ ۲۷ تیرماه ۱۳۶۰ نوشته شده و به تأیید مجاهدین رسیده بود.

<http://banisadr.org/ketab/Misagh.pdf>

رجوی در ۳۰ تیرماه ۱۳۶۰ ضمن اعلام تشکیل شورای ملی مقاومت از دیگر نیروها می‌خواهد که به آن بپیوندند و در بهمن و اسفندماه ۱۳۶۰ اولین اجلاس آن برگزار می‌شود. برنامه‌ی دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی بعداً انتشار یافت تا بنا به ادعای مسعود رجوی راه برای پیوستن گروه‌های چپ به شورای ملی مقاومت باز شود. در تفسیر سازمان مجاهدین خلق، تاریخچه‌ی تشکیل شورای ملی مقاومت نیز با جعل عجیب و غریبی همراه می‌شود. مجاهدین با حذف بنی‌صدر و قلب واقعیت، در مورد تشکیل شورای ملی مقاومت می‌نویسند:

«در ۳۰ تیر ۱۳۶۰، سالروز قیام مردم ایران در حمایت از دکتر محمد مصدق، و یک ماه پس از آغاز اعدام‌های دستجمعی مخالفان تشکیل شورای ملی مقاومت توسط آقای مسعود رجوی، رهبر وقت سازمان مجاهدین خلق ایران، در تهران برای ائتلاف همه نیروهای دموکراتیک مخالف رژیم ولایت فقیه به منظور سرنگونی این رژیم و استقرار دموکراسی در ایران اعلام شد. ده روز بعد آقای رجوی بعنوان مسئول شورای ملی مقاومت به پاریس رفت. محل اقامت او در اورسوراوا در شمال پاریس به مرکز توجه و مراجعه خبرنگاران و مقام‌های سیاسی فرانسوی و دیگر کشورها تبدیل شد.»

http://www.iranncr.org/index.php?option=com_content&view=article&id=460:2010-06-06-19-36-50&catid=9&Itemid=108

مسعود رجوی در گفتگو با نشریه انجمن دانشجویان مسلمان فرانسه در تاریخ ۲۱ اگوست ۱۹۸۱ اعتراف کرده بود که

«خطوط اساسی قانون آینده بر حسب همان مضامین اساسی انقلاب، در میثاق ۲۷ تیر سال جاری به وسیله رئیس جمهوری دکتر بنی‌صدر با توافق و تأیید ما (مجاهدین) تدوین شده است.»

در توضیح این گفتگو آمده است که «در دومین هفته‌ی ورود قهرمانانه‌ی رئیس جمهور دکتر بنی‌صدر و برادر مجاهد مسعود رجوی به پاریس یکی از هموطنان مبارز با برادر مجاهد مسعود رجوی دیدار نموده و ...»

و در یکی از پرسش‌ها آمده است:

«برادر مجاهد آقای رجوی به دنبال نامه‌ی ۲۷ تیر آقای دکتر بنی‌صدر که به عنوان مسئول شورای مقاومت و مسئول دولت آینده کشور معرفی شده بودید...»

جمعیت «اقامه» به عنوان اولین جریانی که به عضویت شورای ملی مقاومت درآمد در «بیانیه» خود خطاب به مسعود رجوی می‌نویسد:

«این جمعیت متن اطلاعیه آقای دکتر سید ابوالحسن بنی‌صدر رئیس جمهور منتخب مردم ایران را به جنابعالی، دال بر تشکیل شورایی جبهه و همچنین میثاق ضمیمه آن پیام شما را مبنی بر دعوت از کلیه نیروها و شخصیت‌ها برای ملحق شدن به شورای مقاومت ملی برای استقلال و آزادی جمهوری اسلامی مشاهده نمود.» (نشریه انجمن دانشجویان مسلمان فرانسه شماره ۴، یازدهم سپتامبر ۱۹۸۱)

همچنین مسعود رجوی خود نیز با اشاره به «برنامه دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران» که تصویر آن در نشریه مجاهد چاپ شده بر این امر معترف است:

«چنانکه ملاحظه می‌شود: اولاً- با موافقت و تأیید خود آقای بنی‌صدر، میثاق (آقای بنی‌صدر)؛ «میثاق تأسیس یا بنیانگذاری این شورا نامیده» شده است و مبنای ملحق شدن به شورا؛ پذیرش «برنامه»ی حاضر شناخته می‌شود.» (نشریه مجاهد شماره ۲۲۴ بیست و هفتم مهرماه ۱۳۶۳)

خیلی واضح است «محل اقامت» بنی‌صدر اولین ریاست جمهوری ایران «به مرکز توجه و مراجعه خبرنگاران و مقام‌های سیاسی فرانسوی و دیگر کشورها تبدیل شد.» در آن دوران مسعود رجوی چهره‌ی بین‌المللی‌ای نبود و طبیعی هم بود که در سایه‌ی بنی‌صدر که مقامی رسمی داشت خود را مطرح کند.

مجاهدین مانند هر نیروی سیاسی دیگر می‌توانند تفسیر خاص خودشان را از چگونگی تشکیل شورای ملی مقاومت و یا حوادث تاریخی داشته باشند اما حذف بنی‌صدر و انکار نقش او در تشکیل شورای ملی مقاومت تنها از یک جنبش توتالیتار که می‌خواهد همه چیز و حتی تاریخ را به نفع خود مصادره و جعل کند بر می‌آید.

مسئول شورای ملی مقاومت

مسعود رجوی بطور مادل‌عمر همانطور که رهبر عقیدتی مجاهدین است، مسئول شورای ملی مقاومت نیز هست. در اساسنامه شورای ملی مقاومت مکانیزمی برای انتخاب و یا خلع رئیس شورا و یا حسابرسی از او دیده نمی‌شود. طبق تعریف مجاهدین او شخصاً و به تنهایی «شورا» را تشکیل داده و افراد و گروه‌های سیاسی اجازه دارند به آن بپیوندند و چنانچه خواهان ترک این شورا و یا «استعفا» شدند تبدیل به «مزدور» رژیم شده و به جبهه‌ی «ضدخلق» پرتاب می‌شوند.

مسئول شورا به صلاح‌دید خود می‌تواند به مقامات رژیم نامه بنویسد بدون آن که مورد بازخواست اعضای شورا قرار گیرد. همچنین او می‌تواند به میل خود «غیب» شود و در دوران «غیبت» حتی به اطلاع اعضای شورای ملی مقاومت و رؤسای کمیسیون‌های آن هم نرساند که در کجا مخفی شده است. او از این حق برخوردار است که به میل خود هیچ ارتباطی حتی صوتی و کتبی هم با اعضای شورای ملی مقاومت برقرار نکند، در حالی که او روزهای متمادی با افراد ساکن در قرارگاه «اشرف» از طریق صوتی، گفتگوهای زنده داشته و فیلم‌های آن در شبکه‌های مجازی انتشار یافته است. وی می‌تواند جانشین و نایب مادام‌العمر برای خود انتخاب کند و همه را به اطاعت از وی فراخواند.

این تحقیرها به خاطر به هیچ‌انگاشتن اعضای شورای ملی مقاومت و هرچه بیشتر به انقیاد کشیدن آنان انجام می‌گیرد و نه محدودیت‌های موجود.

مسعود رجوی هنگامی که اراده کرد در بهمن ۱۳۸۷ بطور زنده و از طریق ماهواره در مراسم مجاهدین در بروکسل در حضور اعضای شورای ملی مقاومت سخنرانی کرد. او در واقع می‌خواهد به آن‌ها بفهماند که حتی ارزش یک تماس خشک و خالی از جانب «برادر» را هم ندارید و یا هنوز مورد «اعتماد» وی قرار نگرفته‌اید و برای کسب اعتماد او بایستی سر و دست بشکنید.

او همچنین به آنها حالی می‌کند که حتی اجازه‌ی سؤال کردن هم ندارید وگرنه به ردیابی محل اختفای او متهم می‌شوید.

در هیچ‌یک از تشکلهای مترقی چنین رابطه‌ای بین اعضا و رئیس نیست. نکته‌ی حائز اهمیت آن که هیچ یک از اعضای شورای ملی مقاومت به چنین روندی معترض نیستند که نشان از موفقیت سیاست تحقیر مسعود رجوی و «حل‌شدگی» آن‌ها در «رهبری عقیدتی» و هیچ‌انگاشتن خود می‌دهد. البته وابستگی مالی به حقوق ماهانه از مجاهدین، عامل نخست حل‌شدگی تعدادی از اعضای این شورا است.

اعضای شورای ملی مقاومت

مجاهدین در تعریفی غیرواقعی از شورای ملی مقاومت می‌گویند:

«شورا در حکم یک پارلمان در تبعید و مجلس قانونگذاری عمل می‌کند. ... شورای ملی مقاومت در برگرفته‌ی تنوع مذهبی و قومی ایران‌زمین از کرد و بلوچ و عرب تا ترک و فارس و ترکمن و مسلمان و غیر مسلمان می‌باشد.

این شورا نمایندگان قشرهای وسیعی از مردم ایران با گرایش‌ها و اندیشه‌ها و پیروان ادیان و مذاهب مختلف و کسانی که به هیچ مذهبی معتقد نیستند (آتئیست‌ها) را در خود جمع کرده است. اعضای شورا از جمله شامل هنرمندان و نویسندگان، پزشکان، تجار و بازاریان، استادان دانشگاه، نظامیان، ورزشکاران، سیاستمداران، کارشناسان، صاحبان صنایع می‌باشند.»

http://www.iranncr.org/index.php?option=com_content&view=article&id=460:2010-06-06-19-36-50&catid=9&Itemid=108

بیش از ۹۵ درصد اعضای این شورا، هواداران فعال و اعضای سازمان مجاهدین خلق هستند و هیچ اختیاری از خود ندارد. عضویت اعضای مجاهدین در این شورا، بنا به صلاح‌دید مسعود رجوی بوده و تنها موضوع به آن‌ها ابلاغ شده است. عضویت هواداران مجاهدین در شورای ملی مقاومت از سوی مسئولان مجاهدین در کشورهای مختلف به مسعود رجوی پیشنهاد شده و بعد از تأیید او با آن‌ها درمیان گذاشته شده و پس از موافقت افراد مورد نظر عضویت آن‌ها در شورای ملی مقاومت به ایشان ابلاغ شده است. بقیه افرادی که «مستقل» معرفی می‌شوند نیز از «استقلال» واقعی برخوردار نیستند.

رابطه‌ی میان اعضای شورای ملی مقاومت گاه چنان خصمانه است که برای چند هزار دلار یکدیگر را به دادگاه‌های فرانسه کشانده‌اند. مجاهدین از اختلاف عمیق بین اعضای شورای ملی مقاومت استقبال می‌کنند و

تا آنجایی که امکان دارد به این تضادها دامن می‌زنند تا هر «عضو» این شورا تنها به مجاهدین وصل باشد و هیچ علاقه و ارتباط و دوستی نزدیکی بین اعضای شورا شکل نگیرد.

سازمان‌های تشکیل‌دهنده شورای ملی مقاومت

مسعود رجوی برای خالی نبودن عریضه، از همان ابتدا دو جریان و محفل (کانون توحیدی اصناف و جمعیت اقامه) ساخته و پرداخته شده توسط مجاهدین را به عنوان احزاب تشکیل دهنده این شورا جا می‌زند تا چنانچه تشکل دیگری به شورا پیوست از رأی و نظر دو جریان همسو را داشته باشد. سال بعد «استادان متعهد دانشگاه‌ها و مدارس عالی»، را هم به این دو افزود تا دستش در برخورد با دیگر افراد و جریان‌های عضو شورا پر تر شود.

پس از تشکیل شورای ملی مقاومت به دستور مسعود رجوی به منظور گرم‌کردن تنور «شورا»، انجمن‌های دانشجویی هوادار مجاهدین از فیلیپین گرفته تا هند، از ترکیه گرفته تا ایتالیا و فرانسه و انگلیس و آلمان غربی و ... از کانادا گرفته تا آمریکا و ... پیوستگی خود را به آن اعلام کردند. اما پروژه نیمه‌کاره ماند و مجاهدین نیازی ندیدند توضیح دهند که چرا با عضویت این انجمن‌ها در شورا مخالفت شد.

این اولین بار در تاریخ بود که هواداران یک سازمان می‌رفتند که تشکیل یک «جبهه» با سازمان مادر دهند! بعدها که گروه‌های مستقل نیز شورای ملی مقاومت را ترک کردند، مسعود رجوی به بهانه‌ی گسترش شورا و تشکیل پارلمان مقاومت چند صد تن از اعضای و هواداران مجاهدین را به عضویت شورا درآورد تا ضمن سیطره کامل بر این شورا، نبود گروه‌های مستقل در آن را بپوشاند.

این معنای «کثرت‌گرایی» در فرهنگ رهبری عقیدتی مجاهدین است که در شورای ملی مقاومت متبلور شده است و این روزها مجاهدین روی آن تأکید می‌کنند و خود را متعهد به آن معرفی می‌کنند.

«کانون توحیدی اصناف»، پس از انقلاب، بخش بازار و اصناف سازمان مجاهدین خلق بود و ارتباطی ارگانیک با این سازمان داشت و تمامی مسئولان آن را اعضای مجاهدین تشکیل می‌دادند. تعدادی از آن‌ها در سال‌های ابتدایی دهه‌ی ۶۰ اعدام شدند و بعدها مجاهدین با قرار دادن، حاج ابراهیم مازندرانی پسر خاله‌ی موسی خیابانی به ریاست آن، مدعی استقلال این نهاد شدند. در حالی که تعدادی از اعضای آن مانند حاج‌صادقی، حاج مسیح، اسدالله اوسطی و ... در اشرف بودند و حاج مازندرانی نیز از هواداران قدیمی مجاهدین بود.

«جمعیت داد»، با «دفاع از دموکراسی و استقلال ایران» نهادی بود متشکل از هواداران و نزدیکان مجاهدین که جلال گنج‌ای آن را اداره می‌کرد و ابودر و داسبی، عبدالعلی معصومی، محمد اقبال، مجید شریف، نصرالله اسماعیل‌زاده شورای عالی آن را تشکیل می‌دادند. این جمعیت ابتدا «اقامه» نام داشت و در دهه‌ی ۶۰ تغییر نام داد. بعد از انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین و عضویت جلال گنج‌ای در این سازمان و جدایی مجید شریف و کشته شدن و داسبی در عملیات فروغ جاویدان دیگر تشکلی به این نام وجود خارجی هم ندارد چه برسد به این که فعالیت کند.

«استادان متعهد دانشگاه‌ها و مدارس عالی»، یکی دیگر از تشکل‌های صوری عضو شورای ملی مقاومت است که محمدعلی شیخی یکی از هواداران مجاهدین، نمایندگی آن را به عهده دارد. اسم بی‌مسمای آن مشخص نمی‌کند این تشکل «متعهد» به چیست و کیست؟ چنین تشکلی هیچ‌موقع وجود خارجی نداشته است که بخواهد به شکل سازمانی به عضویت یک شورای جدی در بیاید. در سال ۵۹ تعدادی از کادرهای آموزشی مشغول به تدریس در دانشگاه‌ها و مدارس عالی، اطلاعیه‌هایی را در حمایت از مجاهدین صادر می‌کردند. مجاهدین از این عنوان پس از تشکیل شورای ملی مقاومت استفاده کرده و مدعی حضور آن‌ها در قالب یک تشکل در شورای ملی مقاومت شدند تا از اهرم‌های بیشتری برای کنترل شورا برخوردار باشند. امروز ۳۴ سال از انقلاب فرهنگی و انحلال «مدارس عالی» و ادغام آن‌ها در یکدیگر و تشکیل دانشگاه «علامه طباطبائی» گذشته است، با این حال مجاهدین همچنان دم از تشکل «استادان متعهد دانشگاه‌ها و مدارس عالی» می‌زنند. جوانی که پس از سال ۱۳۵۹ به دنیا آمده در موزه‌ها بایستی دنبال استادان «مدارس عالی» بگردد.

هیچ نشانه‌ای از فعالیت این سه جریان تشکیل دهنده شورای ملی مقاومت در دست نیست. مجاهدین حتی نیازی نمی‌بینند در ارتباط با آن‌ها اشکال را رعایت کنند. هیچ بیانی از فعالیت این سه سازمان در سه دهه‌ی گذشته در دست نیست. کی و کجا و چگونه نشست‌هایشان برگزار شده است؟ البته اگر مدعی نشوند که نویسنده قصد «ردیابی» حضرات را دارد، به جز مسئولان معرفی شده‌ی این تشکل‌ها، اعضای شورای رهبری و اداره‌ی کننده‌ی آن‌ها چه کسانی هستند؟ چه فعالیتی در سه دهه‌ی گذشته داشته‌اند؟ در چه زمینه‌هایی در سه دهه‌ی گذشته این نهادهای سیاسی اطلاعیه داده‌اند؟

«سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران» یا سخنگویی مهدی سامع نیز جریان مستقلی نیست. این «سازمان» به توصیه‌ی مجاهدین و با پیگیری و کمک آن‌ها راست و ریس شده است. مهدی سامع پس از جدایی از سازمان «اقلیت» به مجاهدین نزدیک شد و در تابستان ۶۲ به عنوان یک فرد «مستقل» به عضویت شورای ملی مقاومت

درآمد. بعد از آن که مورد اعتماد مجاهدین قرار گرفت به درخواست مسعود رجوی «سازمان چریک‌های فدایی خلق- پیرو برنامه (هویت)» را تشکیل داد و در ۲۸ شهریور ۱۳۶۳ طی «نامه‌ای استعفای خود از عضویت شورا (به عنوان یک فرد) را تقدیم نمود.» و به عنوان نماینده و سخنگوی «سازمان» مزبور با شعار «نابود باد امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و پایگاه داخلی‌اش» به شورا راه یافت. بعداً با کمک‌های مالی و ... مجاهدین، پسوند «پیرو برنامه (هویت)» را هم برداشت و شد سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران. سامع پس از زنده کردن «هویت» این سازمان که در سایه‌ی فداکاری و از خودگذشتگی او حاصل شد همپای مسئولانش در سازمان مجاهدین، «نابودی امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا» را هم به تعویق انداخت و به «امپریالیسم آمریکا» فرصت داد تا در رفتارش بازنگری کند.

این سازمان تنها سازمان «چریکی» دنیاست که تعدادی از «رهبران»! آن رنگ «اسلحه» ندیده‌اند و «هویت»‌اش نه در میدان‌های نبرد که در «پاریس» و «آمریکا» تثبیت شده است.

از آن‌جایی که هیچ‌یک از جریان‌های وابسته به جنبش «فدایی» به شورای ملی مقاومت نپیوسته بودند مسعود رجوی می‌کوشید با توسل به سامع و سازمانش از نام «فدایی» برای پیشبرد اهداف خود استفاده کند. هنگام پیوستن سامع به شورای ملی مقاومت، در راستای سیاست بهره‌برداری از نام «فدایی»، مجاهدین کارگزارشان را «پرسابقه‌ترین عضو کمیته مرکزی سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران» معرفی کردند.

مسعود رجوی در یک نشست عمومی مجاهدین در اشرف، به صراحت عنوان می‌کند ما خودمان از سامع خواستیم سازمان تشکیل دهد و پشت‌اش را گرفتیم وگرنه او به فکر این چیزها نبود. یکی از زنان عضو مجاهدین که از هلند به «اشرف» رفته بود در حضور مسعود رجوی می‌گوید خود شاهد بوده که مهدی سامع عکس‌های رجوی را قیچی کرده و در آلبوم شخصی‌اش قرار می‌دهد.

مقالاتی که مهدی سامع می‌نویسد بایستی در چهارچوب دیدگاه‌ها و نظریات مسعود رجوی باشد وگرنه با برخورد تحقیرآمیز او و اطرافیانش مواجه می‌شود. چنانکه اعضای شورای ملی مقاومت شاهد برخورد مسعود رجوی با وی در نشست شورای ملی مقاومت بوده‌اند.

این وضعیت سازمان‌های تشکیل دهنده‌ی شورا است. مجاهدین، شورای ملی مقاومت را ویتترین بیرونی خود می‌بینند و کوچکترین ارزشی برای آن قائل نیستند. «اعضای مستقل» آن را «متحدان برادر» یا بهتر است بگوییم «آدم‌های برادر» می‌دانند چه برسد به اعضای مجاهدین که سهمیه‌ی این سازمان در شورای ملی مقاومت هستند و اساساً «ذوب‌شده در رهبری عقیدتی» محسوب می‌شوند.

شورای ملی مقاومت ماشین امضای مجاهدین

مسعود رجوی به جای آن که خود را «رهبر شورای ملی مقاومت» بخواند برای کمتر کردن وزن این شورا از عنوان «رهبر مقاومت» استفاده می‌کند و در ادبیات مجاهدین، مریم رجوی را که برگزیده‌ی شورای ملی مقاومت است به جای آن که «رئیس جمهور برگزیده شورای ملی مقاومت» بخوانند «رئیس جمهور برگزیده مقاومت» می‌خوانند. این اقدامات هدفمند جهت تخفیف موقعیت شورای ملی مقاومت و تحقیر اعضای آن صورت می‌گیرد تا اعضا هرچه مطیع‌تر و گوش‌فرمان‌تر باشند و خود را دارای «وزن» و «ثقل» سیاسی نبینند.

در جریان استعفای آقایان روحانی و قصیم، مسعود رجوی در عرض چند روز بیش از ۵۰۰ نفر را مجبور به امضای بیانیه‌ای کرد که توسط خودش و اطرافیانش تهیه شده بود و یا ۵ سال پیش در هراس از انتشار در حالی که اعضای شورای ملی مقاومت حتی در جریان اخراج، کناره‌گیری و یا استعفای اعضای شورای ملی مقاومت هم قرار نمی‌گرفتند. مثلاً نه تنها اعضای شورای ملی مقاومت بلکه رؤسای کمیسیون‌های این شورا هم متوجه‌ی استعفای آقای دکتر سعید جمشیدی، تقی ارانی طباطبایی، سعید جمالی، فرید سلیمانی و ... نشدند و یا اطلاعاتی نیافتند که تعدادی از اعضای شورای ملی مقاومت به ایران بازگشته‌اند و ...

آن‌ها از مفاد نامه‌های ایرج شکری به مریم رجوی مطلع نشدند که زمینه‌ی اخراج او را فراهم کرد. مجاهدین در ساده‌ترین امور هم آن‌ها را به عمد به بازی نمی‌گیرند.

این‌ها نشان می‌دهد که این شورا به مدد تلاش‌های مسعود رجوی و سازوکاری که بر روابط مجاهدین و شورا حاکم است به سقوط عجیبی کشیده شده است. همان چند نماینده‌ی «مستقل» این شورا نیز در حد نمایندگان مجلس شورای اسلامی استقلال رأی ندارند و تنها ماشین امضا هستند. با آن که خمینی در سال ۶۴ همه‌ی تلاشش را به خرج داد تا نمایندگان مجلس شورای اسلامی به موسوی رأی اعتماد دهند با این حال ۹۹ نفر مخالفت کردند. این روزها فقط در مجلس کره شمالی شما با صد در صد آرا در تأیید طرح‌های حکومتی مواجه هستید.

پرویز قلیچ‌خانی بدون تردید یکی از افتخارات ورزش میهن ما و اسطوره‌ی فوتبال ملی است. جدا از جنبه‌ی ورزشی، او یک فعال سیاسی و اجتماعی و یکی از چهره‌های ضد رژیم در خارج از کشور است. بیش از دو دهه یک تنه نشریه‌ی وزین آرش را در خارج از کشور با مرارت بسیار درآورد. در دوران شاه، در حالی که بسیاری از فوتبالیست‌ها آرزوی حضور در مسابقات جام جهانی را داشتند او به خاطر همدردی با مردم ایران از حضور در تیم ملی فوتبال ایران خودداری کرد. در سه دهه‌ی گذشته از هیچ کوششی برای بیان دردهای میهن‌مان کوتاهی نکرده است. مادرش فوت می‌کند، نه تنها فوتبالیست‌ها بلکه ورزشکارانی که او را می‌شناسند از داخل و خارج از کشور به او تسلیت می‌گویند و موج بزرگی از همدردی با او ایجاد می‌شود. تنها فوتبالیست‌ها و کمیسیون ورزش

شورای ملی مقاومت از بیان یک تسلیت خشک و خالی دریغ می‌کنند. اعضای این شورا حتی در حد ارسال پیام تسلیت برای کاپیتان سابق تیم ملی فوتبال ایران هم از خود اراده و استقلال ندارند. نکته‌ی جالب آن که این کمیسیون و ورزشکاران عضو آن درگذشت ناصر حجازی و صفر ایرانپاک چرا که آن‌ها دیگر قدرت سخن گفتن نداشتند و می‌شد فرصت‌طلبانه از نام‌شان مایه گذاشت.

<http://www.mojahedin.org/news/85651>

<http://www.homa-association.com/pages/safar.htm>

«کمیسیون ورزش شورای ملی مقاومت» و مسلم اسکندر فیلابی رئیس آن در حالی برای درگذشت علیرضا سلیمانی کشتی‌گیر فوق‌سنگین و پهلوان کشور تسلیت گفت که در ارتباط با قهرمانی تیم ملی کشتی‌فرنگی ایران در المپیک لندن و کسب سه مدال طلای المپیک که در تاریخ کشور بی‌نظیر است و قهرمانی تیم‌های ملی کشتی‌فرنگی و آزاد ایران در مسابقات جهانی سکوت کرد.

شاهرخ مسکوب یکی از استوانه‌های فرهنگ و ادبیات ایران که به «قدرت» نه گفت و در سن هشتاد سالگی برای امرار معاش یک عکاسی کوچک را در پاریس اداره می‌کرد، درگذشت اما بخاطر نگاه مسعود رجوی به این انسان فرزانه، مجاهدین حتی خبر درگذشت‌اش را انتشار ندادند چه برسد به همدردی با خانواده‌ی او و گرمی‌داشتن یادش و قدردانی از زحماتش. تمامی اعضای شورای ملی مقاومت و به ویژه منوچهر هزارخانی و «کمیسیون فرهنگ شورای ملی مقاومت» که ریاست‌اش را مجاهدین به او اعطا کرده‌اند نیز به پیروی از رهبری مجاهدین سکوت کردند. من همان موقع در فروردین ۱۳۸۴ اعتراض خودم را بیان داشتم و این قدرناشناسی را محکوم کردم.

<http://www.irajmesdaghi.com/page1.php?id=135>

اعضای «مستقل» شورای ملی مقاومت در یک برش

«همسرایان وحدت
با حجره‌های بی‌اعتقادی
حماسه‌های ایمان خواندند
تکبیر! برادران» (احمد شاملو)

در حالی که مخاطب «گزارش ۹۲» و یا استعفای آقایان روحانی و قسیم از شورای ملی مقاومت، رهبر عقیدتی مجاهدین بوده است و او به هر دلیل ترجیح داده سکوت اختیار کند، لشکری از «اعضای مستقل» شورای ملی مقاومت غیرت‌شان گل کرده به صف شده‌اند تا حق مخالفان رهبری عقیدتی را کف دست‌شان بگذارند. همین جوش و خروش نشان می‌دهد که آن‌ها به جای اعضای پارلمان مقاومت، چنانکه مسعود رجوی می‌خواهد «ابواب جمعی» رهبری هستند.

بعضی از آن‌ها واقعاً آدم‌های درمانده‌ای هستند. اگر به دنبال حرفه و تخصص خود می‌رفتند امروز چه بسا زندگی مرفه‌ی در غرب داشتند و نیاز نبود برای گذران زندگی پا روی وجدان خود بگذارند. در واقع آن‌ها نیز به نوعی قربانیان مسعود رجوی محسوب می‌شوند بدون آن که مسئولیت‌های فردی آنها فراموش شود. منوچهر هزارخانی یکی از آن‌هاست. متأسفانه او با وجود برخورداری از استعداد، توانمندی و تخصص بالا خود را به لحاظ مالی به مجاهدین وابسته کرد و حالا در پیروی و بستر بیماری، با حداقل امکانات می‌سازد و چاره‌ای جز فرو رفتن کامل نمی‌بیند. شهادت صادق هدایت را هم ندارد. برای همین در هیئت یک جسد بی‌روح او را به «سیمای آزادی» یا «نمایش جمعه» مجاهدین می‌آورند تا با حالی نزار سیاست‌های آنان را تأیید کند و بر علیه دوستان صمیمی خودش هرزه‌گویی کند. درست مانند انسان‌های درمانده‌ای که در سیستم‌های توتالیتر علیرغم میل‌شان به «اعتراف»‌های تلویزیونی کشانده می‌شوند.

<https://www.youtube.com/watch?v=R7XzSq7qpHI>

امیدوارم هیچ کسی دچار چنین سرنوشت غم‌انگیز و عبرت‌آموزی نشود. یکی از پیشتازان جریان روشنفکری در ایران و مترجم کتاب «در دادگاه تاریخ» و از مدافعان آزادی بیان به درجه‌ای سقوط می‌کند که خود «عبرت تاریخ» می‌شود و تولیداتش در زمینه‌ی روشنفکری در ۳۳ سال گذشته به شدت ناچیز است. او بعد از گذشت قرن‌ها در جلد شیخ شبلی می‌رود و در مراسم به دار آویختن حلاج شرکت می‌کند در آن میانه «هر کسی سنگی می‌انداخت، شبلی گلی در انداخت، حلاج آهی کرد، گفتند آخر این همه سنگ انداختند هیچ نگفتی، از این گل آه کنی؟ گفت آنها نمی‌دانند معذورند. از او سخته می‌آید که داند و نمی‌باید انداخت».

با همه‌ی محبت و از خودگذشتگی که او در این سال‌ها در ارتباط با مجاهدین از خود نشان داده و به خاطر آن بسیاری از دوستانش را از دست داده و تبدیل به «خسرالدنيا والاخره» شده با ناسپاسی و قدرناشناسی از سوی مجاهدین روبرو می‌شود. مجاهدین کتاب «بیشماران» او را که ترجمه‌ای است از نوشته‌ی مایکل هارت فیلسوف آمریکایی و آنتونیو نگری فیلسوف مارکسیست پست مدرن، به محاق فراموشی بردند. کتاب را هزارخانی با مرارت بسیار ترجمه کرده بود و مجاهدین آن را به نام «بنیاد رضایی»‌ها که می‌خواستند فعال نشانیش دهند انتشار دادند اما به خاطر محتوای کتاب که رودرروی تمامی آموزه‌های مسعود رجوی است آن را جمع‌آوری کردند و در کمتر مراسم مجاهدین است که آن را به نمایش و فروش بگذارند. مجاهدین از یک طرف سر هزارخانی منت می‌گذارند که کتابش را چاپ کرده‌اند و از طرف دیگر مانع پخش آن می‌شوند.

مهدی سامع مرا به یاد نصرت‌الله وحدت و ارحام صدر در نقش یک «کاسبکار» و «زرنگ» اصفهانی در فیلم «یک اصفهانی در نیویورک» می‌اندازد. بعضی وقت‌ها به جای آن که نقش یک «چریک» را بازی کند در نقش فردین و «یک خوشگل و هزار مشکل» فرو می‌رود. از نوک پا تا فرق سر به مجاهدین وابسته است. به خاطر نشان‌دادن سرسپردگی‌اش به مجاهدین می‌تواند چشم بر روی هر ظلمی ببندد حتی ظلم در حق کسانی که به خوبی می‌شناسدشان و به گردن خودش و «سازمانش» حق دارند. سامع که در محافل خصوصی سرنگونی رژیم و بازگشت به ایران را منتفی می‌خواند در جلسات شورای ملی مقاومت از سرنگونی قریب‌الوقوع رژیم داد سخن می‌دهد. وقتی در سال ۲۰۰۷ مسعود رجوی دستور داد که اعضا و هواداران مجاهدین در متینگ انتخاباتی «سگوبین رویال» کاندیدای ریاست جمهوری فرانسه شرکت کنند مهدی سامع یکی از کسانی بود که به او «لیک» گفت و تا می‌توانست به نفع او شعار داد تا بلکه به دست این بانو، نابودی «امپریالیسم جهانی» محقق شود.



مهدی سامع رهبر «سازمان چریک‌های فدایی خلق» و منصور قدرخواه در حال تبلیغ برای سگوبین رویال

سامع، چریکی است که لااقل در سه دهه‌ی گذشته رنگ اسلحه ندیده و به جای کوه و کمر و خانه‌ی تیمی و ... در پاریس و شانزلیزه و کنار رود سن مبارزه می‌کند و «فدایی» و «پیشمرگ» رهبری عقیدتی مجاهدین محسوب می‌شود. در ساعات بیکاری نیز با نام مستعار در اتاق‌های پالتاکی حاضر می‌شود. روابط وی با رهبران سازمان «فدائیان اکثریت» همچنان برقرار است. مهدی فتاپور و ... در کنار مجاهدین در مراسم بزرگداشت سالگرد سپاهکل که توسط وی در پاریس برگزار می‌شود شرکت می‌کنند. در مراسم یادبود زنده‌یاد مرزبان در پرلاشز اول تا آخر در کنار علی کشتگر می‌ایستد و درد دل می‌کند. نزدیک‌ترین رابطه را با عباس بختیاری مسئول «فرهنگسرای پویا» دارد که مجاهدین او را «عباس پاسبان» می‌نامند و «پانداژ رژیم» در پاریس معرفی می‌کنند! (با پوزش از آقای بختیاری، اشتباه نشود این نظر من نیست) این امتیازی است که مجاهدین به سامع داده‌اند تا با کسانی که می‌خواهد ارتباط داشته باشد، اما ما به ازای آن در جلسات شورا به منتقدان مجاهدین حمله کند و در بیرون از شورا به عنوان بازوی تبلیغاتی «مستقل» و «چپ» مجاهدین عمل کند. سامع در شورای ملی مقاومت مواضع مجاهدین را بیان می‌کند و غالباً قبل از تشکیل جلسات شورای ملی مقاومت محمدعلی جابرزاده یکی از رهبران مجاهدین او را توجیه می‌کند. گاهی برای تقویت موضع، مهدی ابریشم‌چی نیز او را مورد ارشاد قرار می‌دهد. مأموریت وی در شورای ملی مقاومت، مقابله با نظرات، دیدگاه‌ها و مواضع کریم قصیم یکی از چهره‌های چپ عضو شورای ملی مقاومت بود. مجاهدین می‌کوشیدند از طریق او حرف‌هایشان را پیش ببرند و حتی‌المقدور خود دخالت نکنند. او همچنین به عنوان کارگزار مجاهدین به توطئه‌چینی و پرونده‌سازی علیه اعضای شورای ملی مقاومت دست می‌زند.

مسئول فرهنگی سازمانش یکی از شاخص‌ترین توانین زندان است که برای دستگیری زندانیان آزاد شده در گلوگاه‌ها و ایست‌های بازرسی رژیم حاضر می‌شد. کسی که پس از عملیات فروغ جاویدان همراه ۲۱ نفر دیگر از

توابع زندان اوین برای دستگیری کسانی که می‌خواستند به مجاهدین بپیوندند و یا رزمندگانی که می‌خواستند خود را مخفیانه به شهرهای ایران برسانند به گلوگاه‌ها اعزام شد. مسئول گروه سرود توابع زندان بوده است. در زند شلاق به زندانیان شرکت می‌کرد و ... مجاهدین هم به خوبی از وضعیت متحدشان خبر دارند و شاهدان عینی بارها با ذکر جزئیات موضوع را به اطلاع سامع و مسئولان مجاهدین رسانده‌اند.

سامع در جریان استعفای آقایان روحانی و قصیم به اشاره‌ی مجاهدین به عنوان «پیشمرگ» رهبری وارد میدان شد و از همه‌ی «استعداد»های خود استفاده کرد تا بلکه استعفای آن‌ها را «مشکوک» جلوه دهد و در خاتمه نیز با اعتماد به نفس یک «مرید» رهبری عقیدتی اظهار نظر کرد که هر کس نازک تر از گل به رهبری مجاهدین بگوید «بطور نظری و عملی» در خدمت رژیم و نهادهای اطلاعاتی آن و علیه مبارزه و قیام مردم ایران قدم برداشته است:

«سیاست درهم شکستن تشکیلات مقاومت و زند سَر آن، سیاست رژیم و نهادهای اطلاعاتی آن است. برای رژیم این یک پروژه حیاتی است. هر کسی با هر ادعایی در این راه به طور نظری و عملی گام بردارد، در خدمت رژیم و علیه مبارزه و قیام مردم ایران برای آزادی قرار دارد.»

www.hambastegimeli.com/.../42393-2013-06-13-09-4

مجاهدین هرکجا که لازم باشد توی سر او می‌زنند تا «پر رو» نشود. در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۹۰ میلادی، مهدی سامع یک سخنرانی در لس‌آنجلس داشت، تشکیلات مجاهدین و محسن رضایی دبیر شورای ملی مقاومت، همه‌ی تلاش‌شان را به خرج دادند تا هواداران مجاهدین به سخنرانی او نروند. مهدی سامع خود در جریان امر هست.

جلال گنج‌های، در یک دوره به عنوان عضوی از جریان «متفاوت» در روحانیت شناخته می‌شد. امروز وی جزو عقب‌مانده‌ترین اقلشار روحانیت محسوب می‌شود که معتقد به «ولایت مطلقه فقیه» و «ذوب در ولایت» هستند. فقط مصداق «ولی‌امر مسلمین جهان» فرق می‌کند.

گنج‌های به اتفاق همسر و فرزندانش عضو سازمان مجاهدین هستند اما از سوی رجوی به عنوان مسئول «جمعیت داد» یکی از سازمان‌های عضو شورای ملی مقاومت «رنگ» می‌شود. دچار سقوط عجیبی شده است. به جز چند مقاله‌ی سطحی و کم‌مایه در نشریه مجاهد که به ثمن بخش هم نمی‌ارزد و ردیه‌نویسی علیه معترضان و منتقدان مجاهدین، هیچ محصول فکری از او در ۳۳ گذشته بیرون نیامده است.

چند سال پیش مطلبی تحت عنوان «شورش پخمه» در مورد مسعود بنی‌صدر نماینده‌ی سابق شورای ملی مقاومت در آمریکا و عضو هیأت اجرایی سازمان مجاهدین نوشت. پیش‌تر علیه زنده یاد «مجید شریف» که حاضر نشده بود به خواسته‌های سعید امامی تن دهد و علیه مجاهدین فعالیت کند و جانش را هم به خاطر آن داد، دست به قلم شده و هتاک‌گری کرده بود. گنج‌های بی‌اخلاقی را به آن‌جا رساند که به دستور رجوی، قتل بیرحمانه‌ی مجید شریف را نیز تکذیب کرد و در نقش سخنگوی سعید امامی و وزارت اطلاعات ضمن پاک کردن دست‌های خونین جنایتکاران آن را به سکت و ... ربط داد. ^{۲۵} گنج‌های در مورد آقایان روحانی و قصیم هم سنگ تمام گذاشت.

گنج‌های و امثال او از دست مجاهدین به عذاب هستند اما راه گریز و چاره‌ای هم ندارند. تیغ خانواده بالای سر آن‌ها نگاه داشته شده است. ایشان مجبورند بسوزند و بسازند. موقعیت او در مجاهدین مانند موقعیت بسیاری از روحانیون در دستگاه خامنه‌ای است. بهتر از هرکس به انحراف و ظلم و تعدی «آقایانش» باور دارند. انحراف «آقا» از چهارچوب اسلام ادعایی‌شان را هم می‌بینند اما از جریزه و توانی هم برخوردار نیستند که خود را بکنند. یا آینده‌ای در بیرون از حوزه «آقا» برای خود قائل نیستند. مسعود رجوی او را در حد یک بازیگر نقش «آخوند» در نمایشنامه‌ی خود تقلیل داده است. او پیش از سه دهه است که «روحانی» نیست، اعتقادی هم ندارد اما به دستور مسعود رجوی نقش بازی می‌کند. متأسفانه همه‌ی زندگی او مانند خود مسعود رجوی به نقش بازی کردن خلاصه شده است.

محمدعلی شیخی هم‌کلاسی مهدی ابریشم‌چی و ابراهیم ذاکری بوده است. مجاهدین او را مثل کف دست می‌شناسند. به خاطر نقطه‌ضعف‌هایی که نزد مجاهدین دارد چند سال پیش از سوی این سازمان در یک سناریوی از پیش تمرین شده با مهدی ابریشم‌چی، مأموریت ناسزاگویی و توهین به خانم مرضیه را متقبل شد و این بار هم با طیب خاطر پای نوشته‌ی مجاهدین امضا گذاشت. بلافاصله پس از آن‌که شیخی علیه منتقدان و

^{۲۵} از سال ۱۹۹۶ تا سال ۲۰۰۱ جزوات و اسنادی که به مراکز حقوق بشری، گزارشگران موضوعی ملل متحد و کاپیتورن گزارشگر ویژه‌ی ایران ارائه می‌گردید، توسط من تهیه و تنظیم می‌شدند. در سال ۱۹۹۸ مجاهدین به دستور مسعود رجوی نام مجید شریف را از جزوه‌ای که برای کاپیتورن در مورد قتل‌های زنجیره‌ای تهیه کرده بودم حذف کردند که با اعتراض من روبرو شد. پس از آن که اسناد و جزوه‌ی مزبوطه در دیدار محسن رضایی با کاپیتورن به وی ارائه شد، کاپیتورن با مرور کوتاهی روی اسامی، بلافاصله از ابوالقاسم (محسن) رضایی پرسید چرا اسم مجید شریف در میان قربانیان نیست؟ محسن رضایی که دست‌وپایش را گم کرده بود و انتظار چنین سؤالی را نداشت گفت، ما در حال تحقیق هستیم هنوز به این نتیجه نرسیدیم که او به قتل رسیده است و به این ترتیب کوشید جنایت رژیم را پرده‌پوشی کند.

مخالفان مجاهدین موضع‌گیری کرد به او اجازه دادند در سیمای آزادی حاضر شود و از گذشته‌ی خود تعریف کند. وقتی هم که می‌خواهند تنبیه‌اش کنند این امکان را از او سلب می‌کنند و حتی اجازه نمی‌دهند در روز دانشجو و یا در ارتباط با دانشجویان و دانشگاهیان نیز به «سیمای آزادی» بیايد. او از این طریق می‌فهمد که ارزیابی مجاهدین نسبت به مختصات او در آن لحظه چیست و در پی جبران مافات بر می‌آید.

او که در سال ۵۷ پس از پایان تحصیلاتش در انگلستان به کشور بازگشت، پس از پیروزی انقلاب به صورت حق‌التدریسی به کادر آموزشی دانشگاه پیوست و تا زمان انقلاب فرهنگی دو- سه ترمی مشغول تدریس بود. با این سابقه، توسط مسعود رجوی صاحب «کرسی استادی» و مسئولیت تشکل «استادان متعهد دانشگاه‌ها و مدارس عالی» شد و ردای عضویت در شورای ملی مقاومت به تن کرد و از حقوق ویژه‌ی مسئول یک سازمان سیاسی تشکیل دهنده‌ی دیرپاترین «ائتلاف» نیروهای ایرانی برخوردار شد. این در حالی است که دکتر ناصر پاکدامن با سال‌ها سابقه‌ی تدریس در دانشگاه، به درستی «استادیار» خوانده می‌شد.

این «استاد» دانشگاه که ۳۴ سال است رنگ دانشگاه به خود ندیده و در پروژه‌های «بسازیفروشی»^{۳۶} اش در حومه‌ی پاریس، مشغول کسب و کار است، سالی یکی دو بار بسته به رابطه‌اش با مجاهدین چنانچه از او راضی باشند اجازه می‌یابد که در اول مهر، ۱۳ آبان و سالروز انقلاب فرهنگی کار را تعطیل کرده و در پیام یا مطلبی سفارشی، دانشجویان را به «قیام» فرا بخواند.

شیخی یکی از کسانی است که بیشترین دافعه را در میان شورایی‌ها دارد و کمتر کسی است که رابطه‌ی خوبی با وی داشته باشد. در مقاطعی او بیشترین دشمنی و ناسزاگویی علیه مجاهدین را در میان شورایی‌ها داشته است. دختر وی قصد رفتن به اشرف و پیوستن به ارتش آزادیبخش را داشت. شیخی و همسرش از هیچ اقدامی برای منصرف کردن او و تهدید مجاهدین فروگذار نکردند. این در حالی بود که شیخی از لزوم پیوستن جوانان ایرانی به ارتش آزادیبخش می‌گفت و مصوبه امضا می‌کرد.

او نیز در شورای ملی مقاومت از طرف مجاهدین مأمور بود تا در جلسات با نظرات، پیشنهادات و مواضع محمدرضا روحانی مخالفت کند. وظیفه‌ی توجیه کردن او پیش از شروع جلسات به عهده‌ی مهدی ابریشم‌چی و ابراهیم ذاکری بود. در میان شورایی‌ها او به «صدا خفه‌کن» روحانی و سامع به «صدا خفه‌کن» قصیم معروف بودند.

در هنرپیشگی و اجرای نقش استعداد چندانی ندارد. مجاهدین به منظور تلطیف رابطه با خانم مرضیه او را واداشتند تا در مراسم تدفین هنگامه امینی دختر خانم مرضیه که یکی از مخالفان شدید مجاهدین بود خود را به غش و ضعف بزند. کم مانده بود از اندوه و غم مرضیه، گسیو ببرد و گریبان چاک دهد. فیلم این نمایش مسخره یک بار پخش شد اما به توصیه‌ی افراد عاقل، مجاهدین از پخش دوباره‌ی آن خودداری کردند چرا که گفته شد در صورت مشاهده‌ی این فیلم توسط خانم مرضیه با دافعه‌ی او روبرو خواهد شد.

پدر شیخی، سلمانی ویژه‌ی مهدی کروی بود و رابطه‌ی نزدیکی با او داشت. با آن که وی نیازی به حقوق ماهیانه‌ی مجاهدین ندارد اما وقتی این سازمان در پرداخت حقوق ماهیانه‌اش غفلت کرد به ضدیت افتاد و علم مخالفت می‌کشید.

در محافل شورایی‌ها گفته می‌شد می‌خواهد از طریق پدرش امان‌نامه بگیرد و به آغوش روحانیت بازگردد. حقوق‌اش دوباره پرداخت شد و مشکلات او رفع گردید. مجاهدین برای نگه‌داشتن او سعی می‌کنند به همسرش نیز پر و پال دهند. این سیاستی است که مسعود رجوی در مورد تعدادی از اعضای شورای ملی مقاومت به کار می‌برد و زن و شوهر را مفتخر به عضویت در شورا می‌کند.

علیرغم همه‌ی ارادتی که به مجاهدین و راهشان نشان می‌داد حاضر به شرکت در عملیات فروغ جاویدان نشد. بهانه‌اش این بود که وکیل و وصی کسانی است که در عملیات شرکت می‌کنند. گفته می‌شد افراد شرکت کننده در عملیات که اموالی داشتند پیش از عزیمت به عراق با امضای فرم‌هایی که نزد بانک‌ها و مراکز حقوقی و ... اعتبار داشت او را وکیل و صاحب‌اختیار اموال خود معرفی کرده بودند. تعدادی از آن‌ها در عملیات فروغ جاویدان کشته شدند اما از سرنوشت اموال و ... اطلاعی انتشار نیافت.

عبدالعلی معصومی، در جریان انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین در چاپلوسی و زبان‌بازی از چیزی فروگذار نکرد. او برای گرم‌کردن بازار شعبده‌بازی مسعود رجوی نوشت:

«اکنون، ای یگانه‌ترین پرستنده‌ی خدا- مسعود- مرا که یگانه شدم در یگانگی تو و رها شدم -رهاتر از پرواز- در رهایی تو، بگو، تا بسوزانم خود را در کلام تو، تا منفجر کنم خود را در راستای پیام تو، فداشدم، و ده‌ها و صدها بار جان دادن، و فراتر از جان دادن خود عین رهایی است. مرا اکنون، تنها یک اشتیاق، می‌سوزاند، اشتیاق آن که برگی از درخت تناور «سازمان عشق» تو باشم و پری از بال‌های پرنده‌های در پروازی که تو رها کرده‌ای، بسوی نور و رهایی. «مجاهد شماره ۲۵۲ سی‌ام خرداد ۱۳۶۴ ص ۸۱»

اما به جای «سوزاندن» و «منفجر» کردن خود، به جای «فدا شدن» و «صدها بار جان دادن» ترجیح داد در کنار رود «سن» بماند و زیبایی‌های پاریس را نظاره کند. او این مواضع را وقتی اتخاذ کرد که جزو مسئولان یکی از سازمان‌های مستقل تشکیل‌دهنده‌ی شورای ملی مقاومت بود!

^{۳۶} مجاهدین برای تحقیر هاشمی رفسنجانی از وی به عنوان «آخوند بسازیفروش» نام می‌بردند.

همسر معصومی به ایران می‌رود، مجاهدین وی را مجبور کردند اعلام کند که از هم جدا شده‌اند! در حالی که با هم زندگی می‌کنند. مجاهدین به زیر و بم زندگی او آشنا هستند. حقوق ماهیانه‌ی هرچند اندک^{۲۷}، اجازه‌ی تفکر آزاد را به او نمی‌دهد. به عنوان «تاریخ‌نگار» به صحنه فرستاده می‌شود. از تاریخ هم آنچه را روایت می‌کند که باعث ناخشنودی مجاهدین نشود. تنها ویژگی که در او نمی‌توان سراغ گرفت تاریخ‌نگاری مستقل است. خودش نیز در گفتگوهای خصوصی اذعان می‌کند مجبور است مطالبی را بنویسد که اجازه‌ی نشر پیدا کند. کار او در روایت تاریخ، فرق چندانی با «تاریخ»‌های ارائه شده توسط تاریخ‌نگارهای مراکز وابسته به وزارت اطلاعات و دستگاه امنیتی رژیم ندارد. هر دو متعهد به کارفرمای خود هستند و نه تاریخ.

پرویز خزایی کاردار اسبق رژیم در نروژ سال‌هاست که کارمند مجاهدین است و از حقوق و مزایای ویژه استفاده می‌کند. برای وی فرقی نمی‌کند که در سازمان مجاهدین چه می‌گذرد، او حقوق‌اش را می‌گیرد و گاه به زعم خود مزه‌پرانی هم می‌کند و اگر کسی به ارباب چپ نگاه کند یقه‌اش را می‌گیرد. زنان مجاهد او را حیز و چشم‌چران می‌دانند و به شدت از او تنفر دارند. مردان مجاهد به خاطر حسادت، از او خوششان نمی‌آید. چون می‌بینند اسکی و سفر اسپانیا و چین و ماچین‌اش را می‌رود، دیسکو و مجلس رقص آخر هفته‌اش به جاست، دوست دخترهایش را نیز نو به نو می‌کند، دستش که خالی می‌شود به «شکار مرغ خانگی» می‌رود و گریزی هم به شورایی‌ها می‌زند، بالا بالا هم می‌نشیند. اما آن‌ها علیرغم تحمل محرومیت‌های بسیار از صبح تا شب ناسزا هم می‌شنوند. معلوم است زور دارد. خزایی که به تازگی و در پیرانه سر برای چندمین بار به «خانه‌ی بخت» رفته است، همچنان «اشرفی»‌ها را به مجرد و دوری از خانه و خانواده و فرزند و ... می‌خواند و خواستار «مقاومت» و «پایداری» آن‌ها در عراق می‌شود و کسانی را که پس از چندین‌دهه مبارزه و تحمل سختی‌ها و مرارت‌های بسیار از مجاهدین جدا شده‌اند «بریده» و «واداده» و «خائن» و «فاسد» و «مفعول» و غرق در جیم (مشکلات جنسی) و ... می‌خواند.

مسلم اسکندر فیلابی، دنبال کاسبی‌اش در واشنگتن است. او نیازی به حقوق و مزایای مادی مجاهدین ندارد. می‌تواند چند نفر را نیز نان بدهد. برای او بالا و پایین رفتن مظنه‌ی بازار مسکن و ... واشنگتن مهم‌تر از بقیه مسائل و به ویژه آنچه در میهن می‌گذرد است. سالی چند بار به مسافرت با «کروز» می‌رود و میهمانی‌های آن‌چنانی در واشنگتن می‌دهد با این حال بر اساس «خصائل پهلوانی» که دارد خواهان باقی ماندن مجاهدین در لیبرتی و اشرف زیر بمب و موشک و ... است.

فیلابی، سال‌ها شریک تجاری‌اش عبدالله موحد بود. یک روح در دو کالبد بودند. حتی زمانی که موحد به ایران می‌رفت و از سوی مقامات رژیم خمینی مورد استقبال قرار می‌گرفت روابط نزدیک این دو برقرار بود. قصد اتهام زدن به موحد را ندارم می‌خواهم دوگانگی مجاهدین و شعارهایی که می‌دهند را باز کنم. بعدها به خاطر مسائل مالی این دو به تیپ هم زدند. از نظر مجاهدین هواداران این سازمان با منتقدین‌شان ارتباط نداشته باشند با هرکس دیگری ارتباط داشته باشند اشکالی ندارد. به همین دلیل است که همسران و نزدیکان تعدادی از افراد شورای ملی مقاومت به ایران تردد می‌کنند و در مراسم مجاهدین نیز شرکت می‌کنند.

فیلابی در مراسم‌های مجاهدین شرکت می‌کرد و نوجوانان را به ترک تحصیل و رفتن به عراق و پیوستن به ارتش آزادیبخش ترغیب و تشویق می‌کرد در حالی که فرزندان خودش مشغول تحصیل در بهترین دانشگاه‌های آمریکا بودند و حتی از شرکت در مراسم مجاهدین در خارج از کشور نیز خودداری می‌کردند.

فیلابی برخلاف محمد قربانی دیگر عضو شورای ملی مقاومت در مسابقات جهانی کشتی به مدال نرسید، اما به خاطر چاپلوسی کردن از مجاهدین، او را به عنوان «وارث بازوبند قهرمانی تختی» رنگ و به خلاق بی‌خبر از همه جا قالب می‌کنند. تختی در سال‌های ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ سه بار صاحب بازوبند پهلوانی شد و آن را به رسم چند صد ساله از دست شاه دریافت کرد.

<https://www.youtube.com/watch?v=ViV14sWsYo4>

پیش از تختی، سخدری، زندی، وفادار، پهلوان کشور شدند و پس از او تا زمانی که زنده بود شورورزی و مهدیزاده(سه بار بین سال‌های ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۴) پهلوان کشور شدند. اگر قرار بود تختی وارثی پیدا کند یکی از آن‌ها می‌شد. پس از آن تا سال ۱۳۵۳ این مسابقات برگزار نشد تا در این سال فیلابی به مقام قهرمانی کشور رسید. در واقع ۱۵ سال پس از آخرین پهلوانی تختی و ۷ سال پس از مرگ وی، فیلابی در مسابقات پهلوانی کشور اول شد. مسابقات پهلوانی کشور در واقع مسابقات کشتی وزن آزاد است و پیروزی در آن لزوماً به معنای داشتن خصائل انسانی نیست. کما این که علیرضا سلیمانی ۶ بار در این مسابقات قهرمان شده و لقب «پهلوان باشی» را کسب کرد و عناصر لاپالایی چون محمود میران و عباس جدیدی و ... از قهرمانان این رشته بوده‌اند. آخرین باری که تختی پهلوان کشور شد، فیلابی نوجوانی ۱۵ ساله بود. مسعود رجوی به دروغ او را «وارث بازوبند تختی» معرفی می‌کنند. تختی مالک «بازوبندی» نبود که آن را برای دیگری به «ارث» بگذارد. کما این که کسی

^{۲۷} این واقعیت را نیاپستی از نظر دور داشت که تعدادی از اعضای شورای ملی مقاومت چنانچه دنبال کارهای تخصصی خود می‌رفتند چه بسا درآمدهای بهتری داشتند اما ماندن در روابط مجاهدین باعث نوعی وابستگی مالی هم شده است که این سازمان از آن سوءاستفاده می‌کند. در نشست‌های داخلی، مسعود رجوی همین موضوع را وسیله‌ی تحقیر اعضای شورای ملی مقاومت نزد مجاهدین می‌کند.

نمی‌تواند مدعی شود «وارث» مدال‌های طلای جهانی تختی است. بماند که «بازوبند تختی» به موزه‌ی آستان قدس رضوی اهدا شده است.

<http://hamedanvarzesh.ir/?p=16240>

فیلابی تنها یک بار در مسابقاتی شرکت کرده که پانزده سال قبل از او تختی هم در همان مسابقات برای آخرین بار شرکت کرده و پیروز شده بود. تختی به خاطر خصائل انسانی‌ای که داشت بزرگ بود و به خاطر مرگ نابهنگامش بزرگتر هم شد. اما مسعود رجوی برای آن که به خود اعتبار ببخشد، به افراد جاه‌طلب چون فیلابی مقام و عنوان عطا می‌کند که حمایت آن‌ها از خودش را بزرگ جلوه دهد. رجوی به این ترتیب با یک واسطه می‌خواهد نان اسم تختی را بخورد. خود او که زنده نیست، با یک دروغ تاریخی فیلابی را «وارث» او می‌کند در حالی که حداقل پیوند بین این دو نفر بوده است. مثلاً فیلابی همراه با دیگر کشتی‌گیران در مراسم عروسی تختی شرکت کرده است. هنگامی که فیلابی در دیماه ۱۳۶۲ به «سازمان مجاهدین خلق ایران» پیوست صحبتی از بازوبند پهلوانی تختی نبود و تنها به «کفش و لباس» تختی اکتفا کرده بودند:

«بزرگ‌ترین مدال افتخار و در عین حال سنگین‌ترین مسئولیت پهلوان فیلابی که او را در میان سایر قهرمانان و پهلوانان آزاده‌ی کشور نیز ممتاز می‌کند، دریافت کفش و لباس جهان‌پهلوان تختی به هنگام کناره‌گیری او از کشتی است.» (نشریه مجاهد شماره‌ی ۱۸۵ پانزدهم دیماه ۱۳۶۲)

وقتی در مورد فیلابی این‌گونه سابقه‌تراشی می‌کنند می‌توانید حدس بزنید راجع به رهبری عقیدتی و بانو چه‌ها که نکرده و نمی‌کنند. آخر کار هم این پهلوان پا به عرصه‌ی آموزش سیاسی گذاشت و بر نامه‌های رجوی به سران رژیم که موجب فضاحت و سرشکستگی شده بود، صحنه گذاشت و خطاب به منتقدان نامه‌نگاری به سران جنایتکار رژیم گفت: هرکس که القای سیاسی را بداند می‌فهمد که این نامه‌ها یک تاکتیک بود. یکی نیست به این پهلوان بگوید که القای سیاسی را تو خوب می‌دانی یا مخاطبان آن نامه‌ها؟ خامنه‌ای و رفسنجانی ۳۶ سال است که به رغم همه‌ی فشارهای داخلی و بین‌المللی در رأس رژیم به حیات ننگین خود ادامه داده‌اند. آخر این چگونه تاکتیکی است که آن‌ها نمی‌فهمند و تو می‌فهمی؟

منصور قدرخواه یکی از «هنرمندان» عضو شورای ملی مقاومت است که افاضات زیادی علیه منتقدان مجاهدین داشت. اسناد وابستگی مالی او به مجاهدین را مهناز قزلو منتشر کرد تا یکی از دلایل مهم جوش و خروش او مشخص شود:

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-54140.html>

با مشاهده‌ی نامه‌نگاری وی به مهناز سلیمیان دبیر ارشد شورای ملی مقاومت در می‌یابید که برای دریافت ۷۵۰ یورو دستمزد ماهانه‌اش چه سوز و گدازی می‌کند. در حالی که او به خاطر تسلط به فیلم‌برداری و زبان آلمانی به سادگی می‌تواند از پس هزینه‌های زندگی‌اش برآید. من هواداران شریف مجاهدین را می‌شناسم که از طریق فیلم‌برداری چرخ زندگی‌شان را می‌چرخانند. اما قدرخواه به نان مفت خوردن عادت کرده است. اخیراً هم مدعی شده است که گویا رژیم در یک پروژه‌ی «شش میلیون دلاری» می‌خواسته او را بخرد! این هم از بدموژی‌های نشست‌ن پای سریال «مرد شش میلیون دلاری» است که خود را در نقش او احساس کنی. او فکر کرده رهبران مجاهدین «هالو» هستند که گول ترفندهای او را بخورند و سر کیسه را بیش از پیش باز کنند. او که برای ادامه‌ی مبارزه طاقت‌فرسا از «برمن» آلمان به «لاس وگاس» آمریکا نقل‌مکان کرده در هیئت یک «رینگو» جدید مبارز می‌طلبد. شخصیتی که «ضیا آتابای» با آهنگش او را به زیبایی به تصویر کشید. رینگو، روایت قهرمان «لری» بود که در عالم خیال، در دنیای غرب وحشی «از مال‌کریم تا تگزاس»، «از بی‌بی‌یون تا کانزاس»، «هر چی دزد بی یو گشتش، یه دلار نها من مُشتش»، عاقبت «رینگو ره مین کافه، دید چراغا همه آفه، رینگو خُس وُند به پشت، به یه تیر همه رو کشت و گفت، رینگو».

خودتان کار زیبا و به یادماندنی «ضیا» را ببینید تا متوجه‌ی منظورم بشوید.

<https://www.youtube.com/watch?v=GzCXIecrnD0>

رضا اولیاء یکی دیگر از شخصیت‌هایی است که در این دوران دست‌به قلم شد. او یک «کمونیست» مقیم ایتالیا است که وقتی می‌خواست مجسمه‌ای از «ندا آقا سلطان» بسازد به اشاره‌ی مجاهدین حجاب و مقنعه‌ای هم به سر او کرد تا مبادا در این رابطه از رژیم



عقب بمانند و طی مراسمی آن را به مریم رجوی اهدا کرد تا بعداً از سوی وی به جانفرانکو فیینی رئیس مجلس نمایندگان ایتالیا اهدا شود. اولیاء و مجاهدین با حجاب و مقنعه‌ای که به «زور» سر «ندا» کردند، قصد داشتند برای مریم رجوی و دیدگاهش کسب اعتبار کنند و «ندا» بهانه بود. «نظام اسلامی» در تهران و در پاریس یکی در دوران حیات و دیگری پس از مرگ به زور بر سر ندا حجاب کردند.

به غیر از رضا اولیاء، مجسمه‌ساز شهیر آمریکایی پائولا اسلیتر هم «ندا: فرشته‌ی آزادی» را ساخت. مقایسه‌ی بین این دو مجسمه، میزان «تعهدات» شرعی رضا اولیاء و آزادگی او را هم می‌رساند.

<http://www.youtube.com/watch?v=GA7JgveVjEo>

اولیاء، فارسی را شکسته بسته صحبت می‌کند و مجاهدین بیش از سه دهه است که زحمت نوشتن مطالبی به نام او را می‌کشند. پس از اعدام بیرحمانه‌ی قطب‌زاده، بنی‌صدر در یک مصاحبه که در روزنامه انقلاب اسلامی شماره‌ی ۲۶ انتشار یافت به نوشته‌ی نشریه مجاهد از وی به عنوان «یک شخصیت سیاسی ثابت قدم که جان خود را در راه مردم ایران گذاشت و به راه مردم وفادار ماند» یاد کرد. مسعود رجوی که در کار «وصلت» خانوادگی با بنی‌صدر بود و تنها دو هفته از دامادی‌اش می‌گذشت، نمی‌خواست مجاهدین را درگیر پدرزنش کند؛ به همین خاطر دست به دامان رضا اولیاء شد. در مقاله‌ی «سخنی با آقای دکتر بنی‌صدر» که توسط مجاهدین نوشته شده و امضای اولیاء را دارد در مورد قطب‌زاده آمده است:

«... در مورد قطب‌زاده به عنوان یکی از مهم‌ترین مهره‌های رژیم (چه در دوره تصدی رادیو تلویزیون و چه در پست وزارت امور خارجه) باید برخوردی واقع‌گرایانه داشت... حال معرکه‌گردانان و تعزیه‌سرایان در ردیف مبارزین راستین انقلاب ایران و شایسته احترامات فائقه گشته‌اند؟ قطب‌زاده فدای راه خود شد و اعدام او خونهای اعمال و فرصت‌طلبی‌های اوست...»

(نشریه اتحادیه انجمن‌های دانشجویان مسلمان خارج از کشور، شماره‌ی ۶۱، چهاردهم آبان ۱۳۶۱، صص ۱۷ و ۲۳)

نکته‌ی جالب توجه آن که در همین نشریه، تریکات فرماندهان و رهبران مجاهدین به مناسبت ازدواج مسعود رجوی و فیروه بنی‌صدر انتشار یافته است.

فرهنگ ناب مجاهدی در مقاله‌ی مزبور داد می‌زند و هرکس کوچکترین شناختی از آن داشته باشد به سادگی به هویت نویسنده‌ی اصلی مقاله پی می‌برد.

این بار نیز مجاهدین از سرویسی که اولیاء در اختیارشان می‌گذارد بهره برده و مقالاتی را به نام او انتشار دادند و عباراتی را در آن گنجاندند که وی حتی معنای درست آن‌ها را نمی‌فهمد.

علاوه بر این‌ها «شخصیت»های دیگری هم بودند. مثلاً حسن حبیبی که در پاریس به شرخری مشغول است و به خاطر رابطه‌ی ... با یک زن وابسته به دستگاه اطلاعاتی رژیم از شورای ملی مقاومت اخراج شده بود، گوی سبقت را از بقیه ربود. یک نمونه از مجیزگویی او را در این وبلاگ می‌توانید ببینید.

http://javdanehha.blogspot.se/#!/2014/03/blog-post_22.html

http://javdanehha.blogspot.se/#!/2013/12/blog-post_2487.html

چند نفری هم این وسط بالا و پایین می‌پرند تا بلکه مورد عنایت ویژه‌ی مجاهدین قرار گیرند و به عنوان «شخصیت» به عضویت شورای ملی مقاومت درآیند.

یک «حزب»! دو سه نفره هم فرصت را مغتنم شمرد اما بعید است با شناختی که مجاهدین از «بنیانگذاران» آن دارند این کرنش‌ها مقبول نظرشان افتد. گفتنی بسیار است و فعلاً قصد بیان همه‌ی مطالب ندارم.

کار «شورای ملی مقاومت» و «اعضای مستقل» آن به چنان کساد کشیده که مجاهدین، محمد اقبال یکی از اعضای از کار افتاده‌ی خودشان را در جلسات هواداران مجاهدین به عنوان مهندس محمد اقبال عضو شورای ملی مقاومت معرفی می‌کنند تا او از موضع عضو شورای ملی مقاومت به تأیید دیدگاه‌های مجاهدین بپردازد.

رئیس کمیسیون امنیت و ضد تروریسم شورای ملی مقاومت

کمیسیون‌های شورای ملی مقاومت فیلی بود که مسعود رجوی در سال ۱۳۷۲ و در پی ورود مریم رجوی به پاریس و به منظور جلب توجه و هیاهوی تبلیغاتی هوا کرد. هیچ‌یک از اعضای شورای ملی مقاومت در جریان تشکیل کمیسیون‌ها نبودند. مسعود رجوی بدون آن که با اعضای شورای ملی مقاومت مشورت کند قصد داشت هنگام ورود مریم رجوی به سالن اورسورواز، تشکیل دولت شورای ملی مقاومت را در میان کف و هلهله‌ی مجاهدین اعلام کند. همه‌ی تمهیدات را هم فراهم کرده بودند اما در آخرین لحظه آقای هدایت متین دفتری با اعتراض شدید خود نسبت به موضوع و مضحکه خواندن آن مانع اجرای طرح فوق شد و عاقبت مسعود رجوی به

تشکیل کمیسیون‌های شورای ملی مقاومت تن داد. در طول سال‌های گذشته این کمیسیون‌ها بیش از پیش فلسفه وجودی خود را از دست داده‌اند و مسعود رجوی بیش از هرکس به پوشالی بودن آن‌ها باور دارد. دهسال پس از درگذشت ابراهیم ذاکری کسی را برای ریاست کمیسیون امنیت و ضدتروریسم که می‌بایستی یکی از مهمترین کمیسیون‌های این شورا باشد معرفی نکرد. پس از استعفای دکتر هادی مهابادی رئیس کمیسیون علوم و پژوهش و نماینده شورای ملی مقاومت در کانادا، دیگر کسی را جایگزین او نکرد و فاتحه کمیسیون را خواند. پس از گذشت یک سال از استعفای رؤسای کمیسیون‌های امور ملیت‌ها و محیط زیست، هنوز کمیسیون‌های مربوطه بدون رئیس مانده‌اند.

پس از کناره‌گیری هدایت متین‌دفتری و مریم متین‌دفتری که ریاست کمیسیون‌های قضایی و زنان را به عهده داشتند از آنجایی که مسعود رجوی به اعضای شورای ملی مقاومت اعتماد نداشت، دو نفر از نزدیکان خود را به ریاست این کمیسیون‌ها برگزید. امروز وضع بدتر از گذشته است و بی‌اعتمادی او به اعضای شورای ملی مقاومت بیشتر از قبل شده است. او برای معرفی رؤسای کمیسیون‌ها با مشکلات زیادی روبرو است. از یک طرف برای ویرتین بیرونی خوب نیست دو نفر از اعضای مجاهدین را به جای آن‌ها به کار گمارد و از سوی دیگر در میان اعضای شورای ملی مقاومت کسی را نمی‌یابد که چنین مدالی را به او ببخشد و فردا نغمه‌ی جدایی نخواند.

پس از کشته شدن گیتی گیوه چیان در حمله به اشرف در شهریور ۱۳۹۲، مسعود رجوی از فرصت استفاده کرد و در پیامی که ۱۷ روز بعد از این واقعه صادر کرد از جمله مدعی شد:

«سلام بر فرمانده گیتی. خواهر مجاهد گیتی گیوه چیان، معاون مسئول اول سازمان مجاهدین خلق ایران، مسئول کمیته امنیت و ضدتروریسم شورای ملی مقاومت که عمداً از اعلام نام او پس از درگذشت مجاهد خلق ابراهیم ذاکری خودداری کردیم.»

<http://vimeo.com/75212310>

اعضای شورای ملی مقاومت و رؤسای کمیسیون‌های شورای ملی مقاومت هم در جریان این انتخاب نبودند. نزدیک به دهسال گیتی گیوه چیان «مسئول کمیته (کمیسیون) امنیت و ضد تروریسم شورای ملی مقاومت» بوده و جز خود مسعود رجوی هیچ‌کس از آن اطلاعی نداشته است! چنین شورایی و چنین اعضای و چنین کمیسیون‌هایی در تاریخ معاصر نوبرند. سؤال این‌جاست چرا مسعود رجوی مجبور می‌شود چنین دروغی را تولید کند؟

در خرداد ۱۳۹۲ مهدی ابریشم‌چی و حمید رفیعی مجری سیمای آزادی در اقدامی هماهنگ و برنامه‌ریزی‌شده یکی از هواداران مجاهدین به نام «محمد از استرالیا» را روی خط برنامه‌ی «پسوی آزادی» آورده و ۱۲ دقیقه به او فرصت دادند تا درسی را که به او دیکته کرده بودند، پیش استاد پس بدهد. «محمد از استرالیا» بدون توجه به پیامدهای سیاسی و حقوقی حرف‌هایش، در میان خط و نشان‌هایی که کشید از جمله سوگند یاد کرد که «بند از بند» منتقدان مجاهدین پاره می‌کنیم و یک لحظه دیگه از این به بعد آسایش و آرامش برای منتقدان مجاهدین باقی نخواهیم گذاشت. (دقیقه ۹ و ۳۰ ثانیه فیلم)

<https://www.youtube.com/watch?v=BrfC0FD7faM>

مهدی ابریشم‌چی رئیس کمیسیون «صلح» و همچنین کسی که مسئولیت‌های رئیس کمیسیون «امنیت و ضد تروریسم» شورای ملی مقاومت را عهده دار بود و در جلسات «شورا» نیز از همین موضع برخورد می‌کرد به مدت ۲ دقیقه با شور و شعف بسیار گفته‌ها، اتهامات و تهدیدات وی را تکرار، تأیید و تشویق کرد بدون آن که توجهی به عنوان و موقعیت معرفی شده‌ی خود در شورای ملی مقاومت کند. البته گزارش‌های متعددی در مورد شرکت وی در محاکمات نمایشی، شکنجه، ضرب و شتم، توهین و تحقیر و قراردادن سلاح روی شقیقه‌ی ناراضیان در «اشرف» وجود دارد.

در کلیپ سخنان محمد صادق‌پور^{۲۸} و مهدی ابریشم‌چی که از سوی سایت «پژواک ایران» انتشار یافت نیز به عناوین مهدی ابریشم‌چی در شورای ملی مقاومت اشاره شده بود. مسعود رجوی بایستی فکری برای رفع و رجوع آن می‌کرد به همین دلیل از موقعیت استفاده کرد و مدعی شد که گیتی گیوه چیان مسئول «کمیسیون

^{۲۸} محمد صادق‌پور یکی از نفرات حاشیه‌ای مجاهدین در سیدنی محسوب می‌شد و در ملاقات‌های سیاسی نیز از او به عنوان تدارک‌چی استفاده می‌کردند. از آنجایی که فعالان سیاسی مجاهدین در استرالیا مدت‌هاست حاضر به ادامه‌ی همکاری با این سازمان نیستند از وی به عنوان نفر اصلی استفاده می‌شود. او همچنین جزو کسانی بود که در اعتصاب غذای نمایشی مجاهدین در استرالیا شرکت داشت، البته بودند کسانی که پس از بازگشت از ایران، به خاطر کساد بازار مجاهدین، مستقیماً از فرودگاه به تجمع اعتراضی مجاهدین در استرالیا برای محکوم کردن حمله به «اشرف» آورده شدند.

امنیت و ضد تروریسم» بوده اما او با کسی در این مورد صحبتی نکرده بود. گویا مسئول کمیسیون «صلح» اجازه دارد کاری کند که «آرامش و آسایش» از افراد سلب شود و «بند از بند» منتقدان پاره کند. باید به یاد مسعود رجوی آورد که متجاوز از ۱۰ ماه از کشته شدن گیتی‌گیوه‌چیان می‌گذرد و کمیسیون امنیت و ضدتروریسم همچنان بدون مسئول است. امیدوارم این یادآوری «ردیابی» تلفی نشود. آرزو می‌کنم دیگر کسی از مجاهدین کشته نشود که مسعود رجوی پس از مرگ، آن‌ها را رؤسای معرفی نشده‌ی کمیسیون‌های شورای ملی مقاومت بخواند.



محمدصادق‌پور در خیمه شب‌بازی اعتصاب غذا در ملبورن

خستگی از مبارزه عامل جدایی از مجاهدین و پیوستن به رژیم

مجاهدین سال ۹۲ را سال سرنگونی رژیم اعلام کردند، و سپس آن را به فصل سرنگونی تغییر دادند. پذیرش این فرض یعنی افراد ۳۲ سال دندان سر جگر گذاشتند و همه سختی‌های مبارزه را تحمل کردند و در حالی که رژیم در حال سقوط و سرنگونی است یک دفعه خواب‌نما شده و وزارتخانه‌هایی که قرار بود در دولت مسعود و مریم رجوی در اختیار بگیرند رها کرده و به سمت رژیم می‌روند. این نظریه‌ی بدیع که در واقع بازتاب نظر رهبر عقیدتی مجاهدین است و منوچهر هزارخانی هم با حالی نزار آن را تکرار کرد، مجاهدین و شورای ملی مقاومت را با یک مشکل و تناقض بزرگ مواجه می‌کند که نمی‌شود آن را پنهان کرد.

کسی به رژیم غرق در بحران نمی‌پیوندد چه برسد به رژیم در حال سقوط. در سال ۵۷ این نیروهای رژیم سلطنتی بودند که به خمینی می‌پیوستند و یا سراسیمه کشور را ترک می‌کردند، کسی از هواداران و نزدیکان خمینی به رژیم سلطنتی نمی‌پیوست. حتی اگر به پایشان پول می‌ریختی. ما شاهد این قاعده در سوریه هم هستیم، دولتمردان و نظامیان سوری به اپوزیسیون می‌پیوندند و یا کشور را ترک کرده راهی اروپا می‌شوند کسی از میان اپوزیسیون به رژیم بشار اسد نمی‌پیوندند. در لیبی هم همین روال را دیدیم. حتی در جنبش ۸۸ هم ما شاهد این روند هرچند محدود بودیم.

مسعود رجوی بشارت قرآن را هم فراموش کرده است. إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا (چون یاری خدا و پیروزی فرا رسد و ببینی که مردم دسته دسته در دین خدا درآیند.) اگر وعده‌ی خدا در قرآن حق است و نصرت خدا و پیروزی و سرنگونی در حال وقوع هستند چرا به جای آن که دسته دسته مردم در دین خدا درآیند و به مجاهدین و رهبری عقیدتی آن بپیوندند از آن جدا می‌شوند؟

اگر خواننده‌ی آگاه حتی شناختی از منتقدان و مخالفان مجاهدین و به ویژه کسانی که از شورای ملی مقاومت استعفا دادند نداشته باشد با در کنار هم گذاشتن ادعاهای مسعود رجوی به سادگی می‌تواند به بطلان آن‌ها برسد. ادعای او در این زمینه نیز مانند دیگر ادعاهایش نیرنگ و فریب است. در «اشرف» نیز بسیاری از کسانی که رجوی فرمان به بندکشیدنشان را داد مثل قربانیان تمامی نظام‌های توتالیتر، «جنایتکاران» بدون ارتکاب «جنایت» بودند که حتی خود وی نمی‌توانست آن‌ها را مشکوک به فعالیت‌های ضدانقلابی و یا «نفوذی» بودن بدانند.

این امکان هست که بخشی از هواداران مجاهدین که از جنس خود این سازمان هستند نوشته‌ها و گفته‌هایی را که با یک زبان و یک انگیزه بیان می‌شوند بپذیرند و دروغ و جعل تبلیغ شده در آن‌ها را به عنوان عالیه‌ترین گواه بر صداقت مجاهدین باور کنند اما عقل سلیم و ذهنیت فارغ از قید و بند، همین یکنواختی و تکرار را دلیلی بر ساختگی بودن اتهامات و آمرانه بودن آن‌ها می‌داند و به سادگی نتیجه می‌گیرد از بالا دیکته شده است.

تبلیغ و ارعاب دو ویژگی اصلی جنبش‌های توتالیتر هستند که هانا آرنست آن‌ها را حتی مؤثرتر از ایدئولوژی می‌داند. چرا که از آن به عنوان ابزاری مؤثر برای جهت دادن به اذهان توده‌ها استفاده می‌شود. تبلیغات می‌کوشد تصویری جعلی از واقعیت ارائه دهد تا به مرور و در اثر تکرار در اذهان آن‌ها ثبت شود. مجاهدین در نزد هوادارانی که به دنبال خود می‌کشند جهان جعلی شده توسط تبلیغاتشان را به جای واقعیت جا می‌زنند. و از ارعاب به منظور تحقق بخشیدن به اصول ایدئولوژیک و دروغ‌های جعلی استفاده می‌کنند.

این درست که، نظام‌های توتالیتر با ماشین تبلیغاتی‌شان، تمام تلاش خود را برای فریب دادن و یا به سکوت واداشتن توده به کار می‌بندند؛ اما، چنین روند تنها به مدد خودفریبی توده‌ها، به نام «انجام وظیفه»، «اطاعت از اوامر»، «اعتماد» و یا «اصلی فرعی کردن مسائل» رجحان «مبارزه با رژیم» و ... میسر خواهد شد. به همین دلیل توده‌ها در شکل‌گیری این روند مؤثر هستند و نمی‌توانیم نقش آن‌ها را فراموش کنیم.

عامل استعفای دو رئیس کمیسیون شورای ملی مقاومت

مجاهدین در محافل درونی‌شان «گزارش ۹۲» و نویسندگی آن را به عنوان عامل استعفای آقایان روحانی و قسیم معرفی می‌کنند و به گونه‌ای هم جلوه می‌دهند که گویا از قبل هماهنگی‌های لازم صورت گرفته بود و آن‌ها آماده بودند تا با انتشار گزارش، استعفای خود را اعلام کنند.

مجاهدین به خوبی واقف هستند که تضادهای درونی هر پدیده به شکل کمی در آن وجود دارند، حرکت می‌کنند و در یک مرحله به صورت کیفی خود را نشان داده و بیرون می‌زنند. ادعای مجاهدین همان‌قدر بی پایه و اساس است که کسی بگوید «انقلاب ضدسلطنتی» به خاطر انتشار مقاله‌ی توهین آمیز روزنامه اطلاعات علیه خمینی به وقوع پیوست.

مسعود رجوی خود در صفحه‌ی ۵۳ کتاب «آموزش و تشریح اطلاعاتی تعیین مواضع» می‌گوید:

«در بحث علیت، عوامل درونی، همیشه مبنا و عوامل بیرونی، شرط حرکت‌اند. از این نظر عوامل درونی نسبت به عوامل بیرونی در تغییر یک پدیده واجد نقش اصلی و تعیین کننده‌اند.»

مشکلات آقایان روحانی و قسیم با مجاهدین همان‌طور که در متن استعفایشان نیز گفته‌اند روندی طولانی داشته که پس از انتشار «گزارش ۹۲» سرباز کرد. خودشان در متن استعفا آورده‌اند:

«طی سالیان دراز به سبب لاینحل ماندن تناقضات و افزایش و تراکم مشکلات جدید صبر و حوصله ما هم تحلیل رفته است.»

حتی اگر بخواهیم عامل بیرونی را هم در این استعفا دخیل بدانیم اتفاقاً واکنش مجاهدین و اصرار و فشار بی‌حد آن‌ها برای مجبور کردن آقایان به موضع‌گیری علیه «گزارش ۹۲» و نویسندگی آن که هیچ ربطی به شورای ملی مقاومت و وظایف آن نداشت موجب استعفایشان شد. یعنی مسعود رجوی در این میان مقصر است و نه نویسندگی «گزارش ۹۲» و اگر قرار به بازخواستی هست اعضای شورای ملی مقاومت بایستی او را مورد سؤال قرار دهند. مسعود رجوی از روی عادت همیشه دیگران را مسئول بی‌کفایتی و اشتباهات خود معرفی می‌کند. آن‌ها به صراحت یکی از دلایل استعفایشان را چنین برمی‌شمارند:

«مداخله دادن مکرر و بی وجه کمیسیون‌ها و دبیرخانه شورای ملی مقاومت در مسائل، و بعضاً مشاجراتی، که آشکارا به ایدئولوژی و تشکیلات و ... سازمان مجاهدین خلق مربوط بوده‌اند.... ما نمی‌توانیم با این کارها و رویکردها موافق باشیم. می‌رویم، چون دیگر نارضایتی و ندای اعتراض شأن و وجدانمان بر سکوت و صبرمان چیره شده. نمی‌توانیم در پیشگاه ملت ایران و افکار عمومی و تاریخ / به عبارت دیگر نزد وجدان خویش پاسخگوی سیاست‌ها، رویکردها، کنش و واکنش‌هایی باشیم که در بحث، تصمیم و اجرای آنها مشارکتی نداشته‌ایم.»

<http://asre-nou.net/php/view.php?objnr=26968>

در واقع واکنش غیرمنطقی رهبری عقیدتی مجاهدین که از کانال «رئیس جمهور برگزیده مقاومت» و نزدیکان‌شان اعمال می‌شد موجب استعفای قدیمی‌ترین اعضای شورای ملی مقاومت و رؤسای کمیسیون‌های آن شد. در حالی که آن‌ها روحشان هم از «گزارش ۹۲» بی‌خبر بود. اگر همه‌ی عالم هم جمع می‌شدند و نسبت به سیاهکاری مسعود رجوی به آن‌ها توضیح می‌دادند باورش برایشان سخت بود. این دو نفر در طول یک سال گذشته بیش از سه دهه همراهی با مجاهدین آن‌ها را شناختند. استعفای آنان در واقع نجیبانه‌ترین استعفایی بود که من در حیات سازمان‌های سیاسی ایرانی دیده بودم. اما

مسعود رجوی تاب تحمل این را هم نداشت. اگر بپذیریم که «گزارش ۹۲» موجب جدایی دو نفر از رؤسای کمیسیون‌های شورای ملی مقاومت شده است قبل از آن که تأثیرگذاری «گزارش» را نتیجه بگیریم بایستی بحران درونی و شکنندگی رهبری مجاهدین را نتیجه بگیریم که قادر به پاسخگویی در مقابل یک گزارش آن‌هم به کسانی که سه دهه در کنار او بوده‌اند نیست و آن‌ها به خاطر یک «گزارش»، عطای یک «شورا» و «رئیس جمهور برگزیده» و رهبری عقیدتی را به لقایش می‌بخشند.

استعفای رؤسای کمیسیون‌های شورای ملی مقاومت و خشم رهبری عقیدتی

آقایان روحانی و قصیم در جریان استعفای خود هشیاری به خرج داده و بلافاصله پس از اعلام آن به دبیرخانه‌ی شورای ملی مقاومت، رسانه‌های عمومی را مطلع کردند. به این ترتیب دست رهبری عقیدتی مجاهدین و مسئول مادام‌العمر شورای ملی مقاومت در اخراج آن‌ها بسته شد. خشم غیرقابل تصور وی که منجر به صدور فتوای خروج آن‌ها از «جبهه‌ی خلق» شد، از این‌جا ناشی می‌شود.

چنانچه این دو نفر استعفای خود را به اطلاع شورای ملی مقاومت می‌رسانند، مسعود رجوی به جای آن که بکوشد موضوع را در جلسه شورای ملی مقاومت مورد رسیدگی قرار دهد دست پیش گرفته و شبانه هم که شده اطلاعیه اخراج آن‌ها را صادر و به اطلاع افکار عمومی می‌رساند که این دو به خاطر داشتن روابط مشکوک و نقض تعهدات و ... از شورای ملی مقاومت اخراج شده‌اند. بعداً فرصت کافی داشت که موضوع را به تأیید و امضای اعضای دست‌نشانده و گوش‌بفرمان شورای ملی مقاومت برساند. مسعود رجوی این سیاست را درباره‌ی آقای ایرج شکری اجرا کرد. مسئول شورای ملی مقاومت، پس از مطلع شدن از اعتراضات ایرج شکری و خواندن نامه‌ی اعتراضی او، فرمان اخراج وی را صادر کرد.

عاملی که در جریان استعفای آقایان روحانی و قصیم باعث خشم مضاعف مسعود رجوی شد این واقعیت است که این دو پس از استعفا از شورای ملی مقاومت، مواضع قاطع‌تری علیه رژیم و باندهای آن اتخاذ کرده و یکی از انتقادات جدی‌شان، نامه‌نگاری از سوی مسعود رجوی به سران رژیم بوده است.

در دستگاه رهبری عقیدتی مجاهدین کسی حق جدا شدن و یا انشعاب و استعفا از «نوک پیکان تکامل» را ندارد، بلکه افراد در مقاطعی که دست مجاهدین بسته است تنها از حق «بریدن» و «وادادن» و داشتن دیگر صفات منفی برخوردارند. افراد بایستی به صورت کتبی از رهبری عقیدتی بخواهند که «حق» مزبور را برای آن‌ها به رسمیت بشناسد تا از «لطف» و «مرحمت» وی برخوردار شوند. اگر مجاهدین دست‌شان باز باشد که همین حق هم از فرد سلب شده و تنها زندان و تحقیر و شکنجه و ... نصیب او می‌شود. استعفا به ویژه با ذکر دلایل سیاسی یعنی ایستادن در مقابل رهبری عقیدتی مجاهدین و این خط قرمز مجاهدین و دستگاه ایدئولوژیک آنان است.

مسعود رجوی حتی در جلسات شورای ملی مقاومت نیز نمی‌توانست بپذیرد که کسی او را به چالش بگیرد برای همین پیش از شروع جلسه، تعدادی از اعضا و هواداران مجاهدین توجیه می‌شدند که در صورت اعلام موضع از سوی افراد خاص، آن‌ها را مورد حمله و هجوم و توهین قرار دهند تا دیگران حساب کار دست‌شان بیاید. در آخرین اجلاس شورای ملی مقاومت در عراق، وقتی آقای متین دفتری به درستی خطوط سیاسی و اجتماعی مطرح شده از سوی مسعود رجوی را به چالش کشید، و تأکید کرد که رهبری اجتماعی در دست شورا و مجاهدین نیست رنگ خطر برای مسعود رجوی به صدا درآمد. او که نمی‌خواست در حضور اعضای مجاهدین اتوریته‌اش خدشه دار شود به بهانه‌ی تهدیدات امنیتی نسبت به جان اعضای شورای ملی مقاومت و مشکلات رفت و آمد به عراق، در سال‌های پایانی حکومت صدام حسین از برگزاری نشست‌های گسترده در بغداد خودداری کرد. البته اعضای غیرمجاهد شورای ملی مقاومت متوجه‌ی ترفند مسعود رجوی نشدند و موضوع را بر اساس ادعاهای وی لجستیکی و امنیتی دیدند و چه بسا بخاطر دلسوزی و احساس مسئولیت مسعود رجوی ارادت‌شان هم بیشتر شد. در حالی که برای مجاهدین حفظ جان آن‌ها در اولویت نبود و در صورت انجام عملیات تروریستی از سوی رژیم نهایت استفاده سیاسی و نظامی را از آن می‌بردند. مسعود رجوی که نمی‌توانست گناه کبیره‌ی آقای متین دفتری را تحمل کند پروژه‌ی اخراج خانم و آقای متین‌دفتری را کلید زد و در اولین فرصت با پیش کشیدن یک مقاله‌ی چاپ شده در نشریه‌ی آزادی، آنان را از شورای ملی مقاومت اخراج کرد.

«استعفای مشکوک» و بیرون رفتن از «جبهه خلق»

مسعود رجوی برای آن‌که آقایان روحانی و قصیم را «خائن» و بیرون از «جبهه خلق» معرفی کند ابتدا از طریق مهدی سامع به کشف بزرگ «مشکوک» بودن استعفا نائل آمد و سپس تاریخ این استعفا را که پانزده خرداد ۱۳۹۲ و پیش از برگزاری مراسم سالانه‌ی مجاهدین در سالن ویلپنت- پاریس بود، گواهی بر توطئه‌ای حساب

شده برای تحت‌الشعاع قراردادن این برنامه خواند و در اطلاعیه شورای ملی مقاومت این دو را به «خیانت» و «شناخت» و «شقاوت» و «خنجرزدن از پشت» و فاقد «اخلاق شورایی و جمعی»، تشجیع دشمن در «ردیابی و حذف فیزیکی مسئول شورای ملی مقاومت» و «سربردن مجاهدان اشرف و لیبرتی» متهم کرد.

<http://www.didgah.net/maghalehMatnKamel.php?id=27386>

گویا مراسم هرساله‌ی مجاهدین اتفاق عظیمی است که ارکان رژیم را به لرزه در می‌آورد و تمامی معادلات داخلی و بین‌المللی تحت‌الشعاع برگزاری آن قرار می‌گیرد. البته مجاهدین برای فریب هواداران و تهییج آنها بیش از سه دهه است که مشغول تبلیغات پوچ و توخالی هستند. تردیدی نیست اگر استعفای آقایان بعد از این مراسم صورت می‌گرفت، مجاهدین می‌گفتند برای مقابله با تأثیرات شگرف و مرگبار و کوبنده‌ی این مراسم و بی‌اثر کردن «خیر کثیر» این رویداد خارق‌العاده که تعادل‌قوا بین رژیم و مقاومت را برهم زده، بوده است! نه تنها افراد جدی و فهمیده، بلکه آن‌هایی که خرده هوشی هم دارند به این استدلال‌ها می‌خندند.

همان موقع مقاله‌ی «واکنش مشابه مجلس شورای اسلامی و «شورای ملی مقاومت» به «استعفا» را نوشتم و به مشابهت‌های عجیب نحوه‌ی برخورد مجلس شورای اسلامی با استعفای عبدالمجید شرع‌پسند از نمایندگی مجلس و برخورد مجاهدین با استعفای این دو نفر اشاره کردم.

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-53607.html>

البته نمایندگان مجلس شورای اسلامی این امکان را یافتند که حداقل برای تسلی دل خودشان هم که شده مدعی شوند حکم به «اخراج» شرع‌پسند داده‌اند و او را از مجلس بیرون کرده‌اند، اما رهبری مجاهدین و اعضای شورای ملی مقاومت به دلایل گوناگون از چنین امکانی برخوردار نبودند و همین بر خشم و استیصال آنها از یک طرف و دامنه‌ی واکنش‌های غیرمنطقی‌شان از طرف دیگر افزود.

اگر استدلال مجاهدین را بپذیریم، بایستی اعدام غلامرضا خسروی سوادجانی یکی از هواداران مجاهدین در زندان گوهردشت در ۱۱ خرداد ۱۳۹۳ پیش از برگزاری مراسم مجاهدین در سالن ویلپنت را «مشکوک» و «توطئه»‌ی مشترک مجاهدین، قوه قضاییه، وزارت اطلاعات و بیت رهبری تلقی کنیم تا این سازمان بتواند در پناه آن و جو عاطفی‌ای که ایجاد می‌شود، افراد بیشتری را روانه‌ی مراسم سالانه در سالن ویلپنت - پاریس کند. همچنین می‌توان اضافه کرد در طرح حساب شده‌ی مشترک دستگاه اطلاعاتی و امنیتی رژیم با مجاهدین، جنایتکاران با قربانی کردن یکی از هواداران مجاهدین، دست رهبری این سازمان را برای حمله به مخالفان و منتقدانش باز می‌کنند و به این ترتیب رهبری عقیدتی مجاهدین که در اثر روشنگری‌های صورت گرفته در تنگنا قرار گرفته بود مجال می‌یابد که تجدید قوا کند.

به این نوع استدلال می‌توان حواشی بیشتری هم بخشید و گفت: چه عجله‌ای در اعدام غلامرضا خسروی بود؟ آنها که ۶ سال صبر کرده بودند یک ماه دیگر هم دندان سر جگر می‌گذاشتند و پس از برگزاری این مراسم، او را اعدام می‌کردند.

آن‌هایی که به دنبال رمزگشایی از اقدامات «مشکوک» هستند، معلوم نیست چرا به این‌جا که می‌رسد کمیت استدلال‌شان لنگ می‌زند.

رفتار مشترک مجاهدین و نیروهای نزدیک به آنها

مجاهدین به لحاظ اخلاقی و وجدانی سقوط کرده‌اند و به همراه‌شان نزدیکان و متحدین آنها نیز سقوط کرده‌اند. این تنها یک ادعا نیست بلکه نتیجه‌ی بازخوانی اعمال این سازمان و متحدین آن طی سه دهه‌ی گذشته است. تهدید و ارباب تنها مشمول اعضای این سازمان و حلقه‌ی درونی آن نمی‌شود بلکه جریان‌های وابسته و نزدیک به این سازمان نیز از آن در امان نیستند.

هیچ یک از نزدیکان و یا «سازمان»‌های عضو شورای ملی مقاومت در سه دهه‌ی گذشته هیچ نشست مستقلی را با مخالفان مجاهدین برگزار نکرده و در هیچ نشستی خارج از روابط مجاهدین شرکت نکرده‌اند. در بعضی موارد به شکل بسیار محدود مهدی سامع از این قاعده مستثنی بوده است. هر روز که می‌گذرد در چهارچوب اهداف مجاهدین، انزوی افراد وابسته به شورای ملی مقاومت بیشتر می‌شود. افراد و جریان‌های وابسته به شورای ملی مقاومت، پس از بیعت با رهبری عقیدتی مجاهدین حتی قدرت مانور اندک و محدود سابق خود را نیز از دست می‌دهند.

در تاریخ بیست و پنجم فروردین ماه ۱۳۶۴ «جمعیت دفاع از دموکراسی و استقلال ایران» یکی از سازمان‌های عضو شورای ملی مقاومت که در واقع دهه‌ای که مجاهدین قباله‌ی آن را به نام جلال گنج‌های کرده‌اند و آن روزها چند نفری را شامل می‌شد، در اقدامی بدیع، تنها میزگرد خود را در پاریس در ارتباط با «انقلاب ایدئولوژیک» مجاهدین ترتیب داد!

جمعیت «داد» در توضیح مباحث این میزگرد نوشت:

«این جمعیت در کنار دیگر فعالیت‌های مبارزاتی خود به برگزاری چنین بحث‌هایی، حول موضوعات مختلف مربوط به انقلاب و مقاومت عادلانه مردم ایران علیه رژیم ضد بشری خمینی خواهد پرداخت و اعتقاد دارد که این بحث‌ها به روشن کردن افکار عمومی حول مسائل انقلاب و مقاومت و تصحیح متقابل نظرات و برداشت‌ها کمک می‌کند و اخلاقیات تحمل‌ها و توانایی‌های دموکراتیک به کمک چنین مباحثات رو در رو بین عناصر و جریان‌های مختلف انقلاب و مقاومت عادلانه مردم ایران تقویت می‌شود.»

از این سازمان و مسئول آن که ریاست کمیسیون «ادیان و آزادی مذاهب شورای ملی مقاومت» را نیز اشغال کرده باید پرسید «جمعیت» «داد» طی ۳۰ سال گذشته «حول موضوعات مختلف مربوط به انقلاب و مقاومت عادلانه مردم ایران» کدام نشست و یا میزگرد را برگزار کرده است؟ کدام «بحث‌ها» را پیش برده‌اند که به «روشن کردن افکار عمومی حول مسائل انقلاب و مقاومت و تصحیح متقابل نظرات و برداشت‌ها» کمک کرده باشد؟

آیا این «جمعیت» و عناصر وابسته به آن حاضرند به منظور «تصحیح متقابل نظرات و برداشت‌ها» و بهبود «اخلاقیات تحمل‌ها و توانایی‌های دموکراتیک»، «مباحث رو در رو بین عناصر و جریان‌های مختلف انقلاب» را سازمان دهند؟ اگر نه چرا؟ آیا تاکنون کوششی در این زمینه به خرج داده‌اند؟ چه چیز مانع آن‌ها بوده است؟

در ادامه‌ی توضیح خود «جمعیت داد» مدعی شده است:

«بعضی از دعوت شونده‌گان به دلیل محافظه کاری و عدم قاطعیت از همکاری با ما امتناع کردند. پیداست که چنین رویه‌ای به روشن شدن افکار عمومی علاقمند به مسائل مقاومت هیچ کمکی نخواهد کرد و میدان را به نفع عناصر غیرمسئول و توهم آفرین خالی خواهد گذاشت.»

آیا عدم برگزاری هیچ نشستی پیرامون مسائل «انقلاب» به دلیل «محافظه کاری و عدم قاطعیت» مجاهدین و وابستگان‌شان بوده است؟ اگر از راه بحث و گفتگو و میز گرد و ... تلاشی برای «روشن شدن افکار عمومی علاقمند به مسائل مقاومت» صورت نگیرد به نفع «عناصر غیرمسئول و توهم آفرین» تمام نمی‌شود؟

مهدی سامع و سازمانی که به مدت سه دهه سخنگویی‌اش را به عهده دارد به عنوان تابعی از مجاهدین حرکت می‌کنند. او که هنگام پیوستن به شورای ملی مقاومت مرحله مبارزه را «دموکراتیک - ضدامپریالیستی» اعلام کرده بود به تبعیت از مجاهدین به همراهی با راست‌ترین جریان‌های «امپریالیستی» می‌پردازد.

به رویکرد اعضای شورای ملی مقاومت در ارتباط با شرکت تیم ملی فوتبال ایران در مسابقات جام جهانی برزیل توجه کنید.

وقتی رهبری عقیدتی مجاهدین در مورد فوتبال سکوت می‌کند بقیه‌ی اعضای شورای ملی مقاومت و سازمان‌های «مستقل» و ورزشکاران عضو شورا نیز مجبور به پیروی و سکوت هستند. آن‌ها قادر به نشان دادن علائق خود حتی در صفحه‌ی فیس‌بوک‌شان نیز نیستند.

پس از موفقیت تیم ملی فوتبال ایران در مسابقه با آمریکا در جام جهانی ۱۹۹۸، مسئولان مجاهدین که در بحث‌های درونی پیروزی تیم ایران را به ضرر «مقاومت» و «جنش» ارزیابی می‌کردند در مصاحبه‌های مطبوعاتی به حمایت از تیم ملی پرداخته و حساب آن را از رژیم حاکم جدا کردند.

زهره اخیانی مسئول اول کنونی سازمان مجاهدین خلق ایران درباره‌ی حمایت از تیم ملی فوتبال ایران گفت:

«حمایت از تیم فوتبال ایران بسیار عالی است و این هیچ ربطی به آخوندهای ضдорزش ندارد. همه هم به عینه مشاهده کردند که در مسابقه‌ی ایران و آمریکا ایرانیان هوادار مقاومت یکپارچه از تیم ایران حمایت کردند. به طوری که بسیاری از رسانه‌های بین‌المللی از این میزان تشویق و حمایت به عنوان یک امر نادر یاد نمودند.» (نشریه مجاهد شماره‌ی ۳۹۸، صفحه ۷، سه شنبه ۳۰ تیر ۱۳۷۷)

دیگر اعضای شورای ملی مقاومت نیز به تأسی از موضع مجاهدین به اظهار نظر در مورد تیم ملی فوتبال ایران و تشریح و تأیید مواضع مجاهدین در این مورد پرداختند.

مهدی سامع سخنگوی سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران به تبعیت از مجاهدین و رهبری عقیدتی آن در مورد موفقیت تیم ملی فوتبال ایران گفت:

«پس از ۲۰ سال این دومین بار بود که تیم ملی فوتبال ایران در مسابقات جام جهانی شرکت می‌کرد. در ایران هم مثل کشورهای دیگر فوتبال ورزشی است که مورد علاقه توده‌های مردم است و مردم علاقمندند که تیمشان در مسابقات بتواند مقامی کسب کند. از این نظر رژیم، به خصوص آخوند خاتمی دجالگرانه سعی کرد با سوءاستفاده از این موضوع یک فضای تبلیغاتی ایجاد کند. مجاهدین هم مثل بقیه مردم ایران می‌خواستند فوتبال‌بست‌های ایران موفقیت کسب کنند و ضمناً رژیم هم نتواند از این موفقیت سوءاستفاده کند. رژیم خیلی کوشش می‌کرد که بازیکن‌ها و بعضی از مربی‌ها و کارشناسان ورزشی را علیه مجاهدین تحریک کند. ... خوشبختانه تیم ایران بازی را برد و همزمان شور و شوقی که در لیون بود، در تهران هم مردم به رقص و شادمانی پرداختند. این البته به رژیم تحمیل شد. چون در شرایط عادی رژیم مانع جشن و شادی مردم می‌شود.» (نشریه مجاهد صفحه ۲، شماره ۳۹۷ سه شنبه ۲۳ تیر ۱۳۷۷)

«ورزشکاران و قهرمانان ملی ورزش ایران» در پیام خود که به امضای مسلم اسکندر فیلابی رییس کمیسیون ورزش شورای ملی مقاومت، حسن نایب‌آقا، عباس نوین روزگار، فرزانه کمانگیر ورزشکاران عضو سازمان مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت و همچنین بهرام مودت، اصغر ادیبی، محمد قربانی، فیروزه اجاق و منوچهر ارسطوپور اعضای شورای ملی مقاومت و تنی چند از فوتبال‌بست‌های سابق ایران رسیده است اعلام کردند:

«... جهانیان دیدند ورزش ایران و تیم ملی آن به مردم ایران تعلق دارد و نمی‌تواند وسیله‌ی سوءاستفاده آخوندهای تبهکاری شود که جز ویرانگری و جنایت هنر و ارمغانی نداشته و ندارند. ... با چنین پیامی بود که پیروزی غرورآفرین تیم ایران در برابر تیم آمریکا به عنوان یک رویداد فراموش نشدنی در تاریخ ورزش ایران به ثبت رسید و قلب همه هموطنان را شاد کرد. ... بازیکنان که خاطرات تلخی از برخوردهای سرکوبگرانه و ارتجاعی مقامات و مأموران رژیم و همچنین از به زیر علامت سؤال بردن صلاحیت‌های فنی و تخصصی‌شان - که همواره باعث تضعیف روحیه بازیکنان در زمین می‌شود- داشتند، درست به عکس در روز ۳۱ خرداد با حمایت و تشویق گسترده هواداران مقاومت به سرعت توانستند بر اوضاع مسلط شوند و با روحیه و اعتماد به نفس بالاتر بر کاستی‌های خود غلبه کنند و به تهاجم در مقابل تیم حریف بپردازند. به همین دلیل پیروزی تیم ایران در این مسابقه، اهمیت و ارزش ملی و میهنی ویژه‌ای دارد که آخوندها را در بهره‌برداری از آن برای حفظ حکومت سرکوب و جنایت و ترور، ناکام می‌سازد. اما کام همه‌ی ایرانیان و قبل از همه ورزشکاران ایران را شیرین می‌کند. ...»

بهرام مودت عضو شورای ملی مقاومت و بازیکن سابق تیم ملی فوتبال ایران گفت:

«... با این آگاهی و نیت به ورزشگاه وارد شدم تا با تمام وجود با فریاد شادی بازیکنان تیم ملی ایران را تشویق نمایم و ... با این پرواز به آینده چشم دوختم. آن جا که دیگر رقص و پایکوبی تماشاگران سرکوب نمی‌شود. آن جا که همسران، خواهران، مادران و دختران آزادانه در ورزشگاه حضور می‌یابند و به تشویق می‌پردازند.» (شماره ۳۹۵ صفحه ۸ سه شنبه ۹ تیر ۱۳۷۷)

عزیز پاک نژاد از اعضای شورای ملی مقاومت در باره‌ی تیم ملی فوتبال ایران چنین نظر داد:

«خاتمی از همان ابتدای ریاست جمهوری با مکاری خاصی سعی می‌کرد این طور وانمود کند که مردم ایران و به خصوص هموطنانمان در داخل کشور با سیاست‌های او موافق هستند. او در همین راستا روی پیروزی تیم ملی ایران در مسابقات جام جهانی فوتبال هم سرمایه‌گذاری عظیمی کرده بود و می‌خواست محبوبیت و استقبال از بازیکنان و تیم ملی فوتبال را به حساب تأیید سیاست‌های خودش بگذارد.» (نشریه مجاهد صفحه ۳، شماره ۳۹۷ سه شنبه ۲۳ تیر ۱۳۷۷)

این بار برخلاف قبل چون رهبری مجاهدین همه را به سکوت خوانده بود، هیچ‌یک از ورزشکاران فوق و چهره‌های سیاسی «مستقل»، صحبتی از «ارزش ملی و میهنی» و «کام شیرین مردم ایران» و ... نکردند و به روی خودشان نیاوردند که تیم ملی ایران برخلاف پیش‌بینی‌های به عمل آمده نمایش آبرومندانه‌ای در مقابل تیم‌های ملی نیجریه و آرژانتین داشت و باعث شد مردم ایران در شهرهای مختلف به خیابان‌ها ریخته و شادی و سرور خود را نشان دهند.

مجاهدین در سال ۱۹۹۸ حتی از رژیم به خاطر استقبال سرد از تیم ملی فوتبال ایران نیز انتقاد کرده و در مطلبی با عنوان «رژیم آخوندی در هراس از تجمع مردم مراسم استقبال از فوتبال‌بست‌های تیم ملی را بسیار محدود برگزار کرد»، نوشتند:

« یک روز پس از بازماندن تیم ملی فوتبال ایران از ادامه‌ی مسابقه‌های جام جهانی فوتبال، بازیکنان تیم به تهران بازگردانده شدند. تلویزیون رژیم در یکی از بخش‌های خبری خود در روز گزارش کوتاهی از آن پخش کرد که حاکی از بی‌اعتنایی سردمداران رژیم نسبت به بازیکنان بود. »
(نشریه مجاهد شماره‌ی ۳۹۶، صفحه‌ی ۸ سه شنبه ۱۶ تیر ۱۳۷۷)

مجاهدین و همراهان‌شان در شورای ملی مقاومت این بار تیم ملی فوتبال ایران را «تیم رژیم» خوانده و هرگونه حمایت از ورزشکاران را حمایت از رژیم جا زدند و تمامی سایت‌هایشان در رابطه با فوتبال سکوت اختیار کردند.

شورای ملی مقاومت و برنامه دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی

صرف‌نظر از مترقی بودن یا نبودن برنامه‌ی دولت موقت شورای ملی مقاومت، تعهد عملی به همان چیزی که تصویب شده مهم است. در حالی که چنین تعهدی مطلقاً در مجاهدین نیست و آن‌ها نشان داده‌اند که ارزشی برای قول و قرارشان قائل نیستند. در سایت مجاهدین خلق آمده است:

«بر اساس مصوبات شورا، پس از سرنگونی رژیم خمینی، دولت موقت تشکیل می‌شود که اصلی‌ترین وظیفه آن برگزاری انتخابات آزاد و عمومی ظرف مدت ۶ ماه، جهت گزینش نمایندگان مجلس مؤسسان و قانونگذاری ملی توسط مردم می‌باشد. پس از تشکیل مجلس مؤسسان و قانونگذاری ملی و به عهده گرفتن مسئولیت‌های خود، دولت موقت و شورای ملی مقاومت استعفا خواهند داد.»

<http://www.mojahedin.org/events/5051>

بارها مسئولان مختلف مجاهدین در محافل خصوصی به هواداران این سازمان که نگران بودند مبدا انقلاب دست نااهلان بیافتد اطمینان دادند که چنین خبری نیست و مجاهدین خیال ترک قدرت را ندارند. مهدی ابریشم‌چی پاسخ مزبور را با لودگی که بارزترین ویژگی وی است، همراه کرده و ضمن آن که بر غیرواقعی بودن این مصوبه تأکید کرده و با خنده و تمسخر و بستن شیشکی گفته است: «مگر ما بچه‌ایم که حکومت را دست دیگری بدهیم.» صحبت‌های مهدی ابریشم‌چی مدت‌ها نقل محافل هواداران مجاهدین بود.

یا هنگامی که محاکمه‌ی علی زرکش جریان داشت، مسعود رجوی در تاریخ ۲۱ آبان ۱۳۶۴، طرح «رابطه‌ی دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران با دین و مذهب» را به تصویب شورای ملی مقاومت رساند. طرحی که مسعود رجوی با عملکردش در «قرارگاه اشرف» نشان داد کوچکترین اعتقادی به آن در عمل ندارد. در حالی که در ماده‌ی دوم این طرح آمده است:

«هرگونه آموزش اجباری مذهبی و عقیدتی و اجبار به انجام یا ترک آداب و سنت‌های مذهبی ممنوع است. حق آموزش، تبلیغ و برگزاری آزادانه‌ی آداب و سنت‌های تمامی ادیان و مذاهب و احترام و امنیت همه‌ی اماکن متعلق به آنها تضمین می‌شود.»

در قرارگاه اشرف وابستگان به دیگر مذاهب و حتی فرق شیعی (اهل حق-یارسان) با انواع و اقسام فشارها مجبور به پذیرش شیعه مورد قبول مجاهدین می‌شدند و یا اهل حق را مجبور به کوتاه کردن سبیل‌هایشان می‌کردند و حتی برای آزار و اذیت آنان در خواب خود مبادرت به این کار می‌کردند.

<http://www.irajmesdaghi.com/maghaleh-490.html>

این شورا میزان تعهد خود به آزادی بیان را ۵ سال پیش با تصویب یک «ماده واحد» به سبک خمینی نشان داد و اعضای این شورا از همکاری با سایت «پژواک ایران» منع شدند. نیرویی که مدعی است «تنها جایگزین دموکراتیک» رژیم جمهوری اسلامی است با تصویب چنین مصوبه‌ای نه تنها ضعف و حقارت خود را به نمایش گذاشت بلکه هراس خود را از دگراندیشی و میزان تعهدش به آزادی بیان و مطبوعات را نیز نشان داد.

فصل دهم - مجاهدین، تلاش برای نفوذ در جامعه ایران و آینده‌ی این سازمان

استفاده از پتانسیل‌های بین‌المللی یا اتکا به قدرت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای

در ارتباط با ضرورت استفاده از پتانسیل بین‌المللی و اهرم‌های خارجی، علاوه بر مقالات متعددی که انتشار داده‌ام، در گفتگوهای رادیویی و تلویزیونی نیز بر اهمیت آن پای فشرده‌ام. من هیچ مخالفتی با دیپلماسی و ارتباط با دولت‌های اروپایی و آمریکایی ندارم و «اسرائیل ستیزی» را نیز برخاسته‌ی از تفکر رایج شیعی در کشور و غیرعقلایی و برخلاف منافع ملی می‌دانم. به منظور تأکید روی این موارد، حسابم را با «امپریالیسم ستیزی» و «آمریکا ستیزی» صاف کرده و نسبت به دیدگاهی که در این رابطه پس از پیروزی انقلاب داشتم، از خود انتقاد کرده و آنرا برخلاف منافع ملی ارزیابی کرده‌ام.

با وجود این از نظر من در مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی مینا مردم ایران و نیروهای ملی هستند و با اتکا به آنان، استفاده از پتانسیل بین‌المللی را ضروری می‌دانم. اما آنچه مجاهدین انجام می‌دهند درست برعکس این معادله است. رهبری عقیدتی مجاهدین به کلی مردم ایران، پتانسیل ملی و نیروهای ایرانی را فراموش کرده و همه‌ی امیدش به بندوبست‌های بین‌المللی و حمله‌ی نظامی به کشور است^{۲۹} تا بلکه آبی برای او نیز گرم شود حتی اگر شده در بخشی از خاک ایران.

رجوی در خرداد ۱۳۶۱ همچنان انقلاب ایران را «رهایی‌بخش ضدامپریالیستی» می‌خواند:

«انقلاب کنونی ما یک انقلاب رهائی‌بخش ضدامپریالیستی است. دستیابی به یک دموکراسی مردمی و قطع هرگونه وابستگی استعماری، مقدم‌ترین هدف‌های این انقلاب است. حتی نیروهای مبارزی که نمی‌خواهند به الزامات ناشی از مرحله‌ی انقلاب رهائی‌بخش و ضدامپریالیستی تن بدهند، آشکارا نمی‌توانند خصایص این مرحله را منکر شوند.»
(اصول مبارزاتی حاکم بر مرحله‌ی کنونی انقلاب (اصولی کیست؟)، انتشارات سازمان مجاهدین، فروردین ۱۳۶۵، ص ۱۱)

و اطلاعیه‌های مجاهدین و مسعود رجوی مزین بود به شعار «مرگ بر خمینی، مرگ بر امپریالیسم». اما رجوی پس از ترک کشور وقتی در عمل به بن‌بست مبارزه‌ی مسلحانه چریک شهری پی برد و در تظاهرات‌های مسلحانه‌ی شهرپور و مهرماه ۱۳۶۰ متوجه‌ی عدم حمایت مردم شد، روی قدرت‌های خارجی حساب باز کرد و پس از «انقلاب ایدئولوژیک» این روند تشدید شد. وی از آنجایی که به غرب پناه آورده بود به مرور صحبتی از امپریالیسم و استعمار و ... نکرد و به خاطر قدرت‌طلبی‌ای که داشت و ضرباتی که اساساً ناشی از خودبزرگ‌بینی متحمل شده بود به «اصول انقلابی» قبلی خودش پشت کرد و مشمول همان قاعده‌ای شد که خود روی آن دست گذاشته بود:

«... اگر چه انحرافات هرکدام دلایل خاص خود را دارد، ولی در عین حال نشانگر اهمیت حرکت اصولی و در ضمن بیانگر آینده‌ای است که در صورت عدم پای‌بندی به اصول انقلابی و توجه به مصلحت‌های قدرت‌گرایانه‌ی سیاسی، چه بسا در انتظار هر جریان مرفقی و حتی انقلابی و از جمله خود ما است.»
(پراگماتیسم، انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران، بهار ۵۸، صفحه‌ی ۲۳)

وی ابتدا کوشید با داشتن بنی‌صدر در کنار خود به نوعی خود را به غرب بقبولاند. وقتی متوجه‌ی عدم حمایت غرب از اقداماتش شد و حتی روزنامه‌های معتبری چون «لوموند» را در مقابل خود دید، فیلش یاد هندوستان کرد و به فکر حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی و گورباچف افتاد که سال ۵۷ پس از آزادی از زندان در اقدامی نابخردانه و خام‌خیالانه کوشیده بود به آن نزدیک شود و بهای آن را محمدرضا سعادت‌ی به سنگین‌ترین وجه پرداخت و باعث تشدید بی‌اعتمادی بیشتر حاکمیت نسبت به مجاهدین شد. این بی‌اعتمادی تا آنجا بود که به

^{۲۹} البته مجاهدین گاه در موضع‌گیری‌هایشان خود را مخالف حمله‌ی نظامی معرفی می‌کنند تا از تبعات منفی آن خود را خلاص کنند اما از هیچ تحریکی خودداری نمی‌کنند و در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا پیوسته از جنگ‌طلب‌ترین جناح‌ها حمایت می‌کنند.

گفته‌ی عزت‌الله سبحانی، وی و آیت‌الله طالقانی نیز با پیشنهاد عضویت مسعود رجوی در «شورای انقلاب» مخالفت کردند.

نامه‌نگاری مسعود رجوی به گورباچف و تقاضای وام ۳۰۰ میلیون دلاری از اتحاد شوروی چراغ سبز مجاهدین به ابرقدرت همسایه بود و جدا از تلاش برای نزدیکی به شوروی، کوششی بود تا مسعود رجوی بحران‌هایی را که با آن‌ها دست به گریبان بود از سر بگذراند. بحران گسست نیروها از شورای ملی مقاومت و برکناری و محاکمه‌ی علی زرکش نفر دوم مجاهدین و ...

پس از بی‌محلی توهین آمیز اتحاد شوروی، مسعود رجوی متوجه‌ی قدرت منطقه‌ای عراق که در جنگ با ایران بود شد و همه‌ی سرمایه‌ی خود و مجاهدین را روی اسب مرده‌ی عراق شرط‌بندی کرد. البته از زمستان ۶۱ به بعد و پس از دیدار طارق عزیز با رجوی، مجاهدین از کمک‌های مالی عراق و سپس کشورهای عربی برخوردار شده بودند. اما از سال ۶۵ به بعد مجاهدین رسماً همه‌ی سرمایه‌ی سیاسی خود را در سبد عراق و صدام حسین قرار دادند.

رفتار سیاسی مسعود رجوی بدان معناست که چنانچه قدرتی در دنیا او را بپذیرد وی حاضر است بازهم همه‌چیزش را در طبق اخلاص تقدیم کند. محاسبات او در نزدیکی به عراق، درست از آب در نیامد و جنگ بدون پیروز نهایی به پایان رسید. او به جای ارائه‌ی یک راهکار جدید همچنان به پشتوانه‌ی صدام حسین متکی بود اما فکرش را نمی‌کرد صدامی که از جنگ «خلیج» اول جان سالم به در برده بود پس از واقعه‌ی ۱۱ سپتامبر به دام افتد و نه تنها حکومتش که سریش نیز بر باد رود.

کسی هم در مناسبات مجاهدین نبود که جشن‌گرفتن رجوی برای فروریختن برج‌های تجارت جهانی در نیویورک را که منجر به کشته شدن هزاران بیگناه شد، نه تنها قبیح و ضدبشری بلکه ابلهانه بخواند.

بعد از فروپاشی عراق با یک چرخش ۱۸۰ درجه‌ای او دوباره متوجه‌ی غرب و این بار آمریکا و اسرائیل شد و برای جلب حمایت سیاستمداران آمریکایی کاری نبود که انجام ندهد. کرن کوپاکووسکی Karen Kwiatkowski یکی از مقامات سابق پنتاگون می‌گوید:

«مجاهدین برای ما کارهایی انجام می‌دهند که خود از انجام آن شرم داریم و سعی می‌کنیم راجع به آن‌ها سکوت کنیم. اما برای چنین وظایفی ما از آن‌ها استفاده می‌کنیم»

و یا ری مک‌گاورن Ray McGovern تحلیلگر سابق سیا روی استفاده‌ی جاسوسی و ... از مجاهدین تکیه می‌کند.

<https://www.youtube.com/watch?v=le-fjF7Cgeo>

http://www.carnegiecouncil.org/publications/ethics_online/0074.html

مجاهدین اظهارات فوق را که در رسانه‌های فارسی‌زبان نیز انتشار وسیع یافته محکوم نکرده‌اند. متأسفانه سکوت مجاهدین در مقابل این ادعا از موضع تساهل و یا بی‌اهمیت دانستن این اظهارنظرها نیست.

این در حالی است که مسعود رجوی در نشریه مجاهد شماره ۱۰۲ (دوم دی ۱۳۵۹) و هفت‌ماه قبل از خروج از کشور خطاب به حزب جمهوری اسلامی (ارتجاع) می‌گوید:

«بایستی بدون هیچ پرده پوشی با صراحت تمام به عنوان نماینده‌ای از جانب نسلی که با خون و آتش، خود درخت انقلاب را بارور ساخت، به همه افراد و مقاماتی که مجدداً پای جهانخواران را به این میهن باز می‌کنند گوشزد کنم که اگر به دادگاه‌های اخروی الهی باور ندارید، مبدا دادگاه‌های خروشان و بی‌امان خلق را فراموش کنید... باز هم صریحاً تذکر می‌دهم که تا وقتی که یک انقلابی و یک مجاهد خلق در میهن ما وجود دارد، آمریکا نباید و نخواهد توانست که به این کشور باز گردد.»

وی همچنین در تبیین جهان در مورد تطبیق تکاملی می‌گفت:

«مگر نه که تطبیق تکاملی، دقیقاً بر ضد تطبیق فرصت‌طلبانه و مجال‌طلبانه‌ای است که به منظور نزدیک شدن به قطب‌های قدرت و کسب قدرت، صورت می‌گیرد؟»
(تبیین جهان (قواعد و مفهوم تکامل) کتاب اول، قواعد تکامل، مجموعه سخنرانی‌های مسعود رجوی ص ۵۹۰)

مسعود رجوی پس از سقوط دولت عراق و فرار از این کشور، مجبور به «پشت کردن به مبارزه انقلابی مسلحانه» می‌شود و از آنجایی که نتیجه‌ی آن را هم پیش‌بینی کرده بود:

«پشت کردن به مبارزه‌ی انقلابی مسلحانه و یا دوری از آن، مفهومی جز پشت‌کردن به خلق و انقلاب و یا اپورتونیسم و انحراف و بالمآل تقویت عملی جبهه‌ی ارتجاع و امپریالیسم ندارد.»

(اصول مبارزاتی حاکم بر مرحله‌ی کنونی انقلاب (اصولی کیست؟)، انتشارات سازمان مجاهدین، فروردین ۱۳۶۵، ص ۱۷)

راهی به جز نزدیکی به «امپریالیسم» و «تقویت عملی جبهه» آن نمی‌بینید.

مگر نه آن که مسعود رجوی «نزدیک شدن به قطب‌های قدرت» را برای «کسب قدرت» انجام می‌دهد؟ مگر تطبیق او «فرصت‌طلبانه و مجال‌طلبانه» نیست؟ کجای این سیاست با تطبیق تکاملی جور در می‌آید؟

با همه‌ی تلاشی که مجاهدین به خرج دادند آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها در سال‌های گذشته حتی اجازه‌ی ورود به کشورشان را به مریم رجوی نداده‌اند. جیمز جفری سفیر سابق آمریکا در عراق و ترکیه و آلبانی و از مشاوران ارشد وزارت خارجه در امور خاور نزدیک و عراق می‌گوید:

«... به نظر من، ما به خوبی از مشکلات سازمان مجاهدین با خبر هستیم، فکر نمی‌کنم این دولت و یا هیچ دولت دیگری تحت تاثیر این لابی‌گری‌ها برای این سازمان باشد. حتی معتقدم که دولت آمریکا باید تا جای ممکن از این سازمان فاصله بگیرد، اگرچه حذف وضعیت تروریستی سازمان کار درستی بود و دلایلی هم برای آن وجود داشت. همه این‌ها دلیلی نمی‌شود که ما به نزدیک شدن به این گروه ترغیب بشویم. از نظر من اهداف سیاسی و سابقه‌ی این گروه به شکلی است که ما نباید با آن‌ها هیچ رابطه‌ای داشته باشیم... این مهم است که ما بدانیم لابی‌گری‌های سازمان مجاهدین و دوستان‌شان هیچ تاثیری روی تصمیم دولت آمریکا نداشته است. این افراد سال‌هاست که به این شکل عمل می‌کنند و در حمایت جدی از سازمان مجاهدین حرف می‌زنند، اما من هیچ نشانه‌ای حاکی از تاثیر آن‌ها بر دولت یا وزارت خارجه نمی‌بینم.»

http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2012/09/120929_I72_mehrnosh_mek_vid.shtml

مجاهدین امروز به دنبال استخدام راست‌ترین سیاستمداران آمریکایی و یا فرصت‌طلب‌ترین سیاستمداران اروپایی از سوی آژانس‌های آمریکایی - انگلیسی همچون «براون لوید جیمز» و «هری واکر» هستند که غالباً بازنشسته‌اند. قرارداد همه‌ی تخم‌مرغ‌ها در سید غرب و آمریکا چنانکه در «گزارش ۹۲» هم نسبت به آن هشدار دادم سیاست داهیانه‌ای نیست. در شکاف بین غرب و رژیم نمی‌توان برای مدتی طولانی زیست. سیاستمداران حامی مجاهدین به دنبال منافع خود هستند و به سادگی می‌توانند مسیر متفاوتی را بروند.

برنارد کوشنر حامی «مقاومت» یا نماد فرصت‌طلبی سیاسی

در میان حامیان سیاسی مجاهدین و «رئیس جمهور برگزیده مقاومت»، برنارد کوشنر وزیر امور خارجه‌ی سابق فرانسه که به تازگی به خدمت مجاهدین درآمده، نوبر است. او که تا چندی پیش از دشمنان مجاهدین بود و آن‌ها را جنایتکار، عامل صدام حسین و خائن به میهن و ... می‌شناخت و خواهان برچیدن «اشرف» و باقی‌ماندن نام مجاهدین در لیست تروریستی اتحادیه اروپا بود و حتی علیه حکم «دادگاه عدالت اروپا» نیز شکایت کرد،

<http://www.mojahedin.org/news/38064>

پس از بازنشستگی از پست‌های سیاسی با صرف هزینه‌ای هنگفت توسط مجاهدین استخدام شد تا زینت‌بخش مجالس آن‌ها باشد.

در آذر ۱۳۸۸ پس از حمله‌ی نیروهای دولتی عراق به اشرف که منجر به کشته شدن ۱۱ نفر و مجروح شدن ۴۵۰ نفر شد، سناتور پیر شونمان ضمن اشاره به سابقه‌ی قرارگاه اشرف در عراق، در مورد «وضعیت اسفانگیزی که برای پناهندگان ایرانی در عراق» (اعضای مجاهدین در اشرف) بوجود آمده بود، در اقدامات و ابتکارات دولت این کشور سؤال کرد. برنارد کوشنر وزیر امور خارجه وقت فرانسه در پاسخ به سؤالات او مجاهدین را عامل صدام حسین و باعث و بانی کشته شدن نیروهایشان در «اشرف» خواند و گفت:

«در شرایط جدید دیگر مقامات عراقی مایل نیستند که در خاک آنان و در مجاورت مرز ایران یک پایگاه متعلق به این گروه که در اقدامات نظامی علیه ایران و همچنین در جنایات صدام حسین علیه ملت خود نیز مشارکت داشته باقی بماند. در همین راستا بود که مقامات عراقی در ژوئیه ۲۰۰۹ ابتدا مقامات دیپلماتیک غربی را مطلع نمودند که اردوگاه اشرف نمی‌تواند از هیچ حق فراملیتی برخوردار باشد و باید در چهارچوب موازین حقوق بین‌المللی برچیده گردد. در همین رابطه و بعد از شکست مذاکرات انجام شده با افراد و ساکنان اردوگاه اشرف نیروهای عراقی در ماه ژوئیه ۲۰۰۹ به این اردوگاه وارد شده و قصد استقرار یک پاسگاه پلیس را داشتند که متأسفانه با عکس‌العمل خشونت باری مواجه شدند که در نتیجه ۱۱ کشته و تعداد زیادی مجروح از دو طرف به جا گذاشت.»

و به صراحت اعلام کرد:

«دولت فرانسه مسلماً به اینکه این اردوگاه با موازین حقوق بین‌المللی برچیده بشود کاملاً موافق می‌باشد.»

کوشنر در مورد «رابطه‌ی غیرانسانی» رهبران مجاهدین با نیروهای خود گفت:

«این پیام را بارها در سطوح مختلف داخلی و بین‌المللی و به مسئولین اروپایی اعلام نموده‌ایم و همچنین این انتظار از رهبران سازمان مجاهدین که بر اساس اظهارات شهود مختلف با افراد خود رابطه‌ای غیر انسانی دارند و ساکنان این اردوگاه نمی‌توانند در سرنوشت خود آزادانه تصمیم بگیرند نیز گوشزد می‌نمایم.»

او همچنین در مورد مخالفت دولت خود در مورد حذف نام مجاهدین از لیست تروریستی گفت:

«همانطور که مطلع هستید دولت فرانسه با خروج نام سازمان مجاهدین از لیست گروه‌های تروریستی که از سال ۲۰۰۲ در مورد این سازمان نیز صدق می‌کرده و در سال ۲۰۰۸ از این لیست خارج شد کاملاً مخالف بوده است ولی این سازمان در بعضی از کشورها از جمله آمریکا و کانادا و عراق همچنان تروریست محسوب می‌گردد.»

<https://www.nejatngo.org/fa/post.aspx?id=8630>

پاسخ‌های برنارد کوشنر به سؤالات پیر شونمان با استقبال رژیم و «انجمن نجات» و ... روبرو شد:

«در ابتدا لازم است تشکر صمیمانه کانون ایران قلم را بخاطر پاسخ روشنگرانه شما به سؤال کتبی سناتور پیر شونمان خدمتتان اعلام نمایم. فعالان حقوق بشر و پژوهشگرانی که با کانون ایران قلم در حال همکاری می‌باشند، مایل هستند به اطلاع جنابعالی برسانند که بدرستی این وظیفه هر مقام مسئول و متعهد به دموکراسی و آزادی می‌باشد که در مورد ماهیت فرقه مجاهدین خلق چنین روشنگری کند، چنانکه جنابعالی بخوبی و دقیق در پاسخ‌تان در مورد سازمان مجاهدین خلق برای سناتور پیر شونمان بیان کرده‌اید.»

<https://www.nejatngo.org/Fa/post.aspx?id=8642>

از سوی دیگر در دوران یاد شده، مجاهدین، کوشنر را به جانبداری از رژیم متهم می‌کردند:

<http://www.mojahedin.org/pages/printNews.aspx?newsid=36976>

پرده‌برداری از کوشنر جدید در تاریخ ۲۸ آذر ۱۳۹۲ در جریان برگزاری یک «کنفرانس بین‌المللی در رم، با شرکت شماری از شخصیت‌های سیاسی برجسته اروپایی و آمریکایی» صورت گرفت. این «شخصیت‌های سیاسی برجسته»، «از فراخوان مریم رجوی رئیس جمهور برگزیده مقاومت ایران برای يك کارزار بین‌المللی» جهت «آزادی هفت مخالف ایرانی» که از اول سپتامبر در کمپ اشرف به گروگان گرفته شدند» حمایت کردند. همچنین گفته شد که «تضمین امنیت ۳۰۰۰ تن از مخالفان ایرانی در کمپ لیبرتی در عراق» و «حمایت از خواست‌های زندانیان اعتصابی در سراسر ایران به ویژه توقف اعدام‌های خودسرانه که در دوران رئیس جمهور جدید ملایان روند فزاینده‌ی به خود گرفته است، از دیگر اهداف این کارزار جهانی است.»

http://www.iranncr.org/index.php?option=com_content&view=article&id=2394:2013-12-25-14-20-56&catid=29:2010-02-23-19-56-50&Itemid=137

عکس‌ها و فیلم‌های خبری مربوط به سخنرانی برنارد کوشنر در کنفرانس مزبور و دیدارش با مریم رجوی، بخش زیادی از تبلیغات مجاهدین برای تحمیل هواداران‌شان را تشکیل داد.

پس از آن بود که برنارد کوشنر به یکی از ستاره‌های مراسم‌های مجاهدین تبدیل شد و مریم رجوی را یکی از مدافعان حقوق بشر و «لائیتیسته» خواند، مجاهدین را دارای «نقش اساسی» معرفی کرد و از جنایات علیه ساکنان «اشرف» و «لیبرتی» گفت و به سازمان ملل حمله کرد.

<http://www.mojahedin.org/links/8643>

و در مراسم سالانه‌ی مجاهدین در پاریس شرکت کرد و خطاب به مریم رجوی که تا پیش از این او را همدست صدام حسین در جنایت علیه مردم ایران، می‌خواند گفت:

«خانم رجوی شما مقاومت زنان را نمایندگی می‌کنید و این در خاورمیانه پدیده‌ای منحصر به فرد است... سرنگونی ملاها ضروری است همان طور که شما خواهان آن هستید. امیدوارم سال آینده در تهران باشید. کوششگر تأکید کرد مردم فرانسه در کنار مقاومت مردم ایران قرار دارند و مخالف رژیم حاکم بر ایران هستند. برنارد کوشنر گردهمایی مقاومت را پرشکوه و زیبا توصیف کرد و از برگزارکنندگان این مراسم تشکر کرد که فرانسه را برای اجرای این مراسم انتخاب کردند، چون ارزش‌های جمهوری فرانسه در سخنان سخنرانان منعکس می‌شود.»

<http://www.mojahedin.org/news/140074>

آیا با داشتن چنین حامیانی در سطح بین‌المللی می‌توان گرهی از کار فروپشته‌ی مردم ایران گشود؟

ارزیابی نادرست مجاهدین از تحولات سیاسی فرانسه و عراق

مجاهدین از آنجایی که بر اساس تمایلات‌شان به تحلیل شرایط سیاسی می‌پردازند غالباً به بیراهه می‌روند و به درستی پیام‌های سیاسی و امنیتی تحولات را درک نمی‌کنند. به گفته‌ی یکی از مسئولان مجاهدین پیش از حمله‌ی نیروهای فرانسوی به «اورسورواز» در ژوئن ۲۰۰۳ مسئولان این سازمان تحرکات ژاندارم‌هایی را که از مقر مجاهدین حفاظت می‌کنند، نشانه‌ی تقویت استانداردهای حفاظتی مریم رجوی تلقی می‌کردند در حالی که دولت فرانسه در صدد حمله و دستگیری وی و اطرافیانش بود.

دلیل اصلی ناتوانی این سازمان از درک خط دولت فرانسه در برخورد با این گروه، برمی‌گشت به نگاه آن‌ها به «مهر تابان» و این که کسی جرأت نزدیکی به حریم او را ندارد!^{۳۰}

مجاهدین محاصره‌ی اشرف توسط ارتش عراق در سال ۸۸ را به فال نیک گرفته و به اعضای شورای ملی مقاومت نوید داده بودند که حفاظت اشرف از دست دولت نوری‌الملکی خارج شده و به ارتش عراق سپرده شده است. مجاهدین همچنین از رابطه‌ی خوب فرماندهی نیروهای مزبور با مجاهدین خبر می‌دادند. این در حالی بود که روز بعد این ارتش به اشرف حمله کرد و تلفات بالایی از مجاهدین گرفت.

بررسی اوضاع سیاسی فرانسه در دو سال گذشته و تحلیل مجاهدین از شرایط سیاسی کشوری که در سه دهه‌ی گذشته مقر اصلی این گروه بوده، و ادعاهای واهی مریم رجوی در مورد آینده‌ی فرانسه، نشانگر ناتوانی مجاهدین از درک روابط پیچیده‌ی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی این کشور و تحولات بین‌المللی است.

وقتی مجاهدین نمی‌توانند روند قضایا در فرانسه را پیش‌بینی کنند محققاً نمی‌توانند تحولات جامعه‌ی ایران را که از دور هم در آتش آن دستی ندارند درک و فهم کنند. نیرویی که انتخاب اولاند را به خاطر دشمنی با سرکوزی، «بهار تغییر در فرانسه» ارزیابی کرد نمی‌تواند روی «بهار» در ایران شرط بندی درستی کند.

مجاهدین به خاطر دشمنی با «نیکلای سرکوزی» که قاطع‌ترین مواضع را علیه رژیم داشت، در بالاترین سطح، اعضای خود را وادار کردند که در کمپین انتخاباتی رقبای وی شرکت کرده و از آن‌ها حمایت کنند. دلایل این سیاست نابخردانه را در «گزارش ۹۲» شرح دادم.

^{۳۰} مجاهدین هنوز با ارزش‌های جوامع غربی بیگانه‌اند. آن‌ها درکی از مسئولیت‌پذیری، پاسخگویی و تساوی شهروندان در مقابل قانون ندارند و نمی‌فهمند در فرانسه ژاک شیراک رئیس جمهوری اسبق به دو سال حبس تعلیقی محکوم می‌شود، سرکوزی رئیس جمهوری سابق بازداشت و مورد بازپرسی قرار می‌گیرد و برای بسیاری از چهره‌های سیاسی پرونده‌های قضایی تشکیل می‌شود. آن‌ها فکر می‌کنند از آنجایی که مریم رجوی در مناسبات مجاهدین غیرقابل دسترسی است در جامعه‌ی فرانسه نیز از چنین مصونیتی برخوردار است. آن‌ها تفاوت‌های اساسی بین «اقلیم اشرف» و «اقلیم اورسورواز» با جامعه‌ی فرانسه را درک نمی‌کنند. برای همین قادر به تحلیل منطقی مسائل مربوط به «رئیس جمهور برگزیده مقاومت» و «مهر تابان» در فرانسه نمی‌شوند.



مسئولان مجاهدین در کمپین انتخاباتی سگوین روبال (رئیس کمیسیون قضایی شورای ملی مقاومت عکس سگوین روبال را به سینه دارد).

مریم رجوی در پیام تبریک خود به مناسبت پیروزی فرانسوا اولاند در انتخابات ریاست جمهوری فرانسه گفت:

«مردم فرانسه با انتخاب شایسته خود دوران جدیدی را در تاریخ کشورشان آغاز کردند. پیروزی فرانسوا هولاند پیروزی ارزش‌های فرانسه، پیروزی حقوق بشر و دموکراسی و احیای فرانسه مهد حقوق بشر است. مردم فرانسه با این انتخاب تاریخی این درایت را از خود نشان دادند که وفاداری به اصول، اخلاق در سیاست، رد تبعیض و شوینسم، عدالت قبل از هر چیز، چیرگی ارزش‌های انسانی و تغییر همین الان را انتخاب برگزینند.

این پیروزی فراتر از مرزهای فرانسه می‌رود و ملاحی که بیرحمانه در ایران حکم می‌راند اولین بازندگان آن خواهند بود. مقاومت ایران نیز، همچون همه شیفتگان آزادی، بسیار آرزو داشت که فرانسه جایگاه خود را در جهان باز یابد و مدافع ارزش‌های جهانشمول برای ملت‌هایی باشد که درد می‌کشند. این زمان اکنون فرا رسیده است. ... امیدوارم شعار بر حق تغییر و عدالت شامل همه پهنه‌ها گردد و بویژه در عرصه بین‌المللی حق آزادی و عدالت و حق مقاومت مردم ایران در برابر فاشیسم دینی حاکم بر ایران را که در جهان امروز بزرگترین تهدید صلح و امنیت است در برگیرد.»

http://www.maryam-rajavi.com/index.php?option=com_content&id=722:-l-r&view=article&Itemid=49&catid=17:2009-08-05-07-59-30&

همان موقع در مقاله‌ای روی نادرستی پیش‌بینی مریم رجوی دست گذاشته و نسبت به مواضع دولت جدید فرانسه هشدار دادم و در «گزارش ۹۲» دوباره روی آن تأکید کردم.

<http://www.irajmesdaghi.com/maghaleh-440.html>

دیری نباید که دولت فرانسوا اولاند که پیشتر با مریم رجوی دیدار هم کرده بود، ضمن آن که مجاهدین را «غیرقانونی» خواند، شدیدترین و بی‌سابقه‌ترین موضع را علیه مجاهدین گرفت و آرزوهای رهبری عقیدتی این سازمان را نقش بر آب کرد. خبرگزاری آسوشیتدپرس در این رابطه گزارش داد:

«رومین نادال، سخنگوی وزارت خارجه فرانسه، با انتقاد از این گروه مخالف نظام حاکم بر ایران، مجاهدین خلق را به دلیل آنچه او «ماهیت فرقه‌ای» و «راه اندازی آرمان‌های غیردموکراتیک و خشونت آمیز کارزارهایی شدید تبلیغاتی برای نفوذ و ارائه اطلاعات گمراه کننده» توصیف کرد، مورد انتقاد قرار داده است. به نوشته آسوشیتدپرس استفاده از چنین لحن و القابی توسط دولت فرانسه در مورد این گروه اپوزیسیون بی‌سابقه است.»

<http://www.radiofarda.com/content/o2-france-lashes-out-mek/25438649.html>

<http://www.kuna.net.kw/ArticleDetails.aspx?id=2384848&language=en>

یک روز قبل از برگزاری مراسم سالانه‌ی مجاهدین در پاریس وزارت امور خارجه فرانسه اطلاعیه‌ی مطبوعاتی به شرح زیر صادر کرد:

«سوال: نظر شما نسبت به مجاهدین خلق ایران و خانم رجوی که در فرانسه زندگی می‌کنند چیست؟

جواب: فرانسه هیچ گونه رابطه‌ای با سازمان مجاهدین خلق ایران ندارد. این سازمان بواسطه استفاده از خشونت شناخته می‌شود. این گروه هیچ گونه حضور قانونی در فرانسه ندارند. ایدئولوژی خشونت‌آمیز و غیر دموکراتیک این گروه توسط بسیاری از سازمان‌های حقوق بشری از جمله سازمان عفو بین‌الملل افشا شده است. این سازمان‌ها مستمرا گزارش‌هایی از فعالیت‌های فرقه‌ای این سازمان داده‌اند. سازمانی که حاضر نیست بصورت علنی استفاده از خشونت را مردود اعلام کند. ما همچنین نسبت به برنامه تبلیغاتی و دروغ پردازی این گروه هشدار می‌دهیم.»

<http://www.diplomatie.gouv.fr/fr/dossiers-pays/iran/la-france-et-l-iran/evenements-4581/article/iran-organisation-des>

اما واکنش برنارد کوشنر که خود بدترین اتهامات را متوجهی مجاهدین و رهبری آن کرده بود از همه شگفت‌انگیزتر بود. او در یک موضع‌گیری عجیب گفت: «از اظهارات دولت فرانسه احساس «شرم» کرده است.»

<http://ir.voanews.com/content/france-lashed-out-iranian-opposition/1947300.html>

مریم رجوی در پیام تبریک خود به اولاند همچنین با اعتماد به نفس عجیبی در مورد افق پیش روی مردم فرانسه اظهار داشت:

«مطمئناً مردم فرانسه با انتخاب شما به عنوان رئیس جمهور، به آرزوهای خود برای آینده بهتر، دست خواهند یافت و شما ثابت خواهید کرد شایسته مسئولیت بزرگی هستید که در بهار تغییر فرانسه که طلیعه تغییر در اروپاست، تاریخ و مردم فرانسه به شما محول کرده‌اند.»

[-id=722:-l-r&view=article&http://www.maryam-rajavi.com/index.php?option=com_content](http://www.maryam-rajavi.com/index.php?option=com_content&Itemid=49&catid=17:2009-08-05-07-59-30&-id=722:-l-r&view=article)
[Itemid=49&catid=17:2009-08-05-07-59-30&](http://www.maryam-rajavi.com/index.php?option=com_content&Itemid=49&catid=17:2009-08-05-07-59-30&-id=722:-l-r&view=article)

شکست سنگین حزب سوسیالیست فرانسه به رهبری فرانسوا اولاند و روند تشدید بحران اقتصادی و بیکاری، و افت چشمگیر محبوبیت فرانسوا اولاند و تبدیل او به رئیس جمهور دارای کمترین محبوبیت (۲۵٪) آنهم در کمتر از دو سال پس از کسب قدرت سیاسی، نشانگر ترکیدن حباب پیش‌بینی‌های سطحی و کم‌مایه‌ی خط‌دهندگان به مریم رجوی هم هست. فرانسه امروز به یک «سرکوزی جدید» روی آورده که حتی در مسئله‌ی مهاجرت نیز سیاست سرکوزی را تبلیغ می‌کند.

در انتخابات پارلمان اروپا در فرانسه، حزب سوسیالیست کمتر از ۱۴ درصد آرا را در این کشور کسب کرد. در مقابل حزب راست‌گرای افراطی جبهه ملی (FN) متعلق به ژان ماری لوپن، حدود ۲۵ درصد آرا را به دست آورد و دو برابر حزب سوسیالیست نماینده به پارلمان اروپا فرستاد. این در حالی‌ست که این حزب در سال ۲۰۰۹ میلادی تنها توانسته بود ۶/۳ درصد آرا را از آن خود کند.

برخلاف ارزیابی مریم رجوی، دولت فرانسوا اولاند از فردای پیروزی در انتخابات، همان سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی دولت راست‌گرای نیکلا سرکوزی را ادامه داد و در یکسال گذشته با شتاب و شدت بیشتری سیاست‌های اقتصادی و ریاضت‌کشانه‌ی اتحادیه اروپا را دنبال کرد.

همین اتفاق می‌تواند با تغییر نخست‌وزیر عراق تکرار شود. سرمایه‌گذاری مجاهدین روی تغییر نوری‌الملکی راه به جایی نمی‌برد. جانشین شیعه نوری‌الملکی هرکس که باشد بهتر از وی در مورد مجاهدین عمل نخواهد کرد و وضع می‌تواند برای مجاهدین بدتر از قبل شود. مجاهدین در هیچ شرایطی آینده‌ای در عراق ندارند و راه تهران از بغداد نمی‌گذرد. رهبری مجاهدین نیروهای خود را بیش از پیش درگیر مهلکه و تضادهای منطقه‌ای می‌کند.

از تشکیل یگان‌های ارتش آزادیبخش در داخل کشور تا تشکیل ۳۲۰ انجمن در خارج از کشور

این سازمان با توجه به ساختاری که دارد و تسلط رهبری بر روی آن فاقد هرگونه نوآوری و تغییر مثبت است. در «گزارش ۹۲» روی غیرواقعی بودن فرمان رجوی برای تشکیل «یگان‌های ارتش آزادی بخش در داخل کشور» دست گذاشتم و آن را عوامفریبی نامیدم. پیش از آن در طول دو ماه اعضای بخش تبلیغات مجاهدین از «اورسورواز» پاریس به نام تشکل‌های دانشجویی و ... از آذربایجان غربی گرفته تا سیستان بلوچستان اطلاعیه می‌دادند و تشکیل این یگان‌ها را به رهبر مقاومت تبریک می‌گفتند. مسعود رجوی به دروغ در پیام «دن‌کیشوتی» ۱۲ فروردین ۱۳۹۲ خود خطاب به سران رژیم گفت:

«با این حال باز هم اگر می‌خواهید امتحان کنید تا ما هم برای دفاع از خود جانانه و جنگ آزادیبخش و مسلحانه در داخل میهن اشغال شده دست باز پیدا کنیم. بفرمایید: ۹۲ بار امتحان کنید!»

<https://www.youtube.com/watch?v=fLe8lsTtS-M>

مسعود رجوی در خردادماه ۶۱ در پاسخ به کسانی که شعار «مبارزه مسلحانه توده‌ای» را مطرح می‌کردند به طعنه گفت:

«البته هریک از دوستان و رفقا که بتوانند همین امشب هم‌شده، آن چه را مبارزه‌ی مسلحانه توده‌ای می‌نامند، در سراسر کشور آغاز کنند؛ ما پیشاپیش، تریکات انقلابی‌مان را تقدیم می‌کنیم.»
(اصول مبارزاتی حاکم بر مرحله‌ی کنونی انقلاب (اصولی کیست؟)، انتشارات سازمان مجاهدین، فروردین ۱۳۶۵، ص ۱۹)

معلوم نیست «یگان»‌های مورد ادعای وی که یک سال و نیم از تأسیس‌شان گذشته کی قرار است دست به «جنگ آزادیبخش و مسلحانه در داخل میهن اشغال شده» بزنند؟

مسعود رجوی هنوز تکلیف خود و نیروهایش را با خلع‌سلاح ارتش آزادیبخش و امحای تسلیحات آن روشن نکرده است. او در سال ۶۱ در برابر تزهایی همچون «مشی مسلحانه‌ی توده‌ای» توسط «برخی متحدین پیکار» ادعا می‌کرد:

«در قدم اول و نقداً جز مخالفت با مبارزه‌ی انقلابی و مسلحانه‌ی مجاهدین و نفی تاکتیک مسلحانه، مفهومی ندارد؛ تا کی نوبت به بخش نسیه‌ی شعار، یعنی بدست گرفتن سلاح‌ها (ی بر زمین گذاشته شده) دوش بدوش و دست در دست «توده‌ها»! برسد؟!»
(اصول مبارزاتی حاکم بر مرحله‌ی کنونی انقلاب (اصولی کیست؟)، انتشارات سازمان مجاهدین، فروردین ۱۳۶۵، ص ۱۸)

او اکنون توضیحی نمی‌دهد ۱۱ سال پس از خلع‌سلاح و محکومیت «خشونت» و حرکات «تروریستی» توسط تک تک مجاهدین کی و چگونه قرار است «سلاح‌ها (ی بر زمین گذاشته‌شده)» را به دست بگیرند؟

از آنجایی که اثری از مبارزه‌ی «یگان‌های ارتش آزادیبخش در داخل کشور» نیست مسعود رجوی به گونه‌ای وانمود می‌کند که گویا برای جنگ آزادیبخش و مسلحانه مورد ادعای او، همه چیز در داخل کشور مهیا شده، نیروها آماده شده‌اند، سازماندهی‌ها صورت گرفته و تنها شرایط بین‌المللی دست او را بسته که آن‌هم می‌رود حل و فصل گردد!

این ادعاها، سراپا فریبکاری است. پس از سی خرداد ۶۰ با آن که مجاهدین دارای صدها هزار هوادار و ده‌ها هزار نیروی تشکیلاتی بودند کمتر از یک سال توانستند دوام بیاورند. در بهار ۱۳۶۱ تیمی نیروی تشکیلاتی این سازمان که هنوز دستگیر نشده بودند یا فراری بودند و یا در حال خروج از کشور. هیچ عضو این سازمان در ایران نماند و همگی راهی خارج شدند. مبارزه مسلحانه چریکی در شهر و جنگل به سرعت شکست خورد. حالا پس از گذشت سه دهه و در حالی که مجاهدین کمترین نیروی تشکیلاتی در داخل کشور ندارند و اکثریت زندانیان سیاسی وابسته به این سازمان دهه‌ی ششم عمر خود را آغاز کرده‌اند، ادعای رجوی را چه باید نامید؟

۲۹ سال پیش در جریان انقلاب ایدئولوژیک و بحران گسست نیروها از شورای ملی مقاومت، مهدی ابریشم‌چی مدعی شده بود:

«تایستان امسال، تابستان آسوده‌ای برای رژیم خمینی نخواهد بود. تا آنجایی که به وضعیت نیروهای سازمان در داخل کشور مربوط می‌شود، در ابعاد کمی و کیفی منسجم و متشکل، در راستای تدارک قیام به پیش می‌روند و آماده‌اند که در صورت پیش آمدن شرایط اضطراری و حوادث غیرمترقبه یا حوادثی که از دسترس ما خارج است مثل جنگ یا مرگ خمینی، خلاء احتمالی قدرت را پر کنند.»

برخلاف ادعای مهدی ابریشم‌چی، «رژیم خمینی» در سال ۶۴ یکی از «آسوده‌ترین تابستان‌ها» را پشت سر گذاشت. ۲۶ سال از پایان جنگ و ۲۵ سال از مرگ خمینی می‌گذرد اما در سیاست مجاهدین بر همان پاشنه قبلی می‌چرخد و مسئولین این سازمان همچنان به وعده دادن به هواداران‌شان مشغولند.

مریم رجوی در پیام خود به مناسبت فرارسیدن سال ۱۳۹۳ مزده داد که «سال ۹۲ سال شکست‌های زنجیره‌پی رژیم ولایت فقیه و سال کهکشان جهش‌ها و دستاوردهای مقاومت مردم ایران بود و سال ۱۳۹۳ سال خیزش‌ها و سال هزار اشرف است...» وی همچنین در ارتباط با قتل‌عام مجاهدین در اشرف که باعث شد رهبری این

سازمان به فرمان دولت آمریکا تن داده و علیرغم میل‌اش مجاهدین جان به در برده را از این قرارگاه خارج کند، گفت:

«در سال گذشته در برابر قتل عام و جنایت علیه بشریت در اشرف، ماندگاری مقاومت ایران تضمین شد و اعتبار و منزلت و محبوبیت اشرف و اشرفی‌ها و کل مقاومت ایران، فزونی یافت.»

<http://www.mojahedin.org/news/135511>

مسعود و مریم رجوی سال ۹۲ را «سال سرنگونی» اعلام کرده بودند:

«مریم رجوی، رئیس جمهور برگزیده مقاومت ایران، دمیدن بهار ۱۳۹۲ را به عموم ایرانیان، به زندانیان سیاسی و خانواده‌های شهیدان و به هواداران و اعضای مقاومت ایران، به ویژه به مجاهدان اشرف و لیبرتی تبریک گفت و آرزو نمود که سال ۹۲، سال سرنگونی رژیم آخوندی و سال تحقق آزادی و دموکراسی در ایران باشد. وی گفت سالی که پایان یافت سال بحران و بن بست و نکبت و فلاکت آخوندها بود و سال جدید، سال سرنگونی ملایان، است.»

http://www.iranncr.org/index.php?option=com_content&view=article&id=1826:2013-03-21-07-41-16&catid=38&Itemid=101

اما پس از رئیس‌جمهور شدن حسن روحانی که آن را شکست ولایت فقیه معرفی می‌کنند در اقدامی عجولانه «سال سرنگونی» را به «فصل سرنگونی» تغییر دادند و بلافاصله لوگوی فیس‌بوک‌های هواداران مجاهدین هم از «سال» به «فصل» تغییر یافت. همچنین باد «یگان»‌های ارتش آزادیبخش در داخل کشور هم خوابید و به دست فراموشی سپرده شدند.

مریم رجوی یک سال و نیم پیش و در آذرماه ۱۳۹۱ اعلام کرده بود:

«این تحول [بیرون آمدن مجاهدین از لیست تروریستی آمریکا] همچنین امکان تجدید قوای جنبش مقاومت در داخل کشور و گسترش واحدهای مقاومت و بهم‌پیوستن آنها را فراهم کرده است. بله اثر بسیار مهم، آغاز روند تازه‌ای برای سازمان‌دادن یگان‌های مقاومت در ایران است. این تحول بر مردم، به‌ویژه جوانان مبارک باد.»

http://www.maryam-rajavi.com/index.php?option=com_content&view=article&id=798:-2013&catid=9:2009-08-04-19-10-46&Itemid=55

اما خبری از «گسترش واحدهای مقاومت و بهم‌پیوستن آنها» نشد و مجاهدین که با بحران استعفا در شورای ملی مقاومت مواجه بودند برای آن که نزد طرف‌حساب‌های خارجی خود مانور قدرت و انسجام و پیشرفت بدهند پس از آن‌که مجبور به ترک اشرف شدند در ۱۹ بهمن ۱۳۹۲ فیل دیگری هوا کردند و بیش از ۳۰۰ انجمن ایرانی در خارج از کشور مثل قارچ روئیدند.

اگر تا پیش از این می‌خواستند با «یگان‌های ارتش آزادیبخش مجاهدین در داخل کشور» و «بهم‌پیوستن واحدهای مقاومت» رژیم را سرنگون کنند و وعده‌ی «جنگ آزادیبخش مسلحانه در داخل میهن اشغال شده» می‌دادند این بار می‌خواهند با بیش از ۳۰۰ انجمن ایرانی در ۱۸ کشور دنیا که غالب‌شان انجمن‌های خانوادگی هستند و هیچ موجودیتی ندارند رژیم را در داخل کشور سرنگون کنند!

در واقع این انجمن‌های پوشالی بخشی از هزار «اشرف»ی هستند که مسعود رجوی پس از ترک قرارگاه اشرف وعده‌ی ایجادشان را داده بود. این بار به جای یک «اشرف» که در نزدیکی شهر خالص عراق قرار داشت و «کانون استراتژیک نبرد» خوانده می‌شد تا این‌جای کار نقداً بیش از ۳۰۰ «اشرف» در شهرهای اروپا و آمریکا و کانادا و استرالیا ساخته شده است.

کسانی که به عنوان نمایندگان این انجمن‌ها معرفی شدند خود بهتر از هر کس به خیمه‌شب‌بازی مسعود رجوی واقف هستند و در خلوت خود به بی‌عملی و شکلی بودن این انجمن‌ها گواهی می‌دهند.

پس از سقوط دولت صدام حسین و شکست «استراتژی ارتش آزادی بخش ملی» و «جنگ آزادیبخش نوین» مجاهدین به منظور فریب اعضا و هواداران‌شان مدعی تشکیل انجمن‌های گوناگون در داخل کشور شدند. پاره‌ای از این انجمن‌ها عبارت بودند از: «انجمن دفاع از حقوق زنان در ایران» که مسئولش مهری امیری حتی با صدای آمریکا گفتگوی رادیویی کرد و مدعی حضور در ایران شد و یا برای کنگره آمریکا پیام داد. «کانون زنان کمیته فراندوم آزاد ایران» به ریاست آفاق روشنی، «کمیته فراندوم آزاد ایران»

<http://www.irajmesdaghi.com/maghaleh-485.html>

«انجمن ورزشکاران هوادار مجاهدین خلق ایران»، «اتحادیهی انجمن‌های حمایت از زندانیان سیاسی ایران»، «اتحادیه شوراهای کارگری ایران- هوادار مجاهدین خلق ایران»، «اتحادیه شوراهای کارگری ایران - مشهد»، «انجمن زنان ندای آزادی»، «اتحادیه معلمان تهران بزرگ»، «اتحادیه شوراهای کارگری ایران- تهران - هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران»، «اتحادیه معلمان مسلمان تهران بزرگ- هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران»، «جمععی از معلمین و کارگران تهران»، «کانون صنفی کارگران و کارمندان مشهد - هواداران مجاهدین خلق ایران»، «هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران- مشهد»، «هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران- قوچان»، «جمععی از جوانان مشهد- هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران».

مسئولان مجاهدین در ازای پرداخت پول افرادی را به استخدام خود در می‌آوردند تا پلاکاردهایی را با امضای این انجمن‌های صوری در معابر عمومی نصب کنند و به صدور اطلاعیه در خارج از کشور به جای آن‌ها پرداخته و در نشریهی مجاهد و سایت‌های این سازمان انتشار می‌دادند.

تکثیر اشرف و کارزار سرنگونی

هرچه حلقه‌ی محاصره‌ی مجاهدین تنگتر می‌شود و افق و چشم‌انداز پیشروی این سازمان تیره و تارتر می‌شود بر میزان ادعاهای خلاف واقع رهبری عقیدتی مجاهدین افزوده می‌شود. در حالی که در ۶ سال گذشته دولت عراق اجازه نداده یک نفر به آن‌ها افزوده شود و میزان تلفات مجاهدین در عراق در یک سال گذشته به اندازه‌ی ده سال پیش از آن بوده و طی این مدت نیروهای مجاهدین فوت‌وت‌تر و شکننده‌تر شده‌اند و میانگین طول عمر افراد در «بهشت» رجوی، کمتر از میانگین طول عمر مردم ایران در «جهنم» خمینی و خامنه‌ای است، مسعود رجوی از «تکثیر و شعله‌ورشدن» اشرف در همه جا سخن می‌گوید. او در آذرماه ۱۳۹۲ در پیام به «لشکر فدایی اعتصابی در لیبرتی» مدعی شد:

«اشرف در همه جا تکثیر و شعله‌ور می‌شود. فرزندان رشید ایران به دنیا نشان می‌دهند که با دست خالی و بدون سلاح می‌توان و باید. البته با مایه گذاشتن از جسم و جان و روح و روان. این چنین اسطوره و کهکشانی اشرف با یک درس درخشان دیگر به بیکران و به جاودان رساندید.»

<http://player.vimeo.com/video/82442377>

هیچ منطقی جز توهم یا حقه‌بازی تبلیغاتی در حملات بالا نیست. قتل‌عام بیرحمانه‌ی یک عده و عقب‌نشینی بقیه نیروها و تحویل «سنگر استراتژیک نبرد» به دشمن چگونه به تکثیر و شعله‌وری اشرف منتهی می‌شود؟ چرا هیچ ناظر مستقلی چنین ادعایی را تأیید نمی‌کند؟ مسعود رجوی وقتی با سخره‌ی تحلیل‌گران سیاسی مواجه می‌شود در پیام مورخ ۵ دیماه ۱۳۹۲ خود خطاب به «مؤسسان چهارم ارتش آزادی!» ادعا کرد «اکنون هر کس که چشمی برای دیدن و گوش‌ی برای شنیدن داشته باشد کارزار شعله‌ور سرنگونی را به رای‌العین در اشرف و لیبرتی می‌بیند و خروش آن را می‌شنود» یعنی تمامی تحلیل‌گران بین‌المللی و ناظران مستقل نه «چشمی برای دیدن و نه گوش‌ی برای شنیدن» دارند.

«کارزار سرنگونی» هم عبارتی است که مسعود رجوی پس از هر شکست و تنگ‌تر شدن اوضاع، برای توصیف موقعیت رو به زوال رژیم و رو به اعتلای مجاهدین به کار می‌برد. وی طی ۱۵ ماه گذشته مدعی برگزاری سه «کارزار سرنگونی» شده است. معلوم نیست جای «خلق قهرمان» در این کارزارها که امیدوارم تعدادشان سر به فلک نکشد، کجاست؟

<http://www.mojahedin.org/links/8304>

البته نباید فراموش کرد که مسعود رجوی برای همه چیز تفسیر خاص خودش را دارد. چنانچه حملات موشکی به لیبرتی و کشتار مجاهدین در اشرف را در یک تفسیر وارونه و غیرواقعی «اقرار به شکست رژیم» جا زد و گفت:

«این اقرار آشکار دشمن به شکست سیاسی و بین‌المللی در موضوع اشرف و کشتار و گروگانگیری است والا نیازی نداشت که کمتر از ۱۰ روز از پایان اعتصاب غذای جهانی به جنایت جدیدی دست بکشاید و دق دلی خالی کند.»

حتی کلمات نیز در دستگاه عقیدتی او تعریف خاص خود را دارند. مثلاً وی در سخنرانی خود خطاب به ساکنان اشرف در سوم خرداد ماه ۱۳۹۱ می‌گوید:

«[مجاهدین] باید آموزش بدهند کلمه «صلیب» را به صلیب سرخ بین‌المللی، کلمه «پناهندگی» و مبارزه و مخالفت با دیکتاتوری را به کمیساریای عالی پناهندگی، کلمه «آزادی و دموکراسی» را به مدعیانی که با این حربه و با برچسب تروریستی بر سر و روری مقاومت یک خلق در زنجیر می‌کوبند.»

منظور مسعود رجوی از به کار بردن «صلیب» کاملاً متفاوت از اهدافی است که برای تشکیل صلیب سرخ جهانی در نظر گرفته شده است. صلیبی که مسعود رجوی از آن صحبت می‌کند وعده‌ی دوباره به مجاهدین گرفتار در عراق است که می‌بایستی تا نفر آخر در عراق ذره ذره بر روی «صلیب» جان بدهند. او پس از جنگ کویت در نشست‌ی درونی که به بحث «صلیب» معروف شد روی این مسئله تأکید کرد که هرکس می‌بایستی همچون مسیح صلیب‌اش را بردوش بکشد و صحنه‌ی آخر فیلم «اسپارِتاکوس» را تصویر کرد که همه‌ی بردگان به صلیب کشیده شده بودند و سپس تأکید کرد که خودش و مریم هم به عنوان آخرین نفرات پس از آن که شاهد جان دادن بقیه بودند به صلیب کشیده می‌شوند. مسعود رجوی وقتی «سناریو» می‌نویسد هم حاضر نیست «پیشمرگ» شود و جزو اولین نفرات به صلیب کشیده شود.

البته او و مریم رجوی بر اساس آنچه وعده داده بودند از دور قرار است جان دادن مجاهدین بر صلیب را نظاره‌گر باشند.

در مورد آموزش دادن «پناهندگی» هم بایستی دانست که اصولاً مجاهدین تا پیش از سقوط صدام حسین «حق پناهندگی» را برای اعضای خود نیز به رسمیت نمی‌شناختند و مبارزینی که قصد جدایی از آنها را داشتند مستقیم و غیرمستقیم روانه‌ی ایران می‌کردند و تحویل دستگاه اطلاعاتی و امنیتی رژیم می‌دادند. شرح آن را در «گزارش ۹۲» آورده‌ام.

آموزش «آزادی و دموکراسی» به کشورهای اروپایی و آمریکا و ... آن‌هم از سوی مجاهدین، طنز تلخی است که تنها مسعود رجوی می‌تواند مدعی آن باشد و قربانیان این سازمان در عراق گوشه‌ای از آن را تجربه کرده‌اند.

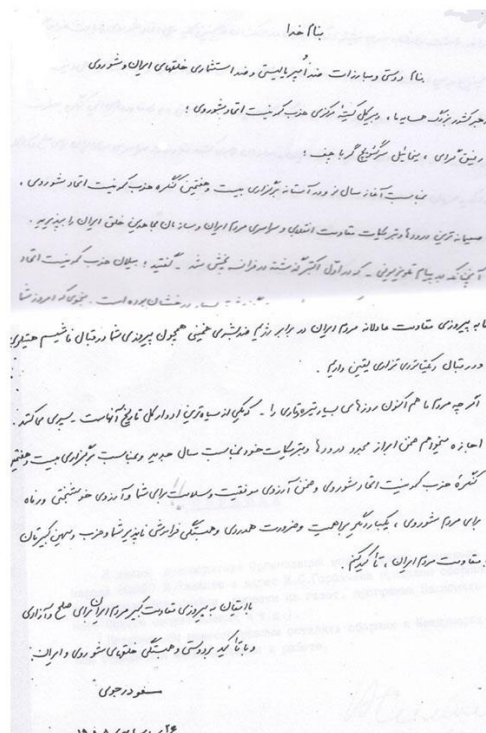
<http://www.mojahedin.org/links/8304>

مسعود رجوی در مواجهه با شخصیت‌های بین‌المللی، دولت‌های بزرگ و نهادهای بین‌المللی نیز به ادعاهای گزاف و بی‌پایه و اساس روی می‌آورد. چنین سیاستی قطعاً با تمسخر و ریشخند آنان روبرو می‌شود. برای مثال او در نامه به گورباچف در سال ۶۴ مدعی شده بود:

«تاکنون نزدیک به ۱۷ هزار حزب و سازمان سیاسی و سندیکا و اتحادیه کارگری و شورای صنفی و سازمانهای دانشگاهی و مذهبی و شخصیت‌های مختلف سیاسی و پارلمانی و علمی و اجتماعی و فرهنگی، شورای ملی مقاومت ایران را طی بیانیه‌ها و موضع‌گیری‌های رسمی خود بعنوان نماینده مقاومت مردم ایران و جانشین دموکراتیک برای رژیم خمینی برسمیت شناخته‌اند.»

http://bazaferinieazad.blogspot.se/2007/10/blog-post_2179.html

گورباچف توجهی به این ادعاهای پوچ و توخالی نکرد و حتی حاضر نشد پاسخ وی را بدهد. چون می‌دانست اتحاد جماهیر شوروی و «اردوگاه سوسیالیسم واقعاً موجود» و «اجزاب برادر» روی هم چنین حمایتی نداشتند. مسعود رجوی توجهی نداشت که حزب کمونیست روسیه و در رأس آن «پلوت بورو» و گورباچف پرورش یافته‌ی دستگاه دروغ و تزویر استالینیستی هستند و به سهولت محتوای مزورانه و مبالغه‌آمیز پیام را تشخیص می‌دهند.



از نامه‌ی سری رجوی به گورباچف (سند از آرشیو دولت شوروی به شماره‌ی (89/15/24)

http://bazaferinieazad.blogspot.se/2007/10/blog-post_2179.html

یا در همان نامه به گورباچف که خود گرگ باران دیده بود، بدون کمترین آینده‌نگری «با اطمینان» گفت:

«دیکتاتوری مذهبی و قرون وسطائی خمینی، رژیم ماقبل سرمایه‌داری که تنها به جنگ، سرکوب و درآمد نفت متکی است، محققاً همچون دیکتاتوری کمپرادور شاه، محکوم به سرنگونی است بنحوی که با اطمینان می‌توان گفت در کنگره بعدی حزب کمونیست اتحاد شوروی (کنگره بیست و هشتم) هیچ اثری از این رژیم در ایران نخواهیم یافت. ما به پیروزی مقاومت عادلانه مردم ایران در برابر رژیم ضدبشری خمینی همچون پیروزی شما در قبال فاشیسم هیتلری و در قبال دیکتاتوری تزاری یقین داریم.»

هنگام برگزاری کنگره‌ی بیست و هشتم حزب کمونیست اتحاد شوروی در ماه‌های ژوئن و ژوئیه‌ی ۱۹۹۰ تقریباً اثری از «اردوگاه سوسیالیسم واقعاً موجود» برجای نمانده بود و کنگره‌ی بیست و هشتم آخرین کنگره‌ی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی بود و پس از آن هیچ اثری از این حزب باقی نماند و به تاریخ پیوست و این هم پیش‌بینی «داهیان»ی مسعود رجوی روی هوا ماند.

ممکن است پیش‌بینی هریک از ما اشتباه از آب در بیاید. اگر یکی دو مورد باشد می‌شود چشم‌پوشی کرد اما در ۳۳ سال گذشته سالی و ماهی نبوده که مجاهدین راجع به اوضاع رژیم و عراق و منطقه و اپوزیسیون و «مقاومت» و... پیش‌بینی کرده باشند و غلط از آب در نیامده باشد.

خط مشی مجاهدین برای نفوذ در جامعه ایران

پس از سقوط دولت عراق و انحلال «ارتش آزادیبخش ملی» و شکست مطلق استراتژی «جنگ آزادیبخش نوین»، مجاهدین به منظور مطرح کردن خود در جامعه و معادلات سیاسی به مبارزه در اشکال فانتزی روی آوردند و با تشکیل صوری انجمن‌های هوادار مجاهدین در داخل کشور با استخدام افراد مختلف و پرداخت پول و در مواردی با وصل شدن از طریق تلفن و ایمیل به زندانیان سیاسی سابق و خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی و افرادی که بستگان‌شان در اشرف به سر می‌بردند از آن‌ها می‌خواستند پلاکاردهایی را در نقاط مختلف شهر با امضای انجمن‌های یادشده نصب کنند و با گرفتن عکس و فیلم، آن را برای مجاهدین از طریق ایمیل ارسال کنند. دستگاه اطلاعاتی و امنیتی نیز با اشراف به موضوع، این ارتباطات را تحت نظر داشت. سایت امنیتی تابناک در آبان‌ماه ۱۳۸۷ با انتشار مقاله‌ای تحت عنوان «وقتی تروریست‌ها دموکراتیک می‌شوند» به این مسئله پرداخت.

<http://www.tabnak.ir/pages/?cid=25085>

با توجه به خطری که جان زندانیان سیاسی سابق مجاهد را تهدید می‌کرد همان موقع در مقاله‌ی «هشدارهای امنیتی سایت تابناک را جدی تلقی کنیم» به این موضوع پرداخته و تأکید کردم:

«بدون تردید زندانیان سیاسی سابق و هواداران شناخته شده‌ی مجاهدین در داخل کشور می‌توانند هدف اصلی این گونه تحلیل‌ها و زمینه‌سازی‌ها برای سرکوب باشند... طرح موضوع «پیوند دوباره» مجاهدین با «برخی حامیان سابق خود» در ایران از سوی سایت تابناک را جدی بایستی گرفت. این هشدار می‌تواند زمینه‌سازی برای دستگیری گسترده و اعمال فشار روی کسانی باشد که سابقه‌ی زندان و یا حمایت از مجاهدین را داشته‌اند. به ویژه که این سایت اضافه کرده است: «گفتنی است، فعالیت‌های تبلیغی منافقین در دانشگاه‌ها در یک سال اخیر، روند رو به رشدی را پشت سر گذاشته است.»

<http://www.irajmesdaghi.com/maghaleh-200.html>

مجاهدین در تحلیل نهایی هر دو سوی ماجرا را به نفع خود می‌دیدند. چه افراد یاد شده قادر به فعالیت تبلیغی می‌شدند و چه توسط نیروهای امنیتی رژیم دستگیر می‌شدند. به همین دلیل مسئولان مجاهدین بدون توجه به کنترل دائم ایمیل‌ها و خطوط تلفنی ثابت و دستی و بدون اهمیت دادن به سلامت و امنیت سوژه‌ها، به تماس با داخل کشور ادامه می‌دادند. این سیاست در دوران جنبش ۸۸ تشدید شد و هدایت سوژه‌ها از راه دور زیر نظر دستگاه اطلاعاتی رژیم ادامه یافت. در حالی که تلویزیون ماهواره‌ای مجاهدین به سادگی می‌تواند خط و خطوط سیاسی و تبلیغی خود را در ابعاد وسیع انعکاس دهد و نیازی به زدن یک پلاکارد در یک نقطه‌ی خلوت شهر نیست.

برای نوشتن یک شعار در یک شهرستان که فرمانش از طریق تماس تلفنی داده شده بود و یا ارسال فیلم از قبر ندا آقا سلطان و سهراب اعرابی و ... یک خانواده‌ی ۵ نفری به اعدام محکوم شدند که خوشبختانه حکم اعدام سه نفر شکست ولی دو نفر دیگر پس از گذشت ۵ سال علیرغم تقاضای عفو و ... همچنان زیر حکم اعدام به سر می‌برند.

<http://www.dolat.ir/NSite/FullStory/News/?Serv=0&Id=185967>

جعفر کاظمی و محمدعلی حاج‌آقایی نیز به خاطر ارسال چند فیلم از تظاهرات و ... از طریق ایمیل دستگیر شدند. و یا عبدالرضا قنبری معلم زندانی، به خاطر ارسال فیلم تظاهرات عاشورا به اعدام محکوم شد.

http://persian.iranhumanrights.org/1390/12/ghanbari_reza

غلامرضا خسروی نیز به خاطر تماس تلفنی با سیمای آزادی و اعلام آمادگی برای پرداخت کمک مالی و نصب پلاکارد به طناب دار سپرده شد. در همین مدت ده‌ها زندانی سیاسی سابق که در «گزارش ۹۲» به آن‌ها اشاره کرده‌ام و دهه‌ی پنجم و ششم عمر خود را طی می‌کنند نیز دستگیر شدند و سال‌های متمادی را در زندان گذراندند و یا همچنان با وجود مشکلات جسمی شدید در زندان به سر می‌برند.

در نشست‌های درونی مجاهدین، مسئولان این سازمان تأکید کرده‌اند که بر اساس جمع‌بندی تجربیات جنبش ۸۸ به این نتیجه رسیده‌اند که مردم ایران و به ویژه نسل جدید با مجاهدین آشنا نیستند. برای آشنایی نسل جدید با مجاهدین بایستی تلاش کرد و بهای آن را با خون پرداخت.

پیشتر نیز مسعود رجوی می‌کوشید با خونی که از پیکر مجاهدین می‌رفت «راهگشایی» کند. اما حاصلی نداشت جز ارتقای مقام دست‌اندرکاران پروژه. مژگان پارسایی کسی که بیشترین نیروها را به عملیات بی‌بازگشت فرستاد، در ازایش به انتخاب رهبری عقیدتی، مسئول اول مجاهدین شد. شاهدان متعددی گفتگوی او و مسعود رجوی هنگام معرفی‌اش را نقل کرده‌اند:

«در جلسه معرفی مژگان پارسایی به عنوان مسئول اول سازمان، رجوی رو به جمعیت و خطاب به مژگان گفت خواهر مژگان شما قول داده بودید که همه افراد قرارگاه انزلی را به کشتن بدهید؟ که مژگان گفت غرض‌اش را نداشتیم! و این در حالی بود که مژگان بیشترین تیم‌های عملیاتی را به داخل فرستاده و به کشتن داد و یا دستگیر شدند.»

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-61747.html>

مسعود رجوی در خردادماه ۶۱ در پاسخ به «شکوه و شکایت‌ها از فقدان حضور «توده‌ها» در مبارزه سراسری» ای که مجاهدین مدعی آن بودند، روی امکان‌ناپذیر بودن «حضور توده‌های میلیونی در صحنه» دست گذاشت و گفت:

«یکی واقعیت اختناق و سرکوب و حشیانه‌ای که تا لحظه‌ی قیام و رنجیر گسستن عمومی، مطلقاً حضور نوده‌های میلیونی در صحنه را (بنحوی که در پایان دوران شاه امکانپذیر شد) عملاً امکانپذیر می‌کند.» (اصول مبارزاتی حاکم بر مرحله‌ی کنونی انقلاب (اصولی کیست؟)، انتشارات سازمان مجاهدین، فروردین ۱۳۶۵، ص ۱۸)

او هنوز که هنوز است نمی‌خواهد از تاریخ درس عبرت بگیرد و اشتباهاتش را بپذیرد. او با آن که در جنبش ۸۸ حضور میلیونی مردم در خیابان‌ها را دیده است اما به جای پذیرش اشتباهاتش و تصحیح دیدگاه‌هایش و جمع‌بندی صحیح جنبش، نعل وارونه می‌زند و همچنان بر پرداخت بها از سوی ضعیف‌ترین حلقه‌های مجاهدین پافشاری می‌کند.

پس از سرکوب بند ۲۵۰ اوین، مجاهدین در تبلیغاتشان تلاش کردند با پیوندزدن این سرکوب و مقاومت زندانیان با «اشرف» و «تکثیر اشرف»، ضمن آن که به نیروهای خسته، بی‌آینده و ناامید در لیبرتی دلداری می‌دهند رژیم را تحریک کنند تا فشار هرچه بیشتری روی زندانیان سیاسی بیاورد. همچنین مجاهدین می‌کوشند در تبلیغاتشان به نوعی خود را در ارتباط با زندان‌های ایران و تحولات آن نشان داده و هرگونه مقاومت در زندان‌ها را ناشی از پیوندشان با «اشرف» و «لیبرتی» جا بزنند.

دستگاه اطلاعاتی و امنیتی و قضایی رژیم نیز که در تنگنای مشکلات داخلی و بین‌المللی قصد چنگ‌و‌دندان نشان دادن به مردم را دارد از فرصت استفاده می‌کند و غلامرضا خسروی را به قربانگاه می‌برد. چنانکه پیش‌تر در زمستان ۱۳۸۹ هنگام شروع طرح «پارانه‌ها» که بنا به پیش‌بینی‌های اطلاعاتی و امنیتی می‌توانست زمینه‌ی بروز شورش‌های شهری را ایجاد کند جعفر کاظمی، محمدعلی حاج‌آقای و علی صارمی سه نفر از زندانیان سیاسی سابق هوادار مجاهدین را به همراه زهرا بهرامی به دار آویختند تا مردم حساب کارشان را بکنند. مسعود رجوی بر اساس خط مشی‌ای که شرح‌اش رفت به استقبال اعدام غلامرضا خسروی رفت و تأکید کرد که «تسلیت» نمی‌گوید. در نگاه او این اعدام جای تریک هم دارد چرا که باعث مطرح شدن نام مجاهدین می‌شود. پیش‌تر هم مجاهدین در تماس با زندانیان سیاسی سابق مطلقاً رعایت مسائل امنیتی را نکرده و گاه با شماره تلفن‌هایی که «سرخ» بود و مطمئناً رژیم روی آن‌ها شنود داشت تماس می‌گرفتند. در پاسخ به اعتراض شدید کنبی و شفاهی من، می‌گفتند مگر خون آن‌ها رنگین‌تر از شهدا است؟

اعدام غلامرضا خسروی علیرغم هیاهوی تبلیغاتی مجاهدین و بیانیه‌هایی که تحت عنوان انجمن‌های دانشجویی از سراسر ایران و جمعی از کامیون‌داران گیلان و جوانان کرمانشاه و ... منتشر کردند و منشاء آن‌ها «اورسورواز» بود متأسفانه کمترین توجه را در جامعه‌ی ایران به خود جلب کرد و عملاً بازتاب چندانی نداشت. تلاش برای قربانی‌گرفتن از هواداران مجاهدین در ایران باعث مطرح شدن نام مجاهدین در جامعه و یا جلب توجه در میان مردم ایران نمی‌شود تنها می‌تواند برای مدت کوتاهی روی بخشی از هواداران مجاهدین در خارج از کشور و اعضای مجاهدین در لیبرتی تأثیر داشته باشد.

هیاهوی غیرمسئولانه‌ی تبلیغاتی مجاهدین روی خبر اعلام حمایت زندانی سیاسی علی معزی از برگزاری مراسم سالانه‌ی این سازمان در سالن ویلپنت پاریس، در ادامه‌ی سیاست فوق و دعوت به اعدام و تحت فشار گذاشتن بیشتر او از سوی زندانبانان جنایتکار است. علی معزی که دو فرزندش پس از سقوط صدام حسین به مجاهدین پیوسته‌اند از بیماری سرطان و کلیه رنج می‌برد و با مخاطرات جانی در زندان روبرو است. به جای مانور دادن روی حمایت او از مراسم مجاهدین در پاریس، می‌بایستی کمپینی برای تحت فشار گذاشتن رژیم جهت درمان وی تشکیل داد. مسعود رجوی برای مطرح کردن خود مشوق «رجزخوانی‌های ماجراجویانه» است. او برای به قربانگاه فرستادن هواداران مجاهدین رو در روی بنیانگذاران مجاهدین ایستاده است که حتی در وصیت خود هشدار می‌دادند:

«رجزخوانی و صدور اعلامیه‌های بدون محتوا و بدون پشتوانه (یا خدای نکرده با پشتوانه ولی ماجراجویانه که حکایت از یک تب تند زودگذر دارد) کاملاً غلط است.» (علی‌اصغر بدیع‌زادگان)

در شرایط کنونی مجاهدین می‌کوشند هم در ایران و هم در عراق قربانی بدهند تا بحران‌های پیش رو را پشت سر بگذارند. اعضای مجاهدین در عراق و هواداران این سازمان در ایران با دشمنانی بیرحم و خونریز مواجه هستند، تحریکات مسعود رجوی جان آن‌ها را بیش از پیش به خطر می‌اندازد.

دخالت در امور داخلی عراق و حمایت از نیروهای تحت هژمونی «داعش»

دخالت هرچه بیشتر مجاهدین در تحولات و درگیری‌های عراق که به دستور مسعود رجوی و با شعار «بیا، بیا» انجام می‌گیرد می‌تواند زمینه‌ساز یک حمله‌ی انتقامی به «لیبرتی» و قتل‌عام مجاهدین بی‌دفاع شود.

«بیا، بیا» دعوت از نیروهای خونریز عراقی برای حمله به «لیرتی» است. این شعار از سوی کسی سر داده می‌شود که قبل از هرکس صحنه نبرد را ترک کرده است. نتیجه‌ی «بیا، بیا» گفتن مسعود رجوی که در «گزارش ۹۲» هم روی آن تأکید کرده و سیاستی غیرمسئولانه خواندم باعث «آمدن» رژیم به اشرف و تلفات بالای مجاهدین و ترک این قرارگاه بدون هیچ دستاوردی شد و تنها تنور «اکسیون»های مجاهدین در اروپا و آمریکا را برای مدتی گرم کرد.

مهدی ابریشم‌چی در سال ۱۳۶۴ و هنگام انقلاب ایدئولوژیک در مورد تفاوت ایدئولوژی مجاهدین و خمینی می‌گفت: «ما شربت شهادت توزیع نمی‌کنیم.» اما امروز در این زمینه نیز تفاوت میان ایدئولوژی مجاهدین و خمینی از بین رفته و مسعود رجوی مصر است که «شربت شهادت» توزیع کند. او سیاست فرستادن افراد روی «میدان مین» را در پیش گرفته است.

تردید نیست هژمونی نیروهای مهاجم به شهرهای عراق با نیروهای بنیادگرا و جنایتکار «داعش» است. تمام رسانه‌های بین‌المللی به جز حامیان مالی، سیاسی و لجستیکی «داعش» به این موضوع اذعان دارند.

ایاد علاوی نیز بر خطر «داعش» صحنه می‌گذارد و می‌گوید:

«ما در باره سه مساله حرف می‌زنیم. نخست، رشد و قدرت گرفتن القاعده و گروه‌های وابسته به آن، مانند داعش، که یک سازمان تروریستی بدنام است و خسارات زیادی به همه جا وارد کرده است. آنها اخیراً در عراق فعال شدند، زیرا چشم‌انداز سیاسی کشور، کاملاً مطلوب هدف‌های نیروهای افراطی بوده است. فرقه گرائی داریم. نارضایتی داریم، فقر داریم، فساد داریم، سرکوب و اختناق داریم، نقض حقوق بشر داریم؛ و چنین فضایی موجب رشد افراط گرایی می‌شود، مانند القاعده و گروه‌های وابسته به آن...»

و به عنوان راه حل می‌گوید:

«نخست تشکیل یک دولت وحدت ملی، یک دولت بازسازی؛ دولتی که عملاً دو وظیفه دارد. یکی آشتی فوری در کشور، که تروریست‌ها را کنار بگذارد و مردم را علیه داعش و القاعده بسیج کند.»

<http://ir.voanews.com/content/iraq-isil-crisi-iran-us-ayad-allawi-interview/1939273.html>

نیروهای درگیر تحت پرچم و شعار «داعش» یا «دولت اسلامی عراق و شام» حرکت می‌کنند. رسانه‌های بین‌المللی از تخریب فرهنگی بزرگ در موصل توسط داعش خبر می‌دهند.

«آنها در مناطقی که در حال حاضر در دست دارند قوانین سختگیرانه‌ای بر اساس شریعت اسلامی (شریعت) اعمال کرده‌اند. ... اکنون بیم آن می‌رود که میراث فرهنگی عراق به دست آنان نابود شود. از هم‌اکنون می‌توان در مناطق اشغال‌شده، نشانه‌هایی از ویرانگری فرهنگی داعش را مشاهده کرد. پس از آنکه در ۲۰ خرداد ماه سال جاری نیروهای «داعش» شهر موصل و استان نینوا را اشغال کردند، در نخستین اقداماتشان برخی از نمادهای فرهنگی این شهر را از بین بردند.»

<http://www.radiozameh.com/158866>

انقلابی خواندن آنها و انعکاس بیانیه‌هایشان تحت عنوان «شورای نظامی انقلابیون عراق» در سایت‌های رسمی و غیررسمی مجاهدین جدا از همراهی با ارتجاعی‌ترین نیروهای منطقه که تهدیدی برای بشریت محسوب می‌شوند، دخالت در امور داخلی عراق، وارد شدن در جنگ‌های فرقه‌ای و ایستادگی در مقابل جامعه بین‌المللی است و می‌تواند عواقب جدی داشته باشد.

<http://www.mojahedin.org/news/139413>

دبیرکل ملل متحد، اتحادیه اروپا، ایالات متحده آمریکا و «جامعه بین‌المللی» که مجاهدین روی مخالفت آنها با پروژه‌ی اتمی رژیم تأکید می‌کنند، نگرانی خود را از آنچه در عراق می‌گذرد ابراز داشته و «داعش» را نیرویی معرفی می‌کنند که در تحولات عراق دست بالا را دارد. قدرت‌گرفتن «داعش» در عراق می‌تواند به نزدیکی رژیم و آمریکا و همکاری این دو کشور منجر شود. اسرائیل و روسیه نیز خطر «داعش» را گوشزد کرده و هواپیماهای سوخو روسی به عراق ارسال شده‌اند.

حمایت مسعود رجوی از نیروهای تحت هژمونی «داعش» که خود را بنیادگراتر از «القاعده» معرفی می‌کنند و از این سازمان جدا شده‌اند، تحت هر عنوان و به هر بهانه، عملی است خطرناک که می‌تواند باعث به قربانگاه رفتن مجاهدین شود.

«عشایر عراقی» را «انقلابی» خواندن و «شیوخ» مرتجع عشایر را شخصیت‌های سیاسی و چهره‌های متری و رهبران «قیام و انقلاب» خواندن تنها از ذهن یک پریشان‌حال درمانده بر می‌آید که برای ماندن بر هر خس و

خاشاکی دست می‌اندازد. با کدام تعریف «عشایر» و «شیوخ» انقلابی می‌شوند؟ یا بایستی تعریف «عشیره» و «شیخ» فرق کرده باشد یا «انقلابی». جمع هر دو محال است. مسعود رجوی دچار پریشانی است و مجاهدین را بیش از پیش به قهقرا می‌برد. «نقشه مسیری» که او برای مجاهدین و هوادارانشان در ایران و عراق ترسیم کرده، همانا «فدا» شدن است تا او چندصباحی بیشتر به زندگی سیاسی خود ادامه دهد. در حالی که این سازمان به مخالفت با نیروهای «داعش» در سوریه می‌پردازد و خبر از «شکست سنگین مزدوران داعش و شبه نظامیان اسد از رزمندگان سوریه» می‌دهد،

<http://www.mojahedin.org/news/139416>

به منظور تحمیق اعضا و هوادارانش نیروهای تحت امر و فرماندهی «داعش» در عراق را «انقلابیون و عشایر» می‌نامد و موفقیت‌شان را جشن می‌گیرد.

<http://www.mojahedin.org/news/139421>

خبرگزاری‌های بین‌المللی خبر از تشکیل «خلافت اسلامی» در بخش‌های تحت کنترل داعش در عراق می‌دهند و ابوبکر البغدادی را «خلیفه اسلامی» تعیین شده از سوی این گروه می‌خوانند.

http://www.radiofarda.com/content/f4_ira_army_fighting_daesh_tikrit/25439439.html

تصاویر جنایات صورت‌گرفته اعم از کشتارهای دسته‌جمعی و ... از سوی «داعش» هنگام فتح شهرهای عراق را می‌توانید در این‌جا ببینید:

<http://www.iranianuk.com/page.php?id=20140615232218039>

بخشی از فیلم‌های منتشر شده مربوط به جنایات داعش را که توسط این گروه منتشر شده و همچنان در فضای مجازی موجود است را در این آدرس ملاحظه کنید:

<http://fa.alalam.ir/news/1604323>

در این آدرس فیلم بسیار حرفه‌ای تهیه شده از سوی داعش را که توسط «سی ان ان» انتشار یافته ملاحظه کنید:

https://www.youtube.com/watch?v=8iocmi_Inks

متأسفانه همانگونه که بخشی از فرماندهان و نظامیان ارتش دوران صدام‌حسین و مردم به جان‌آمده از ظلم و تعدی نوری‌الملکی و سپاه قدس در عراق به اتحاد با داعش و ارتجاعی‌ترین و جنایت‌کارترین نیروهای عراق روی آورده‌اند مجاهدین نیز به پشتیبانی از آنها برخاسته‌اند. این یکی از آثار پافشاری بر ماندگاری در عراق است. مواضع مجاهدین در مورد آنچه که در عراق می‌گذرد را می‌توانید در مقاله‌های سیاوش جعفری (محمود ائمی) یکی از مسئولان مجاهدین تحت عنوان «لحظه‌ی انقلاب» و «باز می‌آییم» بخوانید و ببینید چگونه آنچه را که در عراق می‌گذرد با «انقلاب کبیر اکبر» مقایسه می‌کند.

<http://www.aftabkaran.com/maghale.php?id=4037>

و در جهت اجرای فرامین ضدانسانی رهبری عقیدتی برای به قربانگاه فرستادن مجاهدین گرفتار در لیبرتی، در حالی که خود در اورسورواز و ساحل امن و پشت کامپیوتر نشسته، از زبان بی‌دفاع‌هایی که در محاصره‌ی نیروهای عراقی و دشمن هستند می‌گوید:

«با قدرت از قیام مردم بجان آمده عراق از ستم مالکی، دفاع می‌کنند و دراین مسیر آماده پرداخت هر بهایی هم هستند.»

<http://www.aftabkaran.com/maghale.php?id=4047>

مگر هدف و وظیفه‌ی مجاهدین از رفتن و ماندن در عراق، دفاع با قدرت از «قیام مردم به جان آمده عراق» بود؟ چرا این دفاع هنگام حمله‌ی نیروهای آمریکایی و ائتلافی که آنها را همراهی می‌کرد صورت نگرفت؟

دیگر مسئولان خارج‌نشین مجاهدین نیز به دستور رهبری این سازمان وارد گود می‌شوند و به منظور فرار از تبعات احتمالی، تحت عنوان نام‌های مستعار مانند ساسان صمدی و ... در دفاع از داعش و توجیه جنایات این دار و دسته مقاله می‌نویسند.

<http://www.aftabkaran.com/pdf/Daesh.pdf>

و به تأسی از آنها و بر اساس خط داده شده از بالا، هواداران این سازمان نیز که در کال‌کنفرانس‌های مجاهدین توجیه شده‌اند دست به قلم می‌شوند تا بلکه لباس عافیت به تن نیروهای تحت هژمونی داعش بپوشانند. سازمانی که اعدام بیرحمانه‌ی تعدادی از مجاهدین در «اشرف» را به خاطر آن‌که با دستان بسته تیر خلاص به سرشان زده شده بود «جنایت علیه بشریت» می‌خواند برای اعدام یا دستان بسته‌ی صدها جوان عراقی در موصل هلهله و شادی می‌کند و جانیان را «انقلابیون و عشایر» به جان آمده می‌خواند. آیا برای اعاده‌ی حق، کسی اجازه‌ی انجام چنین جنایاتی را دارد؟ آیا سکوت در برابر چنین جنایاتی همان‌گونه که مجاهدین پیشتر تبلیغ می‌کردند همراهی با جنایتکاران نیست؟ وقتی سخن از فرورفتن در باتلاق انحطاط می‌شود، این هم یکی از نمونه‌های آن است. آیا خانم ناوی پیلای کمیسیسر حقوق بشر ملل متحد هم در مورد جنایات داعش دروغ می‌گوید یا مزدور وزارت اطلاعات است؟

«شورشیان سنی گروه "داعش" در شمال عراق اقدام به اعدام صحرایی صدها سرباز اسیر کرده‌اند. ناوی پیلای می‌گوید که "رشته اعدام‌هایی که ظاهراً به صورت سیستماتیک انجام شد تقریباً بدون شک جنایت جنگی به حساب می‌آید."»

http://www.bbc.co.uk/persian/world/2014/06/140616_u04_un_isis_warcrimes.shtml

البته مجاهدین آگاهانه از درج این مطالب در سایت «همبستگی ملی» خودداری می‌کنند تا در صورت مقتضی منکر مواضع فوق شوند و مسئولیت مقالات را به عهده‌ی افرادی ناشناس که می‌توانند عوامل رژیم هم باشند بگذارند.

این همه‌ی ماجرا نیست. مسعود رجوی از زبان اعضای شورای ملی مقاومت به خودش مدال می‌دهد و مدعی می‌شود که جامعه‌ی بین‌المللی مجاهدین را در ارتباط با عراق و منطقه «مرجع شایسته ارزیابی وضعیت و ترسیم راه‌حل‌ها می‌شناسد»:

«اعضای شورا، که از آمریکا و کشورهای مختلف اروپا، در این اجلاس حضور به هم رسانده بودند، تأکید کردند که در وضعیت نامتعین و پرخطری که عراق و منطقه را فرا گرفته، طرف‌های بین‌المللی گوناگون، مقاومت ایران را که در طی سالیان از نزدیک، درگیر مقابله با مداخلات رژیم آخوندی در عراق بوده است، مرجع شایسته ارزیابی وضعیت و ترسیم راه‌حل‌ها می‌شناسند و بر صحت تحلیل‌های شورای ملی مقاومت ایران که در بیانیه‌های سالانه شورا تشریح و فرموله شده است، تأکید می‌کنند.»

<http://www.hambastegimeli.com/home> /مهمترین-خبرها/۵۰۹۴۹-اجلاس-میان‌دوره-یی-شورای-ملی-مقاومت

و یا تلویزیون این سازمان مدعی می‌شود در حالی که عراق درگیر بزرگترین چالش خود پس از فروپاشی دولت صدام حسین است و آتش درگیری‌ها هزاران نفر را به کام مرگ برده و سوریه و منطقه‌ی عربی در التهاب شدیدی به سر می‌برد «۳۱ میلیون بیننده در عراق و کشورهای عربی و خاورمیانه» بصورت زنده شاهد سخنرانی مریم رجوی در مراسم ویلپنت بوده‌اند!

<https://www.youtube.com/watch?v=tqqYph1Uszw>

نکته‌ی قابل توجه آن که پس از گذشت ۱۳ روز تنها ۳۳ بار روی این فیلم در یوتیوب کلیک شده است که ۶ بار آن را من و همسر من کلیک کرده‌ایم.

پس از نشست‌های توجیهی مجاهدین برای اعضای شورای ملی مقاومت و اجبار آن‌ها به موضع‌گیری راجع به تحولات عراق و انکار نقش «داعش»، مهدی سامع نیز چنانچه انتظار می‌رفت دست به قلم شد اما به خاطر برخورداری از فرصت‌طلبی سیاسی کوشید با به کارگیری عباراتی همچون «امپریالیسم جهانی»، «جنگ تجاوزگرانه آمریکا»، «مقاومت مردم عراق علیه اشغال دو سوویه از طرف آمریکا و رژیم ایران»، و معرفی «داعش» به عنوان یک نیروی تروریستی در ردیف القاعده، از کنار مسئله‌ی مورد بحث که همانا حمایت بی‌چون و چرای مجاهدین از نیروهای تحت امر «داعش» است، بگذرد و روی خطر سپاه قدس و نیروهای تروریستی در عراق

رژیم تأکید کند، گویا موضوع مورد بحث، انکار نقش سپاه قدس و نیروهای وابسته به رژیم در عراق است.

<http://www.hambastegimeli.com/دیدگاه-ها/۵۰۹۹۷-مهدی-سامع-تهدید-اصلی-ولایت-خامنه-ای-با-داعش؟>

احساسات «ضد امپریالیستی» سامع این یگانه وارث نیم قرن مبارزه فدائیان خلق و ادامه‌دهنده‌ی راه احمدزاده، پویان، مفتاحی، جزنی و ... علیه «جنگ تجاوزگرانه آمریکا» در حالی بالا گرفت که سخنرانان مراسم سالانه‌شان در پاریس، «متجاوزان آمریکایی»، همچون «رودی جولیان، شهردار سابق نیویورک و کاندیداری ریاست جمهوری (۲۰۰۸)؛ جوزف لیبرمن، سناتور سابق؛ نیوت گینگریچ، رئیس سابق مجلس نمایندگان آمریکا و کاندیدای ریاست جمهوری آمریکا (۲۰۱۲)، هاوارد دین، فرماندار سابق ورمونت و رئیس حزب دموکرات (۲۰۰۵-۲۰۰۹)؛ یک هیأت از کنگره آمریکا شامل تد پو، رئیس زیرکمیته تروریسم، عدم تکیه و تجارت، کمیته خارجی کنگره، دنی دیویس، لورتا سانچز؛ ژنرال هیو شلتون، رئیس ستاد مشترک ارتش آمریکا (۱۹۹۷-۲۰۰۱)، (؛ ژنرال جرج کیسی، رئیس ستاد ارتش آمریکا و فرمانده نیروهای ائتلاف در عراق (۲۰۰۷-۲۰۰۴)؛ لونیس فری، رئیس اف.بی.آی (۲۰۰۱-۱۹۹۳)؛ جان بولتون، سفیر سابق آمریکا در سازمان ملل؛ دنیس هسترت، رئیس سابق کنگره آمریکا؛ مایکل موکیزی، وزیر دادگستری آمریکا (۲۰۰۹ - ۲۰۰۷)، رابرت تورسیلی، سناتور سابق و نماینده قانونی ساکنان اشرف و لیبرتی، رابرت جوزف، معاون وزیر خارجه در امور کنترل تسلیحاتی و امنیت بین المللی؛ سفیر فیلیپ کراولی، دستیار وزیر امور خارجه آمریکا (۲۰۰۹-۲۰۱۱)، ژنرال جیمز کانوی، سی و چهارمین فرمانده نیروی تفنگداران دریایی؛ ژنرال دیوید فیلیپس، فرمانده سابق پلیس نظامی و فرمانده عملیات پلیس در عراق، سرهنگ ولسی مارتین، فرمانده سابق ضدتروریسم ائتلاف در عراق و فرمانده حفاظت آمریکا در اشرف؛ سرهنگ توماس کانتول، از فرماندهان حفاظت اشرف سفیر مارک گینزبرگ، سفیر سابق آمریکا در مراکش، مشاور کاخ سفید در امور خاورمیانه؛ آلن در شویتز، حقوقدان و برجسته ترین وکیل پرونده های جنایی، پاتریسیا سالیس دوپل، مشاور کارزار انتخاباتی رئیس جمهور آمریکا در ۲۰۰۸؛ هستند که «جنگ تجاوزگرانه» علیه عراق را رهبری و هدایت کردند.

<http://www.mojahedin.org/news/140070>

و مدیریت جلسه‌شان نیز به عهده‌ی «خانم‌ها لیندا چاوز، رئیس سابق روابط عمومی کاخ سفید و فرانسیس تاونزند، مشاور رئیس جمهور در امور امنیت داخلی و تروریسم (۲۰۰۴-۲۰۰۸)، است که البته پیام خاص خود را دارد.

<http://www.mojahedin.org/news/140070>

موضوع «مقاومت مردم عراق علیه اشغال دو سویه از طرف آمریکا و رژیم» نیز در شرایطی از سوی سامع مطرح می‌شود که مجاهدین در طول دوران اشغال، کنار متجاوزان بوده و به آنها یاری رسانده‌اند و این رویکرد مورد تأیید خودشان و نیروهای «متجاوز» و «اشغالگر» است.

مجاهدین، جام جهانی فوتبال، موفقیت تیم ملی ایران، شادی مردم

مجاهدین به خاطر بیش از سه دهه عدم حضور در میان مردم ایران با آنها و دلبستگی‌هایشان بیگانه شده‌اند. همان‌گونه که فرهنگ و زبان گفتاری آنها متفاوت از فرهنگ و زبان مردم ایران است علائق ملی نیز در آنها کم‌رنگ شده است.

مجاهدین نه تنها خود را سدی در مقابل بنیادگرایی در عراق معرفی می‌کنند بلکه موفقیت تیم ملی فوتبال عراق برای آنها مهم‌تر از موفقیت تیم ملی فوتبال ایران است.

مریم رجوی «رئیس جمهور برگزیده مقاومت ایران»، پیروزی تیم ملی فوتبال عراق در جام ملت‌های آسیا را «به مردم عراق و تیم ملی این کشور تبریک گفت!» و با گشاده دستی و از کیسه‌ی «مردم» و «ورزشکاران میهن‌دوست ایرانی» خطاب به آنان افزود:

«مردم و مقاومت ایران و ورزشکاران میهن دوست ایرانی، رود روی فاشیسم مذهبی حاکم بر ایران، پیروزی شما را پیروزی خودشان می‌دانند. امروز همه ناظران در منطقه و جهان متفق القولند که رمز پیروزی قهرمانان ملی پوش عراقی، وحدت و همبستگی درخشان آنها بود که در میان بحران‌های هولناک و دردآور کنونی، بهترین ساعات جشن و شادی ملی را برای تمامی عراقیان به ارمغان آورد.»

<http://www.mojahedin.org/pages/printNews.aspx?newsid=18673>

اما وی نه تنها صعود تیم ملی ایران به جام جهانی را تبریک نگفت بلکه در مقابل بازی‌های دور از انتظار تیم ملی ایران در جام جهانی فوتبال ۲۰۱۴ که «بهترین ساعات جشن و شادی ملی را برای تمامی» ایرانیان «به ارمغان آورد» به گونه‌ای شرم‌آور سکوت اختیار کرد.

<http://websavar.ir/fa/news/3257>

سایت‌های خبری این سازمان نیز هیچ خبری از برگزاری مسابقه‌ی ایران و آرژانتین و شادی سراسری مردم در خیابان‌ها منتشر نکردند. برای پوشاندن این سیاه‌کاری، کلیه‌ی اخبار مربوط به جام جهانی را که مربوط به آغاز مسابقات بود نیز از سایت‌شان حذف کردند. مجاهدین حتی پرتاب گاز اشک‌آور و سرکوب شادی‌های مردم را نیز انعکاس ندادند. در مقالاتم راجع به فوتبال ایران توضیح دادم که مسئولان مجاهدین، در جام جهانی ۱۹۹۸ فرانسه نیز شکست تیم ملی فوتبال ایران را به نفع خود ارزیابی می‌کردند! و علیرغم حضور در ورزشگاه لیون خواهان موفقیت تیم ملی فوتبال ایران نبودند.

<http://www.irajmesdaghi.com/maghaleh-514.html>

سکوت مجاهدین در حالی که یک حساب «توثیر» به نام «داعش» از لیونل مسی به خاطر گل به ایران تشکر کرد، معنای خاصی می‌یابد و قطعاً برای مردم ایران آزار دهنده است و در حافظه‌ی تاریخی یک ملت می‌ماند.

<http://www.radiozamaneh.com/155698>

مجاهدین، گروگان مسعود رجوی

مسعود رجوی به دنبال حل صورت مسئله‌ی ایران نیست. او پس از پایان جنگ ایران و عراق و به بن‌بست رسیدن استراتژی «جنگ آزادیبخش نوین» و عدم استفاده از «لحظه‌ی مرگ خمینی»، دچار سرخوردگی شد. او پیشتر گفته بود:

«در رابطه با لحظه‌ی مرگ احتمالی خمینی نیز چنانچه از آمادگی‌های لازم برخوردار باشیم قادر خواهیم بود انقلاب نوین مردم محروم خود را به درجه‌ی کیفی بالاتری ارتقاء دهیم. حال آن‌که اگر آمادگی‌های لازم را برای آن شرایط کسب نکرده باشیم، و یا نتوانیم این آمادگی‌ها را چنانکه باید به منصفی ظهور برسانیم، طبقاً با توجه به خصلت دینامیک انقلاب، الزاماً تعادل قوای بعدی به سود قوای انقلابی نخواهد بود.» (مبرمترین وظایف نیروهای انقلابی در رابطه با مرگ احتمالی خمینی (۱) نشریه مجاهد شماره‌ی ۱۶۴ بیست مرداد ۱۳۶۳)

او که با خوش‌خیالی و سطحی‌نگری پایان جنگ و مرگ خمینی را نقطه‌ی پایان رژیم معرفی کرده و اظهار داشته بود:

«از نظر سیاسی با مرگ خمینی کار رژیم را اساساً باید تمام شده دانست. به علت اتکاء سیاسی مطلق رژیم او به شخص خودش و بی‌ثباتی استراتژیکی و بی‌آیندگی رژیمش (تحت ضربات کوبنده‌ی مقاومت) دیگر با مرگ خمینی رژیم ارتجاعی موسوم به ولایت فقیه امکان ادامه‌ی حیات نخواهد داشت و حتی به فرض این که حاکمیت دموکراتیک- انقلابی نیز نتواند بلافاصله مستقر گردد، رژیم موجود جز با یک دگرگونی و استتال‌های اساسی طی یک دوران‌گذار و البته با ماهیتی متفاوت (که ثمره‌ی چگونگی طی شدن دوره‌ی گذار می‌باشد) برجا نخواهد ماند.» (مبرمترین وظایف نیروهای انقلابی در رابطه با مرگ احتمالی خمینی (۱) نشریه مجاهد شماره‌ی ۱۶۴ بیست مرداد ۱۳۶۳)

شاهد بحران بزرگ و بی‌سابقه‌ای بود که عراق و صدام حسین، پس از مرگ خمینی و حمله به کویت و اشغال این کشور دچار آن شده بودند. از آنجایی که مجاهدین همه‌ی تخم‌مرغ‌هایشان را در سید عراق و صدام حسین گذاشته بودند نمی‌توانستند از تبعات آن به دور باشند. در واقع این مجاهدین بودند که به خاطر شرایط عراق که در تحریم و انزوای شدید بین‌المللی و عربی به سر می‌برد، دچار «بی‌ثباتی استراتژیکی» شدند و برخلاف پیش‌بینی مسعود رجوی رژیم نیز دچار یک «دگرگونی و استتال‌های اساسی» نشد. از این پس، مسعود رجوی که رسیدن به قدرت در ایران را در چشم‌انداز نمی‌دید در پی تثبیت حاکمیت‌اش در «اقلیم اشرف» و تحقق رویاهایش در سرزمینی بیگانه که آن را بزرگتر از «کرانه باختری

رود اردن» می‌نامید رفت تا به لحاظ روانی خود را توجیه کند که منطقه‌ی تحت نفوذ من، از سرزمین آرمانی فلسطین که در آن اولین دولت فلسطینی تأسیس شده بزرگتر است. و چون راهی به کاخ نیوران و سعدآباد و مرمر نداشت، محل استقرار خود را «کاخ سفید» نامید و از آنجایی که رسیدن به «تالار بهارستان» را دست‌نیافتنی می‌دید دستور ساخت ماکت آن در بغداد را داد و دیدار «رزمندگان ارتش آزادیبخش» با خودش را «زیارت رهبری» نامید.

او به زعم خود در «اشرف»، به صورت فانتزی حکومتی با برخورداری از ولایت فقیه، رئیس جمهور برگزیده مقاومت، پارلمان مقاومت، دولت در تبعید، قوه قضاییه، قوای سه‌گانه ارتش و دژبان و دانشکده افسری، راهنمایی و رانندگی، زندان، دفاتر رئیس جمهور در کشورها، و ... تأسیس کرد و در مراسم مختلف سان و رژه از نیروها شرکت کرد و به استفاده از بادبگارد و اسکورت و فرش قرمز و ... روی آورد و لباس‌های فاخر حتی در «اشرف» تن «رئیس جمهور برگزیده مقاومت» کرد و عکس‌های سلطنتی از او گرفت. وک در «سرزمین موعود» به تشکیل «جامعه‌ی بی‌طبقه توحیدی» و «بهشت زمینی» پرداخت و دیدگاه‌های ایدئولوژیک‌اش را عملی کرد. او در سایه «انقلاب ایدئولوژیک»، در «اقلیم اشرف» به عنوان یک جامعه‌ی آرمانی، قبل از جنبش ایدئولوژیک «بوکو حرام»، تحت عنوان مبارزه با «روشنفکری» به مضموم بودن مطالعه و جمع‌آوری کتاب پرداخت و افرادی را که در طول روز دقایقی از وقت‌شان را به مطالعه کتاب اختصاص می‌دادند به خاطر داشتن گرایش «روشنفکری» تحت فشار و برخورد قرار داد و از مسئولان مجاهدین خواست چنان از نیروهایشان کار بکشند که شب جنازه‌شان به رختخواب برود و فرصت و توان فکر کردن نداشته باشند. قبل از «داعش» و نمایندگان مجلس شورای اسلامی و «بیت» ولی فقیه، در مورد روابط و افکار جنسی افراد و به زور بردن آنها به بهشت اخروی تصمیم‌گیری کرد. او در این راه جلوتر از بقیه بود و به جای آن که «ایدئولوژی» را وارد «بستر» افراد کند از اساس منکر «بستر» و حرام بودن آن برای ساکنان اقلیم خود شد و به کنترل ذهن و روح آنان پرداخت و هر مجاهد خلق موظف به نگهبانی از زندانی شد که برای خودش ایجاد کرده بود.

پس از فروپاشی دولت عراق، او که آرزوهایشان را بر باد رفته می‌دید با فرار از این کشور، جان خود و بانو را از مهلکه‌ای که معلوم نبود سرانجامش چه خواهد بود، نجات داد و یک بار دیگر کسانی را که به او اعتماد کرده بودند در میان آتش و خون تنها گذاشت و خود به ساحل امن شتافت.

پس از فرونشستن گردوخاک اولیه، او که همه‌چیز را تمام شده می‌دید، وارد زدوبند با آمریکایی‌ها شد که «صاحبخانه‌ی جدید می‌نامید. او کوشید از طریق همکاری و سرویس دادن تمام عیار به آنها، حریم امنی برای خود دست‌وپا کند تا مبدا با پیگرد آنها روبرو شود که در آن صورت هیچ نقطه‌ی امنی در دنیا برای او وجود نداشت. به ویژه که او حدس می‌زد چه بسا فیلم و خبر جشن و پایکوبی مجاهدین در اشرف به مناسبت ۱۱ سپتامبر و انفجار برج‌های دوقلو و تکثیر عکس‌های «محمد عطا» رهبر عملیات مزبور، همان موقع از طریق «ادهم طیبی» فیلم‌بردار مراسم مجاهدین که از این سازمان گریخته بود به دست آمریکایی‌ها رسیده باشد.

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-61989.html>

بماند که صدها مجاهد ناراضی و جدا شده در مصاحبه با مأموران آمریکایی در کمپ تیف و در اشرف به صراحت و با جزئیات در مورد برگزاری مراسم جشن و شادی در اشرف در ارتباط با انفجار برج‌های دوقلو شهادت دادند و مقامات آمریکایی کوچکترین شک و تردیدی در آن ندارند.

دستور خلع‌سلاح و امحای تسلیحات و همکاری با نیروهای اشغالگر نه به خاطر حفظ جان رزمندگان ارتش آزادیبخش چنانکه ادعا می‌شود، بلکه به منظور حفظ جان و تأمین امنیت و سلامت رجوی صادر شد. او می‌دانست با توجه به سابقه‌ی قبلی و سخنان «ضدامپریالیستی» که او و مریم رجوی پس از انفجار برج‌های دوقلو بر زبان رانده بودند بهای کوچکترین مقاومتی در مقابل نیروهای آمریکایی در عراق را قبل از هرکس او و بانو بایستی پرداخت کنند. او سرنوشت صدام حسین و پسرانش را به چشم دیده بود. او نمی‌خواست در بهترین حالت سر از زندان گوانتانامو در بیاورد یا به سرنوشت عبدالله اوجالان دچار شود، به همین دلیل خط تسلیم و همکاری با «امپریالیسم» و «نیروهای اشغالگر» و «سد اصلی دوران» و «دشمن بزرگ خلق‌ها» را پیش گرفت و دستور انجام کارهایی را داد که آمریکایی‌ها از انجام آنها شرم داشتند.

در حالی که همه‌ی شواهد نشان از آماده شدن مجاهدین برای خروج از عراق می‌داد و آنها حتی در صد فروش مایملک‌شان نیز برآمده بودند، رجوی با توجه به مشکلات پیش آمده برای نیروهای آمریکایی در عراق، تلاش کرد با استفاده از شرایط این کشور، بدون وجود کوچکترین چشم‌اندازی یا داشتن «استراتژی» مبارزاتی همچنان نیروهایش را در عراق نگاه دارد تا از پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری بگریزد.

او از این نقطه به بعد روی ماندگاری در «اشرف» به عنوان «کانون استراتژیک نبرد» تأکید کرد. پافشاری او روی حفظ «اشرف» به هر قیمت، علیرغم تمامی توصیه‌های بین‌المللی و هشدارهای نیروهای دلسوز داخلی، نتیجه‌ای نداشت و منجر به کشتار اعضای باقیمانده مجاهدین در این قرارگاه شد.

با فروپاشی «اشرف»، او «کانون استراتژیک نبرد» برای منافع شخصی‌اش را از دست داد. اما همچنان می‌کوشد موقعیت خود را حفظ و تثبیت کند و با مالکیت خون و نفس مجاهدین بر روح و روان آنها مسلط باشد. تلاش او برای یک روز بیشتر نگاه داشتن مجاهدین در لیبرتی و دشمنی با کسانی که خواهان انتقال آنها به کشور سوم هستند از همین‌جا ناشی می‌شود. او برای ارضای تمایلات و خواسته‌هایش از انجام هیچ کاری فروگذار نخواهد کرد. همراهی با «داعش» و ارتجاعی‌ترین نیروهای منطقه کمترین آن است. او به خاطر پوشاندن شکست‌هایی

که متحمل شده حاضر است تا آخرین نفر مجاهدین را به کشتن دهد. او همچنان به دنبال خلق «عاشورا»های بدون حسین و زینب و عباس است تا توجهات را از روی خودش به سمت دیگری ببرد. او که به خوبی نسبت به خطرات پیش رو آگاه است با صدور اطلاعیه‌ای که تنها در بخشی از سایت‌های این سازمان انعکاس یافت از «آماده سازی و اقدام‌های تحریک‌آمیز برای یک قتل‌عام بزرگ در لیبرتی» خبر داد،

<http://www.aftabkaran.com/akhbar.php?id=17289>

تا چنانچه چنین واقعه‌ای رخ داد، دست پیش بگیرد که ما پیشتر هشدار داده بودیم. اما در عین حال از هیچ تحریکی فروگذار نمی‌کند و هیچ اقدام عملی برای خروج نیروها از عراق انجام نمی‌دهد. نباید به او فرصت به قربانگاه بردن انسان‌های مستأصلی را داد که همچون گروگان اختیار جانشان در دست اوست.

مجاهدین و آینده‌ی ایران

فعالیت‌های سازمان مجاهدین در دهه‌ی اول انقلاب، تأثیر زیاد و گاه تعیین‌کننده‌ای در تحولات سیاسی کشور داشت. کشته‌شدن هزاران نفر و دستگیری و شکنجه‌ی ده‌ها هزار نفر دیگر در زندان‌های رژیم و مهاجرت میلیون‌ها انسان از جمله هزینه‌ی انسانی این تحولات است که مسعود رجوی می‌کوشد از آنها به عنوان پشتوانه‌ای برای مشروعیت اعمال خود استفاده کند. اما هرچه که می‌گذرد در سایه‌ی سیاست‌های وی از میزان این مشروعیت کاسته شده و تأثیر مجاهدین بر تحولات سیاسی کشور کمتر می‌شود.

از نظر من مجاهدین علیرغم پرداخت بیشترین بها در مبارزه با نظام جمهوری اسلامی، عامل تعیین‌کننده‌ای در تغییر نظام نیستند. اگر چه آنها در میان بخش‌هایی از مردم ایران دارای پایگاه هستند و یا می‌توانند باشند اما ناپستی از نظر دور داشت که به دلایل گوناگون که ربطی به تبلیغات رژیم ندارد با مخالفت شدید و جدی بخش عظیمی از مردم ایران مواجه هستند و آرای منفی آنان به مراتب بیشتر از آرای مثبت آنهاست. جنبش ۸۸ به روشن‌ترین شکل نشان داد که آنها در معادلات سیاسی داخل کشور جایی نداشته و مورد توجه مردم نیستند و رژیم جمهوری اسلامی برای مشروعیت دادن به سرکوب مردم و ناراضیان و معترضان، از نام آنها سوءاستفاده کرده و با متهم کردن و چسباندن افراد به آنها دست بازی برای سرکوب پیدا می‌کند. سیاستی که علیرغم هزینه‌ی زیادی که برای مردم و فعالان سیاسی دارد، مورد استقبال مجاهدین قرار می‌گیرد. متأسفانه به خاطر عدم وجود یک آلترناتیو قوی و مؤثر و نداشتن پایگاه مردمی لازم از سوی مجاهدین، رژیم جمهوری اسلامی به سادگی می‌تواند ضعف‌ها و عقب‌نشینی‌هایش را بپوشاند و شکاف‌های به‌وجود آمده در حاکمیت را ترمیم کند.

چنانچه مجاهدین دارای پایگاه وسیع مردمی بودند و در تحولات داخلی نقش داشتند می‌توانستند از تحریم‌های سنگین و بی‌سابقه‌ی بین‌المللی به نفع خود و جنبش استفاده کنند. نظام ولایت فقیه علیرغم شعارهایی که می‌داد به خاطر تحریم‌های بین‌المللی مجبور به عقب‌نشینی در برابر خواسته‌های جامعه‌ی جهانی شد اما در سطح داخلی به خاطر نداشتن یک آلترناتیو قوی چنین پدیده‌ای رخ نداد.

با وجود تجربه‌ی شکست‌خورده‌ی «اسلام سیاسی»، ایدئولوژی مجاهدین حتی اگر در پوشش «انقلاب ایدئولوژیک» ارائه نشده بود هم مورد پذیرش بخش فعال جامعه قرار نمی‌گرفت. تعداد هواداران مجاهدین که شعائر اسلامی را رعایت می‌کنند انگشت‌شمار است و به ندرت می‌توان زن باحجابی را در میان آنها یافت. هواداران فعال این سازمان هیچ‌یک از سرودهای مجاهدین را که طی دو دهه‌ی گذشته تولید شده از حفظ نیستند و کمترین قرابتی با ارزش‌های این سازمان ندارند.

این‌ها همه نشان‌دهنده‌ی فاصله‌ی عمیق آنها با فرهنگ مجاهدین است. فرهنگی که نزدیکترین هواداران مجاهدین در اروپا و آمریکا را جذب نمی‌کند قطعاً از جذب بخش فعال و تأثیرگذار جامعه ایران عاجز است. این واقعیت در حالی بروز کرده است که مجاهدین مدعی بودند «انقلاب ایدئولوژیک» آنها نسخه‌ای است که مسیر تاریخ را تغییر می‌دهد و کون و مکان را در هم می‌ریزد اما در میان هواداران این سازمان نیز اقبال نیافت و تعداد جادشندگان این سازمان در طول سه دهه‌ی گذشته بیشتر از اعضای فعال این سازمان است. در حالی‌که ارتجاعی‌ترین نسخه‌های بنیادگرایی اسلامی هم مخاطبان خاص خود را در جهان اسلام پیدا کرده‌اند.

میانگین سنی زندانیان سیاسی هواداران این سازمان و حتی اعدام‌شده‌های سال‌های اخیر نشان می‌دهد که پایگاه اجتماعی مجاهدین بیشتر در میان زندانیان سیاسی سابق، خانواده‌های شهدا و هواداران قدیمی این سازمان است که همچنان در دوران نوستالژیک پس از انقلاب به سر می‌برند و آنها قادر به جذب نسل جدید و فعال جامعه نبوده‌اند.

رهبری مجاهدین ۳۳ سال است که از ایران و مردمش دور است، ۱۲ سال است که از نیروهای خودش و انظار عمومی مخفی است، چنین فردی چگونه می‌تواند یک جنبش را رهبری کرده و به سامان برساند؟ در کجای دنیا چنین اتفاقی افتاده است؟ این‌ها سؤالاتی هستند که هیچ‌گاه مجاهدین به آن‌ها نزدیک نمی‌شوند.

متأسفانه مسعود رجوی دچار پارانوایست، او حتی قادر به تحلیل ساده‌ی جناح‌های رژیم نیز نیست. برای مثال وی در تاریخ ۷ اردیبهشت ۱۳۸۹ در حالی که تمامی شواهد حاکی از آن بود که خامنه‌ای در صدد حذف کامل «اصلاح‌طلب»‌ها از حاکمیت است، در «فراخوان به خیزش و اعتراض» خطاب به موسوی و کروبی گفت:

«هشیار باشید که خاتمی به طمع ریاست جمهوری در دور بعدی، تنها یک شیاد و نفوذی خامنه‌ای برای توبه و تسلیم و تخطئه و تخریب شماست.»

http://www.hambastegimeli.com/index.php?option=com_content&view=article&id=6470:2010-04-30-13-23-09&catid=25:2010-02-02-16-24-48&Itemid=75

«نفوذی خامنه‌ای» کجا و واقعیت‌های جامعه‌ی سیاسی ایران کجا؟ مسعود رجوی در حالی چنین ادعایی می‌کند که در عالم واقع «پس از حوادث ۸۸ حکم ممنوع‌التصویر، ممنوع‌الخروجی و ممنوع‌البیان‌شدن خاتمی به شورای عالی امنیت ملی ابلاغ شد، مثل حکم حصر خانگی موسوی و کروبی که پیش‌تر به همان شورا ابلاغ شده بود».

سردار کریمی قدوسی نماینده مجلس از مشهد در مورد فرمان خامنه‌ای می‌گوید:

«آن بزرگوار می‌گوید که خاتمی باغی و طغیانگر نسبت به انقلاب است و باید رسانه‌ها، اصولگرایان و نجبان نسبت به ایشان موضع‌گیری کنند و نباید فضا برای خاتمی امن شود چون از عناصر اصلی فتنه است.»

http://www.bbc.co.uk/persian/blogs/2014/07/140707_I39_pol_blog_khatami_khamenei.shtml

هرچند، هرچه که می‌گذرد فاصله‌ی مجاهدین با مردم بیشتر می‌شود و آرای منفی آن‌ها افزایش می‌یابد با این حال با توجه به هزینه‌ی بالایی که نسل برآمده از انقلاب ضدسلطنتی که در صفوف این سازمان متشکل شده بود در مبارزه با رژیم پرداخت و به خاطر برخورداری از قدرت سازماندهی و تبلیغات، چنانچه تغییری ناگهانی و غیرقابل پیش‌بینی در ایران در اثر حمله‌ی خارجی، جنبش مردم و ... صورت بگیرد ممکن است به یکی از بازیگران صحنه تبدیل شود.

اشتباه نیروهای سیاسی و روشنفکران جامعه در جریان انقلاب ضدسلطنتی این بود که موقعیت و نفوذ روحانیت و قشرهای عقب‌مانده پس از سرنگونی نظام سلطنتی و رجوع به آرای عمومی را واقع‌بینانه ارزیابی نمی‌کردند.

من راجع به امروز صحبت می‌کنم و در «گزارش ۹۲» هم روی این مسئله تأکید کردم. فردا ممکن است شرایط دیگری باشد و صف‌بندی نیروها و بازیگران صحنه تغییر کنند. در سیاست هیچ‌چیز ثابت نیست. بازیگر صحنه بودن به معنای لزوماً مثبت نیست. اگر نگرانی نداشته‌ام که نامه‌ی سرگشاده به مسعود رجوی نمی‌نوشتم و خواهان اصلاحات و کناره‌گیری او نمی‌شدم. مردم ایران حافظه‌ی تاریخی خوبی ندارند.

وقتی در مورد آینده‌ی نظام و روند اوضاع صحبت می‌کنیم باز هم به شرایط و بازیگران صحنه در آینده بستگی دارد. مثلاً تصور کنید امروز خامنه‌ای فوت کند، یا در بحبوحه‌ی اعتراضات مردمی در سال ۸۸ به جای آیت‌الله منتظری، او فوت می‌کرد؛ آیا کشور مسیر متفاوتی را طی نمی‌کرد؟

در نظر بگیرید از سال ۵۶ بندهای سرکوب شل نمی‌شد و در سال ۵۷ «جنبش انقلابی» اوج نمی‌گرفت و رژیم سلطنتی برای چند سالی از هم فرو نمی‌پاشید و همچنان در قدرت باقی می‌ماند؛ قطعاً وضعیت و صف‌بندی نیروهای سیاسی به گونه‌ای دیگر می‌شد.

احتمالاً خمینی در همان عراق در اثر سکنه‌ی قلبی و در اختیار نداشتن امکانات فوق‌العاده پزشکی فوت می‌کرد و امکان تبدیل روحانیت به یک آلترناتیو قوی از بین می‌رفت و نظام جمهوری اسلامی در ایران پا نمی‌گرفت.

جریان «مؤتلفه» به هماهنگی با دستگاه سلطنت می‌رسید. از جنبش چریکی چیزی باقی نمی‌ماند. مجاهدین به عنوان یک تشکیلات تعیین‌کننده بیش از پیش دچار بحران و سرخوردگی شده و در زندان‌ها تحلیل می‌رفتند. چریک‌های فدایی خلق با انشعابات دیگری روبرو شده و حیاتشان به عنوان یک سازمان با مخاطره‌ی جدی روبرو می‌شد. از بخش منشعب یا مارکسیست لنینیست سازمان مجاهدین (پیکار بعدی) چیزی باقی نمی‌ماند و در بحران‌های عمیق خود دست و پا می‌زد.

در واقع انقلاب و فروپاشی نظام سلطنتی به سازمان‌های سیاسی‌ای که حیات‌شان بطور جدی به مخاطره افتاده بود جانی دوباره بخشید.

در جامعه‌ی پویا و سرزنده‌ی پس از انقلاب که شور و هیجان زیادی در نسل جوان وجود داشت، سازمان‌هایی همچون مجاهدین و فدایی‌ها به خاطر سابقه‌ی درخشان‌شان با اقبال توده‌ای روبرو شدند و نه به خاطر درایت رهبری‌شان.

تصور کنید مسعود رجوی به دلیل بیماری و ناتوانی جسمی و یا مرگ، حضوری در مجاهدین نداشته باشد، چنانچه در «گزارش ۹۲» هم تأکید کردم در آن صورت انشعابات پی‌درپی رخ خواهد داد و حیات این سازمان با مخاطره‌ی جدی روبرو می‌شود.

امروز! تأکید می‌کنم امروز! چنانچه تغییری در نظام سیاسی کشور صورت گیرد، همه‌ی معادله‌ها تغییر می‌کند. آنوقت مجاهدین به عنوان نیرویی که در مقابل رژیم ایستاده می‌توانند یک بازیگر محسوب شوند. در مورد آینده صحبت نمی‌کنم. به ویژه که معلوم نیست منظورمان از آینده چه زمانی است. من در آخر «گزارش ۹۲» به مسعود رجوی تأکید کردم «پیش از آن‌که دیر شود فکری برای نام و اشتها مجاهدین کنید تا آینده را از دست ندهید.»

از نظر من مجاهدین به این ترتیب آینده را از دست خواهند داد و شانسی نخواهند داشت. سازمانی که به زندانی‌کردن، شکنجه، آزار و اذیت و تحقیر نیروهای خود دست می‌زند و ارزشی برای آزادی بیان و عقیده و وجدان قائل نیست و کارزار کثیفی را علیه منتقدین خود سازماندهی می‌کند، شایسته‌ی برخورداری از اعتماد مردم ایران نیست.

پروژه‌ی «کارخانه آجرسازی» مسعود رجوی با شکست مطلق روبرو خواهد شد و چنانچه درصدد اصلاحات نسبی برنیایند با شورش نیروها مواجه شده و بحران مجاهدین تعمیق شده و شدت خواهد گرفت.

برای پایه‌ریزی یک ایران آزاد و دموکراتیک نیاز به گسترش و آموزش فرهنگ حقوق بشر داریم. کسانی که پیش از به قدرت رسیدن، ابتدایی‌ترین اصول حقوق بشر و حقوق پایه‌ای انسانی را نقض می‌کنند نمی‌توانند جامعه را به سرمنزل مقصود برسانند. حامیان «داعش» و کسانی که از فرهنگ و منش مشابهی برخوردارند نمی‌توانند آینده‌ی ایران را رقم بزنند.

ایرج مصداقی ژوئیه ۲۰۱۴- تیرماه ۱۳۹۳

www.irajmesdaghi.com

irajmesdaghi@gmail.com

پیوست

مجموعه سؤالات راجع به گذشته‌ی نویسنده‌ی «گزارش ۹۲» و «گزارش» حاضر

سؤالات ذیل، مربوط به سابقه‌ی ایرج مصداقی و فعالیت‌های او در ارتباط با مجاهدین و پس از قطع ارتباط با این سازمان است. این سؤالات به منظور دفاع از ایرج مصداقی و سابقه‌ی او تهیه نشده‌اند بلکه مرور آن‌ها به شناخت فرهنگ زشت مجاهدین کمک می‌کند و سقوط اخلاقی مسئولان، اعضا و هواداران این سازمان و به ویژه «زندانیان سیاسی از بندرسته» ای که ایرج مصداقی را از نزدیک می‌شناسند و در حمایت از مجاهدین می‌کوشند می‌رساند.

۱- آیا تهمت‌های مجاهدین در مورد ایرج مصداقی مانند «توابع جنایتکار»، «تیر خلاص زن»، «شاگرد جلا»، «بره لاجوردی»، «مأمور شکار انقلابیون»، «همکار گشت‌های دادستانی»، «توابع تشنه به خون»، «لو دهنده‌ی نامزد»، «خائن»، «بریده» و ... را قبول دارید؟ آیا این تهمتها واقعی هستند؟

۲- مجاهدین از چه تاریخی به این کشف رسیده‌اند؟ چرا مجاهدین بعد از انتشار «گزارش ۹۲» به این موارد که بایستی ۳۳ سال پیش و هنگام دستگیری و دوران زندان وی روی داده باشد، پی بردند؟ اسنادی که مجاهدین به تازگی به آن‌ها دست‌یافته‌اند، کجاست؟ در مقابل آیا اسناد محرمانه‌ی ساواک در مورد مسعود رجوی را دیده‌اید؟ آیا دستخط، امضاء، متن بازجویی‌ها، تک‌نویسی راجع به افراد و کروکی‌های ترسیم شده توسط وی را دیده‌اید؟ در اصالت هیچ‌یک از اسناد شکی نیست و مورد تأیید مجاهدین نیز قرار گرفته‌اند.

۳- در صورت صحت اتهامات مطرح شده علیه ایرج مصداقی از سوی مجاهدین، چرا وی سال‌ها در «اورسورواز» بوده است؟ چرا به عنوان یکی از اعضای ستاد سازمان‌های بین‌المللی مجاهدین در هیئت‌های این سازمان در مجامع بین‌المللی عضویت داشته است؟ چرا ملاقات‌های گوناگون به نمایندگی از سوی مجاهدین و شورای ملی

مقاومت در سطح بین‌المللی با شخصیت‌های سیاسی به ویژه در پارلمان اروپا، سازمان بین‌المللی کار و سازمان ملل متحد در ژنو داشته است؟

۴- چرا در کتاب‌های منتشر شده توسط مجاهدین به نوشته‌های او اشاره شده است؟ چرا نوشته‌ها و گفتگوهای او در نشریات مجاهدین انتشار یافته‌اند؟ چرا از سوی مجاهدین، گفتگوی تلویزیونی ویژه با او صورت گرفته است؟ چرا مجاهدین برای او کنفرانس مطبوعاتی در ژنو برگزار کردند؟

۵- چرا مجاهدین می‌کوشیدند پس از قطع ارتباط وی با سازمان، او را به همکاری با خود راضی کنند؟ چرا بالاترین مسئولان مجاهدین روزها به بحث و گفتگو با او می‌پرداختند و درخواست همکاری در هر سطحی که او مایل باشد می‌دادند؟ مریم رجوی چرا برای او کارت تبریک عید می‌فرستاد؟ مریم رجوی در حال حاضر برای چند «تیر خلاص‌زن» و «مأمور شکار انقلابیون» و «بره لاجوردی» دیگر کارت تبریک می‌فرستد؟ آیا در صورت صحت اتهامات فوق، مسعود رجوی را نبایستی به خاطر آن که اجازه می‌داد ایرج مصداقی در هیئت‌های «مقاومت» عضویت داشته باشد، محکوم کرد؟

۶- اگر اتهامات مجاهدین علیه او واقعیت دارد چرا زندانیان سیاسی قتل‌عام شده و «زندان‌یان سیاسی از بند رسته» در مقاطع مختلف وی را به عنوان نماینده خود در زندان‌های اوین، قزلحصار و گوهر دشت انتخاب می‌کردند؟

۷- چرا وی پس از آزادی از زندان، در داخل کشور با مجاهدین ارتباط داشته و دارای «کد رادیویی» بوده است؟ چرا مجاهدین با کد رادیویی «مرتضی ۵ مهر» برای او پیام می‌فرستادند؟ چرا پیام‌هایی را که برای «رها ۱۱» ارسال می‌شد او دریافت می‌کرد؟ چرا هنگامی که در ایران بود، مجاهدین نقشه‌ی مسیر مورد استفاده‌ی ارتش آزادیبخش در منطقه‌ی مرزی ایلام و در نواحی «چکه قمر و چکه موسی» را در نامه (با جوهر نامرئی) برای او ارسال کردند؟

۹- چرا مجاهدین در مورد وضعیت و گذشته‌ی زندانیان آزادشده‌ای که می‌خواستند به ارتش آزادیبخش بپیوندند از او نظر می‌خواستند؟ چرا برای تماس با زندانیان آزادشده در ایران، از او کمک می‌خواستند؟

۱۰- چرا مسئولان ستاد داخل کشور مجاهدین حتی پس از قطع ارتباط تشکیلاتی او با مجاهدین، از او کمک و یاری می‌خواستند؟ چرا «کد»ها و آدرس‌های ایمیل تماس با نیروهای داخل کشور را در اختیار او می‌گذاشتند؟ چرا بعضی اوقات که خود قادر به تماس با سوزدها در داخل کشور نبودند از او می‌خواستند به آنها در داخل کشور وصل شود؟ چرا شماره‌ی تلفن ایرج مصداقی را برای تماس، در اختیار نیروهای مجاهدین در داخل ایران قرار داده بودند؟ چرا از طریق او برای افراد داخل کشور پول ارسال می‌کردند؟ چرا با وجودی که از نظرات ایرج مصداقی آگاه بودند، این همه به او اعتماد داشتند؟

۱۱- چرا زندانیان سیاسی سابق که به مجاهدین می‌پیوستند او را به عنوان تأییدکننده‌شان معرفی می‌کردند؟ چرا بخشی از آنها قبل از پیوستن به ارتش آزادیبخش، خواهان تماس با او می‌شدند؟

چرا بسیاری از کسانی که امروز در ارتش آزادیبخش به سر می‌برند، یا از آنها جدا شده به اروپا آمده‌اند و یا کسانی که از ایران خارج شده و به اروپا و آمریکا و کانادا و ... رفته‌اند برای پیگیری وضعیت‌شان به او متوسل شده و از کمک‌های او برخوردار می‌شدند؟

۱۲- آیا ایرج مصداقی را با وجود نوشتن ۱۵ جلد کتاب، صدها مقاله در افشای بالاترین مقامات رژیم و مسئولان یک دهه کشتار و جنایت و صدها مصاحبه و گفتگوی رادیو و تلویزیونی که همچنان ادامه دارد و در یک سال گذشته تشدید شده است مزدور وزارت اطلاعات می‌دانید؟ آیا انتشار هزاران صفحه خاطرات زندان و بازکردن زوایای مختلف شکنجه و اعدام و کشتار به نفع رژیم است؟ آیا دستگاه اطلاعاتی رژیم افراد را استخدام می‌کند که چنین کارهایی انجام دهند؟

۱۳- چگونه ممکن است کسی که گزارش‌های جامعی را پیرامون نقض حقوق بشر و حقوق کار در ایران به شکل کتاب منتشر کرده است و در آنها دستگاه نظارتی سازمان ملل و نهادهای حقوق بشری و معاهدات و کنوانسیون‌ها و میثاق‌های مربوطه را به همراه ساختار سازمان بین‌المللی کار و نهادهای وابسته به آن تشریح کرده است مزدور وزارت اطلاعات باشد؟ وزارت اطلاعات چه نفعی از این کارها می‌برد؟

۱۴- چرا یک مزدور وزارت اطلاعات بیش از همه در مستندسازی کشتار ۶۷ و عاملان و آمران آن کوشیده و در مورد چهره‌های سرکوب و کشتار به روشنگری پرداخته است؟ رژیم از این کار چه استفاده‌ای می‌برد؟

۱۵- ایرج مصداقی سخنگوی «ایران تریبونال»، اولین دادگاه مردمی و کمیسیون حقیقت یاب در ارتباط با جنایات رژیم در دهه‌ی ۶۰ بوده است؛ آیا تلاش برای راه‌اندازی جنبش «دادخواهی» و به محاکمه‌کشیدن عاملان نقض حقوق بشر در ایران به نفع رژیم است؟

۱۶- در یک دهه‌ی اخیر در غالب گزارش‌ها، اسناد و مدارک سازمان‌های بین‌المللی در ارتباط با کشتار ۶۷ و نقض حقوق بشر در ایران، حضور ایرج مصداقی دیده می‌شود، چگونه ممکن است او مأمور وزارت اطلاعات باشد؟ آیا این گونه فعالیت‌ها به نفع رژیم و وزارت اطلاعات و جانیان است؟

۱۷- چرا یک «مزدور وزارت اطلاعات» در مورد تروریسم بین‌المللی رژیم و «ترورهای هسته‌ای» تحقیق کرده و از مجاهدین رفع اتهام می‌کند؟ کاری که مجاهدین خود به آن مبادرت نکردند. رژیم چه سودی از این فعالیت‌ها می‌برد در حالی که حتی گزارش نهادهای آمریکایی مورد تأیید مجاهدین نیز به تحقیقات ایرج مصداقی در مورد ترورهای هسته‌ای اشاره کرده‌اند؟

۱۸- مصداقی صدها گفتگوی تلویزیونی و رادیویی در ارتباط با جنایات رژیم داشته است، در دهه‌ها جلسه و سمینار که از سوی ایرانیان در کشورهای مختلف سازماندهی و برگزار شده سخنرانی کرده و شرکت کنندگان از او سوال کرده و با او به بحث و تبادل نظر پرداخته‌اند آیا همه‌ی این فعالیت‌ها به نفع رژیم است؟ آیا ممکن است

فعالیت علیه رژیم در خارج از کشور را تشریح کنید؟ آیا می‌توانید نام کسانی را که در خارج از کشور به فعالیت علیه رژیم مشغول هستند بیاورید؟

۱۹- به نظر شما به جز انتشار «گزارش ۹۳» که در نقد رفتارهای رهبری عقیدتی مجاهدین است، ایرج مصداقی چه عملی انجام داده است که خدمت به وزارت اطلاعات است؟ آیا نقد رهبری عقیدتی مجاهدین یک مخالف فعال رژیم را تبدیل به مزدور وزارت اطلاعات می‌کند؟ آیا مسعود رجوی ملاک و معیار حق و باطل است؟

۲۰- آیا همکاری اطلاعاتی مجاهدین با دستگاه اطلاعاتی رژیم علیه خانواده‌ی ایرج مصداقی را تأیید می‌کنید؟ با کسانی که در پاپوشی دوزی علیه خانواده‌ی ایرج مصداقی مشارکت داشتند چه برخوردی بایستی کرد؟ شما چه موضعی در این رابطه گرفته‌اید؟